ترجمه جامع

در مسائل عبادات و معاملات و احکام و سنن شرعی

از مصنفات

عالم ربانی و حکیم صمدانی

مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی

(اعلی الله مقامه)

خلاصه فهرست کتب ترجمه جامع

٤ مقدمه

٣٨ کتاب طهارت

١٣٠ کتاب نماز

٢٦٢ کتاب روزه

٢٨٦ کتاب حج و عمره

٣٩٤ کتاب اَیمان (قَسَم‌ها)

٤٠٢ کتاب نذر و عهد

٤١٠ کتاب عتق

٤١٨ کتاب وقف

٤٢٢ کتاب سُکنٰی و عُمرٰی و حَبیس

٤٢٦ کتاب هبه (بخشش)

٤٣٠ کتاب صدقه

٤٣٨ کتاب مسابقه و تیراندازی

٤٤٠ کتاب صلح

٤٤٤ کتاب خمس و انفال

٤٥٢ کتاب زکوة و صدقات

٤٨٢ قسمت سوم در مکاسب

٤٨٢ مقدمه مکاسب

٤٩٠ کتاب تجارت

٥٣٢ کتاب شفعه

٥٣٦ کتاب شرکت

٥٤٢ کتاب مضاربه

٥٤٦ کتاب زراعت و آبیاری

٥٥٢ کتاب اجاره

٥٥٨ کتاب جُعاله

٥٦٢ کتاب احیاء موات

٥٦٦ کتاب صید

٥٧٤ کتاب قصابی و ذبح

٥٨٠ کتاب وکالت

٥٨٢ کتاب وصایت

٥٨٦ کتاب ودیعه و امانت

٥٩٠ کتاب عاریه

٥٩٢ کتاب دَین

٦٠٠ کتاب رهن

٦٠٤ کتاب ضمانت و حواله و کفالت

٦٠٨ کتاب حَجْر و تَفْلیس

٦١٢ کتاب لُقَطه

٦١٨ کتاب غصب

٦٢٢ کتاب مطاعم

٦٣٨ کتاب نکاح

٦٩٨ کتاب استیلاد و لحوق اولاد

٧١٨ کتاب مفارقت و طلاق

٧٤٢ کتاب خُلع و مُباراة

٧٤٦ کتاب ظِهار

٧٥٢ کتاب مخادم

٧٦٠ کتاب وصیت

٧٧٤ کتاب ارث

٨٠٦ کتاب عادات و نوادر

فهرست ترجمه کتاب مبارك جامع

٢ سبب تألیف کتاب

٤ مقدمه و در آن سه مقصد است :

٤ مقصد اول در بیان مبنای اعتقادات و در آن سه فصل است :

٤ فصل در تقسیم احکام شرعیه

٧ فصل در صحت اخبار ثقات

١٠ فصل در وجوب عمل به اخبار ثقات

١٣ مقصد دوم در مجملی از اصول عقاید و در آن چهار فصل است :

١٣ فصل در معرفت خدای سبحانه

١٦ فصل در معرفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

٢٠ فصل در معرفت امامت

۲۳ فصل در دوستی دوستان و دشمنی دشمنان ایشان

۲۹ مقصد سوم در مقدمه عبادات و در آن سه فصل است :

۲۹ فصل در مسائل مربوط به مکلَّف

۳۱ فصل در آنچه مربوط به نیت است

۳۳ فصل در آنچه مربوط به عمل است

۳۸ کتاب طهارت و در آن پنج باب است :

۳۸ باب اول در احکام آبهاست و در آن چهار مقصد است :

۳۸ مقصد اول در آب مطلق است و در آن سه مطلب است :

صفحه -۲۰

۳۸ مطلب اول در احکام کلیه مربوط به آبها است

۳۹ مطلب دوم در احکام چاه

٤۱ مطلب سوم در احکام مربوط به آب مطلق

٤۳ مقصد دوم در آب مضاف و مایعات

٤۳ مقصد سوم در آب مستعمل

٤٥ مقصد چهارم در اسئار یعنی چیزهای نیم‌خورده

٤٦ باب دوم در وضوء و در آن چهار مقصد است :

٤٦ مقصد اول در اموری که وضو را میشکند یا نمیشکند و درآن پنج فصل است :

٤٦ فصل در اموری که حدوث آنها موجب وضوء است

٤۷ فصل در مواقعی که باوضو بودن مستحب است

٤۸ فصل در چیزهائی که موجب یا ناقض وضو نیستند لکن در وقت حدوث آنها وضو گرفتن مستحب است

٤٩ فصل در احکام کسانی که مبتلا به تقطیر یا اسهال بوده یا خواجه باشند

٥٠ فصل در احکام وضوء

٥١ مقصد دوم در بیان افعال وضوء

٥٣ مقصد سوم در مستحبات مربوط به وضوء

٥٤ مقصد چهارم در احکام مربوط به وضوء

٥٧ باب سوم در احکام مربوط به غسلها و در آن شش مطلب و خاتمه‌ایست :

٥٧ مطلب اول در جنابت و در آن سه مقصد است :

٥٨ مقصد اول در اموری که باعث حصول جنابت و وجوب غسل است

٥٨ مقصد دوم در کیفیت غسل جنابت

٦١ مقصد سوم در احکام مربوط به جنابت

٦٤ مطلب دوم در حیض و در آن سه مقصد است :

٦٥ مقصد اول در شناختن حیض

صفحه -١٩

٦٨ مقصد دوم در غسل حیض

٦٩ مقصد سوم در احکام مربوط به حیض

٧٢ مطلب سوم احکام استحاضه

٧٥ مطلب چهارم احکام نفاس

٧٦ مطلب پنجم در غسل اموات و در آن هفت مقصد و خاتمه‌ای است :

٧٦ مقصد اول درباره احتضار

٧٨ مقصد دوم در کسانی که غسل دادن آنها واجب است و کسانی که واجب نیست

۸۰ مقصد سوم در مسائل مربوط به شخص غسل دهنده

۸۲ مقصد چهارم در کیفیت غسل میت و در آن سه نوع مسأله و فذلکه‌ایست :

۸۲ نوع اول در واجبات غسل میت

۸۳ نوع دوم در مستحبات غسل میت

۸٤ نوع سوم در اعمال مکروهه مربوط به غسل اموات

۸۵ فذلکه در آداب غسل میت

۸۷ مقصد پنجم در کفن کردن و حنوط نمودن و در آن چهار نوع مسأله و فذلکه‌ایست :

۸۷ نوع اول در احکام کفن کردن

۸۹ نوع دوم در واجبات و مستحبات کفن

۹۰ نوع سوم در حنوط کردن

۹۱ نوع چهارم در تخضیر میت و گذاشتن جریدتین

۹۲ فذلکه در کیفیت کفن کردن و حنوط گذاشتن

۹٤ مقصد ششم در نماز میت و در آن پنج نوع مسأله است :

۹٤ نوع اول در کسی که بر او نماز میخوانند

۹۵ نوع دوم در احکام کسی که بر میت نماز میخواند

۹٦ نوع سوم در کیفیت نماز میت

۹۸ نوع چهارم در آنچه در نماز میت گفته میشود

صفحه -۱۸

۹۹ نوع پنجم در احکام مربوط به نماز میت

۱۰۰ مقصد هفتم در امور مربوط به دفن میت و در آن چهار نوع مسأله است :

۱۰۱ نوع اول در امور مقدم بر دفن

۱۰۳ نوع دوم در امور مقارن با دفن

۱۰٦ نوع سوم در آداب بعد از دفن

۱۰۷ نوع چهارم در احکام مربوط به دفن

۱۰۸ خاتمه در غسل مسّ میت

۱۰۸ مطلب ششم در سایر غسلهای سنتی و در آن سه مقصد و تتمه‌ای است :

۱۰۹ مقصد اول در غسلهائی که در اوقات معین بجا می‌آورند و آن سه نوع است :

۱۰۹ نوع اول در غسل روز جمعه

۱۱۰ نوع دوم در غسلهای ماه رمضان

۱۱۰ نوع سوم در غسلهای معیّنه در سایر ماهها

۱۱۱ مقصد دوم در غسلهائی که به اماکن مخصوصه مربوط میشود

۱۱۱ مقصد سوم در غسلهائی که متعلق به کارهاست

۱۱۲ تتمه در غسل بچه‌ای که تازه بدنیا آمده

۱۱۲ خاتمه در احکام مربوط به غسل

۱۱۳ باب چهارم در تیمم و در آن چهار مقصد است :

۱۱۳ مقصد اول در حالاتی که تیمم در آنها جایز است

۱۱۵ مقصد دوم در چیزهائی که تیمم بر آنها جایز است یا جایز نیست

۱۱۵ مقصد سوم در کیفیت تیمم

۱۱٦ مقصد چهارم در احکام مربوط به تیمم

۱۱۸ باب پنجم در نجاسات و چگونگی تطهیر از آنها و احکام ظرفها و پوستها و در آن چهار مطلب است :

۱۱۸ مطلب اول در احکام نجاسات

صفحه -۱۷

۱۱۹ مطلب دوم در آنچه مربوط به نجاسات میشود

۱۲۲ مطلب سوم در اسباب تطهیر و کیفیت و احکام آن و در آن سه فصل است :

۱۲۲ فصل در اسباب تطهیر

۱۲٤ فصل در کیفیت تطهیر

۱۲۵ فصل در احکام مربوط به تطهیر

۱۲۷ مطلب چهارم در احکام ظروف و پوستها و در آن دو فصل است :

۱۲۷ فصل در احکام مربوط به ظرفها

۱۲۸ فصل در احکام پوستها

۱۳۰ کتاب نماز و در آن ده باب است :

۱۳۰ باب اول در مقدمات و در آن پنج مقصد است :

۱۳۰ مقصد اول در تعداد رکعات نمازهای واجب و مستحب و در آن سه مطلب است :

۱۳۰ مطلب اول در عدد رکعات نمازهای واجب

۱۳۱ مطلب دوم در عدد نمازهای سنتی

۱۳۲ مطلب سوم در خلاصه‌ای از احکام نماز

۱۳٤ مقصد دوم در اوقات نمازها و در آن سه مطلب است :

۱۳٤ مطلب اول در اوقات نمازهای واجب روزانه و در آن هفت فصل و یك تذنیب است :

۱۳٤ فصل درباره وقت نماز بطور کلی

۱۳۵ فصل در وقت نماز ظهر

۱۳۵ فصل در وقت نماز عصر

۱۳٦ فصل در وقت نماز مغرب

۱۳۷ فصل در وقت نماز عشاء

۱۳۷ فصل در وقت نماز صبح

۱۳۸ فصل در احکام مربوط به وقت نماز

۱٤۰ تذنیب در مواضعی که بعقب انداختن نماز مجاز است

صفحه -۱٦

۱٤۲ مطلب دوم در اوقات سایر نمازهای واجب

۱٤۳ مطلب سوم در اوقات نوافل و در آن سه فصل است :

۱٤۳ فصل در اوقات نوافل یومیه

۱٤٤ فصل در اوقات سایر نوافلی که در شرع برای آنها تعیین وقت شده

۱٤٤ فصل در احکام مربوط به اوقات نوافل

۱٤۷ مقصد سوم در قبله و در آن دو مطلب است :

۱٤۷ مطلب اول در بیان قبله و حدّ آن

۱٤۸ مطلب دوم احکام قبله

۱۵۱ مقصد چهارم در لباس نمازگزار و در آن دو مطلب و یك خاتمه است :

۱۵۱ مطلب اول در بیان لباس نماز گزار

۱۵٤ مطلب دوم در مستحبات و مکروهات لباس نمازگزار و در آن دو فصل است :

۱۵٤ فصل در مستحبات لباس نمازگزار

۱۵۵ فصل در مکروهات لباس نمازگزار

۱۵۷ خاتمه در احکام اشخاصی که عریان هستند

۱۵۸ مقصد پنجم در مکان نمازگزار و در آن سه مطلب و یك خاتمه است :

۱۵۸ مطلب اول در مکان نمازگزار و در آن سه فصل است :

۱۵۸ فصل در واجبات مربوط به مکان و محرمات و بعض احکام آن

۱۵۹ فصل در جاهائی که نماز در آنها مستحب است

۱٦۰ فصل در آنچه نماز بر آن یا در آن مکروه است

۱٦۲ مطلب دوم در احکام مساجد و در آن سه فصل است

۱٦۳ فصل در مستحبات مربوط به مساجد

۱٦٤ فصل در مکروهات مربوط به مساجد

۱٦٦ فصل در محرمات مساجد

۱٦۷ مطلب سوم در آنچه سجده بر آن جایز است و آنچه جایز نیست

صفحه -۱۵

۱٦۸ خاتمه در احکام سُتره و چیزهائی که جلو نمازگزار واقع میشود

۱۷۰ باب دوم در افعال نماز و در آن هشت مقصد و یك فذلکه است :

۱۷۰ مقصد اول در اذان و اقامه و در آن چهار مطلب است :

۱۷۰ مطلب اول احکام مؤذن

۱۷۱ مطلب دوم در چیزهائی که برای آنها اذان و اقامه میگویند

۱۷۲ مطلب سوم در کیفیت اذان و اقامه

۱۷٤ مطلب چهارم در احکام مربوط به اذان و اقامه

۱۷۵ مقصد دوم در نیت و تکبیر و در آن دو مطلب است :

۱۷٦ مطلب اول در احکام نیت

۱۷٦ مطلب دوم در تکبیرة الاحرام

۱۷۸ مقصد سوم در قیام

۱۸۰ مقصد چهارم در قرائت و در آن چهار مطلب است :

۱۸۰ مطلب اول درباره قرائت در نمازهای واجب و نوافل

۱۸۲ مطلب دوم در سوره‌هائی که در نمازها میخوانند

۱۸۳ مطلب سوم درباره رکعات سوم و چهارم

۱۸۳ مطلب چهارم در احکام مربوط بقرائت

۱۸٦ مقصد پنجم در رکوع

۱۸۸ مقصد ششم در سجود

۱۹۱ مقصد هفتم در قنوت

۱۹۳ مقصد هشتم در تشهد و سلام و در آن دو مطلب است :

۱۹۳ مطلب اول در تشهد

۱۹٤ مطلب دوم در سلام

۱۹۵ فذلکه در آداب نماز از افتتاح تا خاتمه آن

۱۹۷ باب سوم در تعقیب و سجده شکر و در آن دو مقصد است :

صفحه -۱٤

۱۹۷ مقصد اول در تعقیب و در آن دو مطلب است :

۱۹۷ مطلب اول در احکام تعقیب بطور کلی

۱۹۹ مطلب دوم در بعض تعقیبات و احکام مخصوص به هر نماز

۲۰۱ مقصد دوم در احکام سجده شکر

۲۰۲ باب چهارم در چیزهائی که نماز را میشکند و احکام شك و سهو و در آن سه مقصد است :

۲۰۲ مقصد اول در چیزهائی که نماز را میشکند و آنچه ملحق بآنها است و در آن دو مطلب است :

۲۰۲ مطلب اول در آنچه باعث شکستن نماز میشود

۲۰۳ مطلب دوم در مطالبی که ملحق به قواطع نماز میشود

۲۰۷ مقصد دوم در بیان احکام شك در نماز و در آن دو مطلب است :

۲۰۷ مطلب اول در شك در رکعات نماز

۲۰۹ مطلب دوم در شك در افعال نماز

۲۰۹ مقصد سوم در احکام سهو و در آن دو مطلب است :

۲۱۰ مطلب اول در سهو در اجزاء نماز

۲۱۲ مطلب دوم در احکام دو سجده سهو

۲۱٤ باب پنجم در نماز مسافر و نماز کسی که میترسد و در آن سه مطلب است :

۲۱٤ مطلب اول در بیان شروط شکسته خواندن نماز

۲۱۷ مطلب دوم در احکام مربوط به نماز مسافر

۲۱۹ مطلب سوم در نماز خوف

۲۲۱ باب ششم در نماز جمعه و عیدین و در آن دو مقصد است :

۲۲۱ مقصد اول در نماز جمعه و در آن سه مطلب است :

۲۲۱ مطلب اول در کسانی‌که نماز جمعه برآنها واجب است و کسانی‌که واجب نیست

۲۲۲ مطلب دوم در کیفیت نماز جمعه

صفحه -۱۳

٢٢٤ مطلب سوم در آداب روز جمعه و شب آن

٢٢٦ مقصد دوم در نماز عیدین و در آن دو مطلب و فذلکه‌ایست :

٢٢٦ مطلب اول در وجوب و کیفیت نماز عیدین

٢٢٨ فذلکه در آداب نماز عید

٢٢٨ مطلب دوم در احکام مربوط به نماز عید

٢٣١ باب هفتم در نماز آیات و در آن دو مطلب و فذلکه‌ایست :

٢٣١ مطلب اول در وجوب و کیفیت نماز آیات

٢٣٢ فذلکه در آداب نماز آیات

٢٣٣ مطلب دوم در احکام نماز آیات

٢٣٥ باب هشتم در نماز جماعت و در آن چهار مقصد است :

٢٣٥ مقصد اول در فضیلت و استحباب نماز جماعت و موارد وجوب آن

٢٣٧ مقصد دوم در امام جماعت

٢٤٠ مقصد سوم درباره مأمومین

٢٤٢ مقصد چهارم در احکام مربوط به جماعت

٢٤٨ باب نهم در قضای نمازهای فوت شده

٢٥١ باب دهم در نمازهای سنتی (مستحب) و در آن دو مقصد است :

٢٥١ مقصد اول در نمازهای سنتی که وقت معین دارند و در آن چهار مطلب است :

٢٥١ مطلب اول در نمازهائی که هر سال میخوانند

٢٥٣ مطلب دوم در نمازی که هر ماه خوانده میشود

٢٥٣ مطلب سوم در بعضی نمازهاست که هر هفته خوانده میشود

٢٥٦ مطلب چهارم در نمازهای سنتی که هر روز خوانده میشود

٢٥٧ مقصد دوم در نمازهائی که وقت معین ندارند

٢٦٢ کتاب روزه و در آن پنج باب و خاتمه‌ای است :

٢٦٢ باب اول در آنچه روزه بآن محقق میشود و در آن پنج فصل است :

صفحه -١٢

٢٦٢ فصل اول در وقت امساك

٢٦٥ فصل دوم در آنچه روزه‌دار از آن امساك میکند و احکام آن و در آن دو مطلب است :

٢٦٥ مطلب اول در چیزهائی که روزه‌دار از آنها امساك میکند

٢٦٦ مطلب دوم در احکام مربوط به امساك

٢٦٨ فصل سوم در آنچه سزاوار است که روزه‌دار از آن امساك کند

٢٦٩ فصل چهارم در آنچه برای روزه‌دار مستحب است

٢٧٠ فصل پنجم در آنچه برای روزه‌دار مباح است

٢٧٢ باب دوم در کسانی که روزه گرفتن ایشان صحیح است یا صحیح نیست و در آن سه فصل است :

٢٧٢ فصل اول در کسی که روزه بر او واجب نیست

٢٧٣ فصل دوم درباره مسافر و مریض و در آن دو مطلب است :

٢٧٤ مطلب اول درباره روزه مسافر

٢٧٥ مطلب دوم درباره روزه مریض

٢٧٦ فصل سوم در کسانی که بواسطه عوارض و پیش‌آمدها روزه از آنها ساقط میشود

٢٧٧ باب سوم در احکام ماه رمضان و در آن چهار مقصد است :

٢٧٧ مقصد اول در عدد ماه رمضان

۲۸۰ مقصد دوم در بعض سنتهای ماه رمضان

۲۸۱ مقصد سوم در بعض احکام متعلقه بماه رمضان

۲۸۳ مقصد چهارم در روزه قضاء و احکام آن

۲۸٦ کتاب حج و عمره و در آن شش مقدمه و سه منسك است :

۲۸٦ مقدمه اول در وجوب حج و فضیلت آن

۲۸۹ مقدمه دوم در حج تطوع

۲۹۰ مقدمه سوم در شروط وجوب حج

صفحه -۱۱

۲۹٤ مقدمه چهارم در نیابت حج

۲۹۹ مقدمه پنجم در انواع حج

۳۰٤ مقدمه ششم در مواقیت

۳۰۷ منسك اول در عمره تمتع و در آن هشت مقصد است :

۳۰۸ مقصد اول در احرام

۳۱۵ مقصد دوم در اموری که باید در احرام ترك شود و در آن پنج مطلب است :

۳۱۵ مطلب اول درباره شکار در حال احرام

۳۱۸ مطلب دوم در مطالبی که از ارتباط با زنان در حال احرام پیش میآید

۳۱۹ مطلب سوم در عطر زدن و نظافت کردن و زینت نمودن در حال احرام

۳۲۱ مطلب چهارم در مسائل مربوط به لباس در حال احرام

۳۲٦ مطلب پنجم در امور متفرقهای که در احرام از آنها نهی شده

۳۲۷ مقصد سوم در کفارات اموری که نباید در احرام انجام دهند و در آن دو مطلب است :

۳۲۷ مطلب اول در کفارات صید و در آن چهار فصل است :

۳۲۷ فصل در مجموعه مختصری از احکام کفاره‌های صید

۳۳۱ فصل در کفاره شکار وحوش

۳۳۱ فصل در کفارات شکار مرغان

۳۳۳ فصل در کفاره تخم مرغان

۳۳٤ (مطلب دوم ظ) و در آن سه فصل است :

۳۳٤ فصل در بدلهای کفارات

۳۳۵ فصل در کفارات بهره بردن زن و مرد از یکدیگر در حال احرام

۳۳۹ فصل در بقیه کفارات اموری که انجام آنها در حال احرام ممنوع است

۳٤۲ مقصد چهارم در احکام کسانی که بواسطه دیر رسیدن یا منع و یا ناتوانی حج از ایشان فوت میشود

۳٤٦ مقصد پنجم در آداب دخول حرم

صفحه -۱۰

۳٤۹ مقصد ششم در طواف و آنچه پس از آن بجا میآورند

۳٦۱ مقصد هفتم در سعی بین صفا و مروه

۳٦٤ مقصد هشتم در تقصیر در عمره

۳٦۵ منسك دوم در حج تمتع و در آن هشت مقصد است :

۳٦۵ مقصد اول در احرام برای حج و خارج شدن بسوی منی

۳٦۷ مقصد دوم در وقوف در عرفات

۳٦۹ مقصد سوم در وقوف مشعر

۳۷۱ مقصد چهارم در رمی یعنی سنگ زدن

٣٧٤ مقصد پنجم در ذبح و متعلقات آن و در آن شش فصل است :

٣٧٤ فصل در کسی که باید قربانی کند و کسی که قربانی بر او نیست

٣٧٥ فصل در جنس قربانی حج و سایر قربانی‌ها

٣٧٧ فصل در احکام مربوط به قربانی

٣٧٩ فصل در آداب ذبح

٣٨٢ فصل در کسی که هَدْی (یعنی قربانی) نمی‌یابد

٣٨٤ فصل در قربانی عادی روز عید قربان

٣٨٥ مقصد ششم در سر تراشیدن و تقصیر

٣٨٧ مقصد هفتم در زیارت خانه کعبه

٣٨٩ مقصد هشتم در بازگشت از مکه به منی

٣٩١ منسك سوم در عمره مفرده

٣٩٤ کتاب اَیمان (قَسَم‌ها) و در آن چهار مقصد است :

٣٩٤ مقصد اول در مطالبی که به نفس قسم مربوط میشود

٣٩٥ مقصد دوم در شروط قسم

٣٩٧ مقصد سوم در آنچه که بر آن قسم میخورند

٣٩٨ مقصد چهارم در کفارات قسم

صفحه -٩

٤٠٢ کتاب نذر و عهد و در آن دو مطلب و خاتمه‌ای است :

٤٠٢ مطلب اول در شروط نذر و اموری که نذر بآنها منعقد میشود

٤٠٥ مطلب دوم در انواع نذرهائی که در اخبار رسیده

٤٠٨ خاتمه در بعض امور دیگر که مربوط به نذر است

٤١٠ کتاب عَتْق یعنی آزاد کردن بنده و در آن چهار فصل است :

٤١٠ فصل در فضیلت آزاد کردن بنده

٤١٠ فصل در شروط آزاد کردن بنده

٤١٣ فصل در ولاء است

٤١٤ فصل در کسی که انسان او را آزاد میکند

٤١٨ کتاب وقف

٤٢٢ کتاب سکنی و عمری و حبیس

٤٢٦ کتاب هبه (بخشش)

٤٣٠ کتاب صدقه و در آن شش مقصد است :

٤٣٠ مقصد اول در فضیلت صدقه و شروط آن است

٤٣٢ مقصد دوم در کسی که صدقه میدهد

٤٣٣ مقصد سوم در آنچه که بعنوان صدقه داده میشود

٤٣٤ مقصد چهارم در کسی که باو صدقه میدهند

٤٣٥ مقصد پنجم در وقت صدقه

٤٣٦ مقصد ششم در احکام سؤال یعنی در خواست چیزی از دیگران

٤٣٨ کتاب مسابقه و تیراندازی

٤٤٠ کتاب صلح

٤٤٤ کتاب خمس و انفال و در آن چهار فصل است :

٤٤٤ فصل اول در چیزهائی که خمس در آنها واجب است

٤٤٥ فصل دوم در احكام مربوط به خمس

صفحه -٨

٤٤٦ فصل سوم در مصرف خمس

٤٤٨ فصل چهارم در انفال

٤٥٢ كتاب زكٰوة و صدقات و در آن دو مقصد و يك خاتمه است :

٤٥٢ مقصد اول در زكوة اموال و در آن يك مقدمه و چهار باب است :

٤٥٢ مقدمه در بعض مسائل مربوط به صدقات كه بايد قبل از باقى مسائل ذكر شود

٤٥٤ باب اول در كسى كه زكوة بر او واجب است

٤٥٥ باب دوم در چيزهائى كه در آنها زكوة واجب است و در آن سه مطلب و خاتمه‌اى است :

٤٥٥ مطلب اول در زكوة انعام يعنى چهارپايان و در آن سه فصل است :

٤٥٥ فصل در زكوة شتر

٤٥٧ فصل در نصاب گاو و زكوة آن

٤٥٨ فصل در نصاب گوسفند

٤٥٩ مطلب دوم در زكوة پول طلا و نقره

٤٦١ مطلب سوم در زكوة محصولات كشاورزى

٤٦٤ خاتمه در بعض امور مربوط به زكوة

٤٦٧ باب سوم در مصارف زكوة

٤٦٩ باب چهارم در احكام مربوط به زكوة و صدقات

٤٧٣ مقصد دوم در زكوة فطره و در آن چهار فصل است :

٤٧٣ فصل در كسى كه زكوة فطره بر او واجب است

٤٧٤ فصل در آنچه بعنوان زكوة فطره داده ميشود

٤٧٤ فصل در وقت وجوب زكوة فطره

٤٧٥ فصل در مصرف زكوة فطره

٤٧٥ خاتمه در صدقه و در آن دو مطلب است :

٤٧٥ مطلب اول در اوقات صدقه و احكام انفاق و در آن دو فصل است :

صفحه -٧

٤٧٥ فصل در اوقات صدقه

٤٧٦ فصل در احكام انفاق

٤٧٩ مطلب دوم در احكام مربوط به فقراء

٤٨٢ قسمت سوم در مكاسب و آن شامل يك مقدمه و چند كتاب است :

٤٨٢ مقدمه در احكامى كه شامل همه كسبها ميشود و در آن چهار فصل و خاتمه‌اى است :

٤٨٢ فصل در واجبات كسبها

٤٨٣ فصل در محرمات مربوط به كسب

٤٨٣ فصل در سنتهاى مكاسب

٤٨٥ فصل در امور مكروهه كسب

٤٨٧ خاتمه در چيزهائى كه باعث غنٰى يا فقر ميشوند

٤٩٠ كتاب تجارت و در آن ده مقصد است :

٤٩٠ مقصد اول در آداب تجارت و مقدمات آن و در آن پنج فصل است :

٤٩٠ فصل در چيزهائى كه بر تاجر واجب است

٤٩١ فصل در محرمات تجارت

٤٩٢ فصل در سنتهای تجارت

٤٩٤ فصل در امور مکروهه مربوط به تجارت

٤٩٦ فصل در بعض نوادر مربوط به تجارت

٤٩٦ مقصد دوم در اسباب کسب و در آن يك مقدمه و دو فصل است :

٤٩٦ مقدمه (در بعض مسائل کلی مربوط به کسب)

٤٩٧ فصل در آنچه کسب درآمد با آن حرام است

٥٠٠ فصل در خرید و فروش‌های مکروه یا جایز

٥٠٠ مقصد سوم در کیفیت بیع و شروط آن

٥٠٦ مقصد چهارم در خیارات

صفحه -٦

٥١٠ مقصد پنجم در احکام خرید و فروش و اقسام بیع

٥١٤ مقصد ششم در بیع سلف و احکام آن

٥١٧ مقصد هفتم در بیع حیوان

٥٢٠ مقصد هشتم در فروش محصولات زراعتی و میوه‌ها

٥٢٢ مقصد نهم در صرافی و تبدیل پول

٥٢٦ مقصد دهم در ربا

٥٣٢ کتاب شفعه و در آن سه فصل است :

٥٣٢ فصل در چیزهائی که در آنها حق شفعه وجود دارد

٥٣٣ فصل در شفیع یعنی کسی که حق شفعه دارد

٥٣٤ فصل در احکام شفعه

٥٣٦ كتاب شركت و در آن دو فصل است :

٥٣٦ فصل در انواع شركت و احكام مربوط بآن

٥٣٨ فصل در تقسيم مال مشترك

٥٤٢ كتاب مضاربه و در آن دو مقصد است :

٥٤٢ مقصد اول (در بعض كليات مربوط به مضاربه)

٥٤٣ مقصد دوم (در بعض مسائل مربوط به مضاربه)

٥٤٦ كتاب زراعت و آبيارى و قراردادهاى مربوط بآنها و انواع تقبلات و در آن دو مقصد است :

٥٤٦ مقصد اول در زراعت و قراردادهاى زراعى

٥٤٩ مقصد دوم در انواع تقبلات

٥٥٢ كتاب اجاره و در آن دو مقصد است :

٥٥٢ مقصد اول در اجاره و شروط آن

٥٥٤ مقصد دوم در احكام مربوط به اجاره

٥٥٨ كتاب جُعاله

صفحه -٥

٥٦٢ كتاب اِحياء موات و در آن دو مقصد است :

٥٦٢ مقصد اول در احكام زمين

٥٦٣ مقصد دوم در مطالب مربوط به احياء موات

٥٦٦ كتاب صيد و در آن چهار فصل است :

٥٦٦ فصل درباره صيد با حيوانات شكارى

٥٦٨ فصل در آنچه با اسلحه شكار ميشود

٥٧٠ فصل در احکام مربوط به صید

٥٧١ فصل در حیواناتی که کشتن آنها مجاز است یا مجاز نیست

٥٧٤ کتاب قصابی و ذبح و در آن سه فصل است :

٥٧٤ فصل درباره کسی که ذبح و تذکیه میکند

٥٧٥ فصل در انواع تذکیه

٥٧٦ فصل در چگونگی ذبح

٥٨٠ کتاب وکالت

٥٨٢ کتاب وصایت

٥٨٦ کتاب ودیعه و امانت

٥٩٠ کتاب عاریه

٥٩٢ کتاب دَین و در آن دو مقصد است :

٥٩٢ مقصد اول درباره دین

٥٩٨ مقصد دوم در دین عبد

٦٠٠ کتاب رهن

٦٠٤ کتاب ضمانت و حواله و کفالت و در آن سه مقصد است :

٦٠٤ مقصد اول در ضمانت

٦٠٥ مقصد دوم در کفالت

٦٠٦ مقصد سوم در حواله

صفحه -٤

٦٠٨ کتاب حَجْر و تَفلیس

٦١٢ كتاب لُقَطه

٦١٨ كتاب غصب

٦٢٢ كتاب مطاعم و در آن پنج مائده است :

٦٢٢ مائده اول در چيزهائى كه از خوردن آنها منع شده

٦٢٦ مائده دوم در حيواناتى كه خوردن آنها حلال يا مكروه است

٦٢٨ مائده سوم در احكام ساير خوراكيها

٦٣١ مائده چهارم در مطالبى كه مربوط به خوردن است

٦٣٢ مائده پنجم در آداب سفره

٦٣٨ كتاب نكاح و در آن يك مقدمه و هفت مقصد است :

٦٣٨ مقدمه در مطالبى كه بايد در اول اين كتاب گفته شود و در آن دو فصل است :

٦٣٨ فصل در مطالبى كه مربوط به نكاح است

٦٣٩ فصل در مسائلى كه بانواع نكاح حرام مربوط ميشود

٦٤١ مقصد اول در زنهائى كه ازدواج با آنها حلال يا حرام است و در آن هفت فصل است :

٦٤١ فصل در آنچه بواسطه نسب يا رضاع بر مرد حرام ميشود

٦٤٣ فصل در كسانى كه بواسطه ازدواج بر ديگرى حرام ميشوند

٦٤٥ فصل در زنانى كه بواسطه همراه شدن با ديگرى بر مرد حرام ميشوند

٦٤٨ فصل در آنچه بواسطه زنا يا انواع نكاح حرام و لواط بر مرد حرام ميشود يا نميشود

٦٥٠ فصل در عدد مجاز زنان كه بيش از آن بر مرد حرام است

٦٥١ فصل در آنچه بواسطه كفر و امثال آن حرام ميشود

٦٥٣ فصل در ساير چيزهائى كه بسبب آنها از ازدواج منع نموده‌اند

٦٥٦ مقصد دوم در مسائل مربوط به ازدواج و مقدمات آن و در آن پنج فصل است :

٦٥٦ فصل در مسائل مربوط به انتخاب مردان و زنان

صفحه -٣

٦٥٨ فصل در احکام نگاه کردن به زنان

٦٦١ فصل در عقد

٦٦٥ فصل در بعض سنتهای ازدواج

٦٦٦ فصل در اولیاء عقد

٦٦٩ مقصد سوم درباره مَهرها و اجرت ها و در آن دو فصل است :

٦٦٩ فصل در حد مهر و تعیین آن

٦٧٢ فصل در احکام مربوط به مهرها و اجرت ها

٦٧٨ مقصد چهارم در آداب زفاف و نزدیکي

٦٨٣ مقصد پنجم در مسائل مربوط به زندگی زن و شوهر و درآن چهار فصل است :

٦٨٣ فصل درباره بعض حقوق در زندگی زناشوئ

٦٨٧ فصل در تقسیم اوقات مرد

٦٨٨ فصل در نفقات

٦٩٢ فصل در نشوز و شقاق

٦٩٣ مقصد ششم در متعه

٦٩٤ مقصد هفتم در ازدواج غلامان و کنیزان

٦٩٨ کتاب استیلاد و لحوق اولاد و ملحقات آن و در آن هشت مقصد است :

٦٩٨ مقصد اول در فضیلت اولاد

٧٠١ مقصد دوم در احكام رضاع يعنى شيردادن

٧٠٢ مقصد سوم در بعض اعمال مربوط به روز هفتم تولد طفل

٧٠٤ مقصد چهارم در عقيقه

٧٠٦ مقصد پنجم در ختنه پسران و دختران و سوراخ كردن گوش

٧٠٧ مقصد ششم در نگهدارى و تربيت فرزند

٧١١ مقصد هفتم در تعلق و ملحق شدن اولاد

صفحه -٢

٧١٤ مقصد هشتم در نيكي به پدر و مادر

٧١٨ كتاب مفارقت و طلاق و در آن پنج مطلب است :

٧١٨ مطلب اول در انواع فسخ و جدا شدن

٧٢٤ مطلب دوم در طلاق

٧٢٩ مطلب سوم در اقسام طلاق

٧٣٢ مطلب چهارم در رجوع

٧٣٣ مطلب پنجم در عده و استبراء و در آن دو فصل است :

٧٣٣ فصل درباره عده گرفتن زنان

٧٤٠ فصل در استبراء يعنى عده گرفتن كنيزان

٧٤٢ كتاب خُلع و مباراة و در آن دو فصل است :

٧٤٢ فصل در كيفيت خلع و مباراة و شروط آنها

٧٤٤ فصل در احكام خلع و مباراة

٧٤٦ كتاب ظِهار و در آن سه فصل است :

٧٤٦ فصل در معنی و شروط ظهار

٧٤٧ فصل در احکام ظهار

٧٤٨ فصل در کفارات ظهار

٧٥٢ کتاب مخادم و در آن دو مقصد است :

٧٥٢ مقصد اول در مسائل مربوط به بندگان

٧٥٧ مقصد دوم درباره کنیزانی که مادر اولاد هستند

٧٦٠ کتاب وصیت و در آن سه مقصد و یك خاتمه است :

٧٦٠ مقصد اول درباره وصیت کننده

٧٦٠ مقصد دوم درباره وصیت

٧٦٩ مقصد سوم درباره کسانی که برای آنها وصیت میشود

٧٧١ خاتمه (در بعض مسائل وصیت)

صفحه -١

٧٧٤ کتاب ارث و در آن سه مقدمه و پنج مقصد و یك خاتمه است :

٧٧٤ مقدمه اول در بیان خویشی و بستگی‌هائی که باعث ثبوت میراث میشود

٧٧٨ مقدمه دوم در چیزهائی که منع از ارث میکنند یا مانع نیستند

٧٨٤ مقدمه سوم در خلاصه‌ای از احکام ارث

٧٨٨ مقصد اول در میراث طبقه اول که پدر و مادر و اولاد هستند

٧٩٣ مقصد دوم در میراث طبقه دوم که برادران و خواهران و اجداد هستند

٧٩٧ مقصد سوم در میراث طبقه سوم که عموها و عمه‌ها و خاله‌ها و دائیها هستند

٧٩٨ مقصد چهارم در ارث بردن بجهت حق ولاء و در آن سه فصل است :

۷۹۸ فصل در حق ولاء بواسطه آزاد کردن بنده

۸۰۰ فصل در حق ولاء از جهت ضمانت جرم و گناه عبد

۸۰۰ فصل در ولاء امامت

۸۰۰ مقصد پنجم در میراث شوهر و زن

۸۰۳ خاتمه در نوادر میراث

۸۰٦ کتاب عادات و نوادر

۸۰٦ باب در عادات و نوادری که از کتاب طهارت استخراج شده و در آن ده مطلب است :

۸۰٦ مطلب اول در آداب و احکام خلوت و در آن چهار مقصد است :

۸۰٦ مقصد اول در واجبات خلوت

۸۰۷ مقصد دوم در محرمات خلوت

۸۰۸ مقصد سوم در مستحبات و آداب خلوت

۸۰۹ مقصد چهارم در مکروهات خلوت و اموری که از آنها نهی شده

۸۱۰ مطلب دوم در مسواك زدن و احکام آن

۸۱۲ مطلب سوم در احکام و آداب حمام و در آن دو مقصد است :

۸۱۲ مقصد اول در احکام حمام

۸۱۳ مقصد دوم در آداب حمام

صفحه ۰

۸۱۵ مطلب چهارم در تنویر و احکام و آداب آن و در آن دو مقصد است :

۸۱۵ مقصد اول در احکام تنویر

۸۱٦ مقصد دوم در آداب تنویر

٨١٦ مطلب پنجم در خضاب و احکام و آداب آن و در آن دو مقصد است :

٨١٦ مقصد اول در احکام خضاب

٨١٧ مقصد دوم در آداب خضاب

٨١٨ مطلب ششم در سرمه

٨١٩ مطلب هفتم در احکام مو و آداب آن و در آن دو مقصد است :

٨١٩ مقصد اول در احکام مو

٨٢٠ مقصد دوم در آداب مربوط به مو

٨٢١ مطلب هشتم در گرفتن ناخنها و احکام و آداب آن

٨٢٢ مطلب نهم در طیب یعنی بوی خوش و در آن سه فصل است :

٨٢٢ فصل در احکام طیب بطور کلی

٨٢٣ فصل در انواع طیب

٨٢٣ فصل در روغن زدن

٨٢٥ فصل در باب گلها و ریاحین

٨٢٥ مطلب دهم درباره مرض و احکام آن و در آن چهار مقصد است :

٨٢٥ مقصد اول در مطالبی که به مریض مربوط میشود

٨٢٦ مقصد دوم در مطالبی که به مداوا تعلق دارد

٨٢٧ مقصد سوم در احکام عیادت مریض

٨٢٨ مقصد چهارم در احکام عزاداری و ماتم و در آن دو نوع مسأله است :

٨٢٨ نوع اول (در تعزیت و تسلیت گفتن)

٨٢٩ نوع دوم (در احکام صاحب مصیبت)

* * * * *

(مقابله شد)

صفحه ۱

جامع

ترجمه کتاب الجامع لاحکام الشرایع

از مؤلفات عالم ربانی و حکیم صمدانی

مرحوم آقای حاج محمدکریم خان کرمانی اعلی الله مقامه

ترجمه زین‌العابدین ابراهیمی

صفحه ۲

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی من نصب لهم ابد الآبدین .

و بعد چنین گوید بنده اثیم کریم بن ابراهیم کرمانی که آنچه مرا به تصنیف این کتاب واداشت آن بود که جمعی از برادران که خدا آنها را از حوادث روزگار مصون بدارد از من خواستند که چنین کتابی برای آنها تصنیف نمایم ، و ایشان در زمان استاد علامه ما رفع الله فی الدارین اعلامه یعنی مرحوم سید کاظم بن سید قاسم رشتی اعلی الله مقامه .

معالم دین را با کمال اطمینان و یقین از ایشان میگرفتند چون آن بزرگوار از جمله کسانی بود که خداوند درباره آنها فرموده است : سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین . یعنی سیر کنید در آنها شبها و روزهایی را در حالیکه ایمن هستید و آن جناب رفع الله شأنه و انار برهانه تجویز نمیفرمود که میتی را واسطه بین دو شخص زنده قرار دهند و تقلید میت را نه بطور ابتدائی و نه باین صورت که بعد از وفات عالمی بر تقلید او باقی بمانند جایز نمیدانست پس چون آن بزرگوار به جوار

صفحه ۳

رحمت پروردگار خود شتافت و این بنده در احاطه اعدا و دستخوش شداید و محنتها باقی ماندم چنانکه شاعر گفته است :

جاورت اعدائی و جاور ربه ** * ** شتّان بین جواره و جواری

یعنی من مجاور اعداء خودم شدم و او مجاور پرورنده خود چقدر فرق است بین جوار او و جوار من ، آن برادران از من خواستند که برای آنها کتابی تصنیف کنم مشتمل بر احکام دین و مطابق آیات کتاب مبین و سنت حضرت خاتم النبیین و آثار ائمه طاهرین علیهم صلوات المصلین و این بنده چون بجهات و بواعث گوناگون این امر را برخود لازم میدیدم با وجود قلت بضاعت خواهش آنها را اجابت نمودم و از خداوند نیز در حالیکه از فضل او امید خیر و توفیق در ابتدا و ختام این امر داشتم استخاره کردم و باین تصنیف اقدام نمودم و این کتاب را از هر حکمی که ائمه طاهرین سلام الله علیهم نص بر آن نفرموده بودند پیراستم و هیچ حکمی که جماعتی بدون دلیل در دین خدا بآن فتوی داده باشند در آن نگذاشتم و همچنین آنرا از احکامی که بمقتضای قیاس و استحسانها صادر میشود و مصالحی که وجه آن معلوم نیست و اجتهادات ظنی و آرائی که بطور بدعت گذاشته‌اند و نظرهائی که احداث نموده‌اند و مطالبی که مستنبط از قواعد اصولیه و قوانین عامیه و ظنون عامه و خاصه است بدور نگاهداشتم و صرفاً اکتفا باحکامی کردم که در اخبار صحیحه و آثار محکمه بر آنها نص نموده بودند و دیگر چیزی از هواها و رأیها بر آن نیفزودم و هر کس این کتاب من بدست او میرسد بداند که این کتاب صرف تفسیر متون اخبار و نقل معانی آثار است بدون تحریف و تبدیل پس با خیال آسوده و دل آرام به احکام آن عمل کن و اسم آنرا الجامع لاحکام الشرایع گذاشتم و آن مشتمل بر مقدمه‌ای است و چندین کتاب و خاتمه‌ای .

* * * * *

صفحه ٤

مقدمه

در بیان مطالبی است که باید پیش از شروع مقصود آنها را ذکر نمایم تا کسانیکه باین کتاب اعتماد میکنند بر بصیرت باشند و آن مطالب را مختصر میگویم چون مبنای این کتاب بر استدلال نیست و اگر کسی مشروح ادله آنها را خواسته باشد به کتاب فصل الخطاب و قواعد و دیگر تصنیفات ما در این فن و فن اصول عقاید رجوع نماید و در این مقدمه سه مقصد عنوان میکنیم :

مقصد اول

در بیان اصل مدار و پایه و اساس علوم ما است که عقاید اصلیه و فرعیه خود را بر آن بنا نهاده‌ایم و در اعمال شرعیه خود بر آن جاری میشویم و در این مقصد چند فصل است :

فصل

در تقسیم احکام شرعیه است از جهت صدور آنها از شارع بدان که قید } از جهت صدور از شارع { برای این است که عمل خودش موضوع بحث ما نیست و حرفی در آن نداریم و حکم خدای سبحانه هم نیست بلکه آن فقط وقتی حکم است که صدور آن از شارع مورد ملاحظه باشد و از باب اینکه احکام که میگوئیم مقصود اوامر و نواهی شارع است و مصدر از حیث صدور در وقت صدور امر است و بعد از صدور بآن مصدر میگوئیم یعنی مأمور و منهی و دیگر اسم آن امر یا نهی نیست و چونکه ما قصدمان تقسیم همان امر و نهی‌ها بود ولو بر حسب علم مکلفین بآنها ، قید از جهت صدور را آوردیم پس در این معنی تدبر کن . مؤلف اعلی الله مقامه .

علیه السلام چه

صفحه ۵

مربوط به اصول باشند و چه فروع چون شارع صلوات الله علیه در هر مسأله‌ای از اصول یا فروع حکمی خدائی و قضائی ربانی دارد که آن حکم در هر امری عبارت از دعوت به واقع آن امر است پس بدان که احکام بیرون از دو قسم نیستند :

اول - احکامی که فرقه محقه همگی اتفاق بر آنها دارند و این قسم همان ضرورت است که ناچار از پذیرفتن و گرفتن آن هستند و همچنین اخباری که همگی بر صحت آنها یك‌زبان بوده و هر شبهه‌ای را با آنها میسنجند و هر امری که حادث میشود از روی آن اخبار حکم آنرا استنباط میکنند که تخلف از این اخبار جایز نبوده و دین ورزیدن بآنها واجب است .

و دوم - احکامی که در آنها اختلاف است و باید برای رفع اختلاف آنها رجوع به خدا و رسول او و ائمه علیهم السلام شود .

- اما رجوع به خدا رجوع به کتاب او است یعنی آیه‌ای که همگی در معنی آن اجماع دارند چون آنچه از کتاب خدا که در آن اختلاف باشد خود محتاج بآنست که در آن به حَکَمی رجوع شود .

- و اما رجوع به رسول خدا صلی الله علیه و آله عبارت از مراجعه به سنت جامعه آنحضرت است یعنی سنتی که اصحاب در معنی آن وحدت نظر دارند ، نه سنتی که در آن اختلاف دارند که خودِ آنرا باید با غیر آن بسنجند .

- و اما رجوع به ائمه علیهم السلام رجوع به طریقه جامعه ایشان است یعنی آن طریقه‌ای که شیعه ایشان متفق بر آنند .

پس اموری که در آنها اختلاف پیش میآید هر کدام از آنها که منتهی بیکي از این مراجع شد که اختلافی در آن نیست برای احدی جایز نیست که آنرا ترك کند و کسی را نمیرسد که از آن تخلف کند ، و اما آنچه که منتهی به یکي از این مراجع نشد ،

- یا اینست که از ائمه صلوات الله علیهم اجمعین در این باب اخباری وارد شده یا آنکه وارد نشده است .

- اما آنچه که درباره آن اخبار و آثار رسیده از دو قسم خارج نیست :

صفحه ٦

- یا آنکه بدلیل روایت اشخاص ثقه حجت قائم شده و باینجهت دیگر عذری نمانده .

- و یا آنکه ثقه آنرا روایت نکرده است .

- اما آنکه بجهت روایت ثقه دلیلش قائم است آنهم از دو نوع بیرون نیست :

- یا اینکه دلالت آن بر حرام و یا حلال واضح است که باید از آن تبعیت نمود .

- و یا آنکه متشابه است که در این وقت واجب است در آن وقوف نمایند چرا که وقوف در نزد شبهات بهتر از فرو رفتن در هلکات است .

- و اما خبری که ثقه آنرا نقل ننموده و بواسطه آن اقامه حجت نشده نه بصورت نفی و نه اثبات و از کسی که باو وثوق نداری بتو رسیده آنرا به خدا و رسول خدا واگذار و تمسك به چنین خبر و اثری جایز نیست چونکه توقف در وقت شبهه از فرو رفتن در هلاکت بهتر است و شبهه را اصلا شبهه گفتهاند بجهت آنکه شباهت به حق دارد . و اینها که عرض شد در مسأله فتوی و بیان حکم است .

اما در مقام عمل مرجع ما در متشابهات اخبار سعه است یعنی تو در وسعتی تا وقتی که امام خود را ملاقات کنی حال چه بیان او بتو برسد و چه بعیان با او ملاقات نمائی لکن مطالبی که آن بزرگواران در آنها سکوت کردهاند و امر و نهیی از ایشان بما نرسیده ، نباید در آنها حکم و فتوائی داده شود و باید در حکم و فتوی از آن ساکت شد و در این قبیل موارد هنگام عمل اگر مسأله از اصول باشد باید در آن توقف کرد و رد بخود آن بزرگواران نمود و اگر از مسائل فروع باشد مرجع فرمایش حضرت صادق است علیه السلام که فرمودند : کل شیء لك مطلق حتی یرد فیه نص ، یعنی همه چیز برای تو آزاد است تا وقتی که در آن نصی برسد .

و تحقیق بیشتری پس از این در باب عمل به اخبار مختلفه بطور اجمال ذکر خواهد شد نیك دریاب و ادله سخنان ما در سایر کتابهایمان ذکر شده اگر چه که خود این عرایض کافی بوده و محتاج دلیل خارجی بر اثبات مطلب نیستیم و ان علی کل حق حقیقةً و علی کل صواب نوراً .

صفحه ۷

فصل

در صحت و درستی اخباری است که در کتب ثقات روایت شده ، و ما بر این مطلب ادلّه گوناگون داریم که در کتابهای خودمان یعنی آن کتابهائی که در این فن نگاشته‌ایم ذکر نموده‌ایم و بعض آنها را در این جا بطور اختصار میآوریم :

اول - شك نیست که روایات متواتره از ائمه سلام الله علیهم رسیده است که باید روایت ثقه را قبول نمود و در این احادیث قید نشده که ثقه با واسطه یا بدون واسطه روایت کند و امری است که بطور مطلق فرموده‌اند . از جمله آنکه امام علیه السلام میفرماید : هیچ یك از دوستان ما معذور نیستند که در آنچه ثقات ما از ما روایت میکنند شك نمایند و یا دیگران را به شك بیاندازند بتحقیق که ثقات ما شناخته شده‌اند باینکه ما آنها را شریك سرّ خود میگیریم و ایشان را حامل آن اسرار قرار میدهیم که به دوستان ما برسانند . و حضرت حجة علیه السلام میفرمایند : اما در حوادثی که پیش میآید رجوع کنید به راویان حدیث ما که آنها حجت من هستند بر شما و من حجت خداوندم . و همچنین اخبار دیگری که ذکر آنها در فصل الخطاب شده است و شك نیست که علمای ما رضوان الله علیهم ثقات و روات هستند و حتی بعض آنها صحت روایات خود را هم تضمین نموده‌اند پس دیگر هیچکس عذری ندارد که در روایات آنها شك کند یا دیگران را بشك بیاندازد .

دوم - تقریر خدای سبحانه و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حجة علیه السلام است بر مشایخ و علمای شیعه در دعوای ایشان که مدعی صحت روایات خود هستند و اینکه می‌بینیم آن بزرگواران ایشان را تکذیب نفرموده‌اند و امر آنها را باطل ننموده‌اند بلکه امر فرموده‌اند که از آنها بگیرند و بر آنها اعتماد کنند بلکه از تخلف از ایشان و عدم اعتماد بر آنها نهی فرموده‌اند و بعض علماء هم که در روایات این روات بواسطه شك توقف نموده‌اند علت توقف آنها قدح در آن علمای روات و یا قدح و ایراد بر مدعای آنها نبوده بلکه علت توقف آنها شبهه سابقی است که در آن مطلب داشته‌اند و کسی که بمطلبی علم پیدا نکرده بر کسی که علم بآن مطلب حاصل نموده

صفحه ۸

چه حجتی دارد ؟

سوم - آنکه مقتضای سیاست ربانیه و حکمت الهی و شفقت نبوی و مراقبت معصومین (ص) آنست که حجت از رعیت خود غایب نشود مگر بعد از آنکه آثار درست و اخبار ثابته‌ای در میانه آنها بجا گذارد که قائم مقام ایشان باشد تا هر که در ارحام زنان و اصلاب مردان است و پس از فقدان نبی و غیبت ولی در زمانی پا بعالم میگذارد که شکوك و شبهات زیاد شده ضایع نشود بخصوص بعد از آنکه خداوند در هفتاد آیه از کتاب خود عمل به ظن را حرام فرموده و حضرت پیغمبر و ائمه علیهم السلام در سنت و آثار متواتره خود آنرا حرام نموده‌اند و ما اخبار آنرا در فصل

الخطاب آورده‌ایم و مسلّم تکلیف هم تا روزی که حساب برپا میشود باقی است ، و چنین غفلت و کوتاهی از یك نفر شخص عادی که اندك شعوری داشته باشد محال است چه رسد به امام معصوم که : عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم . یعنی رنج و تعب شما بر او سخت و ناگوار است و بشما علاقه دارد و به مؤمنین رؤوف و رحیم است . بخصوص بعد از اکمال دین و اتمام نعمت و بعد از آنکه خداوند از اسلام راضی شده در حالتی که بعد از ائمه علیهم السلام جز همین اخبار چیزی در دست ما نیست و وسیله‌ای هم که بعضی از اخبار را از بعض دیگر تمیز دهد و باعث علم شود و برای تکالیفی که هست کافی باشد نداریم پس واجب است که روایات ثقات همه از حیث صدور از امام صحیح و درست باشند و گر نه نعوذ بالله ائمه بایستی که اغراء بباطل نموده باشند .

چهارم - آنکه انسان شهری طبیعت خلق شده و هر یك از افراد بشر را خداوند به عملی از اعمال که قوام بنیه و نظام معاش آنها بآن اعمال است موکل فرموده چرا که محال است هر کسی شخصاً تمام اعمالی را که حیات و زندگی او قائم بآنها است بانجام رساند و بهمین جهت در حکم خود چنین قرار داده که هر صاحب عملی در کار خودش امین شمرده شود چون اگر بنا بر امانت هر صاحب عملی نباشد باید که هر کسی شخصا در عصر و زمان خود مشغول به همه کارها شود و ابزار و و وسائل آن

صفحه ۹

کارها را بشناسد و آنچه را که در همه اعصار سابقه از اول روزگار تا آن روز ، گذشته بداند و این امر محالی است پس ناچار باید هر صاحب عملی در عمل خودش امین شمرده شود . و از بزرگترین آن اعمال حفظ اخبار است و حمل آثار از ائمه اطهار علیهم السلام بسوی رعیت ایشان در همه قرون و ازمنه و خداوند برای این مطلب اقوام ثقه‌ای خلق فرموده که آثار را در جمیع قرون حمل نموده به سایر رعیت میرسانند و این وظیفه و شغل را به نظرای خود تحویل میدهند و ضامن و حافظ آنها فرمایش حضرت صادق است علیه السلام که فرمودند : زمین خالی نمیماند مگر آنکه در آن امامی است که هر گاه مؤمنین چیزی افزودند آنها را برگرداند و چون کم کردند تمام نماید برای آنها . و در مسأله تسدید امام ما رساله جداگانه‌ای نگاشته‌ایم و در آن ادله‌ای جمع نموده‌ایم که پس از آن دیگر شك و ریبی برای کسی نمیماند .

پنجم - آنکه فطرت انسانی هر گاه دستخوش تغیر و تبدل نشود جبلی و طبیعی او راستگوئی و تصدیق سخن هر خبر دهنده‌ای است البته مادام که ملتفت شکوك و شبهات نشود حتی آنکه هر طفلی را تصدیق میکند دیگر چه رسد بآنکه خبر دهنده کبیر باشد و ثقه و مردی باشد عالم و عادل که روایت از امام خود میکند و حالت او آنچنان است که هر گاه او را با مقراض قطعه قطعه کنند برای او آسانتر است تا آنکه دروغ بر امام خود ببندد و از طرف دیگر کتاب خود را مینویسد که در طول دهرها و سالها بماند و بدست علماء اعلام برسد و خود او بآن عمل میکند و امر میکند که بآن عمل کنند ، حال پس از این تفاصیل برای کسی که بر فطرت باشد دیگر شکي و ریبی باقی میماند ؟

- و بالاتر از همه اینها امر معصوم است که در اخبار متواتره امر فرموده‌اند که اخبار ثقات را بگیریم و از رد قول ثقه نهی فرموده‌اند .

- و بعد از آن دلیل عقل است که حکم میکند بوجوب گرفتن از ثقه و محال بودن غیر آن .

- و فوق همه این سخنان امر پروردگار عز و جل است به گرفتن از ایشان و رجوع

صفحه ۱۰

بآنها . و آیا بعد از همه این ادله دیگر کسی در این معنی شك میکند مگر آنکه مبتلی بوسواس خناس باشد که در سینه‌های مردم وسوسه میکند و همه اینها منشأ و اصل آن از شبهات عامیه است که در رگ و پوست اشخاصی که با این جماعت مأنوس بوده‌اند میدود و در واقع بر خودشان تنگ میگیرند و دین از این حرفها وسیع‌تر است . پس با قلب آرام و دل خنك اخباری را که ثقات و علما صحیح دانسته و از ائمه سلام الله علیهم روایت کرده و صحت آنها را تضمین نموده‌اند بگیر و از شکرگزاران باش و بگو الحمد لله الذی هدانا لهذا و ماکنا لنهتدی لولا ان هدانا الله .

فصل

حال هر گاه پس از انصاف و دوری از جور و اعتساف بر تو معلوم شد که تمامی اخباری که ثقات در کتب خودشان جمع‌آوری نموده و آنها را صحیح دانسته‌اند صدور این اخبار از معصوم صحیح و درست است و این روات در روایت خودشان امین هستند و تشکیك در روایت آنها جایز نیست پس بدان که هر گاه خبر صحیحی از آن بزرگواران سلام الله علیهم وارد شد بطوری که معارضی از آیات قرآن یعنی آیاتی که معنی آنها مورد اتفاق است ندارد یا از سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، سنتی که مورد اختلاف نباشد ، و در لحن آن خبر هم چیزی که دلالت بر صدور آن از روی تقیه باشد نبینی عمل بچنین خبری واجب است و تخلف از آن جایز نیست و واجب نیست که دنبال مخالف آن بگردی چون دلیلی بر وجوب این کار نیست . و اگر چنانچه با آیه مجمع علی تأویله یعنی آیه‌ای که معنی آن مورد اتفاق است یا سنتی که در آن اختلاف نیست مخالف بود رد بخود آن بزرگواران سلام الله علیهم میشود و خودشان بآنچه که فرموده‌اند داناترند ، اگر چه که گمان نمیرود که چنین خبری در کتب اصحاب ما که صحت روایات خود را تضمین نموده‌اند نقل شده باشد لکن خبری که از روی تقیه صادر شود گاه در کتب اصحاب دیده میشود پس اگر شخص محصل از خبری تقیه فهمید عمل بآن نمیکند مگر در محل تقیه .

صفحه ۱۱

و اما هر گاه که خبرْ معارضی داشت و خبرِ معارض هم به ما رسید پس در تعیین این مطلب که بکدام یك از آندو باید بگیریم بیست وجه روایت شده :

ا - عرض بر کتاب و مقصود از آن عرض بر آیه‌ای است که معنی آن مورد اتفاق است .

ب - عرض بر سنت و مراد از آن سنت جامعه غیر متفرقه است .

ج - عرض بر مذهب قوم یعنی اهل تسنن و مراد چیزی است که بر آن اجماع داشته باشند .

د - عرض بر چیزی که ایشان بآن مایلترند یعنی حکّام و قضات ایشان .

ه - عرض بر اخبار ایشان و مراد اخباری است که همه عامه بر آن اجماع دارند .

و - ترك چیزی که شبیه قول عامه باشد و مراد قول مجمع علیه آنهاست .

ز - عرض بر اخبار سابقه ائمه و مراد آن اخباری است که از تحریف و کذب مصون مانده .

ح - گرفتن به خبری که بین اصحاب مجمع علیه است و مراد خبری است که اتفاق دارند بر عمل کردن بآن .

ط - گرفتن به مشهور و منظور از آن روایتی است از آن بزرگواران که شهرت دارد ، و ترك شاذ و نادر .

ی - گرفتن به خبری که در آن احتیاط است .

یا - گرفتن خبر احدث یعنی خبری که صدور آن بعد از خبر دیگر صورت گرفته .

یب - گرفتن محکم و رد کردن متشابه بآن .

یج - گرفتن ناسخ و ترك منسوخ .

ید - گرفتن خبر مفسر و رد مجمل بآن .

یه - گرفتن بروایت شخص عادلتر .

یو - گرفتن روایت راوی راستگوتر .

یز - گرفتن بروایت شخص پارساتر .

صفحه ۱۲

یح - گرفتن روایت شخص فقیه‌تر .

يط - گرفتن روايت شخص موثق‌تر .

ك - گرفتن به هر كدام از دو روايت كه بخواهد در مقام عمل ، و حكم نكردن بيكي از آندو تا وقتی كه امام خود را ملاقات نمايد .

و اينها بيست وجه است كه اخبار متعدده متفرقه درباره آنها رسيده است و به هر سائلی كه درباره گرفتن به يكي از دو خبر مختلف سؤال نموده به بعض از اين انواع امر فرموده‌اند و اين اخبار خودشان جزو اخبار مختلفه هستند پس اگر كسی بخواهد آنها را بنوعی مرتب كرده و بعقل خود بعضی را بر بعضی ترجيح دهد كه مسلّم عمل به رأی و گمان نموده و امر همه اخبار بر او مختل خواهد شد و اگر بخواهد با ترجيح منصوصی آنها را مرتب كند و بعضی را بر بعضی ترجيح دهد كه چيزی در اين مورد نرسيده و وقتی هم كه ترجيح ميسر نشد همه اين اخبار برای تو موسّع است و از باب تسليم بهر كدام كه خواستی ميگيری بلی بعض از اين اخبار هست كه وجوب گرفتن بآنها بضرورت مذهب ظاهر است مثل گرفتن بموافق كتاب و گرفتن بآنچه كه موافق سنت است و ترك خبری كه در آن تقيه باشد در غير محل تقيه و گرفتن به ناسخ و گرفتن محكم و گرفتن مفسر و اما باقی اين اخبار بعض آنها با ديگری معارض است و اسباب ترجيحی هم نداريم پس بايد كه در آنها رجوع به اخبار سعه بنمائيم . بلكه عرض ميكنم كه اخبار سعه به احتياط نزديكترند و اين در صورتی است كه نگوئيم گرفتن باخبار سعه واجب است چونكه اگر اخبار سعه را ترك كنی جز ظن چيزی برای تو حاصل نميشود و روايت شده كه : هر كس شك كند يا گمان برد پس بنا را بر يكي از اين دو بگذارد عمل او فاسد است هر آينه حجت پروردگار حجت واضحه است . و روايت شده كه : ظن دروغ‌تر از همه دروغها است . و چون كه عمل به ظن بطور قطع اجماعاً حرام است و ما به هيچ يك از اين مرجّحات علم نداريم و جز در موارد كمی قادر بر وقوف بر اين مطالب از روی علم نيستيم چيزی احوط و اوسع از اين نيست كه علم همه اينها را رد به عالم كنيم عليه السلام و بهمان قاعده كه از باب

صفحه ۱۳

توسعه بما فرموده‌اند بگيريم يعنی همان كه ميفرمايند : بايّهما اخذت من باب التسليم وسعك ، يعنی از باب تسليم به هر كدام از دو خبر كه گرفتی مختاری و وسعت دارد برای تو ، همانطور كه مرحوم ثقة الاسلام محمد بن يعقوب كلينی رحمة الله عليه .

در اول كتاب كافی نيز اختيارش همين است بلكه اين از جمله اوامر حضرت حجت عليه السلام است چرا كه ما كتاب كافی را بسندی عالی به سه واسطه از آن حضرت روايت ميكنيم كه امر فرموده‌اند كه بآن كتاب عمل شود و آن حجت است و در ساير كتب خود بر اين مطلب برهان آورده‌ايم و هر كس بخواهد كه بر آن ادله مطلع شود بآن كتب رجوع كند .

مقصد دوم

در ذکر مجملی از اصول عقاید است که دین ورزیدن و اعتقاد بآن اصول واجب است و در این مقصد چند فصل عنوان میشود :

فصل

در معرفت خدای سبحانه است

بدانکه قدیم آنست که عدم و نبودن او ممکن نباشد و هر که نبودن او جایز باشد قدیم نیست و بر او دلیل قدیم اقامه نمیشود چونکه این سخن محالی است ، و در حرف محال حجتی نیست و سؤال از آن جواب ندارد ، و کسی که عدم و نبودن او جایز نیست احتیاج به دلیل ندارد پس واجب است که به ثبوت و وجود قدیم معتقد باشیم حال چون عاقل می‌بیند که هر چه مشاهده مینماید ترکیب و تألیف آنها بر وجه حکمت و درستی است و هر یك بدیگری احتیاج و ارتباط داشته و بعضی قائم بدیگری هستند بقسمی که اگر بعض آنها نباشند نظام مختل میشود و قوام ملك باطل میشود ، از مشاهده این احوال میفهمد که هر جزئی از عالم محتاج بغیر است و بخود

برپا نیست و کسی که بدیگری احتیاج دارد تا آنطور که هست باقی بماند مسلّم قدیم نیست پس ناچار باید یك قدیمی باشد که این عالم را ایجاد کرده باشد قدیمی که مرکب و تألیف شده از اجزاء نباشد چرا که اگر این طور باشد برای باقی ماندن بر آنچه که هست باجزاء خود محتاج است و اگر اینطور شد که مثل سایر خلق حادث میشود پس :

واجب است اعتقاد باینکه آفریدگار ، احد و صمدی است که نزائیده و زائیده نشده و هیچکس مثل و مانند او نیست چونکه اضداد این صفات همگی مرکب و مؤلَّف هستند .

و واجب است اعتقاد باینکه خداوند در ذات خود احد است پس نه مانندی دارد و نه ضدی و در صفات خود واحد است فلیس کمثله شیء و در افعال خود واحد است پس خالق و رازق و زنده کننده و میراننده‌ای غیر او نیست و سایر کارهای دیگر رجوع آنها بهمین چهار است و اینها اصول افعالند . و همچنین در عبادت واحد است باین معنی که هر معبودی از زیر عرش او تا زمین هفتم سفلی باطل و مضمحل است مگر وجه کریم او چرا که او خود اعز و اجل از آنست که وصف کنندگان توصیف کنه جلال او را بکنند یا آنکه دلها به عمق عظمت او راه یابند .

و واجب است اعتقاد باینکه همیشه پروردگارِ ما بوده است و علمْ ذات او بوده لکن معلومی با ذات او نبوده و سمع ذات او بوده لکن مسموعی در ذات او نبوده و بصر ذات او بوده در حالیکه هیچ مبصری در ذات او نبوده و قدرت ذات او بوده و مقدوری در ذات او نبوده و او زنده دائمی است که ابداً زایل نمیشود و عادلی است که جور نمیکند و همینطور است هر صفتی که نفی آن از

خداوند جایز نباشد پس چنین صفاتی عین ذاتند بدون آنکه باعث اختلاف و تعدد و وجود اجزائی در ذات خدا بشود .

و واجب است اعتقاد باینکه هر صفتی که هم نفی و هم اثبات آن برای خدا میسر باشد این صفت جزو ممکنات است و لایق ذات او نیست بلکه آن ، صفتِ فعل پروردگار

صفحه ۱۵

است مثل خالق ، رازق ، محیی ، ممیت ، مرید ، متکلم و هر چه از صفات فعل که باینها ملحق شود .

و واجب است اعتقاد داشته باشیم که هر صفتی که بر یکي از خلایق جاری شود لایق پروردگار سبحانه نیست چون هر چه با حادث قرین شود حادث است و در ازلی که حدث در او راهبر نیست ممتنع است پس خداوند سبحانه جسم نیست و مثال نیست و ماده و طبیعت نیست و نفس نیست و روح نیست و عقل نیست و وقتی و مکانی و جهتی و رتبه‌ای و کمّ و کیفی و وضع و اجلی ندارد و مجمل قول آنکه از همجنسی مخلوقات خود منزه و از مشابهت آنچه که آفریده پاك و مقدس است .

و واجب است اعتقاد بآنکه خدای سبحانه همه خلق خود را با هر چه که خواسته هر طور که خواسته بطور اختراع و بدون ماده و مدت آفریده است و این خلق پیش از آفریدن او در قدم نه عینی داشتند و نه بودنی و نه ذکری و نه صلوحی نه بوجود و نه بعدم و نه بنفی و نه باثبات بلکه آنها را بدون آنکه پیشتر ماده‌ای وجود داشته باشد اختراع فرموده و بدون آنکه مثال سابقی باشد آنها را آفریده و او بعد از آفریدن نسبت به قبل از آفرینش تفاوتی نکرده و مقرون و جفت با خلق خود نشده است .

و واجب است اعتقاد بآنکه هیچ چیز در زمین و آسمان نیست مگر آنکه به خواست یعنی مشیت خدای سبحانه است و باراده او و قدر و قضاء و امضاء و اذن و اجل (یعنی مدت معلوم کردن) او و کتاب او ، و هیچ کس شریك در کار او نیست .

و واجب است اعتقاد داشته باشیم که در همه آنچه که خدا بخواهد و اراده کند و به قدر و قضاء برسد مادام که امضاء نشده میشود که بدا حاصل شود و چون چیزی را امضا نمود دیگر بدائی نیست بلی بعد از آن هر چه را که میخواهد محو میکند و هر چه را که بخواهد باقی میگذارد و امّ الکتاب نزد او است .

و واجب است اعتقاد بآنکه خداوند همه خلق خود را بطور اختیار خلق فرموده و ایشان در همه امورشان چه آنچه که موافق آنها است و چه اموری که بر ضرر آنها است بقدرت پروردگار نگاه داشته و محفوظند پس بنده محفوظ بدست پروردگار ،

صفحه ١٦

مختار است باختیاری محفوظ ، بر کاری که آنهم در حفظ و نگاه‌داری خداست و نگهداشتن خداوند بنده را و اختیار و کار او را مثل روح است در جسد و آنچه بندگان را مالك آن قرار داده مالك واقعی آن خود اوست و قدرت او بر آنچه که خلق را قادر بر آن قرار داده فائق است و در واقع قدرت خلق از اوست پس خلق در دست پروردگار سبحانه همچون شاقولی هستند که در دست یکي از ما باشد که اگر پائین رود علت نزول آنست که ما دست خود را سست کرده‌ایم اما پائین رونده خودش است و ما همینقدر حاجت او را برآورده‌ایم و خواهش او را اجابت کرده‌ایم خداوند میفرماید : ما بآنها ظلم نکردیم اما خودشان به خود ظلم میکنند آیا آنها که اعمال سیئه بجا میآورند اینطور حساب میکنند که بر ما پیشی میگیرند . باری و اگر آن شاقول بالا بیاید علت آن بالا کشیدن ماست و بالابرنده ما هستیم پس هر حسنه‌ای که بتو برسد از خداست و هر سیئه‌ای که بتو برسد از خود توست و این مختصری بود در معرفت خداوند و صفات و افعال او .

فصل

در شناختن پیغمبر است صلی الله علیه و آله و صفات آن حضرت

بدانکه هر کس در خلق انسان تدبر کند میفهمد که او مدنیّ الطبع است و نظم و برپائی امور بشر باجتماع است و اجتماع سبب اختلاف میشود پس در حکمت واجب شده که در میان مردم رئیسی قرار داده شود که در اختلافاتشان باو رجوع کنند و بحق در میانه آنها قضاوت کند و چیزهائی را که قوام و برپائی و پابرجا ماندن نظام زندگی ایشان منوط بآن است بآنها یاد دهد و اگر این رئیس در میانه آنها نباشد نظام مختل میشود و قوام آنها باطل میشود و خلقتی هم که قوام نداشته باشد عبث میشود و عبث هم از حکیم صادر نمیشود .

پس واجب است که معتقد باشیم خداوند باین حکمت اخلال نمیفرماید و از این لطف دریغ نمینماید و چاره نیست جز آنکه کسی از بندگان خویش را برگزیند و همه

صفحه ١٧

خیر و شر را باو بیاموزد و همه اسباب قوام و اعتدال خلق را باو یاد دهد و تسلط و هیمنه‌ای باو بدهد که در میان بندگان او سیاست نماید و بین آنها قاضی بحق باشد و او را از هر خطائی معصوم نماید که اگر معصوم نباشد بر آنها جور میکند و در نتیجه محتاج به حکم دیگری غیر از او خواهند شد که مابین آنها قضاوت کند . و چون ممکن نبود که این حاکم بانتخاب مردم معین شود بجهت آنکه خلق از عصمت و علم این شخص خبر نداشتند چرا که این دو صفت از صفات باطنی هستند واجب شد که خداوند خودش او را از میانه خلق انتخاب فرماید و چون اختیار و انتخاب او از جانب خدا باشد و جز خود آن رسول ، خبر دهنده دیگری هم وجود نداشته باشد پس لامحاله باید که علامت واضحی داشته باشد که خلق از آن عاجز باشند تا اینکه آن علامت و آیتْ تصدیقی از

جانب خدا باشد بر او و چون مصلحتهای خلق در اول و وسط و آخر اعصار خلقت متفاوت است معلوم است که باید در هر عصری پیغمبری باشد که از جانب خداوند حاکم بوده و امر خدا را بآنها برساند و بین آنها بحق قاضی باشد و نمیشود که این رئیس در همه اعصار یك نفر باشد و باقی بماند چون حاکم ناچار باید از جنس مردم باشد تا معلوم شود که آنچه بر دست او جاری میشود خارق عادت است و از عادیّات و کارهای معمول جنس او نیست و از این جهت است که رسل یکي بعد از دیگری با شریعتهای گوناگون آمدند و هر یك مدت خود را گذراندند و از دنیا رفتند .

پس واجب است اعتقاد باینکه همه انبیاء و رسل که آیه یعنی نشانه آشکاری از جانب خداوند آوردند در دعوت خود صادق بودند و از هر عیب و نقصی که امّتهای خود را از آنها نهی میکردند معصوم و مطهر بودند و اعمالی انجام دادند که بواسطه آنها خداوند از آنها راضی شد .

و واجب است اعتقاد باینکه حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله ، که از میانه عرب برخاست و خوارق عادات آورد و خطاب به امتها ادعا فرمود که کسی قادر نیست امر او را باطل نماید و شمشیر بر گردن آنها گذارد و آن جماعت از ابطال امر آن

صفحه ۱۸

حضرت عاجز شده و ناچار از تسلیم باو گردیدند ، خاتم پیغمبران است و در میانه رسولان امر آن بزرگوار امر تازه و بدیعی نبوده و آن حضرت معصوم است و مطهر از هر عیب و نقص و سهو و نسیان و خطا و عصیانی و ذات آن بزرگوار پاکیزه و مولدش طاهر است .

و واجب است اعتقاد باینکه آن بزرگوار اول ما خلق الله است و اشرف آنها ، هیچ سبقت گیرنده‌ای بر او سبقت نمیگیرد و هیچ ملحق شونده‌ای باو ملحق نمیشود و هیچ طمع کننده‌ای در ادراك مقام آن حضرت طمع نمیکند .

و واجب است اعتقاد داشته باشیم که آن بزرگوار رسول خداوند است بر همه اهل عالم و همه ماسوای آن حضرت امت او هستند و بایستی که متدین بدین او و متشرع به شرع آن بزرگوار باشند .

و باید معتقد باشیم که شریعت آن حضرت آخری شرایع است و تا روز قیامت منسوخ نمیشود .

و باید معتقد باشیم که هر کس اطاعت آن حضرت را بکند پس بتحقیق که اطاعت خداوند را نموده و هر که عصیان او را بنماید پس بتحقیق که عصیان خدا را نموده است چون آن حضرت از هوی سخن نمیگوید و سخن او نیست مگر از وحی که بآن بزرگوار وحی میشود پس او صادق مصدق است در همه آنچه که آورده است از امر توحید گرفته تا پائین‌تر از آن تا برسد به جریمه یك خراش وارد کردن و بالاتر از آن .

و واجب است اعتقاد باینکه قرآن که بر زبان آن حضرت جاری شد کلام خداوند است اگر انس و جن جمع شوند که مثل آنرا بیاورند مثل آنرا نخواهند آورد ولو آنکه بعض آنها ببعض دیگر کمك نماید و باید معتقد باشیم که در قرآن بیان هر چیزی که بر آن لفظ چیز میتوان گفت موجود است پس هیچ تر و خشکي نیست مگر آنکه در قرآن است چرا که قرآن بعلم خداوند نازل شده و همه آنچه که در قرآن است حق است و صدق است و عدل است و لا مبدّل لکلماته .

و واجب است اعتقاد باینکه جمیع آنچه که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن خبر داده

صفحه ۱۹

است از امر رجعت و معاد جسمانی و زنده کردن استخوانهای پوسیده و بهشت برزخ و آتش برزخ و بهشت آخرت و آتش آخرت و صراط و میزان و حشر و نشر و قضاء و منبر وسیله همه اینها حق است .

و باید معتقد باشیم که آن بزرگوار بجسم شریف خود بآسمانها و سدرة المنتهی عروج فرمود و با خداوند سخن گفت بنوعی از سخن گفتن .

و واجب است که اعتقاد داشته باشیم که آن بزرگوار صلی الله علیه و آله ظاهر و باطن و تأویل و باطن باطن قرآن را میداند و بر همه تفاسیر آن آگاه است چون قرآن بآن حضرت خطاب شده است .

و واجب است که اعتقاد داشته باشیم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هر چه را که از خداوند سبحانه بخواهد خواه از امر دنیا باشد یا آخرت دعای آن حضرت مستجاب است و خدا باو عطا میفرماید .

و واجب است اعتقاد کنیم که این گفته و عقیده که : خداوند امر خلق و دین خود را به پیغمبر صلی الله علیه و آله واگذار نموده است به قسمی که آن بزرگوار بتنهائی یا بشراکت یا وکالت خدای عز و جل یا باذن پروردگار و منقطع از خدای سبحانه یا همراه خدای سبحانه کاری میکند یا شریعتی وضع مینماید ، این شرك به خدای علی عظیم است و کفر است بآن کسی که سبع مثانی و قرآن کریم را نازل فرموده یکي از معانی سبع مثانی سوره حمد است . م .

پس فقط خداوند است کسی که خلق و امر در ید او است و شریعت ها را وضع کرده و او بهتر میداند که رسالت خود را در کجا قرار دهد .

و واجب است اعتقاد باینکه هر کس بگوید که محمد صلی الله علیه و آله خدا است یا آنکه بگوید او قدیم است یا مقترن بخداوند است در ذات او یا شبیه اوست یا همشکل خداوند است یا مثل

خدای سبحانه است چنین کسی غلو کننده و کافر و خارج از دین اسلام است بلکه قول درست اینست که محمد صلی الله علیه و آله

صفحه ۲۰

عبدی است مخلوق و بنده‌ای است مرزوق و مالك نفع و ضرر و موت و حیوة و نشور خود نیست .

و واجب است اعتقاد باینکه آن حضرت عالم بعلم غیب نیست مگر آنچه که خداوند سبحانه خواسته باشد و از علم خود باو تعلیم فرموده باشد و علم آن حضرت همواره در زیادتی است و مدد میجوید و محتاج به مدد خدای سبحانه و زیاد کردن اوست و بهیچ وجه از خدا بی‌نیاز نیست و هر کس که جز این بگوید عظمت پروردگار را کوچك شمرده است .

و واجب است اعتقاد باینکه دین ورزیدن بآنچه که در اسلام و مذهب بحد ضرورت رسیده است و بآنچه از مطالب دینی که برای نفس مکلف ثابت گردیده واجب است و تخلف از آنها کفر به خدای علی عظیم است چرا که آن تکذیب مطلبی است که صدور آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله معلوم شده است . و این بود مجملی در معرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و صفات آن حضرت .

فصل

در معرفت امامت است

بدان که هر کس سرّ وجوب این مطلب را که باید در میانه خلق رئیسی باشد بآن طورها که ما بآن اشاره کردیم دانست و فهمید که پیغمبر ناچار باید از دنیا برود بعین همان ادله میفهمد که بعد از هر پیغمبری تا زمانی که شریعت او باقی است ناچار باید در میانه امت او حاکمی باشد که بشریعت او عمل نماید و دین او را حفظ کند و در میان رعیت او قضاوت نماید و بصفات او متصف باشد ، بهمان ادله که ذکر کردیم .

پس واجب است که چنین کسی از جانب خداوند اختیار شده باشد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر این شخص نص نموده باشد چون مردم نمیتوانند عصمت و طهارت و علم را در نزد اهل این صفات تشخیص دهند .

پس واجب است که اعتقاد داشته باشیم که وصی هر نبیّی از جانب خداوند سبحانه

صفحه ۲۱

اختیار شده و آن پیغمبر بر وصایت او نص نموده است و پیروی آن وصی بعد از آن پیغمبر واجب و تخلف از او تخلف از خداوند است و رد بر او رد بر خداوند و رد کننده بر خداوند مشرك است .

و باید معتقد باشیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله ناچار بایستی که تا روز قیامت اوصیاء متعدد و معصوم و مطهری داشته باشد و همگی منصوص باشند چون بعد از آن حضرت پیغمبری نیست و زمین نیز از حجت خالی نمیماند و غیر شیعه اقرار دارند که امام آنها معصوم نیست و نصی هم بر او نشده پس امام آنها بر هدایت نیست و اما شیعه دوازده امامی مسلّم است که ادعا دارند که امامان آنها علیهم السلام از جانب خدا و رسول او تعیین شده‌اند و معصوم و مطهرند و ائمه آنها هم همین ادعا را نموده‌اند و آنها از جمله ذوی القربی بودند که خدا دوستی آنها را واجب فرموده و همه اتفاق دارند که آنها داناتر و پارساتر و پرهیزگارتر و راستگوترِ امت بودند و خداوند هم آنها را تصدیق فرموده و امر آنها را تقریر نموده و باطل نفرموده با آنکه فرموده است که خدا مفسد را از مصلح تمیز میدهد . و فرموده است که خداوند کار مفسدین را اصلاح نمیفرماید . و میفرماید بلکه با حق بر باطل میزنیم تا آنرا از میان ببرد و مقهور کند . و میفرماید خداوند حق را بکلمات خود غالب میفرماید و باطل را باطل مینماید . و میفرماید که ساحرها ظفر نمی‌یابند . و میفرماید ساحر هرگز فائز و رستگار نمیشود . و میفرماید عادت خدا بر این نیست که قومی را بعد از آنکه هدایت فرمود گمراه نماید تا آنکه برای آنها بیان کند که از چه چیزی باید پرهیز کنند . و همه دیدند که خداوند امر ایشان را تقریر و تسدید فرمود و طریقه آنها را باطل نکرد بلکه قوت و نور و قدرت و هیمنه بآنها عطا فرمود و از ایشان کارهای خارق العاده ظاهر کرد و آنها را تقویت نمود با آنکه سلطان زمان هر یك از ایشان با امامی که در آن عصر بود دشمنی کرده و همه کوشش خود را در اطفاء نور او بکار بست و همه آنچه را که در توان داشت بر ضد امام عصر خود بکار گرفت و علماءِ اقوام و طوایف و ساحران و کاهنان را گرد آورد که نور امام را خاموش کند یا بخیال خود عجز او را آشکار کند

صفحه ۲۲

لکن همگی عاجز شدند و درماندند تا آنکه چون ناچار از قتل آن بزرگواران شدند ایشان را بقتل رساندند که ملك آنها برایشان باقی بماند و به گذشت زمانه همواره نور آن بزرگواران در تزاید بوده و هیچ یك از آحاد امت نتوانست که احدی از آنها را متهم بقصوری نماید .

و واجب است که اعتقاد داشته باشیم امام معصومی که پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله با نص معین شده است علی است و بعد از او حسن پس حسین پس علی بن حسین پس محمد بن علی پس جعفر بن محمد پس موسی بن جعفر پس علی بن موسی پس محمد بن علی پس علی بن محمد پس حسن بن علی پس محمد بن حسن حجت قائم منتظر و آنها امامان راشدین و هدایت یافتگان معصوم و مطهر و منصوص از جانب خدا و رسول او و متصف به صفات نبی باستثناء نبوت میباشند و آن بزرگواران محققاً حفظ کنندگان دین و قضاوت کنندگان بحق در میانه عالمین و قائم مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله در هر عصر و حینی هستند .

و واجب است اعتقاد بآنکه ایشان بندگانی هستند گرامی داشته شده سبقت بر خدا در گفتار نمیگیرند و ایشان بامر خدا عمل میکنند .

و واجب است اعتقاد باینکه آن بزرگواران علم قرآن و دین را دارا هستند و در هر چه که خدا را بخوانند ، بواسطه یقین ، دعای آنها مستجاب است و از همه انبیاء و مرسلین و تمامی خلق بعد از پیغمبر امین صلی الله علیه و علیهم اجمعین اشرف هستند .

و واجب است اعتقاد باینکه آن بزرگواران خدایان و پیغمبرانی نیستند و پس از آن دیگر هر فضیلتی که در رتبه حدوث ممکن باشد برای آنها ثابت است .

و واجب است اعتقاد باینکه حضرت قائم منتظر زنده است و نخواهد مرد تا وقتی که جبت و طاغوت را باطل فرماید و آنگاه از دنیا خواهد رفت همانطور که پیشینیان آن حضرت درگذشتند .

و واجب است اعتقاد باینکه رجعت آن بزرگواران حق است و بدنیا رجعت مینمایند و اولی به ملك و سلطنت ایشان ختم میشود .

صفحه ۲۳

و واجب است اعتقاد بآنکه هر کس فضل ظاهر ایشان و آنچه را که خداوند آنان را مخصوص بآن فرموده منکر شود کافر است و در آتش مخلد است و همچنین دیگر فضائلی که مربوط بامامت است .

و واجب است اعتقاد بآنکه هر چه ایشان آورده‌اند و از فضائل و مقامات خود بیان فرموده‌اند و یا از شرایع و احکام و اخبار و خبر دادن از وقایع و فتنه‌ها بر زبان آورده‌اند همه حق است و راست و از جانب خدا فرموده‌اند و آن بزرگواران سخن نمیگویند مگر بالهام .

و واجب است اعتقاد باینکه ضرورت مذهب (یعنی آنچه که همه شیعه بر آن اتفاق دارند) حق است و پیروی آن واجب و متخلف از آن بعد از آنکه متدین بدین ایشان شده باشد مرتد و کافر است و اینکه هر چه بدلیل روایت ثقات از آن بزرگواران حجت برآن قائم شد حق است و پیروی آن واجب و تخلف از آن کفر . و این بود مختصری درباره امامت .

فصل

در دوستی دوستان آن بزرگواران است و برائت از دشمنان ایشان

بدانکه هر کس دانست که انسان مدنی الطبع است و ناچار باید در میانه اناسی همانطور که قبلاً گفتیم رئیسی وجود داشته باشد و فهمید که اخلال باین امر از حکیم صادر نمیشود و اینکه حاکم ناچار باید مشهود و محسوس باشد که در میانه خلق خداوند قائم مقام او بشود در رساندن چون اگر تصور شود که مشهود بودن او لازم نیست همان حاکمیت خدا میتوانست کافی باشد خلاصه که هر کس این مطلب را دانست میفهمد که خداوند اجل از این است که در چنین لطفی کوتاهی

نماید و بالاتر از آن است که پیغمبر و اوصیاء پس از او را بمیراند یا مخفی نماید و بعد حجت را از بین رعیت او غایب کند و مردمان را مثل چهارپایان که باختیار خود میچرند بی سرپرست گذارد بدون شبان و اشخاصی را که در پشت مردان و ارحام زنان هستند

صفحه ۲٤

ضایع کند و حاکمی در میانه آنها قرار ندهد که عالم و امین باشد و از جانب امامشان بآنها مطالب را برساند و از حجت ایشان بر آنها حدیث کند و ما بین آنها بحق قضاوت نماید و تحریف غلو کنندگان و علم بخود بستن باطل گویان و تأویل جاهلان را از دین نفی نماید .

پس واجب است اعتقاد بآنکه این بزرگواران در هر قرنی از قرون غیبت و غیر آن یك نفر شیعی عالم امینی را که قائم مقام ایشان است دارند که برعیت ایشان تعلیم نماید حال یا این است که این شخص مطاع است و یا غیر مطاع و ممکن است که جمعی او را بشناسند یا آنکه نشناسند همانطور که امامان این شخص سلام الله علیهم نیز امرشان همین طورها بود و از قرآن آیه قرٰی و آیه ابواب و غیر آنها دلالت دارند بر اینکه چنین کسی لازم است و هست و همچنین از اخبار آنچه در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند دلیل بر این مطلب است که فرمود : نظر کنید باین علمتان که آنرا از که میگیرید هرآینه که در میانه ما اهل بیت در هر خلفی عدولی هستند که تحریف غلو کنندگان و بخود بستن اهل باطل و تأویل جهال را از دین ما نفی میکنند . و این عدول غیر از ائمه هستند چون که امام هر عصری یك نفر است و اینکه فرموده‌اند : فینا ، یعنی در میانه ما ، دلالت بر این دارد که عدول از اهل بیت هستند همانطور که سلمان از اهل بیت است و همچنین سایر آیات و اخبار و دلیل عقل که یك یك را در محل خودش ذکر کرده‌ایم ، پس وقتی که شخص معتقد شد به وجوب اینکه عالمی بعد از حجت در هر عصری باید باشد واجب است که معتقد به لزوم دوستی آن علما در هر عصری هم باشد و همچنین لزوم پیروی ایشان و گرفتن از آنها و رجوع بآنها و براءت از کسانی که رد بر آنها میکنند و بر آنها انکار دارند .

و واجب است اعتقاد باینکه هر کس تسلیم امر ایشان باشد مؤمن است و رد کننده بر ایشان مشرك است بدلیل فرمایش حضرت صادق علیه السلام در مقبوله عمر بن حنظله که در کافی روایت شده است که میفرماید : پس چون حکم کرد بحکم ما و

صفحه ۲۵

کسی آن حکم را از او نپذیرفت پس هرآینه که حکم خدا را خوار شمرده و بر ما رد نموده و رد کننده بر ما رد کننده بر خداوند است و این دو عمل یعنی استخفاف بحکم خدا و رد بر او در حد شرك بخداوند میباشند .

و واجب است اعتقاد باینکه هر کس با این بزرگان عداوت نماید در حالی که میداند آنها شیعه آل محمد علیهم السلام و دوست ایشان هستند ناصب است و دلیل این مطلب فرمایش حضرت صادق

است علیه السلام که در اخبار متعدده بیان فرموده‌اند چنانچه شیخ حُرّ از اصول متعدده این مطلب را روایت کرده و جماعتی از علما هم بمضمون این اخبار فتوی داده‌اند و آن فرمایش این است که میفرماید : ناصب کسی نیست که با ما اهل بیت نصب عداوت و دشمنی نماید چرا که تو هرگز کسی را نمی‌یابی که بگوید من بمحمد و آل محمد بغض و دشمنی دارم و این است و جز این نیست که ناصب کسی است که با شما عداوت و دشمنی میکند در حالی که میداند که شما ما را دوست میدارید و از شیعیان ما هستید ، و به ابی‌بصیر فرمودند : کسی که این امر را بر تو رد نماید مثل کسی است که رد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده است ، و فرمودند : سلمان دوستی او ایمان است و انکار او کفر .

و واجب است که اعتقاد ورزیده شود که دوستی این بزرگواران شرط قبول اعمال است چنانکه در دعای اعتقاد که در کتاب مصباح و بلد الامین و مفتاح الفلاح در صفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرموده‌اند : کسی که وثوق باعمال ندارم اگر چه پاکیزه باشند و آن اعمال را نجات دهنده خود نمی‌بینم اگر چه نیکو باشند مگر به ولایت و امام قرار دادن او و اقرار به فضیلتهای او و قبول کردن از حاملان آن فضیلتها و تسلیم نمودن برای روات آنها و این فرمایش مسلّم حضرت صادق است علیه السلام که در عوالم روایت نموده که میفرماید : اعتنائی به ناصب نمیشود خواه نماز بخواند خواه زنا بکند خواه روزه بگیرد خواه دزدی بنماید .

و سزاوار است اعتقاد داشته باشیم که این شیعیان بعون الله از کبایر و اصرار بر صغایر محفوظند چونکه ایشان بفرمایش حضرت صادق علیه السلام که نقل شد عادلند و

صفحه ۲۶

دلیل دیگر عدالت آنها آنست که خداوند میفرماید : ان الله لایهدی القوم الظالمین ، یعنی خداوند جماعت ظلم کنندگان را هدایت نمیکند ، و این علما هدایت کنندگان خلقند و تا وقتی که خود هدایت یافته نباشند هدایت کننده نخواهند بود پس عادلند و مرتکب کبایر نمیشوند و بر صغایر اصرار نمیکنند .

و واجب است اعتقاد باینکه دوستان ایشان دوستان خداوندند و دشمنان آنها دشمنان خداوند چنانکه حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود : هر کس با شیعه ما دشمنی بکند پس بتحقیق با ما دشمنی کرده ، تا آنجا که میفرماید : هر کس رد بر آنها بکند رد بر خداوند کرده است و هر کس بآنها بد بگوید بد به خدا گفته است .

و واجب است اعتقاد باینکه هر کس اطاعت این بزرگان را بنماید اطاعت پروردگار را نموده و هر کس که عصیان و سرپیچی از آنها بکند بتحقیق که عصیان خدا را نموده است و دلیل آن فرمایش حضرت حجت علیه السلام درباره این بزرگان است که شیخ حر روایت نموده که فرمود : این است و جز این نیست که آنها حجت من هستند بر شما و من حجت خداوندم . و این امر که ذکر نمودیم اتفاقیِ همه ملل و مذاهب از یهود و نصاری و مجوس است چرا که هیچ یك از آنها منکر

این نیستند که بعد از درگذشت پیغمبر و وصیشان واجب و لازم است که از حفظه دینشان تبعیت کرده و آنها را دوست بدارند و معتقدند که تسلیم بآن اشخاص تسلیم از برای پیغمبرشان است و تسلیم برای خداست و رد بر آنها رد بر آن پیغمبر و رد بر خداست .

و واجب است اعتقاد داشته باشیم که در مورد این بزرگان امر بآن صورت نیست که فرقه شیعه بعد از غیبت امامشان باجماع و اختیار خود مردی را باین سمت نصب نمایند چونکه هیچ یك از ایشان نفاق و نصب باطنی و فسق نهفته مردم را تشخیص نمیدهد و حضرت صادق علیه السلام فرمودند : نه هر کس که اظهار دوستی ما را میکند مؤمن است . و در صفت علماء منافقی که ظاهراً اظهار ولایت و برائتی میکنند فرمودند : و از جمله ایشان جماعتی هستند که ناصبند و نمیتوانند که بر ما عیب بگیرند پس بعض از علوم صحیحه ما را یاد میگیرند و بآن وسیله نزد شیعه ما ریاست میبابند و

صفحه ۲۷

در پیش نصّاب ما قدرشان کم میشود آنوقت بقدر اضعاف و اضعافِ اضعاف آنچه که آموخته‌اند ، از دروغهائی که بر ما می‌بندند بر آن مطالب زیاد میکنند چیزهائی که ما از آنها بری هستیم و اهل تسلیم از شیعه ما بخیال آنکه اینها از علوم ماست از آن علمای اهل نفاق میپذیرند پس این جماعت گمراه شدند و گمراه کردند و ضرر ایشان بر شیعه ما از لشکر یزید بر حسین بن علی علیهما السلام و اصحاب آن حضرت بیشتر است چونکه لشکر یزید ارواح و اموال ایشان را گرفتند و آنها که ارواح و اموالشان سلب شده بود بواسطه آنچه که از دشمنان بآنها رسیده در نزد خداوند بهترین حالتها را دارند و این علماء سوء ناصب وانمود میکنند که دوست ما و دشمن اعداء ما هستند و شك و شبهه بر ضعفای شیعه ما وارد کرده آنها را گمراه مینمایند و از حرکت در راه راستی که به مقصد میرسد بازمیدارند ، تا آخر حدیث شریف . پس با چنین احوالی برای خلق اختیار عالم و بزرگ ممکن نیست و نمیتوانند هر کس را که خواستند انتخاب نمایند چونکه به بواطن علم ندارند و اینطور هم نمیشود که شخص خودش را منصوب به مقام قضاوت نماید و علم بخود ببندد و ادعای عدالت و امانت نماید چرا که بقول شاعر :

و کل یدعی وصلاً بلیلٰی ** * ** و لیلٰی لاتقرّ لهم بذاکا

یعنی همه کس ادعای اتصال و قرابت با لیلٰی را مینماید در حالی که لیلٰی آنها را در این امر تصدیق ندارد ، پس ناچار باید که شخص محقّ علامتی داشته باشد که بآن علامت از مبطل تمیز داده شود و آن علامت عبارت از نشانه و آیت خدای سبحانه و نشانه رسول او و نشانه ائمه علیهم السلام است در کارهای او و احوال و اقوال او چنانکه خدای سبحانه میفرماید : ان فی ذلك لاٰیات للمتوسمین ، یعنی هرآینه که در آن آیاتی است برای متوسمین یعنی صاحبان نشانه و علامت پس ادنی رتبه‌ای که چنین شخصی میشود داشته باشد علم است و حلم و ذکر و فکر و نباهت و نزاهت و حکمت و در

همه اینها بایستی که استناد او به کتاب خدا و سنت پیغمبر خدا و آثار ائمه علیهم السلام باشد نه غیر اینها از کتابهای سنیان و یهود و نصاری و مجوس و

صفحه ۲۸

دیگر کفار و مشرکین و مذاهب باطله و آراء فاسده و بالاتر رتبه‌ای که چنین شخصی ممکن است داشته باشد بقاء در فناء است و نعیم در شقاء یعنی منعّم بودن در سختی و فقر در غناء و عزت در ذلت و صبر در بلاء و رضا و تسلیم و علاوه بر اینها باید که از جانب خدای سبحانه تقریر و تسدید شده باشد چون در واقع دلیل تصدیق خدای سبحانه تسدید او است بجهت اینکه خداوند عمل مفسدین را که اصلاح نمیفرماید و تفصیل علائم این بزرگان در حدیث همام که در علامات مؤمنین فرموده‌اند مذکور است و آن حدیث در کافی و نهج البلاغه ذکر شده و محال است که شخصی منافق باشد و خداوند نفاق او را برای شخص طالب بیان نفرماید و او را مفتضح ننماید و اینك این فرمایش خدای سبحانه است که فرموده : الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ، یعنی آنها که کوشش و مجاهدت نمایند در راه ما هرآینه البته البته آنها را به راههای خودمان هدایت میکنیم ، و آنها یعنی آن بزرگان راه خدای سبحانه هستند چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرمودند : سبیل الله شیعتنا ، یعنی راه خداوند شیعه ما هستند ، و ما در رساله ای که بنام الزام النواصب نوشته‌ایم این مطلب را مفصلاً بسط داده‌ایم .

و واجب است اعتقاد داشته باشیم که خداوند زمین خود را از امثال این بزرگان در زمان غیبت ولیّ خالی نمیگذارد چونکه این معنی ، لطفی است که قوام دین و نظام شرع مبین بآن است و اگر که زمین از ایشان خالی شود مردم از دین خدا برگشته و باز همان حالات جاهلیت سابق خود را پیشه میکنند چنانکه حضرت علی بن محمد علیهما السلام فرمود که : اگر اینطور نبود که بعد از غیبت قائم شما علیه السلام باقی میمانند کسانی از علمای دعوت کننده بسوی آن حضرت و راهنمائی کنندگان باو و مدافعین از دین او با سلاح ادله خدائی و کسانی که ضعفای بندگان خدا را از دامهای ابلیس و مریدان او و تله‌های نواصب بیرون میآورند دیگر هیچکس باقی نمیماند مگر آنکه از دین خدا مرتد میشد لکن آنها هستند کسانی که زمام دلهای ضعفای شیعه را در دست دارند همانطور که ناخدای کشتی سکان را در دست دارد این

صفحه ۲۹

جماعت هستند که نزد خداوند دارای برتری و فضیلت میباشند .

و این بود بیان مختصری در اصول دین بترتیبی که از نزد پروردگار عالمیان نازل شده و پیغمبر امین و اولاد طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین بآن امر فرموده‌اند و تفصیل این اصول و ادله آنها در کتابهای مفصله ما ذکر شده هر کس بخواهد طلب نماید و در اینجا بهمین قدر اکتفا نمودیم چرا که بیشتر از این از وضع این کتاب بیرون است و اتکال در آغاز و انجام بر خداست .

مقصد سوم

در مقدمه عبادات است بطور اختصار و در آن سه فصل است :

فصل

درباره مکلف است و آنچه که باو مربوط میشود و در آن مسائلی است :

۱ - در تکلیف ، عقل شرط است پس دیوانه و مصروع یعنی مبتلا به صرعی که غش کرده و کسی که به حال اغماء افتاده و غیر آنها از کسانی که عقل ندارند تکلیفی بر آنها نیست و تکلیف هر کس بر حسب عقل او و ثواب و عقاب او هم بقدر عقل او است .

۲ - حد و اندازه‌ای که در آن انسان را با حدود تامّه عقوبت مینمایند و آن حدود را بر او جاری میکنند در پسر وقتی است که محتلِم شود یا بر بدن او مو بروید یا بر عانه او یعنی زیر شکم او مو بروید یا آنکه به پانزده سال کامل برسد و در دختر وقتی است که نُه ساله شود اگر سن خود را درست بداند و گر نه وقتی که حائض شود چون قبل از نه سال حائض نمیشود و اما حدی که عبادات در آن بر پسر واجب میشود گفته شده که داخل شدن در چهارده سال است و در آن وقت برای او حسنات و سیئات را مینویسند مگر آنکه قبل از این سن محتلم شود یا مو بر بدن او بروید و برای دختر وقت وجوب عبادات وقتی است که نه ساله شود مگر آنکه قبل از آن حائض شود و این ترتیب باحتیاط نزدیکتر است که به هر کدام زودتر حاصل شد بگیرند .

صفحه ۳۰

۳ - شخصی که مطلبی را فراموش کرده تا وقتی که در حال نسیان است و کسی که مطلبی را نمیداند تا وقتی که جاهل بآن مطلب است تکلیفی ندارند و همچنین کسی که مضطر و ناچار از کاری یا چیزی شده مکلف به خلاف آن کار یا آن چیز نیست و همینطور کسی که طاقت ندارد که بتکلیفی از تکالیف عمل کند مکلف بآن نیست و همچنین است امر کسی که با اکراه او را وادار بانجام مطلبی که در شرع نهی از آن شده نموده باشند یا او را به ترك مطلبی که شرع امر بآن نموده وادار کرده باشند و همینطور تکلیفی نیست بر کسی که خداوند به قضائی بر او غالب شده باشد (یعنی طوری برای او پیش آمده که راه دیگری ندارد) و نه بر صاحب عذر و نه بر مُعسِر یعنی تنگدست و نه بر کسی که در حرج و تنگی گرفتار شده و این موارد که ذکر نمودیم بعض آنها شامل بعض دیگر هم میشود لکن ما نصوص و احادیث را برشمردیم .

٤ - پسر بچه هنگامی که به دوازده سال برسد حسنات او باو نفع میدهد و هنگامی که بالغ شد گناهان او را مینویسند .

۵ - پسر بچه را بین شش سال و هفت سال بطور تمرین امر به نماز میکنند و وقتی که نه ساله شود او را تنبیه میکنند و روایت شده که نماز و روزه بر پسر بچه وقتی که نزدیك بلوغ شد واجب میشود و این قول حمل بر شدت تأکید میشود و پسر وقتی که نه ساله شد بجهت تمرین اگر طاقت دارد او را امر به روزه مینمایند بقدری که طاقت داشته باشد پس اگر خیلی تشنه شد افطار میکند و وقتی که نزدیك به حد بلوغ شد اگر روزه نگیرد از او مؤاخذه میکنند .

٦ - واجب است که مکلَّف آنچه را که شارع امر فرموده انجام دهد و از هر چه نهی نموده اجتناب کند پس هر کس بعد از آنکه فریضه‌ای با دلیل بر او مسلم شد آن را ترك کند و انکار آنرا نماید کافر است و بروایت ثقه حجت بر او تمام میشود و بتحقیق که حضرت صادق علیه السلام فرمودند : هر گاه بواسطه (روایت) کسی که در علم ما مورد وثوق و اطمینان است حجت بر کسی تمام شد و او را تصدیق ننمود چنین کسی کافر است . و از ائمه علیهم السلام نقل شده که فرمودند : برای هیچ یك از دوستان ما

ابداً عذری نیست که در آنچه ثقات ما از ما روایت میکنند شك کنند یا کسی را به شك بیاندازند بتحقیق که آن ثقات و امناء شناخته شده‌اند باینکه ما ایشان را شریك سر خود قرار میدهیم و آن را بواسطه ایشان بدوستان خود میرسانیم .

فصل

در نیت است و آنچه که به نیت مربوط میشود و در آن مسائلی است :

۱ - در هر فریضه‌ای نیت واجب است و همینطور در هر عملی که قصد از آن تقرب به خدای سبحانه باشد و نیز در هر چیزی که در آن امید اجری باشد چون که هیچ عملی عمل نیست مگر با نیت .

۲ - جایز نیست که قصد کسی از عمل بدست آوردن چیزی جز رضای خدای سبحانه باشد چه جلب منفعتی باشد و چه دفع ضرری و خواه از امور دنیا باشد یا از امور آخرت پس هر کس که قصد خود را یکي از این امور قرار دهد مشرك است بلی جایز است که نیت خود را تحصیل بهشت قرار دهد از آن جهت که خانه رضای خدا است و جایز است که قصد او دوری از آتش باشد از آن جهت که دار غضب خداست یعنی باینطور که هر گاه خداوند آتش را دوست میداشت و از جنت ناراضی بود او آتش را میطلبید و از بهشت دوری میگزید همانطور که بسیاری لذتها را در دنیا ترك میکند بجهت آنکه سخط و نارضایتی خدا در آنها است و به بسیاری چیزها که دوست نمیدارد عمل میکند چونکه رضای خدا در آنها است و اولٰی آنست که خدا را عبادت کنند بدون آنکه چیزی را با او در نظر بگیرند چرا که خداوند اهل و مستحق عبادت است .

۳ - کسی که قصد قربت به پروردگار را نداشته باشد و آن طور که گفتیم برای خداوند عمل نکند عبادت او فاسد است و اگر آن عبادت از واجبات بوده واجب است که آنرا فقط برای خداوند و بطلب وجه کریم او اعاده نماید .

٤ - حد کمال در نیت آن است که همه چیز را جز وجه پروردگار سبحانه فراموش کند

صفحه ۳۲

و ملتفت به غیر او نشود همان طور که وقت حرف زدن با زید و توجه باو ملتفت چیزی جز ذات او نمیشود و جز او چیزی را قصد نمیکند .

٥ - واجب است که مؤمن نیت داشته باشد که هر چه از فرائض خداوند بر او واجب میشود ادا کند و همه اوامر خدا را که باو میرسد امتثال نماید و بتمامی حدود خداوند یعنی احکام و شرایع او عمل نماید .

٦ - حرام است نیت اینکه آنچه از اوامر پروردگار بر او وارد میشود یا از فرایض خداوند که بر او واجب میگردد ترك کند و یا از احکام و حدود خداوند تعدی نماید پس هر کس که چیزی از این امور در نیت او باشد بدون آنکه انکار آن اوامر را بکند بین خود و خدای خود فاسق است و اگر منکر هم باشد کافر است و علت این مطلب آن است که مؤمن به نیت خود مخلد در بهشت است و کافر به نیت خود مخلد در آتش است و از همین رو برای مؤمن در موقع مرض و بیماری همان اعمال صالح را که در وقت سلامتی مینوشتند مینویسند و برای کافر در وقت مرض همان اعمال سیئه را که در وقت صحت برای او مینوشتند مینویسند .

۷ - مستحب است قصد انجام همه طاعات و ترك همه مکروهات اگر چه موفق باین کار نشود .

۸ - حرام است که خشوع قلب کمتر از خشوع بدن باشد که این نفاق است .

۹ - حرام است ریا کردن در عبادات چرا که آن شرك به خداست .

۱۰ - وسواس در نیت و عبادت حرام است چون این کار عبادت شیطان است .

۱۱ - هر عملی که شخص بداند بحد وسواس رسیده واجب است آنرا ترك کند و عمل خود را به حد اعتدال برگرداند .

۱۲ - هر گاه مکلف شك و سهو او زیاد شود و او را از حد اعتدال بیرون برد به شك و سهو خود عمل نمیکند و بنا را در عمل بر آن حدی میگذارد که درست بجا آورده و کثرت و زیاد شدن شك و سهو از اینجا معلوم میشود که در هر سه عملی یك بار شك یا سهو کند یا آنکه خودش اقرار داشته باشد که سهو میکند .

صفحه ۳۳

۱۳ - حرام است که در وقت زیاد شدن وسواس با عمل بمقتضای وسوسهْ شیطان را عادت دهند که در نفس وسوسه کند .

۱٤ - از خیالات فاسد و حدیث نفس در حال عبادت از کسی که طاقت ترك آنها را ندارد عفو شده است .

۱۵ - هر کس در نماز سهو او زیاد شود هر گاه داخل مستراح میشود بگوید : بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ الْخَبٖيثِ الْمُخْبِثِ الشَّيْطٰانِ الرَّجٖيمِ .

فصل

در عمل و متعلقات آن است و در آن مسائلی است :

۱ - حرام است که در ظاهر نشاط داشته و اظهار اشتیاق بعمل نماید در حالی که در خلوت از عمل کردن تنبلی و کسالت میورزد .

۲ - حرام است که انسان عمل یعنی عبادت خود را بزبان بیاورد به قصد آنکه مردم بر عمل او مطلع شوند و از او بخاطر عمل تعریف کنند .

۳ - مکروه است بازگو کردن عمل بدون قصد شهرت و اگر دو مرتبه بگوید کراهت آن شدید میشود .

٤ - باکي نیست باینکه شخص از اطلاع دیگری بر عمل خود خوشوقت شود البته در صورتی که برای اطلاع دیگران عمل نکرده باشد .

۵ - جایز است که عمل را ظاهر نموده و خوب بانجام رسانند که دیگری هم اقتدا به عمل آنها نموده و بعمل و هدایت ترغیب شود البته این کار وقتی جایز است که برای خدا باشد و در چنین صورتی علاوه بر جایز بودن مستحب هم هست .

٦ - مستحب است که عبادت را در خلوت بجا آورند .

۷ - مستحب است که واجبات را آشکار انجام دهند و مستحبات را پنهان .

۸ - حرام است آشکارا عبادت کردن بقصد مشهور شدن به عبادت .

۹ - هر کس عملی بکند بامید اجری که برای آن عمل دانسته آن اجر باو داده میشود

اگر چه که امرْ آن طور که باو رسیده نباشد .

١٠ - مستحب است بسیار دوست داشتن عبادت چون رضای خدا در آن است .

١١ - مستحب است کوشش در عبادت و اختیار عباداتی که بر نفس شدیدتر باشند مادام که نترسد نفس او خسته و گریزان شود .

١٢ - مستحب است مداومت بر عمل و معتدل بجا آوردن آن و اقل مدت مداومت دوازده هلال است آنوقت اگر خواست مشغول به عمل دیگری میشود .

١٣ - مکروه است که عمل خیر زیاد را بعد از عمل ، زیاد بشمارند و عمل کم را قبل از آن کم بشمارند .

١٤ - حرام است که گناه قلیلی را کم بشمارند چه قبل از آن و چه بعد از آن .

١٥ - واجب است معترف باشند که در حق خداوند در عبادت او کوتاهی کرده‌اند .

١٦ - حرام است تکبر با عمل و منت گذاردن بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام با عملی که بجا میآورد .

١٧ - باکي نیست که انسان از انجام حسنه خوشحال شود و بر انجام معصیت محزون گردد و این از علامات ایمان است .

١٨ - مستحب است تقیه باینطور که در غیر وقت ضرورت نزد مخالف چنین وانمود کند که هم اعتقاد او است .

١٩ - واجب است تقیه در وقتی که لازم شود و آن در هر مطلبی است که فرزند آدم بآن مضطر شود و تقیه تا ظهور قائم عجل الله فرجه ادامه دارد .

٢٠ - حرام است ترك تقیه در موقعی که تقیه لازم است .

٢١ - محل تقیه جائی است که قوم سوئی غالب باشند و حکم و فعل آنها حکم و فعل حق نباشد پس هر چه که مؤمن در میانه آنها انجام دهد از اعمالی که منتهی به فساد در دین نمیشود عیبی ندارد .

۲۲ - مکروه است که مرد عبادت را بر نفس خود تحمیل کند تا جائی که نفس از آن دلزده و گریزان شود .

صفحه ۳۵

۲۳ - مستحب است میانه‌روی در عبادت بطوری که عمل کند مثل کسی که امید دارد که در پیری از دنیا رود اما سزاوار است که پرهیز او از معاصی مثل کسی باشد که گویا فردا از دنیا میرود .

۲٤ - مستحب است که هر گاه انسان قصد خیری را نمود تا منصرف نشده آن را بجا بیاورد و عقب نیاندازد .

۲۵ - مکروه است کسالت ورزیدن از عبادت .

۲٦ - هر کس مرتد شود و پس از آن توبه کند هر عملی که در حال ایمان اولش کرده برای او حساب میشود .

۲۷ - مخالف و ناصب هر گاه بمذهب حق گرویدند از اعمالی که کرده‌اند جز زکوة چیزی را اعاده نمیکنند و مستحب است که اگر حج کرده‌اند حج را نیز اعاده کنند .

۲۸ - اعمال شخص قبول نمیشود مگر به دوستی آل محمد علیهم السلام و امام قرار دادن ایشان و اقرار بفضائل آنها و پذیرفتن از کسانی که حامل آن فضائل هستند و تسلیم برای روایت کنندگان آن فضیلتها و دوستی دوستان و برائت از دشمنان آن بزرگواران .

۲۹ - هر کس در یکي از این امور متوقف باشد یا منکر باشد یا شك کند و یا متحیر باشد و بعد از آن خدا بر او منت گذارد و بآنها اقرار نماید همه اعمال او حساب میشود و بغیر از زکوة چیزی را اعاده نمیکند آن هم در صورتی که در غیر محل خودش داده باشد بجهت اینکه زکوة حق مردم است .

۳۰ - هر کس متدین به دین قومی بوده احکام آن دین بر او جاری است و از آن سؤال کرده میشود .

این بود مختصر و مجمل مطالبی که ما میخواستیم در اول کتاب بیان نمائیم و احکام بطور تفصیل در ضمن کتاب ان شاء الله تعالی بیان خواهد شد و از خدا توفیق بر اتمام میطلبیم و از او مسألت دارم که این عمل من خالص از برای وجه او باشد که صاحب جلال و اکرام است و امیدوارم که خداوند مرا از خطا و لغزش حفظ فرماید که هرآینه

صفحه ۳٦

او مراقب است و تسدید میکند و امیدم تنها باوست و از او میخواهم که این کتاب مرا در طول دهر و تا منتهای روزگار صدقه جاریه‌ای قرار دهد و تا روز قیامت با انتفاع هر کسی از آن بمن ثواب دهد و این کتاب من از چیزهائی که بمرور ماه و سال منقرض میشوند نباشد و از خداوند امید دارم بحق منزلت و مقام بلند محمد و آل کرام آن حضرت که درودهای خداوند ملك علاّم بر ایشان باد که عمر این بنده را طولانی فرماید تا اتمام این کتاب را ببینم و حول و قوه‌ای نیست مگر از خدای علی عظیم و درود خدا بر محمد و آل اطهار او باد و لعنت خدا بر ناصبین آن بزرگواران ابد الآباد .

و نخست از کتاب طهارت شروع میکنیم چنانکه معمول است و بعد از آن سایر کتابها را ان شاء الله بترتیبی که حکمت اقتضا میکند خواهیم آورد پس شروع میکنیم به نوشتن کتابها و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم .

صفحه ۳۷

* * * * *

صفحه ۳۸

کتاب طهارت

و در آن پنج باب است :

باب اول

در احکام آبها است و در این باب چهار مقصد است :

مقصد اول

در آب مطلق است یعنی آب خالص و در آن سه مطلب است :

مطلب اول

درباره آب است بطور کلی و در آن مسائلی است :

۱ - بدانکه خدای سبحانه آب را طهور قرار داده یعنی پاك و پاك کننده است و چیزی آن را نجس نمیکند مگر آنچه که رنگ یا طعم یا بوی آن را تغییر دهد خواه آن آب زیاد باشد یا کم ، جاری باشد یا راکد از جائی بجوشد یا غیر جوشنده باشد .

۲ - سزاوار است که برای وضو و غسل و شرب از آبی که بآن نجاستی رسیده پرهیز کنند مگر آنکه مقدار آن آب در مقابل نجاستی که بآن رسیده زیاد باشد و آب بر نجاست غلبه داشته باشد .

۳ - آبی که چارپایان در آن بول نموده‌اند تا وقتی که تغییر نکرده و به حد آب مضاف نرسیده سزاوار است که از آن پرهیز شود و اگر تغییر نموده و به حد مضاف رسیده تطهیر با آن آب جایز نیست .

٤ - سزاوار است که در وضو از آبی که رنگ و طعم آن عوض شده و آبی که یهودی یا نصرانی دستش را در آن داخل کرده اجتناب کنند .

صفحه ۳۹

٥ - سزاوار است از آب بارانی که در راهها مانده بعد از سه روز از قطع شدن باران دوری کنند پس اگر چیزی از آن به شخص برسد آن را میشوید و اما آب بارانی که در صحراها مانده اشکالی ندارد .

٦ - هر گاه مرداری در آب باشد سزاوار نیست از طرفی که نزدیك آن است وضو بگیرند و از طرف دیگر آب وضو میگیرند .

۷ - سزاوار است از آبی که عقرب در آن افتاده و مرده یا ماری در آن داخل شده و از آن بیرون آمده اجتناب کنند و با آن آب وضو نگیرند .

۸ - سزاوار است از آبی که مارمولك در آن افتاده اجتناب کنند .

مطلب دوم

در احکام چاه است و در آن مسائلی است :

۱ - آب چاه واسع است چیزی آن را نجس نمیکند مگر آنکه بو یا مزه یا رنگ آن بواسطه نجاست تغییر کند .

۲ - هر گاه آب چاه بواسطه چیز نجسی تغییر کرد از آن میکشند تا بو و رنگ و مزه آن برود و آب پاك شود .

۳ - جانوری که خون ندارد اگر در چاه بیفتد اشکالی ندارد .

٤ - هر گاه سامّ ابرص که چلپاسه بزرگی است در چاه بیفتد سزاوار است که آب چاه را با حرکت دادن دلو بهم بزنند .

٥ - سزاوار است که هر گاه گنجشكي در چاه بيفتد و يا بول بچه از شير باز شده‌ای در آن بريزد يا پوست‌های وزغ از چاه خارج شود يك دلو آب از آن بكشند .

٦ - هر گاه مرغ و امثال آن يا موش در چاه بيفتد سزاوار است که دو دلو آب از آن بكشند .

٧ - و هر گاه چيز كوچكي که نجس باشد در چاه بيفتد و يا قطرات بول يا خون در آن بريزد و سگ يا گربه يا چارپا يا خوك و يا مرغ در چاه افتاده و بميرند و يا خونی که از دماغ ميآيد در آن جاری شود يا كبوتر يا مرغ كشته‌ای در آن بيفتد بايد چند دلو آب

صفحه ٤٠

از چاه بكشند و اين چند دلو را در حديث به لفظ دلاء فرموده‌اند که جمع دلو است و حد اقل معنی دلاء دو دلو است چنانکه از اهل عصمت عليهم السلام در معنی جمع روايت شده که اقل جمع دو واحد است .

٨ - برای افتادن وزغه يعنی مارمولك سه دلو ميكشند .

٩ - و هفت دلو در وقتی که جنب در چاه برود يا حيوانی که جثه آن در حدود گربه تا گوسفند است و يا چلپاسه بزرگی در چاه بيفتد و از هم بپاشد و متفسخ شود .

١٠ - و برای عذره يعنی مدفوع ده دلو ميكشند .

١١ - و اگر قطره خمری در آن بريزد يا ميتی در آن بيفتد يا گوشت خوكي و يا موشی که بدنش از هم بپاشد بايد بيست دلو بكشند .

١٢ - و سی دلو كشيدن برای وقتی است که آب بارانی که در آن بول و عذره و بولهای چارپايان و پشكل آنها و فضله سگ باشد در چاه بريزد و يا گوسفندی که ذبح شده در حالی که از رگهای او خون ميريزد در چاه بيفتد .

١٣ - و چهل دلو برای وقتی که مدفوع در چاه افتاده و در آن حل شود .

١٤ - و هفتاد دلو برای وقتی است که انسانی در آن بميرد .

١٥ - و صد دلو برای وقتی که مرداری در آن بيفتد و بگندد .

١٦ - و برای الاغ و شتر بايد يك كر بكشند .

۱۷ - و اگر گاو و مثل آن در چاه بمیرد یا خمر در آن بریزد همه آب چاه را باید بکشند و هر گاه آب زیاد است و غالب میشود یك روز تا شب میکشند عده‌ای متصدی میشوند و دو نفر دو نفر یك روز تا شب آب میکشند و در این اندازه‌ها مقادیر بیشتری هم در هر مورد روایت شده و ما آن را حمل بر شدت تنظیف نموده و اختصاراً روایت نکردیم .

۱۸ - اینکه بالوعه یعنی گودال یا مجری یا چاه فاضلاب به چاه آب نزدیك باشد باعث کراهت نمیشود و تا وقتی که آب چاه تغییر نکرده از آن برای غسل و وضو و شرب برمیدارند .

صفحه ٤١

۱۹ - از نظر رعایت پاکیزگی و مصونیت سزاوار است که بین چاه آب و بالوعه بالوعه (بضم لام و فتح عین) چاه فاضل آب در خانه . چاهی که در آن آب باران و آبهای گندیده ریخته میشود . فرهنگ عمید .

فاصله‌ای بگذارند باینطور که هر گاه چاه از نظر جهت جریان آب در بالا دست واقع شده و بالوعه پائین دست است و فضولات و آب در آن میماند و نفوذ نمیکند که به چاه آب برسد لااقل سه ذراع ذراع از آرنج است تا سر انگشتان در حدود نیم متر یا کمتر . م .

فاضلاب را با چاه آب فاصله بدهند و اگر چاه پائین دست واقع شده و مجرٰی یا گودال فضولات بالا دست است و کثافات در آن میماند نُه ذراع فاصله دهند اما اگر فضولات در بالوعه کم میماند یا نمیماند دیگر دوری و نزدیکي مانعی ندارد و روایت شده در دشت و زمین نرم هفت ذراع و در جای کوهستانی پنج ذراع و روایت شده اگر بالوعه بالا دست چاه باشد هفت و اگر پائین آن باشد پنج ذراع در هر طرف که باشد و این بسیار است و روایت شده هر گاه بین آن دو یك ذراع باشد اگر چاه بالا دست است اشکالی ندارد اگر چه بخار هم داشته باشد و روایت شده هر گاه چاه نظیفه در طرف شمال باشد و چاه مستراح در جنوب آن اگر بین آنها چند ذراعی باشد ضرر نمیرساند و اگر بعکس باشد دوازده ذراع و اگر بمحاذات هم باشند نسبت به شمال هفت ذراع (ظاهرا این روایت مربوط به منطقه خاصی است . م) و روایت شده اگر چاه بطرف مسیل و مجرای آب باشد یعنی از بالوعه بآن نزدیك‌تر باشد ده ذراع فاصله قرار میدهند و همه اینها برای تنظیف و پاکیزگی است و اصل همان است که در مسأله قبل گفتیم .

مطلب سوم

در احکام است و در آن مسائلی است :

۱ - جایز نیست تطهیر تطهیر یعنی وضو و غسل و شستن چیزهای نجس جهت حصول طهارت . م .

با آب نجس و آبی که طهارت و نجاست آن مورد شبهه

صفحه ٤٢

است باین معنی که دو ظرف باشد یکي نجس و دیگری پاك و مشتبه شده باشد که با هیچکدام تطهیر نمیکنند و همچنین شرب آب نجس جایز نیست مگر آنکه کسی ناچار شود .

٢ - آبی که غصب شده باشد استعمال آن در هیچ کاری جایز نیست .

٣ - اگر یقین داشته باشیم که آبی پاك است به صرف اینکه وهم یا شك یا ظنی ببریم که چیزی در آن افتاده که آن را نجس کرده نجس نمیشود .

٤ - اگر بعد از استفاده از آبی انسان ببیند که چیز نجس کننده‌ای در آن است اشکالی ندارد چون احتمال میرود که همان وقت که آن را دیده یعنی بعد از استعمال در آب افتاده باشد .

٥ - گِل حاصل از باران تا سه روز اگر به جامه برسد مانعی ندارد مگر آنکه بدانند که بعد از باران چیزی آن را نجس نموده اما بعد از گذشتن سه روز از باران از آن گل اجتناب مینمایند و به هر چه برسد آنجا رامیشویند و گل باران که در صحراها است اگر به لباس برسد مانعی ندارد و نماز در آن در طول زمستان جایز است .

٦ - هر کس دستش را به لگن یا ظرفی که نجس بوده زده است و قبل از شستن آنرا داخل ظرف آبی نموده سه کف از آن آب میریزد .

٧ - روایت شده اشکالی ندارد که با موی خوك ریسمان بسازند و با آن آب از چاه بکشند و با آن آب وضو بگیرند و از آن بیاشامند .

٨ - روایت شده مانعی ندارد که از پوست خوك دلو بسازند و با آن آب بکشند .

٩ - اگر موش یا عقرب و امثال آن در آب بیفتد سزاوار است که سه بار از آن آب بریزند و کم ریختن و زیاد ریختن فرق ندارد آنگاه از آن مینوشند و وضو میگیرند .

١٠ - سزاوار نیست در غسل و وضوء و امور مربوط به تطهیر و خمیر کردن و شستن بدن از آبی که آفتاب آنرا گرم کرده استفاده کنند چون باعث برص یعنی پیسی میشود .

صفحه ٤٣

مقصد دوم

در آب مضاف و مایعات است و در آن مسائلی است :

١ - تطهير يعنى وضو و غسل و شستن چيزهاى نجس با آب مضاف و آب مضافٌ اليه آب مضاف آبى است كه تا اسم آنرا همراه چيز ديگر بطور اضافه نبرند شناخته نميشود مثل آب كدو مثلاً و آب مضاف اليه آبى است كه جسم پاكي مثل زعفران بآن افزوده‌اند . مصنف اعلى الله مقامه .

مثل گلاب و آب كدو و آب زعفران و آب خلوق كه نوعى طيب است و امثال اينها جايز نيست بلى مگر آنكه چيزى كه بآن اضافه شده بطورى باشد كه آن را از اطلاق نياندازد يعنى اسم آن هنوز آب مطلق باشد كه در چنين حالتى آن آب پاك است و پاك كننده و تطهير با آن جايز است .

٢ - رخصتى روايت شده در غسل كردن با گلاب و وضو گرفتن با آن براى نماز .

٣ - رخصتى روايت شده در خصوص خون كه آن را با آب دهان بشويند .

٤ - جايز است كه با استفاده از دهان آب بريزد و چيزى كه به لباس او رسيده بشويد .

٥ - تطهير با هيچيك از مايعات امثال شير و روغن و غير آنها جايز نيست .

٦ - هر گاه موشى در روغن افتاد و مُرد اگر روغن جامد است موش را با آنچه كه اطراف آن بوده بردار و بيرون بيانداز و مابقى را بخور و اگر مايع است از آن مخور و براى چراغ استفاده كن و حكم روغن زيتون هم همين است .

٧ - هر گاه موش در آب‌گوشت بيفتد آب آن را ريخته گوشتش را ميشويند و ميخورند .

٨ - عيبى ندارد چيزى كه خون ندارد در مايعات بميرد .

مقصد سوم

در آب مستعمل است و در اين مقصد مسائلى است :

١ - آبى كه مرد با آن وضو گرفته و در ظرف پاكيزه‌اى است عيبى ندارد كه ديگرى آن

صفحه ٤٤

را برداشته و با آن وضو بگيرد .

٢ - مستحب است وضو گرفتن از زيادى وضوى جماعتى از مسلمانان .

٣ - خوردن آبى كه از وضو زياد آمده اشكالى ندارد و بعيد نيست كه رجحان هم داشته باشد .

٤ - آنچه از آبی که جنب با آن مشغول غسل است ترشح کند و در ظرف یا بلباس بریزد اشکالی ندارد چه از بدن او ترشح شود و چه از زمین اگر چه که محل غسل او مستراح باشد .

٥ - آبی که در حمام از شست و شوی بدنها حاصل میشود باكي بآن نیست و اگر به لباس یا تن رسید آن را نمیشویند مگر آنکه گل‌آلود باشد و بخواهند گل را بشویند .

٦ - وضو گرفتن با آبی که با آن رخت شسته‌اند یا آبی که جنب با آن غسل کرده و امثال اینها مکروه است .

٧ - سزاوار است از آبی که بول یا نجاست را با آن شسته‌اند در صورتیکه آن آب تغییری نکرده بجهت پاکیزگی اجتناب نمایند و اگر تغییر کرده اجتناب از آن واجب است .

٨ - هر کس از گودالی آب برمیدارد که غسل کند و میترسد زیادی آب غسل او دوباره بآن گودال برگردد سزاوار است که يك كف آب روی زمین پیش روی خود بریزد و يك كف پشت سرش و کفی بطرف راست و کفی بطرف چپ آنگاه غسل کند و همچنین هر گاه در چنین محلی وضو میگیرد و آب آن گودال کم است ترشحی بطرف راست و چپ و پیش روی خود میکند .

٩ - از آبی که جنب با آن غسل کرده و در جائی جمع شده یا آبی که شخصی با آن از بول تطهیر نموده سزاوار نیست که وضو بگیرند مگر در وقت ضرورت .

١٠ - وضو گرفتن با آبهای گرمی که در کوهها پیدا میشود و بوی گوگرد میدهد اشکالی ندارد و شفا جستن از آن آبها و چشمه های آب گرم که در کوهها یافت میشود مکروه است بجهت اینکه گرمای آنها از انتشار حرارت جهنم است .

صفحه ٤٥

١١ - باكي نیست که آب استنجاء یعنی آبی که با آن از نجاست تطهیر کرده‌اند به لباس برسد .

١٢ - سزاوار نیست انسان عادت خود قرار دهد که از بقیه آبی که برای استنجاء استفاده کرده و دست خود را بدون شستن در آن داخل میکرده وضو بگیرد .

١٣ - غسل کردن با آبی که دیگری در آن غسل نموده سزاوار نیست چون در استعمال آن خوف ابتلا به برص است .

١٤ - سزاوار است که از فاضل‌آب حمام که در چاهی جمع میشود دوری کنند پس با آن غسل ننمایند .

مقصد چهارم

در اسئار است یعنی چیزهای نیم‌خورده و در آن مسائلی است :

۱ - نیم‌خورده حیوانات طاهر ، پاك است و مانعی از آن نیست .

۲ - سزاوار نیست وضو و غسل و شرب از آبی که سگ یا خوك از آن خورده و یا مرغی که در منقار او نجاستی بوده و آبی که از نوشیدن یهودی و نصرانی و حرامزاده و مشرك و هر که مخالف اسلام باشد مانده است و هر حیوانی که گوشت آن خورده نمیشود از جمله حیوان نجاست خوار و حیوانی که کسی با آن جمع شده است و از همه اینها شدیدتر ناصب است پس از آب نیم‌خور همه اینها باید دوری کرد .

۳ - سزاوار است از آبی که سگ از آن نوشیده اجتناب کنند مگر آنکه حوض بزرگی باشد که از آن آب برمیدارند .

٤ - برای وضو سزاوار است از آبی که حائض از آن نوشیده استفاده نکنند بخصوص وقتی که در باب نظافت مورد اعتماد نباشد و همچنین از زیادی وضوی حائض و آبی که زن جنب از آن نوشیده و این در وقتی است که زن مورد اعتماد نباشد (یعنی مطمئن نیستی که آیا دست آلوده خود را بآن زده یا نه) پس از این آب وضو نمیگیری اما هر گاه زن جنب دستهای خود را قبل از آنکه در آن ظرف داخل کند شسته باشد

صفحه ٤٦

اشکالی ندارد و نوشیدن از چیزی که حائض از آن خورده مانعی ندارد .

٥ - خوردن نیم‌خورده موش سزاوار نیست و خوب نیست غذائی را بجهت آنکه گربه از آن خورده ترك نمایند .

باب دوم

در وضوء و احکام آن است و در آن چهار مقصد است :

مقصد اول

در موجبات وضو است و چیزهائی که آن را میشکند و چیزهائی که آن را نمیشکند و در آن چند فصل است :

فصل

در اموری است که حدوث آنها موجب وضو است :

١ - بول .

٢ - غايط .

٣ - خارج شدن باد .

٤ - خوابی که بر عقل و گوش انسان غالب شود .

٥ - استحاضه‌ای که در آن خون پنبه را سوراخ نمیکند .

پس هر گاه يكي از اين اسباب پديد آمد وضو گرفتن بعد از آنها جهت اموری که انجام آنها مشروط به طهارت است واجب ميشود و اموری که مشروط به طهارت هستند دو امرند يكي نماز واجب و ديگری طواف واجب و وضوء برای امری غير از اين دو باصل شرع واجب نيست بلی در موارد بسياری که نص دارد وضو داشتن مستحب است و ذكر آنها خواهد آمد .

صفحه ٤٧

فصل

در شمردن مواقعی است که مستحب است انسان در آن مواقع با وضو باشد :

١ - هنگام خواب .

٢ - برای آماده شدن بجهت نماز قبل از رسيدن وقت آن .

٣ - برای بجا آوردن بقيه مناسك حج (غير از طواف واجب) .

٤ - برای داخل شدن به مسجد .

٥ - برای اينكه انسان بر طهارت باشد .

٦ - برای دست كشيدن بر نوشته كتاب خدا و نوشتن آن بر صفحات و نزديكتر باحتياط آن است که وقتی مس قرآن لازم ميشود وضو را ترك نكند .

٧ - برای نزديكي با زن حامله .

٨ - برای نماز نافله و بجا آوردن نماز نافله مشروط به وضو داشتن است .

۹ - هنگام مس ورق قرآن و تعلیق آن (یعنی وقتی که چیزی از قرآن را به لباس یا گردن خود میآویزند) .

۱۰ - برای قراءت قرآن .

۱۱ - برای نماز بر جنازه .

۱۲ - برای کسی که میخواهد میت را در قبرش بگذارد .

و همچنین وضو در بعض موارد برای کم کردن اثر حدث است نه برای رفع آن و یا برای آن است که اثر طهارت را بیفزاید و برای نوع اول چند مورد است :

۱ - برای خوابیدن شخص جنب .

۲ - برای نزدیکي مجدد (قبل از غسل) چون حضرت صادق علیه السلام برای بازگشت بجماع وضو میگرفتند .

۳ - هر گاه بخواهند بعد از نزدیکي با کنیزی با کنیز دیگر نزدیك شوند .

٤ - هر گاه جنب بخواهد چیزی بخورد یا بیاشامد .

٥ - هر گاه حائض بخواهد چیزی بخورد .

صفحه ٤٨

٦ - مستحب است وضو برای جنب هنگامی که بخواهد میت را غسل دهد .

۷ - کسی که میت را غسل داده مستحب است که چون بخواهد با اهل خود نزدیك شود وضو بگیرد .

۸ - مستحب است که حائض در وقت هر نمازی وضو بگیرد و ذکر خدا را بنماید .

و برای نوع دوم یعنی افزودن اثر طهارت نیز مواردی است مثل تجدید وضوء و تجدید وضوء برای نماز مغرب و عشاء و صبح مؤکد است و همچنین در دو وقت سزاوار است وضو داشته باشند :

۱ - وقتی که کسی میخواهد حاجتش روا شود که وضو میگیرد و پی حاجت خود میرود .

۲ - وقتی که انسان از سفر میآید و بر اهل خانه خود وارد میشود خوب است که وضو بگیرد تا ناخوش‌آیندی نبیند .

و بعد از آنکه وضو گرفتی چیزی آنرا نقض نمیکند مگر آنچه که ذکر شد باضافه خروج منی و جماع و حیض و استحاضه و نفاس .

فصل

در چیزهائی است که نه موجب وضو هستند و نه شکننده آن جز آنکه وضو گرفتن در وقت حدوث آنها مستحب است و آنها عبارتند از :

۱ - خارج شدن کرم کدو .

۲ - خندیدن در نماز .

۳ - قی کردن .

٤ - جاری شدن خون از بدن .

٥ - شعر باطل زیاد خواندن و آن در بیشتر از چهار بیت است .

٦ - ظلم کردن شخص به رفیق و معاشر خود .

۷ - دروغ گفتن بخصوص اگر دروغ بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام باشد که وضو گرفتن بعد از چنین عملی بسیار مؤکد میشود .

صفحه ٤٩

۸ - اینکه مرد از روی شهوت زن را ببوسد .

۹ - دست مالیدن به فرج زن .

۱۰ - هر گاه دست را بداخل دبر خود ببرد یا بباطن احلیل خود دست بزند یا آن را بگشاید .

۱۱ - هر گاه ببدن سگ دست بکشد .

۱۲ - هر گاه مجوسی را مس نماید .

۱۳ - هر گاه بواسطه شهوت یا غیر شهوت مذی مذی آبی است که بواسطه شهوت از آلت مرد خارج میشود و جهش ندارد و باعث سستی نمیشود .

از او خارج شود .

١٤ - خارج شدن ودی ودی آبی است که بعد از بول خارج میشود .

.

١٥ - خارج شدن رطوبتهای مشتبه بعد از ادرار و بین اصحاب مشهور است که هر گاه بعد از بول استبراء استبراء آن است که بعد از بول طوری بآلت دست بکشند که ادرار مانده در مجرٰی خارج شود .

نکرده و پس از آن چیزی خارج شد وضو واجب است و اگر استبراء کرده واجب نیست و این باحتیاط نزدیکتر است .

١٦ - اگر فراموش کند بعد از بول تطهیر نماید و وضو بگیرد ، تطهیر میکند و وضو را اعاده مینماید .

فصل

در احکام کسانی است که قطرات بول از آنها دفع میشود و احکام شخص مبتلا به اسهال و خصی یعنی کسی که خواجه است و در این فصل مسائلی است :

١ - واجب است شخصی که قطرات بول و خون از او دفع میشود کیسه‌ای بخود بیاویزد و آلت خود را در آن قرار دهد و سزاوار است که در آن کیسه پنبه بگذارد و بین دو نماز را بیك اذان و دو اقامه جمع کند یعنی برای نماز اول اذان و اقامه میگوید

صفحه ٥٠

و برای دومی فقط اقامه میگوید .

٢ - کسی که مبتلا به اسهال است اگر در حین نماز حاجت پیدا کند میتواند که برود و برگردد و واجب است که وضو بگیرد و بنا بر همان جائی میگذارد که نماز را قطع کرده و بقیه را میخواند .

٣ - برای شخص خواجه‌ای که پشت سر هم رطوبت میبیند سزاوار است که یکبار در طول روز بر خود ترشح نماید و لازم نیست که وضو بگیرد مگر بعد از بول .

فصل

در احکام است و در آن مسائلی است :

١ - هر کس یقین دارد که وضو گرفته بعد شك کند در اینکه بعد از آن حدثی یعنی چیزی که وضو را باطل میکند از او سر زده یا نه این شك وضوی او را نمیشکند .

۲ - اگر کسی شك کند واحتمال دهد که امر مبطل وضوئی از او سر زده به صرف این شك جایز نیست که وضو راتجدید کند .

۳ - داخل شدن در نماز بدون وضو جایز نیست ولو در حال تقیه باشد .

٤ - گفته شده که مکروه است بدون وضو دست بر نوشته قرآن بکشند و نزدیکتر باحتیاط آن است که چنین کاری نکنند .

٥ - نوشتن قرآن بدون وضو مکروه است .

٦ - آویختن قرآن ببدن یا لباس و دست مالیدن به نوشته قرآن بدون وضو مکروه است .

۷ - دست زدن به ورق قرآن بدون وضو جایز است .

۸ - جایز است که نمازهای شب و روز همه را بایك وضو بخواند یعنی تا وقتی که محدث نشده .

۹ - هر کس شك کند که وضو دارد یا نه وضو میگیرد خواه مطمئن است که مبطل از او سر زده اما شك دارد که آیا بعد از آن وضو گرفته یا نه و خواه آنکه به هر دو یقین داشته باشد و شك او در تقدم و تأخر باشد که آیا وضو پیش از حدث بوده یا بعد از

صفحه ٥١

آن .

۱۰ - نمازی که شخص بدون وضو خوانده بحساب نمیآید چه از روی عمد بوده و چه از روی سهو .

مقصد دوم

در بیان افعال وضو است و چگونگی آن افعال و در این مقصد چند مسأله است :

۱ - واجب است نیت در وضوء باین طور که قصد او از وضوء وجه پروردگار باشد نه چیز دیگر .

۲ - شستن وجه یعنی صورت واجب است و حدود آن از دو طرف جائی است که انگشت وسطی و شست بآن میرسد و از بالا محل رُستن مو و از پائین چانه است پس دایرهای که دو انگشت شست و وسطی بر آن مرور میکنند از وجه حساب میشود و باقی از وجه نیست .

۳ - واجب است که از بالای صورت شروع کنند و باید از بالای آن بطرف پائین بشویند .

٤ - واجب است طوری بشویند که آب کاملاً به همه جای صورت برسد .

۵ - نزدیکتر باحتیاط آن است که صورت را با دست راست بشویند و اصحاب آن را مستحب شمرده‌اند .

٦ - واجب است شستن دستها از آرنج تا سر انگشتان .

۷ - واجب است شروع کردن از آرنج آنگاه از آرنج بطرف سر انگشتان میشویند .

۸ - واجب است دستها را بطور کامل بشویند که آب به همه جا برسد .

۹ - واجب است که اول دست راست را بشویند .

۱۰ - واجب است که مرد از طرف بیرون ساعد خود شروع به شستن کند و زن از طرف داخل ساعد ابتدا نماید .

۱۱ - واجب است که هر گاه چیزی مثل انگشتر یا النگو مانع رسیدن آب به پوست

صفحه ۵۲

باشد آن را جلو و عقب ببرند تا آب بزیر آن برسد و اگر کسی جابجا کردن انگشتر را فراموش کرد تا بنماز ایستاد نماز را اعاده نمیکند .

۱۲ - واجب است مسح جلوی سر بر روی پوست آن یا موی آن با رطوبت دست که از شستن باقی مانده .

۱۳ - مسح کردن همینقدر که بآن مسح بگویند کافی است و مسح محل وسیعی واجب نیست نه برای مردان و نه برای زنان و امر در همه نمازها همین طور است مگر نماز صبح که نزدیکتر باحتیاط آن است که زنها جای سه انگشت را مسح کنند .

١٤ - واجب است که مسح سر با رطوبت دست راست باشد .

۱۵ - جایز است مسح سر از جلو بعقب و یا از عقب به جلو .

١٦ - واجب است مسح پشت پاها با رطوبت دست .

۱۷ - واجب است مسح پای راست با دست راست و مسح پای چپ با دست چپ .

۱۸ - مسح پا در طول و عرض بقدر مسمّی کافی است و وسیع گرفتن محل مسح واجب نیست بلی در مورد طولی که مسح میکنند نزدیکتر باحتیاط آن است که تمام پشت پا را مسح کنند .

۱۹ - مسح دو قدم از جلو به عقب و از عقب به جلو بهر دو صورت جایز است .

۲۰ - اگر جداگانه مسح میکشد از پای راست شروع میکند و جایز است که هر دو پا را با هم مسح نماید .

۲۱ - محل مسح مابین سر انگشتان است و کعب و آن مفصلی است که زیر استخوان ساق است .

۲۲ - ترتیب بین اعضاء در وضو باید بهمان صورتی باشد که خداوند واجب فرموده یعنی باید ابتدا به شستن صورت نمایند و بعد از آن دست راست و بعد دست چپ بعد مسح سر بعد مسح دو قدم با هم یا باین طور که اول پای راست را مسح کنند و بعد پای چپ را .

صفحه ۵۳

مقصد سوم

در مستحبات است و در آن مسائلی است :

۱ - مستحب است مسح سر با سه انگشت .

۲ - مستحب است که مسح قدم را در طول بطور کامل بکشند از سر انگشتان تا کعب بلکه این کار باحتیاط نزدیکتر است ولو آنکه در عرض بقدر مسمٰی باشد بلکه مستحب است مسح دو قدم با تمام کف دست از سر انگشتان تا کعب یعنی تا برابر قوزك پا .

۳ - مستحب است که پاها را یکي یکي مسح بکشند .

٤ - مستحب است که برای شستن دست راست دست چپ را در آب فرو برند و آب بردارند و جایز است دست راست را در آب فرو برده آب بردارند و در دست چپ بریزند .

٥ - مستحب است از ظرفی وضو بگیرد که دست خود را در آن داخل نموده و ازآن آب برمیدارد .

٦ - مستحب است اسباغ وضوء باین ترتیب که هر عضو را با دو کف آب بشوید و هر کس یقین نداشته باشد که یکبار شستن او را کافی است اجری برای دو بار شستن ندارد .

۷ - مستحب است وضو گرفتن با يك مُدّ آب و مد يك و نیم رطل مدنی است و آن دویست و نود و دو درهم و نیم میباشد درهم برابر ۲ گرم است .

و روایت شده که مد وزن دویست و هشتاد درهم است (مترجم گوید يك مد معادل ۱۵۳/ مثقال صیرفی و تقریباً برابر ۷۰۷/ گرم است) .

۸ - مستحب است باز گذاردن دو چشم وقت شستن صورت در وضوء .

۹ - سزاوار است پیش از آنکه برای وضو دست خود را در ظرف آب فرو برد دستها

صفحه ٥٤

را بشوید اگر از خواب بیدار شده یکبار دست خود را بشوید و همچنین اگر بول کرده یکبار بشوید و روایت شده از حدث بول و غایط دو بار دست خود را بشوید .

۱۰ - سزاوار است که قبل از وضوء سه مرتبه مضمضه کند یعنی آب در دهان خود بگرداند و سه مرتبه استنشاق نماید یعنی آب در بینی خود بکشد و بعد بریزد .

۱۱ - مستحب است بسم الله گفتن برای وضو .

۱۲ - مستحب است هنگامی که میخواهد وضو بگیرد قبل از دست زدن بآب و وقت مضمضه و استنشاق و شستن رو و دست راست و چپ و مسح سر و پاها و هنگام فارغ شدن از وضو دعاهائی را که روایت شده بخواند .

۱۳ - مستحب است خواندن سوره انا انزلناه در اثنای وضو و بعد از آن .

۱٤ - مستحب است در شستن رو آب را بر صورت بزنند و بپاشند .

۱٥ - مستحب است که هنگام وضوء اول مسواك بزنند و بدنبال آن وضو بگیرند .

مقصد چهارم

در احکام است و در آن مسائلی است :

۱ - هر کس در وضو رعایت ترتیب بین اجزاء را نکند برمیگردد و از هر جا که مخالف ترتیب عمل کرده بطور صحیح عمل میکند تا ترتیب وضوی او درست شود و آن قسمتی را که درست انجام داده بوده اعاده نمیکند پس اگر مثلا پیش از شستن صورت دست راست را شسته بوده برمیگردد و صورت را میشوید بعد دست راست را میشوید و اگر چپ را قبل از راست شسته برمیگردد و دست راست را میشوید بعد دست چپ را میشوید و بهمین ترتیب در باقی موارد و هر کس از شستن دست راست شروع کند بعد صورت را بشوید آن وقت متذکر شود دست راست را میشوید و هر کس دست چپ را پیش از دست راست بشوید بعد دست راست را بشوید آن وقت متذکر شود دو مرتبه دست چپ را میشوید و ادامه میدهد تا آخر وضو و هکذا .

۲ - هر کس عضوی را فراموش کرد برمیگردد بهمان عضو و مابعد آن را اعاده میکند

صفحه ۵۵

و اگر در حال نماز متذکر شد برمیگردد و بر همان عضو که فراموش کرده بوده بنا گذارده وضو میگیرد و نماز را اعاده میکند .

۳ - تقسیم وضو جایز نیست باینطور که یك عضو را بشوید و باقی را برای وقت دیگر بگذارد و هرآینه واجب است که هر عضوی را پس از عضو دیگر بشوید و حد فاصله انداختن که مبطل وضو است این است که عضوهائی که قبلاً شسته خشك شوند اما اگر بدون اینکه فاصله بیاندازد خشك شوند مانعی ندارد و نزدیکتر باحتیاط آن است که وضو را اعاده کند .

٤ - روایت شده هر کس از شستن جائی از صورت خود غافل شود بعد بفهمد که این قسمت شسته نشده هر وقت فهمید با رطوبت عضو دیگری از بدن خود که هنوز از وضو مرطوب است آن قسمت را تر میکند و باقی اعضا را اعاده نمیکند .

٥ - هر کس مسح را فراموش کند و بر ریش یا ابرو یا مژه‌های او رطوبتی باشد آن رطوبت را گرفته و با آن مسح میکشد اما اگر وضوی او خشك شده باشد اعاده میکند .

٦ - شستن آن قسمت از صورت که مو آن را پوشانده در وضو واجب نیست .

۷ - جایز نیست مسح کشیدن بر چیزی که بین دست و پوست سر یا موی سر حائل باشد مگر آنکه ضرورتی پیش آید مثلا جراحتی یا قرحه‌ای یا شکستگی باشد که در این وقت بر روی همان جبیره یعنی چوبها یا پارچه‌هائی که برای معالجه شکستگی بسته‌اند یا بر روی دوا و پارچه مسح میکشد .

۸ - مسح بر کفش و بر روی چیزی که حاجب باشد جایز نیست و تقیه‌ای هم ندارد چون ممکن است آن کار را نکند و پا را بشوید اما هر گاه مضطر شود اشکالی ندارد .

۹ - جایز است که دیگری آب در دست وضو گیرنده بریزد البته در صورتی که خود او بشوید و احوط ترك این کار است .

۱۰ - جایز نیست که دیگری در وضو متصدی شستن اعضا شود مگر ضرورتی باشد .

۱۱ - دقت بسیار در وضوء مکروه است تا وقتی که به حد وسواس نرسیده باشد .

صفحه ٥٦

۱۲ - وسواس چه در وضو و چه در غیر آن حرام است .

۱۳ - مکروه است که آب را با شدت بصورت بزنند .

١٤ - حرام است سه بار شستن اعضا چون بدعت است مگر در موضع تقیه که جایز است .

١٥ - اگر باران بر بدن کسی ببارد بطوری که صورت و اعضاء او را بشوید همان طور که خودش برای وضو می‌شست و نیت وضو هم بنماید او را کافی است .

١٦ - کسی که عضوی از او شکسته هر جا را که میسر است میشوید و چون به جبیره‌ها برسد اگر باز کردن آنها و شستن آن قسمت ضرر داشته باشد روی همان جبایر را مسح میکند خواه این شکستگی در محل شستن باشد خواه در محل مسح و اگر جبایر یعنی پارچه‌هائی که شکستگی را با آنها بسته‌اند در محل مسح باشند مثلا روی قدم واقع شده باشند بر روی آنها دست میکشد و همین طور است حکم در قرحه‌ها و جراحتهائی که آنها را با پارچه یا دستمالی بسته‌اند .

١٧ - زخمِ باز اطراف آن شسته میشود و داخل آن را نباید شست چونکه آن داخل بدن است و شستن بواطن لازم نیست .

١٨ - کسی که بر اعضای خود دوائی مالیده اگر پاك کردن آن ممکن نیست بر روی همان دست میکشد .

١٩ - وقتی که شستن اعضای سالم میسر است نباید عدول به تیمم کنند مگر آنکه از بکار بردن آب ترس و احتیاطی داشته باشند .

٢٠ - جایز است که اعضا را بعد از وضو با دستمال خشك نمایند اما ترك آن بهتر است .

٢١ - هر که پیش از تمام کردن وضو در عملی از آن شك کند آن عمل و مابعد آن را اعاده میکند و اگر تمام کرد وضو را و مشغول به کار دیگری شد دیگر گذشته است و بجهت شك اعاده نمیکند و اگر در مسح سر شك نمود و رطوبتی بر ریش خود یافت مستحب است که بآن رطوبت مسح سر نماید و دو قدم خود را هم بعد از آن

صفحه ٥٧

مسح میکند و اگر نیافت مانعی ندارد .

٢٢ - از بعض اخبار اینطور ظاهر میشود که تخلیل اصابع در هنگام وضو یعنی اینکه انگشتان دو دست را در هم فرو برند خلاف حق است و از عمل اهل سنت است پس نزدیکتر باحتیاط ترك آن است بجهت آنکه رشد (یعنی بودن در راه حق) در مخالفت ایشان است .

٢٣ - کافی است در شستن اعضا که بقدر روغن مالیدن باشد و همین اندازه که دست تر را بر پوست بکشند کفایت میکند .

٢٤ - از ظرفی که در آن نقش صورتهائی باشد یا در آن نقره بکار رفته باشد وضو نمیگیرند .

٢٥ - مکروه است که آب وضو را در چاه مستراح بریزند و آنرا در چاه سایر فاضلابها میریزند .

٢٦ - وضو گرفتن از بول و غایط و هر حدثی در مسجد مکروه است اما اگر حدثی که موجب وضو شود در مسجد حادث شده در این صورت وضو ساختن در مسجد مانعی ندارد .

٢٧ - رساندن آب به بواطن واجب نیست و شستن آنها لازم نمیباشد .

٢٨ - اسراف در آب وضو جایز نیست و آن بیشتر از دو مشت برای هر عضو است .

٢٩ - جایز نیست که کسی يك مد آب را برای وضو کم بداند .

باب سوم

در احکام مربوط به غسلها است و در آن چند مطلب است :

مطلب اول

در جنابت است و احکامی که بآن مربوط میشود و در این مطلب سه مقصد است :

صفحه ٥٨

مقصد اول

در چیزهائی است که جنابت بآنها حاصل میشود و بواسطه وجود آنها غسل واجب میگردد و در این مقصد مسائلی است :

١ - جنابت برای مرد و زن به نزدیکي در فرج حاصل میشود در صورتی که حشفه در فرج پنهان شود چه انزال صورت بگیرد و چه نگیرد و چه زن انزال نماید و چه ننماید و نیز جنابت حاصل میشود برای مرد از انزال چه نزدیکي صورت بگیرد و چه نگیرد در بیداری باشد یا در خواب چیزی در خواب ببیند یا نبیند .

٢ - غسلی برای خروج مذی و بول و غایط و ادخال منی در فرج زن نیست و همچنین غسلی نیست برای احتلام بدون خروج منی اگر چه که رطوبتهای مشتبهی بعد از خواب ببیند و نه از یافتن رطوبتهای مشتبه بعد از غسل ولو آنکه قبل از غسل بول هم نکرده باشد اگر چه که غسل در اینجا احوط است و غسلی نیست از جماع در غیر فرج مگر آنکه باعث انزال آندو شود و نه از خارج شدن منی از فرج زن بعد از غسل و نه از رسیدن منی به بدن و نه از نزدیکي با زن در دبر بدون

انزال مگر آنکه انزال کنند بنا بروایتی و همچنین غسلی نیست بر گرفتن ناخنها و شارب و تراشیدن سر .

۳ - منی در موقع اشتباه به سستی و شهوت و جهندگی شناخته میشود پس هر چه که خروجش همراه با این صفات نباشد منی نیست مگر آنکه از مریضی باشد که بجهت ضعف کم کم از او خارج میشود و جهندگی ندارد اما مسأله شهوت در خروج منی علامت معتبری است چه در خواب باشد چه در بیداری .

٤ - هر گاه جنابت محقق شود غسل از آن برای نماز واجب و طواف واجب ، واجب است و در غیر اینها باصل شرع واجب نیست .

مقصد دوم

در کیفیت غسل است و در آن مسائلی است :

۱ - واجب است شستن سر و گردن .

۲ - شستن بقیه بدن هم واجب است و بین دو طرف بدن ترتیبی نیست اگر چه که

صفحه ۵۹

احتیاط در مراعات ترتیب است یعنی ابتدا نمودن براست .

۳ - واجب است که ابتدا به سر نمایند .

٤ - واجب است که در غسل همه بدن را کاملاً بشویند حتی آنکه جایز نیست بقدر يك مو از بدن را ترك نمایند .

٥ - کافی است که گمان غسل کننده این بشود که تمام بدن را شسته چون علم حاصل کردن باین مطلب میسر نیست .

٦ - اگر يك بار در آب فرو رود کفایت از غسل او میکند اگر چه که آرام آرام در آب فرو رود .

۷ - متابعت در غسل واجب نیست یعنی لازم نیست که شستن اعضا پشت سر هم و بدون فاصله باشد پس اگر سر را شست ما نصّی نیافتیم بر اینکه بشود قسمتی از سر را بشویند و قسمت دیگر را بعد بشویند و یا نصی که حد این قسمتها را معین کند و یا نصی بر جواز آنکه قسمتی از بدن را بشویند و بعد قسمت دیگر را بشویند پس احتیاط در این است که هر يك از سر و بدن را دیگر در چند نوبت نشویند و هر کدام را در يك مرتبه بشویند ، بلی اگر سر را شست بطور کامل و پی

کار خود رفت و بعد از مدتی آمد و بدن را شست جایز است اما اصحاب جواز را بطور مطلق گفته‌اند و دانستی که نصی ندارد . منه اعلی الله مقامه .

آنگاه باقی بدن را مدتی بعد شست جایز است خواه سر خشك شده باشد خواه نشده باشد .

۸ - واجب است رساندن آب به بیخ موها و باز کردن موها لکن شستن آنها واجب نیست .

۹ - هر گاه مردی در باران بایستد تا آنکه همه بدن او تر شود و نیت غسل داشته باشد این عمل از غسل کفایت میکند .

۱۰ - واجب است چیزی را که مانع از رسیدن آب به پوست است جلو و عقب ببرند مثل انگشتر و دستبند و النگو و امثال اینها و یا آنکه آن را بیرون بیاورند .

۱۱ - اشکالی ندارد که بر روی بدن خَلوق باشد که یك نوع ماده خوشبو است یا

صفحه ٦٠

طیب باشد یا چیز چسبناکی مثل علك رومی و امثال اینها و با بودن آنها غسل میکند اگر چه که بعد از غسل هم اثر آنها باقی باشد .

۱۲ - غسل بر ظاهر جسد است و بر بواطن مثل داخل دهان و بینی و داخل زخم و غیر آنها غسلی نیست مخفی نماند که از جمله بواطن داخل گوش است آنجا که بیننده آنرا نمی‌بیند و سوراخی که در نرمه گوش و در بینی مینمایند و داخل لایه‌های ناف بلکه بسا پیچیدگیهای گوش اگر پیدا نباشند و بعضی ببعضی چسبیده باشند و زیر ناخنها و اینها همه جزو بواطن هستند و در غسل و وضو رساندن آب بآنها در هیچ حالی واجب نیست و امثال آنها هم بهمین قسم است . مؤلف اعلی الله مقامه .

.

۱۳ - مضمضه و استنشاق قبل از غسل مستحب است .

١٤ - هر گاه در محلی غسل میکند که آب غسل در زیر پای او میماند و جاری نمیشود که برود و شخص پای خود را داخل آن آب گذاشته مستحب است که پاهای خود را بعد از آن بشوید .

۱۵ - در غسل همین قدر کافی است که مسمّی بعمل آید یعنی اینکه دست خود را تر کند و بر بدن بکشد و مثل روغن مالیدن هم کفایت میکند .

١٦ - مستحب است که به يك صاع آب غسل کند که شش رطل مدنی باشد و نُه رطل عراقی و این در وقتی است که تنها غسل میکند و اگر همراه عیال خود غسل میکند پنج مد کافی است سه مد برای مرد و دو مد برای عیال او .

(مترجم گوید يك صاع آب قدری کمتر از سه لیتر است و پنج مد حدود سه و نیم لیتر) .

١٧ - مستحب است که قبل از غسل سعی کند که ادرار نماید و اگر فراموش کرد چیزی بر او نیست و حتی اگر بعد از غسل بعضی رطوبتهای مشتبه هم ببیند مانعی ندارد .

١٨ - مستحب است دعا در وقت غسل بادعیه‌ای که روایت شده .

١٩ - مستحب است قبل از آنکه دست خود را داخل ظرف آب کند بسم الله بگوید .

صفحه ٦١

٢٠ - مستحب است که جنب قبل از آنکه دست خود را داخل ظرف آب بنماید آن را بشوید و بهتر آن است که تا نصف ذراع خود را بشوید و از آن بهتر آنکه تا آرنج بشوید و اگر فراموش کرد و قبل از شستن دست خود را در آب نمود و دستش نظیف بود مانعی ندارد اما اگر دستش آلوده به نجاستی بود و آن را داخل آب نمود باید از آن آب اجتناب کند .

٢١ - واجب است که خود شخص متصدی غسل خود باشد و جایز نیست که بدیگری واگذارد مگر در هنگام ضرورت .

٢٢ - مستحب است که جنب هنگام غسل سه مرتبه روی سر خود آب بریزد و دو مرتبه بر هر جانبی از بدنش .

مقصد سوم

در احکام است و در آن مسائلی است :

١ - عبور جنب از مساجد باستثناء مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله جایز است اما کراهت دارد .

٢ - حرام است مرور جنب در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسجد الحرام .

٣ - هر کس در يكي از آن دو مسجد جنب شود واجب است که تیمم کند و خارج شود .

٤ - جایز نیست در حال جنابت در هیچ مسجدی توقف کند .

۵ - نکاح و بیتوته در حال جنابت در مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و مسجد الحرام جایز نیست مگر برای معصومین علیهم السلام .

٦ - جایز نیست داخل شدن به خانه پیغمبر و ائمه علیهم السلام و داخل شدن بر امام در حال جنابت .

۷ - کسی که در لباس خود منی ببیند غسلی بر او لازم نمیشود اگر چه لباس مخصوص باو باشد مگر آنکه علم پیدا کند که در حال خواب یا بیداری این منی از خود او خارج

صفحه ٦٢

شده است .

۸ - مکروه است که جنب چیزی را در مسجد بگذارد یا از آنجا بردارد و این در صورتی است که برای برداشتن و گذاشتن ناچار از دخول مسجد باشد و اگر بدون ورود بردارد یا بگذارد کراهتی ندارد .

۹ - البته سزاوار نیست که جنب سکه‌ای را که اسم خدا و رسول او صلی الله علیه و آله بر آن نقش شده مس نماید .

۱۰ - البته سزاوار نیست که جنب بر نوشته قرآن دست بکشد .

۱۱ - دست زدن به ورق قرآن برای جنب با کراهتی جایز است .

۱۲ - آویزان کردن قرآن به بدن برای جنب مکروه است بلکه بنا بر نسخه‌ای از حدیث دست زدن به بندی که قرآن را با آن میآویزد نیز مکروه است .

۱۳ - برای جنب جایز است که هر قدر بخواهد قرآن بخواند و روایت شده که عزائم چهار گانه را نخواند و آنها عبارتند از اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ و النجم و تنزیل السجده و حٰم السجده و عمل اصحاب بر نهی از خواندن این سور است و نخواندن باحتیاط نزدیکتر است .

١٤ - خوردن و نوشیدن برای جنب سزاوار نیست مگر بعد از وضو یا مضمضه و شستن دست و صورت و اگر نکرد مانعی ندارد جز آنکه بر او خوف پیسی و فقر میرود .

۱۵ - مکروه است که جنب پیش از غسل بر خود روغن بمالد .

١٦ - جايز است خضاب بستن جنب و جنب شدن شخصى كه خضاب بسته و اين جواز همراه با كراهتى است چون ترس آن هست كه شيطان نزد او حاضر شود مگر بعد از آنكه حنا بهر جا كه بايد برسد برسد يعنى اثر خود را بنمايد و وقت شستن و پاك كردن آن باشد .

١٧ - جايز است كه جنب استعمال نوره بنمايد .

١٨ - جايز است كه انسان در حال جنابت حجامت كند .

صفحه ٦٣

١٩ - جايز است كه انسان در وقت جنابت حيوانى را سر ببرد .

٢٠ - جايز است كه جنب ميت را غسل دهد اما دست خود را ميشويد و وضو ميگيرد و كسى كه ميتى را غسل داده جايز است كه با اهل خود نزديك شود وضو ميگيرد و با او جمع ميشود .

٢١ - جايز است كه جنب هر قدر بخواهد ذكر خدا را بنمايد .

٢٢ - جايز است كه جنب در حال جنابت بخوابد و كراهتى هم دارد مگر آنكه وضو بگيرد و بهتر آن است كه غسل كند و اگر آب نيافت با خاك تيمم ميكند .

٢٣ - هر غسلى كافى از وضو است چه براى مردان و چه براى زنان مگر غسل استحاضه كه زنان بجا ميآورند و آن كفايت از وضو نميكند .

٢٤ - مستحب است وضو قبل از هر غسلى مگر غسل جنابت .

٢٥ - هر كس غسل را فراموش كند تا آنكه نماز بخواند آن وقت متذكر شود غسل كرده و نماز را اعاده ميكند .

٢٦ - روايت شده هر كس غسل جنابت را فراموش كند تا وقتى كه غسل كند براى جمعه پس از آن متذكر شود آن غسل كفايت از غسل جنابت ميكند .

٢٧ - هر كس چه مرد و چه زن بعد از طلوع فجر يك غسل بنمايد كافى است او را از هر غسلى كه در آن روز بر او واجب بوده چه غسل مفروض و چه مستحب .

٢٨ - جامه مرد را جنب نميكند و همچنين مرد جامه را جنب نمينمايد .

٢٩ - غسل كردن در حالى كه انسان لخت باشد در جائى كه كسى او را نمى‌بيند يا فقط زنى كه بر او حلال است او را مى‌بيند جايز است .

۳۰ - غسل کردن با بدن لخت در زیر آسمان مکروه است .

۳۱ - کسی که غسل خود را تقسیم نمود و سر را شست و بعد از آن قبل از شستن باقی بدن دچار بروز حدثی از قبیل بول یا غایط یا ریح یا منی شد غسل را اعاده میکند .

۳۲ - هر کس فراموش کرد که سر خود را بشوید و باقی بدن را شست بعد متذکر شد چاره‌ای ندارد جز اعاده غسل .

صفحه ٦٤

۳۳ - عرق جنب پاك است و اشکالی در آن نیست و اگر بجائی برسد شستن نمیخواهد .

۳٤ - روایت شده هر کس در غسل جنابت لمعه‌ای از بدن خود را ترك نمود و آن را نشُست برمیگردد و از همانجا شروع کرده غسل را بآخر میرساند و این در وقتی است که رطوبتی در بدن خود نیابد و اگر رطوبتی از غسل مانده باشد آن وقت شخص موضعی را که آب غسل بآن نرسیده ببیند با همان رطوبت آن موضع را مسح مینماید و اگر نماز خوانده نماز را اعاده میکند .

۳۵ - هر کس بعد از فراغ از غسل و هنگامی که بکار دیگر مشغول شده شك نماید درباره قسمتی از بدن خود که آیا آن را شسته یا نه اگر رطوبتی در بدن او مانده با همان رطوبت آن موضع را مسح میکند حتی اگر در نماز باشد و اگر رطوبتی نمانده چیزی بر او نیست .

۳٦ - واجب نیست که انسان به شخصی که غسل میکند اعلام کند که قسمتی از بدن خود را ترك نموده و نشُسته است .

۳۷ - هر گاه جنبی باشد و میتی و آب بقدر غسل یکي از آن دو باشد جنب غسل میکند و میت را غسل نمیدهند .

۳۸ - هر کس بعضی اعضای او شکسته و بر آنها جبایر باشد یا مجروح باشد و بر جراحت او پارچه‌های زخم‌بندی بسته‌اند یا چیز دیگری که باز کردن آن باعث ضرر است اطراف آن را میشوید و بر روی چوبهای شکسته‌بندی و پارچه‌های زخم‌بندی یا دواها و یا غیر اینها هر چه باشد مسح مینماید و اگر اصولاً مطلق استعمال آب برای او مضر است تیمم میکند .

مطلب دوم

در حیض است و احکام آن و در آن مقاصدی است :

صفحه ٦٥

مقصد اول

در شناختن حیض است و در آن مسائلی است :

۱ - خون حیض غالباً تازه و خالص و تیره رنگ و گرم و سوزنده است و برای آن دفعی است بخلاف خون استحاضه که سرد است و زرد و فاسد .

۲ - اگر خون حیض با خون بکارت مشتبه شود پنبه‌ای را داخل کرده قدری صبر میکنند بعد بآرامی بیرون میآورند اگر خون گرد پنبه طوق زده است از بکارت است و اگر در پنبه فرو رفته از حیض است .

۳ - اگر خون حیض با خون زخم مشتبه شود به پشت خوابیده و پاها را بالا میآورد و انگشتی راداخل مینماید اگر خون از جانب راست آمد از حیض است و اگر از چپ آمد از قرحه است و بعکس این هم روایت شده و روایت اول نزد من موثق‌تر است .

٤ - آنچه دختر پیش از نُه سال ببیند حیض نیست .

٥ - هر چه زن بعد از پنجاه سال ببیند حیض نیست و گفته شده مگر آنکه زنی از قریش باشد که آنها تا شصت سال حائض میشوند و گفته شده که در روایت است که زن نبطی هم مثل قرشی است .

٦ - زن آبستن هر گاه خون زرد ببیند یا چیز کمی بقدر یك یا دو نوبت جهش و دفع آنچه دیده از حیض نیست و اگر در ایام عادت خود یا کمی قبل از آن خون قرمزی دید آن حیض است و روایت شده اگر بیست روز بعد از وقت عادتش خون دید آن حیض نیست .

۷ - هر گاه حامله کمی قبل از تولد طفل خونی ببیند آن خون نه از حیض است و نه از نفاس .

۸ - مایع زردی که زن در ایام حیض ببیند و یا باندازه دو روز قبل از آن از حیض است اما بعد از ایام حیض از حیض نیست .

۹ - عادت زنان ممکن است قبل از موعد صورت گیرد و ممکن است عقب بیفتد .

۱۰ - هر گاه حائض شدن زن چند سال موقوف شود بعد دوباره چیزی از آن برگردد

صفحه ٦٦

نماز را ترك میکند تا پاك شود .

۱۱ - حیض در اصل خلقت یکبار در هر ماه است پس همینکه از یك ماه گذشت محل شك است (یعنی شك در حمل یا عارضه‌ای یا یائسگی و امثال آنها) .

۱۲ - حیض حد اقل سه روز طول میکشد و حد اکثر ده روز نه کمتر از سه روز میشود و نه زیادتر از ده روز واجب نیست که آنچه زن بعد از ده روز ببیند منشأ علیٰحده داشته باشد و حیض نبودن آن بموجب امر شارع است که این را از حیض حساب نکنند و احکام حیض را بر آن جاری ننمایند . م .

.

۱۳ - در حیض شرط نیست که خون دیدن پشت سر هم باشد پس هر چه در ظرف ده روز از اولین روزی که خون دیده ببیند آن حیض است سه روز باشد یا بیشتر و آنچه بین خون دیدنها فاصله بیفتد در آن فواصل پاك است غسل میکند و نماز میخواند .

۱٤ - ایام طُهر یعنی پاکي حد اقل ده روز است پس آنچه که قبل از آن ده روز دیده اگر در عرض ایام حیض اولی بوده یعنی آن ده روزی که حیض در آن روزها ممکن بوده آن حیض است و آنچه بعد از آن ده روز دیده استحاضه است و آنچه که بعد از ده روز پاکي که پس از ده روز ممکن برای حیض واقع شده ببیند (یعنی بیست روز بعد از خون دیدن در حیض اول) از حیض دوم است که پیش افتاده .

۱۵ - کسی که تازه خون می‌بیند هر گاه در این ماه خون دید و پس از ده روز یا کمتر قطع شد بعد در ماه دیگر هم در همان وقت و بهمان تعداد از ایام خون دید عادت او قرار گرفته و بعد از آن قرار عادت خود را بر آن میگذارد .

۱٦ - کسی که حائض شدن او تازه شروع شده هر گاه ایام عادت او مختلط گردد و کم و زیاد شود و در هر ماه مدتی هم قطع گردد پس هر گاه ایام خون دیدن او در ظرف ده روز که حد اکثر دوره حیض است از سه روز کمتر بوده این حیض نیست و اگر بیشتر از سه روز باشد پس در فرجه آن ده روز تا آخر وقتی که خون می‌بیند نماز نمیخواند و هر گاه پاك شد غسل میکند و نماز میخواند خواه پاك شدن در فرجه آن ده روز باشد

صفحه ٦٧

خواه بعد از آن .

۱۷ - اگر خون دیدن زن چند ماه مستمر شود پس اگر بآن طوری که شرح دادیم دارای عادت معین بوده در ایام حیض خود از نماز خود داری میکند و بعد از آن ایام معین مستحاضه است و اگر عادت او نامرتب باشد بنای کار خود را بر شدت و دگرگونی خون میگذارد پس هر گاه خون زیاد و

تیره رنگ شد از نماز خودداری میکند و چون شدت و تیرگی برطرف شد مستحاضه است و اگر که خون بر یك حالت ماند و تغییر نکرد در هر ماه شش روز یا هفت روز را حیض قرار میدهد و پس از آن مستحاضه است ، و اگر مبتدأه باشد یعنی دختری که بتازگی حائض شده و از اولی که خون دیده چند ماه خون مستمر بوده در هر ماه شش یا هفت روز را حیض قرار میدهد که خدا او را در آن ایام حائض بداند و بعد از آن مستحاضه است و روایت شده هر گاه زنهای خویشان او بر یك قرار حائض میشوند پیروی آنها را مینماید و اگر متفق نیستند در ماه اول ده روز حیض میگیرد و پس از آن در ماههای دیگر ماهی سه روز حیض میگیرد و بعد از آن سه روز به احکام استحاضه عمل میکند .

۱۸ - هر کس عادت مرتبی پیدا نکرده و سه روز یا چهار روز یا پنج روز یا بیشتر خون می‌بیند و چند روزی هم بهمان طورها پاك است و بین دو خون دیدن او ده روز نمیشود چنین کسی هر گاه دید پاك است نماز میخواند و هر گاه خون ببیند از نماز خود داری میکند و تا سی روز بهمین منوال ادامه میدهد اگر خون قطع شد که هیچ و گر نه عمل مستحاضه را بجا میآورد چنانکه گذشت یعنی نظر میکند که چه وقت خون زیاد و تیره میآید و چه وقت ضعیف و کم رنگ میشود و بر مبنای آن عمل باحکام حیض و استحاضه میکند و اگر که یکنواخت میآید حیض میگیرد چنانکه گذشت .

۱۹ - کسی که عادت او کمتر از ده روز بوده اگر خون او قطع نشد مستحب است که یك روز یا دو روز یا احتیاطاً بیشتر حیض بگیرد تا ده روز تمام شود آنگاه اگر خون قطع شد مشکلی نیست و گر نه مستحاضه است و همچنین میتواند از همان روزی که

صفحه ٦٨

ایام معمولی حیض او گذشت استحاضه بگیرد .

۲۰ - مبتدأه که تازه عادت زنان در او جاری شده از اولی که خون می‌بیند نماز را ترك میکند اگر جمعا سه روز خون دید ولو در ظرف ده روز باشد از حیض است و اگر کمتر شد حیض نبوده و یك روز یا دو روزی را که نماز نخوانده قضا میکند .

۲۱ - واجب است که چون خون قطع شود حائض استبرا نماید باین ترتیب که کنار دیوار میایستد و شکم را بآن میچسباند و پای راست یا چپ را بالا میبرد و پنبه‌ای داخل مینماید و بیرون میآورد اگر بقدر سر مگسی هم خون سالم تازه بیرون آمد پاك نشده و گر نه پاك شده .

۲۲ - هر گاه زن بعد از غسل یك یا دو قطره خون ببیند و بخواهد که خون مانده خارج شود کنار دیوار بایستد مثل زنی که میخواهد استبراء کند و به زنی بگوید که بین دو ران او را با شدت فشار دهد که با این عمل آنچه در رحم او خون مانده باشد خارج میشود .

مقصد دوم

در غسل حیض است و در آن مسائلی است .

١ - احکام غسل حیض مثل غسل جنابت است بدون تفاوت .

٢ - مستحب است که حائض با نُه رطل آب غسل نماید و روایت شده با یك فرق فرق پیمانه‌ای است که در مدینه معمول بوده و حجم آن سه صاع است و بآن فرَق هم میگویند بفتح راء و شاید همین فصیح‌تر باشد و یا حجم آن شانزده رطل است و یا چهار ربع (چهار رطل ، ظ) . ق .

.

٣ - برای شستن سر آبی که موهای او را تر کند کافی است .

٤ - زنی که جنب است اگر حائض شود یك غسل در روزی که از حیض پاك میشود برای او کافی است .

٥ - باز کردن موها و شستن آنها برای او واجب نیست .

صفحه ٦٩

٦ - غسل کردن از حیض برای هر امری که طهارت در آن شرط باشد واجب است مثل نماز واجب و غیر آن از اموری که مشروط به طهارت هستند .

٧ - حکم زنی که غسل حیض میکند در مورد جبایر و جراحتها و زخمها و غیر آنها مثل حکم جنب است که احکام آن گذشت .

مقصد سوم

در احکام مربوط به حیض است و در آن مسائلی است :

١ - حرام است نماز و روزه برای حائض از وقتی که خون ببیند .

٢ - بر حائض واجب است که روزه خود را قضا کند لکن نماز را قضا نمیکند .

٣ - هر گاه زن بعد از رسیدن وقت نماز بمقداری که فرصت ادای نماز در آن بوده حائض شود و در آن مدت سستی کرده و نماز نخوانده تا حائض شده وقتی که پاك شد آن نماز را قضا میکند .

٤ - هر گاه زن در وقت نمازی از نمازها پاك شود و در غسل كوتاهی كند تا وقت بگذرد بايد آن نماز را قضا نمايد .

٥ - هر گاه در ضمن وقت نمازی پاك شود و بسوی غسل بشتابد لكن قبل از آنكه غسل كند وقت بگذرد قضائی بر او نيست و نمازی را كه وقت آن تازه رسيده بجا ميآورد .

٦ - زن در هر وقت از روز كه خون ببيند اگر روزه دارد افطار ميكند و برای او مستحب است كه تا شب امساك نمايد از خوردن و چون پاك شود بايد آن روز را قضا كند .

٧ - هر گاه زن در سفر پاك شود و آب بقدر كفايت غسل حاضر نباشد لكن همين اندازه هست كه فرج خود را بشويد ، ميشويد و تيمم كرده و نماز ميخواند و شوهرش اگر خواست با او جمع ميشود .

٨ - نزديكي با حائض در وقت حيض حرام است و هر كس با حائض نزديك شود يك چهارم حد زناكار كه بيست و پنج تازيانه باشد بر او ميزنند و روايت شده اگر در اول حيض نزديكي كرده يك چهارم و اگر در آخر آن بوده يك هشتم .

صفحه ٧٠

٩ - در باب حيض و عدّه بايد رجوع به خود زن نمايند و در آنچه كه ادعا كند او را تصديق ميكنند و اگر زنی باشد كه مورد اتهام است و ادعا ميكند كه در يك ماه سه بار حائض شده از زنهائی كه با او خويش و نزديك هستند ميپرسند اگر آنها موافق او شهادت دادند تصديق ميشود و الاّ تصديق نميشود .

١٠ - هر كس در وقت حيض با عيال خود نزديك شود و بين آنها فرزندی بهم رسد اين طفل بد هيئت ميشود و احتمال ابتلا به جذام و برص در او ميرود و دشمن اهل بيت سلام الله عليهم ميشود مگر آنكه خداوند غير اين را بخواهد .

١١ - نزديك شدن با حائض در غير فرج مانعی ندارد با هر عضوی كه نزديك شوند و تمتع بردن از او بهر صورتی كه باشد مادام كه از موضع خون اجتناب شود جايز است و روايت شده لباسی ميپوشد از زير ناف تا زانوها آنگاه شوهر در مافوق اين لباس مختار است و روايت شده پيراهنی ميپوشد و كنار شوهر ميخوابد و بجهت قرائنی هر دوی اين روايات حمل بر تقيه ميشوند (يعنی اگر همان قسمت اول مسأله رعايت شود كافی است) .

١٢ - نزديكي با زن بعد از قطع شدن حيض و قبل از غسل هر گاه فرج خود را بشويد در صورتی كه مرد بی‌تاب باشد جايز است و بهتر آن است كه صبر كند تا زن غسل نمايد مگر آنكه مرد بر نفس خود بترسد كه مرتكب حرامی شود .

۱۳ - کفاره‌ای نیست بر کسی که با زن خود در حیض نزدیکي کرده پس استغفار میکند و دیگر چنین عملی نمیکند چونکه نکاح حرامی نموده و عصیان خدا را کرده است و آنچه که در کفاره این عمل روایت شده تقیه است .

١٤ - مکروه است که حائض چیزی در مسجد بگذارد یا از آنجا چیزی بردارد و این کراهت در وقتی است که برای برداشتن و گذاشتن ناچار از وارد شدن در مسجد است و اگر بدون ورود باشد برداشتن و گذاشتن او کراهت ندارد و این حکم برای سایر مساجد است و دخول حائض به مسجد الحرام و مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حرام است .

صفحه ۷۱

١٥ - زن هر گاه در یکي از دو مسجد حائض شود تیمم کرده و بیرون میرود .

١٦ - عبور از همه مساجد برای او جایز است مگر آن دو مسجد که حرم هستند و توقف در جمیع مساجد برای حائض حرام است .

١٧ - حائض هر گاه شنید که عزائم یعنی آیات سجده واجبه را تلاوت میکنند واجب است بر او که سجده نماید .

١٨ - جایز است که هر قدر بخواهد از قرآن بخواند و روایت شده باستثنای سوره‌های عزائم که سجده واجب دارند و عمل اصحاب هم بر همین است و البته دست کشیدن بر نوشته قرآن یا تعویذی که نوشته باشند و در آن چیزی از قرآن باشد برای او سزاوار نیست و قرآن را از پشت جامه‌ای گرفته و باز میکند چون دست کشیدن بر ورق و حتی آویزان کردن آن هم برای حائض مکروه است .

١٩ - آویزان کردن تعویذ و خواندن آن و همچنین نوشتن آن برای حائض جایز است و نوشتن آن کراهتی دارد .

٢٠ - حائض کتابت قرآن نمینماید .

٢١ - دست کشیدن بر دراهم بیض یعنی درهمهای سفید دراهم بیض صفت آنها معلوم نشد که چه بوده و ممکن است که بر آنها چیزی از اسماء مقدسه منقوش بوده . م .

برای حائض جایز است .

٢٢ - جایز است که زن حائض آب بدست مرد دهد یا خمره خمره نوعی بافته حصیری کوچك است که بر آن سجده مینمودند . م .

را باو بدهد که بر آن سجده کند .

۲۳ - برای حائض جایز است که هر قدر بخواهد ذکر خدا نماید .

۲٤ - مستحب است برای حائض که در وقت هر نمازی همانطور که برای نماز وضو میگرفته وضو بگیرد و در جای پاکي بنشیند روبروی قبله و بقدر طول نمازش ذکر خدا بنماید یا قرائت قرآن آنگاه برخیزد و مشغول کار خود شود .

۲۵ - باکي نیست به خضاب کردن برای حائض جز آنکه خوف آنست که شیطان بر او

غالب شود .

۲٦ - هر که مدتی حیض او قطع شده خضاب سر نمودن برای بازگشت حیض او مفید است .

۲۷ - جایز نیست در وقتی که عادت زن عقب افتاده و احتمال حمل هم وجود دارد باو مدرّ حیض بخورانند یعنی چیزی که حیض‌آور است چون ممکن است حامله باشد .

۲۸ - هر که گمان ببرد یا شك داشته باشد در حیض خود برای گمان و شك حکمی نیست مگر آنکه یقین کند پس هر که در نماز بود و گمان کرد که حائض شده با دست امتحان میکند اگر چیزی دید نماز را قطع میکند و اگر ندید ادامه میدهد .

۲۹ - جایز است که حائض پرستاری از مریض نماید تا موقعی که بترسد از اینکه مریض فوت نماید و در این وقت بیرون میآید چونکه ملائکه متأذی میشوند .

۳۰ - هر گاه زن در اثنای اعتکاف حائض شود برمیگردد و اعتکاف برای او نیست اعتکاف عبادتی است که برای مدتی در مسجد میمانند و روزه میگیرند و شروط خاصی دارد . م .

.

۳۱ - سزاوار نیست که زن در وقت حیض در تاریکي شب برای آنکه ببیند حیض مرتفع شده یا نه بخود نظر نماید چون ممکن است اشتباه کند .

۳۲ - هر گاه اثر خون حیض در لباس بماند و با شستن محو نشود با مشق مشق بکسر میم یا فتح آن گلی است قرمز رنگ .

آن را میشوید که مخلوط شده و برود .

مطلب سوم

در استحاضه است و احکام آن و در آن مسائلی است :

۱ - خون استحاضه غالباً زرد است و سرد و فاسد .

۲ - آنچه زن صاحب عادت بعد از ایام حیض خود ببیند و یا زنی که عادت معینی ندارد و صفت خون او تغییر میکند بعد از کم شدن شدت و تیرگی خون می‌بیند و یا

صفحه ۷۳

زنی که عادت معین ندارد لکن خون از او بیك صفت میآید و تغییر رنگ نمیدهد بعد از ایام حیض ببیند و همچنین آنچه زنی که تازه حائض شده بعد از ایام حیض می‌بیند بطوریکه گذشت همه اینها از استحاضه است اگر چه زن صاحب عادت مستحب است که اگر بعد از ایام عادت خود خون ببیند تا ده روز استظهار نماید یعنی تا ده روز از حیض قرار دهد و پس از آن از استحاضه حساب کند .

۳ - استحاضه اگر کم باشد باین معنی که خون در پنبه فرو نرود در آن برای هر نمازی یك وضو میگیرند و اگر در پنبه فرو میرود اما از آن رد نمیشود یك غسل برای نماز صبح مینماید و برای هر نماز وضو میگیرد حتی نماز صبح و اگر خون باندازه‌ای است که از پنبه رد میشود و بر پارچه جاری میشود در شبانه روز سه غسل مینماید یکي وقت نماز صبح و یکي ظهر و عصر و یکي برای مغرب و عشا و برای هر نمازی وضو میگیرد .

٤ - مستحاضه وقت صبح بخود نظر میکند اگر خون کم باشد پنبه‌ای داخل میکند و خود را محکم می‌بندد و وضو میگیرد و نماز میخواند و اگر خون در پنبه نفوذ کرده و از آن رد شده باشد یا نشده باشد غسل میکند و پنبه را اعاده مینماید و پنبه کافی گذاشته و خوب می‌بندد و وضو گرفته و نماز میخواند .

٥ - و هنگام نماز ظهر و نماز مغرب باز بخود نظر میکند پس اگر خون کم باشد یا متوسط خود را محکم می‌بندد و برای هر یك از ظهر و عصر ، و مغرب و عشا وضو میگیرد و نماز میخواند و اگر زیاد باشد غسل میکند و پنبه را تجدید کرده خود را خوب می‌بندد و برای هر نماز وضو گرفته و نماز بجا میآورد .

٦ - اگر استحاضه قلیل پیش از صبح قطع شود بجهت ورود به دوره پاکي آنچه بعد از مدتی متوجه شدم این بود که تطهیری برای برء یعنی شروع دوره پاکي نیست مگر آنکه بعد از غسل یا وضوی قبلی خونی آمده باشد پس اگر خونی آمده به نسبت قلیل یا کثیر یا متوسط بودن حکم خودش را دارد و عمل خاص آن را بجا میآورد و گر نه احتیاجی به تطهیر نیست . منه اعلی الله مقامه .

صفحه ٧٤

گرفته نماز میکند و اگر استحاضه متوسط یا زیادی بوده غسل میکند و بجهت حصول پاکي وضو گرفته نماز میخواند .

٧ - اگر پیش از ظهر یا مغرب استحاضه قلیله یا متوسطه قطع شود برای پاکي جهت نماز ظهر یا مغرب وضو میگیرد و اگر استحاضه زیاد بوده و قطع شود برای ظهر یا مغرب غسل میکند و جهت پاکي وضو گرفته و نماز میخواند .

٨ - هر گاه مرد بخواهد که با زن خود در حال استحاضه جمع شود باو میگوید آنچه لازمه حلّیّت بجا آوردن نماز است انجام دهد بعد با او جمع میشود .

٩ - نماز برای مستحاضه حلال نیست مگر بعد از آنکه اعمال موظفه خود را بطوری که گذشت بجای آورد .

١٠ - مستحاضه ماه رمضان را بجز ایام حیض خود روزه میگیرد .

١١ - برای زن جایز است که بعد از وقت حیض خود قبل از تمام شدن ده روز از اول حیض عمل مستحاضه را بجا آورد و جایز است استحاضه گرفتن را عقب بیندازد و تا ده روز از حیض حساب کند .

١٢ - طواف خانه برای مستحاضه جایز است و بمسجد میآید و حکم او بعد از انجام آنچه که نماز را بر او حلال میکند حکم طاهر است .

١٣ - روایت شده که حامله هر گاه بعد از گذشت بیست روز از وقت معینی که در آن خون میدیده یعنی حساب و ماهی که برای خود دارد خون ببیند این خون از رحم و از حیض نیست و باید وضو بگیرد و پنبه بگذارد و نماز بخواند .

١٤ - هر گاه حامله خون زردی ببیند مثل خون استحاضه عمل مستحاضه را بجا میآورد و در کم و زیاد بودن آن نیز حکم او مطابق حکم مستحاضه است .

١٥ - غسل استحاضه مثل غسل جنابت و حیض است بجهت آنکه سنت را بهمان ترتیب فریضه بجا میآورند .

١٦ - اگر زن غسل استحاضه بجا آورد و جنب هم بوده همان یك غسل او را کافی است .

صفحه ۷۵

۱۷ - مستحاضه هر گاه ایام حیض او گذشت باید برای حیض خود یك غسل بجا آورد و اگر غسل نکرده تا وقتی که لازم شد برای استحاضه غسل کند همان غسل او را کافی است .

۱۸ - زنی که عادت او قرار نگرفته و چند روز خون می‌بیند و چند روز پاك است هر گاه بعد از سی روز خون از او قطع نشود عمل مستحاضه را بجا میآورد .

مطلب چهارم

در نفاس است و احکام آن و در آن مسائلی است :

۱ - خون نفاس خونی است که زن بعد از خارج شدن بعض اعضاء طفل می‌بیند .

۲ - حدی برای اقل مدت نفاس نیست و اکثر آن ده روز است .

۳ - زنی که عادت معین دارد در نفاس خود بقدر ایام حیض از نماز خودداری میکند .

٤ - زنی که عادت مرتب و معینی ندارد یا زنی که تازه حائض شده هر گاه در نفاس قبل از گذشتن ده روز خون از آنها قطع نشود تا ده روز از نماز تقاعد میورزند .

٥ - مستحب است زنی که عادت معین دارد هر گاه عادت او کمتر از ده روز است لکن خون نفاس او در طی آن مدت قطع نشده دو روز یا بیشتر استظهار نماید یعنی از نماز تقاعد ورزد تا ده روز تمام شود .

٦ - اگر خون استمرار پیدا کرد و از ده روز گذشت عمل مستحاضه را بجا میآورد .

۷ - هر خونی که زن هنگام درد زائیدن ببیند نه حیض است و نه نفاس و نماز میخواند و هر نمازی را که بجهت فشار درد نتواند بجا آورد بعد از پاك شدن قضا میکند .

۸ - زن نفاس دار تا وقتی که در نفاس است از نماز و روزه خود داری میکند .

۹ - زنی که در روز ماه مبارك رمضان وضع حمل نموده و نفاس ببیند آن روز را افطار کرده بعد قضا میکند .

۱۰ - غسل نفاس بعد از ده روز واجب است و جایز است که بعد از گذشتن ایامی معادل عادت خود غسل کند بدون استظهار .

صفحه ۷٦

۱۱ - هر چه طهارت در آن شرط است مثل نماز و طواف و غیر آن دو برای صاحب نفاس جایز نیست .

۱۲ - اشکالی ندارد که زن نفاس دار خضاب کند و قرآن بخواند و ذکر خدا نماید هر قدر که بخواهد .

۱۳ - هر گاه مرد بخواهد با زن خود جمع شود و او در نفاس است صبر میکند تا باندازه طول ایام حیض عادی او بگذرد پس به زن میگوید غسل کند آنگاه اگر خواست با او جمع میشود .

١٤ - هر گاه بعد از نفاس باندازه حد اقل زمان پاكي كه ده روز است بگذرد و پس از آن خون ببیند حائض است و نماز را ترك میكند .

مطلب پنجم

در غسل اموات است و مطالبی که بآن مربوط میشود و در این مطلب هفت مقصد و خاتمه‌ای است :

مقصد اول

درباره احتضار است و مطالبی که بآن مربوط میشود و در این مقصد مسائلی است .

۱ - مستحب است که انسان ذکر مرگ بسیار نماید و برای آن مستعد و آماده شود .

۲ - آرزوی دور و دراز داشتن حرام است و سزاوار نیست که انسان فردا را از عمر خود بشمارد .

۳ - وصیت کردن برای مسلمان مستحب است و آن حقی است بر گردن او و مستحب است که قسمتی از مال خود را در وجوه بر وصیت نماید .

٤ - آرزوی مرگ در بیماری یا بلائی که به شخص رسیده سزاوار نیست .

٥ - تمنای مرگ مسلمانان و اولاد ولو دختر باشد سزاوار نیست .

٦ - گفته شده مستحب است شخصی را که در حال احتضار باشد رو بقبله نمایند باین طور که کف پاهای او را بطرف قبله قرار دهند و نزدیکتر باحتیاط آن است که این کار

صفحه ۷۷

را ترك نكنند و هر گاه يك نفر متصدی شد و این خدمت را بجا آورد از دیگران كفایت میكند .

۷ - سزاوار است شهادات را بمحتضر تلقین کنند و شهادت به نبوت بجهت آنکه لازمه شهادت بآن اعتراف بتوحید هم هست از شهادت به توحید کفایت میکند و سزاوار است که محتضر را بکلمات فرج تلقین نمایند و به دعاهائی که در این باب رسیده .

۸ - سزاوار است در نزد محتضر سوره صافّات را قراءت نمایند .

۹ - سزاوار است کسی را که جان دادن بر او سخت شده در محل نماز او بگذارند و او را بر مصلاّ و سجاده‌اش بخوابانند .

۱۰ - سزاوار نیست که وقت تلقین میت ، جنب و حائض حاضر باشند .

۱۱ - پرستاری حائض از بیمار مانعی ندارد اما همینکه دید مرگ بیمار نزدیك است از او دور شود .

۱۲ - وقتی که میت در حال نزع است سزاوار نیست که احدی باو دست بزند و دست زدن باو مثل این است که کمك کرده باشند زودتر از دنیا برود .

۱۳ - سزاوار است بستن چشمهای میت و بستن چانه او و پوشاندن بدن او با ساتری .

۱٤ - سزاوار است که در تجهیز میت و دفن او عجله کنند شب مرده باشد یا روز و این در وقتی است که شبهه‌ای در کار نباشد یعنی موت مسلم باشد .

۱۵ - هر گاه امکان اشتباه باشد واجب است که تجهیز را بتأخیر اندازند تا آنکه میت تغییر کند یا تا سه روز و این کار برای کسی است که مثلاً غرق شده یا سکته کرده و یا مبتلا بمرض بطن بوده یا زیر آوار رفته یا در اثر دود بحال خفگی افتاده .

۱٦ - جایز نیست جنازه را متوقف کنند که مردم برای او استغفار و طلب رحمت نمایند .

۱۷ - سزاوار است که صاحب جنازه ردا نپوشد و پیراهنی پوشیده باشد تا شناخته شود .

صفحه ۷۸

۱۸ - جایز نیست که انسان در مصیبت دیگری ردای خود را از تن بیرون بیاورد .

۱۹ - مکروه است که درباره میت بگویند : اِسْتَأْثَرَ اللّٰهُ بِفُلٰانٍ ، یعنی فلان کس را خدا بر دیگران ترجیح داد و نزد خود برد و جایز است که بگویند : فُلٰانٌ یَجُودُ بِنَفْسِهِ ، یعنی فلان کس به بذل جان سخی شده و راضی بجان دادن است .

۲۰ - هر گاه والدین مرد حیات دارند و مؤمن هستند جایز نیست که به پسر یا دختر خود بگوید : } پدر و مادرم بفدای تو { و اگر بگوید عاقّ والدین است .

۲۱ - سزاوار نیست بدون آنکه مصیبتی بکسی رسیده باشد بر هیئت مصیبت زدگان سر و روی خود را ژولیده و غبار آلوده کند .

۲۲ - کسی را که دار زده‌اند جایز نیست بیشتر از سه روز بدون تجهیز رها کنند .

۲۳ - مستحب است از طرف میت نماز کنند و روزه بگیرند و حج نمایند و صدقه بدهند و بر و نیکي نمایند و دعا کنند و عمل صالح بجا آورند و جایز است در ثواب کاری که میکنند دو نفر را شریك نمایند .

۲٤ - مستحب است که در حضور بر جنازه شتاب کنند و برای عروسی و مهمانی رفتن آن اندازه شتاب نداشته باشند و هر وقت جنازه‌ای باشد و مهمانی ، جنازه را ترجیح دهند .

۲۵ - سزاوار نیست که میت را تنها بگذارند چرا که شیطان در اندرون او بازی میکند .

۲٦ - هر گاه زنی که بچه‌ای در شکم اوست که حرکت میکند از دنیا برود شکم او را میشکافند و بچه را بیرون میآورند بعد شکم او را میدوزند .

۲۷ - هر گاه بچه در شکم مادر بمیرد کسی دست خود را داخل نموده و بچه را قطعه قطعه کرده بیرون میآورد و اگر زنها تسلطی بر این کار نداشته باشند جایز است که مرد این کار را انجام دهد .

مقصد دوم

در کسانی که غسل دادن آنها واجب است و کسانی که واجب نیست غسل دادن آنها و در این مقصد مسائلی است :

صفحه ۷۹

۱ - غسل دادن هر میت مسلمانی واجب است جز آنچه که استثناء شده .

۲ - غریق را هم غسل میدهند اما در صورت تردید در موت او غسل باید بعد از استبراء باشد باین طور که بگذارند تا تغییر کند یا سه روز بگذرد .

۳ - سقط هر گاه از چهار ماهه کوچکتر باشد با خون خودش در آنجا که متولد شده بخاك سپرده میشود و اگر خلقت او تمام شده یعنی چهار ماه تمام دارد او را غسل میدهند و کفن نموده و در لحد میگذارند .

٤ - زن و مردی که مُحرم بوده‌اند غسل دادن آنها مثل غیر محرم است جز آنکه طیب نزدیك محرم نمیآورند و او را حنوط حَنوط کافور یا بعض مواد معطر دیگر را میگویند و حنوط نمودن در شرع گذاشتن کافور بر مواضع سجده و بعض اعضاء میت است و احکام آن در محل خود میآید . م .

نمینمایند .

٥ - شهید و او کسی است که در راه خدا یا در جنگ در طاعت پروردگار کشته شده است وقتی که مسلمانان در حالیکه هنوز رمقی دارد او را دریابند غسل داده میشود و کفن کرده میشود و او را حنوط مینمایند و بر او نماز میخوانند اما اگر وقتی که او را یافتند از دنیا رفته است در جامه های خودش او را کفن میکنند در حالی که خون او هم بر بدن او است .

٦ - اگر کسی که شهید شده بر تن او پوستینی باشد یا کفش یا کلاه یا عمامه یا کمربند یا شلوار اینها را بیرون میآورند مگر اینکه خون بآنها رسیده باشد پس هر چه خون بآن رسیده میگذارند که بر تن او بماند و هر چیز بسته‌ای را که بر تن او باشد میگشایند .

٧ - هر کس در معصیتی کشته شود او را غسل میدهند و کفن نموده دفن مینمایند .

٨ - هر کس واجب شود سنگسار کردن او یا کشتن او غسل و حنوط مینماید و کفن میپوشد بعد او را سنگسار میکنند یا میکشند و بر شخص سنگسار شده یا مقتول نماز میخوانند اما آنها را غسل نمیدهند .

٩ - مسلمان ، کافر و مشرك و ذمی و ناصب شیعه آل‌محمد علیهم السلام و مخالف غیر مستضعف را غسل نمیدهد و کفن نمی‌نماید و دفن نمیکند و بر او نماز نمیخواند

صفحه ٨٠

و این اشخاص حرمت و احترامی ندارند ولو آنکه از خویشان او باشند .

١٠ - مردی که در بین عده‌ای زن نامحرم از دنیا رفته و یا زنی که در بین جمعی مرد نامحرم از دنیا رفته آنها را غسل نمیدهند و آنها را در جامه‌های خود دفن میکنند .

١١ - هر کس بر حال جنابت بمیرد غسل میت از غسل جنابت او کفایت میکند .

١٢ - اگر بعد از غسل چیزی از میت ظاهر شد پاك کرده میشود و غسل را اعاده نمیکنند و اگر بعد از کفن کردن چیزی ظاهر شد و کفن را آلوده کرد آن قسمت از کفن را می‌چینند .

١٣ - هر کس درندگان یا مرغان او را بخورند و استخوانهای او بدون گوشت باقی بماند او را غسل میدهند و کفن میکنند و بر او نماز خوانده و او را دفن مینمایند .

مقصد سوم

در مسائل مربوط به شخص غسل دهنده است :

۱ - مسلمان ، کافر و مشرك و ذمی و ناصب را غسل نمیدهد .

۲ - روایت شده هر کس از مسلمانان در بین جماعتی از مردان نصرانی و زنان مسلمان که با او قرابتی ندارند از دنیا برود آن مردان نصاری غسل نموده سپس میت مسلمان را غسل میدهند و همچنین زن مسلمانی که در بین زنانی از اهل ذمه و مردان مسلمانی که با او قرابتی ندارند فوت کند زن ذمی غسل نموده و بعد آن زن مسلمان را غسل میدهد .

۳ - هر گاه مرد در بین زنهای محارم خود فوت کند آن زنها او را غسل میدهند و بر عورت او پارچه‌ای میاندازند و مستحب است که او را از زیر جامه‌ای غسل دهند .

٤ - هر گاه زن در بین مردانی که محرم او هستند فوت کند او را غسل میدهند و بر عورت او پارچه‌ای میاندازند و مستحب است که از زیر جامه‌ای او را غسل دهند .

٥ - مرد زن را غسل نمیدهد مگر آنکه زنی پیدا نشود .

٦ - هر گاه دختری فوت کند و جز مردی کس دیگر حاضر نیست اگر کمتر از شش سال دارد مرد او را میشوید و اگر بزرگتر است نمیشوید و او را دفن مینماید و زنها

صفحه ۸۱

پسر بچه را تا حد سه سال غسل میدهند .

۷ - و روایت شده درباره زن که هر گاه بین مردان نامحرمی فوت کند مواضع تیمم را از بدن او غسل میدهند یعنی کف دستهای او را اولاً میشویند بعد صورت او بعد پشت دستهایش و روایت شده که او را تیمم میدهند و روایت شده که مواضع وضوی او را میشویند و روایت شده که دو کف دست او را میشویند و روایت شده که از پشت جامه بر او آب میریزند و در کفن‌هایش او را می‌پیچند و بر او نماز خوانده دفنش میکند و روایت شده بعض مردان از زیر جامه او را غسل میدهند و تمام اینها حمل بر رخصت و استحباب شده .

۸ - و روایت شده درباره مردی که بین زنهای اجنبی بمیرد که لُنگی تا زانو بر او می‌بندند و آب میریزند ریختنی و نگاه به عورت او نمیکنند و با دستهای خود او را لمس نمی‌نمایند و او را در کفنهایش می‌پیچند از وراء ساتری و به صف ایستاده بر او نماز میکنند و او را در قبرش میگذارند و حلال است برای آنها دست زدن به مواضعی از او که نگاه کردن بآنها در وقت حیات او بر ایشان حلال بود پس چون به موضعی رسیدند که اگر زنده بود نگاه بآن نمی‌توانستند بنمایند و مس آن بر

ایشان جایز نبود در این موقع آب میریزند ریختنی و این ترتیبات یعنی دست کشیدن بر بعض مواضع محمول بر استحباب است .

۹ - شوهر در همه امور به زوجه خود اولی از دیگران است تا وقتی که او را در قبرش بگذارد .

۱۰ - میشوید میت را اولای مردم باو یا هر کس که او بگوید .

۱۱ - غسل دادن میت بر همه مسلمانان واجب کفائی است .

۱۲ - مستحب است که انسان شخصاً متصدی غسل میت شود و دعا کند برای او بادعیه مرویه .

۱۳ - مستحب است رعایت امانت در غسل میت باین ترتیب که هر چه ببیند باحدی نگوید و حد آن تا وقتی است که میت دفن شود (یعنی تا آن وقت هم عیبی ببینند نباید

صفحه ۸۲

افشا کنند و منحصر بوقت غسل نیست) .

۱٤ - برملا کردن عیب میت و آنچه که اسباب خفت او باشد مکروه است .

۱۵ - حائض و جنب جایز است که متصدی غسل میت شوند و هر گاه جنب بخواهد در حال جنابت میت را غسل دهد دستهای خود را میشوید و وضو میگیرد و میت را غسل میدهد .

مقصد چهارم

در کیفیت غسل دادن است و در آن چند مسأله و فذلکه‌ای است ،

اما مسائل بر سه نوعند :

نوع اول

در واجبات غسل است و شامل چند مسأله است :

۱ - واجب است غسل دادن میت با سه آب : آب سدر و آب کافور و آب خالص و این قول مشهور است و اگر بگوییم غسلی که با آب خالص میدهند واجب و دو تای دیگر مستحب میباشند بعید نیست .

۲ - پوشاندن عورت میت واجب است .

٣ - واجب است ترتیب در غسل یعنی اینکه اول سر را بشویند بعد طرف راست بعد طرف چپ .

٤ - رعایت ترتیب در شستن با آبهای سه گانه واجب است و باید اول با آب سدر بشویند و دوم آب کافور و بعد با آب خالص و این وجوب مبتنی بر آن است که شستن با هر سه آب واجب باشد .

٥ - واجب است که تمامی قسمتهای بدن میت را غسل دهند حتی آنکه جای یك مو را هم نشسته نگذارند .

٦ - واجب است که غاسل هنگام شستن فرج پارچه‌ای بر دست خود بپیچد .

٧ - هر گاه آب پیدا نشود مگر بقدر یك غسل با آب خالص یکبار غسل میدهند .

صفحه ٨٣

نوع دوم

در مستحبات غسل میت است و در آن مسائلی است :

١ - مستحب است شستن دستهای میت تا مچ و افضل از آن تا نصف ساعد و از آن بهتر تا آرنجها است .

٢ - مستحب است شستن فرج یعنی قُبُل و دُبُر میت و پاك کردن آن .

٣ - هر یك از این پنج موضع یعنی دستها و فرجین و سر و طرف راست و طرف چپ از بدن میت را مستحب است سه بار بشویند که جمعا پانزده شستن میشود .

٤ - مستحب است که در هر شستنی که فرج یا هر یك از دو طرف بدن را غسل میدهد آب را قطع نکند تا شستن آن عضو تمام شود .

٥ - مستحب است که همراه کافور ذریره قرار دهند که ماده خوشبوئی است .

٦ - مستحب است که هر گاه به نشیمنگاه او میرسند آب زیاد بریزند .

٧ - مستحب است که مفاصل میت را با ملایمت نرم کنند و این در صورتی است که ممکن باشد و مفاصل خشك نشده باشد .

٨ - مستحب است که تا ممکن باشد با میت با ملایمت رفتار نمایند .

۹ - هنگام شستن اعضاء میت مستحب است که غاسل پارچه‌ای بدست خود بپیچد و این در مورد غیر فرج است چرا که در آن مورد واجب است .

۱۰ - مستحب است که در وقت غسل بین میت و آسمان ساتری باشد .

۱۱ - مستحب است که در غسل میت آب زیاد بریزند .

۱۲ - مستحب است در وقت غسل ادعیه مأثوره را بخوانند .

۱۳ - مستحب است گودالی بکنند که آب غسل در آن جمع شود و ریختن آب در فاضلابی که بول و غایط داخل آن نمیشود جایز است اما در چاه مستراح جایز نیست .

١٤ - مستحب است که بعد از فراغ بر دبر میت پنبه قرار دهد که چیزی از او خارج

صفحه ٨٤

نشود .

١٥ - مستحب است که در دو شست و شوی اول بر شکم او دست بکشند .

١٦ - مستحب است خشك كردن میت بعد از غسل .

١٧ - مستحب است که میت را در جای غسل رو بقبله بگذارند باین طور که کف دو پای او بطرف قبله باشد .

١٨ - مستحب است که در آب سدر و کافور اشنان داخل نمایند .

١٩ - مستحب است که میت را از زیر پیراهن بشویند .

نوع سوم

در اعمال مکروهه مربوط به غسل اموات است و در آن مسائلی است :

١ - مکروه است که میت را بر محل غسل دادن بنشانند .

٢ - گرفتن ناخنها و تراشیدن زیر شکم و چیدن مو و کندن موی زیر بغل میت مکروه است و اگر چنین کند باید آنها را همراه میت دفن نماید .

۳ - مکروه است که با خشونت به موی او دست بکشد چون خوف آن هست که کنده شود و اگر موئی از او ساقط شد باید همراه او دفن شود .

٤ - فشاردادن شکم و مفاصل میت مکروه است .

٥ - آب غسل را مکروه است که در مستراح سرازیر نمایند بلکه باید آن را در فاضلابها بریزند (یعنی جائی که بول و غایط در آن نمیرود) .

٦ - مکروه است گرم کردن آب برای میت مگر آنکه غسل دهنده خودش از آب سرد بر خود بترسد که در چنین وقتی احتیاطهائی را که برای خود انجام میدهد برای میت هم بجا میآورد .

۷ - حنوط نمودن با مشك مکروه است .

۸ - مکروه است که با میت با خشونت رفتار شود .

۹ - مکروه است که میت را میان دو پای خود قرار دهد .

۱۰ - مکروه است که آب زیاد ریختن در محل نشیمنگاه میت را ترك کند .

صفحه ۸۵

۱۱ - مکروه است که در غسل سوم بر شکم میت دست بکشند .

۱۲ - مکروه است قطع کردن آب در وقت شستن هر یك از اعضاء سه گانه یعنی فرج و دو جانب یعنی وقتی شروع به شستن هر یك از این اعضا نمود تا پایان آن یکسره آب بریزد .

۱۳ - مکروه است که زیر ناخنهای او را پاك کنند .

١٤ - مکروه است که در گوشهای او چیزی بگذارند .

١٥ - مکروه است که در گوشها و سوراخهای بینی او آب داخل کنند .

١٦ - مکروه است در سوراخهای بینی میت چیزی بگذارند و این در صورتی است که از جاری شدن چیزی از بینی او نترسند و اگر بترسند که چیزی جاری شود کراهتی ندارد .

فذلکه

در آداب غسل میت است از اول تا آخر آن بترتیب اعمال و برای سهولت کار در وقت احتیاج این مختصر را در اینجا جمع نمودیم این فذلکه از کتاب مبارك موجز نقل شده است .

:

هر گاه میت بمیرد او را بر مغتسل که تخت یا تخته‌ایست که تهیه میشود بگذار و کف پاهای او را بقبله بکن و اگر پیراهن دارد دستهای او را از پیراهن بیرون بیاور بملایمت و پیراهن را بر عورت او جمع کن و از طرف پا هم پیراهن را بالا بیاور تا بالای زانو یا آنکه بر فرج او ساتری بیانداز و مفاصل او را نرم کن بملایمت و اگر دشوار باشد بگذار بحال خودش و شکم او را بملایمت دست بمال و میگوئی : اَللّٰهُمَّ اِنِّی سَلَکْتُ حُبَّ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فِی بَطْنِهِ فَاسْلُكْ بِهِ سَبِیلَ رَحْمَتِكَ ، پس اگر چیزی از شکم او بیرون آمد ابتدا میکنی اول دو کف او را میشوئی پس فرج او را پاکیزه میکنی و بر دست خود پارچه‌ای می‌پیچی که فرج او را با دست خود مس نکنی بعد از آن قدری سدر و قدری اشنان میگیری و واجب همان سدر است بتنهائی پس آنها را در ظرفی در آب میریزی و با دست میزنی تا کف کند و کف آنرا جدا میکنی در ظرف

صفحه ۸۶

دیگر و آب آنرا میریزی در ظرف آب که برای غسل مهیا کرده پس مشغول میشوی بغسل و دستهای او را تا بند یا تا نصف ذراع یا تا مرفق سه مرتبه سه مرتبه میشوئی بعد فرج او را سه مرتبه میشوئی پارچه بر دست چپ خود می‌پیچی و دست خود را داخل میکنی زیر آن پارچه که بر عورت او انداخته و دیگری آب میریزد و تو میشوئی و آب را قطع نکند تا از غسل فرج فارغ شوی بعد سر او را با کف سدر میشوئی و بعد با آب سدر و ابتدا میکنی بطرف راست سر پس سر و ریش و صورت و گردن او را میشوئی و بعد طرف چپ را بهمین طور و بهمین قسم سه مرتبه میشوئی و گفته شده است که آب را قطع نمیکند تا از غسل سر فارغ شود و مبالغه میکنی در غسل سر بکف سدر و کوشش میکنی که آب داخل بینی و گوشهای او نشود ناخن خود را بر گوش و بینی او میگذاری و موی او را بعنف مس نمیکنی که چیزی از آن ساقط شود و اگر ساقط شد چیزی آنرا ضبط میکنی تا اینکه در کفن او بگذاری و اگر سر و ریش او را با خطمی هم بشوئی باکي نیست بعد او را بملایمت بپهلوی چپ میخوابانی که پهلوی راست ظاهر شود و ترشح آبی بر سینه و زانوی او میکنی بعد بآب سدر سه مرتبه او را از قرن سر تا قدمهای او میشوئی و ناخن خود را بر گوش و منخرین او میگذاری که آب داخل نشود و آبرا از او قطع نمیکنی تا آن جانب را تمام بشوئی و بملایمت دست میمالی بر بدن او و پشت و شکم و زیر بغلها و ذراع او را دست داخل میکنی و میشوئی و ناخنهای او را خلال مکن و هر گاه بدو ورك او رسیدی آب زیادتر بریز و بپرهیز که ترك بکنی آنرا بعد برگردان او را بپهلوی راست تا اینکه پهلوی چپ ظاهر شود و همان قسم که پهلوی راست را شستی آنرا بشوی از سر تا قدم او بعد او را به پشت بخوابان و ملایم دست بر شکم او بمال و اگر چیزی بیرون آمد بشوی بعد آن ظرفی که آب سدر داشت خالی میکنی و با آب خالص میشوئی و دستهای خود را تا مرفق میشوئی بعد آب در ظرف میریزی و نصف حبه حبّه موافق لغت وزن دو شعیره است و شاید در این مقام غیر از این مراد باشد . حاشیه از مرحوم آقای حاج زین‌العابدین خان (اع) است .

کافور و

صفحه ۸۷

قدری ذریره یا اشنان اگر باشد میریزی و واجب همان کافور است بتنهائی و کافور را در آب با دست نرم میکنی بعد دو دست او را بعد فرج او را بعد سر بعد طرف راست بعد طرف چپ بهمان قسم که ذکر شد هر یك را سه مرتبه میشوئی بعد او را به پشت میخوابانی و دیگر شکم او را مسح نمیکنی و دو دست خود را تا مرفق میشوئی و ظرفها را میشوئی و آب در آنها کرده حرکت میدهی و بیرون میریزی بعد ظرف را آب خالص کرده بهمان قسم که ذکر شد غسل میدهی و در حال غسل میگوئی عَفْوَكَ عَفْوَكَ پس همینکه غسل تمام شد دستهای خود را سه مرتبه تا شانه یا تا مرفق میشوئی و پاهای خود را تا زانو میشوئی بعد میت را در جامه خوابانیده و خشك میکنی بعد قدری پنبه میگیری و قدری حنوط که کافور باشد بر آن میریزی و آنرا بر فرج او از پیش و عقب میگذاری بعد رانهای او را بقسمی که میآید میپیچی و بر تو باد باداء امانت پس خبر مده بآنچه دیدی از او احدی را بعد کفن میکنی او را بقسمی که ذکر میشود پس این است آداب غسل که بترتیب جمع شده بهمان قسم که در اخبار وارد شده اعاننا الله لملاقات الموت و فی هول المطلع بجاه محمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین .

مقصد پنجم

در کفن کردن و حنوط نمودن است و در این مقصد چهار نوع مسأله است :

اول

در احکام کفن کردن است و در آن مسائلی است :

۱ - کفن برای میت واجب است .

۲ - قیمت کفن از کل مال برداشته میشود .

۳ - کفن زن بر عهده شوهر او است .

٤ - جرّ و بحث و چانه زدن و سعی در ارزان خریدن کفن مکروه است .

٥ - مستحب است نیکو کردن کفنها .

صفحه ۸۸

٦ - مستحب است که کفن سفید باشد .

۷ - مستحب است که کفن از پنبه باشد .

۸ - مکروه است که کفن از کتان باشد .

۹ - در پوشش کعبه کفن کردن جایز نیست .

۱۰ - کفن کردن در پارچه سیاه مکروه است .

۱۱ - جایز نیست که کفن از ابریشم خالص باشد .

۱۲ - اگر پارچه کفن مخلوط از پنبه و ابریشم باشد و پنبه آن زیادتر باشد مانعی ندارد .

۱۳ - مستحب است که انسان تبرّعاً کفن میت را تهیه نماید .

۱٤ - جایز است که مخارج کفن کردن میت از زکوة داده شود اگر عیال میت فقیر باشند وجه زکوة را به آنها میدهند که او را تجهیز و تکفین و دفن و حنوط نمایند .

۱۵ - اگر برای میت فقیر دو کفن فراهم شد با یکي کفن کرده میشود و دیگری را به اهل و عیال او میدهند و از آن محل ادای قرض او را نمی‌نمایند .

۱٦ - غسل دهنده بعد از غسل دستها را سه بار تا شانه یا تا آرنج میشوید و پاها را نیز تا زانوها شسته آنگاه مشغول به کفن کردن میشود .

۱۷ - مکروه است عطر زدن به کفن و بخور دادن آن و عطر زدن به میت و دود خوشبو دادن و حنوط نمودن او با چیزهائی بغیر از کافور .

۱۸ - مکروه است که پشت سر میت مجمره و آتش بیاورند .

۱۹ - مکروه است که بر نعش یعنی تخت یا تابوتی که میت را برآن حمل میکنند حنوط بگذارند .

۲۰ - مستحب است خوشبو کردن کفن با ذریره و کافور .

۲۱ - مستحب است که روی کفن بنویسند : } فُلٰانٌ { یَشْهَدُ اَنْ لٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ .

۲۲ - روایت شده کفنی که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را در آن کفن کردند و سلیمان بن ابی‌جعفر آن را تقدیم نمود تمام قرآن بر آن نوشته بود .

۲۳ - هر گاه از میت چیزی بیرون آمد و کفن را کثیف نمود اگر در لحد گذاشته‌اند آن

موضع را میچینند و یکي از دو ثوب را بر دیگری طوری میکشند که آن موضع از بدن میت آشکار نباشد و اگر در قبر نگذاشته‌اند کفن را میشویند .

۲٤ - مستحب است که قیمت کفن را از مال پاکیزه‌ای بدهند .

۲۵ - مستحب است تهیه کفن و نظر کردن بآن .

۲٦ - سزاوار نیست پارچه‌ای که میخواهند از آن کفن ببرند دکمه‌ای داشته باشد یا دم آن را تو زده باشند یا آستین داشته باشد اما اگر لباسی بوده که پوشیده میشده آستین و تو زدگی مانعی ندارد و دکمه‌های آن را قطع میکنند .

۲۷ - مستحب است تربت حضرت سید الشهداء علی مشرِّفها السلام را با میت در قبر بگذارند و مستحب است که آن را با حنوط مخلوط نمایند .

۲۸ - مستحب است که میت را در بُرد سرخ رنگی کفن کنند .

۲۹ - مستحب است که میت را در پیراهنی که در آن نماز خوانده و روزه گرفته است و یا در جامه احرام او کفن نمایند .

دوم

در واجبات و مستحبات کفن است و در آن مسائلی است :

۱ - کفن واجب سه جامه است نه کمتر و آنها عبارتند از لُنگ و پیراهن و لفافه .

۲ - مازاد بر این سه جامه تا پنج قطعه سنت است و آن دو یکي پارچه‌ای است به پهنای یك وجب و روایت شده یك وجب و نیم و طول آن سه ذراع ذراع نزدیك نیم متر است یا کمی کمتر . م .

و نیم است و دیگری عمامه است و این دو از کفن واجب حساب نمیشوند .

۳ - آنچه که در اصل کفن بر سه جامه افزوده شود بدعت است .

٤ - کفن واجب برای زنها و مردها مثل هم است .

۵ - مستحب مؤکد است کفن کردن زن به پنج ثوب خاصه اگر تنومند باشد که یك خِمار یعنی سربند و یك لفافه میافزایند .

صفحه ۹۰

٦ - پارچه‌ای بر پستانهای زن می‌بندند که آنها را بسینه بچسباند و آن پارچه را در پشت او محکم میکنند و این از کفن نیست و برای زن پنبه بیشتر از مرد میگذارند و قبل و دبر یعنی بین الیتین میت را با پنبه و حنوط پر میکنند و پارچه‌ای محکم بر آن موضع می‌بندند و این پارچه چیزی حساب نمیشود و آن را می‌بندند که بدن را جمع نگه دارد که چیزی از میت خارج نشود و جامه‌هائی که بدن در آنها پیچیده میشود جزو عدد قطعات کفن حساب میشوند .

۷ - و روایت شده که بردی بر روی میت میاندازند بدون آنکه او را در آن بپیچند بعد آن را در قبر زیر پهلو و زیر گونه او میگذارند .

سوم

در حنوط کردن است و در آن مسائلی است :

۱ - حنوطی نیست مگر کافور .

۲ - واجب است میتی را که مُحرم نیست بترتیبی که میآید با کافور حنوط نمایند .

۳ - حنوط مرد و زن یکسان است .

٤ - از میت هفت موضع سجده او را حنوط میگذارند و همچنین سر دماغ و تمام مفصلهای او را از سر تا قدم و سر و ریش و سینه و فرج و گردن و شانه‌ها و آرنجها و وسط کف دست‌ها همه را حنوط میگذارند و روایت شده بر لبّه او یعنی پائین و جلو گردن در ابتدای سینه و کف پاها و آنجا که محل بند کفش‌ها است نیز حنوط مینمایند .

٥ - مستحب است که مقدار کافور سیزده و یك سوم درهم باشد که بمثقال صیرفی بنا به معروف بین فقها هفت مثقال است و اندازه معتدل آن چهار مثقال شرعی است و آن بنا بمعروف سه مثقال صیرفی است و کمترین مقدار کافور که برای میت کافی است یك مثقال است و آن سه ربع صیرفی است که هجده نخود است و روایت شده یك مثقال و نیم کافی است که یك مثقال و یك هشتم مثقال صیرفی میشود .

٦ - کافور غسل غیر از این کافور حنوط است و همچنین مقداری که برای خوشبو کردن کفن بکار میرود نیز غیر از این است و این مقدار که ذکر شد فقط برای حنوط

صفحه ۹۱

بود .

۷ - آنچه کافور که از مواضع حنوط زیاد بیاید بر سینه میت و در کف دست او میریزند .

۸ - هر گاه میت مُحرم بوده مثل غیر محرم غسل داده میشود و کفن کرده میشود جز آنکه عطری بر او نمیزنند و حنوط نمینمایند .

۹ - مستحب است قدری از تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام با حنوط مخلوط کنند .

چهارم

در تخضیر میت و گذاشتن جریدتین است و در آن مسائلی است :

۱ - مستحب است که دو جریده یعنی دو قطعه از شاخه‌های خرما که برگهای آن را کنده‌اند همراه میت بگذارند .

۲ - خوب است که این دو چوب سبز و تازه باشند .

۳ - جریده خشك کفایت از سنتی که قرار داده شده نمیکند .

٤ - مستحب است که تخضیر با چوب شاخه خرما باشد و اگر نباشد چوب سدر که کُنار میگویند و اگر میسر نشود چوب بید یا چوب انار .

٥ - در تخضیر یعنی شاخه سبز همراه میت گذاشتن چوبِ تر هر درختی که باشد کافی است .

٦ - خوب است که طول چوب خرما یا هر چوبی که میگذارند یك ذراع باشد یا بقدر طول استخوان ذراع یعنی ساعد یا باندازه یك وجب و با هر یك از این طولها سنت ادا میشود .

۷ - یك جریده هم کفایت از دو جریده مینماید .

۸ - روایت شده که طول هر جریده یعنی شاخه خرما بقدر یك وجب است یکي را از محل ترقوه راست بطرف پائین تا هر جا رسید چسبیده به پوست میگذارند و دیگری را از ترقوه چپ تا هر جا رسید اما روی پیراهن میگذارند و روایت شده دو قطعه

صفحه ۹۲

چوب نخل میگیری هر کدام بقدر یك ذراع یکي را بین دو زانوی میت بطوریکه نصف آن بطرف ساق و نیم دیگر بطرف ران باشد میگذاری بدین معنی که وسط جریده را بر زانوی میت میگذاری و دیگری را زیر بغل راست او قرار میدهی و روایت شده اگر یك جریده میگذاری بقدر یك ذراع باشد و از ترقوه در امتداد دست او آن را قرار داده جامه را همراه جریده می‌پیچی و روایت شده

يكي را در محل ترقوه گذارده بپوست متصل میکنی و پیراهن او را بر آن میکشی و دیگری را در محل کفل او قرار میدهی و در یك جریده روایت شده که روی پیراهن میگذارند زیر تهیگاه در طرف راست و همه اینها کفایت از سنت میکند .

۹ - اگر محل تقیه باشد و جریده گذاشتن بر طبق سنت میسر نشود آن را در کفن یا قبر میگذارند بهر صورت که ممکن شد .

۱۰ - قرار دادن جریده در قبر بهر صورت که باشد جایز است .

فذلکه

در کیفیت کفن کردن و حنوط گذاشتن است بطور اختصار این فذلکه از کتاب مبارك موجز نقل گردید .

:

هر گاه میت را غسل دادی بآن طور که پیش ذکر شد پس دستهای خود را تا شانه سه مرتبه بشوی یا تا مرفق و پاها را تا زانوها و شستن دستها و پاها برای آب غساله و ترشح غساله میت است بعد از آن جامه نظیفی بگیر و میت را خشك کن بملایمت شکم او و پشت او را بعد قدری پنبه بگیر و قدری حنوط بر آن بریز و آنرا بر فرج او از زیر پیراهن یا کهنه که بر عورت او انداخته بودی بگذار و پنبه میان الیتین میگذاری که از او چیزی بیرون نیاید و پنبه را داخل دبر نکن که حرمت میت زنده و مرده‌اش علی السواء است بعد پیراهن را پاره میکنی و از پائین پای او بیرون میآوری و عورت او را میپوشی بعد لفافه را پهن میکنی طول آن از راست قبله بچپ آن باشد بجهت اینکه

صفحه ۹۳

میت بعد از غسل هر جا گذارده شود بوضع ملحود گذارده میشود بعد قدری ذریره و کافور بر لفافه میپاشی بعد ازار را بر آن پهن میکنی همچنانکه مستنبط از بعض اخبار است و لکن معروف میان اصحاب این است که پیراهن را روی لفافه پهن کنند و شاید این اقرب باشد زیرا که ازار بستن بالای پیراهن از زیّ جاهلیت است و قدری ذریره و کافور بر آن بپاش و باید پیراهن بی تکمه باشد و دامن آنرا تو نزنند و آستین نداشته باشد و اگر پیراهن از سابق پوشیده باشد ضرر ندارد که آستین داشته باشد و تو زده باشد و جلو پیراهن را بالا می‌اندازند و ازار را بنا بر قول اصحاب بر آن پهن میکنند و قدری ذریره و کافور بر آن میپاشند بعد آن خرقه که عرضش یك وجب یا یك وجب و نیم است و طولش سه ذراع و نیم بر آن پهن میکنی و قدری ذریره و کافور بر آن میپاشی بعد میت را تحنیط میکنی پس کافور را میسائی و مواضع سجده و سر بینی و همه مفاصل او را از بالای سر تا قدم و سر و ریش و سینه و فرج و گردن و شانه‌ها و مرفقها و کف دستها و روایت شده است که بر موضع گردن‌بند از سینه و باطن قدمها و موضع بند نعلین از آن دو بر همه اینها مسح میکنی

بعد هر چه از کافور زیاد بیاید بر سینه و کف دستهای او میریزی بعد میت را بملایمت برمیدارند و بر کفن میگذارند بهیئت ملحود بعد پنبه میان الیتین او بر فرج او میگذارند بعد خرقه بلند را بر رانهای او محکم می‌بندند که میان الیتین و رانهای او را بهم ضم کند که چیزی بیرون نیاید پس می‌بندند آنرا از تهی‌گاه تا زانو بعد جریده را آن طور که گذشت میگذاری بعد ازار را بنا بر قول اصحاب بر او می‌بندی بعد طرف پیراهن را برمیگردانی بر او و بنا بر قول دیگر بعد از برگرداندن پیراهن ازار می‌بندی بعد عمامه بر او می‌بندی وسط عمامه را میگیری و بر سر او میگذاری و میگردانی از دو طرف و زیادتی طرف راست را بر چپ و چپ را بر راست میاندازی بر روی سینه و روایت شده است که دو طرف عمامه را به پشت بیانداز و پیشانی او را ظاهر کن و مپیچ عمامه را مثل عمامه اعرابی که طرفش افتاده نباشد بعد او را در لفافه می‌پیچی و بُرد را بر آن میاندازی اگر بخواهی و روایت شده است که قدری کافور بر پشت کفن میپاشی و اگر زن باشد او را کفن

صفحه ۹٤

میکنی و حنوط میکنی همچنانکه گذشت غیر از اینکه بر دو پستان او خرقه می‌بندد که پستان را بسینه بچسپاند و بر پشت می‌بندد و پنبه برای او بیشتر از مردان میگذارند و قبل و دبر را پنبه و حنوط میگذارند و خرقه را محکم می‌بندند و دو لفافه بر او می‌پیچند همچنانکه گذشت و کفنها را بخور نمیدهند و آتش نزدیك میت نمیکنند و بخور و دود نمیدهند و طیبی غیر از کافور بر او نمیزنند بجهت اینکه میت بمنزله محرم است و اما کافور چاره نیست و سنت بر آن جاری شده .

مقصد ششم

در نماز میت است و در آن چند نوع مسأله است :

نوع اول

در کسی که بر او نماز میخوانند و در آن مسائلی است :

۱ - واجب است نماز بر هر مسلمانی ولو آنکه فاسق باشد یا خودکشی کرده باشد یا سنگسار شده باشد و حساب آنها بر خداوند است .

۲ - نماز بر کفار جایز نیست ولو آنکه در ذمه اسلام باشند و همچنین جایز نیست نماز بر خوارج و هر که ناصب شیعه آل محمد علیهم السلام باشد و نه بر کسی که امامی را انکار کند و امامی را که از نزد خدا نبوده زیاد کند و اینها حرمت و احترامی ندارند .

۳ - نماز بر مخالفین جایز نیست مگر مستضعفین آنها که بر آنها نماز خوانده میشود و حساب آنها بر خدا است .

٤ - گفته شده نماز خواندن برای بچه تا بالغ نشده و حدود بر او جاری نشده واجب نیست و مشهور آن است که چون به شش سال رسیده باشد واجب است که بر او نماز بخوانند و همین باحتیاط نزدیکتر است .

٥ - احتیاط در آن است که برای بچه‌ای که شش ساله شده و فهم نماز را نموده نماز بخوانند .

٦ - هر کس درندگان یا مرغان او را خورده باشند و جز استخوانها چیزی از او نمانده بر او نماز میخوانند و او را دفن میکنند .

صفحه ۹۵

۷ - اگر بعض از اعضاء مرده پیدا شود و قلب در آن باشد بر آن نماز میخوانند .

۸ - مستحب است نماز بر عضو کاملی که از میت پیدا میشود .

۹ - اگر اعضاء میت متفرق شده باشد آنها را جمع نموده و بر آنها نماز میخوانند .

۱۰ - شخص عریان که از دنیا رفته و ساتری برای او یافت نمیشود قبری برای او حفر کرده و او را در لحدش میگذارند و عورت او را با خشت یا سنگی یا با خاك می‌پوشانند آنگاه بر او نماز میخوانند .

۱۱ - مصلوب یعنی کسی که او را بدار زده‌اند از حیث وضع و جهت و سایر حیوث در هر حالی که باشد بر او نماز میخوانند .

نوع دوم

در احکام کسی است که بر میت نماز میخواند و در آن مسائلی است :

۱ - نماز بر میت بر تمام کسانی که از فوت او اطلاع پیدا کرده‌اند واجب است و اگر یکنفر بر آن نماز گذارد از دیگران ساقط است .

۲ - اولای مردم به میت بر او نماز میکند یا هر کس را که بخواهد امر میکند که بر او نماز کند و نقل شده که ظاهر کلام اصحاب این است که تقدم ولی واجب است و اگر دیگری هم نماز کند باید باذن او باشد پس ناچار باید یا ولی خود نماز بخواند یا کسی را بگوید که او نماز بخواند اما از حدیث بیشتر از رجحان این مطلب معلوم نمیشود و احتیاط مخفی نیست .

۳ - اولای مردم به میت اولای آنهاست بمیراث او چنانکه در مواریث خواهد آمد .

٤ - شوهر به زن خود اولٰی است تا وقتی که او را در قبر بگذارد .

٥ - امام از همه مردم به نماز بر جنازه اولٰی است اگر ولی میت او را مقدم داشت که هیچ و گر نه غاصب است و تقدم امام چنانکه بعضی خیال کرده‌اند متوقف بر اذن کسی نیست چونکه او بمؤمنین از خودشان اولٰی است .

٦ - اگر در جماعت حاضرین شخصی از بنی هاشم باشد او سزاوارترین کسی است که ولی میتواند او را مقدم بدارد و پیش رفتن او بدون اجازه ولی میت سزاوار

صفحه ٩٦

نیست .

٧ - جایز است که محدث یعنی کسی که وضو ندارد و جنب و حائض بر میت نماز بخوانند .

نوع سوم

در کیفیت نماز میت است و در آن مسائلی است :

١ - در نماز بر میت مسلمان واجب است که پنج تکبیر بگویند .

٢ - گفته شده که دعاء در بین تکبیرها مستحب است و ترك نکردن آن باحتیاط نزدیکتر است .

٣ - قراءت و دعاء معینی در نماز میت نیست جز آنکه به هر مطلبی که بنظرت رسید دعا میکنی .

٤ - رکوع و سجود و سلام دادنی در نماز میت نیست .

٥ - سزاوار است که برای هر تکبیری دستهای خود را بلند کنی .

٦ - مستحب است که بعد از تکبیر اول شهادتین را ادا کنند و بعد از دومی درود بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرستند و بعد از سومی برای مؤمنین دعا میکنند و بعد از تکبیر چهارم برای میت دعا مینمایند و بعد تکبیر پنجم را گفته نماز را تمام میکنند .

٧ - هر گاه از روی تقیه بر مخالف نماز کنند باید بر ضرر او دعا کنند نه بنفع او .

٨ - هر گاه خواستی بر مصلوب یعنی کسی که بدار زده شده نماز کنی اگر روی او بطرف قبله است تو طرف شانه راست او بایست و اگر پشت او بقبله است طرف شانه چپ او بایست و اگر شانه چپ او بطرف قبله باشد پس کنار شانه راست او بایست و اگر شانه راست او بطرف قبله است

کنار شانه چپ او بایست و بهر قسم منحرف باشد از شانه‌های او جدا مشو و روی تو بطرف مابین مشرق و مغرب باشد چون بین مشرق

صفحه ۹۷

و مغرب قبله است این دستور ظاهراً مربوط به جاهای خاصی مثل مدینه یا عراق است و در وقت بیان امام (ع) سائل بقرائن حالیه توجه داشته است که مقصود از بین مشرق و مغرب نیمه جنوبی این تحدید است نه نیمه شمالی و برای بعض بلاد مثل یمن و امثال آن قبله بین مشرق و مغرب است لکن در نیمه شمالی و در مورد بلادی که در شرق یا غرب مکه هستند عمل باین قاعده میسر نیست و ظاهراً عمومیت مطلق ندارد . م .

و رو به میت مکن و پشت باو منما .

۹ - سزاوار است که میت را در وقت نماز و غیر نماز بعد از غسل دادن همان طوری بگذارند که در قبر میگذارند .

۱۰ - بر شخص عریان نماز نمیخوانند مگر بعد از آنکه او را در لحد بگذارند و عورت او را با پارچه‌ای یا خشتی یا سنگ و یا خاك بپوشانند .

۱۱ - کسی که بر میت نماز میخواند اگر میت زن باشد مقابل سینه او میایستد و اگر مرد باشد مقابل وسط بدن او میایستد و روایت شده که در نماز بر زن مقابل سر او میایستد و در نماز بر مرد مقابل سینه او .

۱۲ - مستحب است که هر گاه محدث باشد برای نماز بر جنازه وضو بگیرد و اگر بترسد که نماز فوت شود تیمم کرده نماز میخواند چه جنب باشد و چه نباشد و اگر زن حائض باشد تیمم کرده نماز میخواند و از صف جدا شده تنها میایستد .

۱۳ - نماز بر جنازه با نعل مکروه است اما با چکمه عیبی ندارد .

۱٤ - هر گاه چندین جنازه باشد یك نماز برای همه میخواند و جنازه‌ها را مرتب میکند باین طور که مرد آزاد را جلو امام میگذارند بعد نوجوان بعد عبد و بعد از آن زن را در طرف قبله میگذارد و روایت شده که جایز است زن را جلو امام بگذارند و مرد را عقب و روایت شده که جنازه‌ها را پله پله قرار میدهند بطوری که سر هر یك مقابل کمر میت سابق باشد و اول مردها را میگذارند بعد زنان را بعد کسی که نماز میخواند در وسط یعنی وسط مردان میایستد و یك نماز بجا میآورد و شاید اگر پله پله نگذارند و هر جنازه را پشت سر دیگری قرار دهند بهتر و باحتیاط نزدیکتر باشد .

صفحه ۹۸

۱۵ - سزاوار است که اولیاء میت فوت او را بمردم خبر دهند بخصوص برادران میت که بر جنازه حاضر شوند و بر او نماز کرده و استغفار نمایند و شهادت بخیر بدهند برای او .

۱٦ - سزاوار است کسی که نماز میخواند بعد از نماز از جای خود حرکت نکند تا ببیند که جنازه را برداشته‌اند و روی دست مردان است .

نوع چهارم

در کیفیت نماز است باختصار و در آن مسائلی است :

۱ - در نماز بر مؤمن است و گذشت که واجب همان تکبیرها است و بین تکبیرها هر دعائی که بنظرت رسید میکنی و احوط آن است که دعا را ترك نکنند و در اینجا برای تبرك دعائی را که روایت شده ذکر میکنیم :

چون خواستی بر میت نماز بخوانی و تو ولی او هستی یا مأذون از جانب ولی هستی و ولی تو را مقدم داشته پس امر کن جنازه را بر هیأت ملحود بگذارند و اگر کفش بپا داری کفش‌های خود را بیرون بیاور و اگر میت زن است مقابل سر او بایست یا مقابل سینه او و اگر مرد است برابر سینه یا کمر او بایست رو بقبله و دو دست خود را برای تکبیر بلند کن و بگو : اَللّٰهُ اَکْبَرُ . بعد بگو : اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیكَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ الْبَعْثَ حَقٌّ وَ اَنَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ لا رَیْبَ فِیها وَ اَنَّ اللّٰهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ . بعد تکبیر دوم را بگو آن وقت بگو : اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بارِكْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْحَمْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ وَ بارَکْتَ وَ رَحِمْتَ وَ تَرَحَّمْتَ وَ سَلَّمْتَ عَلٰی اِبْراهِیمَ وَ آلِ اِبْراهِیمَ فِی الْعالَمِینَ اِنَّكَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ . بعد تکبیر سوم را بگو آن وقت بگو : اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِی وَ لِجَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِماتِ الْاَحْیاءِ مِنْهُمْ وَ الْاَمْواتِ تابِعْ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ بِالْخَیْراتِ اِنَّكَ مُجِیبُ الدَّعَواتِ وَ وَلِیُّ الْحَسَناتِ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ . بعد تکبیر چهارم را بگو و پس از آن بگو : اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ وَ ابْنُ اَمَتِكَ نَزَلَ بِساحَتِكَ وَ اَنْتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ اِنّا لانَعْلَمُ مِنْهُ اِلّا خَیْراً وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّا اَللّٰهُمَّ اِنْ کانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِی اِحْسانِهِ اِحْساناً وَ

صفحه ۹۹

اِنْ کانَ مُسِیئاً فَتَجاوَزْ عَنْهُ وَ اغْفِرْ لَنا وَ لَهُ اَللّٰهُمَّ احْشُرْهُ مَعَ مَنْ یَتَوَلّاهُ وَ یُحِبُّهُ وَ اَبْعِدْهُ مِمَّنْ یَتَبَرَّأُ وَ یُبْغِضُهُ اَللّٰهُمَّ اَلْحِقْهُ بِنَبِیِّكَ وَعَرِّفْ بَیْنَهُ وَ بَیْنَهُ وَ ارْحَمْنا اِذا تَوَفَّیْتَنا یا اِلٰهَ الْعالَمِینَ . بعد تکبیر پنجم را میگوئی و در این وقت از نماز بیرون رفته‌ای جز آنکه استحباباً میگوئی : رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا

حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النّارِ و سلام نمیدهی ، و از جای خود حرکت مکن تا جنازه را روی دست مردان ببینی .

۲ - در نماز بر مستضعف میگوئی : اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِينَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحِيمِ . و اگر با تو آشنائی داشته بطور شفاعت برای او استغفار کن نه بر وجه دوستی .

۳ - در نماز بر شخص مجهول میگوئی : اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ النَّفْسَ اَنْتَ اَحْيَيْتَها وَ اَنْتَ اَمَتَّها اَللّٰهُمَّ وَلِّها ما تَوَلَّتْ وَ احْشُرْها مَعَ مَنْ اَحَبَّتْ .

٤ - بر مخالف و ناصب نماز مخوان و اگر از روی تقیه خواندی بگو : اَللّٰهُمَّ اَخْزِ عَبْدَكَ فِي عِبادِكَ وَ بِلادِكَ اَللّٰهُمَّ اَصْلِهِ اَشَدَّ نارِكَ اَللّٰهُمَّ اَذِقْهُ حَرَّ عَذابِكَ فَاِنَّهُ كانَ يَتَوَلّٰى اَعْداءَكَ وَ يُعادِي اَوْلِياءَكَ وَ يُبْغِضُ اَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ .

٥ - در نماز بر طفل بگو : اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِاَبَوَيْهِ وَ لَنا سَلَفاً وَ فَرَطاً وَ اَجْراً .

نوع پنجم

در احکام است و در آن مسائلی است :

۱ - جایز است که چند مرتبه بر میت نماز بخوانند .

۲ - نماز بر میت بعد از دفن او مانعی ندارد اگر چه که بر او نماز هم خوانده باشند .

۳ - مأموم تکبیر نمیگوید مگر همراه امام و اگر پیش از او گفت اعاده میکند .

٤ - اگر مأموم به يك تکبیر یا دو تکبیر یا سه تکبیر یا چهار تکبیر از نماز رسید بقیه تکبیرات را پشت سر هم رو بقبله قضا میکند و اگر جنازه را برداشته باشند همین طور که پشت سر جنازه میرود تکبیرات را میگوید و اگر به هیچ تکبیری نرسید کنار قبر تکبیر میگوید و اگر وقتی رسید که میت را دفن کرده‌اند بر قبر تکبیر میگوید .

٥ - هر که شروع کرد به نماز بر جنازه ای و يك تکبیر یا دو تکبیر گفت آن وقت جنازه دیگری را هم پیش روی او گذاشتند که نماز بخواند بعد از تکبیراتی که گفته

صفحه ۱۰۰

پنج تکبیر میگوید برای هر دو جنازه پس صاحبان جنازه اول اگر خواستند صبر میکنند که نمازگزار نماز بر جنازه دوم را تمام کند و گر نه جنازه خود را بعد از آنکه پنج تکبیر بر او گفته شد برمیدارند

و امام نماز را بر جنازه دوم بپایان میرساند یا اگر خواست نماز اولی را تمام کرده نماز دیگری برای دومی میخواند .

٦ - جایز است بعد از تکبیر اول سوره فاتحة الکتاب را بخوانند که حمد و دعا است آنگاه بعد از دومی درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرستد و بعد از تکبیر سوم دعا برای مؤمنین میکند و بعد از چهارمی برای میت دعا میکند و قراءت معینی در آن نیست و غیر از سوره حمد هم از آنچه که مشتمل بر تحمید و تسبیح و تهلیل و استغفار و دعا باشد میتوان خواند .

٧ - سزاوار است که سر میت وقتی که امام رو بقبله میایستد و بر او نماز میکند طرف راست او باشد و پاهای او طرف چپ و اگر نماز خواند و دانست که مقلوب بوده اگر دفن نکرده‌اند نماز را اعاده میکند و اگر دفن کرده‌اند نماز او گذشته و اعاده نمیکند .

٨ - نماز بر جنازه در همه اوقات جایز است مادام که وقت نماز حاضر تنگ نباشد .

٩ - نماز بر میت در مسجد جایز است با کراهتی .

١٠ - بهترین صفها در نماز بر جنازه صف آخر است .

١١ - جایز است که یکنفر تنها بر جنازه نماز بخواند و اگر دو نفر بودند مأموم پشت سر امام میایستد و کنار او نمیایستد و همچنین اگر بیشتر بودند و اگر دو زن باشند در يك صف ایستاده و نماز میخوانند و همچنین هر گاه بیشتر باشند .

١٢ - جایز است که زنان برای جنازه بیرون روند و برای زن جوان مکروه است .

مقصد هفتم

درباره دفن میت است یعنی اموری که قبل از آن صورت میگیرد و آنچه که مقارن آن است و آنچه که بعد از آن انجام میشود و احکامی که به دفن مربوط میشود پس مسائل و احکام این مقصد در ذیل چهار نوع ذکر میشود :

صفحه ١٠١

نوع اول

در اموری است که مقدم بر دفن است و در آن مسائلی است :

١ - مکروه است که زن و مرد را بر يك تخت حمل کنند .

۲ - مستحب است تشییع جنازه و دعا برای میت .

۳ - راه رفتن جلو جنازه جایز است و کراهتی هم دارد و در جنازه مخالف این کراهت زیاد میشود و نزدیکتر باحتیاط آن است که جلوی جنازه راه نروند چه جنازه مؤمن و چه غیر او .

٤ - افضل آن است که انسان پشت سر جنازه راه رود و راه رفتن در دو طرف آنهم جایز است و فضیلت دارد .

٥ - تشییع جنازه مستحب است حتی اگر با جنازه زنهائی باشند که فریاد میکشند یا چیزی از امور باطله در تشییع جنازه باشد .

٦ - سوار شدن برای تشییع کننده مکروه است و سزاوار است که پیاده بروند مگر آنکه کسی معذور باشد .

۷ - سوار شدن در وقت بازگشت از تشییع جایز است .

۸ - مستحب است حمل کردن تختی که میت بر آن نهاده شده و مستحب است تربیع یعنی گرفتن چهار گوشه آن بهر طور که میسر شد .

۹ - سنت در تربیع در جنازه مؤمن این است که اول از دست راست میت شروع کند و قائمه تخت را با دست راست بگیرد بعد بعقب رفته قائمه مجاور پای راست میت را با دست راست میگیرد بعد دور زده از پشت جنازه میرود و قائمه مجاور پای چپ میت را با دست چپ میگیرد بعد جلو میآید و قائمه مجاور دست چپ میت را با دست چپ خود میگیرد بعد اگر خواست از جلوی جنازه میآید و دوباره گوشه مجاور دست راست میت را میگیرد و بهمین ترتیب مثل حرکت آسیاب از راست به چپ دور میزند .

۱۰ - اگر از روی تقیه جنازه مخالف را تربیع کند از دست راست میت شروع کرده بعد

صفحه ۱۰۲

پای راست او بعد از طرف جلوی میت میآید و گوشه دست چپ میت را میگیرد بعد پای چپ او و بر جنازه دور نمیزند .

۱۱ - مستحب است که نزد جنازه بمانند تا نماز خوانده شود و دفن گردد و به اهل آن تسلیت بگویند ولو آنکه صاحب جنازه پیش از آن تعارف کند و اجازه مراجعت دهد .

۱۲ - تشییع جنازه محتاج اجازه‌ای نیست .

۱۳ - مکروه است برگشتن از تشییع مگر بعد از دفن یا اجازه صاحبان جنازه .

١٤ - مستحب است که چون جنازه را ببینند و وقتی که آن را حمل میکنند ادعیه مأثوره را بخوانند .

١٥ - مکروه است که پشت سر جنازه آتش و مجمره بیاورند و به اموات آتش و دودی نزدیك کنند و تعجیل نکنند برای او آتش را .

١٦ - چراغ روشن کردن در شب جایز است اما نباید آن را نزدیك میت بگذارند .

١٧ - خندیدن در حال تشییع مکروه است .

١٨ - در وقت حضور بر جنازه سزاوار است که فکر کنند و عبرت بگیرند و خود را بجای میت قرار دهند و تصور کنند که از دنیا رفته‌اند و تقاضای برگشتن بدنیا نموده‌اند و تقاضای آنها قبول شده و بدنیا برگشته‌اند پس تدارك مافات نمایند .

١٩ - در مصیبت غیر ، تشییع بدون ردا جایز نیست یعنی آنکه با پیراهن باشند بر هیئت عزاداران .

٢٠ - سزاوار است که صاحب مصیبت ردا نپوشد که شناخته شود .

٢١ - مستحب است کسی که جنازه‌ای را تشییع کرده ننشیند تا میت را در قبر بگذارند .

٢٢ - وقتی که جنازه عبور میکند از جلو آن برنمیخیزند .

٢٣ - جایز نیست که کسی بگوید جنازه را با مدارا ببرید و نگه دارید که بر او طلب

صفحه ١٠٣

رحمت نمایند این اشاره به عمل شایعی است که بر سر هر شارع جنازه را نگه میدارند و برای او طلب رحمت میکنند و علت نهی این است که این کار با تعجیل در تجهیز منافات دارد و باین جهت نهی کرده‌اند و فرموده‌اند که گفتن این سخنان گناه دارد . ١٢ .

.

٢٤ - مستحب است که میت را با سرعت معتدلی ببرند و طوری نبرند که میت در تابوت یا بر تخت به جلو و عقب حرکت کند .

٢٥ - زن جوان خوب نیست که برای تشییع جنازه خارج شود مگر آنکه پا بسن گذاشته باشد .

٢٦ - اگر انسان را به مهمانی و حضور بر جنازه‌ای بخوانند سزاوار است که جنازه را ترجیح دهد چونکه آن یاد آخرت است و مهمانی یاد دنیا اما ای بسا مهمانی که بر حاضر شدن در نزد جنازه رجحان داشته باشد و آن وقتی است که مجلس علمی باشد .

نوع دوم

در اموری است که مقارن با دفن است و در آن مسائلی است :

١ - مستحب است که انسان بدست خود حفر قبر نماید .

٢ - مستحب است دفن کردن در حرم مکه .

٣ - مستحب است دفن کردن در مشاهد مشرفه .

٤ - حد حفر قبر تا برابر استخوان ترقوه است که سه ذراع باشد و عمیق‌تر از آن مکروه است .

٥ - سزاوار است که قبر لحد داشته باشد در طرف قبله‌اش و اندازه لحد بطوری که در حدیث قبر حضرت رضا علیه السلام معین شده این طور است که گشادی آن دو ذراع و یك وجب باشد و ظاهر این است که این عدد برای عرض و ارتفاع هر دو است اما طول آن بقدر لازم برای قد میت است .

٦ - سزاوار است که میت را دو سه ذراع جلوتر از قبر قدری بر زمین بگذارند و

یك مرتبه او را وارد قبر نکنند چرا که قبر ترسهای بزرگ دارد او را بر زمین میگذارند بعد کمی جلوتر میآورند و قدری صبر میکنند تا مستعد دخول قبر شود بعد او را لب قبر میآورند .

٧ - جنازه زن را در قبله قبر میگذارند که او را از عرض بردارند و هر که از همه کس باو اولٰی باشد پائین تنه او را میگیرد و جنازه مرد را طرف پای قبر میگذارند تا از همان طرف او را گرفته و بآرامی و مدارا در قبر بگذارند .

٨ - اختیار داخل شدن در قبر بدست ولی میت است اگر خواست یکنفر را میفرستد و اگر خواست دو نفر را .

٩ - مستحب است که وقت دیدن قبر و گذاشتن میت کنار قبر و داخل قبر و وارد کردن میت در قبر در همه این اوقات دعای مأثور آن را بخوانند .

۱۰ - از هر طرف قبر که انسان بخواهد وارد میشود اما وقت بیرون آمدن باید از طرف پا خارج شود .

۱۱ - داخل شدن پدر در قبر پسر مکروه است و سزاوار است که شوهر در قبر زن داخل شود و همچنین کسی که آن زن را در وقت حیوتش میدیده یعنی مَحرم او بوده .

۱۲ - کسی که میت را در قبر میگذارد وضو میگیرد .

۱۳ - مکروه است که با عمامه و کلاه و کفش و موزه و طیلسان که شبیه عبا یا شنل است و یا رداء داخل قبر شوند .

١٤ - چکمه در حال ضرورت و تقیه مانعی ندارد چون بیرون آوردن آن زشت است .

۱۵ - مستحب است که دکمه‌ها را وقت دخول در قبر باز کنند و سنت بر این جاری شده .

١٦ - مرد را از طرف پای قبر که باب آن است گرفته و بآرامی بداخل قبر میآورند و زن را بعرض در قبر وارد میکنند چون مکروه است که پائین تنه او را بلند کنند .

۱۷ - وقتی میت را میگیرند و هنگامی که او را در لحد میگذارند مستحب است که ادعیه مأثوره و آیة الکرسی و سوره های مأثوره را بخوانند .

صفحه ۱۰۵

۱۸ - سزاوار است که چون میت را در لحدش گذاشتند بالشی از خاك برای او درست کنند و کلوخی طرف پشت او بگذارند که نیفتد و همه بندهای کفن او را بگشایند و طرف سر کفن را باز کرده و صورت او را آشکار میکنند و گونه راست او را بر خاك میگذارند .

۱۹ - سزاوار است که شهادتین و اقرار بائمه علیهم السلام با ذکر نام آن بزرگواران را بمیت تلقین کنند و با دست بر شانه راست او بزنند و دهان را بر گوش او گذارده و تلقین کنند و روایت شده که دست چپ خود را بر شانه چپ میت میگذارد و بشدت تکان میدهد بعد بر طبق آنچه که روایت شده تلقین مینماید و دعای مأثور را میخواند و اولای مردم باو در نزد سر او این اعمال رابجا میآورد و دو بار او را تلقین میکند .

۲۰ - فرش کردن کف قبر با چوب ساج جایز است و همچنین جایز است که روی میت را هم با چوب ساج بپوشانند .

۲۱ - مستحب است بُردی را که بر روی میت انداخته بودند زیر پهلو و صورت او بگذارند .

۲۲ - مستحب است قدری از تربت حضرت سید الشهداء را همراه میت در کفنهای او و در قبرش بگذارند و اگر خشتی از تربت قبر شریف آن حضرت را پیش روی او بگذارند مانعی ندارد .

۲۳ - قبر زن را با پارچه‌ای میپوشند که پشت پرده باشد .

۲٤ - سزاوار است که جلوی لحد را با خشت و گل بچینند که خاك روی میت نریزد و سوراخها را بسته و محکم میکنند و دعای مأثور در این وقت را میخوانند .

۲۵ - مستحب است که وقت بیرون آمدن از قبر دعای مأثور را بخوانند .

۲٦ - مستحب است بعد از آنکه خشتهای جلوی لحد را مرتب چید و سوراخها را گرفت همان خاکي را که از قبر بیرون آورده در قبر بریزد و خاك دیگر نریزد که بر میت گران میآید .

۲۷ - مستحب است که انسان با دست خود خاك بریزد پس قدری خاك را در دست

نگه میدارد بعد میریزد و بیشتر از سه مشت نمی‌ریزد و دعای مأثور را میخواند و روایت شده که خاك را با پشت دست میریزد .

۲۸ - خویشاوند بر قبر خویشاوند خاك نمیریزد چون قساوت میآورد و هر که قلبش قسی شود از خدای خود دور میشود .

نوع سوم

در آداب بعد از دفن است و در آن مسائلی است :

۱ - مستحب است صاف کردن قبر و دعای مأثور را در این وقت خواندن .

۲ - مستحب است که قبر را چهار گوشه کرده بقدر چهار انگشت بسته از زمین بالا بیاورند .

۳ - مستحب است که آب روی قبر بپاشند پس رو بقبله میایستد و از طرف سر قبر شروع میکند به پاشیدن و قبر را دور میزند تا دوباره بجای اول خود برسد و هر چه آب زیاد آمد وسط قبر میریزد .

٤ - مستحب است تا چهل روز بر قبر آب بپاشند .

۵ - مستحب است که دست خود را بر قبر گذارد در طرف سر میت با پنجه‌های باز و کف دست خود را بر قبر فشار دهد در حالی که رو بقبله است و دعای مأثور را خوانده و سوره قدر را نیز هفت بار بر قبر بخواند .

٦ - روايت شده براى كسى كه در نماز حاضر نبوده واجب است كه دست بر قبر بكشد .

٧ - جايز است كه بر قبر آجر بچينند .

٨ - خاكي غير از خاك قبر را مكروه است كه بر آن بريزند چونكه بر ميت سنگينى ميكند .

٩ - مكروه است كه خاك روى قبر را مثل كوهان بالا بياورند و مستحب است كه آن را صاف و مسطح كنند .

١٠ - مكروه است گچ كردن و گل كردن قبر و عمارت ساختن بر آن .

صفحه ١٠٧

١١ - مستحب است بعد از آنكه مردم رفتند كسى كه اولاى مردم به ميت است سر قبر بماند و با دست خود خاك را گرفته و ميت را بايمان و اركان آن تلقين كند و صداى خود را بلند ميكند كه براى سؤال قبر ميت كافى باشد .

١٢ - مكروه است نشستن بر قبر .

١٣ - مكروه است خنديدن بين قبور .

١٤ - مكروه است ساختن مساجد در نزد قبور .

١٥ - براى زنها توقف بر سر قبر كراهت دارد .

١٦ - گام زدن بر قبر جايز بلكه مستحب است .

نوع چهارم

در احكام است و در آن مسائلى است :

١ - دفن ميت مسلمان واجب كفائى است .

٢ - مستحب است كه انسان شخصا متصدى حفر قبر شود .

٣ - دفن كافر و مشرك و ناصب براى هيچ كس جايز نيست و حرمت و احترام ندارد ولو آنكه پدر كسى باشد .

٤ - هر کس در دریا بمیرد او را در خمی گذارده سر آن را می‌بندند و در دریا میاندازند یا آنکه سنگی یا چیز دیگری که سنگین باشد به پاهای او می‌بندند و او را در آب میاندازند .

٥ - اگر بترسند که قبر میتی در خشکي نبش شود و کسانی او را بیرون بیاورند و بسوزانند جایز است که چیز سنگینی باو ببندند و در آب بیندازند .

٦ - هر گاه مسلمانی در چاه مستراح افتاده و بمیرد در صورت امکان او را بیرون آورده و غسل داده و بر او نماز میخوانند و دفن میکنند و اگر ممکن نشود آن چاه را تعطیل کرده و قبر قرار میدهند .

٧ - گفته شده که مستحب است میت را در لحدش به پهلوی راست رو به قبله بخوابانند و نزدیکتر باحتیاط آن است که این شیوه را در هر حال رعایت نمایند .

صفحه ١٠٨

٨ - حمل میت بسوی مشاهد مشرفه و حرم مکه و جوار مؤمنین جایز است چه قبل از دفن باشد و چه بعد از دفن .

خاتمه

در غسل مسّ میت است و در آن مسائلی است :

١ - گفته شده که مستحب است غسل برای کسی که میت را غسل داده یا بعد از سرد شدن بآن دست زده و احوط آن است که این غسل را ترك نکنند .

٢ - کسی که به میت در حالتی که هنوز گرم است قبل از سرد شدن او دست بزند غسلی بر او نیست .

٣ - کسی که بعد از غسل و تطهیر میت باو دست بزند غسلی بر او نیست .

٤ - بوسیدن میت قبل از سرد شدن و بعد از غسل مانعی ندارد .

٥ - هر کس قطعه‌ای را که از بدن انسانی جدا شده و در آن استخوان است مس نماید باید غسل کند .

٦ - غسلی برای داخل کردن میت در قبر و حمل کردن او و دست زدن به کفنهای او نیست .

٧ - مرده غیر انسان دست زدن بآن مانعی ندارد و کسی که آن را مس کرده غسلی نباید بکند .

۸ - آنچه از انسان که حیات در آن نرفته مس آن مانعی ندارد و کسی که آنرا مس کند غسلی بر او نیست .

۹ - احکام غسل مس میت مثل غسل جنابت است .

مطلب ششم

در سایر غسلهای سنتی است و در آن سه مقصد است :

صفحه ۱۰۹

مقصد اول

در غسلهائی است که در اوقات معین بجا میآورند و آنها سه نوعند :

اول

در غسل روز جمعه است و در آن مسائلی است :

۱ - غسل جمعه برای مردان و زنان و اشخاص آزاد و بندگان مستحب مؤکد است .

۲ - وقت غسل جمعه از طلوع فجر است تا ظهر .

۳ - هر چه غسل به ظهر نزدیکتر باشد فضیلت آن بیشتر است .

٤ - هر کس پیش از زوال جمعه غسل نکرده آخر روز قضا کند و اگر میسرنشد روز شنبه قضا کند .

٥ - ترك قضای غسل جمعه جایز است .

٦ - برای زنها رخصت ترك غسل جمعه در سفر داده شده و بنا بر روایتی در غیر سفر نیز رخصت ترك بآنها داده‌اند .

۷ - ترك غسل جمعه در هیچ حال سزاوار نیست مگر آنکه بر خود بترسد یا عذر دیگری داشته باشد .

۸ - هر کس آب نیابد مستحب است که آب بخرد ولو آنکه قوت روز خود را بدهد و گرسنه سر کند چون در مستحبات چیزی بزرگتر از غسل جمعه نیست و آن متمم نقصهائی است که در ایام هفته در وضوی شخص واقع میشود .

۹ - رخصتی روایت شده که در سایر ایام هفته هم میتوان آن را قضا نمود .

۱۰ - هر کس غسل جمعه را فراموش کند تا وقتی که نماز بخواند بعد یادش آید اگر وقت باقی است غسل کند و نماز را اعاده نماید و اگر وقت گذشته اعاده ندارد .

۱۱ - هر کس عمداً غسل جمعه را ترك کند از خداوند طلب غفران نماید و دیگر چنین کاری نکند .

۱۲ - هر کس در سفر باشد و بترسد که روز جمعه آب کم باشد روز پنجشنبه غسل کند .

صفحه ۱۱۰

۱۳ - هر کس روز جمعه غسل کرد و پیش از نماز خوابید غسل را اعاده نمیکند .

۱٤ - غسل جمعه مثل سایر غسلهای واجب و مستحب کفایت از وضو میکند و هیچ وضوئی پاکیزه‌تر از آن نیست .

دوم

در غسلهای ماه رمضان است و در آن مسائلی است :

۱ - مستحب است غسل در شبهای طاق (مثل شب اول ، سوم ، پنجم و غیره) .

۲ - مستحب است غسل مخصوصا در شب اول و روز اول ماه مبارك رمضان .

۳ - مستحب است غسل مخصوصا در شب نیمه این ماه و شب هفدهم آن .

٤ - مستحب است غسل خصوصا در شبهای سه گانه قدر شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم .

٥ - مستحب است غسل خصوصا در شب بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم .

٦ - روایت شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در دهه آخر ماه هر شب غسل میفرمودند .

۷ - غسل در ماه رمضان کمی قبل از غروب آفتاب است بعد نماز خوانده و افطار میکند و روایت شده که غسل در اول شب است و آن از هر غسل مستحبی کفایت میکند تا آخر شب .

سوم

در غسلهای معینه در سایر ماهها است و در آن مسائلی است :

۱ - مستحب است غسل در شب عید فطر هنگامی که آفتاب غروب کند و روایتی هم رسیده است که قبل از غروب غسل میکند .

۲ - مستحب است غسل در روز فطر .

۳ - ترك غسل روز عید فطر مکروه است و هر که فراموش کند که غسل نماید تا نماز عید بخواند اگر وقت هست غسل کرده و نماز را اعاده میکند و اگر وقت گذشته اعاده

صفحه ۱۱۱

ندارد و وقت این غسل بعد از فجر است .

٤ - مستحب است غسل در روز عید قربان و ترك آن مکروه است و هر کس غسل را فراموش کند تا نماز عید را بجا آورد اگر وقت هست غسل کرده اعاده میکند و گر نه اعاده نمیکند و وقت این غسل بعد از فجر است .

٥ - مستحب است غسل روز ترویه و روز عرفه اگر چه در موقف نباشد .

٦ - مستحب است غسل نیم ساعت قبل از زوال آفتاب روز غدیر خم .

۷ - مستحب است غسل در شب اول و وسط و آخر ماه رجب .

۸ - مستحب است غسل در شب نیمه شعبان .

۹ - مستحب است غسل در روز نوروز .

مقصد دوم

در غسلهائی است که به اماکن مخصوصه مربوط میشود و در آن مسائلی است :

۱ - مستحب است غسل برای دخول حرم .

۲ - مستحب است غسل برای ورود بمکه .

۳ - مستحب است غسل برای ورود به مسجد الحرام .

٤ - مستحب است غسل برای داخل شدن در خانه خدا .

٥ - مستحب است غسل برای ورود بمدینه طیبه .

٦ - مستحب است غسل برای ورود به مسجد مدینه طیبه .

مقصد سوم

در غسلهائی است که متعلق به کارها است و در آن مسائلی است :

١ - مستحب است غسل برای زیارت .

٢ - مستحب است غسل برای مباهله .

٣ - مستحب است غسل برای استخاره و طلب حاجات .

٤ - مستحب است غسل برای احرام .

صفحه ١١٢

٥ - مستحب است غسل برای زیارت خانه خدا .

٦ - مستحب است غسل برای استسقا یعنی طلب باران .

٧ - مستحب است غسل برای توبه قبل از توبه .

٨ - مستحب است غسل برای کسی که چلپاسه‌ای را بکشد .

٩ - مستحب است غسل برای کسی که مخصوصاً با قصد برای دیدن دار زده رفته و باو نگاه کرده .

١٠ - مستحب است غسل در وقت قضاء نماز کسوف یعنی گرفتن ماه که عمداً آن را ترك کرده و قرص هم کاملاً گرفته بوده و همین طور است امر در گرفتن آفتاب .

١١ - زن هر گاه برای غیر شوهرش عطر زده باشد غسل میکند مثل غسلی که برای جنابت میکند .

١٢ - مستحب است غسل برای برداشتن تربت .

و غسلها بسیارند و ان شاء الله هر یك در محل خودش خواهد آمد .

تتمه

روایت شده غسل مولود یعنی بچه‌ای که تازه بدنیا آمده واجب است .

خاتمه

در احکام است و در آن مسائلی است :

۱ - غسلهائی که برای مردان فریضه و یا سنت است بر زنان هم جاری میشود .

۲ - جایز است که چند غسل را در یك غسل بجا آورند پس هر که در یك روز یك غسل بجای آورد او را از هر غسلی که در آن روز بر او باشد چه واجب و چه سنتی کفایت میکند (مثلاً هر گاه وقت غسل جنابت و جمعه برسد و بخواهد زیارت خانه نماید و عید هم باشد برای همه اینها یك غسل بجا میآورد و البته معلوم است که امثال غسل جنابت را قبل از حدوث حدث بجا نمیآورند) .

۳ - روایت شده هر غسلی کفایت از وضو میکند و هیچ وضوئی پاکیزه‌تر از غسل

صفحه ۱۱۳

نیست و احتیاط واضح است ظاهراً احتیاط باین معنی است که به غسل اکتفا نکرده و وضو بگیرند و این در ماسوای غسل جنابت است چون غسل جنابت نصوص واضحه دارد که قبل و بعد از آن وضوئی لازم نیست . م .

.

٤ - هر کس بعد از طلوع فجر غسل کند برای آن روز غسل او تا غروب برای او کافی است اگر چه بخوابد مگر غسل روز غدیر که وقت معین دارد و هر کس در اول شب برای آن شب غسل کند غسل او تا طلوع فجر او را کافی است اگر چه بخوابد و روایت شده غسل روز تو برای شب تو کافی است و غسل شب تو برای روز تو کافی است .

٥ - هر گاه غسل را برای وقت و زمانی قرار داده‌اند مثل غسل جمعه پس هر زمان که غسل کند برای او کافی است خواه بعد از آن محدث شود یا نشود اما اگر غسل برای وارد شدن به مکانی باشد یا کاری پس هر گاه قبل از آن محدث شود بحدثی که مبطل وضو است غسل او هم نقض میشود و نزدیکتر باحتیاط آن است که غسل را اعاده کند .

باب چهارم

در تیمم است و احکام آن و در آن چهار مقصد است :

مقصد اول

در حالاتی است که تیمم در آنها جایز است و در آن مسائلی است :

١ - نبودن آب در سفر و حضر بعد از آنکه در سفر باندازه يك پرتاب تير طلب آب کند و اين در وقتی است که زمين ناهموار است و اگر هموار باشد بقدر دو پرتاب تير پس اگر بعد از جستجو تا اين مسافتها آب پيدا کرد وضو ميگيرد و گر نه تيمم ميکند .

٢ - هر گاه بترسد که اگر برای طلب آب برود خطری متوجه جان يا مال او شود و پی آب رفتن واقعا بر او سخت باشد خواه از دزد بترسد يا حيوان درنده يا چيز ديگر در

اين حالت طلب آب کردن از او برداشته است و بايد تيمم کند .

٣ - وقتی که آب در چاه است و وسيله آب کشيدن ندارد لازم نيست که داخل چاه برود و خدای آب و خاك يكي است .

٤ - هر که بقدر وضوئ آب دارد و جنب است تيمم ميکند و نماز ميخواند .

٥ - هر که حدثی از او سر زده که محتاج استنجا نيست و ميخواهد وضو بگيرد و قدری آب دارد که کفاف وضو را نميکند ولو آنکه حد اقل آب واجب برای وضو را هم بکار برد تيمم ميکند چون وضو را نميشود تقسيم نمود .

٦ - هر که در مقابل پرداخت وجه ميتواند آب بيابد واجب است که بپردازد خواه آب را بقيمت بدهند يا به چندين برابر قيمت پس آب ميخرد و تيمم نميکند و اين تا وقتی است که نترسد که اگر از خرجی خود بپردازد عسر و تنگی پيش آيد و اگر خوف آن باشد تيمم ميکند .

٧ - هر کس روز جمعه يا عرفه در ميان جمعيتی از مخالفين باشد و وضو ندارد و بيرون رفتن هم برای او ميسر نيست تيمم کرده و همراه آنها نماز ميخواند اما بعد که متفرق شدند ميرود و نماز خود را با وضو اعاده ميکند و دليل تيمم در اين حالت اين است که بدون طهور داخل نماز نميتوان شد ولو در حال تقيه باشد .

٨ - هر کس بيمار بوده و از استعمال آب بر خود ميترسد يا بترسد که اگر آب استعمال کند بيمار شود واجب است که تيمم نمايد .

٩ - هر کس عمداً جنب شود يا آنکه محتلم شود و از استعمال آب بر خود بترسد تيمم ميکند چون خداوند تنگی در دين قرار نداده .

١٠ - هر کس آب با خود دارد و ميترسد که اگر آب را برای طهارت (يعنی برای غسل يا وضو) مصرف کرد تشنه شود آب را برای شرب نگاه ميدارد و تيمم ميکند .

١١ - هر كس آب پاكي همراه دارد و با آب نجسی مشتبه شود هر دو را میریزد و تیمم میكند .

صفحه ١١٥

مقصد دوم

در چیزهائی است كه تیمم بر آنها جایز است یا جایز نیست و در آن مسائلی است :

١ - جایز است تیمم بر آنچه كه بآن زمین میگویند خاك باشد یا كلوخ یا سنگ یا غیر آنها .

٢ - جایز است تیمم بگچ و آهك .

٣ - مكروه است تیمم بر خاك راهها و جائی كه بر آن گام میزنند .

٤ - تیمم بر خاكستر جایز نیست چون خاكستر از زمین نیست و از درخت است .

٥ - واجب است تیمم در وقت نبودن آب بر زمین خشك و اگر مرطوب باشد بر خشك ترین جای آن كه بر آن غباری باشد تیمم میكند و اگر نیافت پی سنگی میگردد یا چیزهای زمینی سفت و سخت كه گِل روی آنها نباشد و بر آن تیمم میكند چون اینها در اصل خاكِ طیّب بوده‌اند و اگر نیافت بر لباس خود یا بر نمد زین حیوان خود یا بر جُل و پالان آن و یا بر یال حیوان كه هر كدام غباری بر آنها باشد بر آنها تیمم میكند و اگر در محلی باشد كه جز گِل چیزی نمی‌یابد بر آن تیمم كند كه آن خاك طیب است و آب طهور نه چیز دیگر .

٦ - اگر نیابد مگر برف یا یخ پس اگر ممكن باشد كه در ظرفی آن را آب كند یا بر بدن خود بمالد كه آب شود بطوری كه عضو را بشوید این كار بر تیمم مقدم است پس برف یا یخ را ذوب كرده و با آن تطهیر میكند و اگر ذوب كردن میسر نباشد مخیر است بین آنكه برف یا یخ را بر بدن بمالد و بدن را بآن مرطوب كند و بین تیمم ، و برف هر گاه بدن او را تر كند از تیمم افضل است .

٧ - تیمم بر زمین نجس جایز نیست .

مقصد سوم

در كیفیت تیمم است و در آن مسائلی است :

١ - واجب است در تیمم قصد (رضای خدا و اینكه بدل از غسل است یا وضو)

صفحه ١١٦

چنانكه در مقدمه عبادات گذشت .

۲ - واجب است یکبار هر دو دست را برای مسحهای سه گانه بر زمین بزنند .

۳ - مستحب است که دو بار دستها را بر زمین بزنند و استحباب در تیمم بدل از غسل مؤکد است .

٤ - واجب است مسح موضع سجود و آن پیشانی است از محل روئیدن مو تا بالای بینی .

٥ - گفته شده واجب است مسح دو دست از بیخ انگشتان تا سر انگشتان باستثناء انگشت ابهام یعنی همان چهار انگشت را مسح کنند که با دست چپ دست راست را مسح میکنی و با دست راست دست چپ را از آخر انگشتان ابتدا کرده به سر انگشتان مسح را ختم میکنی و نزدیکتر باحتیاط آن است که از مچ دست مسح کنی تا سر انگشتان .

٦ - جایز است قبل از مسح پیشانی دو مرتبه دستها را پیاپی بزمین بزنند و همچنین جایزاست تفریق آن دو باین ترتیب که یکبار دست بر زمین زده پیشانی را مسح میکنی و دوباره دست بر زمین زده دستها را مسح میکنی .

۷ - واجب است ترتیب باین طور که اولاً دو کف خود را بر زمین بزند بعد مسح پیشانی کند بعد مسح دو دست و مسح دست راست را قبل از چپ نمودن طریق نجات است و شاید که تخلف از آن جایز نباشد .

۸ - واجب است که بر پوست مسح کنند نه بر حائلی مگر آنکه ضرورتی باشد .

مقصد چهارم

در احکام است و در آن مسائلی است :

۱ - تیمم در وقتی که هنوز وقت باقی است و بقدر یك و یا دو پرتاب تیر پی آب گشته و ندیده جایز است .

۲ - مستحب است که تیمم و نماز را بآخر وقت بیاندازند .

صفحه ۱۱۷

۳ - هر کس در حال سعه وقت تیمم کرده و نماز بخواند بعد آب بیابد و هنوز وقت باقی است مستحب است که تطهیر نموده نماز را اعاده کند و اگر وقت گذشته اعادهای بر او نیست و همچنین هر کس بعلت سرما تیمم کند و نماز بخواند چون از سرما ایمن شد مستحب است که غسل کرده نماز را اعاده کند .

٤ - جایز است که نماز شب و روز را با یك تیمم بخواند یعنی تا زمانی که محدث نشده و آب نیافته باشد .

٥ - آنچه با آب مباح میشود با تیمم هم مباح میشود چون زمین در وقت ضرورت طهور است همانطور که آب وقتی وجود داشته باشد طهور است و طهور یعنی پاك و پاك کننده .

٦ - تیمم با حدوث حدث و یا پیدا شدن آب میشکند .

٧ - هر کس تیمم کند و نماز بخواند بعد آب بیابد تیمم او نقض میشود پس اگر وضو گرفت یا غسل کرد فبها و اگر نکرد و باز موقع داخل شدن وقت نمازِ بعد فاقد آب شد تیمم را اعاده میکند .

٨ - تیمم به حدث و یافتن آب باطل میشود حتی اگر بدل از غسل بوده .

٩ - هر که طلب آب کند و نیابد و شروع بنماز نماید آن وقت آب بیابد یا بیاورند اگر وقت تنگ است نماز خود را تمام میکند و قطع نمی‌نماید و اگر وسعت دارد و این شخص نماز خود را شروع کرده جایز است که نماز را ادامه دهد و مستحب است که نماز خود را قطع نموده و تطهیر کند و نماز را از سر گیرد خاصه اگر قبل از رکوع باشد و روایت شده کسی که یك رکعت خوانده باشد آن وقت آب بیاورند نماز را قطع نموده و وضو میگیرد و بنا بر یك رکعت میگذارد یعنی شروع به رکعت دوم میکند .

١٠ - هر کس بواسطه ضعف یا مرض قادر بر تیمم نیست او را تیمم میدهند .

١١ - هر گاه جنب و میت و محدثی در یك جا جمع شدند و آب بقدر یکي از آنها هست جنب غسل میکند و محدث تیمم مینماید و میت را تیمم داده دفن میکنند و هر گاه محدثی و جنبی باشند جایز است که محدث وضو بگیرد و جنب تیمم کند و

صفحه ١١٨

هر گاه جنب و میت جمع شوند جایز است که جنب تیمم کند و میت را غسل دهند .

١٢ - هر گاه کسی که تیمم کرده آب بیابد و این در حالتی است که میتواند از آن آب وضو بگیرد یا غسل کند و نکند تیمم او شکسته و اگر بجهت ترسی یا مرضی قادر بر استعمال آب نشد بر تیمم خود باقی است .

١٣ - هر گاه مردی در یکي از دو مسجد یعنی مسجد الحرام و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله خفته باشد و محتلم شود یا زنی باشد و در آنجا حائض شود بر آن دو واجب است که تیمم کنند تا بدون تیمم در مسجد مرور نکرده باشند .

١٤ - مستحب است کسی که میخواهد بخوابد و وضو ندارد تیمم کند .

١٥ - مستحب است جنب هر گاه بخواهد که بخوابد و آب برای غسل نمی‌یابد تیمم کند .

١٦ - برای محدث و جنب و حائض مستحب است که هر گاه جنازه‌ای بر آنها گذشت و ترسیدند که اگر برای غسل یا وضو بروند نماز میت از آنها فوت شود تیمم نمایند .

باب پنجم

در نجاسات است و مطالب مربوط بآن و چگونگی تطهیر از نجاسات و احکام ظرفها و پوستها که در پی احکام نجاسات میآید پس در این باب چهار مطلب عنوان میشود :

مطلب اول

در نجاسات است و در آن مسائلی است :

١ - از جمله نجاسات بول و غائط انسان است بطور مطلق صغیر باشد یا کبیر و بول و غائط هر حیوانی که گوشت آن خورده نمیشود .

٢ - منی انسان نجس است و درباره منی حیوان حرام گوشت نصی نیافتیم جز آنکه در خبر مطلقی از نماز در لباسی که آلوده به منی است نهی شده و نقل کرده‌اند که بر

صفحه ١١٩

نجاست منی حیوان حرام‌گوشت اجماع شده .

٣ - خون بطور مطلق ازانسان یا هر حیوانی که دارای خون جاری شونده باشد .

٤ - مرده آنچه که دارای خون سائل باشد جز میت مسلمان که بعد از غسل پاك است و از جمله نجاسات قطعه‌ای است که از بدن زنده جدا شده باشد و همچنین پوست میته ولو آنکه دباغی شود نجس است .

٥ - سگ و خوك .

٦ - ناصب و او کسی است که شیعه را دشمن بدارد در حالی که میداند آنها دوست آل محمد علیهم السلام هستند و از دشمنان آن بزرگواران تبری مینمایند و از جمله نصاب آن عده از امت هستند که با شیعه اثناعشری از روی جحد و انکار مخالف باشند و همچنین مشرکین نجس میباشند و اجماعاتی نقل کرده‌اند بر نجاست کفار که از جمله آنها یهود و نصاری و مجوس باشند چون

بعض آنها مشرك و بعضی کافرند و همچنین هر کس از مسلمین که یك ضروری از ضروریات اسلام را منکر شود و هر کس از اهل این مذهب که یك ضروری از ضروریات آن را انکار نماید .

۷ - هر مایع مست کننده‌ای نجس است .

۸ - عرق حیوان نجاست‌خوار نجس است .

مطلب دوم

در آنچه که مربوط به نجاسات میشود و در آن مسائلی است :

۱ - هر چیزی پاك است تا آنکه بنجاست آن علم پیدا کنی و چون علم پیدا کردی آن وقت نجس میشود .

۲ - هر چیز خشکي زکي است (یعنی نجسی که خشك باشد جای دیگر را نجس نمیکند) .

۳ - گفته شده اگر چیزی نجس شده هر گاه عین نجاست را از آن زایل نمودند دیگر چیزی را نجس نمیکند اما احتیاط در این است که از آن اجتناب کنند (یعنی اگر با

رطوبت بآن دست زدند تطهیر نمایند) .

٤ - حجام هر گاه طفل صغیری نباشد در پاك کردن موضع نجاست امین شمرده میشود .

٥ - واجب نیست که دیگری را از نجاست جامه‌اش مطلع نمایند یا مثلاً اگر جائی از بدنش را در غسل نشُست لازم نیست که حتماً باو بگویند یا اگر شخص جامه‌ای دارد و نجس است و دیگری آن را عاریه خواست اعلام نجاست جامه باو واجب نیست .

٦ - هر کس بدیگری امر کند که لباس او را بشوید و بعد از شستن قبل از آنکه در آن دقت کند آن را پوشیده و نماز کند و بعد از نماز دقت کند و ببیند که هنوز بقایای نجاست بر آن است نماز خود را اعاده میکند و اگر خودش آنرا شسته باشد اعاده نمیکند .

۷ - هر عضوی که شستن آن واجب شود ظاهر آن را میشویند و بر بواطن مثل داخل دهان و بینی و گوش و چشم و داخل زخم ، شستنی نیست .

۸ - هر گاه لباس یا تن آدمی نجس شود اگر جای آن را شناخت میشوید و گر نه مواضعی را که احتمال میدهد نجس باشد میشوید و باقی را ترك میکند و اگر امر بر او مشتبه شد و در تمام لباس یا تن شك نمود کل آن را میشوید .

۹ - هر گاه به لباس مذی برسد یا گمان کند که جنابت بآن رسیده یا موشی با بدن تر از روی آن گذشته و رد آن معلوم نشود یا سگ یا خوکي که بدنش خشك است با آن لباس تماسی پیدا کند یا بول شتر یا گوسفندی بآن برسد یا شکي بنماید که شاید بول چهارپائی بآن لباس رسیده در همه این موارد مستحب است که ترشح آبی بر آن جامه بنماید .

۱۰ - پیغمبر و ائمه علیهم السلام طاهر و مطهرند و میت ایشان و آنچه که از آنها بروز کند پاك است و آن بزرگواران بسایر مردم قیاس نمیشوند .

۱۱ - گفته شده آنچه از مرغان بیرون آید غیر از خون مانعی ندارد چه از مرغانی باشد که گوشت آنها خورده میشود و چه غیر آن و مکروه است از میانه آنها مس بول

صفحه ۱۲۱

خفاش و فضله ماکیان و احتیاط واضح است .

۱۲ - آنچه از حیوان مأکول اللحم بیرون آید جز خون مانعی ندارد و بهتر است که از بول اسب و استر و الاغ اجتناب شود .

۱۳ - باکي نیست به آنچه از انسان خارج شود جز چهار نجس که بول و غایط و خون و منی باشد .

۱٤ - باکي نیست به مشك و خون ماهی و پشه و کك و بهتر آنست که خون پشه را بشویند .

۱۵ - میت هر گاه خشك باشد مس آن مانعی ندارد و مستحب است که موضع تلاقی را بشویند .

۱٦ - آنچه از حیوان که حیوة در آن حلول نکرده بعد از مردنش هم مس آن مانعی ندارد و پاك است مثل مو و استخوان و سم و ناخن و شاخ و کرك و پشم و پر و تخم هر گاه پوست کلفت آن تشکیل شده و مایه‌پنیر و دندان و شیر و آغوز چه از حیوان میته باشد چه از حیوان ذبح شده حلال گوشت باشد یا حرام گوشت که اینها چون حیوة در آنها نبوده نجس نیستند .

۱۷ - پوست یعنی نافه مشك باکي بآن نیست و هر گاه نمیداند که آیا تذکیه شده یا نه از آن تنزه نماید (یعنی مثلاً دست مرطوب بآن نزند) .

۱۸ - کندن ثؤلول یعنی باصطلاح ستاره‌ای که روی پوست پیدا میشود در نماز و غیر نماز اشکالی ندارد .

۱۹ - میته آنچه که خون ندارد باكي بآن نیست .

۲۰ - لباسی که کفار میدوزند پاك است و همچنین آنچه که بایشان عاریه دهی و پس بگیری و مستحب است که آن را بشوئی یا همین اندازه از باب تنظیف ترشح آبی بآن میکنی .

۲۱ - هر کس دست یا بدن او با رطوبت با بدن اهل کتاب تماس پیدا کند آنجائی را که با آنها تماس پیدا کرده میشوید و مستحب است که هر گاه با دست خشك با آنها

صفحه ۱۲۲

دست دهد دست خود را بشوید یا دست خود را بر خاك بمالد و خوب است که اگر با آنها دست میدهد از پشت جامه دست دهد .

۲۲ - مستحب است هر گاه با دست خشك با ناصبی دست دهد دست خود را بشوید .

۲۳ - مستحب است اثر پای موش را اگر با رطوبت بر روی لباس راه رفته باشد بشویند و آن قسمت از غذا را که موش بوئیده دور بیاندازند و باقی را اگر خواستند بخورند و همچنین غذائی که سگ آن را بوئیده .

۲٤ - مستحب است که هر گاه دست به روباه و خرگوش یا حیوان سبعی بزند چه مرده باشند و چه زنده دست خود را بشوید .

۲۵ - مستحب است شستن شیر دختر هر گاه بلباس رسیده باشد و شیر دختر یعنی شیر مادری که دختر زائیده است .

۲٦ - مستحب است هر گاه ناخن یا موی خود را با وسیله آهنی کوتاه کند موضع چیدن را با آب مسح نماید .

۲۷ - زنی که بچه داری میکند اگر یك لباس دارد و بچه‌اش بر آن بول میکند لباس خود را روزی یکبار میشوید .

۲۸ - گِل ناشی از باران پاك است و مستحب است که بعد از سه روز بهر چه رسید آن را بشویند .

مطلب سوم

در اسباب تطهیر است و کیفیت و احکام آن و در این مطلب چند فصل است :

فصل

در اسباب تطهیر است و مطالب مربوط بآن و در آن مسائلی است :

۱ - آب پاك است ، و پاك كننده است و شیء را از هر نجاستی پاك میكند مشروط بآنكه بر طبق موازین شرعی با آن شسته شود و پاك كننده انسان از هر حدثی نیز هست چنانكه قبلاً گذشت .

صفحه ۱۲۳

۲ - زمین خشك و پاك ، خاك و ریگ و سنگ ریزه و احجار آن همه طهورند كف پا و كف آنچه را كه با آن گام زده شود بر زمین اعم از نعل و كفش و غیر آنها همه را با راه رفتن بر آن و مالیده شدن بآن پاك میكند تا آنكه عین نجاست برطرف شود و همچنین بعض زمین پاك كننده بعض دیگر نیز هست و پاك میكند كف كفشهای چوبی را و ته چوبی را كه شخص اقطع از آن استفاده میكند یعنی كسیكه پای او قطع شده و بجای آن چوبی قرار داده و ته عصا و چوبی كه شخص بیمار و ضعیف بدست میگیرد و ظرفی را كه سگ بآن زبان زده باشد و همچنین پاك میكند اثر غائط را از محل دفع در بدن انسان و در نبودن آب ، پاك كننده از حدث است چنانكه گذشت و هر چه از نجاسات را كه بخشكاند و اثر آن را ببرد چه از بدن باشد و چه غیر آن پاك میكند و باعث میشود كه سرایت به جای دیگر نكند .

۳ - هر نجسی كه استحاله یعنی از حال خود بگردد و تبدیل به چیز دیگر شود مثل سگی كه در نمكزار به نمك بدل شود . م .

شود یا منقلب گردد مثل شرابی كه سركه شود . م .

ولو بتدبیری باشد یا منتقل به طاهری شود مثل خون انسان كه در شكم پشه برود . م .

كه بطور مطلق حكم آن طهارت است و طوری شود كه اسم طاهر بر آن صدق كند و اسم نجس از آن سلب شود یا آنچه استبرا شود بطوریكه در محل خودش ذكر خواهد شد یا مشرك و كافر هر گاه اسلام آورند همه اینها پاكند .

٤ - خمیری كه با آب نجس گرفته باشند خورده نمیشود و آن را دفن میكنند یا بكسی كه خوردن گوشت میته را حلال میداند فروخته میشود و اگر قطره خمری یا نبیذی یا خون یا آبجو در آن بچكد به یهود و نصاری فروخته میشود چون آنها شرب این چیزها را حلال میدانند و روایت شده در باب دیگی كه در آن گوشت زیاد و آبگوشت است و خون در آن چكیده كه آتش آن خون را میخورد .

٥ - آفتاب چیزهائی را كه بر آنها میتابد تطهیر حقیقی نمیكند بلكه آن را تزكیه میكند بطوری كه نجاست آن سرایت به چیز دیگری نمیكند .

٦ - روایت شده در خصوص خون که جایز است آن را با بزاق بشویند و در شستن

صفحه ١٢٤

شیء ناپاك اشكالی ندارد كه آب را در دهان نگاه داشته و بر روی چیزی كه میخواهند بشویند بریزند .

فصل

در كیفیت تطهیر است و در آن مسائلی است :

١ - اگر بول به لباس یا بدن برسد اگر در طشت میشویند باید دو بار آن را بشویند و اگر آب جاری باشد یكبار و رخصتی هم رسیده كه در هر حال یكبار بشویند كافی است .

٢ - بولی كه بجائی رسیده باشد در تطهیر محتاج مالیدن نیست چون كه آن چركی نیست بلكه آبی است .

٣ - و روایت شده كه بعد از دو بار شستن آن پارچه یا جامه را میفشارند .

٤ - تطهیر بول طفل اینطور است كه كمی آب بر آن جا كه بول رسیده میریزند و میفشارند و این در صورتی است كه طفل غذا نمیخورد و اگر باو غذا میدهند بطور عادی شسته میشود و مستحب است كه بول طفل را بطور متعارف بشویند خواه خوراك میخورد و خواه نمیخورد و حكم پسر و دختر مثل هم است .

٥ - فرش و یا رختخوابی كه كلفت هستند روی آنها را میشویند و بجانب دیگر ترشح آبی میكنند و این تا وقتی است كه نجاست بطرف دیگر نفوذ نكرده و گر نه هر دو طرف را میشویند و مستحب است كه بر رختخواب یا فرش آب بریزند تا از جانب دیگر خارج شود .

٦ - هر گاه سگ یا خوك با رطوبت بلباس یا بدن تماس حاصل نمایند محل تلاقی را میشویند .

٧ - ظرف را از زبان زدن سگ یكبار با خاك میشویند بعد با آب و روایت شده بعد از شستن با خاك دو مرتبه با آب میشویند بعد خشك میكنند و روایت شده كه هفت بار میشویند و عمل بر یكبار شستن با خاك و دو بار با آب است كه سه مرتبه میشود .

٨ - هر گاه خوك از ظرفی آب بخورد یا موش در آن بمیرد هفت مرتبه آنرا میشویند و جایز است كه به سه مرتبه اكتفا كنند .

صفحه ١٢٥

۹ - واجب همان برطرف کردن عین نجس است و اگر رنگ یا بوی آن باقی ماند مانعی ندارد .

۱۰ - ظرف را از دیگر نجاسات سه بار میشویند .

فصل

در احکام است و در آن مسائلی است :

۱ - واجب است که برای نماز نجاست را از لباس و بدن پاك کنند کم باشد یا زیاد مگر آنچه که استثنا شده .

۲ - استثنا میشود از نجاسات نقطه‌های خون مادام که مجموع آنها رویهم بقدر سطح یك درهم نشود و روایت شده تا باندازه دیناری بشود و در بودن نقطه‌های خون بر روی بدن روایت شده بقدر یك نخود برسد ازاله واجب نیست و شاید اختلافی هم در اینها نیست و این در صورتی است که خون حیض نباشد یا خون کس دیگری بطور مطلق نباشد .

۳ - استثنا شده از آن خونِ جراحتها و قرحه‌ها پس نماز میخواند بهمان صورت که هست تا وقتی که مندمل یعنی قشری روی آن ببندد . م .

شود و ببندد و مستحب است که روزی یك مرتبه آن خون را بشویند و اگر خون با چرك مخلوط است یا آنکه فقط چرك غلیظی است مستحب است که آن را روزی دو بار صبح و شام بشویند .

٤ - و استثنا میشود از آنها نجس بودن چیزی که نماز در آن بتنهائی تمام نیست مثل کفش و جوراب و بند شلوار و کلاه و کیسه‌ای که بیمار برای منع رسیدن قطرات بول به لباس و بدن می‌بندد و سرپائی و آنچه شبیه اینها باشد .

۵ - و استثنا میشود از آن هر گاه یك لباس داشته باشد و آنهم نجس باشد و آب برای شستن آن ندارد که در همان لباس نماز میخواند و میتواند که آن را بیرون آورده عریان نماز بخواند .

صفحه ۱۲٦

٦ - هر کس عمدا در لباس نجسی نماز بخواند در حالی که میتواند آن را تطهیر کند و نجاست هم طوری نیست که معفو بوده و نماز با آن جایز باشد باید نماز را اعاده کند خواه وقت باقی باشد خواه گذشته باشد .

۷ - هر کس ندانسته یا از روی فراموشی در لباس نجسی نماز بخواند نماز او گذشته و اگر در ضمن نماز نجاست را ببیند اگر بتواند آن جامه را میاندازد یا آن را پاك میکند و گر نه تمام میکند و در همه این صورتها مستحب است که اعاده کند .

۸ - هر کس در لباس خود نجاستی ببیند و قبل از نماز به لباس خود نگاه نکرده بوده مستحب است که نماز را اعاده کند و اگر قبل از نماز نظر کرده و چیزی ندیده بوده و بعد از نماز دیده چیزی بر او نیست و همین طور کسی که قبل از نماز نجاست را دیده و در شستن آن کوتاهی کرده مستحب است که نماز را اعاده کند بخصوص اگر وقت باقی است و احتیاط واضح است .

۹ - مکروه است نماز در جامه‌ای که جنبِ از حرام در آن عرق کرده پیش از شستن آن و اگر جنابت از راه حلال بوده مانعی ندارد و مس بدن جنب و حائض و عرق آن دو مانعی ندارد .

۱۰ - مستحب است شستن جامه‌ای که حائض از اول عادت خود تا آخر آن را پوشیده و همین طور مستحب است ترشح کردن بر جامه‌ای که جنب در آن عرق کرده و اینها در صورتی است که شكي در دل او پیدا شود که آیا پاك هستند یا نه .

۱۱ - هر کس دو جامه دارد که یکي از آنها نجس است و با هم مشتبه شوند در هر دو نماز میخواند یکي پس از دیگری .

۱۲ - نماز در جامه‌های یهود و نصاری مکروه است و نیز در لباسی که از نصرانی خریده و هنوز آن را نشُسته و مستحب است شستن جامه‌هائی که اهل کتاب یعنی یهود و نصاری میدوزند .

۱۳ - مکروه است در یك کاسه با مجوسی غذائی را که خشك و جامد است بخورند و با او بر یك رختخواب بخوابند و با او دست بدهند و از طعام او بخورند و او را بر

صفحه ۱۲۷

تشك و محل سجده خود بنشانند .

۱٤ - اگر شخص اهل کتاب دست خود را بشوید مانعی ندارد که همراه مسلمان غذا بخورد و اشکالی ندارد که خدمتکار نصرانی هر گاه دستهای خود را بشوید خدمت نماید مادام که با دست مرطوب به چیزی که مسلمان میخورد دست نزند .

مطلب چهارم

در احکام ظروف و پوستها است و در آن دو فصل است :

فصل

در احکام مربوط به ظرفها است و در آن مسائلی است :

۱ - مستحب است دوری کردن از ظرفهای اهل ذمه مگر آنکه ناچار از استعمال آنها شود که در این وقت آنها را میشوید و بکار میبرد .

۲ - ظرفی را که نجس شده باید سه بار بشویند .

۳ - ظرفی را که خوك از آن آب خورده یا موش در آن مرده هفت بار میشویند و به سه مرتبه هم میشود اکتفا نمود .

٤ - ظرفی را که سگ بآن دهن زده اول با خاك شسته و بعد دو مرتبه با آب میشویند .

٥ - خوردن و نوشیدن از ظرف طلا و نقره و بکار بردن آن ظروف حرام است .

٦ - مکروه است اکل و شرب از ظرفی که نقره کاری شده و اگر از آن نوشید دهان خود را بر جائی که نقره است نمیگذارد و مستحب است که آن نقره را بکنند .

۷ - سایر لوازم غیر از ظرف اشکالی ندارد که از نقره باشد .

۸ - مکروه است نگهداشتن تختی که در آن طلا باشد اما آب طلا مانعی ندارد .

۹ - سوار شدن بر زینی که به نقره اندود شده مکروه است و مستحب است که اگر ممکن باشد آن را بکنند و اگر نتوانست مانعی ندارد که سوار شود .

۱۰ - ظروف مشرکین اگر نجاست آنها معلوم نباشد اجتناب از آنها مستحب است .

۱۱ - مستحب است از ظرفهائی که از سنگهای کوه سناباد تراشیده میشود تهیه نموده

صفحه ۱۲۸

و در آنها غذا طبخ کنند چونکه آنها مبارکند .

۱۲ - مستحب است استعمال قدحهای شامی و ظروف سفالین و استعمال سفالهای مصری مکروه است .

۱۳ - مکروه است استعمال ظروفی که برای نگه‌داری شراب استعمال شده مانند قرع (یعنی پوست کدو که بصورت ظرفی برای مایعات استعمال میشود) و همچنین ظروف قیراندود و کوزه‌ها و نقیر (که ظرف خاصی بوده که در چوب حفره‌ای میکندند و در آن نبیذ میانداختند) و باکی نیست بآنچه که خمر در آن نفوذ نمیکند هر گاه سه مرتبه آن را بشویند و خوب در آن دست بمالند .

فصل

در احکام پوستهاست و آنچه که ملحق بآنها است و در آن مسائلی است :

۱ - از پوستها استعمال نمیشود مگر آنچه که حیوان آن در حال زنده بودن پاك بوده و بعد تذکیه شده باشد و این در صورتی است که خود شخص آن را بعمل آورده باشد .

۲ - هر چه از بازار مسلمین خریداری شود پوست باشد یا غیر آن پاك است مگر وقتی که علم به نجاست آن پیدا کنی اگر چه که در بازار مسلمین از غیر مسلم خریده باشی و واجب نیست که انسان سؤال کند جز آنکه مستحب است اگر از مشرکین میخری بپرسی و احتیاط واضح است .

۳ - هر که در راه سفره‌ای بیابد که در آن گوشت و پنیر و چیزهای دیگر باشد بنا را بر پاك بودن آنها میگذارد و آن اطعمه قیمت میشود و آنها را میخورند و اگر صاحبش آمد قیمت آن را باو می‌پردازند وجه ذکر مسأله در احکام جلود امکان چرمی بودن سفره است . م .

.

٤ - هر چه در آن حلال و حرام هر دو هست آن برای تو حلال است تا وقتی که بدانی که آن چیز عینا خودش حرام است و از آن اجتناب نمائی .

٥ - پوستی که با فضله سگ آن را میرسانند در آن پوست نماز خوانده نمیشود و اما

آنچه که در بول خیسانده شود بعد از شستن میشود در آن نماز خواند .

٦ - از پوستی که آن را از کسی خریده‌اند که معتقد است پوست حیوان مرده با دباغی پاك میشود تنزه میکنند یعنی در آنچه که طهارت در آن شرط باشد بکار نمیبرند و با رطوبت مس نمینمایند .

۷ - پوست میته با دباغی پاك نمیشود و از آن استفاده نباید کرد و نماز در آن جایز نیست حتی اگر بند نعلین از آن ساخته باشند .

و در اینجا بآخر مطالب و احکامی رسیدیم که میخواستم در کتاب طهارت جمع نمایم و در پی این کتاب کتاب نماز خواهد آمد ان شاء الله و تألیف این کتاب در شب سه‌شنبه هجدهم ماه جمادی الاولی از ماههای سال هزار و دویست و شصت بانجام رسید بر دست مؤلف آن کریم بن ابراهیم کرمانی که خداوند بر هر دوی آنها ببخشاید و امر او را ختم به خیر نماید بحق ساداتش که سلام خدا بر آنها باد حامداً مصلیاً مستغفراً .

* * *

تمام شد ترجمه کتاب طهارت از کتاب مبارك جامع در روز پنجم ماه رمضان المبارك سنه ١٤١٠ هجری قمری علی مهاجرها آلاف التحیة و الثناء .

* * * * *

صفحه ١٣٠

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب نماز

و در آن ده باب است :

باب اول

در مقدمات است و در آن پنج مقصد است :

مقصد اول

در تعداد رکعات نمازهای واجب و مستحب است و مجملی از احکام آنها که در ضمن سه مطلب بیان میشود :

مطلب اول

در شماره رکعات نمازهای واجب است که در طی مسائلی ذکر میشود :

١ - نمازهای یومیه واجب هستند و شماره رکعات این نمازها در حضر در هر شبانه روز هفده رکعت است ، چهار رکعت برای ظهر و چهار رکعت برای عصر و سه رکعت برای مغرب و چهار رکعت برای عشاء و دو رکعت برای صبح و در سفر نمازهای یومیه یازده رکعت میشود که از هر چهار رکعتی دو رکعت کم میشود .

٢ - نماز جمعه واجب است و آن دو رکعت است بعد از دو خطبه .

٣ - نماز عیدین (عید فطر و قربان) واجب است و نماز عید دو رکعت است به دوازده تکبیر ، هفت تکبیر در رکعت اول و پنج تکبیر در رکعت دوم بشروطی که شرح آن

صفحه ١٣١

خواهد آمد .

٤ - نماز آیات واجب است و آن دو رکعت است با ده رکوع پنج رکوع در رکعت اول و پنج رکوع در رکعت دوم بترتیبی که در جای خود خواهد آمد .

- و اما نماز میت رکوع و سجودی ندارد بلکه دعا و شفاعت است و از این باب نیست .

- و اما نمازی که نذر کرده باشند بخوانند و امثال آن باصل شرع واجب نبوده و خصوصیتی ندارد که ذکر شود .

مطلب دوم

در عدد نمازهای سنتی است و آنها بر دو قسمند نمازهائی که همیشگی است و مرتب خوانده میشوند و نمازهائی که مرتب خوانده نمیشوند و این نوع دوم هم بر دو قسم است یکي نمازهائی که وقت معینی دارند و دیگر نمازهائی که وقت معینی ندارند و در این مطلب مسائلی است :

١ - نمازهای سنتی راتبه در حضر عددشان دو برابر نمازهای واجب است و توزیع آنها باین ترتیب است که هشت رکعت در وقت زوال خوانده میشود و بآن نماز اوّابین میگویند یعنی توبه کنندگان و هشت رکعت قبل از عصر خوانده میشود و بآن نماز خاشعین میگویند یعنی فروتنان و چهار رکعت بعد از مغرب خوانده میشود و بآن نماز ذاکرین میگویند یعنی آنها که یاد میکنند و دو رکعت بعد از عشاء نشسته میخوانند که جمعاً يك رکعت حساب میشود و نام آن نماز شاکرین است یعنی شکر گزاران و هشت رکعت بعد از نصف شب میخوانند و نام آن نماز خائفین است یعنی آنها که میترسند و سه رکعت بعد از آن میخوانند بنام نماز راغبین یعنی آنها که رغبت و میل دارند و دو رکعت هم برای وقت فجر است که نماز حامدین گفته میشود یعنی شکر گزاران که جمعا سی و چهار رکعت میشود و نماز اوابین و خاشعین یعنی نافله زوال و عصر در سفر ساقط میشوند .

٢ - نوافلی که وقت معین دارند بسیارند بعض آنها در هر سال تکرار میشود و بعضی در هر ماه و بعضی در هر هفته و بعضی در هر روز و ان شاء الله در باب خودشان ذکر

صفحه ١٣٢

آنها میآید .

٣ - نوافلی هم که وقت معین ندارند جدا بسیارند و در باب جداگانه‌ای انشاء الله تعالی خواهند آمد .

مطلب سوم

در خلاصه‌ای از احکام نماز است و مطالبی که بآن مربوط میشود و در این مطلب هم مسائلی است :

۱ - خداوند نماز را در کتاب خود فریضه قرار داده و پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را باین اقسام چهار گانه سنت فرموده است پس این چهار نوع ، سنت در فریضه هستند .

۲ - حرام است حقیر شمردن و سهل انگاری در امر نماز و ضایع کردن آن .

۳ - واجب است برپا داشتن نماز و محافظت آن و درست بجا آوردن ارکان آن بترتیبی که در شرع رسیده است خاصه نماز وسطٰی که نماز ظهر است .

٤ - کسی که از روی انکار یا استخفاف امر خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز را ترك کند کافر است .

٥ - نماز بعد از معرفت بهترین وسیله تقرب بخدا است و آن سبب نزدیکي بخدا است از برای هر پرهیزکاری .

٦ - مستحب مؤکد است که نوافل یومیه را بجا آورند حتی آنکه ترك کننده آنها را عاصی شمرده‌اند .

۷ - افضل نوافل نماز فجر است بعد رکعت وتر بعد دو رکعت زوال بعد نوافل مغرب بعد نماز شب بعد نوافل روز .

۸ - جایز است وقتی که انسان دچار هم و غم است و قلبش اقبال ندارد نافله نخواند .

۹ - هر گاه مدتی نافله نخواند و نوافل زیادی بر گردن او افتاد و قضا کردن آنها بر او سنگین شد آنها را رها میکند و از نو همت میگمارد .

۱۰ - مستحب است که چون نافله‌ای فوت شود قضا نمایند و اگر نتوانست برای هر دو رکعت یك مد صدقه بدهد و اگر نتوانست از هر چهار رکعت و اگر نتوانست یك مد

صفحه ۱۳۳

از نوافل روز و یك مد از نوافل شب و قضا نمودن بهتر است .

۱۱ - هر کس قضاء نوافل زیادی برایش جمع شود و از بس زیادند نداند که چقدر باید قضا کند پس نماز بخواند تا وقتی که از زیادی آنها نداند چقدر خوانده یا آنکه سعی کند تخمینی دست بیاورد و بهتر آن است که نماز بخواند تا وقتیکه گمان کند بیشتر از حد لازم خوانده است .

۱۲ - هر کس نوافل یومیه او فوت شود بدلیل آنکه مشغول طلب معیشتی بوده که چاره‌ای از آن نیست یا پی حاجت برادر مؤمنی بوده چیزی بر او نیست و اگر مشغولیت او به جمع دنیا او را از نماز باز داشته باید قضا کند و گر نه خدا را ملاقات میکند در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را خفیف و خوار شمرده و حرمت آن بزرگوار را نگاه نداشته است .

۱۳ - نافله هر گاه بجهت بیماری فوت شود قضای آن تأکیدی ندارد و اگر قضا کند خیری است که بجا میآورد و اگر نکند چیزی بر او نیست .

١٤ - جایز است که در نماز خاشعین یعنی نافله عصر اکتفا به شش رکعت نمایند و در نماز ذاکرین یعنی نافله مغرب اکتفا به دو رکعت کنند و نماز وتیره را ترك نمایند .

١٥ - نوافل دو رکعت دو رکعت خوانده میشوند مگر نماز اعرابی و نماز وتر .

١٦ - جایز است که نماز وتر را با فاصله بخوانند باین طور که بعد از دو رکعت سلام داده آن وقت اگر خواست آب میخورد و صحبت میکند و نکاح مینماید و کاری دارد انجام میدهد یا وضوی خود را تجدید میکند آن وقت میایستد و وتر را بطور مفرد بجا میآورد و جایز است که متصل بخواند هر سه رکعت را با یك سلام .

۱۷ - تخفیف نماز واجب و طول دادن نافله از عبادت است و پیغمبر صلی الله علیه و آله نمازش از همه کس مختصرتر و تمام‌تر بود .

۱۸ - جایز است که نوافل را بطور مطلق ترك کنند و البته کراهت شدید دارد زیرا که هر کس خدا را ملاقات کند و نمازهای پنجگانه واجب خود را بجا آورده باشد دیگر درباره باقی از او سؤال نمیکنند اما حرف در قبول شدن نمازهای واجب است .

صفحه ١٣٤

۱۹ - مستحب است که بر ادای نوافل مواظبت نمایند که هر چه از واجب ناقص مانده و فاسد شده بوسیله نوافل تمام بشود .

۲۰ - هر کس بعد از داخل شدن وقت ظهر مسافرت کند نماز اوابین و خاشعین را میخواند .

۲۱ - هر کس در سفر نافله‌های شب از او فوت شد قضا میکند ولو در روز باشد و نافله‌های روز را که در سفر نمیخواند قضا نمیکند .

۲۲ - مستحب است مداومت بخصوص بر نافله مغرب و نافله شب و وتیره چه در سفر و چه در حضر و مداومت بر نماز اوابین در حضر .

۲۳ - مداومت بر ترك نوافل جايز نيست .

مقصد دوم

در اوقات نمازها است و در آن سه مطلب است :

مطلب اول

در اوقات نمازهای واجب روزانه است و در اين مطلب هفت فصل و يك تذنيب است :

فصل

درباره وقت است بطور كلی :

۱ - هر نمازی دو وقت دارد يكي اول و ديگری آخر ، وقت اول اختياری است و وقت دوم اضطراری و كسی نبايد وقت آخر را وقت قرار دهد مگر آنكه بيماری يا عذری داشته باشد و وقت دوم مال كسی است كه مشغول بوده يا فراموش كرده يا سهو نموده يا خواب بوده يا عذری از اين قبيل داشته .

۲ - اول وقت رضوان خداست و آخر آن عفو خدا و عفو نيست مگر از گناهی و فضل اول وقت بر آخر آن مثل فضل آخرت است بر دنيا .

۳ - نماز روز تا غايب شدن آفتاب و نماز شب تا طلوع فجر فوت نميشود و نماز فجر

وقتی فوت ميشود كه آفتاب طالع شود و اين اوقات برای مضطر و عليل است و كسی كه فراموش كرده .

٤ - كسی نبايد نمازی بخواند مگر در وقت آن .

٥ - مستحب است كه چون وقت نماز رسيد بدون تأخير مشغول نماز شوند چون انسان نميداند كه چه پيش ميآيد .

٦ - مستحب است مداومت بر نماز خواندن در اول وقت .

۷ - مكروه است بدون عذر نماز را از اول وقت عقب بياندازند .

۸ - مستحب است كه در مسجد بانتظار نماز بنشينند .

فصل

در وقت ظهر است و در آن مسائلی است :

١ - اول وقت ظهر زوال آفتاب است و برای تعیین آن چوبی بطول يك ذراع و چهار انگشت (حدود ٦٠ سانتیمتر) برمیداری و چهار انگشت آن را در زمین فرو میکنی و سایه آن را نگاه میکنی تا وقتی که سایه به کمترین اندازه برسد و بعد شروع به زیاد شدن بکند و همین وقت زوال آفتاب است .

٢ - آخر وقت مطلق نماز ظهر اندكي قبل از غروب شمس است باندازه خواندن نماز عصر .

٣ - وقت اختیاری نماز ظهر از اول زوال است تا وقتی که سایه هر چیزی باندازه طول خود آن چیز شود و مقصود سایه‌ای است که علاوه بر سایه وقت زوال حاصل شود .

٤ - وقت اضطراری نماز ظهر بعد از آن است تا کمی مانده به غروب آفتاب یعنی بقدر خواندن نماز عصر .

٥ - از اول زوال تا وقتی که طول سایه باندازه دو قدم زیاد شود فسحه و فرجه‌ای است و نافله‌گزار میتواند که نماز واجب را تا آن وقت عقب بیاندازد .

فصل

در وقت عصر است و در آن مسائلی است :

صفحه ١٣٦

١ - وقت عصر بعد از گذشتن مقدار ادای ظهر از اول زوال است و بین ظهر و عصر حد معروفی نیست .

٢ - آخر وقت مطلق عصر غروب آفتاب است .

٣ - وقت اختیاری نماز عصر از بعد از ادای ظهر است تا وقتی که سایه هر چیز دو برابر آن شود و منظور مقدار افزوده سایه بر اندازه زوال است نه کل آن .

٤ - وقت اضطراری عصر بعد از این وقت است تا غروب .

٥ - بعد از اداء ظهر تا موقعی که سایه باندازه چهار قدم از وقت ظهر زیاد شود فسحه و مهلتی است که مانعی ندارد نافله‌گزار فریضه عصر را در آن بتأخیر اندازد .

فصل

در وقت مغرب است و در آن مسائلی است :

۱ - اول وقت نماز مغرب غروب آفتاب است که عبارت از غایب شدن آن در افق باشد از چشم ناظر البته در وقتی که حائلی نباشد و علامت این مطلب رفتن قرمزی از طرف مشرق است و بالا آمدن سیاهی و مستحب است که نماز مغرب را تا وقتی که قرمزی از بالای سر بگذرد بتأخیر اندازند .

۲ - آخر وقت مغرب بطور مطلق کمی به نصف شب مانده است یعنی باندازه ادای نماز عشاء و علامت نیمه شب آن است که ستاره‌هائی که اول شب طلوع نموده بودند سرازیر شوند یعنی شروع به نزول نمایند و روایت شده که چون شب نصف شود سفیدی بشکل عمودی از آهن در وسط آسمان ظاهر میشود و دنیا را روشن میکند و ساعتی هست و میرود .

۳ - وقت اختیاری مغرب از موقع غروب آفتاب است تا برطرف شدن قرمزی از جانب مغرب یا پیدا شدن ستارگان .

٤ - وقت اضطراری مغرب بعد از وقت اختیاری است تا وقتی که باندازه ادای نماز عشاء به نصف شب مانده باشد .

٥ - رخصتی روایت شده برای کسی که خواب بوده یا فراموش نموده یا ناچار بوده و

صفحه ۱۳۷

همچنین زنی که حائض بوده و بعد از نصف شب پاك شده که اینها میتوانند نماز مغرب را بعد از نصف شب بخوانند و برای این اشخاص وقت مغرب تا کمی مانده به فجر امتداد دارد یعنی تا وقتی که بقدر ادای نماز عشاء بفجر مانده باشد .

٦ - وقت مغرب مثل ظهر و عصر فسحه‌ای ندارد و وقت آن غروب آفتاب است چون قبل از آن نافله‌ای نباید بخوانند بلی مستحب است کمی آن را عقب بیاندازند .

فصل

در وقت عشاء است و در آن مسائلی است :

۱ - اول وقت عشاء هنگامی است که بقدر ادای نماز مغرب از غروب گذشته باشد .

۲ - آخر وقت مطلق عشاء نصف شب است .

۳ - وقت اختیاری عشاء از بعد از نماز مغرب است تا ثلث شب .

٤ - وقت اضطراری عشاء بعد از آن است تا نصف شب .

٥ - رخصتی روایت شده برای کسی که خواب بوده و بعد از نصف شب بیدار شود و کسی که فراموش کرده و شخص ناچار و حائضی که بعد از نیمه شب پاك شود که اینها میتوانند نماز عشاء را تا طلوع فجر بخوانند .

٦ - بعد از ادای نماز مغرب تا وقتی که شفق یعنی روشنی قرمز رنگ غروب کند وسعت و فسحه‌ای است برای اداء عشاء چون قبل از آن نافله مغرب را میخوانند .

فصل

در وقت نماز صبح است و در آن مسائلی است :

١ - وقت نماز صبح طلوع فجر است و آن سفیدی است که بعرض افق روشن میشود نه آن سفیدی که بطور عمود بوسط آسمان میآید .

٢ - آخر وقت مطلق نماز صبح طلوع آفتاب است .

٣ - وقت اختیاری آن تا وقتی است که هوا خوب روشن شود .

٤ - وقت اضطراری نماز صبح بعد از آن است تا طلوع آفتاب .

٥ - از اول ظاهر شدن فجر که در عرض افق پیدا میشود وقت فضیلت است تا آنکه

خوب روشن شود .

فصل

در احکام است و در آن مسائلی است :

١ - نماز مستحب را در وقت نماز واجب نباید بجا آورد و مقصود از وقت در اینجا وقتی است که آن کسی که با او نماز میکنی مشغول باقامه شود پس هر گاه اقامه را شروع کرد برای هیچکس از آنها که اقتدا باو نموده‌اند سزاوار نیست که نماز نافله بخوانند و اما در غیر این محل میتوانی نافله بخوانی تا وقتی که خوف از دست رفتن وقت فضیلت فریضه باشد که در این موقع دیگر نافله خواندن سبب تقرب نیست .

٢ - کسی که نمازهای فوت شده بر گردن او است مانعی ندارد که نماز را اول وقت بخواند .

۳ - هر کس بقدر یك رکعت از آخر وقت را درك کند همه نماز را درك نموده خواه واجب باشد خواه نافله .

٤ - هر گاه به تصور آنکه وقت داخل شده نماز را شروع کنی و هنوز در واقع وقت نماز نشده است و موقعی که در حال نماز هستی وقت نماز داخل شود ترا کافی است .

٥ - نزدیکتر باحتیاط آن است که تا وقتی انسان بطور شرعی یا حقیقی یقین به رسیدن وقت نکرده نماز را شروع نکند .

٦ - جایز است که در باب اوقات نماز باذان مؤذنین اقتدا شود چون آنها امنای مؤمنین هستند بر نمازهای آنها مگر آنکه مؤذن خائن باشد و او را امتحان کرده باشی که سر وقت اذان نمیگوید .

۷ - هر گاه هوا ابر باشد جایز است در موقعی که خروس سه بار بخواند نماز بخوانند یا وقتی که خروسها صدا بلند میکنند و بیکدیگر جواب میدهند و این در صورتی است که با خواندن آنها انسان گمان بدخول وقت ببرد .

۸ - هر گاه خداوند آفتاب را از بندگان پنهان نماید مجازند که نماز را عقب بیاندازند تا یقین کنند که ظهر شده .

صفحه ۱۳۹

۹ - روز ابری نیست که وقت ظهر در آن پنهان شود بر مردم مگر آنکه امام علیه السلام حکم میفرماید که آفتاب خود را ظاهر کند تا حجت بر اهل هر قریه‌ای تمام شود که چه کسی اهتمام به نماز دارد و چه کسی آن را ضایع میکند مگر آنکه در پاره‌ای از روزها بجهت عقوبت بر مردم آن را پنهان نماید .

۱۰ - مستحب است که چون ظهر شود دعائی را که برای این وقت رسیده بخوانند .

۱۱ - جایز است بین دو نماز را جمع کنند به ترك نافله و اگر بین دو نماز نافله بخوانند این دیگر اسمش جمع بین دو نماز نیست .

۱۲ - هر کس بی وقت نماز بخواند نماز را اعاده میکند اگر چه که بعد از فراغت بفهمد که بی وقت خوانده .

۱۳ - جایز نیست که بجهت طلب فضیلت نماز مغرب را بتأخیر اندازند تا وقتی که ستاره‌ها ظاهر شوند .

١٤ - جایز نیست که عمداً نماز صبح را عقب بیاندازند تا ستارگان ناپدید گردند .

۱۵ - هر کس نماز عصر را عقب بیاندازد تا آفتاب زرد شود مَوتور است یعنی در بهشت اهل و مالی ندارد .

۱٦ - هر کس نماز عصر را عمداً بگذارد تا وقتی که سایه از اول زوال شش قدم زیاد شود و عذری نداشته باشد نماز خود را ضایع کرده .

۱۷ - هر کس بین دو نماز را جمع نماید بمطلوب خود خواهد رسید .

۱۸ - مکروه است خوابیدن قبل از نماز عشاء و صحبت داشتن بعد از آن .

۱۹ - نماز مسافر در وقت زوال آفتاب است چون قبل از آن نافله ندارد و میتواند آن را تا وقت نماز شخص حاضر یا آخر وقتِ فضیلت عقب بیاندازد که بین دو نماز را جمع نماید .

۲۰ - جایز است پیمودن سایه آفتاب با قدم برای تعیین ظهر .

۲۱ - آنچه در تعیین وقت وظیفه تو است مشرق و مغرب خود تو است و جستجو کردن و از کوه بالا رفتن برای معرفت طلوع و غروب لازم نیست .

صفحه ۱٤۰

۲۲ - مستحب است که ستاره‌ای را در آسمان ببیند و نماز مغرب را شروع کند .

۲۳ - اشخاصی که در خانه‌ها هستند و بواسطه دیوارها نمیتوانند غروب قرص را ببینند مغرب را وقتی بجا میآورند که ستارگان فی الجمله ظاهر شوند و عشاء را در موقعی میخوانند که خوب ظاهر شوند .

۲٤ - هر کس نماز ظهر را فراموش کرد تا وقت مخصوص به عصر رسید یعنی مقدار خواندن چهار رکعت بغروب مانده نماز عصر رامیخواند بعد ظهر را قضا میکند و هر کس مغرب را نخواند تا وقت خاص عشاء رسید یعنی بقدر چهار رکعت مانده به نصف شب برای صاحبان عذر یا بقدر چهار رکعت مانده به فجر برای مضطرین و کسانی که بآنها رخصت داده شده ، چنین کسی عشا را میخواند و بعد از آن مغرب را قضا میکند .

۲۵ - مستحب است نشستن در مسجد برای انتظار وقت نماز .

۲٦ - پنج نماز است که در هر وقتی میتوان بجا آورد ، نمازی که از تو فوت شده که هر گاه یادت آمد ادا میکنی و دو رکعت نماز طواف و نماز احرام و نماز کسوف و نماز میت .

تذنیب

در جاهائی است که بطور خاص اجازه فرموده‌اند نماز را از اول وقت آن بعقب بیاندازند و این اجازه در مواردی است :

۱ - کسی که از عرفات برمیگردد مجاز است نماز را تا رسیدن به مزدلفه بعقب بیاندازد اگر چه یك ربع یا یك ثلث شب بگذرد .

۲ - کسی که نافله میخواند ظهر و عصر را بقدر ادای نافله عقب میاندازد .

۳ - مستحاضه ظهر و مغرب را تا آخر وقت هر یك عقب میاندازد که بین دو نماز را با یك غسل جمع کند و شاید که اذن تأخیر بامید پاك شدن باشد و بهر صورت مستحب است و مستحاضه جایز است هنگامی که عمل لازم برای مستحاضه را انجام میدهد در اول وقت نماز کند و جایز است که ظهر را بتأخیر انداخته و عصر را از آخر

صفحه ۱٤۱

وقت آن جلوتر بخواند و مغرب را بتأخیر انداخته و عشا را از آخر وقت جلوتر بخواند .

٤ - عقب انداختن نماز مغرب تا وقتی که قرمزی که بالای شب در مشرق ظاهر میشود از بالای سر برطرف شود .

٥ - کسی که مشغول قضای نماز فوت شده است نماز حاضر را بتأخیر میاندازد تا از قضا فارغ شود .

٦ - جایز است تأخیر نماز صبح برای کسی که چهار رکعت از نافله شب را خوانده و دفعةً متوجه شده که صبح طالع گردیده است یعنی اینکه نافله راتمام کرده بعد صبح را بجا میآورد .

۷ - جایز است کسی که بخواندن نماز شب عادت دارد و یك شب این نماز از او فوت شود نماز صبح را بتأخیر بیاندازد تا نماز شب را بخواند .

۸ - جایز است که روزه‌دار هر گاه نفس او با او منازعه میکند نماز را به بعد از افطار بیاندازد و همچنین وقتی که کسی در آنجا است و منتظر اوست که با هم افطار کنند .

۹ - کسی که گمان بدخول وقت دارد جایز است که نماز را بتأخیر بیاندازد تا یقین نماید .

۱۰ - کسی که احساس دفع بول و یا غایط دارد تخلیه مینماید و بعد نماز میکند .

۱۱ - کسی که آب پیدا نمیکند نماز را تا آخر وقت بتأخیر انداخته آنگاه تیمم میکند .

۱۲ - کسی که از سفر میآید مادام که نترسد نمازش قضا شود بتأخیر میاندازد تا بمنزل رسیده و تمام بخواند .

۱۳ - کسی که مبتلا بسلس البول یا اسهال باشد مثل مستحاضه ظهر و مغرب را برای پاکي عقب میاندازد (و این در سلس برای آنست که خود را پاك و تمیز کند و شخص مبتلا به اسهال بامید بهبود بتأخیر میاندازد) .

١٤ - جایز است بتأخیر انداختن نماز برای کسانیکه عذر دارند تا وقتی که عذر آنها برطرف شود .

صفحه ١٤٢

١٥ - جایز است که امام نماز را بعقب بیاندازد تا با مردم نماز بخواند .

١٦ - هر گاه تأخیر نماز برای نمازگزار بجهتی آسانتر و میسرتر باشد جایز است مغرب را تا ربع شب عقب بیاندازد .

١٧ - جایز است در تابستان برای آنکه هوا خنكتر شود نماز ظهر و عصر را بتأخیر اندازند تا آنکه سایه هر چیزی (برای ظهر) بقدر مثل آن و (برای عصر) بقدر دو مثل آن زیاد شود .

١٨ - جایز است شخص لخت نماز را بتأخیر اندازد برای آنکه جامهای بیابد .

١٩ - بطور مطلق تقدیم و تأخیر نماز را در وقت اجازه فرمودهاند و برای فراموشکار و مریض و زمینگیر و مسافر و کسی که بخواب افتاده رخصت دادهاند که بتأخیر بیاندازند .

مطلب دوم

در اوقات سایر نمازهای واجب است و در آن مسائلی است :

١ - اول وقت نماز جمعه زوال آفتاب است و آخر آن وقتی است که سایه افزوده به دو قدم میرسد و وقت عصر روز جمعه وقت ظهر سایر ایام است .

٢ - اول وقت نماز عیدین یعنی عید فطر و عید قربان طلوع آفتاب است پس چون آفتاب طالع شود مهیا شده و بیرون میروند و نماز میخوانند و حدی برای آخر آن معین نشده .

٣ - اول وقت نماز خسوف و کسوف وقتی است که قرص تاریك میشود پس نماز را شروع میکند و اگر نماز قبل از روشن شدن قرص تمام شد در صورتی که بخواهد دوباره میخواند و اگر قبل از تمام شدن نماز قرص روشن شد نماز را ادامه میدهد تا تمام کند .

٤ - اول وقت نماز خوفهای آسمانی و ظلمت و باد و ترس و غیر اینها وقت حادث شدن آنها است پس هر گاه یکي از آنها باو رسید نماز میخواند تا وقتی که آرام بگیرند و وقت نماز برای زلزله وقت زلزله است که تا حادث شد به نماز پناه ببرند و ظاهر این

صفحه ١٤٣

است که این امور اسباب وجوب نماز هستند نه اوقات آن جز آنکه بعد از حادث شدن سبب مسبب یعنی نماز را هم در پی آن میآورند .

٥ - اول وقت قضای نماز فوت شده وقتی است که انسان بیاد بیاورد که نماز او فوت شده پس مادام که از فوت نماز حاضر نترسد قضا را بجا میآورد و جایز است که نماز حاضر را اول بخواند بعد قضا را بجا آورد بلکه این کار مستحب است و کسی که نماز قضا دارد میتواند نماز مستحب بخواند بخصوص وقتی که وقت نافله تنگ باشد و بترسد که از دست برود .

مطلب سوم

در اوقات نوافل است و در آن سه فصل است :

فصل

در اوقات نمازهای رواتب است یعنی نوافل یومیه و در آن چند مسأله است :

١ - وقت نافله ظهر از زوال آفتاب است تا وقتی که سایه افزوده دو قدم شود (یعنی وقتی از دو قدم گذشت وقت نافله ظهر گذشته) .

٢ - وقت نافله عصر از بعد از فریضه ظهر است تا وقتی که سایه افزوده چهار قدم شود .

٣ - وقت نافله مغرب بعد از نماز مغرب است و برای آخر آن نصی نرسیده و سزاوار نیست که آنقدر آن را عقب بیاندازند که خواندن عشاء به وقت مضطرین و صاحبان عذر بیفتد .

٤ - وقت نماز وتیره بعد از عشاء است و آخری ندارد .

٥ - وقت نماز شب بعد از نصف شب است تا کمی به فجر مانده یعنی بقدری که وقت برای ادای نماز وتر و نافله فجر مانده باشد .

٦ - وقت نماز وتر بعد از نماز شب است و بهترین اوقات آن فجر اول است که همان صبح کاذب باشد .

٧ - وقت نماز فجر بعد از وتر است و محبوبترين اوقات آن يك ششم آخر شب است و ميتوانى تا وقتى كه روشنى صبح به بالاى سر تو برسد آن را بجا آورى مادام كه

صفحه ١٤٤

مؤذن قد قامت الصلوة نگفته باشد .

فصل

در اوقات ساير نافله‌ها است كه در شرع براى آنها تعيين وقت شده و احتياج به تفصيلى ندارد چون هر نمازى كه بطور مطلق در روزى يا شبى فرموده باشند كه خواندن آن خوب است در هر موقع از آن روز يا شب كه خوانده شود كافى است مگر در وقتى كه ضرر به نماز واجب برساند كه در چنين وقتى آن نافله باعث قربت نيست و هر نمازى كه فرموده‌اند ادای آن در ساعت معينى خوب است همان وقت آن نماز است و اوقات اين نوافل در ابواب خودشان در موقع ذكر آنها خواهد آمد .

فصل

در احكام است و در آن مسائلى است :

١ - نافله مثل هديه است كه هر وقت آورده شد قبول ميشود جز آنكه بجا آوردن نافله‌ها در اوقات خودشان افضل است .

٢ - تا روز باقى است نوافل روز فوت نميشوند و تا شب باقى است نوافل شب فوت نميگردند .

٣ - هر وقت كه سايه افزوده بر سايه ظهر دو قدم شد و هنوز از نافله ظهر چيزى نخوانده‌ای اول نماز واجب را بخوان و همچنين هر گاه هنوز نافله عصر را شروع نكرده‌ای و سايه به چهار قدم رسيد ابتدا به فريضه بنما .

٤ - جايز است نافله خواندن تا وقتى كه نترسند وقت فريضه از دست برود .

٥ - مستحب است كسى كه تنها نماز ميخواند اول فريضه خود را بخواند كه فريضه ، فضلِ اول وقت را داشته باشد .

٦ - اگر يك ركعت از نافله زوال را خوانده باشد كه طول سايه اضافى به دو قدم برسد هشت ركعت را تمام ميكند و همچنين هر گاه يك ركعت ازنوافل عصر را خوانده باشد و طول سايه چهار قدم شود هشت ركعت را تمام ميكند .

۷ - اشکالی ندارد که نماز شب را از اول تا آخر شب در هر وقت آن بخوانند جز آنکه

صفحه ۱٤٥

افضل آن است که بعد از نصف شب موقع زوال آن بخوانند .

۸ - مستحب است که نماز شب را جدا کنند یعنی آنکه اول چهار رکعت بخوانند بعد از مدتی چهار رکعت دیگر و بعد از مدتی سه رکعت بعد را بخوانند بعد دو رکعت نافله قریب فجر را بخوانند .

۹ - مکروه است که مرد ، آخر شب برخیزد و نماز خود را یك دفعه بخواند و بخوابد .

۱۰ - جایز است در تابستان که شبها کوتاه است نماز شب را اول شب بجا آورند و یا جوانی که خواب او زیاد است و یا مسافری که از سرما یا جنابت میترسد نماز را اول شب بخواند .

۱۱ - نماز شب را قضا کنند بهتر از آن است که آن را اول شب بخوانند و این دستور را برای آن فرموده‌اند که نخواسته‌اند عادت شود اما اگر میداند که قضا از او فوت میشود اول شب بخواند .

۱۲ - هر کس همت به قضای نمازهای شب نماید موفق میشود که در دل شب برخیزد .

۱۳ - هر کس چهار رکعت از نماز شب را خواند و ترسید که صبح ناگهان طالع شود میتواند نماز وتر را بخواند و رکعات مانده را بعد بخواند .

۱٤ - جایز است گهگاه وقتی که انسان بیدار شود و صبح طالع شده و نماز شب او فوت شده باشد نماز شب را بعد از فجر بخواند یعنی تا وقتی که نماز صبح به آخر وقت فضیلت خودش بیفتد و آن را بیش از این عقب نمیاندازد و این کار را هم عادت خود قرار ندهد .

۱۵ - هر کس قبل از فجر بیدار شود و بترسد که صبح طالع شود وتر و دو رکعت فجر را میخواند .

۱٦ - جایز است که انسان دو رکعت بعد از عشا بخواند پس اگر پیش از فجر برخاست نماز شب را خوانده و وتر را بجا میآورد و اگر قبل از فجر برنخاست بعد یك رکعت میخواند و آن دو رکعت را که بعد از عشاء خوانده بود شفع حساب میکند .

صفحه ۱٤٦

۱۷ - هر کس گمان کند که طلوع فجر نزدیك است و وتر و دو رکعت فجر را بخواند بعد نگاه کند و ببیند شب باقی است شش رکعت بآن دو رکعت میافزاید و دو رکعت فجر را اعاده میکند و وتر او بجای خود حساب میشود و اگر وتر را از ترس طلوع ناگهانی صبح بجا آورده میتواند یك رکعت

به وتر اضافه کند که بشود دو رکعت و بعد تتمه نماز شب را بجا میآورد و بعد نماز وتر را میخواند .

۱۸ - جایز است خوابیدن بعد از نماز شب با کراهتی .

۱۹ - نافله خواندن در هیچ وقتی مکروه نیست خواه بطور ابتدائی باشد و خواه آنکه آن نافله سببی داشته باشد یعنی نافله معینی باشد مگر بعد از فجر قبل از طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر که نافله بدون سبب در این دو وقت کراهت دارد .

۲۰ - بهترین موقع قضاء نوافلِ شب شب است و قضاء نوافل روز در روز و قضای نوافل شب در روز جایز است و بهترین ساعات قضاء نماز شب آخر شب است .

۲۱ - هر کس بخواهد نماز شب را زود بخواند بعد از گذشتن ثلث اول شب بخواند که آن یکي از دو وقت است و قضاء نمودن افضل است .

۲۲ - از سرِّ مخزون آل محمد علیهم السلام است که قضای نماز شب را بعد از نماز صبح و عصر بجا آورند .

۲۳ - هر کس چهار رکعت از نافله شب را خواند آن راتمام کند خواه فجر طالع شده باشد یا نشده باشد .

۲٤ - نماز شب در موقع زوال شب که نیمه آن باشد افضل از اول و آخر شب است و اگر از نماز در زوال شب عاجز شد جایز است که در اول شب بخواند یا آخر آن .

۲۵ - وقتی که يك ثلث از شب باقی مانده سفیدی از جانب مشرق ظاهر میشود و دنیا را روشن میکند و مدتی هست و میرود و تاريك میشود بعد صبح صادق از مشرق طلوع میکند .

۲٦ - هر کس آخر شب برخیزد و بترسد که صبح شود در نماز فقط حمد را میخواند بدون سوره و تعجیل میکند .

صفحه ۱٤۷

۲۷ - هر کس کمی قبل از صبح برخیزد و نماز وتر و دو رکعت فجر را بجا آورد ثواب نماز شب را بر او مینویسند .

۲۸ - تا وقتی که به طلوع صبح شك دارد نماز شب را به نیت ادا بجا میآورد .

مقصد سوم

در قبله است و احکام آن و در آن دو مطلب است :

مطلب اول

در بیان قبله و حد آن است و در آن مسائلی است :

۱ - قبله بطور مطلق کعبه است .

۲ - کعبه ، قبله اهل مسجد است و مسجد ، قبله مکه است و مکه ، قبله اهل حرم و حرم ، قبله دنیا است و هر یك از آنها بدلیل آنکه مشتمل بر کعبه میباشد برای مادون خود قبله است .

۳ - کعبه قبله است از زمین هفتم سفلی تا آسمان پس نمازگزار بطرف آن نماز میگزارد چه در چاهی باشد و چه بر فراز کوهی .

٤ - حِجر اسمعیل از کعبه نیست و ذره‌ای از کعبه در آن نیست .

٥ - روایت شده حد قبله مابین مشرق و مغرب است که تماماً قبله است و من باین روایت فتوی نمیدهم مگر در مورد کسیکه در حال سهو چنین خوانده باشد نه به عمد چنانکه احکام آن میآید .

٦ - روایت شده جَدی جَدی ستاره‌ای است نزدیك قطب شمال آسمان و در فارسی غالباً بآن ستاره قطبی میگویند . م .

را در پشت سر خود بگذار و نماز بخوان و شك نیست که این در بلاد شرقی شمالی است و روایت شده در راه حج جدی را بین دو کتف خود قرار بده و در مثل بلاد ما یعنی کرمان و اطراف آن جدی را بر کتف راست قرار

صفحه ۱٤۸

میدهند .

۷ - از اخبار اینطور استنباط میشود که امر قبله وسعت دارد و محتاج به علم نجوم و هیأت و تکلفهای شاقه که ذکر کرده‌اند نیست و قاعده بر این است که در شهرهای دور نماز را بطرف قبله یعنی جهتی که عرفاً قبله میشناسند بجا آورند اما کسی که خانه را می‌بیند رو بعین آن مینماید .

۸ - مستحب است که قدری به سمت چپ قبله میل کنند و اصحاب تصریح نموده‌اند که این عمل مخصوص اهل عراق است و بعید هم نیست .

۹ - هر کس بر بام کعبه باشد قبله او آسمان است به پشت میخوابد و چشم خود را بسوی آسمان میگشاید و در دل خود بیت المعمور را قصد میکند و قرائت مینماید و با بستن چشمهای خود رکوع و سجود میکند و برای سر برداشتن از رکوع و سجود چشم‌های خود را میگشاید و داخل خانه کعبه هم همینطور نماز میخواند و روایتی شده است که به چهار طرف آن نماز میخواند .

۱۰ - نماز فریضه خواندن در داخل کعبه مکروه است و نافله خواندن مانعی ندارد .

مطلب دوم

در احکام است و در آن مسائلی است :

۱ - رو بقبله کردن در نماز ، واجب است پس نمازی نیست مگر بطرف قبله .

۲ - سزاوار است که کف دو پای میت را در وقت احتضار بطرف قبله نمایند و نزدیکتر باحتیاط آن است که این کار را ترك نکنند .

۳ - مستحب است وقتی که میت را غسل میدهند او را مثل محتضر بگذارند که پایش بطرف قبله باشد .

٤ - واجب است وقتی که بر میت نماز میخوانند رو بقبله ایستاده باشند و همین طور در هر نماز واجبی باید رو بقبله باشند .

٥ - سزاوار است که میت را در قبر رو بقبله بگذارند پس او را به پهلوی راست رو بقبله قرار میدهند و احوط این است که این کار ترك نشود .

صفحه ۱٤۹

٦ - در حلال بودن حیوانی که آن را ذبح میکنند شرط است که وقت ذبح رو بقبله باشند چنانکه احکام آن خواهد آمد .

۷ - رو بقبله بودن شرط صحت نماز نافله نیست چه در سفر باشد و چه در حضر متوقف باشند یا در حال راه رفتن یا سواره یا در محمل نه در وقت شروع نافله و نه در غیر آن و احتیاط در کسی که مستقر است یعنی در حرکت نیست روشن است (یعنی باید احتیاطاً رو بقبله بکند) .

۸ - مستحب است که وقتی انسان در محمل باشد در شروع نماز رو بقبله کند و وقتی که راه میرود در افتتاح رو بقبله نماید بعد بهر طرف که میرود همان طور قرائت میکند و باز در وقت رکوع و سجود رو بقبله کند و رکوع و سجود نماید و برخیزد و براه خود ادامه دهد .

۹ - نافله خواندن بر روی چارپا و در حال راه رفتن جایز است چه در سفر باشد و چه در حضر و کسی که در حال سفر نیست افضل آن است که روی زمین نماز بخواند .

۱۰ - هر کس بسوی غیر قبله نماز خواند و در اثناء نماز دانست که رو بقبله نیست اگر روی او بسمت بین مشرق و مغرب بوده و پشت او به قبله نبوده بمحض آنکه دانست رو را میگرداند بطرف قبله اما اگر پشت او بقبله بوده باید نماز را قطع کند و از نو بطرف قبله بخواند .

۱۱ - هر کس نماز خواند و بعد فهمید که قدری بطرف راست یا چپ منحرف بوده نماز او گذشته است و اگر فهمید که پشت به قبله بوده هر گاه وقت باقی است اعاده میکند و اگر وقت گذشته چیزی بر او نیست جز آنکه قضای آن مستحب است .

۱۲ - هر گاه علامات قبله مخفی باشد واجب است که انسان برای یافتن آن کوشش و جستجو نماید .

۱۳ - هر گاه نمیداند قبله کدام است کافی است او را که کوشش خود را بنماید یعنی هر گاه نمیتواند علم حاصل کند به جهت قبله سعی خود را میکند و به هر جهتی که ظن او غالب شد آن را قبله قرار میدهد و از او پذیرفته است .

صفحه ۱۵۰

۱٤ - کور هر گاه بطرفی غیر از قبله نماز خواند اگر وقت باقی باشد اعاده میکند و گر نه نمیکند .

۱۵ - شخصی که حیران است و نمیداند قبله از کدام طرف است به هر جهتی که رو کرد از او پذیرفته میشود و مستحب است که در چنین حالتی به چهار جهت نماز بخواند که یقیناً یکي از نمازها بسوی قبله باشد .

۱٦ - هر کس پشت به قبله نماید سعی و کوشش او در یافتن قبله بیهوده بوده چون حاصل اجتهاد و جستجو نمیشود که جهتی باشد پشت به قبله .

۱۷ - جایز است که کور در باب قبله از بینا تقلید کند .

۱۸ - شخصی که در امر قبله متحیر است هر گاه بطرفی نماز خواند بعد خطای او معلوم شد اگر وقت فوت نشده اعاده میکند .

۱۹ - نماز واجب را در حال اختیار بر روی چارپا نمیخوانند اما اگر شخص مریض باشد و نتواند فرود آید حیوان را رو بقبله وامیدارد و سواره نماز میخواند .

۲۰ - کسی که از چیزی خوف دارد اگر توانست تکبیر اول نماز واجب را رو بقبله میگوید بعد به هر طرف که میخواهد میرود و این کار را در اضطرار شدید و در آخر وقت بنماید .

۲۱ - کسی که در کشتی نماز میخواند رو بقبله میکند و پاها را جفت نمی‌کند بلکه کمی از هم فاصله میدهد و آنها را موازی هم میگذارد و مهما امکن سعی میکند که اگر کشتی تغییر جهت داد او جهت خود را بطرف قبله اصلاح نماید و اگر نمیتواند رو بقبله باشد به هر جهتی که کشتی او را میبرد نماز بخواند .

۲۲ - در کشتی هر گاه انسان قبله را نمیداند باید برای یافتن آن سعی و جستجو کند تا مظنه‌ای حاصل شود و اگر نشد بطرف سر کشتی نماز میخواند .

۲۳ - کسی که در کشتی نافله بجا میآورد بطرف سر کشتی نماز میکند .

۲٤ - هر گاه کشتی دچار باد و طوفان شود بقسمی که باد کشتی را میگرداند و شخص نمازگزار نمیتواند همزمان با انحراف آن بطرف قبله بپیچد بطرف سینه کشتی (یعنی

صفحه ۱۵۱

بطرف جلو آن) نماز میخواند .

۲۵ - جایز نیست هنگام بول یا غایط رو بقبله نمایند .

۲٦ - پیغمبر صلی الله علیه و آله از آب دهان انداختن بطرف قبله و جماع رو بقبله و پشت بآن نهی فرمودند .

مقصد چهارم

در لباس نمازگزار است و احکام آن و در این مقصد دو مطلب و یك خاتمه است :

مطلب اول

در بیان لباس نمازگزار است و در آن مسائلی است :

۱ - ستر عورت برای مردان و زنان در نماز و غیر نماز واجب است و عورت قبل و دبر است یعنی جلو و عقب .

۲ - واجب است که زن در نماز آنچه را که پیراهن بلند میپوشاند بپوشد (یعنی همه بدن را بپوشاند) بجز صورت و دو کف دست و دو قدم و مو که پوشاندن اینها واجب نیست و احتیاط

آن است که گردن را هم بپوشاند و رخصتی روایت شده که زنها میتوانند با سر بدون حجاب نماز بخوانند (یعنی در جائی که ناظر غیر محرمی نیست) .

۳ - کنیز ولو آنکه مادر بچه باشد واجب نیست که سر و گردن خود را بپوشد خواه مدبّره باشد یا مکاتَبه‌ای که مولای او با او شرط کرده باشد در باب آزادی و کنیزان مختارند که سر و گردن را بپوشند یا نپوشند .

٤ - زن آزاد و کنیزی که بعض او آزاد شده با سر پوشیده نماز میخوانند .

٥ - اگر مردی نماز کند و عورتش پیدا باشد و خودش نمیداند اعاده ندارد و نماز او تمام است .

٦ - در حد عورت روایت شده که عورت بین ناف و زانو است و این حمل بر استحباب میشود (یعنی پوشاندن این قسمتها مستحب است) .

صفحه ۱۵۲

۷ - در پوست مردار ولو بند کفش باشد نماز جایز نیست ولو آنکه هفتاد بار دباغی شود و این در صورتی است که علم داشته باشیم پوست مردار است اما اگر امر ذبح حیوان و در نتیجه پاك بودن آن پوست مجهول باشد میتوان در آن نماز خواند مثل آنچه که در بازارهای مسلمین خریداری میشود یا پوستی که انسان در جائی پیدا کند و احتیاط راه نجات است (یعنی احتیاطاً در پوستی که علم به پاك بودن آن ندارد نماز نخواند) .

۸ - نماز در آن اعضا از بدن مردار که حیات داخل آنها نشده جایز است .

۹ - جایز نیست نماز خواندن در پوست حیوانی که گوشت آن خورده نمیشود و همچنین در لباسی که آلوده به بول یا فضله آن باشد اگر چه که آن را ذبح نموده باشند و نقل کرده‌اند که بر حرمت نماز در مو و پشم و کرك و پر چنین حیوانی اجماع شده و من در حرمت نماز در این چهار تأملی دارم اما سایر اجزاء بجز مواردی که استثنا شده نماز در آنها جایز نیست .

۱۰ - رخصتی رسیده است که نماز در لباسی که از مو و پر و کرك و پشم حیوان (حرام گوشت) درست شده هر گاه متصل به پوست نیست جایز است و اگر ادعای اجماع در این مطلب نبود ما هم حکم باین رخصت مینمودیم .

۱۱ - نماز در پوست خز و کرك آن جایز است ولو آنکه مخلوط با ابریشم باشد و همچنین در کرك خز مخلوط با کرك خرگوش چنانکه گفته شده اما احتیاط آن است که از کرك خز مخلوط با کرك خرگوش اجتناب شود .

۱۲ - گفته شده که نماز در کرك سنجاب و حواصل و سمور و فنك و روباه و خرگوش جایز است و راه احتیاط واضح است (یعنی احتیاطاً پرهیز کنند) .

۱۳ - اشکالی ندارد که موی انسان و ناخن و آب دهن او یا چرك او بر جامه باشد و در آن نماز بخواند .

١٤ - نماز در لباس نازكي که بدن از پشت آن پیدا است حلال نیست .

۱۵ - نماز در ابریشم خالص برای مردان و زنان جایز نیست اما اگر تار یا پود آن پنبه یا

صفحه ۱۵۳

کتان باشد یا چیزی با آن مخلوط باشد اشکالی ندارد .

١٦ - باكي نیست که جامه نمازگزار تار آن یا دکمه آن و یا نقش آن از ابریشم باشد .

۱۷ - ابریشم و کج حکم آنها یکي است ظاهر اینست که به محصول لطیف‌تر ابریشم میگویند و قزّ یا کج در خلوص و لطافت از ابریشم پائین‌تر است . م .

.

۱۸ - جایز است نماز در جامه‌ای که لایه آن از کج باشد .

۱۹ - جامه‌ای که در آن بتنهائی نمیشود نماز خواند عیبی ندارد که از ابریشم باشد اما پوشیدن آن در نماز کراهت دارد .

۲۰ - جایز نیست نماز در طلا برای مردان اما برای زنان عیبی ندارد و جایز است هر گاه دندان سست شود آن را با طلا محکم کنند .

۲۱ - نماز در ملبوس آهنی جایز نیست اما حمل آهن در نماز کراهت دارد مگر آنکه پوشیده باشد .

۲۲ - نماز با بَطیط بطیط نوعی چکمه است . م .

که ساق پا را نمی‌پوشاند اشکالی ندارد .

۲۳ - نماز در لباس نجس جایز نیست مگر آنکه نقطه‌هائی از خون باشد آنهم در صورتی که جمع مساحت آنها بقدر درهمی نباشد و این جواز در خون خود شخص است نه خون غیر و یا خون حیض و از خون زخمها و جراحتها که هنوز نبسته عفو نموده‌اند و همچنین از کسی که غیر از لباس نجس لباسی نمی‌یابد نیز عفو کرده‌اند .

٢٤ - آنچه بتنهائی نماز در آن تمام نیست مثل کفش و جوراب و بند شلوار و کلاه و کیسه‌ای که شخص سَلِس سلس یعنی کسیکه مبتلا بسلس البول است که بول او قطره قطره میریزد و اختیار کافی ندارد .

می‌بندد و نعلین و امثال آنها هر گاه نجس باشد نماز در آن جایز است و احکام نماز در جامه نجس در کتاب طهارت در قسمت نجاسات گذشت .

صفحه ١٥٤

مطلب دوم

در مستحبات و مکروهات لباس نمازگزار است و در آن دو فصل است :

فصل

در مستحبات لباس مصلی است و در آن مسائلی است :

١ - از سنت است که با نعلین عربی نماز بخوانند هر گاه پاك باشد و آن بهتر موضعی است که در نماز بر روی آن میایستند .

٢ - مستحب است که مرد در نماز از زانو تا سینه یا از پائین‌تر از زانو تا بالای سینه خود را بپوشد .

٣ - هر گاه فقط یك شلوار بر تن دارد یا لنگی یا پیراهنی مستحب است که چیزی بر شانه خود بیاندازد ولو ریسمانی باشد یا شمشیری و یا کمانی که اینها هم بمنزله چیزی است که بر شانه میاندازد .

٤ - بطور مطلق مستحب است که مرد در دو جامه نماز بخواند و یك جامه هم اگر کلفت باشد کافی است .

٥ - زن مستحب است که در سه جامه نماز بخواند پیراهنی و چارقدی و چادری و اگر جز چادری ندارد خود را در آن می‌پیچد و سرش را می‌پوشاند و اگر در چنین حالتی پاهایش بیرون بود مانعی ندارد و اگر از پهنا کفایت او را نکند از قد آن را بخود می‌پیچد .

٦ - مستحب است که در نماز جامه کلفت خشن بپوشند به نشانه آنکه پیش روی جبار خود را پست و ذلیل نموده‌اند و جهت دیگر آن است که محتاج ملاحظه لباس خود نباشند که حواسشان پیش آن باشد و جهت دیگر آن است که در حال خدمت هستند و این دستور برای غیر جمعه و اعیاد است چون در آنها مستحب است برای نماز آن لباس را بپوشد که بجهت زینت است .

۷ - مستحب است در نماز انگشتری بپوشند که نگین آن عقیق یا جزع یمانی باشد .

۸ - مستحب است در وقت نماز لباسهای متعدد در بر داشته باشند چون در وقت نماز

صفحه ۱۵۵

هر چه در بر انسان است تسبیح میکند .

۹ - مستحب است کسی که لخت و عریان است و لباس ندارد نماز را تا آخر وقت عقب بیاندازد و سعی در یافتن لباس بنماید و هر گاه لباس یافت نماز میکند .

۱۰ - مستحب است که برای نماز خود را خوشبو نمایند .

۱۱ - مستحب است که شخص عریان اگر شمشیری دارد همان را برای نماز ببندد چرا که آن بمنزله یکي از دو جامه است .

۱۲ - مستحب است که در وقت نماز عمامه و شلوار داشته باشد .

فصل

در مکروهات لباس است و در آن مسائلی است :

۱ - مکروه است نماز با لباس سیاه بجز عمامه و کفش و عبا .

۲ - مکروه است نماز در جامه‌ای که آن را با گل کافشه گل کافشه زرد رنگ است .

رنگ کرده باشند یا با زعفران ، و آنچه با قرمز قرمز حشره قرمز رنگی است که در رنگرزی از آن استفاده میشود . م .

رنگ شده باشد مانعی ندارد .

۳ - مکروه است در نماز ازار را روی پیراهن بیاورند (و ازار جامه‌ای است مثل لنگ که به کمر می‌بستند و اینطور ازار پوشیدن از عادات زمان جاهلیت است) و همچنین توشح هم در نماز مکروه است (و آن پوشیدن جامه‌ای است که آن را از زیر بغل راست رد کنند و بر شانه چپ بیاندازند) چه روی پیراهن باشد و چه زیر آن و پوشیدن ردا بر روی وشاح هم در نماز مکروه است و کسی که توشح نموده امامت جماعت نمینماید .

٤ - کسی که روی زمین نماز میخواند مکروه است که لثام داشته باشد (یعنی جلو دهان یا دهان و بینی خود را با چیزی بسته باشد) اما بر روی چارپا اگر طوری لثام بسته باشد که صدای خود را میشنود مانعی ندارد لکن باز کردن آن افضل است و همچنین

صفحه ١٥٦

زن در نماز اگر روی او گشوده باشد افضل از آن است که نقاب بسته باشد و فقط پیشانی او باز باشد .

٥ - نماز در جامه‌ای که آن را به شخص شراب خوار و کسی که ماهی جِرّی قسمی از مارماهی است و بآن حنکلیس هم میگویند و خوردن آن حرام است . م .

میخورد عاریه داده باشند قبل از شستن آن مکروه است .

٦ - مکروه است که زنها خلخال صدادار ببندند و اما بدون صدا مانعی ندارد .

٧ - نماز در جامه‌ای که جنب از حرام در آن عرق کرده باشد قبل از شستن آن مکروه است .

٨ - نماز در جامه‌های یهود و نصاری مکروه است و همین طور در لباسی که از نصرانی خریده و هنوز آن را نشُسته است .

٩ - مکروه است نماز در لباسی که نقش صورت دارد و اگر صورت را تغییر دهد که از آن حالت بیفتد مانعی ندارد .

١٠ - مکروه است نماز با انگشتری که بر آن صورتی نقش شده و همچنین با درهمهای سیاه که نقش صورت داشته باشد (یعنی مثلاً هر گاه به لباس او دوخته باشد) مگر آنکه پوشیده و پنهان باشند و آنها را طوری قرار ندهد که بین او و قبله واقع شوند و در پشت سر خود قرار دهد .

١١ - مکروه است مرد در حالی که پشت او مکشوف است یا فقط یك جامه بر تن دارد امامت کند تا وقتیکه لباس دیگری هم بپوشد مثل ردائی یا چیز دیگری .

١٢ - امامت جماعت با شمشیر مکروه است .

١٣ - زن یا مردی که خضاب بسته نماز خواندن او در این حالت مکروه است .

١٤ - با دکمه‌های باز نماز خواندن کراهت دارد چون این از عمل قوم لوط است .

١٥ - مکروه است زن بدون زینت نماز بخواند .

١٦ - مکروه است نماز در عمامه بی تحت الحنك .

١٧ - خوب نیست نماز در حالی که دبه‌ای از پوست الاغ همراه دارد یا نعلین او از

صفحه ١٥٧

پوست الاغ باشد یا همراه او مرغی باشد مگر آنکه بترسد که مرغ بگریزد .

١٨ - مکروه است نماز در پوستی که آن را از کسی خریده که پوست مرده را پس از دباغی حلال میداند یعنی وقتیکه امر آن پوست بر او مشتبه باشد .

١٩ - مکروه است نماز با مندیلی (دستاری) که دیگری از آن استفاده میکند و در لباس زنی که متهم است به عدم رعایت پاکي و نجسی و زنی که نمیدانی مراعات میکند یا نه .

٢٠ - سدل یعنی روی دوش انداختن ردا بر روی ازار بدون پیراهن مکروه است اما بر روی پیراهن و جبه‌ها اشکالی ندارد و گفته‌اند که سدل آن است که وسط ردا را بر سر گذاشته دو طرف آن را رها کنند (یعنی بر روی شانه بیندازند) .

٢١ - هر گاه نافه مشکي همراه دارد و نمیداند که آیا حیوان آن تذکیه شده یا نه نماز با آن مکروه است .

خاتمه

در احکام اشخاصی است که عریان هستند و در آن مسائلی است :

١ - عریان اگر چیزی یافت که خود را با آن بپوشد مثل گیاهی یا چیز دیگر همان را ساتر میکند و نماز میخواند .

٢ - روایت شده اگر عریان گودالی یافت داخل آن میشود و با رکوع و سجود نماز میخواند .

٣ - هر گاه شخص عریان ساتری نیافت که عورت خود را بپوشد دست بر پیش خود میگذارد و پشت او با رانها مستور است و بطور اشاره نماز میخواند یعنی میایستد و با سر اشاره میکند و خم نمیشود در وقتی که کسی او را نمی‌بیند یا بطور مطلق (یعنی خواه در آنجا کسی باشد یا نباشد) و یا اگر کسی او را می‌بیند نشسته میخواند و اشاره مینماید و اگر کسی هم او را نبیند میتواند نشسته بخواند و با اشاره و بهر صورت رکوع و سجود نمیکند که عقب او آشکار شود .

٤ - زن اگر عریان است بهتر آن است که نشسته نماز کند و با سر بعلامت رکوع و

صفحه ۱۵۸

سجود اشاره نماید (یعنی قدری سر را خم میکند و باز بالا میآورد) .

۵ - شخص عریان هر گاه لباس نجس یافت و اسباب شستن آن فراهم نیست مخیر است بین پوشیدن جامه نجس یا عریان نماز خواندن .

٦ - اشخاص عریان بجماعت هم مانعی ندارد که نماز کنند همه می‌نشینند و امام کمی جلوتر از بقیه می‌نشیند بطوری که زانوهای او جلوتر از دیگران باشد و روایت شده امام با اشاره نماز میکند و قوم رکوع نموده و بطور عادی سر بسجده میگذارند .

۷ - عریان اگر کسی او را نمی‌بیند ایستاده نماز میکند و گر نه مستحب است که نشسته بخواند .

۸ - عریان هر گاه شمشیری یافت آن را به گردن میاندازد .

۹ - مکروه است که شخص عریان پیش از آخر وقت نماز کند و باید در پی یافتن لباس باشد .

۱۰ - در اخبار چیزی نیافتیم که دلالت کند بر آنکه پوشش برای نماز است ولو آنکه خوف بیننده‌ای نباشد .

مقصد پنجم

در مکان نمازگزار است و آنچه که متعلق بآن است و در آن سه مطلب و یك خاتمه است :

مطلب اول

در مکان مصلّ‌ی است و در آن سه فصل است :

فصل

در واجبات مربوط به مکان است و محرمات و پاره‌ای از احکام آن و در این فصل مسائلی است :

۱ - نماز در جای غصبی قبول نمیشود .

۲ - نماز در آب و گِل جایز نیست و اگر مبتلا بآن دو شد افتتاح نماز میکند و رکوع

صفحه ۱۵۹

مینماید و برای سجده اشاره میکند و تشهد را ایستاده میخواند و حد گل که سجده بر آن نمیشود کرد آن است که پیشانی در آن فرو رود و بر زمین قرار نگیرد .

۳ - جایز نیست در وقتی که نماز انسان ضایع میشود برای تجارت روی آب برود و اگر چنین کرد و با اشاره نماز خواند مستحب است که آن نماز را قضا کند .

٤ - نماز خواندن در خانه های مجوس و معابد نصاری و یهود مانعی ندارد و مستحب است که ترشح آبی بر زمین بکند و نماز بخواند .

٥ - نماز بر تختی که بین دو نخل آویخته شده اگر مسطح باشد مانعی ندارد .

٦ - نماز بر روی تخت مانعی ندارد .

۷ - نماز در خانه کسی که حجامت میکند مانعی ندارد و همچنین نماز بر حصیری که روی آن مجامعت میشود اگر چیزی بآن نرسیده ضرری ندارد .

۸ - امام وقتی نماز خود را تمام کرد اگر بخواهد دو رکعت نماز برای خود بخواند در آن محل که نماز میخوانده نمیخواند و قدری جابجا میشود .

۹ - مرد در نماز خود از جائی که ایستاده عقب نمیآید اما اگر بخواهد بطرف قبله جلو برود مانعی ندارد و هنگام راه رفتن قراءت نمیکند .

۱۰ - نماز بر چیزی که پیشانی روی آن قرار نمیگیرد جایز نیست مثل خرمن گندم یا جو یا کاه و امثال اینها .

۱۱ - همه جای زمین سجده گاه است و نماز بر آن جایز است مگر مواضعی که استثنا شده .

فصل

در جاهائی است که نماز در آنها مستحب است و در آن مسائلی است :

۱ - مستحب است نماز در مسجد مطلقاً .

۲ - مستحب است که در مسجد در جاهای مختلف آن نماز بخوانند .

۳ - نماز در مسجد مستحب است اگر چه در مسجد فرادی باشد و در جای دیگر جماعت برپا باشد .

صفحه ۱٦۰

٤ - مستحب است اطاقی را در خانه مسجد قرار داده و در آن نماز کنند .

٥ - نماز در پاره‌ای جاها بطور خاص استحباب دارد از جمله مسجد الحرام و مسجد مدینه و کوفه و حرم حضرت سید الشهداء علیه السلام و بیت المقدس و مساجدی که در کوفه هستند یعنی مسجد غنی و بنی ظفر و مسجد سهله و مسجدی که در حمراء است و مسجد جعفی و مسجد خَیف در مِنٰی و در خانه حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه علیهما السلام و در مسجد قُبا و مسجد غدیر خم و مساجدی که بین دو حرم مکه و مدینه است و مسجد براثا در کنار بغداد و در جاهائی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تشریف داشته‌اند .

٦ - بهترین جاهای مسجد الحرام حطیم است که بین حجر الاسود و درِ خانه کعبه است بعد از آن نزد مقام ابراهیم بعد در حِجر بعد هر جا بخانه نزدیکتر است و روایت شده که حِجر از مقام ابراهیم افضل است و مقام مابین رکن شامی و درِ خانه است و روایت شده که مقام ابراهیم در نزد حطیم بوده و یکي از دو روایت حمل بر آن میشود که مصلی آنجا بوده و بعد از مقام بهترین جای نماز پشت مقام است که محل فعلی مقام باشد .

٧ - مستحب است که زن در پوشیده‌ترین جای خانه خود نماز کند و نماز زنان در پستوی اطاق بهتر از اطاق است و در اطاق بهتر از صحن خانه .

٨ - هر کس پیشی بگیرد به جائی در اماکن مشرفه آن روز و آن شب او بآن مکان سزاوارتر از دیگران است .

فصل

در آنچه که نماز بر آن و یا در آن مکروه است و در این فصل مسائلی است :

١ - نماز در جای نجس خشکي که عین نجاست در آنجا باقی نیست تا شسته نشده مکروه است .

٢ - نماز در حمام نظیف مکروه است و در حمام غیر نظیف جایز نیست .

٣ - نماز در اطاقهائی که جهت قضای حاجت است مکروه است اما اگر خاك در

صفحه ١٦١

آنجا بریزند و آن را پاکیزه کنند کراهت رفع میشود بلکه بعد از آن جایز است که آن را مسجد کنند چون اجزاء زمین یکدیگر را پاك میکنند .

٤ - مکروه است نماز در منزلگاه شتر و اسب و قاطر و الاغ ، و در منزل شتر هر گاه بترسد که اگر جای دیگر برود متاع او ضایع شود کراهت ندارد پس برای نماز آن محل را جارو میکند و آبی میپاشد

و نماز در جای نگهداری گوسفند و گاو و منازلی که مردم فرود میآیند و اطراق میکنند مانعی ندارد و اگر آبی بپاشد بهتر است یا آنکه بر روی جامه‌ای نماز میکند .

۵ - مکروه است نماز در زمین مورچه زار .

٦ - نماز در مجاری آب و وسط رودخانه‌ها مکروه است و نماز جماعت در رودخانه خواندن کراهتش بیشتر از فرادی است .

۷ - نماز در وسط راه مکروه است خواه جای عبور باشد خواه نباشد بلکه باید نماز را بر طرف راست یا چپ راه بخوانند و بر کناره‌های راه که خارج راه است و در حد فاصل جاده‌ها و نماز در بطن راه مکروه است .

۸ - مکروه است نماز بر زمین شوره زار در وقتی که زمین صاف نرمی پیدا میشود .

۹ - نماز بر برف مکروه است و اگر زمینی پیدا نکرد جامه خود را پهن میکند و بر آن نماز میخواند و تا بشود بر چیز دیگری سجده کرد جایز نیست که بر برف سجده کند .

۱۰ - نماز در پاره‌ای جاها مابین دو حرم مکروه است و اول آنها بیداء است که در فاصله یك میلی ذوالحلیفه است بطرف مکه و منتهی میشود به لشکرگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله و بآن ذات‌الجیش میگویند و ذوالحلیفه میقات اهل مدینه است در شش میلی آن و محل دوم ذات‌الصلاصل است و سوم وادی شقره چونکه اینها منازل جن است و چهارم وادی ضجنان بجهت آنکه از اودیه جهنم است و هر که در بیداء باشد و بترسد که نماز فریضه از او فوت شود از متن اصلی راه دور شود و نماز بخواند .

۱۱ - نماز روی قبر و بسوی قبر و بین قبور مکروه است مگر آنکه از هر طرف ده ذراع

صفحه ۱٦۲

با قبرها فاصله داشته باشد و اما قبور ائمه علیهم السلام باید نماز در پشت سر آنها خوانده شود چونکه آنها امامند زنده باشند یا مرده و بر امام پیشی نباید گرفت و مساوی او هم نباید ایستاد .

۱۲ - نماز واجب خواندن در داخل کعبه مکروه است اما نافله عیبی ندارد .

۱۳ - نماز بر حصیرهای یهود و نصاری که در خانه‌های خود بر روی آن می‌نشینند مکروه است .

۱٤ - نماز در اطاقی که در آن خمر یا هر مسکری باشد یا عکس صورتی و یا مجسمه‌ای باشد مکروه است و در مورد عکس و مجسمه کراهت نماز به پوشاندن آنها برطرف میشود یا شکستن و یا تغییر دادن و قطع سرهای آنها و مالیدن مرکب یا رنگ بر آن عکسها و کراهت کم میشود هر گاه تمثال

در يكي از دو طرف نمازگزار يا پشت سر او باشد يا زير پا يا بالاى سر او و يا آنكه آن تمثال يك چشم داشته باشد و كراهت شديد ميشود هر گاه در طرف قبله باشد .

١٥ - مكروه است نماز در اطاقى كه در آن سگ باشد يا اطاقى كه در آن بول ميكنند يا در آن ظرفى باشد كه در آن بول مينمايند بلكه اصولاً در خانه‌اى كه در آن سگ باشد نماز نميخوانند مگر آنكه سگ شكارى باشد و در جائى باشد كه در آن را بسته‌اند .

١٦ - مكروه است نماز در اطاقى كه در آن جنب باشد يا مجوسى اما يهودى و نصرانى ضررى ندارد كه در اطاق باشند و كسى نماز بخواند .

١٧ - مكروه است نماز بر خرمن گندم كه بر آن گِل ماليده‌اند و بر قت (يعنى يونجه) قَتّ ظاهراً هم بمعنى يونجه است و هم دانه‌اى بيابانى كه اعراب باديه آنرا آرد كرده و ميخورند . م .

و كاه و جو .

مطلب دوم

در احكام مساجد است و در آن سه فصل است :

صفحه ١٦٣

فصل

در مستحبات است و در آن چند مسأله است :

١ - مستحب است مسجد ساختن ولو كوچك باشد و جايز است كه عبادتگاههاى يهود و نصارى را خراب كرده مسجد بسازند و همچنين جائى كه مستراح بوده ميشود آن را تبديل به مسجد كرد باين ترتيب كه خاك ميريزند تا آنجا را بپوشاند بعد آن را مسجد قرار ميدهند .

٢ - مستحب است كه مسجد را چوب پوش كنند باين قسم كه پايه‌هائى نصب كنند و بر روى آنها چوبهاى ديگر گذاشته و علف و گياه بريزند .

٣ - مستحب است كه مساجد را بدون شرفه بسازند .

٤ - مستحب است كه بر در مساجد جاى وضو گرفتن بسازند .

٥ - مستحب است كه هر هفت روز يكبار مسجد را با بوهاى خوش بخور دهند .

٦ - مستحب است چراغ روشن كردن در مساجد .

۷ - مستحب است جارو کردن مساجد و بیرون بردن خاکروبه بخصوص روز پنجشنبه و شب جمعه .

۸ - مستحب است وضو گرفتن برای داخل شدن در مسجد و نشستن در آن .

۹ - مستحب است کفش خود را وقت رسیدن به درِ مسجد ملاحظه کنند که پاك است یا نه .

۱۰ - مستحب است دعا در وقت ورود و خروج .

۱۱ - مستحب است که قبل از دیگران بمسجد بیایند و بعد از دیگران بروند .

۱۲ - مستحب است که در وقت دخول به مسجد پای راست را پیش گذارند و وقت خروج پای چپ را .

۱۳ - مستحب است که بمساجد آمد و رفت کنند .

۱٤ - مستحب است که پیاده بمسجد بروند و خود را به جلو متمایل نموده و تند گام بردارند .

صفحه ١٦٤

۱۵ - مستحب است وقتی که داخل مسجد میشوند دو رکعت نماز بجهت تحیه مسجد بجا آورند .

١٦ - مستحب است اگر شپشی در تن خود دید آن را بیاندازد و یا در زیر سنگها آن را دفن کند یا آن را در گوشه لباس بپیچد تا بیرون رود و بیاندازد .

۱۷ - مستحب است نجاستی را هم که سرایت به مساجد نمیکند به مسجد نیاورند .

فصل

در مکروهات مربوط به مساجد است و در آن مسائلی است :

۱ - مکروه است که برای مسجد شرفه بسازند .

۲ - مکروه است ساختن محراب در مساجد (و قصد از آن ظاهراً محرابهائی است که جبارین در داخل مسجد بصورت اطاقي میساخته‌اند نه محرابهائی که در دیوار قبله مسجد میسازند) .

۳ - مکروه است که مسجد را راه قرار دهند و بدون بجا آوردن نماز تحیه مسجد از آن بگذرند .

٤ - مکروه است که در مسجد برای گم شده ندا دهند .

۵ - خرید و فروش در مسجد مکروه است .

٦ - قضاوت و اجرای حدود در مسجد مکروه است .

۷ - صدا بلند کردن در مسجد مکروه است .

۸ - شعر خواندن در مسجد مکروه است .

۹ - آب دهان و بینی انداختن در مسجد مکروه است و کفاره بزاق در مسجد دفن کردن آن است و اگر طوری هست که چاره ندارد و در حال نماز است بطرف چپ آب دهان بیاندازد یا زیر پای خود و اگر در نماز نیست البته بطرف قبله نیاندازد و مستحب است که برای بزرگداشت مسجد آب دهان را فرو ببرند و بیرون نیاندازند .

۱۰ - در مسجد الحرام و مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابیدن مکروه است و در باقی مساجد جایز است .

صفحه ١٦٥

۱۱ - مکروه است کسی بمسجد برود در حالی که بواسطه خوردن چیزهای بدبو دهان او بوی بد دارد .

۱۲ - مکروه است صنعتگری در مسجد .

۱۳ - مکروه است برهنه کردن شمشیر و آویختن آن در قبله مسجد .

١٤ - مکروه است سلاح آویختن در مسجد اکبر (ظاهراً مقصود مسجد الحرام است) .

۱۵ - مکروه است آشکار کردن ناف و ران و زانو در مسجد چون این اعضا در مسجد جزو عورت بحساب میآیند .

١٦ - مکروه است پراندن سنگ ریزه در مسجد .

۱۷ - مکروه است عجمی سخن گفتن در مساجد .

۱۸ - مکروه است که همسایه مسجد بدون عذری همچون تر شدن نعلین بواسطه باران و امثال آن از عذرها بمسجد حاضر نشود و حد همسایگی مسجد چهل خانه است از هر طرف و هر کس از همسایگان مسجد نماز در مسجد را ترك کند سزاوار نیست که کسی با او هم خوراك شود یا مشاوره‌ای با او بنماید یا زن باو بدهد و زن بگیرد و مجاورت نماید و اگر ترك مسجد کردن این

قبیل اشخاص به حد خوار و سبك شمردن سنت رسید خانه های آنها را با هیزم بر سر آنها آتش میزنند .

۱۹ - مکروه است تعطیل مسجد .

۲۰ - بعد از آنکه صدای اذان بلند شد بیرون رفتن از مسجد مکروه است تا در آن نماز بخواند مگر نیت برگشتن داشته باشد .

۲۱ - قصه گفتن در مسجد مکروه است .

۲۲ - ذکر دنیا و لغو گفتن و فرو رفتن در باطل در مسجد مکروه است .

۲۳ - صورت کشیدن در مساجد مکروه است و جایز است که در قبله آن قرآن و ذکر خدا بنویسند یا با گچ و رنگها نقش نمایند .

۲٤ - ساختن مناره‌های طویل برای مسجد مکروه است مگر آنکه باندازه بام مسجد

صفحه ١٦٦

بالا رود .

۲۵ - مکروه است ساختن مقصوره برای مسجد (و آن ظاهرا اطاق کوچکي بوده که در مسجد میساخته‌اند و امام درآن میایستاده و آن غیر این محرابهاست که در دیوار مسجد میسازند) .

۲٦ - گِل کردن سقفهای مساجد عمومی مکروه است اما مسجدی که در خانه است گل کردن سقف آن مانعی ندارد .

۲۷ - مکروه است که اجازه دهند مجانین و بچه‌ها به مسجد بیایند و این به حرمت شبیه‌تر است .

۲۸ - مکروه است نماز در مساجد سقف دار و ایستادن در آنها و در زمان غیبت عفو نموده‌اند .

فصل

در محرمات مساجد است و در آن مسائلی است :

۱ - مجامعت و خوابیدن در حال جنابت برای غیر معصومین علیهم السلام در مسجد الحرام و مسجد النبی (ص) حرام است .

۲ - حرام است در مسجد انجام هر کاری که مانع عبادت و ذکر اسم خدا در آن بشود .

۳ - در حال جنابت و حیض توقف در مساجد حرام است .

٤ - مرور جنب و حائض در مسجد الحرام و مسجد النبی (ص) حرام است مگر در آن مساجد جنب یا حائض شوند که تیمم نموده و بیرون میروند .

٥ - تبدیل نمودن مسجد و تغییر آن حرام است مگر آنکه تغییر برای وسیع کردن باشد که آن جایز است و مسجدی که در منزل قرار میدهند این حکم را ندارد و جایز است که آن را تبدیل به چیز دیگر کنند .

٦ - خارج کردن اجزاء مسجد از مسجد حرام است پس اگر کسی چیزی را خارج کرد باید بآنجا یا به مسجد دیگری برگرداند .

۷ - نجس کردن مسجد حرام است .

صفحه ١٦٧

مطلب سوم

در آنچه که سجده بر آن جایز است و آنچه که جایز نیست و در آن مسائلی است :

۱ - سجده نباید کرد مگر بر زمین یا آنچه که از زمین روئیده بجز خوردنیها و پوشیدنیها مثل پنبه و کتان .

۲ - جایز است سجده بر کاغذ مگر آنکه چیزی روی آن نوشته باشد که مکروه است .

۳ - سجده بر پنبه و کتان جایز نیست .

٤ - سجده بر چیزی که از مو بافته شده و بر فرش و لباس در حال تقیه مانعی ندارد .

٥ - هر کس بخواهد بر زمین سجده کند و زمین بسیار گرم باشد و بترسد که باو آسیبی برسد بر لباس خود سجده کند و اگر میسر نباشد بر پشت دست خود سجده کند که آنهم یکي از سجده‌گاهها است و این عمل البته بعد از اضطرار است .

٦ - در حال سجده جایز است که سایر اعضا بجز پیشانی را بر آنچه سجده بر آن صحیح نیست بگذارند .

۷ - سجده بر خمره مستحب است و آن قطعه حصیر کوچکي بوده که از برگ خرما میبافتند و بر آن سجده مینمودند و اگر بندهای چرمی در آن کشیده باشند بطوری که پیشانی بر آنها واقع میشود سجده بر آنها جایز نیست .

۸ - سجده بر قیر و قفر (که نوعی قیر است و یا بقیر کهنه میگویند) و بر گچ و آهك جایز است چون همه اینها از زمین هستند .

۹ - سجده بر خاکستر جایز نیست چون منشأ آن نبات است نه زمین و همین طور بر ساروج نباید سجده کرد چون خاکستر دارد .

۱۰ - نماز خواندن بر بوریا و حصیر جُلَّد خرما و هر نباتی که از زمین میروید اگر چه تر باشد و بر ثیل (یعنی مَرغ که گیاهی است از گندمیان و بند بند است و بسا به چمن هم اطلاق شود) و غیر آن از گیاهان جایز است مگر میوه و هر چه که انسان آن را میخورد و میآشامد یا میپوشد .

۱۱ - سجده بر زمین از سجده بر نبات محبوبتر و بهتر است .

صفحه ۱٦۸

۱۲ - بهترین چیزی که بر آن سجده میشود تربت حسین علیه السلام است چه بصورت خاك باشد و چه مهر .

۱۳ - سجده بر طلا و نقره جایز نیست .

۱٤ - سجده بر برف جایز نیست مگر آنکه کسی مضطر شود که آن را صاف میکند و بر آن سجده میکند .

۱۵ - سجده بر نمك جایز نیست .

۱٦ - گفته شده که سجده بر جای نجس هر گاه بین او و زمین نجاستی که جسمی دارد حائل نباشد جایز است و جواز مادامی است که تر و مسری نباشد و عین آن باقی نباشد و نقل اجماع کرده‌اند که جایز نیست و همین باحتیاط نزدیکتر و به حق شبیه‌تر است .

۱۷ - سجده بر جائی که پیشانی روی آن قرار نمیگیرد جایز نیست مثل تشك و گِل و شوره زار نرم و امثال آنها .

۱۸ - سجده بر قبر جایز نیست اگر چه از قبور ائمه علیهم السلام باشد چه در نافله و چه در نماز واجب یا زیارت و اگر بخواهد تعظیم و احترام نماید گونه راست خود را بر قبر گذارد .

۱۹ - سجده بر بادبزن جایز است و بر شاخه چوب مکروه است .

خاتمه

در احکام ستره است و چیزهائی که جلو نمازگزار واقع میشود و مطالبی که مربوط بآن است و در آن مسائلی است :

۱ - مکروه است که در نماز زن جلوتر از مرد بایستد بلکه تساوی آن دو هم مکروه است و کراهت زایل میشود در وقتی که بین آن دو ده ذراع فاصله باشد و این طور بهتر هم هست و اگر ممکن نشد بقدری که نتوان از بین آنها گام برداشت و عبور کرد و اگر نشد همین که بقدر يك ذراع عقب‌تر بایستد و گر نه کمی کمتر و گر نه يك وجب و اگر اینهم میسر نبود بقدری که مرد سینه‌اش جلوتر باشد و اگر بین آن دو دیواری یا

حاجزی باشد چه بلند باشد بطوری که یکدیگر را نبینند و چه کوتاه باشد و همدیگر را ببینند دیگر کراهتی ندارد و همین طور اگر زن پشت سر مرد باشد کراهت زایل میشود ولو آنکه سرش به لباس مرد برسد و اگر وقت موسع باشد و محل طوری است که زن باید جلوتر یا مساوی بایستد بدون فاصله ، صبر کند تا مرد نماز بخواند بعد او بخواند و هیچيك از این حالات در مکه کراهت ندارد .

۲ - نماز خواندن در حالی که فضله آدمی پیش روی انسان باشد مکروه است .

۳ - نماز بطرف آتش و قندیلی که در آن آتش است مکروه است و اگر در بالا آویزان باشد بدتر است و همین طور است چراغ و این کراهت برای اولاد بت پرستان بیشتر است و مانعی ندارد که پیش روی او عطر سوز مسی باشد که خاموش است .

٤ - نماز بطرف صورتها مکروه است و کراهت آن برای اولاد بت پرستان بیشتر میشود و مستحب است که پارچه‌ای روی آن بیاندازند اگر موجود باشد یا آنکه يكي از معالجاتی را که قبلاً در قسمت مکان مصلّی گذشت معمول دارند .

٥ - مکروه است نماز بطرف دیواری که از مستراحی نم میدهد مگر آنکه آن را با چیزی بپوشانند .

٦ - نماز بطرف شمشیر و آهن مکروه است چونکه قبله امن است .

۷ - نماز رو بقبر مکروه است مگر قبور معصومین علیهم السلام که نماز در نزد آنها در پشت سر آنها است و بر امام تقدم نمیجویند و مساوی او هم نمیایستند و او در حال حیوة و ممات احترامش تفاوت نمیکند .

۸ - نماز بسوی قرآن گشوده مکروه است و اگر در جلد باشد ضرر ندارد .

۹ - مکروه است نماز در حالی که پیش روی او مردی ایستاده باشد و اگر زنی جلوی او ایستاده باشد یا نشسته باشد یا سگی یا الاغی جلوی او باشد با چیزی سُتره قرار میدهد .

۱۰ - مستحب است که نمازگزار برای آنچه جلوی او است و همچنین بین خود و عابر ستره بگذارد مثل عصائی یا کومه خاکي یا جهاز شتری یا سنگی یا تیری و اقل ستره

صفحه ۱۷۰

این است که خطی روی زمین بکشد .

۱۱ - کمتر فاصلهای که بین تو و دیوار قبله میشود باشد بقدر جای خوابیدن بزی است و اکثر آن بقدر جای بستن اسبی .

۱۲ - چیزهائی که از پیش روی مسلمان بگذرند نماز او را قطع نمیکنند .

۱۳ - نماز بطرف درخت انگور و نخل باردار عیبی ندارد و همچنین بسوی گِل و مرغ و چوبهائی که بر آنها رخت پهن کردهاند و بطرف سیر و پیاز و ظرف کوچکي که در آن عطری باشد و زنی که نشسته یا خوابیده منعی ندارد و این موارد را ذکر کردیم چون سؤال شده بود و معصومین علیهم السلام جواب فرموده بودند و گر نه خصوصیتی در این چیزها نیست .

باب دوم

در افعال نماز است و در آن هشت مقصد است :

مقصد اول

در اذان و اقامه است و احکام آن دو و در آن چهار مطلب است :

مطلب اول

در مؤذن است و آنچه که باو مربوط میشود و در این مطلب مسائلی است :

۱ - شرط است در مؤذن که اهل معرفت باشد یعنی شیعه اثناعشری باشد و اگر شیعه دوازده امامی نباشد و اذان گفتن را بداند و اذان بگوید اذان و اقامه او جایز نیست و نمیشود باو اقتدا کرد .

۲ - مستحب است که مؤذن از نیکان قوم باشد .

۳ - جایز نیست که بجهت بی‌رغبتی اذان را به گردن ضعفا بیاندازند .

٤ - پسربچه‌ای که هنوز محتلم نشده مانعی ندارد اذان بگوید .

٥ - مستحب است که برای اذان صدا را بلند کنند نه بآن اندازه که خود را به تعب

صفحه ۱۷۱

اندازند و آهسته‌ترین صدائی که با آن اذان میگویند آن قدر است که خود شخص بشنود .

٦ - مستحب است که الف و هاء را واضح بگویند .

۷ - مستحب است که هر کس در میانه قوم فصیح‌تر است اذان بگوید .

۸ - مستحب است که مؤذن هر گاه بخواهد اذان بگوید وضو داشته باشد .

۹ - مستحب است که مؤذن ایستاده اذان بگوید .

۱۰ - مستحب است که روی دیوار اذان بگوید یا روی زمین ، و مناره بدعت است .

۱۱ - مستحب مؤکد است که در وقت گفتن شهادت مؤذن رو بقبله باشد .

۱۲ - مستحب است که مؤذن دو انگشت خود را در گوشش بگذارد .

۱۳ - اجرت گرفتن برای اذان حرام است .

١٤ - مستحب مؤکد است که هنگام اقامه وضو داشته باشند .

۱٥ - مستحب مؤکد است که در وقت اقامه گفتن بایستند .

١٦ - مستحب مؤکد است که در وقت اقامه رو بقبله باشند .

۱۷ - اذان و اقامه برای زنها تأکیدی ندارد و کافی است که بگویند : اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَشْهَدُ اَنْ لٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ ، بعد نماز میخوانند و شهادت گفتن بتنهائی برای آنها کافی است .

مطلب دوم

در چیزهائی است که برای آنها اذان و اقامه میگویند و در این مطلب مسائلی است :

۱ - اذان و اقامه مستحب است برای مردان و زنان در هر نماز خواه ادا باشد خواه قضا یا اعاده .

۲ - اقامه مستحب مؤکد است و برای مردان در هیچ حالی ترك آن سزاوار نیست .

۳ - مستحب است اذان گفتن وقتی که شخص ، غول بنظرش زیاد آید (و غول به نوعی از جن اطلاق میشود که تغییر رنگ و حالت میدهد) .

٤ - هر کس بدخلق شود در گوش او اذان بگویند .

صفحه ۱۷۲

٥ - مستحب است اذان برای علاج بیماری و کمی اولاد .

٦ - مستحب است اذان گفتن برای طرد شیطان و برای حفظ بچه‌ها و همچنین مستحب است که در گوش طفل اذان بگویند .

۷ - هر کس اذان و اقامه را فراموش کرد تا داخل نماز شد میتواند که بگذرد و مستحب است که برگردد و اگر پیش از رکوع یادش آید استحباب برگشتن بیشتر است و اگر بعد از نماز یادش آمد اعاده نمیکند .

۸ - رخصت داده شده به کسی که قضا بجا میآورد که در اولی اذان و اقامه بگوید و در باقی اکتفا به اقامه نماید .

۹ - در نماز عصر روز عرفه رخصت داده‌اند که اذان را ترك نمایند و همچنین در عشاء شبی که در مزدلفه است چون آن دو با ظهر و مغرب جمع میشوند .

۱۰ - اذان سوم روز جمعه بدعت است و ظاهر این است که مقصود از آن اذان عصر است .

۱۱ - کسی که به جماعتی رسیده که نماز خوانده‌اند اما صفوف آنها متفرق نشده مرخص است که باذان و اقامه آنها نماز بخواند .

مطلب سوم

در کیفیت اذان است و آنچه بآن مربوط میشود و در آن مسائلی است :

۱ - عدد فصلهای اذان هجده فصل است که معروف و مشهور است و روایت شده که فصول اذان دو تا دو تا است و روایت شده که بیست فصل است و بعد از دو تکبیر آخر دو تکبیر دیگر هم دارد و روایت شده هفده فصل است که یك لا اله الا الله بگویند و به همه این اقسام میتوان گفت .

۲ - عدد فصلهای اقامه بنا بر معروف هفده فصل است و روایت شده که فصول اقامه دو تا دو تا است و روایت شده یکي یکي است و روایت شده که بیست فصل است که دو تکبیر بعد از دو تکبیر اول زیاد کنند و روایت شده بیست و دو فصل است که تکبیرات آخر را هم چهار تکبیر بگویند و همه اینها ان شاء الله موسع است .

صفحه ۱۷۳

۳ - فصول اذان اَللّٰهُ اَکْبَر است و اَشْهَدُ اَنْ لٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه و اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰه و حَیَّ عَلَی الصَّلٰوة و حَیَّ عَلَی الْفَلٰاح و حَیَّ عَلٰی خَیْرِ الْعَمَل و اَللّٰهُ اَکْبَر و لٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه و در اقامه قَدْ قٰامَتِ الصَّلٰوة زیاد میشود .

٤ - شهادت به ولایت خودش بطور مطلق بعد از ذکر توحید و رسالت مستحب است پس شهادت بدهد که آن حضرت امیر مؤمنان است یعنی بگوید : اَشْهَدُ اَنَّ عَلِیّاً اَمِیرُالْمُؤْمِنِین .

٥ - هر گاه عذری یا عجله‌ای باشد یا شخص در حال سفر باشد اذان را کوتاه میکند یعنی طاق طاق میگوید و همچنین اقامه را در سفر کوتاه میکنند .

٦ - یك اقامه بگوید و فصول آن را دو تا دو تا گفته باشد بهتر است از اذان و اقامه ای که قصر کرده باشد یعنی طاق طاق گفته باشد .

۷ - اگر فصول اقامه را هر کدام یك بار میگوید اذان را ترك نکند .

۸ - در عبارات اذان ترتیب شرط است پس اگر اشتباهاً عبارتی را زودتر گفت بآن جا که سهو کرده برمیگردد و عبارت صحیح را میگوید اگر چه که بعد از فراغت از اقامه یادش بیاید و رخصت داده‌اند هنگامی که در اقامه باشی و متوجه شوی که در اذان سهو کرده‌ای که بگذری و اگر شخص فراموش کند ذکر چیزی از اقامه را برمیگردد به جائی که خطا کرده و عبارت لازم را ذکر میکند و ادامه میدهد و اگر بعد از رکعتی یادش آمد برنمیگردد و نمازش را ادامه میدهد .

۹ - اکتفا به اقامه در هر جا جایز است و بخصوص وقتی که در خانه در خلوت نماز میخواند و همچنین جایز است برای جماعت وقتی که منتظر کسی نیستند .

۱۰ - مستحب است آخر هر فصل از اذان و اقامه را وقف نمایند .

۱۱ - مستحب است الف و هاء را واضح بگویند .

۱۲ - مستحب است که اذان را آرام و اقامه را تند بگویند .

۱۳ - مستحب است که بین اذان و اقامه را به نشستنی فاصله بیندازد و در حال نشستن دعای مأثور را بخواند یا با دو رکعت نماز فاصله بیندازد یا بکلامی یا تسبیحی و اقل

صفحه ۱۷٤

آن این است که الحمد لله بگوید یا سجده‌ای بنماید و نشستن بین اذان و اقامه مغرب تأکیدی ندارد و فاصله انداختن بین آن دو به نفَسی هم کافی است و از سنت است که بین اذان و اقامه در نماز ظهر و عصر نافله بخوانند و برای فاصله انداختن هر گاه تنها است کافی است که با پای راست يك گام بطرف قبله برود .

۱٤ - هر که یادش رفت بین اذان و اقامه فاصله بیاندازد تا اقامه گفت یا نماز را شروع کرد چیزی بر او نیست اما عمداً مجاز نیست که این فاصله را ترك كند .

۱۵ - در اذان ترجیع و تردّد و تثویب نیست (و معنی همه اینها تکرار است یعنی فصول اذان را بیشتر از آنچه فرموده‌اند نباید مکرر نمود) و همچنین عبارت الصلوة خیر من النوم در اذان نیست .

۱٦ - هر گاه امام عبارت شهادت یا حی علی الصلوة یا حی علی الفلاح را دو یا سه بار یا بیشتر تکرار کرد به نیت آنکه جماعت جمع شوند مانعی ندارد .

۱۷ - اذان را باید طوری گفت که خود انسان بشنود و آهسته‌تر از آن کافی نیست .

۱۸ - مریضی که نمیتواند حرف بزند در دل خود اذان و اقامه میگوید .

مطلب چهارم

در احکام است و در آن مسائلی است :

۱ - اذانی نیست مگر بعد از داخل شدن وقت .

۲ - در اذان صبح رخصت داده‌اند که اندكي قبل از صبح گفته شود برای بیدار کردن اما سنت آن است که هم‌زمان با طلوع فجر اذان بگویند .

۳ - مستحب است در هر حالی که هستند اذان را همراه مؤذن حکایت کنند (یعنی تکرار نمایند) ولو در مستراح باشند .

٤ - در ضمن اقامه حرف زدن مکروه است و بعد از قد قامت الصلوة کراهتش بیشتر است و همچنین در نماز جماعت بر امام و اهل مسجد هر دو کراهت سخن گفتن بعد از قد قامت الصلوة بیشتر است و هر گاه کسی سخن بگوید اقامه را اعاده میکند .

٥ - حرف زدن در نماز صبح بین اذان و اقامه مکروه است .

صفحه ۱۷۵

٦ - جایز است اکتفا به اذان و اقامه غیر هر گاه انسان بشنود آن را و اگر امام شنید و حرف نزده با همان اذان و اقامه با جماعت نماز میخواند .

۷ - هر گاه مؤذن چیزی از اذان را کم گفت و تو میخواستی با اذان او نماز بخوانی آنچه را کم گفته خودت تمام کن .

۸ - هر کس در اذان حدثی از او سر زند آن اذان او را کافی است اما اگر در اثنای اقامه سر زند باید وضو گرفته اقامه را اعاده نماید .

۹ - هر کس پشت سر مخالف نماز میخواند در دل خود اذان و اقامه بگوید و اگر بترسد که به رکوع نرسد دو بار قد قامت الصلوة و دو بار الله اکبر و يك بار لا اله الا الله بگوید و همراه آنها داخل نماز شود .

۱۰ - جایز است اعتماد کردن در وقت به اذان مؤذنین مگر آنکه مؤذن خائن باشد و او را امتحان کرده باشی .

۱۱ - هر کس اذان و اقامه گفته باشد که تنها نماز بخواند بعد دیگری بیاید و بخواهد با او بجماعت بخواند اذان و اقامه را اعاده میکند .

۱۲ - جایز است که امام اذان بگوید و دیگری اقامه و عکس این هم مانعی ندارد .

۱۳ - وقتی که مؤذن گفت قد قامت الصلوة قوم سر پا میایستند اگر امام آنها آمد خوب است و گر نه دست يكي از قوم را میگیرند و او را مقدم مینمایند .

۱٤ - هر گاه کسی که با او نماز میکنی شروع به اقامه نمود دیگر نماز مستحب نباید خواند .

۱۵ - هر کس بواسطه خللی نماز خود را اعاده کرده اذان و اقامه را هم اعاده میکند آنگاه نماز میخواند .

مقصد دوم

در نیت است و تکبیر و در آن دو مطلب است :

صفحه ۱۷٦

مطلب اول

در نیت است و در آن مسائلی است :

۱ - نماز و هیچ عبادت دیگری جایز نیست مگر برای خدای سبحانه و بطلب رضای او ، طلب رضائی که آنهم برای خدا باشد نه برای منفعت بنده .

۲ - هر کس برای غیر خدای سبحانه بندگی کند عمل او پذیرفته نیست اگر چه برای طلب بهشت باشد یا ترس از آتش و همین طور است کسی که عمل میکند تا مردم ببینند و بشنوند .

۳ - بنای نماز بر همان است که شروع شده پس اگر نیت نماز واجب داشت و سهواً گمان کرد که نافله است یا به نافله ایستاد و گمانش بآن رفت که واجب میخواند در هر دو صورت نمازش همان است که بآن نیت افتتاح نموده .

٤ - هر کس نماز جمعه را با قل هو الله احد خواند دو رکعت را تمام نموده و نماز را از نو میخواند با سوره جمعه .

٥ - هر کس یك رکعت از نماز واجب خود خوانده و می بیند که امام عادلی آمد آن نماز را دو رکعت تطوع قرار میدهد (یعنی نماز سنتی و غیر واجب) و نماز را با امام از نو میخواند .

٦ - هر کس نماز عصر میخواند و در ضمن آن یادش آید که نماز ظهر نکرده همین را نماز ظهر قرار میدهد که از او فوت شده بود و عصر را بعد از آن میخواند .

مطلب دوم

در تکبیرة الاحرام است و مسائلی که بآن مربوط میشود و در این مطلب مسائلی است :

۱ - تکبیرة الاحرام سنت در فریضه است و نماز بدون تکبیرة الاحرام نمیشود .

۲ - هر کس تکبیرة الاحرام را عمداً یا سهواً ترك کند نماز را اعاده میکند .

۳ - و رخصتی روایت شده در کسی که آن را سهواً ترك کرده و نیت داشته که تکبیر بگوید ، که بگذرد و در روایتی است که تا رکوع نکرده برگردد و تکبیر بگوید و اگر

صفحه ۱۷۷

بعد از رکوع یادش آمد در جای تکبیری که در حال ایستاده میگویند آن تکبیر را میگوید و اگر برای رکوع تکبیر بگوید همان او را کفایت میکند و اگر بعد از نماز یادش آمد تکبیر را قضا کند و ظاهر از کلام شیخ صدوق این است که باین روایت عمل مینموده . و شاهد باطل نبودن نماز در صورت ترك تکبیر از روی سهو این است که سنت فریضه را نقض نمیکند و این اصلی است که نص بآن رسیده است لکن احتیاط همان است که ما اول گفتیم (یعنی اینکه اگر ترك کرد در هر حال اعاده کند) .

٤ - مستحب است که نماز را به سه تکبیر افتتاح نماید یا پنج تا و هفت تکبیر افضل است .

٥ - هر گاه کسی بعجله آمد در حالی که امام رکوع مینماید یك تکبیر او را برای دخول در نماز و رکوع نمودن کافی است .

٦ - هر کس نماز ایستاده برای او واجب است حکماً باید تکبیر را هم ایستاده بگوید و هر کس نماز نشسته بر او واجب است باید تکبیر را هم نشسته بگوید .

۷ - مستحب است که امام تکبیر افتتاح را بلند بگوید و مأموم آهسته و برای امام جایز است که همه تکبیرها را بلند بگوید و استحباب آن هم بعید نیست .

۸ - مستحب است که قبل از تکبیرها و در میان آنها دعائی را که وارد شده است بخوانند .

۹ - مستحب است که برای گفتن هر تکبیری دستها را بالا بیاورند و درباره مأموم و کسی که تنها نماز میخواند تأکیدی ندارد .

۱۰ - حد بالا آوردن دستها تا برابر گلوی انسان است و از گوشها دستها را بالاتر نبرد و کف دست را رو بقبله نگه میدارد و انگشتها را بهم میچسباند و روایت شده که انگشتها را بجز انگشت شَسْت بهم میچسباند .

۱۱ - مستحب است تسبیحاتی را که وارد شده بعد از تکبیرات افتتاح نماز بگویند .

صفحه ۱۷۸

مقصد سوم

در قیام است و در آن مسائلی است :

۱ - واجب است ایستادن در نماز و هر کس پشت خود را در نماز راست نکند نمازی برای او نیست .

۲ - جایز است که بدیوار مسجد تکیه کنند و دست را بر آن گذارند و در وقت برخاستن از آن یاری بگیرند و از طرف راست یا چپ بدیوار یا عصا تکیه کنند بدون آنکه بیماری داشته باشند جز آنکه تکیه کردن برای غیر مریض مکروه است .

۳ - جایز است که تکیه بر یك پا کنند و وزن خود را روی یك پا بیندازند و کراهتی هم دارد .

٤ - سزاوار است که در وقت قیام بین دو قدم را باندازه یك وجب فاصله گذارند یا کمتر و آن یعنی فاصله گذاشتن مستحب است .

٥ - مستحب است که انگشتان پا در حال قیام رو بقبله باشند (یعنی آنکه بغل پاها را موازی با هم بگذارند نه آنکه پاشنه‌ها را بچسبانند و جلوی پا را فاصله دهند) .

٦ - مستحب است که در قیام دستها را روی رانها بگذارند بطور آویخته یعنی بالا نیاورند و انگشتهای دست باید بسته باشند .

۷ - زن دستهای خود را بر سینه‌های خود میگذارد و بین دو قدم خود فاصله نمیگذارد و آنها را بهم میچسباند .

۸ - مستحب است که نگاه انسان در حال قیام به محل سجده او باشد .

۹ - مستحب است معتدل ایستادن .

۱۰ - مکروه است که سر را به راست و چپ بگرداند .

۱۱ - اگر فراموش کرد و نشسته نماز را افتتاح نمود بدون بیماری نماز را قطع میکند و برمیخیزد و ایستاده افتتاح نماز مینماید و اعتنائی به افتتاح اول نمیکند .

۱۲ - کسی که نمیتواند برخیزد می‌نشیند و هر وقت قوت پیدا کرد باید ایستاده بخواند و تا وقتی که بتواند ایستاده با کمك عصا یا دیوار یا در حالی که پشت خود را بدیوار

صفحه ۱۷۹

تکیه داده نماز بخواند نمی‌نشیند .

۱۳ - مریض نشسته نماز میخواند وقتی که باندازه طول مدت نماز خواندنِ ایستاده ، نتواند راه برود .

۱٤ - حد مرضی که عاجز در آن نشسته میخواند به خود او واگذار شده چون انسان به نفس خود بصیر است .

۱۵ - جایز است که کسی جهت مداوا به پشت خوابیده باشد و بهمان حالت نماز کند و این در صورتی است که مرض او جز به خوابیدن به پشت مداوا نمیشود .

۱٦ - هر کس نشسته نماز میخواند جایز است که چهار زانو بنشیند یا پاها را دراز کند و هیچ یك مانعی ندارد .

۱۷ - هر کس نمیتواند بنشیند خوابیده به پهلوی راست نماز میکند و اگر نتوانست به پهلوی چپ و اگر نتوانست به پشت میخوابد و صورت را مثل محتضر رو بقبله میکند و با ایماء نماز میخواند و برای سجود بیشتر از رکوع سر را پائین میآورد .

۱۸ - هر کس نمیتواند رکوع و سجود کند با سر اشاره میکند و اگر نتواند با چشم خود اشاره میکند .

۱۹ - هر کس بجای سجده اشاره میکند مستحب است چیزی را که بر آن سجده میکند بالا بیاورد و کسی که نه اشاره میتواند کرد و نه میتواند بنشیند ، چیزی را که سجده بر آن جایز است برای او بالا میآورند و بر پیشانی او میگذارند .

۲۰ - جایز است بدون بیماری نافله را نشسته بخوانند .

۲۱ - جایز است که هر رکعت نشسته را مساوی یك رکعت ایستاده حساب کنند جز آنکه مستحب است در نافله دو رکعت نشسته را یك رکعت ایستاده بشمارند اما نماز واجب هر رکعت نشسته یك رکعت حساب میشود و اگر کسی که نشسته میخواند چیزی از سوره باقی گذاشته و برخیزد و آن را تمام کند بعد رکوع کند نماز او ایستاده حساب خواهد شد .

۲۲ - کسی که در کشتی است اگر بتواند ایستاده نماز میخواند اگر چه که پشت خود را

صفحه ۱۸۰

خم بگیرد و اگر نتواند می‌نشیند و واجب نیست که برای نماز در ساحل پیاده شوند ولو آنکه کشتی روی رودخانه باشد .

مقصد چهارم

در قرائت است و در آن چهار مطلب است :

مطلب اول

درباره قرائت در نمازهای واجب و نوافل است و در آن مسائلی است :

۱ - خواندن سوره حمد در نمازهای واجبْ واجب است لکن در صحت نوافل شرط نیست هر نافله‌ای که باشد چنانکه روایت شده در کسی که عجله دارد کافی است که در قراءت نافله سه بار تسبیح بگوید و در رکوع و سجود هر کدام یك بار .

۲ - بسم الله الرحمن الرحیم جزئی از سوره حمد است و ادعای اجماع کرده‌اند که جزئی از سوره هم هست و خبر بخلاف آن است و کار نزد ما آسان است (یعنی بسم الله میگوئیم و سوره میخوانیم اعم از آنکه جزء باشد یا نباشد) .

۳ - در نمازهای واجب و نوافل بطور کلی قرائت از روی قرآن جایز است اما قرآن را جلوی خود نمیگذارد که باعث نقص در نماز میشود .

٤ - هر کس مسلمان شده و هنوز نمیتواند درست قرائت کند کافی است که با الله اکبر و سبحان الله گفتن نماز بخواند .

٥ - مستحب است که در فرائض و نوافل بعد از حمد یك سوره کامل بخوانند و احتیاط واضح است (یعنی احتیاطاً تمام سوره را بخوانند) .

٦ - کمتر از یك سوره خواندن و همچنین بیشتر از یك سوره خواندن هر دو مکروه است .

۷ - جایز است که در نمازهای واجب و نافله اکتفا به حمد نمایند .

۸ - جایز است که بجای سوره یك آیه یا چند آیه بخوانند .

۹ - واجب نیست که آیات سوره را بترتیب بخوانند .

صفحه ۱۸۱

۱۰ - جایز است که سوره را دو قسمت کرده و هر قسمت را در یك رکعت بخوانند .

۱۱ - مانعی ندارد که هر گاه آیه‌ای را فراموش کرد باقی را ترك کند و با همان اندازه که خوانده رکوع نماید یا آنکه قسمتی را که فراموش کرده رها کند و از مابعد آن هر چه یادش هست میخواند .

۱۲ - گُنگ کافی است او را در قرائت که زبان خود را حرکت دهد و با انگشت خود اشاره نماید و عجم و کسی که نمیتواند به روانی بعربی سخن بگوید توقع از آنها باندازه توقع از عالم فصیح نیست و بدرستی که شخص عجمی با همان زبان عجمی خود قرآن میخواند و ملائکه آن را به عربیتی که دارد بالا میبرند .

۱۳ - گفته شده مستحب مؤکد است که در نماز صبح بلند قراءت کنند و همچنین در دو رکعت اول مغرب و دو رکعت اول عشاء و نماز ظهر روز جمعه چه در سفر و چه در حضر و چه با جماعت و چه فرادی بلکه همین قول باحتیاط نزدیکتر است و عمل هم بر همین است و گفته شده جایز است که نمازهای جهوریه را عمداً آهسته بخوانند و همچنین نمازهای اخفاتی را عمداً بلند بخوانند جز آنکه این کار نقصی است در نماز و اعاده در صورت عمد بودن مستحب است و بهر صورت احتیاط در این است که خلاف این دستور که در اول مسأله ذکر شد نکنند و اگر کردند اعاده نمایند .

١٤ - جایز نیست که در نماز صدا را خیلی بلند کنند و نه آنقدر آهسته بخوانند که خود نشنوند و بین این دو حد باید قرائت وسطی را برگزینند .

١٥ - در حال تقیه جایز است که زبان خود را حرکت ندهد و در ذهن خود بخواند .

١٦ - زنها نباید بلند بخوانند مگر آنکه امام باشند که در این وقت صدا را باندازه‌ای که قراءت شنیده شود بلند مینمایند .

١٧ - انسان در تشهد خواندن و گفتن عبارات رکوع و سجود و قنوت مخیر است که آهسته بخواند یا بلند .

١٨ - سنت در نوافل این است که نوافل شب را بلند و نوافل روز را آهسته بخوانند .

١٩ - مستحب است که بعد از قراءت کمی سکوت کنند .

صفحه ١٨٢

مطلب دوم

در سوره‌هائی است که در نمازها میخوانند و در آن مسائلی است :

١ - در مورد نمازهای واجب در باب سوره‌هائی که در آنها خوانده میشود روایات زیادی رسیده و همه آنها موسع است و ما بعض آن روایات را ذکر میکنیم پس در نماز صبح سوره عمّ و غاشیة و قیٰمة و اشباه آنها را میخوانند و در ظهر و عشاء سوره اعلی و شمس و غاشیة و امثال آن و در عصر و مغرب قل هو الله احد و نصر و زلزلة و امثال آنها .

۲ - افضل سوره ها در واجبات سوره قدر و قل هو الله است و هر کس سوره‌ای را که خواندن آن ثواب دارد ترك نموده و این دو سوره را بخواند بجهت فضلی که دارند ثواب آنچه که قراءت کرده و ثواب سوره‌هائی که ترك نموده هر دو را باو میدهند و اگر این دو سوره را میخواند در رکعت اول قدر را بخواند که آن نسبت پیغمبر (ص) و اهل بیت آن حضرت است تا روز قیامت (یعنی تعریف و توصیف آنها است) و در رکعت دوم قل هو الله بخواند که آن نسبت خداوند است و صفت او .

۳ - در شب جمعه سوره جمعه و اعلٰی را میخوانند و در صبح جمعه جمعه و توحید (یعنی قل هو الله احد) و در نماز جمعه جمعه و منافقون و فرموده‌اند که این دو سوره را در نماز جمعه بخوانند لکن در حد وجوب نیست و روایت شده در عشاء شب جمعه و نماز صبح آن و نماز جمعه و عصر که در همه آنها سوره جمعه و منافقون خوانده میشود و روایت شده بر هر مؤمنی از شیعه ما واجب است که شب جمعه سوره جمعه و سبح اسم ربك الاعلی بخواند و ظهر جمعه سوره جمعه و منافقین و غیر این هم روایت شده و عمل به همه این روایات وسعت دارد .

٤ - مستحب است در نماز صبح دوشنبه و پنجشنبه در رکعت اول سوره انسان و در رکعت دوم سوره غاشیه بخوانند .

٥ - مستحب است که در نوافل ظهر در رکعت اول حمد و جحد و در باقی رکعات حمد و توحید بخوانند و در نوافل عصر هم حمد و توحید و در نوافل مغرب رکعت

صفحه ۱۸۳

اول حمد و جحد و در رکعت دوم حمد و اخلاص و دو رکعت آخر را با هر سوره‌ای که خواستی یا با حمد و توحید میخوانی و در نماز شب دو رکعت اول با حمد و سی مرتبه توحید در هر رکعت و چهار رکعت وسط را بقاعده نماز جعفر و دو رکعت آخر را با سوره ملك و دهر و نماز شفع را با سه مرتبه توحید در هر رکعت و وتر را با سه توحید و معوّذتین و نافله فجر را با جحد و توحید میخوانی سوره جحد یعنی سوره قُلْ یٰا اَیُّهَا الْکٰافِرُون و توحید و اخلاص هر دو اسم سوره قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَد هستند و مُعوَّذتین قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النّٰاس و قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَق و سوره مُلك سوره تَبٰارَكَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْك و سوره دهر یعنی سوره هَلْ اَتٰی عَلَی الْاِنْسٰان و شرح نماز جعفر در نمازهای غیر موقته خواهد آمد . م .

.

مطلب سوم

درباره رکعات سوم و چهارم است و در آن مسائلی است :

۱ - نمازگزار در رکعت سوم و چهارم مخیر است که تسبیح بگوید یا قراءت نماید .

۲ - قراءت در این دو رکعت از تسبیح بهتر است .

۳ - مریض و کسی که سهو زیاد میکند بجای قراءت تسبیح را اختیار میکند .

٤ - امام در این دو رکعت حمد میخواند و مأمومین تسبیح میگویند یا آنکه او تسبیح میگوید و هر که پشت سر او است قراءت میکند .

٥ - در دو رکعت آخر مطلق تسبیح برای تو کافی است و مستحب است که سه بار تسبیح بگوئی و میگوئی : سبحان الله سبحان الله سبحان الله یا تسبیح و حمد و استغفار میگوئی یا تسبیحات اربعه را یکبار یا سه بار میگوئی یا آنکه سه بار میگوئی سبحان الله و الحمد الله و لا اله الا الله و بخواهی کامل شود همین را نُه بار میگوئی یا آنکه میگوئی الحمد لله و سبحان الله و الله اکبر و همه اینها موسع است .

مطلب چهارم

در احکام است و در آن مسائلی است :

صفحه ١٨٤

١ - گفته شده که مکروه است در یك رکعت از نماز واجب دو سوره بخوانند و باحتیاط نزدیکتر آن است که چنین کاری نکنند و مستحب است که حق هر سوره‌ای را ادا نموده و رکوع و سجود آنرا بجا آورند و در نافله خواندن دو سوره مانعی ندارد .

۲ - گفته شده که خواندن آیات سجده واجبه در نمازهای واجب جایز است و کراهتی هم دارد و بهتر آن است که نخوانند و هر وقت سوره‌ای میخوانند که آیه سجده دارد هر گاه بآن آیه رسیدند نخوانند و رکوع کنند یا اگر خواستند غیر آن را بخوانند و قراءت آیه سجده مکروه است .

۳ - هر گاه کسی در نماز آیه سجده خواند سجده کند و اگر در وسط سوره بوده برخیزد و باقی را بخواند بعد رکوع نماید و اگر در آخر سوره بوده برمیخیزد و سوره الحمد را مجددا میخواند و بعد رکوع مینماید که رکوع او پس از قرائتی باشد .

٤ - هر گاه به کسی از مخالفین اقتدا کرده که در وقت خواندن آیات عزائم یعنی سجده‌های واجبه سجده نمیکند او هم از باب تقیه سجده نکرده و اشاره‌ای میکند .

٥ - مستحب است قبل از قراءت استعاذه نمایند و چون بسم الله الرحمن الرحیم گفتی مانعی ندارد که استعاذه نکنی و در استعاذه بهتر آن است که بگوئید : اَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّمِیعِ الْعَلِیمِ مِنَ الشَّیْطٰانِ الرَّجِیم .

٦ - گفته شده مستحب است که امام استعاذه را بلند بگوید و مأموم آهسته و عمل بر این است که همه آهسته بگویند .

٧ - بطور مطلق مستحب مؤکد است که بسم الله الرحمن الرحیم را بلند بگویند .

٨ - مستحب است ترتیل در قرائت باین نحو که بآرامی بخوانی و سعی کنی که صدای تو خوب باشد و هر جا لازم است وقف کنی و حروف را درست ادا کنی و مثل شعر سریع و پیوسته نخوانی و کلمات را با فاصله و جدا جدا هم ادا نکنی .

٩ - هر کس بخواهد هنگام قراءت چند قدم بطرف جلو برود وقت راه رفتن قراءت نکند تا وقتی که برسد بآن جائی که میخواسته آن وقت قراءت کند .

١٠ - جایز است که وقت قراءت سکوت کند که حرف کسی را بشنود و این عمل

مکروه است و باعث نقص در نماز است .

١١ - گفتن آنچه ذکر خدا یا رسول او صلی الله علیه و آله باشد یا سخن گفتن با خدا در نماز مانعی ندارد .

١٢ - جایز است آیه‌ای را که در آن تخویف است یا هر آیه‌ای را مکرر کنند و گریه نمایند .

١٣ - گفته شده بعد از فراغت از قراءت ، آمین گفتن مکروه است چه امام باشی و چه مأموم و چه تنها ، و بیشتر بنظر میرسد که حرام باشد نه مکروه .

١٤ - سوره الضحٰی و الم‌نشرح یك سوره هستند و همچنین الم‌تر کیف و لأیلاف پس اگر خواستی سوره تمامی در نماز بخوانی هر دو را بخوان و بین آنها فاصله نیانداز و روایت شده که انفال و براءة هم یك سوره هستند .

١٥ - جایز است از سوره‌ای به سوره دیگر عدول کنند و از سوره جحد و قل هو الله عدول کردن مکروه است مگر در جمعه باشد و بآن دو شروع کرده باشد که عدول میکند و جمعه و منافقون میخواند یا آنرا بدو رکعت تمام کرده و دوباره شروع میکند با جمعه و مستحب است که اگر نصف سوره را خوانده برنگردد و این استحباب در وقتی که دو ثلث سوره‌ای را خوانده تأکیدش بیشتر است .

١٦ - هر کس نصف سوره‌ای را خواند و باقی یادش نیامد و بسوره دیگر پرداخت و وقتی آن را تمام کرد قبل از رکوع آنچه فراموش نموده بود یادش آمد ضرری ندارد و با همانکه خوانده رکوع میکند .

١٧ - دو سوره الناس و الفلق از قرآن هستند و قراءت آنها در نماز واجب جایز است .

١٨ - مکروه است قل هو الله را يك نفس بخوانند .

١٩ - مکروه است که در طول يك روز قل هو الله در نماز نخوانند .

٢٠ - هر کس در سوره‌ای غلط کرد قل هو الله بخواند و رکوع کند .

٢١ - پشت سر مخالف که نماز میکنی کافی است که در دلت قراءت کنی .

٢٢ - هر کس جمعه را با سوره‌ای غیر از جمعه و منافقون خواند نماز را اعاده میکند

صفحه ١٨٦

چه در سفر چه در حضر .

مقصد پنجم

در رکوع است و در آن مسائلی است :

١ - رکوع واجبی از واجبات نماز است .

٢ - واجب است تا اندازه‌ای خم بشوند که سر انگشتان به زانوها برسد .

٣ - واجب است قرار گرفتن و سکون در حال رکوع (یعنی بلافاصله بعد از خم شدن سر را بالا نیاورند) .

٤ - ذکر بطور مطلق در رکوع واجب است .

٥ - مستحب است که در رکوع پشت خود را صاف بگیرند و همچنین در غیر رکوع در همه حالات نماز باید پشت صاف باشد و قوز و خمیده نباشد .

٦ - واجب است سر برداشتن از رکوع پس جایز نیست که بدون قد راست کردن از رکوع به سجده بروند .

۷ - واجب است که بعد از رکوع راست و معتدل بایستند بطوری که مفاصل به جای اول خود برگردد .

۸ - مستحب است وقتیکه میخواهند رکوع کنند در حالی که راست ایستاده‌اند دستها را بالا بیاورند و تکبیر بگویند .

۹ - مستحب است بعد از سر برداشتن از رکوع و پیش از گفتن سمع الله لمن حمده دستها را بالا ببرند و تکبیر بگویند .

۱۰ - مستحب است که در رکوع انگشتها را از هم باز کنند و دستها را با زانوها پر کنند .

۱۱ - مستحب است که رکوع کننده پشت را صاف بگیرد بطوری که اگر قطره روغنی بر پشت او بریزند بعلت صافی پشت ، آن قطره به هیچ طرف مایل نشود و مستحب است که زانوها را در رکوع خوب بطرف عقب بدهند .

۱۲ - مستحب است که در رکوع گردن را بکشند و سر را پائین نیاندازند .

صفحه ۱۸۷

۱۳ - مستحب است که انسان در حال رکوع نظر به مابین دو قدم خود بنماید و یا چشمها را ببندد .

۱٤ - مستحب است که فاصله دو پا در رکوع بقدر يك وجب باشد و پاها برابر هم باشند و جلو و عقب نباشند .

۱۵ - مستحب است که پس از سر برداشتن از رکوع و ایستادن سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه و ذکر مأثور را بگوید .

۱٦ - مستحب است سمع الله لمن حمده را بلند بگویند .

۱۷ - مستحب است که مأموم بجای سَمْعَلَه سمع الله لمن حمده .

آهسته بگوید : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمٖين .

۱۸ - مستحب است صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد در رکوع و سجود و میشود که بهمان اکتفا شود چون که آن تهلیل و تکبیر و تسبیح است .

۱۹ - مستحب است که رکوع و سجود را طول دهند .

۲۰ - جایز است که در رکوع به یکبار ذکر بطور مطلق اکتفا کنند و سنت در ذکر رکوع سه بار است و فضیلت در هفت مرتبه است و هر چه ازاین بیشتر شود فضیلت آن بیشتر است .

۲۱ - مستحب است که در رکوع دعای مأثور را بخوانند .

۲۲ - قراءت یعنی خواندن آیات قرآن در رکوع مکروه است .

۲۳ - مستحب است که ذکر انسان در رکوع سُبْحٰانَ رَبِّیَ الْعَظٖیمِ وَ بِحَمْدِه باشد .

۲٤ - جایز است که در رکوع دست را بجهت حاجتی از روی زانو بردارند و دوباره بگذارند و صبر کردن بهتر است .

۲۵ - کسی که تنها نماز میخواند جایز است ذکر رکوع را بلند یا آهسته بخواند اما امام مستحب است که بلند بخواند و مأموم مستحب است که آهسته بخواند .

۲٦ - مکروه است که ذکر رکوع را از سه مرتبه کمتر بگویند .

۲۷ - مستحب است که هنگام رکوع ، گذاردن دست راست بر زانوی راست قبل از

صفحه ۱۸۸

گذاشتن دست چپ بر زانوی چپ باشد یعنی اول دست راست را بر زانو بگذارند بعد دست چپ را .

۲۸ - زن که رکوع میکند دست را بالای زانو میگذارد روی رانها که زیاد خم نشود و نشیمنگاه او بالا نرود .

مقصد ششم

در سجود است و در آن مسائلی است :

۱ - در هر رکعت نماز یك سجده فریضه است و سجده دوم سنت در فریضه است و هر دو در هر رکعت واجبند .

۲ - واجب است که سجده بر اعضاء هفت گانه باشد یعنی اینکه پیشانی و دو دست و دو زانو و دو انگشت ابهام پا در حال سجده روی زمین باشد .

۳ - بینی بر زمین نهادن در سجده سنت است .

٤ - در اعضائی که ذکر شد مسمی کفایت میکند پس از پیشانی مقدار سر انگشتی هم بر زمین باشد کافی است و همین طور در باقی .

٥ - واجب است که مواضع مذکور در سجده درست بر زمین قرار گیرد و شخص در حال سجده آرام و سکون گیرد بعد سر بردارد .

٦ - باکي نیست که محل سجده بقدر کلفتی آجری بالا یا پائین باشد یا باندازه‌ای که عرفاً از اسم سجده کننده بیرون نرود .

٧ - هر کس پیشانی او در سجده بر جای ناهمواری واقع شد سر را برنمیدارد بلکه پیشانی را بر زمین میکشد تا بر جای هموار واقع شود و برداشتن سر و دوباره گذاشتن هم جایز است و همینطور جایز است که برای پیدا کردن چیزی که بر آن سجده کند سر را بردارد البته مادام که صاف ننشیند .

٨ - مطلق ذکر در سجود واجب است و مستحب است که بگویند : سبحان ربی الاعلٰی و بحمده .

صفحه ١٨٩

٩ - قراءت آیات در سجده مکروه است .

١٠ - مستحب است که با تسبیح و تحمید و تمجید و دعاهای وارده سجود را طول دهند .

١١ - واجب است که بعد از سجده اول سر را برداشته و ساکن بنشینند و همین طور بعد از سجده دوم چون درست نشستن بعد از سجده واجب است .

١٢ - مستحب است تکبیر قبل از سجده وقتی که راست ایستاده و بعد از سر برداشتن از آن و همچنین وقتی که برای بار دوم میخواهد سجده کند و همچنین در سر برداشتن از سجده دوم .

١٣ - مستحب است که چون برای سجده فرود میآید اول دستها را بر زمین گذارد بعد زانوها را .

١٤ - مستحب است که در سجود آرنجها را از زمین بلند کند و مثل دو بال باز نگه دارد و بر زمین گذاشتن ساعدها و بر روی زانو و ران قرار دادن آنها در سجده مکروه است .

١٥ - مستحب است که کف دستها را بر زمین گذارند نه بر چیز دیگر و دو دست را قدری از هم فاصله میدهد و قدری بطرف خود میآورد اما نه آن اندازه که متصل به زانوها شود .

١٦ - مستحب است که در وقت سجود انگشتها بهم چسبیده باشد و دست را رو بقبله بگذارند .

۱۷ - مستحب است سجده کردن بر تربت حسینی ، و سلام بر آن بزرگواری که شرافت این تربت از اوست .

۱۸ - برای زن مستحب است که هر گاه موی او قسمتی از پیشانی را پوشانده وقت سجده مو را عقب بزند .

۱۹ - مستحب است که در حال سجود به بینی خود نگاه کنند و بین دو سجده نظر به دامن خود بنمایند .

صفحه ۱۹۰

۲۰ - مستحب است که محل سجده و محل ایستادن در یك سطح باشد .

۲۱ - مستحب است در سجده دستها را برابر صورت و شانه‌ها بگذارند و کراهت دارد که آنها را بزانوها بچسبانند یا نزدیك صورت جلو زانوها بگذارند بلکه باید آنها را کمی از صورت و زانو فاصله دهند .

۲۲ - مستحب است که در نماز متمایل به چپ بنشینند (یعنی قدمها را از طرف راست بدن بیرون گذارند) و بطرف راست نشستن بطور مطلق در نماز مکروه است .

۲۳ - مستحب است که بین دو سجده دعای مأثور را بخوانند و سزاوار است که بگویند استغفر الله ربی و اتوب الیه .

۲٤ - مستحب است که چون بخواهد از زمین برخیزد تکیه بر دستها بنماید و بر خلاف وقت نشستن در موقع برخاستن اول زانوها را بلند میکند بعد دستها را .

۲۵ - مستحب است در وقت سجود و موقع برخاستن تکبیر بگویند یا دعای مأثور را بخوانند .

۲٦ - اشکالی ندارد که سر را از سجده بلند کنند و بدون آنکه دستها را از زمین بردارند دوباره سجده کنند لکن این کار مکروه است .

۲۷ - زن بر دو کفل خود می‌نشیند و مثل مرد نمی‌نشیند و چون بخواهد برای سجده فرود آید اول می‌نشیند و دو زانوی خود را قبل از دستها بر زمین می‌گذارد و در حال سجده خود را بزمین می‌چسباند و در وقت نشستن رانها را بهم میچسباند و زانوها را از زمین بلند میکند و هنگام برخاستن راست برمیخیزد و اول نشیمنگاه خود را بلند نمیکند و در سجده خود را جمع میکند و دو ساعد خود را بر زمین فرش می‌کند .

۲۸ - اگر در سجده جائی از بدن او بخارد و بر او سخت شود اشکالی ندارد که دست خود را از زمین بردارد و بدن خود را بخاراند اما اگر صبر کند تا از سجده فارغ شود بهتر است .

۲۹ - مکروه است که بر پیشانی انسان اثر سجود نباشد .

۳۰ - هر کس پیشانی او دملی داشته باشد حفره‌ای حفر میکند و در حال سجده دمل

صفحه ۱۹۱

را در آن قرار میدهد که پیشانی او بر زمین واقع شود و اگر میسر نشود بر ابروی راست خود سجده میکند و اگر نتواند بر ابروی چپ و اگر اینطور هم نتوانست بر چانه خود سجده میکند .

۳۱ - وقتی که انسان کنار دیگری نماز میکند سزاوار نیست که برای تنظیف جای سجده را پف کند چون ممکن است باعث اذیت او شود .

۳۲ - جایز است هر گاه در نماز خاك به پیشانی انسان بچسبد بر پیشانی خود دست بکشد و جایز است صاف کردن ریگها برای سجده و برداشتن سنگ ریزه از پیشانی هر گاه بر آن بچسبد .

۳۳ - مکروه است که بین دو سجده دست را از زمین برندارند .

۳٤ - سجده برای غیر خدای سبحانه جایز نیست .

مقصد هفتم

در قنوت است و در آن مسائلی است :

۱ - گفته شده که قنوت سنت واجبی است در هر فریضه و شرط است در هر نافله و نزدیکتر باحتیاط آن است که آن را ترك نکنند .

۲ - جایز است ترك قنوت در حال تقیه و همان بالا آوردن دست‌ها در چنین وقتی کفایت از قنوت مینماید و اگر ترسید که دست را بالا بیاورد سه مرتبه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم .

۳ - جای قنوت در هر نمازی در رکعت دوم است قبل از رکوع و بعد از قرائت .

٤ - قنوت در نماز جمعه در هر دو رکعت است در رکعت اول قبل از رکوع و بعد از قراءت و در رکعت دوم بعد از رکوع خوانده میشود .

٥ - کمتر ذکری که در قنوت کافی است سه تسبیح است .

٦ - در قنوت ذکری که بنا باشد حتماً آن را بگویند نیست و هر چه را که خداوند بر زبانت جاری کرد میگوئی .

صفحه ۱۹۲

۷ - در قنوت روز جمعه و غیر جمعه مستحب است همان ادعیه و عباراتی را بخوانند که در اخبار روایت شده .

۸ - در قنوت نماز وتر مستحب است که هفتاد بار استغفار کنند و سیصد مرتبه العَفْو بگویند و هفت مرتبه بگویند : هٰذا مَقٰامُ الْعٰائِذِ بِكَ مِنَ النّٰارِ و مستحب است که با دست راست عدد را بشمارند و دست چپ را برای قنوت برابر صورت بیاورند یا آنکه در زیر لباس دست را بالا بیاورند .

۹ - مستحب است که قنوت را بلند بخوانند .

۱۰ - مستحب است که در نوافل شب و روز بعد از قنوت وقتی که میخواهد دست را پائین بیاورد آن را بر سر و صورت بکشد و در فریضه چنین نمیکند بلکه در فریضه دو کف دست را بر سینه گذاشته بآرامی پائین میآورد تا برابر زانوها و تکبیر گفته و رکوع مینماید .

۱۱ - مکروه است که در نماز واجب دستها را برای قنوت آنقدر بالا ببرند که از سر بگذرد .

۱۲ - مستحب است که قنوت را در غیر نماز جماعت طول دهند .

۱۳ - جایز است که در قنوت دشمن را نفرین کنند و اسم او را ببرند .

١٤ - مستحب است که در قنوت ائمه را به تعبیری که شامل همه آنها بشود اسم ببرند نه يكي يكي .

١٥ - در قنوت هر لفظی را که برای مناجات و مکالمه با پروردگار خود اختیار کردی مانعی ندارد .

١٦ - در قنوت نمازهای فریضه دعا کردن مستحب است و در وتر استغفار .

١٧ - مستحب است تکبیر گفتن قبل از قنوت .

١٨ - رخصتی روایت شده که در غیر تقیه هم میشود قنوت را ترك كرد .

صفحه ۱۹۳

مقصد هشتم

در تشهد و سلام است و در این مقصد دو مطلب خواهد آمد :

مطلب اول

در تشهد است و در آن مسائلی است :

١ - تشهد سنت در فریضه است .

٢ - واجب در تشهد دو شهادت است و احتیاطاً صلوات را هم باید ذکر نمود .

٣ - در نماز دو رکعتی یکبار و در غیر آن دو بار واجب است باندازه‌ای که برای ذکر تشهد لازم است بنشینند .

٤ - مستحب است تشهد را همانطور که روایت شده بخوانند و آن اینطور است : اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ .

٥ - مستحب است بسم الله و حمد گفتن قبل از تشهد و ذکر بعد از آن بهمان الفاظ که رسیده است .

٦ - وقتی که انسان سر از سجده آخر بردارد نماز او تمام شده چون سجده آخر نماز است و روایت شده اگر بعد از سر برداشتن حدثی از او صادر شد نمازش باطل نیست لکن وضو میگیرد و در جای نظیفی نشسته و تشهد میخواند و سلام میدهد و چیزی بر او نیست و احتیاط راه نجات است یعنی در هیچ حال نباید تشهد را ترك کرد و روایت شده که اگر کسی بعد از سجده خون دماغ شود برخاسته و بینی خود را میشوید و برمیگردد و نمازش را تمام میکند .

٧ - مستحب است که در حال تشهد متورك بنشینند (یعنی روی کفل چپ نشسته پا را از طرف راست بدن بیرون آورند) .

٨ - مکروه است اقعاء در حال تشهد (و آن مثل نشستن سگ است که دستها را روی زمین بگذارند) .

٩ - مستحب است که در تشهد نظر بدامن خود بنمایند .

صفحه ١٩٤

١٠ - مستحب است که زن در حال تشهد رانها را بهم بچسباند و زانوها را از زمین بلند کند .

١١ - جایز است که در حال تقیه تشهد را ایستاده بخوانند یعنی اگر تقیه انسان را ناچار از قیام نمود اندکي می‌نشیند و برمیخیزد و ایستاده تشهد میخواند .

١٢ - جايز نيست كه در تشهد بگويند تبارك اسمك و تعالى جدك .

١٣ - سلام دادن در تشهد اول جايز نيست (يعنى در نمازهائى كه دو ركعتى نيستند) .

١٤ - مستحب است كه چون در ركعت دوم بعد از تشهد برخيزند بگويند : بِحَوْلِ اللّٰهِ وَ قُوَّتِهِ اَقُومُ وَ اَقْعُد ، يا آنكه بگويند : اَللّٰهُ اَكْبَر .

١٥ - مستحب است وقتى كه مردان ميخواهند از تشهد برخيزند تكيه بر دو كف خود بنمايند و زنها خود را راست از زمين بلند نموده و كفل خود را بالا نبرند .

١٦ - انسان مخير است كه تشهد را بلند بخواند يا آهسته .

مطلب دوم

در سلام است و در آن مسائلى است :

١ - سلام درنمازهاى واجب بعد از تشهد آخر سنت در فريضه است .

٢ - سلام دادن با گفتن يكي از اين دو عبارت حاصل ميشود يا گفتن : اَلسَّلٰامُ عَلَيْنٰا وَ عَلٰى عِبٰادِ اللّٰهِ الصّٰالِحِين ، و يا به : اَلسَّلٰامُ عَلَيْكُمْ ، و مستحب است كه عبارت : وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكٰاتُه ، را هم بر آن بيفزايند .

٣ - با گفتن : اَلسَّلٰامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِىُّ ، يا با سلام بر ائمه انسان از نماز خارج نميشود .

٤ - مستحب است كه امام اگر عبارت : اَلسَّلٰامُ عَلَيْنٰا وَ عَلٰى عِبٰادِ اللّٰهِ الصّٰالِحِين ، را اختيار كرده و مقدم داشته بعد از آن رو بقبله سلام دهد يا بطرف راست مثل كسى كه تنها نماز ميخواند .

٥ - مستحب است كه مأموم در هر حال بطرف قبله و بطرف راست سلام دهد و اگر كسى در طرف چپ اوست بطرف چپ هم سلام دهد .

٦ - كسى كه تنها نماز ميخواند وقتى بطرف راست سلام ميدهد هر دو ملك راست و

صفحه ١٩٥

چپ را قصد ميكند و ملك سمت راست را اختصاص به سلام ميدهد چون او اعمال نيك را مينويسد و با بينى خود بطرف او اشاره ميكند و امام وقتى بطرف راست سلام ميدهد قصد او دو ملك و مأمومين هستند و با چشم خود اشاره ميكند و مأموم سلامى كه بطرف پيش رو ميدهد به نيت جواب سلام امام و دو ملك او است و سلامى كه بطرف راست ميدهد بقصد دو ملك خودش

است و هر کس که در سمت راست او است و سلامی که بطرف چپ میدهد به نیت دو ملك خود است و هر کس که در طرف چپ او است و کسی که در طرف چپ او کسی نیست بطرف چپ سلام نمیدهد مگر آنکه طرف راست او دیوار باشد و در طرف چپ او کسی باشد که در این وقت بطرف چپ سلام میدهد .

۷ - مستحب است که در سلام بگویند : اَلسَّلٰامُ عَلَیْنٰا وَ عَلٰی عِبٰادِ اللّٰهِ الصّٰالِحِیْن ، و بعد از آن بگویند : اَلسَّلٰامُ عَلَیْکُم .

۸ - واجب نیست که در سلام دادن نیت خروج از نماز بنمایند و هر کس سلام داد از نماز بیرون رفته خواه نیت کرده باشد یا نکرده باشد .

فذلکه

در آداب نماز است از ابتدا تا خاتمه آن بطور خلاصه این ترجمه از کتاب مبارك موجز نقل شد . م .

:

هر گاه داخل شد بر تو وقت و تو جامع شرایط نماز باشی چنانچه گذشت در کتاب طهارت و در اینجا در مقدمات پس برخیز و اذان بگو و بلند کن باذان صدای خود را و الف و هاء را ظاهر و فصیح بگو و دو انگشت خود را در گوشها بگذار و حروف اذان را جزم کن که از هم جدا شود و شمرده بگو پس همینکه اذان گفتی فاصله بگذار میان آن و اقامه بنشستنی یا بدو رکعت نماز یا بکلامی یا تسبیحی همچنانکه گذشت بعد برخیز و اقامه بگو رو بقبله و فصول اقامه را جزم کن و تندتر از اذان بگو بعد افتتاح نماز کن بسه تکبیر یا پنج یا هفت در حالی که ایستاده رو بقبله و انگشتان پاها نیز رو

صفحه ۱۹۶

بقبله باشد و میان دو قدم را بقدر یك وجب یا کم‌تر فاصله بگذار و دستها را بر رانها رها کن و انگشتان دست بهم ضم باشد و نظر بموضع سجود کن و صلب خودت را راست بگیر و معتدل بایست پس همینکه تکبیر گفتی دستها را با تکبیر بلند کن تا نحر خود و از گوشها مگذران و کف دستها را بقبله کن و انگشتان را بهم ضم نما و دعای مأثور را در خلال تکبیرات و بعد از افتتاح بخوان بعد استعاذه بکن و حمد بخوان و بسم الله را جهر کن و قرائت را شمرده بکن بعد یك سوره کامل بخوان و جهر کن قرائت را در نمازهای شب و اخفات کن در نماز نهار بعد قلیلی ساکت میشوی و دستها را بتکبیر بلند میکنی و تکبیر میگوئی بعد رکوع میکنی و خم میشوی تا اینکه سر انگشتان بزانو برسد اقلاً و دست راست را بر زانوی راست پیش از چپ میگذاری و در حال رکوع مطمئن و ساکن میشوی و پشت خود را مستقیم میگیری و کمان نمیکنی و کفها را از زانو پر میکنی و انگشتان را از هم میگشائی و پشت خود را مستوی میگیری و گردن را میکشی و نظر بمیان دو

قدم میکنی مادام که راکع هستی یا چشمها را بهم میگذاری و فاصله میان دو قدم را یك وجب قرار میدهی ذکر میکنی خداوند را بهر چه باشد یا بآنچه روایت شده و همینکه فارغ شدی از ذکر سر را بلند میکنی و راست و معتدل میایستی تا مفاصل بجاهای خود برگردد و تکبیر بگو و دو دست را بلند کن بتکبیر بعد بگو : سمع الله لمن حمده ، بعد تکبیر بگو برای سجود و دستها را بتکبیر بلند کن و رو بسجده برو و دستها را پیش از زانوها بزمین بگذار و سجده بکن بر هفت موضع پیشانی و دو دست و دو زانو و دو انگشت ابهام پا و بینی را بخاك بمال و دو ذراع را مثل بال بگیر و بزمین فرش مکن و بر زانوها و رانها مگذار و بسط کن آنها را بسط کردنی و قبض کن در برداشتن قبض کردنی و انگشتان را بهم ضم کن و دو دست را برابر صورت و شانه‌ها بگذار و بزانوها مچسپان و نزدیك صورت مگذار و جلو زانوها بگذار و قدری منحرف کن و نظرت به بینی باشد و انگشتان را رو بقبله بگذار و در سجود مطمئن و ساکن باش و ذکر خداوند را بکن هر چه بخواهی یا بآنچه روایت شده و بعد از فراغ سر بردار و بنشین متورك بطرف

صفحه ۱۹۷

چپ و دست را از زمین بردار و بگو الله اکبر و دو دست را بتکبیر بلند کن بعد استغفار کن و دومرتبه تکبیر بگو و دستها را بتکبیر بلند کن و میان دو سجده نظرت در دامنت باشد و دومرتبه سجده کن همان قسم و بلند شو همان قسم و بنشین همانطور بعد برمیخیزی برکعت دویم و بعد از آنکه برخواستی و راست ایستادی قراءت میکنی و بعد از قراءت تکبیر میگوئی و دستها را بتکبیر بلند میکنی بعد دستها را بقنوت بلند میکنی و انگشتان را بهم ضم میکنی و قنوت میخوانی بهر چه میسر شود یا بمأثور بعد دستها را رها میکنی و تکبیر میگوئی و دستها را بلند میکنی بتکبیر برای رکوع و رکوع و سجود میکنی چنانکه گذشت بعد متورك می‌نشینی و تشهد میخوانی هر چه باشد یا بآنچه روایت شده و نظرت در حال تشهد در دامنت باشد و انگشتانت بهم ضم باشد بعد سلام میدهی و مخیری در تشهد و رکوع و سجود و قنوت میان جهر و اخفات مگر اینکه قنوت را بلند بخوانی بهتر است و سمع الله لمن حمده را جهر بکن و جهر در نماز را بصدای بلند مکن و اخفات باندازه که نشنوی مکن و میانه این دو را اختیار کن .

باب سوم

در تعقیب و سجده شکر است و در آن دو مقصد داریم :

مقصد اول

در تعقیب است و در آن دو مطلب است :

مطلب اول

در احکام تعقیب است بطور کلی و در این مطلب مسائلی است :

١ - تعقیب بعد از نمازهای فریضه و نافله مستحب مؤکد است و سنت بآن جاری شده .

٢ - روایت شده هر چه به نماز ضرر برساند به تعقیب هم ضرر میرساند .

صفحه ١٩٨

٣ - رخصت فرموده‌اند هر کس کار دارد در حالی که تعقیبات خود را میخواند پی کار خود برود البته مادام که وضو دارد .

٤ - مستحب است که بعد از نماز دستها را بلند کرده و بالای سر ببرند .

٥ - مستحب است که بعد از نماز واجب سه تکبیر بگویند و دعای مأثور را بخوانند .

٦ - مستحب است که تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بعد از نماز ذکر نمایند و آن را وظیفه قرار داده‌اند و کیفیت آن این است که سی و چهار بار الله اکبر بگوئی و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار سبحان الله .

٧ - مستحب است که بعد از این تسبیح بگوئی لا اله الا الله و استغفار نمائی .

٨ - مستحب است که تسبیح حضرت فاطمه را قبل از آنکه پاهای خود را جابجا کند بخواند و مستحب است که آن را به بچه‌ها یاد دهند .

٩ - هر کس در تکبیر اشتباه کرد و از سی و چهار گذشت برمیگردد به سی و سه و بنا بر آن میگذارد (یعنی یك تکبیر دیگر میگوید) و اگر در الحمد لله گفتن اشتباه کرد و از شصت و هفت گذشت بنا را بر شصت و شش میگذارد (یعنی بر سی و دو و یك الحمد لله دیگر میگوید و بعد مشغول به ذکر سبحان الله میشود) و اگر در سبحان الله گفتن از صد گذشت (یعنی بیشتر از سی و سه سبحان الله گفت) چیزی بر او نیست .

١٠ - هر گاه در تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام شك کردی بنا را بر یقین بگذار (یعنی بنا را بر عددی بگذار که اطمینان داری ذکر کرده‌ای) و روایت شده که اعاده کن .

١١ - مستحب است که تسبیح را پشت سر هم بخوانند و قطع نکنند .

١٢ - مستحب است که مِسباح (یعنی باصطلاح تسبیح) از تربت حضرت سید الشهداء باشد و سلام خدا بر کسی که باعث شرافت آن تربت است .

١٣ - مستحب است که عدد دانه‌های تسبیح بعدد تکبیرات باشد چون مؤمن باید پنج چیز با خود داشته باشد مسواك و شانه و سجاده و سبحه‌ای که سی و چهار دانه داشته باشد و انگشتر عقیقی .

صفحه ۱۹۹

۱٤ - مستحب است که بعد از هر نماز تسبیحات اربعه را سی یا چهل مرتبه بگویند و آنها عبارتند از سُبْحٰانَ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَکْبَر .

۱۵ - مستحب است که از نماز برنخیزد مگر به لعن بنی امیه و چهار نفر از مردان و چهار نفر از زنان .

۱٦ - مستحب است که بعد از هر نمازی از خداوند طلب بهشت نمایند و از آتش باو پناه برند و بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم صلوات بفرستند و بعباراتی که در اخبار رسیده دعا و استغفار نمایند و آن روایات جدّاً زیادند و کتب اصحاب شکر الله مساعیهم متکفل نقل آن ادعیه هست و کمتر چیزی که ترا در دعای بعد از فریضه کافی است این است که بگوئی : اَللّٰهُمَّ اِنّ۪ی اَسْأَلُکَ مِنْ کُلِّ خَیْرٍ اَحٰاطَ بِه۪ عِلْمُکَ وَ اَعُوذُ بِکَ مِنْ کُلِّ شَرٍّ اَحٰاطَ بِه۪ عِلْمُکَ اَللّٰهُمَّ اِنّ۪ی اَسْأَلُکَ عٰافِیَتَکَ ف۪ی اُمُور۪ی کُلِّهٰا وَ اَعُوذُ بِکَ مِنْ خِزْیِ الدُّنْیٰا وَ عَذٰابِ الْآخِرَةِ .

۱۷ - مستحب است خواندن آیة الکرسی و سوره‌ها و آیات زیادی که در کتب اصحاب ذکر آنها آمده است .

۱۸ - جایز است عمل کردن به کتبی که اصحاب در سنن و ادعیه و مستحبات نوشته‌اند البته کتبی که برای عمل نوشته‌اند نه کتبی که برای صِرف روایت و ضبط اخبار متفرقه نوشته‌اند .

۱۹ - وقتی که نماز را تمام کرده و برمیخیزی و میخواهی رو بسمت دیگر کنی بطرف راست برگرد .

مطلب دوم

در بعض تعقیبات و احکام مخصوص به هر نمازی است و در آن چند مسأله است :

۱ - مستحب است که بعد از نماز ظهر و عصر به ادعیه وارده در اخبار دعا نمایند .

۲ - مستحب است که بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفار نمایند و سوره انا انزلناه را ده مرتبه بخوانند .

۳ - مستحب است بعد از نماز عصر ساعتی برای دعا بنشینند .

صفحه ۲۰۰

٤ - مستحب است بعد از مغرب و عشا بادعیه وارده دعا نمایند .

۵ - مکروه است سخن گفتن در بین چهار رکعت نافله‌ای که بعد از مغرب میخوانند .

٦ - مستحب است ترك سخن در تعقیب نماز مغرب بخصوصه .

۷ - مستحب است تعقیب بعد از نماز صبح باینکه هفت بار بگوید : بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحٖیمِ لٰا حَوْلَ وَ لٰا قُوَّةَ اِلّٰا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظٖیمِ ، و خواندن این تعقیب بعد از مغرب هم استحباب دارد .

۸ - مستحب است که بعد از نماز صبح صد مرتبه بر محمد و آل محمد علیهم السلام صلوات بفرستند و هفتاد مرتبه هم استغفار نمایند .

۹ - مستحب است که در تعقیب نماز صبح ادعیه‌ای را که در کتب مربوطه روایت شده بخوانند .

۱۰ - مستحب است که بعد از نماز صبح بنشینند تا آفتاب طالع شود .

۱۱ - خوابیدن بعد از صبح و قبل از طلوع فجر مکروه است .

۱۲ - از سنتهای اکیده که نباید آنها را ترك نمود تهلیلات و تعویذاتی است که باید قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن بخوانند پس ده مرتبه میگوئی : لٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لٰا شَرٖیكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یُحْیٖی وَ یُمٖیتُ وَ هُوَ حَیٌّ لٰایَمُوتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدٖیرٌ . و ده مرتبه میگوئی : اَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّمٖیعِ الْعَلٖیمِ مِنْ هَمَزٰاتِ الشَّیٰاطٖینِ وَ اَعُوذُ بِكَ رَبِّ اَنْ یَحْضُرُونِ اِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّمٖیعُ الْعَلٖیمُ . و اقل تعویذ این است که بگوئی : اَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّمٖیعِ الْعَلٖیمِ .

۱۳ - هر کس تهلیل و تعویذ مذکور را پیش از طلوع و غروب آفتاب فراموش کرد آنها را قضا کند همانطور که نماز خود را قضا میکند که بتحقیق روایت شده که اینها بر هر مسلمانی واجب هستند .

۱٤ - صبح و عصر سه مرتبه بگو : اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنٖی فٖی دِرْعِكَ الْحَصٖینَةِ الَّتٖی تَجْعَلُ فٖیهٰا مَنْ تُرٖیدُ ، و چون صبح کنی بگو : اَبْتَدِئُ یَوْمٖی هٰذٰا بَیْنَ یَدَیْ نِسْیٰانٖی وَ عَجَلَتٖی بِسْمِ اللّٰهِ وَ مٰا شٰاءَ اللّٰهُ ، که چون چنین کردی ترا کفایت میکند از هر چه که در آن روز فراموش کنی و

صفحه ۲۰۱

همچنین بروایات دیگر و دعاهائی که در کتب موضوعه برای عمل به سنتها روایت کرده‌اند به همه آنها عمل کن که حق است .

مقصد دوم

در احکام سجده شکر است و در آن مسائلی است :

۱ - سجده شکر در هر نعمتی مستحب مؤکد است و بعد از فرایض پنجگانه تأکید دارد و بآن جبران نقص فریضه میشود .

۲ - مستحب است که سجده شکر را طول دهند .

۳ - مستحب است که دو گونه را بر خاك بمالی و دو ذراع را بر زمین فرش کنی و استخوان وسط سینه و سینه و شکم را بزمین بچسبانی .

٤ - مستحب است که در این سجده شکر کنی باین طور که صد بار بگوئی شکراً شکراً و اگر خواستی بگو عفواً عفواً و اقل آن این است که سه بار بگوئی شکراً لله .

٥ - مستحب است که در سجود بعبارات مأثوره دعا کنند و گونه خود را بر خاك گذارند .

٦ - مستحب است که چون متذکر نعمتی شد گونه خود را برای شکر پروردگار بر خاك بگذارد و اگر سوار است پیاده شود و گونه بر خاك بگذارد و اگر بجهت خوف شهرت نمیتواند پیاده شود گونه را بر قربوس زین بگذارد و اگر نتوانست گونه را بر کف دست خود بگذارد آنگاه خدا را بر آنچه که باو انعام فرموده حمد کند و اگر در میان جمعیت است دست را بر پائین شکم خود بگذارد و بجهت تواضع برای خداوند خم شود و چنین بنماید که مثلاً دردی در شکم او بوده و اینطور بهتر است از آنکه عمل او آشکار باشد .

۷ - مستحب است که هر نعمت تازه‌ای که خدا میدهد برای آن سجده شکر بسیار بجا آورند هر نعمتی که باشد .

۸ - مستحب است که بر موضع سجده دست بکشند و دست را بر صورت و بهر جا از

صفحه ۲۰۲

بدن که میرسد بمالند و دعاء مأثور را بخوانند .

باب چهارم

در چیزهائی است که نماز را میشکند و مطالبی که ملحق بآن است و احکام شك و سهو پس در این باب سه مقصد است :

مقصد اول

در چیزهائی است که نماز را میشکند و آنچه ملحق بآنها است و در این مقصد دو مطلب است :

مطلب اول

در بیان چیزهائی است که سبب شکستن نماز است و در آن مسائلی است :

۱ - بعد از آنکه تکبیرة الاحرام گفتند دیگر جایز نیست که نماز را قطع کنند مگر آنکه ضرورتی پیش بیاید .

۲ - هر کس غلام گریخته خود را ببیند یا کسی را که از او طلبکار است و دارد میرود یا ماری که از آن بر نفس خود میترسد یا کسی که کیسه یا متاع خود را فراموش کرده و میترسد که گم شود یا از بین برود یا چارپای او شرارت میکند یا رها شده و میترسد که بگریزد یا او را بزحمت بیاندازد و امثال این امور از چیزهائی که انسان را ناچار میکند باکي نیست که نماز خود را بشکند یا بامری که پیش آمده بپردازد و آن را اصلاح کند و حاجت خود را بانجام رساند و اگر کاری که باعث قطع نماز باشد از او سر نزده از همانجا ادامه دهد و اگر نماز را قطع کرده آن را از سر میگیرد .

۳ - و روایت شده هر کس در حال نماز ببیند که بچه‌ای بطرف آتش میخزد یا گوسفندی وارد اطاق میشود و الاّن است که چیزی را از بین ببرد منصرف شود و جلو آن امر را بگیرد و تا سخن نگفته بنا بر همانجا میگذارد که متوقف کرده بود .

٤ - داخل نماز شدن بدون وضو جایز نیست ولو در حال تقیه .

صفحه ۲۰۳

۵ - هر کس در اثناء نماز خواب رود یا مدفوعی از او دفع شود یا بول نماید یا بادی از او خارج شود وضوی او شکسته و نماز او قطع شده چه عمداً محدث شده باشد و چه سهواً و چه باختیار بوده و چه بدون اختیار .

٦ - روایت شده هر کس بعد از سر برداشتن از سجده آخر محدث شود این حدث نماز او را باطل نمیکند و در تشهد ذکر آن گذشت .

۷ - هر کس در نماز عمداً سخنی سوای ذکر و دعا گفت نماز او شکسته و اگر از روی نسیان یا سهو یا ندانسته سخن گفت یا به گمان آنکه نمازش تمام شده آن سخن گفتن نمازش را نمیشکند .

۸ - روایت شده هر کس در نماز ناله کند بتحقیق سخن گفته و حمل بر کراهت و پیدا شدن نقص در نماز شده است .

۹ - روایت شده هر کس در نماز یاد کسی آمد که از او فوت شده و گریه کرد نمازش فاسد است و اگر گریه او بیاد بهشت یا جهنم بوده آن بهترین کارها است و گریه بیاد میت در نماز حمل بر کراهت و نقص شده .

۱۰ - هر کس در نماز به قهقهه بخندد بی شك نمازش شکسته است اما تبسم نماز را نمیشکند .

۱۱ - رو گرداندن از قبله نماز را میشکند اگر بکلی رو گردانده باشد اما اگر قدر کمی رو گردانده باشد باعث شکستن نیست اما بر نماز نقص وارد میآورد .

۱۲ - جز چیزهائی که در اخبار بآنها تصریح شده چیز دیگری نماز را نمیشکند .

مطلب دوم

در مطالبی است که ملحق به قواطع نماز میشود و در این مطلب مسائلی است :

۱ - جایز نیست که در نماز دست بسته بایستند یعنی یکي از دستها یا ساعدها را روی دیگری قرار دهند و این عمل نماز را باطل نمیکند لکن گناه است و باعث نقص در نماز میشود .

۲ - واجب است که هر گاه انسان در نماز باشد و کسی باو سلام کند جواب سلام او را

بدهد و بهمان لفظ که بر او سلام کرده‌اند جواب میدهد .

۳ - اگر باو بگویند سلام یا سلاماً و مثلاً علیك یا علیکم نگفته‌اند باید بهمان لفظی که سلام کرده‌اند جواب دهد نه بیشتر .

٤ - سلام کردن بر کسی که در حال نماز است جایز است و کراهت ندارد .

٥ - هر گاه شخصی در نماز عطسه کرد بگوید الحمد لله و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بفرستد و اگر برادرت عطسه کرد و تو در نماز باشی بگو الحمد لله و صلی الله علی النبی و آله ولو آنکه برادرت از تو فاصله‌ای داشته باشد .

٦ - جایز است که اگر کسی عطسه کرد نمازگزار او را دعا کند یعنی بگوید یَرْحَمُكَ اللّٰهُ و امثال این دعاء و اگر در نماز عطسه کرد و کسی او را دعا کرد در جواب دعا کند برای او مثلا میگوید یَغْفِرُ اللّٰهُ لَكَ وَ یَرْحَمُكَ چون این نوع سخن ذکر و دعاست و مانعی ندارد .

۷ - روایت شده جایز است که مرد هر گاه در نماز است و کاری و مطلبی دارد با سر یا دست اشاره کند و زن هر گاه کاری دارد دستها را بهم بزند یا دست را بر پا یا جای دیگر بزند که دیگری را متوجه کند .

۸ - روایت شده جایز است که برای متوجه کردن دیگری و اعلام چیزی باو سرفه کنند و اگر کاری دارند سبحان الله بگویند و زن اگر کاری دارد بر ران خود بزند و اگر خفته‌ای را بخواهند بیدار کنند بدیوار بزنند یا سبحان الله بگویند یا صدا را بلند کنند .

۹ - روایت شده اگر در نماز کسی خون دماغ شود جایز است که هر گاه آب طرف راست یا چپ یا پشت سر است بدون رو گرداندن از قبله برود و دماغ خود را بشوید و اگر آب پیدا نکند تا از قبله رو بگرداند باید بعد نماز خود را اعاده کند و حکم قی هم همین طور است .

۱۰ - روایت شده که قطع ستاره‌ای که روی بدن میزند و کندن خرده گوشتی از زخم و انداختن آن و کندن دندان در صورتی که خوف جاری شدن خون نباشد در نماز جایز است .

صفحه ۲۰۵

۱۱ - روایت شده جایز است که ریگی بطرف کسی بیاندازد که رو بآنسو کند یا سنگی به سگ یا غیر آن بزند و این باعث قطع نماز او نیست .

۱۲ - روایت شده که جایز است در نماز ساکت شود که حرفی را بشنود .

۱۳ - روایت شده جایز است که قراءت و قنوت و تشهد را هر گاه غلط خوانده تکرار کند یا برای عبرت گرفتن از معانی آنها مکررنماید و جایز است که قدری سکوت کند که آنچه فراموش کرده یادش بیاید .

۱٤ - روایت شده جایز است کشتن عقرب و مار و افعی در اثنای نماز و مار هر گاه به يك قدمی او رسید متعرض کشتن او میشود و گر نه متعرض نمیشود و همچنین جایز است کشتن پشه و کيك و شپش و مگس و جایز است انداختن شپش و دفن آن در زیر ریگها و گذاشتن چیزی مثل سنگی بر آن که بیرون نیاید یا آنکه آن را در گوشه جامه می‌پیچد تا از نماز فارغ شود .

۱۵ - روایت شده که جایز است در حال نماز کنیز محرم خود را که از کنار او میگذرد بگیرد و در کنار خودش وادارد که با او نماز کند .

۱٦ - روایت شده جایز است کسی که میخواهد روزه بگیرد و میترسد که ناگهان صبح شود در نماز وتر آب بنوشد و جایز است که دو یا سه گام برود و آب بردارد و آنقدری که میخواهد بنوشد و اصحاب جواز نوشیدن در نماز را اختصاص به نماز وتر داده‌اند چون نص در آن وارد شده و بنظر

من در غیر نماز وتر هم مانعی ندارد چون نصی که مانع از آن باشد ندیده‌ایم و چیزی که نص ندارد مطلق است یعنی انسان در آن اختیار دارد و احتیاط در همان است که اصحاب گفته‌اند .

۱۷ - روایت شده جایز است که زن در نماز بچه خود را بردارد و در تشهد یا غیر آن او را شیر داده و ساکت کند .

۱۸ - روایت شده که دست کشیدن به عورت در نماز جایز است و اگر کسی عورت خود را مس کند باعث قطع نماز نمیشود .

۱۹ - روایت شده جایز است که چیزی را در نماز از لباس خود بتراشد یا بدن خود را

صفحه ۲۰۶

بخاراند یا اگر چیزی لای دندان او رفته و اذیت میکند آن را خلال نماید یا عضوی از بدن خود را فشار دهد یا دست را بآب دهان تر کند .

۲۰ - روایت شده جایز است که در نماز دو گام یا سه گام پیش برود و با دست یا پا نعلین را پیش بیاورد .

۲۱ - جایز است شمردن آیات با دست و صاف کردن ریگها برای سجده و پاك کردن خاك از صورت و مرتب کردن لباس .

۲۲ - حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد نخامه یعنی آب بینی مشاهده فرمودند و چوب خوشه خرمائی برداشته بطرف آن رفتند و آن را تراشیدند و قهقرٰی برگشتند و نماز را ادامه دادند و از این عمل ده مسأله معلوم میشود :

اول - آنکه جایز است که در نماز به غیر محل سجده نظر کنند .

دوم - آنکه مستحب است که نخامه را از مسجد بتراشند .

سوم - استحباب این کار ولو در حال نماز .

چهارم - جواز راه رفتن در نماز .

پنجم - جواز برداشتن چوب خوشه خرما یا چیزی از زمین و انداختن آن پس از رفع حاجت .

ششم - جواز حرکت دادن دست در نماز بقدر تراشیدن چیزی .

هفتم - لزوم بازگشتن بطور قهقرٰی به جای نماز در وقتی که برمیگردد .

هشتم - استحباب بازگشت به جای اول .

نهم - جواز ادامه دادن نماز و عدم احتیاج به اعاده .

دهم - آنکه انجام طاعت در اثنای نماز منافاتی با نماز ندارد .

۲۳ - مکروه است بستن چشم در نماز مگر در حال رکوع .

۲٤ - مکروه است نماز در وقتی که انسان احساس دفع بول و غایط مینماید و این تا وقتی است که ضرر به نماز نرسد و اگر برسد نماز خواندن با این حالت جایز نیست و همچنین نماز خواندن با کفشی که تنگ است مکروه است .

صفحه ۲۰۷

۲۵ - مکروه است که در نماز با دست و سر و ریش بازی کنند و در دل خیالات بنمایند و دهان دره نمایند یا خمیازه بکشند (یعنی کش و قوس روند که تمدد اعصاب شود) و جلوی دهان یا صورت را با لثام ببندند و در نماز عجله نمایند و یا وقتی نشسته‌اند بر قدمها بنشینند و دستها را جلوی خود روی زمین بگذارند مثل نشستن سگ یا در سجده دو ذراع را بر زمین فرش کنند یا انگشتان را بشکنند یا کسالت نمایند و حالی شبیه چرت داشته باشند بدون خواب رفتن یا سنگینی نمایند یعنی کندی کنند یا انگشتان را در هم فروبرند یا آب بینی را بگیرند یا آب دهان بیندازند و اینکه در ایستادن تورك نمایند یعنی دستها را بجهت خستگی از قیام بر دو کفل بگذارند یا تکیه بر یك پا نمایند و با ریگها بازی کنند مگر آنکه برای سجده آنها را صاف کنند و مکروه است که اگر در حال راه رفتن نماز میکنند شتر برانند و در خلقت زنی که محرم آنها است تأمل نمایند و اما زنی که نامحرم باشد که جایز نیست و همچنین رو بطرف راست و چپ کردن کراهت دارد و نماز کردن در حالی که شخص شیاف با خود برداشته و همین طور مکروه است ناخن و موی ریش را با دندان قطع کردن و به انگشتر نگاه کردن و به قرآن نظر نمودن مثل کسی که میخواهد بخواند و مکروه است نماز در حالی باشد که مرد موی خود را بالای سر جمع کرده باشد که اگر کسی در این حال نماز بخواند اعاده میکند .

مقصد دوم

در بیان احکام شك در نماز است و در طی دو مطلب بیان میشود :

مطلب اول

در شك در رکعات است و در آن مسائلی است :

۱ - گفته شده هر کس در نماز در هر رکعتی که باشد در عدد رکعات شك کند جایز است که بنا را بر عدد کمتر بگذارد چون که بآن عدد یقین دارد اما هر گاه متذکر شد که زیاد خوانده اعاده میکند و جایز است که بنا بر اکثر بگذارد یعنی بر عدد بیشتر البته در

صفحه ۲۰۸

صورتی که این عدد زیاده از رکعات نماز نشود مثلاً شك بین چهار و پنج نباشد که بنا بر پنج نمیتوان گذارد و مثل شك بین سه و چهار باشد که بنا بر چهار میگذارد و بعد نماز احتیاطی بجا میآورد و این شخص هر گاه بعد متذکر شود که درست و تمام خوانده اعاده نمیکند و مستحب است که هر گاه کسی در نماز دو رکعتی یا دو رکعت اول از چهار رکعتی یا سه رکعتی شك نمود اعاده کند و این استحباب قوت دارد اگر چه که مشهور وجوب اعاده نماز است در این صورتها و این اعاده باحتیاط نزدیکتر است و نباید ترك شود .

۲ - در وقت بنا گذاشتن بر اکثر کیفیت نماز احتیاط آن است که بعد از سلام دادن بعدد رکعاتی که احتمال میدهد کم خوانده باشد نماز میخواند یعنی اگر احتمال میدهد که یك رکعت کم خوانده یك رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته میخواند که یك رکعت حساب میشود و اگر احتمال میدهد دو رکعت کم خوانده دو رکعت ایستاده میخواند و برای احتمال سه رکعت بنا بر آنچه که گفته‌اند دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته میخواند و نماز احتیاط مثل سایر نمازها است .

۳ - در نماز احتیاط دیگر سهوی نیست پس اگر در آن شك کرد یا سهو نمود چیزی بر او نیست .

٤ - هر کس بین اینکه چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت شك کند سلام میدهد و دو سجده سهو بجا میآورد و هر کس بین سه و پنج شك کند بنا بر یقین میگذارد یعنی بر اقل و نماز را تمام میکند آن وقت دو سجده سهو بجا میآورد یا بنا را بر چهار میگذارد و تمام میکند بعد دو رکعت نماز احتیاط نشسته بجا میآورد .

٥ - هر کس در عدد رکعات شك کند بعد گمان او بعدد کمتر برود بهمان گمان عمل میکند و نماز احتیاطی هم ندارد و اگر گمان او به بیشتر رفت عمل بهمان بیشتر مینماید و دو سجده سهو بجا میآورد .

٦ - هر کس حالتی پیدا کند که نداند چقدر نماز خوانده و وهم او هم بعددی نرود نماز را اعاده میکند .

صفحه ۲۰۹

۷ - هر کس در سه چیز پیاپی مثلاً سه نماز شك کند او کثیر السهو است و همین طور کسی که در سه چیز پیاپی شك نمیکند اما عرفاً زیاد شك میکند و خودش اقرار دارد که سهوش زیاد است و از

حد عادی بیشتر است چنین کسانی نباید ابداً به سهو و شك خود اعتنا کنند و بنا را بر همان قدر صحیح یقینی میگذارند که عمل خاصی هم برایشان لازم نباشد و بهمین طور عمل میکنند تا وقتی که شیطان ایشان را واگذارد .

۸ - اگر مأموم حفظ نموده و امام شك یا سهو کند بشك و سهو خود اعتنا نمیکند و بیقین مأموم میگیرد و اگر امام حفظ نموده مأموم اعتنا به شك و سهو خود نمیکند و بیقین او میگیرد .

۹ - به شکي که بعد از تمام شدن نماز عارض شود اعتنا نمیکنند .

۱۰ - به شك در نافله اعتنا نمیکنند و مستحب است که بنا بر اقل بگذارند .

مطلب دوم

در شك در افعال است و در آن مسائلی است :

۱ - هر گاه در چیزی از افعال نماز شك کردی که آیا آن عمل رابجا آورده‌ای یا نه اگر از محل آن نگذشته‌ای بجا آور و اگر از آن گذشته و مشغول فعل دیگری از افعال نماز شده‌ای اعتنا مکن و همین طور اگر بعد از تمام شدن نماز شك کردی که فلان فعل را بجا آوردی یا نه اعتنائی باین شك نمیکنی .

۲ - هر کس گمان برد که فعلی از افعال نماز را انجام داده اما یقین نکند میگذرد و نماز خود را ادامه میدهد و بعد دو سجده سهو بجا میآورد .

۳ - هر کس شك او زیاد شده هر گاه شك کرد نماز خود را ادامه میدهد و اعتنا به شك نمیکند .

مقصد سوم

در احکام سهو است و در آن دو مطلب ذکر میشود :

صفحه ۲۱۰

مطلب اول

در سهو در اجزاء نماز است و در این مطلب مسائلی است :

۱ - هر کس اذان و اقامه را فراموش کرد تا تکبیر گفت میگذرد و واجب نیست که اعاده کند بلی مستحب است که هر گاه اذان و اقامه را از یاد برد و در نماز بیادش آمد اعاده کند و تأکید اعاده

در وقتی که قبل از رکوع انسان یادش بیاید زیاد میشود و از آن مؤکدتر آنکه قبل از قراءت بیاد آورد و هر گاه اعاده کند با اذان و اقامه اعاده میکند .

۲ - هر کس در اذان سهو کند و عبارتی را جلوتر یا عقب‌تر ذکر کند برمیگردد بهمان عبارتی که مقدم بوده و اشتباهاً در آخر ذکر شده بود و از آنجا تا آخر اذان را میگوید و اگر بیاد آورد که در اذان سهو شده و در اقامه بود به اقامه ادامه میدهد و چیزی بر او نیست و روایت شده که برمیگردد بآن عبارت از اذان و مابعد آن را میگوید و اگر ذکر عبارتی از اقامه را فراموش کرد برمیگردد بهمان عبارت که فراموش کرده و از آنجا تا آخر اقامه را میگوید .

۳ - هر کس فراموش کند که بین اذان و اقامه فاصله بیندازد چیزی بر او نیست و لکن عمداً بدون فاصله اذان و اقامه نگوید .

٤ - مشهوری که روایت هم دارد این است که هر کس تکبیرة الافتتاح را فراموش کرد نمازش باطل است و اعاده میکند و رخصتی روایت شده در باب کسی که فراموش نموده ، که هر گاه نیت تکبیر داشته و فراموش کرده بگذرد و به نماز ادامه دهد و این البته بعد از وارد شدن به نماز است و در روایتی است که اگر رکوع ننموده برگردد یعنی دوباره از تکبیر شروع کند و اگر بعد از رکوع متذکر شد در محلِ تکبیرِ ایستاده‌ای آن تکبیر را میگوید و اگر برای رکوع تکبیر گوید همان از او کفایت میکند و اگر بعد از نماز یاد آورد نماز را قضا میکند و ظاهر از کلام صدوق این است که بهمین روایت عمل مینموده و دور هم نیست .

٥ - هر کس عمداً قراءت را ترك کند نماز او باطل است و هر کس فراموش کرد و قبل از رکوع یادش آمد قراءت میکند و اگر بعد از رکوع بیاد آورد چیزی بر او نیست و

صفحه ۲۱۱

نماز را ادامه میدهد و اگر خواندن سوره حمد را در همه نمازش فراموش کرد نمازش صحیح است و بعد از نماز آنچه را که از او فوت شده قضا میکند چه از یك رکعت باشد و چه از دو رکعت .

٦ - هر کس در بلند خواندن و آهسته خواندن سهو کند یا ندانسته رعایت این دو مطلب را نکند چیزی بر او نیست و اگر عمداً مخالفت کند نماز را اعاده میکند .

۷ - روایت شده هر کس سهواً رکوع را ترك کند تا وقتی که دو سجده بجای آورد آن دو سجده را رها میکند و رکوع میکند بعد سجود مینماید آن وقت نماز را ادامه میدهد و اگر بعد از تمام شدن نماز یادش آمد برمیخیزد و یك رکعت دیگر نماز میخواند و آن دو سجده زائد بحساب نمیآیند و راه احتیاط روشن است و مخفی نیست (یعنی احتیاطاً نماز را اعاده میکند) .

۸ - هر کس عمداً ذکر رکوع و سجود را ترك کند نماز او باطل است و هر کس این دو ذکر را فراموش کند لکن قبل از سر برداشتن بیاد آورد ذکر میکند و اگر بعد از آن یادش آمد نماز را ادامه میدهد و بعد از نماز ذکر را قضا میکند .

۹ - هر کس عمداً دو سجده را ترك کند نمازش باطل است و اگر فراموش کند و پیش از رکوع بیاد آورد آن دو را بجا میآورد و اگر بعد از رکوع یادش آمد اعاده میکند و اگر بگوئیم رکوعی را که بی وقت نموده بیاندازد همان طور که در مسأله رکوع (مسأله)۷ گذشت وجهی دارد جز آنکه این کار خلاف احتیاط در دین است و احتیاط در اعاده است .

۱۰ - هر کس در نماز واجب خود یك رکعت زیاد بخواند آن نماز را بحساب نیاورده و اعاده میکند و روایت شده در کسی که پنج رکعت خوانده که اگر در رکعت چهارم بقدر تشهد نشسته است نماز او تمام است .

۱۱ - هر کس در رکعات نافله زیاد کرده باشد زائد را میاندازد و می‌نشیند و تشهد خوانده و سلام میدهد .

۱۲ - هر کس یك سجده را فراموش کند و قبل از رکوع بیاد آورد واجب است که آن

صفحه ۲۱۲

سجده را بجا آورد و اگر بعد از رکوع یادش آمد ادامه میدهد و بعد از سلام سجده را قضا میکند و همینطور هر گاه بعد از سلام یادش آید هر وقت که باشد آنچه را که فوت شده بجا میآورد .

۱۳ - هر کس تشهد اول را فراموش کند و پیش از رکوع بیاد آورد آنرا ادا میکند و اگر بعد از رکوع یادش آمد میگذرد و بعد از نماز قضا میکند و هر کس تشهد دوم را سهواً نخواند و قبل از تمام کردن نماز یادش آمد میخواند و اگر بعد از انصراف از نماز یادش آمد تشهد را قضا میکند .

۱٤ - هر کس در نماز وتر تشهد را فراموش کرد تا داخل رکعت سوم شد و رکوع نمود آن وقت یادش آمد جایز است که برگردد به تشهد بخلاف نماز واجب .

۱۵ - هر کس سهواً در غیر موضع تسلیم سلام دهد و قبل از آنکه عملی منافی اعمال نماز بکند متذکر این نقیصه بشود یا بعد از آنکه عملی غیر از اعمال نماز انجام داد متذکر شود لکن آن عمل از اعمالی نباشد که اگر آن را سهواً هم کسی بجای آورد نمازش باطل است مثل پشت کردن بقبله بلکه از قبیل حرف زدن باشد که سهوی آن مبطل نیست در این صورتها سلامی را که داده رها میکند و دنباله نماز را تمام میکند .

١٦ - هر كس در قسمتى از نماز خود سهو كرد آنچه را كه از او فوت شده عينا بعد از نماز قضا ميكند .

مطلب دوم

در احكام دو سجده سهو است و در آن مسائلى است :

١ - در سجده سهو واجب همان دو سجده است بدون تكبير و تسبيح و ذكر و تشهد و سلام و احتياط در آن است كه ذكر مأثور را ترك ننمايند .

٢ - مستحب است كه امام وقتى ميخواهد سجده سهو بجا آورد براى متوجه كردن كسانى كه پشت سر او هستند قبل از سجود و بعد از آن الله اكبر بگويد .

٣ - گفته شده مستحب است كه ذكر مأثور را در دو سجده سهو بگويند و آن اين است : بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ‌مُحَمَّدٍ . و يا اين ذكر كه بگويند : بِسْمِ اللّٰهِ وَ

صفحه ٢١٣

بِاللّٰهِ اَلسَّلٰامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِىُّ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكٰاتُهُ ، و نزديكتر باحتياط آن است كه نوع ذكر را ترك نكنند .

٤ - وقت دو سجده سهو يا بعد از سلام است يا قبل از آن و اگر فراموش كرد هر وقت يادش آمد آن دو را بجا ميآورد .

٥ - سهوى در سجده‌هاى سهو نيست يعنى اگر شك كرد كه يك سجده كرده يا دو سجده اعتنائى به شك نميكند و بنا را بر آن ميگذارد كه هر دو سجده را بجا آورده .

٦ - روايت شده كه سجده سهو براى كسى واجب است كه نميداند در نماز خود زياد كرده يا كم اما كسى كه ميداند اشتباه او چه بوده و آن را تصحيح كرده يا قضا نموده ديگر سجده هاى سهو را نبايد بجا آورد و راه نجات آن است كه هر گاه در نماز حرف بزند از روى فراموشى دو سجده سهو بجا آورد و همين طور هر گاه شك كند بين سه و چهار و ظن او بيشتر بطرف چهار رود و هر گاه شك نمود بين دو و چهار و بنا بر كمتر گذاشت و هر گاه سهواً تشهد نخواند و بعد از گذشتن از محل يادش آمد و هر گاه سهواً سجده را فراموش كرد و بعد از گذشتن از محل آن بياد آورد و هر گاه در موضع ايستادن بنشيند يا برعكس يا در محل تسبيح قراءت كند و بالعكس و هر گاه نداند كه در نماز خود چيزى زياد كرده يا كم و در شك بين چهار و پنج كه در همه اين موارد راه نجات آن است كه دو سجده سهو بجا آورد .

٧ - مستحب است كه براى هر زياده و نقصانى كه در نماز واقع شود دو سجده سهو بجا آورند .

۸ - اگر مأموم حفظ نموده امام اعتنائی به سهو خود نمیکند و اگر امام حفظ کرده مأموم اعتنا به سهو مقصود از نفی سهو در اینجا نفی شك است و عمل کردن بموجب آن نه سهو بمعنی زیاده و نقیصه . حاشیه از مرحوم آقای حاج زین‌العابدین خان (اع) است .

خود نمیکند (یعنی هر کدام سهو نمودند لکن دیدند که دیگری متوجه بوده و حفظ نموده و به قول یا عمل اشاره میکند که صحیح این طور است باید سهو کننده تبعیت آن را بنماید که حفظ کرده و سهو او با حفظ طرف دیگر اعتباری

صفحه ۲۱٤

ندارد که بخواهد باحکام سهو عمل کند بلکه همانوقت خطا را اصلاح میکند) و اعتنائی به سهو در نافله نیست و همچنین در عملی که برای تمامیت نماز میکنند مثل نماز احتیاط و سجده سهو که در همه این موارد در صورت سهو اعتنا نمیکند و میگذرد و فرض را بر صحت میگذارد .

۹ - مأموم هر گاه پشت سر امام سهو نماید نباید سجده‌های سهو را بجا آورد ولو آنکه از اول نماز تا آخر آن سهواً هیچ نگفته باشد نه تکبیری و نه تسبیحی و نه تشهد و نه قراءتی چون امام متکفل همه این امور هست مگر تکبیرة الاحرام چرا که نمازی نیست مگر به افتتاح .

۱۰ - هر کس نماز وتر بخواند بعد یادش آید دو رکعت از نماز شب را فراموش کرده آن دو رکعت را میخواند بعد دوباره وتر میخواند .

۱۱ - کسی که میترسد شك کند مستحب است که نماز را تخفیف دهد (یعنی از مستحبات آن کم کند) .

۱۲ - روایت شده کسی که نماز ظهر را خواند و شروع به نماز عصر کرد و چون دو رکعت از عصر بجا آورد یقین نمود که از نماز ظهر فقط دو رکعت خوانده پس اگر بین دو نماز عملی کرده که باعث قطع نماز است هر دو را اعاده میکند و اگر نکرده این دو رکعت آخری را که بجا آورده بجای تتمه نماز ظهر قرار میدهد و از آن دو رکعتی که بعنوان نماز عصر بجا آورده بود صرف نظر میکند و بعد از آن نماز عصر میخواند .

باب پنجم

در نماز مسافر است و نماز کسی که میترسد و در آن سه مطلب است :

مطلب اول

در بیان شروط قصر است یعنی نماز شکسته خواندن و مطالبی که مربوط بآن میشود و در این مطلب مسائلی است :

صفحه ۲۱۵

۱ - همان طور که در حضر واجب است که نماز را تمام بخوانند واجب است که در سفر نماز را بشکنند .

۲ - هر کس در سفر بدون اطلاع از مسأله نماز را تمام خوانده اعاده‌ای بر او نیست .

۳ - واجب است تقصیر یعنی شکستن نماز هنگامی که مسافت مسافرت به دو برید برسد یعنی هشت فرسخ بشود که عبارت از بیست و چهار میل است و آن مسافتی است که قطار شتران در یك روز می‌پیماید نه مسافتی که استر و چارپای سریع السیر می‌پیمایند (برید بیست و چهار کیلومتر است و مسافت شرعی سفر ٤٨ کیلومتر است) .

٤ - مسافتی که در شرع معتبر است دو برید است چه فقط رفتن اینقدر شود یا رفتن و برگشتن که یك برید بروند و یك برید برگردند چه همان روز که میروند برگردند و چه آنکه روز دیگری برگردند و این تا وقتی است که سفر را قاطعی قطع نکند مثلاً در بین راه بوطن خودش نرسد یا در جائی قصد اقامت نکند .

٥ - هر کس سفر کند و در زمینی قصد اقامت ده روز بنماید سفر او قطع میشود و مثل اشخاصی که مسافر نیستند باید نماز تمام بخواند و همچنین هر کس در زمینی یك ماه در حال تردید بماند که هر روز میگوید یا فردا میروم یا پس‌فردا چنین کسی نماز خود را شکسته میخواند و چون یك ماه یا سی روز گذشت بعد از آن مثل کسی که حاضر آن ولایت است تمام میخواند ولو آنکه یك نماز فقط مانده باشد و بعد سفر کند .

٦ - هر کس در اثناء سفر به وطن خود برسد سفرش قطع میشود و تمام میخواند و منظور از وطن هر منزلی است که آن را برای خود وطن میگیرد و در آن اقامت میکند یا آنکه عرفاً گفته میشود آنجا وطن او است از مولای خود برادرم اجل الله شأنه در مورد کسی که وارد بلدی میشود که وطن اوست و هنوز وارد خانه خود نشده و مثلاً در خانه برادرش است و میخواهد پس از آن بخانه رود سؤال نمودم که آیا در خانه برادرش تمام میخواند یا قصر میکند فرمودند قصر میکند . زین‌العابدین فرزند مصنف (اع) .

.

صفحه ۲۱٦

۷ - هر کس در سفر به ملك یا زمین خود برسد و در آن محل منزلی که در آن اقامت کند نداشته باشد مختار است که نماز را قصر نموده و روزه را افطار کند یا تمام بخواند و روزه بگیرد ولو آنکه در آنجا فقط یك درخت نخل داشته باشد .

۸ - برای آنکه شکستن نماز واجب شود شرط است که سفر سفرِ معصیت نباشد که اگر سفر حرام باشد باید نماز را تمام بخواند و روزه بگیرد و همین طور است هر کس برای شکار برود چون که آن حق نیست بلی در صورتی که برای تهیه قوت خود یا خانواده‌اش به شکار رود قصر و افطار میکند .

۹ - هر کس برادر خود را مشایعت کند قصر و افطار میکند و شکستن نماز و روزه و مشایعت برادر نمودن بهتر است از روزه گرفتن و نماز تمام خواندن و حق برادر را ترك نمودن .

۱۰ - مُکاری (یعنی چارپادار) و شتردار و ملاّح و چاپار و چوپان و مأمور جمع‌آوری خراج و تاجری که در تجارت خود دوره میگردد و از بازاری به بازاری میرود و بدوی یعنی بیابان‌نشینی که در کوچ و حرکت است همه اینها اگر سفر کسب و شغل آنها است باید تمام بخوانند و همین طور هر کس سفر شغل و کسب او است و معروف بآن است .

۱۱ - مُکاری (یعنی کسی که چارپا دارد و کرایه میدهد و همراه چارپایان سفر میکند) هر گاه که ده روز یا بیشتر در منزل خود یا در جای دیگری با قصد وقوف ده روز یا بدون آن بماند فقط در سفری که بعد از این اقامت میکند نمازش شکسته است و در سفرهای دیگری که پس از آن مینماید تمام میخواند . و هر گاه مکاری و شتردار از سیر معمول خود سریعتر حرکت کنند قصر نمایند و روایت شده بین دو منزل نماز را قصر میکنند و در منزل تمام میخوانند .

۱۲ - مسافر از وقتی که از منزل خود خارج شود شکسته میخواند تا برگردد بمنزل و حد ترخّص یعنی حدی که به مسافر رخصت داده‌اند که چون بعد از حرکت بآنجا رسد افطار کند آنقدری است که خانه و اهل بیت او از چشمش پنهان شوند نه آن

صفحه ۲۱۷

اندازه که عمارات شهر را نبیند چونکه اگر بنا بر این باشد حد درستی نمیتوان برای آن تعیین کرد مگر باجتهادات .

۱۳ - سفر زمینی و دریائی فرقی با هم ندارند و از حیث مسافت حکم آنها یکي است .

۱٤ - کسی که او را باکراه به سفری ببرند حکم او مثل کسی است که خودش باختیار رفته باشد بلی جز در صورتیکه اسیر باشد و نیت ادامه سفر نداشته باشد و هر آن در صدد گریختن است و عزم رفتن هشت فرسخ ندارد که در این حالت قصر نمیکند .

مطلب دوم

در احکام است و در آن مسائلی است :

۱ - قصر در سفر بر کسی واجب است که علم دارد باید در سفر قصر کرد و متذکر است اما کسی که نمیداند یا کسی که یادش رفته و قصر ننموده چیزی بر او نیست .

۲ - هر گاه کسی که جاهل به مسأله است در سفر تمام بخواند یا وقت اقامت در اثنای سفر ندانسته قصر نماید اعادهای بر او نیست .

۳ - کسی که فراموش کرده و در سفر نماز را تمام خوانده اگر تا وقت باقی است یادش آید اعاده کند و اگر وقت گذشته اعادهای ندارد .

٤ - هر کس ندانسته نماز مغرب را در سفر قصر کند قضا و اعادهای بر او نیست .

٥ - هر نمازی که قصر میشود نافله ندارد و هر نماز تمامی نافله خود را دارد و نماز شب در سفر قصر نمیشود .

٦ - دو رکعت نماز نشسته که بعد از عشا میخوانند جزو پنجاه رکعت نیستند و در سفر و حضر قصر نمیشوند .

۷ - هر کس قصد ده روز کند بعد نیت کند که قبل از انقضای آن ده روز راهی سفر شود اگر این تغییر تصمیم او بعد از آن است که یك نماز را تمام خوانده بقیه نمازها را هم تا وقتی که در محل اقامت خود باشد تمام میخواند اما اگر قبل از آنکه نمازی بخواند بفکر سفری افتاد مختار است اگر نیت ده روز نمیکند نماز او قصر است و اگر

صفحه ۲۱۸

نیت کرد که ده روز بماند درست میخواند و هر کس در وسط نماز قصد ده روز کرد تمام میخواند و هر کس در وسط نماز از اقامت ده روز منصرف شد اگر قبل از رکعت سوم است قصر میکند و اگر داخل در رکعت سوم شده تمام میکند و بعد بجهت احتیاط در دین نماز را بطور شکسته اعاده میکند .

۸ - واجب نیست منزلی که شخص وطن خود قرار داده ملك او باشد بلکه منزل یعنی جائی که در آنجا اقامت نموده ولو آنکه کسی باو اجازه اقامت داده و منزلی در اختیار او گذاشته باشد .

۹ - هر کس سفر کند و در ضمن سفر به ملك یا دهی که دارد برسد در آنجا بین قصر و اتمام مخیر است و در غیر ملك خودش در سفر واجب است که قصر کند .

۱۰ - هر کس بقصد ملاقات پادشاه ستمکاری سفر کند و نیت او حق نباشد باید نماز را تمام بخواند و روزه بگیرد و سفر او حق نیست .

۱۱ - مسافر در حرم خدا و حرم پیغمبر او و حرم امیر المؤمنین و حرم حضرت سید الشهداء صلوات الله علیهم مختار است اگر خواست قصر میکند و اگر خواست تمام و فضیلت در اتمام است و نماز بسیار خواندن در آنها ، و حرم خداوند یك برید است در یك برید یعنی دوازده میل در دوازده میل و حرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز بهمان اندازه است یعنی یك برید در یك برید و آن مابین دو سنگستان مدینه واقع است یعنی سرزمینی که سنگستانهائی با سنگهای سیاه و درشت آن را در میان گرفته و حد آن از ظل عائر است تا ظل وعیر (عائر و وعیر دو کوه هستند در خارج شهر مدینه) و حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کوفه است و مضافات اطراف آن تا نجف و حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام پنج فرسخ در پنج فرسخ است از چهار طرف قبر .

۱۲ - مستحب است که مسافر در نزد قبر حضرت امام حسین علیه السلام و در مکه و مدینه و مشاهدی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تشریف داشته‌اند و در مسجد کوفه نمازهای سنتی بجا آورد .

صفحه ۲۱۹

۱۳ - هر کس در حضر باشد و وقت نماز برسد و نماز نخواند تا سفر کند نماز او قصر است و هر کس در سفر باشد و وقت نماز برسد و نماز نخواند تا وارد بر اهل خود شود نماز تمام میخواند .

۱٤ - مستحب مؤکد است که بعد از هر نمازی که شکسته میخوانند سی مرتبه تسبیحات چهار گانه را ذکر کنند که باعث تمامیت نماز است .

۱۵ - هر کس قصد مسافت یعنی هشت فرسخ ندارد لکن کم‌کم بقدر مسافت سیر کند نماز را تمام میخواند اما در بازگشت اگر نیت دارد به شهر و منزل خود برگردد میشکند .

۱٦ - هر کس نیت هشت فرسخ دارد لکن بعد از چهار فرسخ سیر قصدش عوض شود در برگشتن نماز او شکسته است و اگر نرسیده به چهار فرسخ نیت او عوض شود در بازگشت درست میخواند و واجب نیست که آنچه در رفتن قصر کرده اعاده کند جز آنکه مستحب است .

مطلب سوم

در نماز ترس است و امثال آن و در آن مسائلی است :

۱ - خائف یعنی کسی که در حال ترس است واجب است که نماز را قصر کند در سفر باشد یا حضر .

۲ - مستحب است نماز جماعت برای خائفین و کیفیت آن چنین وارد شده است که امام می‌ایستد و عده ای از اصحاب او میآیند و پشت سر او می‌ایستند و عده‌ای در مقابل دشمن می‌ایستند پس

امام با آنها که پشت سر او هستند یك رکعت میخواند پس برمیخیزد و آنها هم برمیخیزند و امام همان طور می‌ایستد لکن مأمومین او رکعت دیگری خوانده سلام میدهند و میروند و بجای یاران خود پیش روی دشمن میایستند و آنعده که جلوی دشمن بودند میآیند پشت سر امام و امام رکعت دوم خود را با آنها میخواند و می‌نشیند و آنها برخاسته رکعت دیگری میخوانند آن وقت امام

سلام میدهد نماز را و امام و این مأمومین با یك تسلیم نماز را تمام میکنند و در مغرب هم بهمین صورت است و امام میتواند با دسته اول یك یا دو رکعت بخواند و با دسته دوم باقی نماز را میخواند .

۳ - هر کس از دزدی یا درنده‌ای یا دشمنی بترسد واجب است که هر طور برای او میسر و ممکن است نماز بخواند ولو بطور اشاره ولو بر پشت حیوان باشد یا روی او بطرفی غیر از قبله باشد و بر نمد زین تیمم میکند یا بر یال حیوان و چنین کسی باید صبر کند و آخر وقت نماز بخواند و هنگام تکبیرة الاحرام اگر توانست رو بقبله میکند بعد میگردد بطرفی که بدلیل ترسش میخواهد آنطرف را ببیند و مراقب باشد و تا میسر شود سعی میکند روی او بقبله باشد .

٤ - در حال جنگ و حمله بدشمن و حالاتی که طرفین مخاصمه سعی در حمله بیکدیگر و عقب راندن دیگری میکنند برای هر نمازی کافی است که دو تکبیر بگویند جز مغرب که سه تکبیر میگویند و این تکبیرها بجای همه واجبات نماز است و البته این در وقتی است که نتواند باشاره نماز بخواند و گر نه در حال جنگ و حمله تکبیر میگوید و با اشاره نماز میخواند و روی او بهر طرف که هست مانعی ندارد .

٥ - واجب است که اسیر هر طور برای او ممکن است نماز بخواند ولو باشاره .

٦ - کسی که در گِل مانده و یا در آب افتاده و مشرف به غرق است بطور امکان نماز میخواند و در فرائض آنچه را که نتوانند انجام دهند از آنها برداشته است و جز در سفر یا خوف تقصیر نمیکنند .

۷ - کسی که مأمور است در مقابل دشمن بایستد و حرکت نکند و مراقب باشد نماز را با اشاره بر پشت حیوان بجا میآورد و برای تکبیر اول اگر توانست رو بقبله میکند ولی دیگر بعد بطرف قبله نمیگردد و روی او بهمان طرفی است که روی حیوان اوست و آنچه از واجبات نماز را که توانست بجا میآورد .

۸ - خائف اختیار دارد که روی حیوان با قراءت حمد و سوره نماز کند یا روی زمین با قراءت حمد تنها و این در صورت امکان است و ترتیب اول بهتر است .

صفحه ۲۲۱

باب ششم

در نماز جمعه و عیدین است و در آن دو مقصد است :

مقصد اول

در نماز جمعه است و در آن سه مطلب است :

مطلب اول

در کسانی است که نماز جمعه بر آنها واجب است و کسانی که بر آنها واجب نیست و در آن مسائلی است :

۱ - نماز جمعه بر همه مردم واجب است مگر ده گروه صغیر و کبیر (یعنی کسی که بواسطه کبر سن معذور است) و مجنون و مسافر و غلام و زن و مریض و نابینا و کسی که فاصله او تا محل برپائی نماز جمعه بیشتر از دو فرسخ باشد و کسی که بجهت خوف یا علت دیگری عذر دارد .

۲ - باكي نیست که نماز جمعه را در وقت باران ترك کنند .

۳ - اهل دهات هر گاه کسی را داشته باشند که خطبه بخواند جمع میشوند هر گاه لااقل پنج نفر باشند و گر نه چهار رکعت میخوانند (یعنی نماز ظهر عادی) .

٤ - غلام و زن و مسافر هر گاه حاضر باشند در محل نماز ، دیگر رخصت از آنها ساقط است و باید نماز جمعه بخوانند لکن اگر در محل نباشند بآنها اجازه داده شده که حاضر نشوند .

٥ - بر امام است که اشخاصی را که بجهت دَین یعنی بدهی زندانی هستند به نماز جمعه و عید بفرستد و کسی را همراه آنها میفرستد که پس از اتمام نماز آنها را به زندان بازگرداند .

٦ - نماز جمعه و خطبه خواندن بر کمتر از پنج نفر که یکي امام و چهار مأموم باشد نیست و برای پنج نفر هم مستحب است و از نماز واجب کفایت میکند و چون هفت نفر از مسلمین جمع شوند که یکي امام باشد واجب میشود و منشأ عدد هفت از آنجا

صفحه ۲۲۲

است که امام است و قاضی او و کسی که ادعای حقی دارد و کسی که بر او ادعا شده و دو شاهد و کسی که پیش روی امام حد میزند بعد این عدد درباره غیر آنها جاری شده .

۷ - نماز جمعه مخصوص بامام مسلمین است که معصوم و مطهر است یا کسی که بطور خاص از طرف ایشان نصب شود اما وقتی که هیچکدام نباشند مستحب است و هر گاه امامی داشته باشند که خطبه بخواند از نماز فریضه کفایت میکند .

۸ - بین دو نماز جمعه واجب است که سه میل فاصله باشد (٦ کیلومتر) پس هر گاه فاصله آنها یك فرسخ است دو جماعت جداگانه نماز میخوانند و اگر کمتر است باید جمع شوند و با یك امام نماز بخوانند .

مطلب دوم

در کیفیت نماز جمعه است و در آن مسائلی است :

۱ - در نماز جمعه دو خطبه واجب است و باید مشتمل بر حمد پروردگار و ثنای او باشند و در خطبه اول امام وصیت به تقوای خداوند میکند و بعد یك سوره کوچك از قرآن میخواند و می‌نشیند و بعد برمیخیزد و حمد و ثنای خدا را بجا میآورد و درود بر محمد و آل‌محمد و ائمه مسلمین (ع) میفرستد و برای مردان و زنان مؤمن استغفار میکند و هر چه که امیر میخواهد بگوید از حوائج و اتمام حجتها و ترساندن مردم و دعاء و امر و نهیهائی که میخواهد بمردم اعلام کند و صلاح و فساد ایشان را بگوید همه اینها را در خطبه دوم میگوید و خطبه اول مخصوص به ثنای خداوند و تمجید و تقدیس او است عز و جل .

۲ - اولی آن است که در خطبه اکتفا بهمان عبارات مأثور نمایند .

۳ - واجب است که خطیب ایستاده خطبه بخواند و بین دو خطبه بنشیند نشستنی که در آن سخن نگوید همین اندازه که بین دو خطبه فاصله‌ای بیفتد بقدر خواندن یك سوره قل هو الله احد .

٤ - وقت شروع خطبه اول زوال آفتاب است پس چون آفتاب ازسمت الرأس زایل

صفحه ۲۲۳

شد خطیب برخاسته خطبه میخواند و پائین میآید و بدون فاصله نماز میخواند چرا که وقت آن تنگ است و وقت نماز از زوال آفتاب است تا گذشتن ساعتی .

٥ - سزاوار است که امام برد یمانی یا عدنی و عمامه بپوشد و بر کمانی یا عصائی تکیه دهد .

٦ - واجب است که خطبه قبل از نماز باشد .

۷ - از سنت است که چون امام بر منبر صعود کند وقتی که رو بمردم کرد سلام کند .

۸ - حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی که برای نماز جمعه بیرون تشریف میآوردند روی منبر می‌نشستند تا مؤذنین از اذان فارغ شوند .

۹ - وقتی که امام روز جمعه خطبه میخواند تا از خطبه فارغ نشده سزاوار نیست که کسی حرف بزند پس چون خطبه خواند مردم میتوانند که سخن بگویند تا وقتی که نماز شروع شود .

۱۰ - مادام که امام خطبه میخواند سزاوار نیست که مردم رو باین طرف و آن طرف نمایند مگر همان اندازه که در نماز جایز است .

۱۱ - وقتی که امام خطبه میخواند سزاوار نیست کسی نماز بخواند مگر آنکه یك رکعت خوانده باشد آن وقت امام برای خطبه برخیزد که در این وقت یك رکعت اضافه میکند و تمام مینماید .

۱۲ - وقتی که امام خطبه میخواند او قبله مأمومین است و مأمومین قبله او پس سزاوار است که امام رو بایشان کند و ایشان رو بامام نمایند .

۱۳ - نماز جمعه مثل سایر نمازها است جز آنکه دو قنوت دارد یکي در رکعت اول پیش از رکوع و بعد از قراءت و یکي در رکعت دوم بعد از رکوع .

۱٤ - هر کس بامام برسد قبل از آنکه رکوع دوم را بجا آورده باشد به نماز جمعه رسیده و اگر بعد از رکوع آخر رسید نماز او چهار رکعت است مثل ظهر .

۱۵ - هر کس به خطبه نرسید نماز جمعه را میخواند و برای او کافی است .

۱٦ - هر کس جماعت بر او فشار آورد و در کنار دیواری یا ستونی قرار گیرد و نتواند با

صفحه ۲۲٤

امام رکوع و سجود نماید تا وقتی که جماعت سر بردارند مانعی ندارد که پس از آنها رکوع و سجود کرده و بعد ملحق به بقیه شود .

۱۷ - هر کس همراه امام تکبیر گفت و رکوع کرد و فشار جمعیت مانع از سجده او باشد و مردم برای رکعت دوم برخاستند و او هم همراه مردم برخاست و در رکعت دوم نتوانست رکوع کند و سجده را بجا آورد باید نیت کند که این دو سجده برای رکعت اول او باشد و چون امام سلام داد برمیخیزد و یك رکعت دیگر میخواند و دو سجده بجا میآورد بعد تشهد خوانده سلام میدهد و اگر نیت نکرده باشد که دو سجده او متعلق به رکعت اول باشد کافی نیست و باید دو سجده بجا آورد و نیت کند که آن دو متعلق به رکعت اولند و بعد یك رکعت کامل بخواند .

۱۸ - اذان سوم روز جمعه بدعت است و بنظر میرسد که منظور از آن اذان عصر است .

مطلب سوم

در آداب روز جمعه است و شب آن و در آن مسائلی است :

۱ - روز جمعه افضل اعیاد و بهترین روزها است حسنات در آن بطور مضاعف حساب میشوند و سیئات در آن محو میگردند و درجات انسان در آن بالا میرود و شب آن هم مثل آن است .

۲ - مستحب است بیدار بودن شب جمعه برای عبادت .

۳ - هر کس بخواهد عمل خیری انجام دهد مستحب است که آن را روز جمعه بجا آورد .

٤ - مستحب است که در روز جمعه زود بمسجد روند یعنی در وقتی بروند که آفتاب باندازه طول نیزه‌ای بالا آمده باشد و اگر ماه رمضان است زودتر از این بروند .

٥ - مستحب است که روز پنجشنبه برای جمعه مهیا شوند که وقت در این روز تنگ است و آفتاب رکودی در آن ندارد .

٦ - مستحب است که در روز جمعه و شب جمعه نمازهائی را که ترغیب فرموده‌اند بجا آورند .

صفحه ۲۲٥

۷ - نوافل جمعه بیست رکعت است در روز جمعه و در هر وقت روز که باشد خوانده میشود و افضل آن است که شش رکعت را صبح زود بخوانند و شش رکعت را کمی بعد از آن و شش رکعت را کمی بعد و دو رکعت در وقت زوال و توزیع این نوافل بطورهای دیگر هم روایت شده .

۸ - مستحب است که شب جمعه و روز جمعه دعاهای وارده در آن را بخوانند و صلوات بر محمد و آل‌محمد (ع) بفرستند .

۹ - مستحب است که هر روز جمعه هزار بار صلوات بر محمد و آل‌محمد (ص) بفرستند و در باقی روزها روزی صد صلوات و صلوات مخصوصی که روایت شده و وقت آن بعد از نماز عصر روز جمعه است .

۱۰ - هر گاه وقت غروب نصف قرص آفتاب پنهان شود این ساعت ساعتِ استجابت دعا است و همین طور وقتی که خطیب از خطبه‌ها فارغ میشود تا زمانی که مردم صف‌ها را راست کنند برای نماز و همچنین آخر روز تا غروب آفتاب و در وقت ظهر هنگام زوال آفتاب .

۱۱ - مستحب است که بعد از نماز صبح روز جمعه سوره الرحمن بخوانند و چون به آیات : فَبِأَیِّ آلاٰۤءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ برسند بعد از هر یك بگویند : لٰا بِشَیْءٍ مِنْ آلاٰۤئِكَ رَبِّ اُكَذِّبُ ، و مستحب

است که سوره کهف و بنی اسرائیل و طواسین سه گانه و سوره صّ را در هر شب جمعه و سوره نساء را روز جمعه بخوانند و همچنین در روز جمعه سوره اعراف و هود و کهف و صافات را بخوانند و اعمالی را که در این روز بآنها ترغیب شده بجا آورند و آن اعمال بسیارند و در جای خود ذکر شده‌اند .

۱۲ - روز جمعه و شب آن شعر خواندن مکروه است اگر چه که شعر حق باشد .

۱۳ - پیش از نماز روز جمعه سفر مکروه است اما بعد از آن جایز است و بآن برکت میجویند .

١٤ - مستحب است که روز جمعه سر را با خطمی بشویند و شارب و ناخنها را بگیرند و دعاهای وارده را بخوانند .

صفحه ٢٢٦

١٥ - هر کس ناخنهای او کوتاه است و گرفتن لازم ندارد همین قدر سوهانی بآنها بزند .

١٦ - عطر زدن روز جمعه مستحب است .

١٧ - حجامت روز جمعه مکروه است .

١٨ - تنویر روز جمعه کراهت ندارد بلکه مستحب است .

١٩ - مستحب است که روز جمعه زینت کنند و غسل نمایند و ریش را شانه بزنند و پاکیزه‌ترین لباسهای خود را بپوشند و هیأت مرتبی داشته باشند .

٢٠ - برای زنان هم از پیر و جوان مستحب است که در جمعه عطر بزنند و زینت کنند همان طور که برای مردان استحباب دارد .

٢١ - مستحب است که در هر روز جمعه برای اهل خانه میوه و گوشتی بیاورند که آنها از آمدن جمعه خوشحال باشند .

٢٢ - مستحب است که انسان روز جمعه و شب آن با عیال خود جمع شود و این صدقه‌ای است از تو بر او .

٢٣ - مستحب است روزه گرفتن در روز جمعه و زیارت قبور و صدقه دادن .

مقصد دوم

در نماز عیدین است و در آن دو مطلب است :

مطلب اول

در وجوب و کیفیت آن است و در آن مسائلی است :

۱ - نماز عیدین سنتی است واجب .

۲ - در روز عید فطر و قربان نمازی نیست مگر با امام معصوم مثل جمعه .

۳ - نماز عیدین بر مسافر و زن و مریض واجب نیست .

٤ - وقتی که جماعت هفت نفر باشند که یکي امام است نماز واجب میشود و وقتی پنج نفر شوند مستحب میشود .

صفحه ۲۲۷

٥ - نماز عیدین بر همه کس واجب است مگر آنان که استثنا شده‌اند .

٦ - مستحب است که در غیبت امام در عیدین انسان غسل کند و عطر بزند و تنها در خانه خودش نماز عید بخواند .

۷ - در نماز عیدین اذان و اقامه نیست لکن سه مرتبه ندا میدهند الصلوة و اذان آن طلوع آفتاب است و بعد از طلوع آن مردم بیرون میروند و قبل و بعد از آن نمازی نیست .

۸ - بطور خاص در مدینه مستحب است که قبل از رفتن به مصلٰی در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز بخوانند .

۹ - نماز عید دوازده تکبیر دارد یك تکبیر برای افتتاح است بعد قراءت میکنی بعد شش تکبیر میگوئی و بین آن شش تکبیر پنج قنوت میخوانی و بعد از تکبیر ششم رکوع میکنی و چون سر از رکوع برداشتی سجده میکنی و برمیخیزی و قراءت میکنی و در این رکعت پنج تکبیر میگوئی و بین هر دو تکبیر قنوت میخوانی و با گفتن تکبیر پنجم رکوع میکنی و برای هر تکبیر دستهای خود را بالا میآوری و در عدد تکبیرها روایات دیگری هم شده و صدای خود را پائین میآوری همین اندازه که شخص کنار تو بشنود .

۱۰ - مستحب است که در نماز عید سوره شمس و غاشیه و اشباه آنها را بخوانند .

۱۱ - مستحب است که با هر تکبیر دستها را بالا ببرند .

۱۲ - مستحب است بعد از نماز دو خطبه بخوانند مثل خطبه‌های جمعه و کمی بین دو خطبه می‌نشیند .

۱۳ - مستحب است که خطیب روز عید برد بپوشد و عمامه ببندد چه در زمستان باشد و چه در تابستان و پیراهن هم پوشیده باشد و بر عَنَزه یعنی نیزه عصا مانندی که در انتهای آن سرنیزه آهنی داشته باشد تکیه دهد .

۱٤ - توقف برای استماع دو خطبه واجب نیست هر کس خواست میماند و گوش میدهد و هر کس خواست برود میرود و مانعی ندارد .

صفحه ۲۲۸

۱۵ - مستحب است که منبر منبری باشد که آن را جابجا نکنند و برای امام چیزی از گِل میسازند که بر آن ایستاده و خطبه میخواند بعد پائین میآید .

فذلکه

هر گاه کسی بخواهد نماز عید بخواند رو بقبله کرده میگوید الصلوة الصلوة الصلوة بعد با تکبیرة الافتتاح نماز را شروع میکند آن وقت الحمد میخواند با سوره شمس یا سوره‌ای شبیه بآن بعد تکبیر گفته دستها را برای تکبیر بالا میآورد بعد قنوت میخواند هر چه بخواهد بعبارات نیکو و اگر خواست از قنوتهای مأثور میخواند بعد دوباره میگوید الله اکبر و دستها را برای تکبیر بالا میآورد بعد قنوت میخواند و برای بار سوم دستها را بالا آورده تکبیر میگوید و دوباره قنوت میخواند و باز دستها را بالا آورده تکبیر چهارم را میگوید و قنوت میخواند آنگاه برای مرتبه پنجم دستها را بالا برده تکبیر میگوید بعد قنوت میخواند آنگاه تکبیر میگوید برای رکوع و دستها را هم وقت تکبیر بالا میبرد بعد رکوع میکند و سر برمیدارد بعد به سجده رفته دو سجده بجا میآورد و برمیخیزد و حمد و سوره غاشیه یا شبیه بآن را میخواند بعد دستها را بالا برده تکبیر میگوید و قنوت میخواند و دوباره دستها را بالا برده تکبیر میگوید و قنوت میخواند بعد دستها را بالا برده تکبیر سوم را میگوید بعد قنوت میخواند بعد دستها را بالا برده تکبیر چهارم را میگوید و قنوت میخواند آن وقت برای رکوع تکبیر میگوید و دستها را هم برای تکبیر بالا میبرد بعد رکوع کرده و دو سجده بجا میآورد و تشهد میخواند و سلام میدهد و اگر امام است بعد از نماز خطبه میخواند .

مطلب دوم

در احکام است و درآن مسائلی است :

١ - هر گاه عید روز جمعه باشد و مردم برای عید حاضر شوند اگر منازلشان دور است مخیر هستند که برای جمعه حاضر شوند یا نشوند و سزاوار است که امام بآنها که برای نماز عید آمده‌اند اذن دهد که بروند و تا ظهر برای نماز جمعه نایستند .

صفحه ٢٢٩

٢ - رخصتی روایت شده در جائی که امامی آنجا نیست چون آفتاب بالا آمد مردم نماز را بجماعت بخوانند و احوط آن است که فرادی بخوانند و بجماعت نخوانند چون نماز عیدی نیست مگر با امام عادل .

٣ - هر کس روز عید نماز را بجماعت همراه امام بجا نیاورد نماز عید از او فوت شده و قضائی هم ندارد .

٤ - مستحب است کسانی که میتوانند روز عید بصحرا روند و بر روی زمین نماز بخوانند .

٥ - نماز عید در مسجد مسقف و در خانه مکروه است .

٦ - مکروه است نماز در روز عید بر روی فرش یا بوریا یا خمره چیز کوچکي بوده از حصیر که بر آن سجده مینموده‌اند . م .

یا حصیر .

٧ - نماز عید برای مسافر مستحب است مگر برای کسی که روز عید قربان در منٰی است .

٨ - نماز عید را در همه شهرها میخوانند مگر روز قربان در منٰی که در آنجا در روز عید نماز عید و تکبیری نیست .

٩ - رخصت داده شده برای زنهای جوان و پیرزنان که در عیدین برای نماز بیرون روند و این رخصت بجهت آن بوده که خدا رزقی بآنها نصیب فرماید .

١٠ - بر زنها واجب نیست که برای نماز در عیدین بیرون روند اما اگر رفتند نماز میخوانند .

١١ - مستحب است احیاء شب عید .

١٢ - مستحب است که در این دو عید غسل نمایند و عطر استعمال کنند و زینت نمایند .

۱۳ - روز عید فطر چیزی بخور و بیرون برو و روز عید قربان چیزی مخور تا امام نماز را تمام کند و آنوقت از هدی و قربانی خود بخوری و اگر قوت نداشتی که صبر کنی معذوری و این مستحب است .

صفحه ۲۳۰

۱٤ - مستحب است که انسان در روز عید فطر با تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام و خرما افطار نماید و اگر اشخاصی نزد او بودند بآنها نیز همین‌ها را بخوراند .

۱۵ - هرگاه پیش از ظهر هلال شوال مسلم شد امام امر بافطار آن روز میکند و با مردم نماز میخواند و اگر بعد از زوال امر هلال مسلم شد امر میکند که مردم افطار کنند لکن نماز را روز بعد میخواند .

۱٦ - کیفیت بیرون رفتن برای نماز عید اینطور است که امام هنگام طلوع آفتاب غسل میکند و عمامه سفیدی از جنس پنبه می‌بندد و یك طرف آن را بر سینه میاندازد و طرف دیگر را به پشت سر مابین دو کتف و پائین شلوار را قدری بالا میزند و همراهان را هم امر میکند که چنین کنند بعد عُکّازی بدست میگیرد و آن نیزه کوتاهی است بعد همراه قوم پابرهنه بیرون میرود در حالیکه شلوار را تا نصف ساق بالا زده و دامن جامه خود را نیز جمع نموده پس چون براه افتد سر را بطرف آسمان میگیرد و چهار تکبیر میگوید و چون بدر خانه رسید میگوید : اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ عَلٰی مٰا هَدٰانٰا اَللّٰهُ اَکْبَرُ عَلٰی مٰا رَزَقَنٰا مِنْ بَهٖیمَةِ الْاَنْعٰامِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی مٰا اَبْلٰانٰا ، و جماعت هم همین را با صدای بلند میگویند و میرود و در هر ده قدم میایستد و سه تکبیر میگوید .

۱۷ - مستحب است از غیر راهی که رفته‌اند بمنزل برگردند .

۱۸ - هرگاه خواستی در روز عید سفر بروی و در حالی که هنوز داخل شهری صبح طالع شد بیرون مرو تا برای نماز عید حاضر شوی .

۱۹ - مستحب مؤکد است که در عید فطر بطور مأثور بعد از پنج نماز تکبیر بگوئی و اولی آنها نماز مغرب شب فطر است و آخری آنها نماز عصر روز عید فطر و طریقه آن این است که میگوئی : اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ لٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ وَ لِلّٰهِ الْحَمْدُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ عَلٰی مٰا هَدٰانٰا وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی مٰا اَبْلٰانٰا .

۲۰ - تکبیر مذکور بعد از پانزده نماز در عید قربان در منٰی مستحب مؤکد است و اول آن نمازها نماز ظهر روز نحر است یعنی روز عید قربان تا نماز صبح روز چهارم و روایت شده هر کس در منٰی بماند و ظهر و عصر را بخواند بعد از آن دو نیز تکبیر

صفحه ۲۳۱

میگوید و در سایر شهرها در پی ده نماز که اولی آنها نماز ظهر عید قربان است و آخری آنها نماز صبح روز سوم و در این تکبیر یعنی تکبیر عید قربان اضافه میکنند : وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ عَلٰی مٰا رَزَقَنٰا مِنْ بَهیمَةِ الاَنْعٰامِ .

۲۱ - هر کس این تکبیرها را فراموش کند چیزی بر گردن او نیست .

۲۲ - گفتن این تکبیرات در عقب نمازهای نافله نیز مستحب است .

۲۳ - زنها هم باید تکبیر بگویند اما بلند نمیگویند .

۲٤ - مستحب است که در تکبیر قدری دستها را بالا بیاورند یا حرکت دهند .

۲۵ - تکبیرات را هر قدر بخواهد تکرار میکند چون اندازه معین واجبی ندارد .

باب هفتم

در نماز آیات است و در آن دو مطلب است :

مطلب اول

در واجب بودن نماز آیات است و کیفیت آن و در آن مسائلی است :

۱ - نماز آیات برای گرفتن ماه و آفتاب و زلزله‌ها و بادها و ظلمتها و ترسها و تمام وقایع آسمانی که باعث ترس و خوف شود واجب است .

۲ - وجوب نماز آیات برای زن و مرد یکسان است .

۳ - نماز آیات ده رکعت است و چهار سجده دارد و هر رکعت آن قرائت دارد .

٤ - در هر رکعت زوج مثل دوم ، چهارم و ششم و هکذا باید قنوت بخوانند .

۵ - هر کس در هر رکعت یك سوره تمام بخواند باید حمد را تکرار کند و اگر یك سوره را در پنج رکعت تقسیم کند حمد را فقط در رکعت اول از هر پنج رکعت میخواند .

٦ - از هر رکوعی که سر برمیدارد میگوید الله اکبر مگر رکعت پنجم و دهم که سمع الله لمن حمده میگوید .

صفحه ۲۳۲

۷ - مستحب است نماز آیات را طول دهند و سوره‌هائی مثل یٰس و نور و کهف و حِجر و انبیاء و اشباه آنها را بخوانند و رکوع و سجود را هم مثل قراءت طول میدهند و هر کس یٰس و اشباه آن را نمیتواند خوب بخواند در هر رکعت شصت آیه بخواند و سوره حمد را هم در هر رکعت اعاده نکند .

۸ - مستحب است که قنوت را بقدر قراءت و رکوع طول دهند .

۹ - در گرفتن آفتاب مستحب است که نماز را بیشتر از سایر آیات طول دهند چون آن از دیگر آیات شدیدتر است .

۱۰ - مستحب است که در نماز آیات بلند قراءت نمایند .

۱۱ - مستحب است که نماز آیات را در محلی بخوانند که باز باشد و خانه و عمارتْ شخص نمازگزار را نپوشد .

۱۲ - مستحب است نماز آیات را در مساجد بخوانند .

۱۳ - مستحب است نماز آیات را بجماعت بخوانند خاصه اگر تمام قرص بگیرد .

فذلکه

هر گاه آیتی ظاهر شد مبادرت به نماز کن و تکبیر بگو و حمد و سوره بخوان یا اگر تقسیم میکنی قسمتی از سوره را بخوان بعد تکبیر بگو و رکوع اول را بجا بیاور و سر بردار و تکبیر بگو و اگر در رکعت اول سوره تمامی خوانده‌ای حمد را دوباره بخوان و اگر سوره تمامی نخوانده‌ای فقط قسمتی از سوره را بخوان و تکبیر بگو و قنوت بخوان بعد تکبیر بگو و رکوع دوم را بجا بیاور و قراءت تو مثل رکعت قبل است بعد تکبیر بگو و رکوع سوم را بجا آور و سر بردار و تکبیر بگو و مثل پیش قراءت کن بعد تکبیر بگو و قنوت بخوان بعد تکبیر بگو و رکوع چهارم را بجا آور و سر بردار و قراءت کن و تکبیر بگو و رکوع پنجم را بجای آور و چون از این رکوع سر برداشتی بگو سمع الله لمن حمده الله اکبر و دو سجده بجا آور و برخیز و حمد و یك سوره تمام یا قسمتی از یك سوره را بخوان همان طور که در رکعت اول انجام دادی بعد

صفحه ۲۳۳

تکبیر بگو و قنوت بخوان و در این پنج رکعت آخر هم در رکعات فرد قنوت میخوانی که با احتساب رکعات قبل ششم و هشتم و دهم میشود و بعد از قنوت تکبیر میگوئی و رکوع اول را بجا میآوری و سر برمیداری و تکبیر میگوئی و مثل پیش قراءت میکنی و تکبیر میگوئی و رکوع دوم را بجا آورده سر برمیداری و تکبیر میگوئی و قراءت میکنی مثل پیش و تکبیر گفته قنوت میخوانی و

تکبیر گفته و رکوع سوم را بجا میآوری و سر برمیداری و تکبیر میگوئی و قراءت مینمائی مثل گذشته بعد تکبیر میگوئی و رکوع چهارم را بجا میآوری بعد سر برمیداری و تکبیر گفته مثل قبل قراءت میکنی و دوباره تکبیر میگوئی و قنوت میخوانی و تکبیر میگوئی و رکوع پنجم را بجا میآوری و سر برداشته میگوئی سمع الله لمن حمده الله اکبر و سجده میکنی و تشهد خوانده و سلام میدهی که باین ترتیب پنج قنوت خوانده‌ای دو قنوت در پنج رکعت اول و سه قنوت در پنج رکعت دوم .

مطلب دوم

در احکام نماز آیات است و در آن مسائلی است :

۱ - نماز کسوف را در وقت کسوف و همین طور نماز سایر آیات را در وقتی که ظاهر شوند میخوانی .

۲ - هر گاه آیتی ظاهر شود مادام که ترس از فوت نماز واجب نیست نماز آیات میخوانند و اگر نماز آیات را شروع کند و بترسد که نماز واجبش فوت شود نماز آیات را قطع کند و فریضه را شروع نماید و تمام کند بعد از هر جا که نماز آیات را قطع کرده بود از همانجا پی میگیرد و بقیه نماز را میخواند .

۳ - هر گاه وقت نماز آیات و نماز روزانه با هم فرا رسد اول نماز یومیه را بجا میآورد بعد نماز آیات میخواند و اگر وقت نماز آیات با وقت نافله جمع شد اول نماز آیات میخواند بعد نافله .

٤ - هر گاه آفتاب یا ماه بگیرد و شخص خبر نشود تا منجلی شوند بعد مطلع شود اگر

صفحه ۲۳٤

تمام قرص گرفته بوده قضا میکند و گر نه نمیکند .

٥ - هر کس بداند که آفتاب یا ماه گرفته و فراموش کند یا سستی نماید و نماز نخواند باید قضا کند خواه تمام قرص گرفته باشد یا بعض آن .

٦ - هر گاه ماه بگیرد و شخص بیدار شود و از نماز کسالت ورزد مستحب است که فردای آن روز غسل کند و نماز را قضا نماید و قضا بر او واجب است .

۷ - هر گاه ماه یا آفتاب بگیرد و تو بر مرکب سوار باشی بطوری که نمیتوانی پیاده شوی همان طور که بر مرکب سوار هستی نماز کن .

۸ - مستحب است که هر گاه نماز کسوف (یعنی گرفتن ماه و آفتاب) را قبل از باز شدن قرص تمام کرده اعاده کند و میشود که بنشیند و دعا نماید تا وقتی که قرص منجلی شود .

۹ - هر گاه قبل از تمام شدن نماز قرص منجلی شد باقی نماز را تمام میکند .

۱۰ - در وقتی که زلزله زیاد میشود مستحب است که مردم چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرند و روز جمعه غسل کنند و لباس نظیف بپوشند و بیرون روند و دعا نمایند .

۱۱ - مستحب است که بعد از نماز زلزله در سجده دعای وارده را بخوانند .

۱۲ - هر گاه در روی باد تکبیر بگویند آنرا برمیگرداند و فرو مینشاند .

۱۳ - مستحب است که هنگام وزیدن بادها دعاء مأثور را بخوانند .

۱٤ - فحش دادن و بد گفتن به بادها و کوهها و ساعتها و ایام و شبها و دنیا جایز نیست .

۱۵ - سزاوار است که در اول فصل سرما خود را از آن بپوشانند و در آخر آن نپوشانند چرا که سرما با بدنها همان میکند که با درختان میکند اولش میسوزاند و آخرش برگ میآورد .

صفحه ۲۳۵

باب هشتم

در نماز جماعت است و در آن چهار مقصد است :

مقصد اول

در فضیلت نماز جماعت است و استحباب آن و مواردی که نماز جماعت واجب است و در آن مسائلی است :

۱ - در نماز جماعت فضل عظیم و ثواب بزرگی است و بیست و چهار درجه از نمازی که تنها خوانده شود افضل است و کسی که بطرف نماز جماعت قدم برمیدارد با هر قدمی هفتاد هزار حسنه برای او مینویسند و بهمین اندازه نیز درجات او بالا میرود و اگر در این حال بمیرد خداوند هفتاد هزار ملك را موکل میکند که در قبر او را عیادت کنند و باو بشارت دهند و در تنهائی مونس او باشند و این ملائکه تا روزی که مبعوث شود برای او استغفار میکنند .

۲ - هر کس نماز جماعت را بجهت بی‌میلی بآن و بی‌میلی بجماعت مسلمانان بدون علت ترك کند نمازی برای او نیست .

۳ - هر کس از همسایگان مسجد که بمسجد حاضر نشود نمازی برای او نیست مگر آنکه مریض باشد یا مشغول باشد یا عذری داشته باشد .

٤ - هر کس در خانه نماز میخواند و رغبت به جماعت مسلمین ندارد غیبت او جایز است که بگویند نمیآید و هر کس به حضور در جماعت مسلمین بی رغبت است بر مسلمانان واجب است که غیبت او را بنمایند و بگویند که حاضر نمیشود و عدالت چنین کسی در بین مسلمین ساقط است و کناره گیری از او واجب و هر گاه بامام مسلمین عرضه داشتند که بمسجد حاضر نمیشود او را میترساند و بر حذر میدارد آن وقت اگر حاضر شد بجماعت مسلمین که هیچ و گر نه امام خانه او را بر سرش خواهد سوخت .

٥ - مستحب است که کور هم بجماعت مسلمین حاضر شود ولو باین طور که از

خانه‌اش ریسمانی ببندد تا مسجد .

٦ - هر کس هر پنج نماز را بجماعت میخواند سزاوار است که هر گمان خیری را باو ببرند .

٧ - مستحب است اختیار کردن جماعت ولو آنکه امام ناچار شود از اول وقت دیرتر نماز بخواند تا همراه مردم خوانده باشد .

٨ - نماز مستحب را بجماعت نمیخوانند و این بدعت است و هر بدعتی گمراهی است مگر مواردی که استثنا شده و خواهد آمد .

٩ - جماعت در نماز جمعه و عیدین واجب است و در سایر نمازها واجب نیست .

١٠ - مستحب مؤکد است که در جماعت مخالفین حاضر شوند و هر کس همراه ایشان در صف اول نماز بخواند مثل کسی است که پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله در صف اول نماز خوانده باشد و برای کسی که با آنها نماز کند بعدد مخالفین او گناه میآمرزند اما اقتدا بآنها نباید کرد .

١١ - مستحب است که نماز خود را در وقتش در خانه یا مسجد خود بجا آورده بعد همراه آنها بجهت تقیه نماز کند یا اول همراه آنها بخواند بعد دوباره برای خود بخواند .

١٢ - نماز همراه مخالفین بدون وضو جایز نیست و همراه آنها تکبیر نمیگوید که با آنها داخل نماز شود اما وانمود میکند که تکبیر میگوید و رکوع و سجود مینماید .

١٣ - هر کس مبتلا بآن شود که با آنها نماز کند و نتواند تنها نماز بخواند بدون اقتداء بآنها همراه آنها نماز میکند و اذان و اقامه گفته و تکبیر میگوید و برای خود قراءت میکند ولو آنکه طوری بخواند که صدایش بگوش خودش هم نرسد و کافی است که در دلش بخواند و اگر امام در قراءت از او پیش افتاد کافی است که مأموم فقط حمد بخواند و بدون خواندن سوره رکوع کند و اگر امام

پیش از آنکه مأموم حمد بخواند قراءت را تمام کرد مأموم قراءت را ترك کرده و با او رکوع میکند و اگر مأموم پیش از امام از قراءت فارغ شد یك آیه را نگه میدارد و به تمجید و ثنای پروردگار

صفحه ۲۳۷

می‌پردازد تا امام از قراءت فارغ شود آن وقت مأموم آیه باقی مانده را میخواند و رکوع میکند و میتواند سوره را تمام کرده تمجید خدا نماید تا امام بآخر برساند و اگر امام بلند میخواند مأموم برای قراءت او سکوت نمیکند و برای خود قراءت میکند چه قراءت امام را بشنود چه نشنود و اگر بامام آنها برسد در حالی که او در رکوع است و مجال اذان و اقامه گفتن و قراءت نیست تکبیر میگوید و با آنها داخل نماز میشود و این از افضل رکعات اوست .

۱٤ - کمتر عددی که جماعت با آن منعقد میشود یك مرد و یك زن است و دو نفر و بالاتر از آن جماعت است و بچه هر گاه طرف راست مرد بایستد و رعایت صف را بنماید نماز باتفاق او جماعت محسوب میشود و مریضی که طرف راست نماز گزار نشسته نماز با او جماعت است و مؤمن بتنهائی حجت است و مؤمن بتنهائی جماعت است اما وقتی که تنهاست نیت جماعت نمیکند بلکه از حیث اثر جماعت است .

مقصد دوم

در امام است و در آن مسائلی است :

۱ - جایز نیست که بچه نابالغ امام جماعت شود و اگر شد نماز او درست و نماز آنها که باو اقتدا کرده‌اند فاسد است .

۲ - واجب است که امام مرد باشد یعنی برای امامت بر مردان پس امامت زن بر مردان جایز نیست و امامت مرد بر زنان جایز است .

۳ - امامت زن بر زنان در نماز واجب کراهت شدید دارد و اگر زن امامت کرد در صف وسط آنها میایستد و زنان دیگر از راست و چپ او میایستند و همچنین در نماز میت هر گاه کسی اولٰی از او نباشد بهمین ترتیب میایستد و نماز میکند و در نافله امامت زن جایز است و مکروه نیست و این یکي از موارد استثنائی است که نافله را میشود بجماعت خواند پس نماز نافله بجماعت برای زنها جایز است و زن در نافله میتواند به شوهر خود اقتدا کند .

صفحه ۲۳۸

٤ - شرط است که امام مؤمن باشد و دوست ذوی القربای پیغمبر صلی الله علیهم اجمعین و دوست شیعه آنها باشد و در عقاید پیروی عقاید آنها را بنماید و اگر دوستان در اصول عقاید

مختلف شدند پس انسان باید پشت سر کسی نماز بخواند که به دین او وثوق داشته باشد و اعتنائی به نمازی که پشت سر ناصبین شیعه محمد و آل محمد (ص) خوانده شود نمیشود و پشت سر او نماز فرادی میخوانند و نماز پشت سر مخالف مذهب و واقفی و کسانی که درباره ائمه و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله غلو میکنند و پشت سر کسی که او را نمیشناسی و کسی که تو او را کافر میدانی یا او ترا تکفیر میکند و کسی که قدر خدا را تکذیب میکند و کسانی که خدا را جسم میدانند و قائلین به جبر و منکرین فضائل آل محمد علیهم السلام و کسی که در اصول عقاید خود عقیده‌ای خلاف کتاب و سنت دارد و کسی که در اصول عقاید به آراء یهود و نصاری و مجوس و عامه عمیاء و دیگر فرق تشیع غیر از فرقه محقه معتقد است صحیح نیست و به نمازی که در پشت سر هر یك از این طوایف خوانده شود اعتنائی نمیشود .

۵ - شرط است که امام عادل باشد پس اعتنائی نمیشود به نمازی که پشت سر فاجر خوانده شود و کسی که آشکارا مرتکب فسق میشود و از گناهان روگردان نیست و عاصی بر پدر و مادر و شارب خمر و نبیذ است اگر چه که دوستی هم داشته باشد ، و عدالت مرد آن است که او را به حیا و عفاف یعنی خود داری از محرمات بشناسند و باینکه شکم و فرج و دست و زبان را از حرام حفظ میکند و همچنین شناخته میشود عادل باجتناب از گناهان کبیره‌ای که خدا بر آنها وعده آتش داده و دلیل همه این صفات آن است که همه عیوب خود را پوشیده بدارد تا بر مسلمین تفتیش لغزشها و عیوب باطنی او حرام و پاك دانستن و عادل دانستن او بر آنها واجب شود و از عدالت است که در فکر نمازهای پنج گانه باشد و مواظبت بر آنها نماید و در اوقات آنها بجماعت مسلمین حاضر شود و از مصلای مسلمین غایب نشود مگر گرفتاری داشته باشد و اگر از محله و قبیله او بپرسند که این شخص چطور کسی است بگویند ما جز

صفحه ۲۳۹

خوبی از او ندیده‌ایم و چون با مردم معامله کند بر آنها ظلم نکند و چون سخن گوید دروغ نگوید و چون وعده کند خلف نکند و وقتی این شروط در کسی جمع شد او عادلی است که شهادت او جایز است و پشت سر او میتوان نماز خواند و نماز خواندن پشت سر شخص مجهول جایز نیست .

٦ - نماز خواندن پشت سر ولد الزنا و مجنون و مرتد و شخص ختنه نشده جایز نیست مگر آنکه کسی ختنه را بجهت خوف بر سلامتی ترك کرده باشد .

۷ - نماز پشت سر کسی که مبتلا به جذام یا برص است مکروه است و همچنین پشت سر اعرابی (یعنی بیابانی که معرفتی ندارد و این کراهت برای مأمومی است که خودش مهاجر باشد یعنی اهل معرفت شده باشد) و همین طور مکروه است اقتدا به کسی که حد بر او جاری شده و از گناه خود توبه کرده است .

۸ - کسی که خودش میداند حرام زاده است یا مرتد است و یا اعرابی است که فهم و معرفتی ندارد یا حد بر او جاری شده یا ختنه نشده یا مبتلا به جذام و برص است سزاوار نیست که امامت بر جماعت نماید .

۹ - هر گاه نابینا قراءت و فقه و فضل او از دیگران بهتر باشد باکي نیست که امامت کند بشرط آنکه او را رو بقبله وادارند .

۱۰ - باکي نیست به امامت عبد هر گاه از همه قوم فقیه‌تر و عادلتر باشد و مردم به امامت او راضی باشند .

۱۱ - کسی که در زنجیر است مکروه است که امام اشخاص آزاد باشد و کسی که فلج است امامت او بر اشخاص سالم کراهت دارد .

۱۲ - مکروه است امامت کسی که تیمم کرده بر اشخاصی که وضو دارند .

۱۳ - امامت کسی که قوم از او خوششان نمیآید و اجازه امامت باو نداده‌اند مکروه است .

۱٤ - بر صاحب خانه در منزل او مقدم شدن مکروه است و همچنین تقدم بر کسی که ریاست و سلطانی دارد در محل ریاست او و این کراهت مربوط بوقتی است که در

صفحه ۲٤۰

این اشخاص شرائط امامت باشد و گر نه که امامت آنها جایز نیست .

۱۵ - مستحب است کسی را که بهتر قراءت میکند مقدم بدارند و اگر از این حیث رجحانی نبود کسی را که سابقه معرفتش طولانی‌تر است و باز اگر رجحانی نبود کسی را که سنش بیشتر است مقدم بدارند و بعد از او کسی که صباحت دارد و خوشرو است و پس از او کسی را که عالمتر و فقیه‌تر است .

۱٦ - سزاوار نیست که نشسته برای اشخاصی که ایستاده‌اند امامت کند و عکس آن مانعی ندارد .

۱۷ - مکروه است که شخص حاضر بر مسافر امامت کند یا مسافر بر حاضر .

۱۸ - سزاوار نیست کسی که علم او کمتر است بر قومی امامت کند که در میانه آنها شخصی باشد که علم او یا معرفت او از این شخص بیشتر باشد و چنین کاری باعث آن است که امر این جماعت تا قیامت رو به پستی و خواری رود .

۱۹ - امامت مسافر برای اشخاص حاضر مکروه است و همچنین امامت حاضر برای مسافر پس اگر انسان مبتلا باین امر شد و امامت بر اشخاص حاضر نمود پس از اتمام دو رکعت سلام دهد آنگاه دست یکي از مأمومین را گرفته مقدم بدارد و او بر آنها امامت کند اما مسافر هر گاه با امام حاضر نماز خواند اگر خواست دو رکعت اول را ظهر و دو رکعت دوم را عصر قرار دهد یا دو رکعت دوم را نافله قرار دهد و همین طور دو رکعت اول نماز عصر را نافله قرار داده نماز عصر خود را با دو رکعت آخر نماز عصر امام میخواند و مسافری که بعد از دو رکعت اول سلام میدهد مستحب است که تا امام سلام نداده محل خود را ترك نکند .

مقصد سوم

درباره مأمومین است و در آن مسائلی است :

۱ - هر گاه مأموم یك نفر است طرف راست امام میایستد ولو بچه‌ای باشد یا مریضی و اگر مریض قادر بر ایستادن نباشد طرف راست امام می‌نشیند و اگر مأمومین از یك

نفر بیشتر شدند پشت سر امام میایستند .

۲ - زن چه یك نفر باشد و چه بیشتر صف حساب میشود و پشت سر امام میایستد جز آنکه اگر یکنفر است پشت سر و قدری بطرف راست میایستد نه درست پشت سر او و مقابل پا یا زانوی امام سجده میکند .

۳ - و اگر یك مرد یا یك پسربچه باشد و یك زن یا چند زن مرد یا پسر بچه در سمت راست امام میایستند و زن پشت سر او .

٤ - اگر مأمومین زنان و مردانی باشند مردان پشت سر امام و زنها پشت سر مردها میایستند و همین طور وقتی که پسربچه‌های غیر بالغی باشند یا بنده‌هائی باشند پشت سر امام میایستند و زنان پشت سر آنها میایستند .

٥ - جایز است که مردها طرف راست امام بایستند اگر چه که متعدد باشند .

٦ - اگر امام متوجه نبوده و کسی آمده و در طرف چپ او ایستاده و اقتدا نموده بعد امام توجه نموده مستحب است که او را بطرف راست خود هدایت کند .

۷ - باکي نیست که بین ستونها صف ببندند .

۸ - بین امام و مأموم جایز نیست که حایلی باشد یا دیواری مگر آنکه جا تنگ باشد .

۹ - اگر جای امام از جای زنها پائینتر باشد جایز است که با وجود حائلی مثل دیوار و شبه آن زنها باو اقتدا کنند .

۱۰ - باكي نیست که هر گاه جا تنگ است امام در طاق بایستد یعنی در صورتی که این کار باعث شود جا وسیعتر گردد .

۱۱ - هر گاه قومی نماز بخوانند بطوری که بین آنها و امام از یك قدم بیشتر باشد آن امام امامِ آنها نیست و همین طور است فاصله بین دو صف که نباید از یك گام بیشتر باشد ولو بقدر یك وجب و فاصله بین امام و مأموم و بین دو صف باید باندازه‌ای باشد که سجده کننده در حال سجده جا میگیرد .

۱۲ - سزاوار است که صفها تمام و پر و متصل بهم باشند پس هر گاه صفوف متصل ایستادند و در وقت نشستن جا تنگ شد اشکالی ندارد که قدری جلو و عقب بروند یا

در وقتی که صف در هر حالتی تنگ باشد مانعی ندارد که اندكي منحرف شوند و اگر دید که جا تنگ است باكي نیست که برود در صف عقب یا اگر صف جلو جا دارد جلو برود .

۱۳ - مستحب است که فاصله صفها مساوی باشند و شانه‌ها در یك خط قرار گیرند که شیطان بر آنها غالب نشود .

۱٤ - جایز نیست ایستادن در عیکل و آن آنست که کسی بی‌میلی کند و در صف نایستد و تنها پشت سر صفوف بایستد مگر آنکه صف آخر پر شده باشد که در این وقت مقابل امام میایستد .

۱۵ - مستحب است که جای ایستادن امام و مأموم در یك سطح باشد و اگر مساوی نیست امام در جای پائینتر بایستد و جایز است که مأموم از امام بالاتر باشد ولو بقدر سکوئی یا بامی باشد و اگر زمین مسطح باشد جز آنکه شیبی دارد که جای امام بالاتر از مأموم واقع میشود مانعی ندارد اما اینکه امام بر سکوئی بایستد جایز نیست مگر آنکه ارتفاع آن خیلی کم باشد مثلا یك انگشت یا کمی بیشتر یا کمتر که اینقدرها مانعی ندارد .

۱٦ - بهترین صفها صف اول است و بهترین جای صف اول جائی است که بامام نزدیکتر است و فضل طرف راست صفها بر طرف چپ مثل فضل جماعت است بر نماز تنها .

۱۷ - باید کسانی که نزدیك امام میایستند اشخاص عاقلتر و عالمتر باشند که اگر امام فراموش کرد چیزی را یا درماند تذکر دهند و اصلاح نمایند .

۱۸ - بهترین صفها در نماز صف اول است و در نماز میت صف آخر .

مقصد چهارم

در احکام است و در آن مسائلی است :

۱ - واجب است مأموم در افعال نماز تابع امام باشد .

صفحه ۲۴۳

۲ - هر کس سر از سجده برداشت در حالی که امام هنوز در سجده است دوباره سجده میکند .

۳ - هر کس قبل از سر برداشتن امام از رکوع سر از رکوع بردارد دوباره رکوع میکند .

٤ - هر کس قبل از امام رکوع نماید باید سر از رکوع بردارد و دوباره همراه امام رکوع کند .

٥ - امام از نماز مأموم جز قراءت که بعهده اوست ضامن چیزی نیست .

٦ - هر گاه دو نفر نماز خواندند و بعد از نماز هر يك از آنها بگوید که من امام تو بودم نماز هر دو تمام است و اگر هر يك بگوید من بتو اقتدا میکردم نماز هر دو باطل است و از نو میخوانند .

۷ - وقتی مؤذن قد قامت الصلوة گفت مردم برمیخیزند اگر امام آنها حاضر است که نماز میخوانند و اگر نیست دیگری را مقدم مینمایند .

۸ - پشت سر امامی که بامامت او راضی هستی قراءت جایز نیست چه قراءت او را بشنوی و چه نشنوی بلی مگر آنکه نمازی باشد که امام بلند میخواند اما مأموم هیچ از صدای امام نمیشنود و حتی کلمات مبهمه‌ای هم بگوش او نمیرسد که در این حال استحباباً قراءت میکند .

۹ - واجب است که چون امام قراءت میکند و مأموم میشنود ساکت باشد و مستحب است که در دل خود تسبیح بگوید .

۱۰ - مستحب است که مأموم در حال قراءت امام در وقتی که آهسته میخواند تسبیح بگوید و دعا کند و اعوذ بالله بگوید و حمد خدا کند و صلوات بر پیغمبر او و آل آن حضرت علیهم السلام بفرستد .

۱۱ - در دو رکعت آخر امام قراءت میکند و آنها که پشت سر او هستند تسبیح میگویند یا امام تسبیح میگوید و مأمومین قراءت میکنند اما آنکه هر دو در دو رکعت آخر قراءت نمایند اگر چه جایز است اما نزدیکتر باحتیاط آن است که ترك شود .

۱۲ - هر کس پشت سر امام قراءت کرد و قبل از او فارغ شد تمجید و ثنای خدا را

بنماید تا امام فارغ شود یا یك آیه را نگهدارد و تمجید و ثنای خدا را بنماید تا امام فارغ شود آن وقت یك آیه را بخواند و رکوع کند .

١٣ - کسی که نماز واجب میخواند جایز است بدیگری که او هم نماز واجب میخواند اقتدا کند خواه دو نماز فریضه یکي باشند مثلا هر دو ظهر باشند و خواه یکي نباشند و اشکالی ندارد که یکي ادا بخواند و یکي قضا .

١٤ - هر کس تنها نماز خوانده و بعد به جماعتی برسد مستحب است که همراه جماعت اعاده کند چه در وقت باشد و چه در خارج وقت مقصود خارج وقت فضیلت است نه خارج وقت مطلق . م .

و همچنین هر کس به جماعتی برسد و قبلاً خودش با جماعتی نماز خوانده بوده چه امام بوده و چه مأموم مستحب است که با جماعت جدید اعاده کند .

١٥ - هر کس نماز را شروع کرد و در همین وقت دید که جماعتی برپا میشود نماز خود را مستحب قرار میدهد و در رکعت دوم سلام میدهد و همراه امام از نو نماز میخواند .

١٦ - هر کس جماعتی را درك کرد که نمازشان بآخر رسیده رخصت دارد که بدون اذان و اقامه بنماز ایستد .

١٧ - نماز جماعت به هر جا رسیده باشد میتوان بآن ملحق شد و اقتدا کرد جز آنکه اگر قبل از رکوع بامام رسید یا در حین رکوع آن رکعت برای او حساب میشود و اگر بعد از رکوع رسید حساب نمیشود و میتواند سجده‌ها را بجا آورد لکن اول نماز خود را بعد از برخاستن امام از سجده‌ها قرار میدهد .

١٨ - هر کس بعد از آنکه امام سر از رکوع برداشت بنماز برسد همراه او سجده میکند و همراه او تشهد میخواند پس اگر برخاست با او برمیخیزد و اینجا را اول نماز خود قرار میدهد و اگر امام سلام داد او برخاسته نماز خود را تمام میکند و هر کس وقتی که امام در سجود است بجماعت رسید صبر میکند تا او سر بردارد و اگر امام نشست همراه او می‌نشیند و اگر برخاست همراه او نماز میخواند و رخصتی هم رسیده که

همراه او سجده کنند و هر کس بامام برسد و او در حال تشهد است می‌نشیند و همراه او تشهد میخواند اگر سلام داد مأموم برمیخیزد و اگر برخاست مأموم هم با او برمیخیزد .

۱۹ - مستحب است که هر گاه کسی میآید که ملحق شود امام رکوع خود را دو برابر طول دهد .

۲۰ - مکروه است که امام بعد از نماز از جای خود برخیزد تا وقتی که تمام کسانی که چیزی از نماز از آنها فوت شده آن قسمت را بجا آورند و مستحب است که صبر کند تا فارغ شوند بعد هر وقت خواست برمیخیزد .

۲۱ - مکروه است که امام بعد از سلام بنافله برخیزد در حالی که میداند هستند کسانی که دیر رسیده‌اند و هنوز نماز خود را تمام نکرده‌اند و صبر میکند تا تمام کنند .

۲۲ - سزاوار است که امام همه کلام خود را به مأموم بشنواند و سزاوار نیست که مأموم چیزی از کلام خود را بامام بشنواند .

۲۳ - هر کس بر جماعتی امامت کرد و فقط برای خود دعا نمود بآنها خیانت کرده .

۲٤ - مستحب است امام طوری نماز بخواند که ضعیفترین مأمومین او قوت داشته باشند که همراه او بخوانند .

۲۵ - مأموم اگر تکبیر رکوع امام را درك نکرده مکروه است که وارد نماز شود .

۲٦ - هر کس به نیت ملحق شدن بجماعت میآید و قوم در حال رکوعند و او میترسد که سر بردارند پیش از رسیدن بآنها رکوع نموده و در حال رکوع میآید تا برسد .

۲۷ - هر کس به قسمتی از اول نماز امام نرسید به هر جا که رسیده آنجا را اول نماز خود قرار میدهد و اول نماز خود را مثل رکعات آخر قرار نمیدهد که قراءت نکند پس اگر به رکعت سوم یا چهارم امام رسیده در دو رکعت اول خود قراءت میکند و اگر به رکعت دوم رسیده آن رکعت را قراءت نمیکند و به قراءت امام گوش میدهد و در رکعت دوم خود که سوم امام است قراءت میکند .

۲۸ - هر کس به جائی از نماز رسیده که باید برخیزد لکن وقت تشهد امام است همراه

صفحه ۲٤٦

امام تشهد میخواند و این کار برکت دارد و مستحب است که در چنین حالی نیم‌خیز بنشیند (یعنی دستها را روی زمین گذارده و قدری دنبال خود را از زمین دور میکند) و البته تشهد نماز خود را هم وقتی که موقع آن رسید میخواند .

۲۹ - هر کس به رکعت دوم رسید همراه امام قنوت میخواند و در نماز صبح روایت شده که این قنوت او را کفایت میکند و قنوت دیگری در رکعت بعد لازم ندارد .

۳۰ - هر کس امام يك ركعت از او جلوتر باشد بعد او امامرا باشتباه بيندازد تا آنكه امام پنج ركعت بخواند آن ركعت را مأموم فرادی ميخواند و اعتنا به وهم امام نميكند .

۳۱ - هر کس از روی سهو همراه امام رکوع نکرد تا وقتی که امام به سجده رفت رکوع میکند و سجده مینماید و ملحق بامام میشود .

۳۲ - هر کس سهواً قبل از امام سلام دهد چیزی بر او نیست و اگر از روی عمد بعلتی یا بدون علت هم چنین کند چیزی بر او نیست .

۳۳ - هر کس بعد از شروع نماز پشت سر امام در گفتار سهو کند و ذکر و تسبیح و تشهد و دعائی نخواند جز همان که رکوع و سجودی کرده نماز او گذشته است و چیزی بر او نیست .

۳٤ - اگر امام در ضمن نماز محدث شود منصرف میشود و دیگری را وامیدارد که نماز را با مردم تمام کند و اگر او کسی را مقدم نکرد يكي از آنان پيش برود و مابقی را تمام کند و همین طور در وقتی که مسافر امام حاضرین شده وقتی سلام داد یکنفر از مأمومین را مقدم میدارد و او در باقی نماز امامت میکند و بهمین ترتیب هر گاه امام در اثنای نماز فوت شود بعض مأمومین جلو میایستد و میت را به پشت سرشان منتقل میکنند و در لزوم عدالت این شخص که به نیابت امام نماز را تمام میکند دو وجه است و نزدیکتر باحتیاط آن است که عادل باشد .

۳۵ - اگر کسی که او را نایب قرار داده‌اند دیر رسیده باشد وقتی که بآخر نماز مردم رسید با دست به چپ و راست اشاره میکند که سلام دهند آن وقت خود برخاسته

صفحه ۲٤۷

نمازش را تمام میکند .

۳٦ - اگر کسی که امام او را به نیابت واداشت دیر رسیده و نمیداند جماعت چند رکعت خوانده‌اند با آنها نماز میخواند و هر گاه خطا کند مثلاً در جلوس برای تشهد پشت سریها سبحان الله میگویند که متوجه شود و مثلاً صبر کند لکن بنای عمل او بر نماز خودش است .

۳۷ - مکروه است که امام کسی را که باقامه نرسیده نایب قرار دهد .

۳۸ - هر کس با قومی نماز خواند بعد فهمید که جنب بوده یا وضو نداشته خودش باید اعاده کند اما بر مأمومین اعاده‌ای نیست اگر چه بآنها بگوید که وضو نداشته و بر او واجب نیست که بمأمومین بگوید و این اعلام از او برداشته است .

۳۹ - هر کس بر قومی امامت کرد بعد فهمیدند که او مثلاً یهودی بوده یا تکذیب قدر خدا را میکرده مأمومین نباید اعاده کنند مگر آنکه جماعت پیش از نماز این مطلب را دانسته و معذلك با او نماز کرده باشند که در چنین صورتی همه نمازهائی را که پشت سر او خوانده‌اند اعاده میکنند .

٤٠ - هر کس با جماعتی نماز خواند و بعد دانست که بطرفی غیر از قبله امامت مینموده اعاده‌ای بر مأمومین نیست .

٤١ - هر کس با قومی نماز کند و نیت نماز نداشته باشد گناه کرده و نماز قوم برای آنها کافی است .

٤٢ - نماز جماعت در کشتی مانعی ندارد و ایستاده میخوانند و اگر نشد نشسته میخوانند و امام جلو مردان میایستد و زنها پشت سر ایشان و اگر کشتی دچار موج شود زنها می‌نشینند و مردها نماز میکنند و اشکالی ندارد که زنها روبروی مردان باشند و اگر کشتی در رودخانه‌ای میرود مثل دجله یا فرات جماعت بر آن مکروه است چون در میان رودخانه نماز جماعت نمیخوانند .

٤٣ - وقتی که امام نمازش را تمام کرد هر کس خواست برمیخیزد و میرود و نباید کسی بدلیل آنکه امام مشغول تعقیب است تعقیب بخواند و وقتی که امام بعد از نماز

صفحه ٢٤٨

نشسته هر کس خواست نماز کند نماز میکند .

٤٤ - هر گاه امام نماز خود را تمام کرد و خواست دو رکعت نماز دیگر بهر عنوانی بخواند در آن موضع که قبلاً نماز میخوانده نمیخواند و قدری جابجا میشود که در موضع دیگری هم نماز خوانده باشد .

باب نهم

در قضای نمازهای فوت شده است و در آن مسائلی است :

١ - هر کس بدون وضو نماز بخواند و بعد از وقت متذکر شود نماز را قضا میکند .

٢ - هر کس نماز را فراموش کرد یا خوابید تا وقتْ فوت شد آنرا قضا میکند .

٣ - نمازهائی که در زمان طفولیت پیش از تکلیف فوت شده یا در ایام دیوانگی و یا در زمان کفر اصلی که هنوز شخص اسلام نیاورده بوده نخوانده یا نمازهائی که زن در حیض و نفاس نخوانده است و یا نمازهائی که کسی خوانده باشد در وقتی که ناصب بوده هیچیك از اینها قضا ندارد .

٤ - کسی که بحال اغما افتاده و نمازی از او فوت شده قضا ندارد مگر در وقت نماز بحال عادی برگردد و اگر نماز فوت شد قضاء آن مستحب است و مؤکدتر از آن قضای سه روز است که در اغما باشد و مؤکدتر از آن قضاء نماز یك روز است که در حال اغما بوده .

٥ - هر کس نمازهائی بر گردن او باشد و بخواهد قضا کند یك اذان میگوید بعد برای هر نمازی یك اقامه میگوید تا بآخر برسد .

٦ - هر کس نمازی از او فوت شود و در وقت نماز دیگری بیاد آورد نماز فوت شده را میخواند بعد نمازی را که وقت آن حاضر است بجا میآورد و این تا وقتی است که نترسد وقت نماز حاضر بگذرد و اگر بترسد اول نماز حاضر را میخواند بعد فائته را و بعید نیست که مقدم داشتن نماز حاضر اولی باشد چون انسان نمیداند که چه پیش میآید و ممکن است که هر دو نماز از او فوت شود .

صفحه ٢٤٩

٧ - قضا در هر وقتی جایز است مادام که وقت نماز حاضر تنگ نباشد .

٨ - کسی که نماز واجب بر ذمه دارد جایز است که نافله بخواند .

٩ - مستحب است قضای نوافل و در صورت عجز مستحب است که صدقه بدهند از هر دو رکعت به یك مد گندم و اگر از عهده برنیامد هر چهار رکعت به یك مد و اگر نتوانست از نافله‌های روز برای هر روز یك مد بدهد و برای نوافل شب یك مد .

١٠ - هر کس یکي از پنج نماز او فوت شده و نمیداند کدام یك بوده یك نماز دو رکعتی میخواند برای صبح و یك سه رکعتی برای مغرب و یك چهار رکعتی برای سه نماز دیگر .

١١ - هر کس نمازهای متعددی از او فوت شود اگر ترتیب را میداند با مراعات ترتیب قضا میکند .

١٢ - هر کس در سفر نماز شکسته‌ای از او فوت شود آن را شکسته قضا میکند ولو در حضر باشد و هر که نماز تمامی از او فوت شود تمام قضا میکند ولو در حال سفر باشد .

١٣ - هر که در سفر است و وقت نمازی بر او داخل شود و نماز نخواند و تا وقت باقی است به منزل خود برسد و در منزل نماز او فوت شود یا در حضر وقت نماز داخل شود و نخواند تا سفر کند در وقت و نمازش فوت شود آنچه بر ذمه او قرار گرفته قضا میکند و آن حالتی است که نماز از او فوت شده (یعنی آخر وقت اگر در سفر بوده شکسته قضا میکند و اگر حاضر بوده تمام) .

١٤ - مستحب است که همه عبادات را قربة الی الله از طرف میت هر کسی بجا آورد و اگر میت مردی است بر ولی او واجب است که آنچه نماز فوت شده دارد بجا آورد و هر گاه مرد مسلمان عارفی بطور تبرع و هدیه آن نمازها را از جانب میت بجا آورد برای ولی کافی است .

۱۵ - روایت شده که نماز و صدقه و روزه و حج از طرف زنده هم جایز است .

۱٦ - هر گاه چیزی که از میت فوت شده خدا بر او واجب نکرده بوده از جانب او قضا

صفحه ۲۵۰

نمیکنند چون قضا فرع ادا است مرحوم والد علّامه‌ام اعلی الله مقامه در بعض رسائل خود میفرماید هر کس نمازهائی از او فوت شده و نمیداند چند نماز است کوششی میکند و هر چه را که یقین دارد بر ذمه او بوده قضا میکند و در مورد آنچه که شك دارد بعد از خروج وقت آن چیزی بر او نیست و در روزه هم همینطور است و در نماز اگر ترتیب نمازهای فوت شده را نمیداند هر طور میسر شد میخواند و هر طور خواست تا آنکه نمازهای فوت شده یقینی را بجا آورد بدون ملاحظه ترتیب چون ترتیب را فراموش کرده و مردم تا نمیدانند در وسعتند . زین‌العابدین بن کریم (اع) .

مثل روزه ماه مبارك رمضان که از مریضی فوت شود و قبل از بهبودی از دنیا برود . م .

(یعنی هر گاه مکلف باصل آن نبوده مسلماً فرع هم بر او لازم نبوده است) .

۱۷ - ولیّی که از طرف میت قضا میکند اولای مردم بمیراث اوست از مردان و اگر متعدد بودند هر کس بزرگتر است و میت اگر مردی است ، که اشکالی در آن نیست لکن اگر زنی است نزدیکتر باحتیاط آن است که ولی از جانب او قضا کند و هر گاه ولی یا غیر او قربة الی الله از جانب آن زن قضا کردند جایز است و سخن در وجوب است که محرز نیست .

۱۸ - هر گاه میت ولیّی از مردان ندارد هر کس از زنها که ولی او است از جانب او نمازهای او را قضا میکند .

۱۹ - قضای نماز واجب در حال سواری جایز نیست .

۲۰ - در قضا کردن ، هر رکعت بجای یك رکعت است ولو آنکه نماز را در جائی بخوانند که ثواب نماز در آنجا مضاعف است .

۲۱ - قضای نماز وتر در هر موقع جایز است و آن را همان طور وتر یك رکعتی قضا میکند و در یك شب میتوان نمازهای وتر متعدد ولو بیست نماز وتر را قضا کرد و روایت شده بطور خاص در مورد عید فطر و قربان که وتر شب خود را قضا نمیکنی تا وقتی که نماز ظهر را بجا آوری و روایت شده که هر گاه وتر را بعد از ظهر روزی که در شب آن فوت شده قضا کرد یا بعد از آن وقت بطور شفع قضا میکند یعنی یك رکعت

صفحه ۲۵۱

بر آن میافزاید .

باب دهم

در نمازهای سنتی است (یعنی نمازهای مستحب) و در آن دو مقصد است :

مقصد اول

در نمازهای سنتی است که وقت معین دارند و در این مقصد مطالبی است :

مطلب اول

در نمازهائی است که هر سال میخوانند و این نمازها بسیارند و بعض آنها را ذکر میکنیم :

۱ - از جمله آن نمازها نوافل ماه رمضان است که هزار رکعت است که در بیست شب اول ماه هر شب بیست رکعت میخوانند ، هشت رکعت بعد از مغرب و دوازده رکعت بعد از عشاء و در شب نوزدهم صد رکعت میافزایند و در دهه آخر هر شب سی رکعت میخوانند دوازده رکعت بعد از مغرب و نافله آن و هجده رکعت بعد از عشاء و در شب بیست و یکم صد رکعت بر نوافل موظف آن اضافه میکنند و همچنین صد رکعت هم در شب بیست و سوم بر نوافل موظف آن میافزایند پس این میشود هزار رکعت و توزیع آنها بقسمی است که دانستی .

۲ - نماز شب فطر دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد هزار بار سوره قل هو الله و در دومی بعد از حمد یکبار آن سوره را میخوانی و بعد از این دو رکعت بعباراتی که رسیده دعا کن .

۳ - و دیگر نماز حضرت فاطمه علیها السلام است که بنا بر روایتی در روز اول ذی‌حجه خوانده میشود و مستحب است و در این روز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن حضرت را برای حضرت امیر علیه السلام تزویج فرمودند و روایت شده که در روز ششم بوده و این نماز دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد صد بار سوره

صفحه ۲۵۲

قدر را میخوانند و در دومی صد بار قل هو الله بعد از حمد خوانده میشود و روایت شده که این نماز چهار رکعت است در هر رکعت حمد و پنجاه قل هو الله میخوانند .

٤ - نماز غدیر که هجدهم ذی‌حجه باشد دو رکعت است که نیم ساعت قبل از زوال خوانده میشود در هر رکعت بعد از حمد ده بار قل هو الله میخوانند و ده بار آیة الکرسی و ده بار سوره قدر .

۵ - نماز روز مباهله که بیست و چهارم ذی حجه است و گفته شده که بیست و پنجم آن ماه است دو رکعت است مثل نماز روز غدیر .

٦ - نماز روز عاشورا چهار رکعت است در اولی حمد و قل یا ایها الکافرون و در دومی حمد و قل هو الله و در سومی حمد و احزاب و در چهارمی حمد و منافقین یا هر چه میسر شد بعد سلام میدهد و رو را بطرف قبر حسین علیه السلام مینماید و بهمان طور که در روایت نقل شده بر آن حضرت سلام میدهد .

۷ - و دیگر نماز نیمه رجب است که دوازده رکعت است .

۸ - نماز نافله رجب سی رکعت است ده رکعت در دهه اول و ده رکعت در دهه دوم و ده رکعت در دهه سوم در هر رکعت بعد از حمد سه مرتبه قل هو الله و سه مرتبه قل یا ایها الکافرون میخوانند و بعد از آن بدعائی که نقل شده دعا میکنند .

۹ - نماز شب مبعث دوازده رکعت است هر موقع شب که خواستی بخوان و در هر رکعت حمد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و قل هو الله احد هر یك را چهار بار بخوان و بعد از فراغ اذکاری را که روایت شده ذکر کن .

۱۰ - نماز روز مبعث که بیست و هفتم ماه رجب باشد دوازده رکعت است در هر رکعت حمد میخوانند و سوره‌ای و بعد از فراغ ، ادعیه منقوله را میخوانی و به همان ترتیب که نقل شده دعا میکنی .

۱۱ - نماز نیمه شعبان چهار رکعت است در هر رکعت حمد میخوانی و صد قل هو الله و چون تمام شد دعای وارده را میخوانی .

۱۲ - نماز روز آخر ذی‌حجة دو رکعت است در اولی بعد از حمد ده بار قل هو الله و در

صفحه ۲۵۳

دومی حمد و ده بار آیة الکرسی را میخوانی و بعد از سلام دعای وارده را میخوانی .

۱۳ - نماز روز اول محرم دو رکعت است هر طور خواستی بخوان و بعد از آن دعای مأثور را بخوان .

١٤ - نماز دهه اول ذی‌حجه باین ترتیب است که هر شب بین مغرب و عشاء دو رکعت میخوانی و در هر رکعت حمد میخوانی و قل هو الله یکمرتبه و آیه : وَ وٰاعَدْنٰا مُوسٰی ثَلٰثْینَ لَیْلَةً . . . تا : الْمُفْسِدْین .

و نمازهای وارده برای روزهای مختلف هر ماهی بسیارند و باید آنها را در مظانشان در کتب اصحاب جستجو کرد و اینقدر را در اینجا ذکر کردیم تا کتاب ما بکلی خالی از آنها نباشد .

مطلب دوم

در نمازی است که هر ماه خوانده میشود :

و آن دو رکعت است در روز اول هر ماه در رکعت اول حمد میخوانند و بعدد ایام ماه قل هو الله احد و در رکعت دوم بعد از حمد قدر را بعدد ایام ماه میخوانند بعد به هر چه میسر شد صدقه میدهند و سلامت تمام آن ماه را با آن صدقه میخرند و بعد از این نماز دعائی را که رسیده میخوانند .

مطلب سوم

در بعضی نمازهاست که هر هفته خوانده میشود :

١ - در روز شنبه چهار رکعت میخوانند که در هر رکعت حمد و قل هو الله و آیة الکرسی هر کدام یك مرتبه خوانده میشود .

٢ - شب یکشنبه چهار رکعت نماز دارد در هر رکعت یك حمد میخوانند و یازده بار آیة الکرسی .

٣ - در روز یکشنبه چهار رکعت نماز میخوانند در هر رکعت حمد و آیه آخر سوره بقرة : لِلّٰهِ مٰا فِی السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِی الْاَرْضِ . . . تا آخر سوره و چون نماز را تمام کرد آیة

صفحه ٢٥٤

الکرسی را میخواند و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرستد و یهود و نصاری را صد مرتبه لعن میکند و حاجات خود را از خدا میطلبد .

٤ - شب دوشنبه دو رکعت نماز دارد در هر رکعت پانزده حمد میخواند و پانزده بار سوره فلق و پانزده بار سوره ناس و چون از نماز فارغ شد پانزده بار آیة الکرسی را میخواند .

٥ - روز دوشنبه بعد از بالا آمدن روز چهار رکعت نماز دارد در هر رکعت حمد و قل هو الله و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق هر کدام یکبار .

٦ - شب سه‌شنبه دو رکعت نماز دارد در رکعت اول یکبار حمد و صد بار سوره قدر و در دومی یك بار حمد و هفت بار قل هو الله خوانده میشود .

۷ - روز سه‌شنبه شش رکعت نماز دارد در هر رکعت حمد و آیه : وَ آمَنَ الرَّسُولُ . . . تا آخر آن و سوره زلزله هر کدام را یك مرتبه میخوانی .

۸ - شب چهارشنبه چهار رکعت نماز دارد در هر رکعت حمد و اِذَا السَّمٰاءُ انْشَقَّت و چون به آیه سجده رسد سجده میکند .

۹ - روز چهارشنبه چهار رکعت نماز دارد در هر رکعت حمد و قل هو الله و قدر هر کدام یکبار خوانده میشود .

۱۰ - شب پنجشنبه دو رکعت نماز دارد بین مغرب و عشا در هر رکعت صد بار حمد خوانده میشود و یکبار هم روایت شده و بعد پنج بار آیة الکرسی و چهار قل را هر کدام پانزده بار میخوانند و بعد از نماز پانزده بار استغفار نموده ثواب آن را برای پدر و مادر قرار میدهند .

۱۱ - روز پنجشنبه ده رکعت نماز دارد در هر رکعت یك حمد و ده قل هو الله میخوانی .

۱۲ - شب جمعه دو رکعت نماز دارد در هر رکعت یك حمد و یك آیة الکرسی و پانزده قل هو الله و در آخر نماز هزار بار میگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد .

۱۳ - روز جمعه دو رکعت نماز دارد در هر رکعت چهار حمد و سه آیة الکرسی و سه

صفحه ۲۵۵

قل هو الله و سه بار آخر سوره حشر از آنجا که میفرماید : لَوْ اَنْزَلْنٰا هٰذَا الْقُرْآنَ . . . تا آخر ، بعد دعا میکند بطوریکه در روایت رسیده .

۱٤ - شب شنبه دو رکعت نماز دارد در هر یك بعد از حمد سوره اعلی و آیة الکرسی و قدر را میخوانی .

و برای روزها و شبهای هفته روایات دیگری هم رسیده که هر کس طالب باشد در مظان آنها جستجو نماید .

۱۵ - نماز هدیه که روز جمعه هشت رکعت نماز میخوانند و چهار رکعت را بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و چهار رکعت را بحضرت فاطمه علیها السلام هدیه میکنند و روز شنبه چهار رکعت میخوانند و بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام هدیه میکنند و بعد بهمین صورت یکشنبه به حضرت امام حسن علیه السلام و دوشنبه به حضرت امام حسین علیه السلام و سه‌شنبه به حضرت سجاد علیه السلام و چهارشنبه به حضرت باقر علیه السلام و پنجشنبه به حضرت صادق علیه السلام و در روز جمعه چهار رکعت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و چهار رکعت به حضرت فاطمه علیها السلام و چهار رکعت در روز شنبه به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و همین طور در

يك شنبه چهار ركعت به حضرت رضا عليه السلام و در دوشنبه چهار ركعت به حضرت جواد عليه السلام و در سه‌شنبه چهار ركعت به حضرت هادى عليه السلام و در چهارشنبه چهار ركعت به حضرت عسكرى عليه السلام و در پنجشنبه چهار ركعت به حضرت صاحب الزمان عليه السلام هديه ميكنند و بين هر دو ركعت از اين نمازها ميگوئى : اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلٰامُ وَ مِنْكَ السَّلٰامُ وَ اِلَيْكَ يَعُودُ (يَرْجِعُ . خ‌ل) السَّلٰامُ حَيِّنٰا رَبَّنٰا مِنْكَ بِالسَّلٰامِ اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ الرَّكَعٰاتِ هَدِيَّةٌ مِنّ‌ِى اِلٰى وَلِيِّكَ } فلان { فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَلِّغْهُ اِيّٰاهٰا وَ اَعْطِنْ‌ِى اَفْضَلَ اَمَلْ‌ِى وَ رَجٰائ‌ْ‌ِى ف‌ْ‌يكَ وَ ف‌ْ‌ى رَسُولِكَ صَلٰوتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِه‌ْ . و بعد هر دعائى كه خواستى ميكنى .

و نمازهاى ايام هفته بسيارند و در كتب ادعيه و مستحبات ضبط شده هر كس بخواهد در مظان آنها طلب كند .

مطلب چهارم

در نمازهائى است كه هر روز خوانده ميشود و اين نمازها بسيارند و بعض آنها را در اينجا ذكر ميكنيم :

١ - نماز شب كه هشت ركعت است و سنتى است كه تأكيد بسيار دارد و به چندين كيفيت ممكن است ادا شود يكي اينكه دو ركعت اول را با يك حمد و سى قل هو الله بخوانند و سلام دهند بعد چهار ركعت وسط را بطريق نماز جعفر ميخوانند كه شرح آن خواهد آمد بعد دو ركعت باقى را ميخوانند ركعت اول را با حمد و سوره ملك و دومى را با حمد و هَلْ اَتٰى عَلَى الْاِنْسٰان و احكام و اوقات اين نماز قبلاً گذشت و بين هر دو ركعت دعاهاى وارده را ميخوانند .

٢ - نماز وتر سه ركعت است و گاه به دو ركعت اول آن شفع ميگويند و به ركعت سوم وتر و كيفياتى دارد از جمله اينكه هر ركعت نماز شفع را با حمد و سه قل هو الله بخوانى و ركعت وتر را با حمد و سه قل هو الله و دو سوره قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق هر كدام يك بار و در قنوت و بعد از آن دعاهائى را كه وارد شده ميخوانند كه در جاى خود مذكورند و ما بذكر آن ادعيه طول كلام نميدهيم .

٣ - نماز فجر دو ركعت است در ركعت اول حمد و جحد و در ركعت دوم حمد و قل هو الله ميخوانند .

٤ - نماز اوّابين كه نافله ظهر باشد هشت ركعت است كه قبل از فريضه ميخوانند اولى را با حمد و جحد و باقى را با حمد و قل هو الله و بعد از شش ركعت از اين هشت ركعت اذان ظهر را بگو بعد با دو ركعت آخر بين اذان و اقامه خود فاصله بينداز .

۵ - نماز نافله عصر هشت رکعت است که قبل از نماز عصر میخوانی در هر رکعت حمد و قل هو الله بخوان و بعد از شش رکعت اذان نماز عصرت را بگو و بین اذان و اقامه نماز عصر به دو رکعت آخر نافله فاصله بینداز .

٦ - نافله مغرب چهار رکعت است بعد از مغرب رکعت اول را با حمد و جحد بخوان و باقی را با حمد و قل هو الله و بین نماز مغرب و نافله آن سخن مگو و همین طور بین

صفحه ۲۵۷

چهار رکعت نافله .

۷ - نماز وُتَیره دو رکعت نشسته است بعد از عشاء رکعت اول آن را با حمد و واقعه و دومی را با حمد و قل هو الله بخوان .

۸ - نماز غفیله دو رکعت است بعد از مغرب رکعت اول را با حمد و آیه : وَ ذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغٰاضِباً . . . تا آخر آیه بخوان و رکعت دوم را با حمد و آیه : وَ عِنْدَهُ مَفٰاتِحُ الْغَیْبِ لٰایَعْلَمُهٰا اِلّٰا هُوَ . . . تا آخر آیه و قنوت مأثور را میخوانی و آخر وقت نماز غفیله رفتن قرمزی طرف مغرب است و اگر فوت شد قضائی ندارد .

۹ - دو رکعت نماز هم برای بین مغرب و عشاء وارد شده که در اولی یکبار حمد و سیزده بار سوره زلزله را میخوانی و در دومی یکبار حمد و پانزده بار قل هو الله هر کس ماهی یکبار این نماز را بخواند از جمله متقین است و اگر در هر سال یکبار بخواند از محسنین است و اگر هر جمعه یکبار بخواند از مصلین است و اگر هر شب بخواند در بهشت در جوار رسول الله است و ثواب آن را جز خدا کسی نمیداند .

۱۰ - برای قبل از ظهر هر روز نیز چهار رکعت نماز رسیده که هر رکعت را با حمد و بیست و پنج مرتبه انا انزلناه میخوانند .

۱۱ - دوازده رکعت نماز هم برای هر روز وارد شده که هر طور خواست بخواند .

۱۲ - چهار رکعت هم برای وقت زوال هر روز است که در هر رکعت حمد و آیة الکرسی میخوانند .

مقصد دوم

در نمازهائی است که وقت معین ندارند و این نمازها جدّاً زیادند و ما بعض آنها را در اینجا ذکر میکنیم :

۱ - نماز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دو رکعت است که در هر رکعت حمد و پانزده بار سوره قدر را میخوانند و در رکوعهای آن نیز پانزده بار سوره قدر را میخوانند و چون سر از رکوع برداری باز پانزده بار قدر را میخوانی و در سجود نیز

صفحه ۲۵۸

پانزده بار و پس از سر برداشتن از سجده باز پانزده بار و در سجده دوم هر رکعت هم پانزده بار و در سر برداشتن از سجده دوم هم پانزده بار و چون سلام دادی دعائی را که نقل شده میخوانی و تمام میکنی در حالی که بین تو و خدا گناهی که آن را نبخشیده باشد وجود ندارد .

۲ - نماز جعفر چهار رکعت است در رکعت اول سوره حمد و زلزله میخوانند و در رکعت دوم حمد و عادیات و در سومی حمد و نصر و در چهارمی حمد و قل هو الله و پس از هر قرائتی پانزده مرتبه سُبْحٰانَ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لٰا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ خوانده میشود و در هر خم شدن برای رکوع یا سجود و در هر سر برداشتن از رکوع یا سجود ده مرتبه این تسبیحات چهارگانه را ذکر میکنی و روایت شده که در آن سوره توحید و سوره قل یا ایها الکافرون میخوانند و غیر این هم روایت شده و بعد از نماز دعا میکند بدعای مأثور و افضل اوقات نماز جعفر اول روز است در روز جمعه بعد در هر روزی که خواستی و هر وقتی از شب یا روز و روایت شده که قنوت در رکعت دوم قبل از رکوع است و در رکعت چهارم بعد از رکوع و اگر در سفر هم خواستی بخوانی بخوان در محمل باشی یا روی زمین و اگر خواستی آن را از نوافل خود قرار بده و اگر مانعی برسد و دو رکعت بخوانی و پی کاری بروی بعد دو رکعت دیگر را بخوانی آنهم مانعی ندارد و در شب نیمه شعبان خواندن آن مستحب است و اگر امری انسان را بعجله وادارد میتواند نماز جعفر را بدون تسبیحات بخواند و بعد در حالی که پی کار خود است تسبیحات را قضا کند و اگر در حالتی در تسبیح سهو نمود و نگفت و در حال دیگر بیاد آورد آنچه را که فوت شده در همان حالتی از نماز که یادش آمده ذکر میکند .

۳ - نماز استسقاء یعنی طلب باران هم مثل نماز عید که گذشت دو رکعت است امام از شهر بیرون میرود بسوی جای پاکیزه‌ای در بیابان در حالیکه سکینه و وقار و خشوع و مسکنت از برای خدا دارد و مردم نیز با او بیرون میروند پس حمد و تمجید خدا را بجا آورده و بر او ثنا میگوید و بسیار دعا میکند و تسبیح و تهلیل و تکبیر فراوان

صفحه ۲۵۹

میگوید و مثل نماز عید دو رکعت بدون اذان و اقامه میخواند و چون دعا و مسألت و اصرار در طلب کند صدای خود را بلند میکند و چون نماز را سلام داد بالای منبر میرود و جامه خود را پشت و رو میکند یعنی طرفیرا که بر شانه راست بوده بر شانه چپ میاندازد و طرفی را که بر شانه چپ بوده بر راست و صد تکبیر میگوید رو بقبله با صدای بلند بعد رو بمردمی که در طرف راست او هستند میکند و صد تسبیح با صدای بلند میگوید بعد رو بمردمی که در سمت چپ او هستند

کرده و صد بار با صدای بلند لا اله الا الله میگوید بعد رو بمردم میکند و یك‌صد بار خدا را حمد میکند سپس دستها را بالا برده دعا میکند مردم هم دعا میکنند و خطبه میخواند و امام روز دوشنبه‌ای که شنبه و یکشنبه و آن روز را روزه گرفته بیرون میرود و بمردم امر میکند که آن ایام را روزه داشته باشند و منبر را هم بیرون میآورند و راه رفتن او باید مثل مشی در عیدین باشد و مؤذنین جلوی او راه روند با عصاهای نیزه مانند که انتهای آنها آهنی است .

٤ - دیگر نماز استخاره است و انواع آن زیاد است از جمله آنکه شش ورقه کاغذ برداری و روی همه مینویسی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ خِيَرَةٌ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِفلان بن فلانة و بر روی سه تای آنها اِفْعَلْ بنویس و روی سه تا لٰاتَفْعَلْ و زیر جانماز خود بگذار و دو رکعت نماز کن و بعد از آن سجده نموده در سجده صد بار بگو : اَسْتَخِيرُ اللّٰهَ بِرَحْمَتِهِ خِيَرَةً فِی عٰافِيَةٍ ، بعد راست بنشین و بگو : اَللّٰهُمَّ خِرْ لِی وَ اخْتَرْ لِی فِی جَمِيعِ اُمُورِی فِی يُسْرٍ مِنْكَ وَ عٰافِيَةٍ ، بعد با دست ورقه‌ها را بهم بزن و آنها را مخلوط کن و یکي یکي بیرون بیاور تا وقتی که سه تا از یك جنس مثلا اِفْعَلْ بیرون آید و بآن عمل کن و طریق دیگر آن است که حاجت خود را نیت کنی و دو ورقه بنویسی روی یکي لٰا و روی دیگری نَعَمْ بعد آن دو کاغذ را در دو گلوله گِلی می‌پیچی و دو رکعت نماز میخوانی بعد آنها را زیر پای خود میگذاری و میگوئی : يٰا اَللّٰهُ اِنِّی اُشٰاوِرُكَ فِی اَمْرِی هٰذٰا وَ اَنْتَ خَيْرُ مُسْتَشٰارٍ وَ مُشِيرٍ فَاَشِرْ عَلَیَّ بِمٰا فِيهِ صَلٰاحٌ وَ حُسْنُ عٰاقِبَةٍ ، بعد یکي را بیرون آورده بمقتضای آن عمل میکنی .

صفحه ٢٦٠

و نمازهائی که وقت معینی ندارند بسیارند و ما تبرّکاً و برای آنکه کتاب ما از ذکر آنها خالی نباشد باین قدر اکتفا کردیم .

و این آخر کتاب نماز است که تألیف آن در ششم ماه محرم الحرام سال هزار و دویست و شصت و یك بانجام رسید در حالی که خدا را حمد میکنم و بر او درود میفرستم و از او بخشش میخواهم و مسألت مینمایم که مرا از لغزش نگاه دارد .

فارغ شد از تألیف این کتاب مؤلف و کاتب آن کریم فرزند ابراهیم بامید آنکه خدا از جرائم هر دو عفو فرماید .

صفحه ٢٦١

* * * * *

صفحه ٢٦٢

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين .

كتاب روزه

از كتاب جامع تأليف بنده اثيم كريم بن ابرهيم عفا الله عن جرائمهما و در اين كتاب پنج باب است و خاتمه‌اى :

باب اول

در آنچه كه روزه بآن محقق ميشود و آنچه كه ملحق باين باب است و در آن پنج فصل است :

فصل اول

در وقت امساك است و متعلقات آن و در آن مسائلى است :

١ - اول وقت خودداری از چيزهائى كه روزه را ميشكند طلوع فجر دوم است يعنى صبح صادق و آن سفيدى است كه بر پهناى افق ظاهر ميشود نه آن سفيدى كه قبل از صبح صادق رو به آسمان بالا ميرود .

٢ - آخر وقت خودداری از مفطرات غروب آفتاب است و غروب آفتاب را از رفتن قرمزى از افق مشرق ميفهميم و بالا آمدن سياهى .

٣ - استعمال تمام مفطرات از غروب آفتاب تا طلوع فجر دوم جايز است .

صفحه ٢٦٣

٤ - هر كس در شب ماه رمضان قبل از آنكه ببيند آيا فجر طالع شده يا نه مفطرى استعمال نمود و بعد معلوم شد كه فجر طالع شده بوده بايد آن روزه را قضا نمايد .

٥ - هر كس در شب ماه رمضان بافق نظر كرد و چنين ديد كه فجر طالع نشده و مفطرى استعمال نمود بعد معلوم شد كه صبح شده بوده چيزى بر او نيست .

٦ - هر كس زن را در اينكه هنوز شب باقى است تصديق نموده مفطرى بكار برد بعد معلوم شود كه دروغ گفته بوده آن روزه را قضا ميكند .

٧ - هر كس گمان كرد شخصى كه ميگويد فجر طالع شده دروغ ميگويد و خورد بعد معلوم شد كه راست ميگفته روزه را تمام ميكند و بعد آن را قضا مينمايد .

۸ - هر گاه دو نفر به فجر نگاه کنند و يكي از آن دو يقين به طلوع فجر نماید و دیگری يقين نكند كسی كه يقين كرده از استعمال مفطر خودداری میكند و آنكه هنوز شك دارد مكلف به خود داری نیست .

۹ - در شب ماه مبارك و غير اين ماه تا وقتی كه انسان شك در طلوع فجر دارد جايز است كه چيزی بخورد تا وقتی كه شك او زايل شود و به صبح يقين كند .

۱۰ - مستحب است كه در ماه مبارك رمضان احتياط كنند و سحری را وقتی بخورند كه هنوز شكي بطلوع صبح حاصل نشده .

۱۱ - هر كس در غير ماه رمضان بعد از طلوع فجر سحری بخورد آن روز را افطار میكند .

۱۲ - هر كس گمان كند غروب است و افطار كند و بواسطه مانعی قادر به تحصيل علم نبوده بعد معلوم شود كه آفتاب هنوز غروب نكرده از مفطر خودداری میكند و روزه را تمام مینماید و چيزی بر او نیست و روايت شده كه قضا میكند لكن آن روايت حمل بر تقيه يا استحباب میشود .

۱۳ - مستحب است احتياط نمودن و افطار را بتأخير انداختن تا وقتی كه قرمزی كه بالای سياهی شب است برود (اين قرمزی وقت غروب در افق مشرق ديده میشود و بآن حُمره مشرقيه میگویند) .

صفحه ٢٦٤

١٤ - پس از آنكه قرمزی از بالای سر بگذرد افطار برای شخص روزه‌دار واجب است .

١٥ - هر گاه شهر رمضان داخل شد در دل بطور كلی نيت میكند كه در ايام ماه از مفطرات خود داری نماید يعنی عزم میكند همان طور كه خدا واجب كرده روزه بگيرد .

١٦ - هر كه شب قصد نكرده فردا روزه بگيرد و چون صبح شود بخواهد كه جهت قضای ماه رمضان يا نذر غير معينی يا بطور مستحب روزه بگيرد مانعی ندارد حتی اگر كمی قبل از غروب عزم بر روزه نماید و تا آن وقت چيزی كه روزه را بشكند از او سر نزده روزه میگيرد .

١٧ - درباره روزه بطور كلی روايت شده كه میتواند بعد از بالا آمدن روز هم قصد روزه نماید و نهايت بالا آمدن روز تا ظهر است .

١٨ - روزه‌دار در قضاء ماه مبارك رمضان تا وقت ظهر میتواند منصرف شده افطار كند مگر آنكه از شب نيت روزه كرده باشد كه در اين صورت افطار كردن مكروه است و اما بعد از زوال ديگر نبايد افطار كند .

۱۹ - اگر روزه تطوع باشد تا غروب آفتاب اختیار دارد که افطار کند جز آنکه بعد از ظهر بطور کلی افطار مکروه است و همچنین پیش از ظهر نیز اگر از شب نیت روزه کرده افطار کراهت دارد .

۲۰ - هر که بر گردن او نذر غیر معینی باشد (یعنی روزی را که باید روزه بگیرد مشخص نکرده) و چون تصمیم بروزه بگیرد و شروع به امساك کند بعضی از دوستانش نزد او بیایند و او آنها را برای صرف غذا نگاه دارد جایز است که خود نیز افطار کرده همراه آنها غذا بخورد .

۲۱ - کسی که روزه مستحب گرفته مستحب است که در نزد برادرش افطار نموده و باو چیزی نگوید .

صفحه ۲٦٥

فصل دوم

در چیزهائی است که روزه‌دار از آنها خودداری میکند و احکامی که بآنها مربوط میشود و در این فصل دو مطلب است :

مطلب اول

در چیزهائی است که شخص روزه‌دار از آنها امساك میکند و در این مطلب مسائلی است :

۱ - واجب است که شخص روزه‌دار از خوردن و آشامیدن چیزهائی که عادةً خورده و آشامیده میشود خودداری کند اما چیزهائی که عادةً جزو خوردنی و آشامیدنی حساب نمیشوند نزدیکتر باحتیاط آن است که از آنها هم اجتناب شود .

۲ - واجب است خودداری از نزدیکی در قبل زن اما در دبر در صورتیکه انزال نشود نصی ندیدیم جز آنکه نقل اجماع نموده‌اند که روزه زن و مرد هر دو میشکند و درباره زن روایت شده که نزدیکی با او در دبر روزه او را نمیشکند و موجب غسلی هم برای او نمیشود اما اگر مرد انزال کند هر گاه در دبر زن باشد تحت ملاعبه میافتد چنانچه احکام آن خواهد آمد و اگر در دبر غلام یا بهیمه‌ای باشد آنهم در نزد اصحاب همین طور است و خلافی در این باب نقل نشده .

۳ - واجب است که روزه‌دار از انزال بوسیله ملاعبه و بازی کردن با اهل خود ، خودداری کند و روایت شده هر گاه مردی در ماه رمضان خود را بزنش بچسباند و انزال نماید چیزی بر او نیست و برای آنکه حرمت حدیث را نگاه داشته و آن را رد نکرده باشند بعضی حمل بر استفهام انکاری کرده‌اند .

٤ - واجب است که روزه‌دار و غیر روزه‌دار از دروغ گفتن بر خدا و رسول او و ائمه علیهم السلام و از غیبت و ظلم و نظر کردن مکرر به نامحرم خودداری کنند .

٥ - روايت شده كه زن در ماه رمضان هر گاه شب از حيض خود پاك شد بعد در غسل كردن تنبلى نمود تا صبح شد بايد آن روز را قضا كند .

٦ - و روايت شده كه مستحاضه هر گاه بعض غسلهاى خود را انجام نداد روزه‌اش را

صفحه ٢٦٦

قضا ميكند .

٧ - احتياط در آن است كه عمداً قى نكنند اما اگر بى‌اختيار آمد اشكالى ندارد و همچنين احوط آن است كه كاملاً در آب فرو نروند و با مايعى تنقيه ننمايند .

مطلب دوم

در احكام است و در آن مسائلى است :

١ - هر كس يك روز از ماه رمضان را متعمداً افطار كند هم بايد آن روز را قضا نمايد و هم كفاره بدهد و كفاره او آزاد كردن بنده‌اى است يا روزه دو ماه پشت سر هم يا اطعام شصت مسكين كه به هر مسكينى يك مد گندم ميدهد .

٢ - هر كس از اين سه كار عاجز بود هجده روز روزه ميگيرد يا هر قدر كه برايش مقدور بود صدقه ميدهد و اگر اين كار هم براى او مقدور نبود از خداوند استغفار مينمايد چون استغفارْ كفاره كسى است كه نميتواند كفاره عمل خود را بجا آورد .

٣ - هر كس در ماه رمضان با چيز حرامى افطار كند بايد سه كفاره بدهد (يعنى بنده‌اى آزاد كرده و شصت روز پياپى روزه بگيرد و شصت مسكين را اطعام نمايد) و هر كه با حلالى افطار كند يك كفاره ميدهد .

٤ - هر كه در يكي از روزهاى ماه رمضان با زنى بحلال يا حرام ده مرتبه نزديك شود بايد ده كفاره بدهد براى هر مرتبه يك كفاره اما اگر فقط اكل و شرب نموده كفاره يك روز را ميدهد .

٥ - هر كه عمداً در ماه رمضان روزه خود را بخورد بعد سفر كند كفاره از او ساقط نميشود .

٦ - هر كه بزور در ماه رمضان زوجه خود را وادار به جماع كند در حالى كه زن مطاوعه نميكرده بايد دو كفاره بدهد و نصف حد را كه پنجاه تازيانه باشد بر او ميزنند و اگر زن هم موافقت داشته و اطاعت نموده هر دو بايد كفاره بدهند و بر هر يك ربع حد زده ميشود .

٧ - هر كه مشغول قضاى روزه ماه رمضان است و پيش از ظهر با زن خود نزديكي كند

صفحه ٢٦٧

چیزی بر او نیست و اگر بعد از زوال چنین کند باید کفاره بدهد باین ترتیب که به ده مسکین صدقه دهد بهر کدام یك مد گندم و اگر نتوانست بدل آن روز که افطار کرده چون بر گردن او هست روزه‌ای میگیرد و سه روز هم علاوه بر آن بعنوان کفاره روزه میگیرد و در کفاره رخصتی هم روایت شده و روایت شده بر گردن اوست مثل آنچه که بر گردن جماع کننده در ماه رمضان است و این روایت حمل بر استحباب میشود و بر اینکه نوعاً این کار کفاره دارد .

٨ - کسی که در حال روزه غیبت برادر خود را بنماید یا دروغ بر خدا و رسول او و ائمه علیهم السلام ببندد مستحب است که روزه خود را قضا نماید و احوط آن است که در مورد دروغ هر گاه عمدی بوده قضا را ترك نکند .

٩ - هر گاه روزه‌دار عملی بنماید که منافی روزه است هر گاه نمیدانسته که این کار روزه او را میشکند چیزی بر او نیست .

١٠ - هر گاه کسی از روی فراموشی عملی منافی روزه بجا آورد چیزی بر او نیست خواه در روزه مستحب باشد خواه غیر آن .

١١ - کسی که بعلت ملاعبه با زن انزال کرده کفاره‌ای که بر گردن اوست مثل کفاره کسی است که جماع نموده خواه در ماه رمضان باشد و خواه در قضای آن .

١٢ - هر کس برای غیر وضوی فریضه مضمضه کند و آب از گلوی او پائین رود احتیاطاً آن روز را قضا میکند .

١٣ - مستحب است کسی که عمداً بطور کامل در آب فرو رفته روزه را قضا کند .

١٤ - مستحب است کسی که کنیز خود را لمس نموده و مذی از او خارج شده روزه را قضا کند .

١٥ - کسی که عمداً قی کرده سزاوار است که احتیاطاً روزه را قضا کند اما کسی که بی‌اختیار قی نمود چیزی بر او نیست .

صفحه ٢٦٨

فصل سوم

در چیزهائی است که سزاوار است روزه‌دار از آنها امساك نماید و در این فصل مسائلی است :

١ - مکروه است جویدن علك صمغ درختی است که آنرا میجوند . م .

در حال روزه .

۲ - مکروه است که روزه‌دار چیزی را بچشد .

۳ - مکروه است زیاده‌روی در مضمضه و استنشاق برای روزه‌دار .

٤ - مکروه است تنقیه با مایع و احتیاط مخفی نیست اما با جامد (شیاف) جایز است و کراهتی ندارد .

٥ - مکروه است انفیه کشیدن برای صائم .

٦ - مکروه است که مرد جوان دست بتن زن بمالد و با او بازی کند چون بیم آن هست که انزال نماید .

۷ - مکروه است که جوان پرشهوت زن را ببوسد .

۸ - مکروه است سرمه کشیدن برای روزه‌دار هر گاه بترسد که در سر او داخل شود و این کراهت شدید میشود در وقتی که طعم سرمه را در حلق خود حس کند یا سرمه مشك داشته باشد .

۹ - مکروه است که روزه‌دار ذَرور (یعنی دوای خشك) در چشم بریزد .

۱۰ - مکروه است مسواك کردن با چوب تر .

۱۱ - حجامت برای روزه‌دار اگر ترس ضعف کردن باشد مکروه است و گر نه مانعی ندارد و برای حجّام مکروه است که در حال روزه حجامت کند .

۱۲ - بوئیدن گل و ریحان بخصوص نرگس مکروه است .

۱۳ - مکروه است که صائم خود را با مشك خوشبو کند .

۱٤ - لذت بردن برای صائم مکروه است .

صفحه ۲٦۹

۱٥ - پوشیدن لباس تر برای صائم مکروه است .

۱٦ - مکروه است در آب رفتن و مکث کردن در آن برای زن و برای مرد اشکالی ندارد .

۱۷ - مکروه است که تمام بدن را در آب فرو ببرند و احتیاط راه نجات است .

۱۸ - شعر خواندن در ماه رمضان در شب و روز مکروه است و درباره مرثیه رخصتی روایت شده .

۱۹ - مکروه است مکیدن هسته خرما .

۲۰ - اگر روزه‌دار از ضعف بترسد مکروه است که حمام رود .

۲۱ - مکروه است که خود را بر زن خوبرو عرضه نماید .

۲۲ - مکروه است خارج نمودن خون از بدن برای روزه‌دار ولو بکندن دندان باشد .

۲۳ - مکروه است که بعد از مضمضه آب دهان را فرو برد تا آنکه سه بار آب دهان را بیرون بریزد و روایت شده یکبار .

۲٤ - کسی که محتلم شده خواب او در روز ، قبل از غسل مکروه است .

۲۵ - مکروه است جدال و تندی و کج‌خلقی و قسم خوردن در روزه .

فصل چهارم

در چیزهائی است که برای روزه‌دار مستحب است و در آن مسائلی است :

۱ - روزه سنتی را مستحب است که پنهان کنند مگر کسی سؤال کند که در این وقت نباید دروغ گفت .

۲ - مستحب است مسواك کردن با مسواك خشك .

۳ - مستحب است عطر زدن بخصوص اول روز و آن هدیه روزه‌دار است .

٤ - مستحب است قیلوله (یعنی خوابیدن قبل از ظهر) .

۵ - مستحب است افطاری دادن به روزه‌دار هنگام غروب با هر چه میسر شود خاصه در ماه رمضان .

٦ - مستحب است وقت افطار کردن و سحری خوردن و غیر آن ادعیه مأثوره را

صفحه ۲۷۰

بخوانند و وقتی که میخواهند افطار و سحری بخورند سوره قدر را بخوانند .

۷ - مستحب است اول نماز بخوانند بعد افطار کنند مگر آنکه بعض برادران شخص منتظر او باشند یا طاقتش کم شده باشد .

۸ - مستحب است افطار کردن با حلوا و رطب و آب بخصوص آب گرم و خرما و شکر و مویز و شیر و سویق سویق ظاهراً گندم یا جوی است برشته که آنرا کوبیده و دانه‌های درشت آنرا با الك گرفته‌اند . م .

.

۹ - مستحب است سحری خوردن خاصه در ماه رمضان و افضل در سحری خرما است و مویز و سویق و آب .

۱۰ - مستحب است کسی که روزه سنتی دارد هر گاه برادرش او را دعوت بخوردن چیزی کرد افطار کند ولو نزدیك غروب باشد و روزه را از او پنهان میکند .

۱۱ - مستحب است ترجیح دادن افطار در نزد برادر بر تمام کردن روزه چون آن افضل است .

۱۲ - مستحب است که همه اعضا را از آنچه خدا دوست نمیدارد باز دارند .

۱۳ - مستحب است که ظلم و نادانی و بدی اشخاص را نسبت بخود متحمل شوند .

۱٤ - مستحب است فحش بدگویان را تحمل کرده بگوید من روزه دارم سلام بر تو ، من مثل تو فحش نمیدهم .

فصل پنجم

در چیزهائی است که برای روزه‌دار مباح است و در آنها نص رسیده و در این فصل مسائلی است :

۱ - جایز است که مرد در آب برود و در آن مکث نماید .

۲ - جایز است بر سر آب بریزند و خود را با جامه خنك کنند و بر حصیر زیر پا آب بزنند و با بادزن بر خود ترشح کنند .

صفحه ۲۷۱

۳ - جایز است شیاف گذاشتن .

٤ - جایز است حجامت اگر ترس ضعف نباشد .

۵ - جایز است حمام رفتن اگر از ضعف نترسد .

٦ - جایز است ریختن دوا و روغن در گوش .

۷ - جایز است مضمضه و استنشاق اگر در آنها مبالغه نکند .

۸ - سرمه کشیدن تا طعم آن در حلق احساس نشود یا در سرمه مشك نباشد جایز است .

۹ - باكي نیست به داخل شدن دخنه دخنه دود خوشبوئی است که برای معطر کردن از آن استفاده میشود . م .

و غبار در حلق .

۱۰ - باكي نیست که مرد زبان زن خود را بمکد یا زن زبان مرد را .

۱۱ - باكي نیست که شخص دختر خود را ببوسد اگر چه که از آب دهن طفل بدون تعمد بگلوی او داخل شود .

۱۲ - مانعی ندارد که خوراك را برای بچه بجوند یا خوراك مرغ را در دهان گذاشته و از دهان بمرغ بخورانند بشرط آنکه چیزی را فرو نبرند .

۱۳ - باكي نیست به فرو بردن خلط سینه یا بینی .

۱٤ - باكي نیست باینکه مگس وارد حلق شود .

۱۵ - مکیدن انگشتر مانعی ندارد .

۱٦ - کندن موی زیر بغل اشکالی ندارد .

۱۷ - در صورت احتیاج چشیدن آبگوشت مانعی ندارد .

۱۸ - چیزی را که میجود تا عین غذا بگلو نرسیده حس کردن مزه آن در گلو مانعی ندارد .

۱۹ - اشکالی ندارد که بواسطه آروغ یا حالتی شبیه بآن چیزی که از معده بالا آمده از حلق وارد دهان گردد و مانعی ندارد که دوباره آن را فرو ببرد .

۲۰ - جایز است که روزه‌دار آب در دهان خود نگاه دارد و از دهان بر روی چیزی که

صفحه ۲۷۲

میشوید بریزد .

۲۱ - فرو بردن اخلاط بینی و سینه جایز است چه از دماغ او نازل شده باشد و چه از سینه او خارج شده باشد ، روی زبان رسیده باشد یا نرسیده باشد .

۲۲ - اشکالی ندارد کسی که صبح جنب بیدار شده روزه مستحب بگیرد و روایت شده که این روز را برای قضای ماه رمضان روزه نمیگیرد و روز دیگری را برای آن روزه میگیرد و روایت شده که بطور مطلق روزه این روز جایز است .

۲۳ - کسی که در شبی از ماه رمضان جنب شده و تا طلوع فجر نتوانسته غسل کند اشکالی ندارد که بعد از صبح غسل کند و آن روز را روزه میگیرد .

۲٤ - اشکالی ندارد که مسواك خود را با آب تر کند بعد آن را تکان دهد تا آبی در آن نماند و مسواك کند .

۲۵ - جایز است که در وقت تقیه یا ترس افطار کنند و روایت شده که باید آن روزه را قضا نماید .

باب دوم

درباره کسانی است که روزه ایشان صحیح است و کسانی که روزه گرفتن آنها صحیح نیست و در این باب سه فصل است :

فصل اول

در کسی که وجوب روزه شامل او نمیشود و آنچه که متعلق باین مطلب است و در این فصل مسائلی است :

۱ - بچه تا بالغ نشده روزه بر او واجب نیست .

۲ - تا وقتی که دیوانه حال جنون او باقی باشد روزه بر او واجب نیست .

۳ - هر گاه کسی که بحال اغماء افتاده تمام شب و روزی را در حال اغماء باشد روزه بر

صفحه ۲۷۳

او واجب نیست هر گاه قدری از روزه را گرفت و بحال اغما افتاد قضا بر او واجب نیست اما اگر اغماء همه روز را شامل شد واجب است قضا کند . منه اعلی الله مقامه .

.

٤ - قضا بر کسی که بحال اغماء افتاده بوده واجب نیست بلکه مستحب است .

٥ - مستحب است که چون پسر بچه نه ساله شود او را تمرین روزه بدهند تمام روز یا هر قدر که طاقت دارد ولو بعض روز باشد و یا در هر سنی که دیدند طاقت دارد یا در وقتی که نزدیك بلوغ او است و واجب است که هنگام بلوغ او را ملزم نمایند که روزه بگیرد .

٦ - مستحب است که هر گاه پسر بچه طاقت سه روز روزه را دارد باو تأکید کنند که روزه بگیرد .

٧ - روزه حائض درست نیست ولو کمی قبل از غروب حائض شود یا بعد از فجر پاك شود و واجب است که روزه آن ایام را قضا کند .

٨ - زن حامله اگر روزه دارد و قبل از افطار وضع حمل نماید نُفَساء است و روزه او صحیح نیست و واجب است که بعد قضا نماید .

٩ - مستحاضه روزه او درست است و عمل مستحاضه را بجا میآورد و روزه میگیرد مگر ایامی را که در آنها حائض می‌شده که آنها را بعد قضا مینماید .

١٠ - مستحب است که حائض هر گاه در اثنای روز پاك شد از استعمال مفطرات خود داری کند و این کار بر او واجب نیست و واجب است بر او قضا کردن .

١١ - مستحب است که هر گاه بعد از زوال ظهر حائض شد باقی روز را از مفطر امساك کند .

فصل دوم

در مسافر و مریض است و در آن دو مطلب است :

صفحه ٢٧٤

مطلب اول

در مسافر است و در آن مسائلی است :

١ - روزه ماه رمضان در سفر جایز نیست و بر مسافر واجب است که در ایام دیگری آن روزه را بگیرد .

٢ - روزه در سفر بطور مطلق جایز نیست چه روزه سنتی و چه غیر آن مگر آنچه که استثناء شده .

٣ - جایز است که روزه سه روزی را که بدل از قربانی در حج بر ذمه او قرار گرفته در سفر بگیرد .

٤ - و همچنین جایز است در سفر گرفتن هجده روز ، روزه کفاره برای کسی که عمداً قبل از غروب از عرفات برگردد و نتواند فدیه بدهد و فدیه او شتری است که روز عید قربان نحر میکند .

٥ - روزه کفاره شکار در حرم هنگام سفر جایز است .

٦ - روزه کفاره تراشیدن سر بعلت اذیت مو در حال احرام را جایز است که در سفر بگیرند .

٧ - جایز است روزه اعتکاف در مسجد الحرام و مسجد الرسول و مسجد مداین هر گاه در سفر اعتکاف نماید .

٨ - جایز است روزه سه روز در حال سفر در مدینة الرسول صلی الله علیه و آله که ترتیب خاص دارد و برای طلب حاجتی روزه میگیرند .

٩ - هر که نذر کند روز معینی را روزه بگیرد و سفری برای او پیش بیاید افطار کرده قضا مینماید این قضا مستحب است . منه اعلی الله مقامه .

و رخصتی روایت شده این رخصت حمل بر تقیه میشود . منه اعلی الله مقامه .

که روزه نذری در سفر جایز است هر گاه که این مطلب را در نذر خود نیت کرده باشد .

١٠ - هر که پیش از ظهر از سفر خود برگردد و در خارج استعمال مفطر ننموده بوده

صفحه ٢٧٥

روزه میگیرد .

١١ - هر که در بیرون افطار نموده بوده یا بعد از زوال وارد شود بقیه روز را امساك میکند و این حکم بجهت ادب است و واجب نیست .

١٢ - در هر وقت روز که کسی سفر کند افطار میکند چون افطار کردن و قصر از هم جدا نمیشوند .

١٣ - هر کس در سفر روزه بگیرد و حال آنکه میداند افطار واجب است روزه او کفایت نمیکند .

١٤ - هر که در سفر روزه بگیرد در حالیکه نمیدانسته از روزه در سفر نهی شده روزه او کفایت میکند .

١٥ - جماع برای مسافر در وقت روز در ماه رمضان کراهت شدید دارد .

١٦ - مستحب است که در روز ماه رمضان در سفر نخورد مگر بقدر قوت و نیاشامد که سیراب شود که اقتدا بائمه علیهم السلام نموده باشد .

١٧ - سفر در ماه رمضان پیش از شب بیست و سوم مکروه است و بعد از آن مکروه نیست مگر آنکه قبل از بیست و سوم ضرورتی پیش آید یا عازم مکه شود یا به جنگی در راه خدا برود یا بسوی مالی که میترسد از میان برود یا برادری که میترسد هلاك شود یا برای مشایعت برادری که مسافر است یا استقبال برادری که میآید .

١٨ - شرایط افطار در سفر بعینها همان شرایط شکستن نماز در سفر است و در کتاب نماز شرح آن گذشت .

مطلب دوم

در مریض است و در این مطلب مسائلی است :

١ - روزه مریض صحیح نیست و حدی برای مرض نیست و مریضی که روزه نگرفته باید در ایام دیگری قضا نماید .

٢ - مریض خودش مورد اعتماد است و کار را بخودش واگذاشته‌اند اگر بر خود ترسید افطار میکند و اگر دید قوه دارد روزه میگیرد .

صفحه ٢٧٦

٣ - هر چه روزه بآن ضرر برساند افطار بجهت آن واجب است حتی آنکه اگر چشمش ناراحتی داشته باشد و روزه باعث شود که دید شب او مختل شود افطار میکند .

٤ - هر کس بترسد که بواسطه روزه به مرضی مبتلا شود روزه او صحیح نیست .

٥ - هر کس بواسطه مرضی در اول روز افطار کند بعد قوت بگیرد امر شده که باقی روز را امساك کند و این امر برای تعلیم ادب است و واجب نیست .

٦ - هر که پیش از ظهر بیماری او رفع شود مشهور آن است که روزه میگیرد و نصی در این مورد نیست و احتیاط واضح است .

٧ - هر که در حال مرض با آنکه برایش ضرر دارد روزه بگیرد باید آن روزه را قضا کند .

فصل سوم

در کسی است که بواسطه عارضه‌ای روزه از او ساقط میشود و در این فصل مسائلی است :

۱ - پیرمرد و پیرزن هر گاه روزه برای آنها سخت شود افطار میکنند و فدیه میدهند بابت هر روز یك مُد گندم و قضائی بر آنها نیست این یك مد را چنانکه در خبری وارد شده به هر مسکین یك مد میدهند . زین‌العابدین (اعلی الله مقامه) .

.

۲ - کسی که مبتلا به عطش است اگر عطش او مرضی است که بر او وارد شده و امید دارد که مثل دیگر امراض برطرف شود مثل مریض است و اگر امید بهبودی ندارد مثل پیرمرد و پیرزن عمل میکند .

۳ - هر کس در اثنای روزه تشنه شود بطوریکه بر جان خود بترسد بقدر رفع آن حالت آب میخورد و چیزی بر او نیست .

٤ - حامله‌ای که نزدیك وضع حمل او است اگر بر جان خود یا بچه بترسد باید افطار

صفحه ۲۷۷

کند و قضا نماید و از هر روز یك مد گندم فدیه دهد .

٥ - زنی که بچه شیر میدهد و شیر او کم است اگر از روزه گرفتن بر خود یا بچه بترسد اگر میتواند دایه میگیرد و گر نه افطار میکند و شیر میدهد و از بابت هر روز یك مد گندم فدیه میدهد و بعد قضا مینماید .

٦ - روزه مستحب برای زن بدون اجازه شوهرش جایز نیست .

۷ - روزه مستحب فرزند بدون اجازه والدین جایز نیست .

۸ - جایز نیست که عبد بدون اجازه مولای خود روزه مستحبی بگیرد .

۹ - روزه مهمان بدون اذن صاحب خانه مکروه است .

۱۰ - روزه صاحب خانه بدون اذن مهمان مکروه است .

۱۱ - کسی که قضای ماه رمضان بر گردن او است جایز نیست که روزه سنتی یعنی مستحب بگیرد .

باب سوم

در احکام ماه رمضان است و در آن چهار مقصد است :

مقصد اول

در عدد ماه رمضان است و مطالبی که مربوط بآن میشود و در آن مسائلی است :

۱ - به ضرورت اسلام روزه ماه رمضان واجب است .

۲ - هر کس روزه ماه رمضان را منکر شود و افطار آن را حلال بداند بر امام است که او را بکشد .

۳ - هر کس بدون آنکه خوردن روزه را حلال بداند روزه خود را افطار کند تا دو بار او را تعزیر میکنند و در مرتبه سوم او را میکشند .

٤ - ماه رمضان هرگز از سی روز کمتر نمیشود و این قول موافق استنباط جمعی از علما است از جمله شیخ صدوق و برادرش حسین بن علی بن الحسین و ابی‌محمد

صفحه ۲۷۸

هٰرون بن موسی و السید ابی‌محمد الحسینی و جعفر بن محمد بن قولویه و ابن‌ابی‌عقیل و کراجکي در یکي از دو قول خودش و شیخ مفید در لمح‌البرهان و در آن کتاب میگوید که اجماع امامیه در این عصر بر همین است و ابن‌بابویه ذکر میکند که این مذهب خواص شیعه است و اهل بصیرت ایشان و ظاهر از عبارت صاحب مجمع هم این است که قائل بهمین قول است و ما رساله مفصلی بخصوص در این باب نوشته‌ایم و آثار و اقوال علمای اخیار را در آن ذکر کرده‌ایم و آن ادله باندازه‌ای است که شخص صاحب انصاف را کافی است .

۵ - روایات زیادی وارد شده که یك ماه تمام است و یك ماه ناقص و دلیل عقل هم مؤید آن روایات است جز آنکه مشهور مابین علما خلاف این است و بر حسب ادله فقهیه هم اظهر همان قول مشهور است و بنای عمل بر رؤیت است یعنی دیدن ماه حتی در ماه رمضان پس باید با رؤیت روزه بگیرند و با رؤیت افطار نمایند و اگر بین دو رؤیت سی روز شد که هیچ و گر نه یك روز قضا میکند چون نقصان ماه دلیل بر آن است که هلال در شب اول ماه بجهتی پنهان مانده و دیده نشده .

٦ - هر که یوم الشك از ماه شعبان یا روز آخر آن را روزه گرفت یوم الشك از ماه شعبان روزی است که احتمال برود از ماه رمضان باشد لکن در شب قبل آن هلال رؤیت نشده و مقصود از روز آخر شعبان روزی است که در غروب آن هلال ماه رمضان دیده شود . م .

آنگاه بر حسب رؤیت ماه رمضان ناقص شد همان روزه که گرفته او را کافی است و قضائی بر او نیست چون آنچه واجب بود بعینه بر همان روز خودش واقع شده .

۷ - هر که یوم الشك را به نیت ماه رمضان روزه بگیرد خطا کرده و اگر معلوم شد که از ماه رمضان بوده برای او از ماه رمضان حساب نمیشود بخلاف آنکه به نیت ماه شعبان روزه بگیرد که اگر از ماه شعبان بود برای او از شعبان حساب میشود و اگر از ماه رمضان بود از ماه رمضان حساب میشود .

۸ - هر کس در ماه رمضان یك روز یا چند روز یا یك ماه را بقصد انجام طاعتی

صفحه ۲۷۹

استحباباً روزه بگیرد و نداند که ماه رمضان است بعد بفهمد که در ماه رمضان روزه میگرفته همان روزه‌ها که گرفته برای آن ایام او را کافی است .

۹ - ثابت شدن هلال ماه رمضان و سایر ماهها برؤیت است که ماه را ببینند و به شایع شدنی که باعث علم عادی شود و به گذشتن سی روز از شعبان اگر پیش از سی روز ماه دیده نشود و همچنین ثابت میشود به شهادت دو نفر عادل که از بیرون شهر میآیند و در آسمان شهر علتی است اما وقتی در آسمان شهر مانعی نیست و غیر از آن دو در بلد اسلام کسی ماه را ندیده با آنکه جمعی بطلب ماه نظر میکرده‌اند و آن دو نفر هم میگویند در داخل شهر دیده‌ایم مورد اتهامند و از آنها قبول نمیشود و اگر طوری باشند که هیچ احتمال خلاف گفتن در آنها نمیرود و از گفته آنها علم عادی حاصل میشود شهادت آنها را قبول میکنند و شهادت زنها در هلال ماه رمضان جایز نیست .

۱۰ - هر گاه دو نفر عادل نزد اهل شهری شهادت دهند که از وقتی که هلال را رؤیت کرده‌اند سی روز روزه گرفته‌اند هلال ثابت میشود .

۱۱ - حکم تمام شهرها در هلال یکي است پس هر گاه در شهری رؤیت کردند و در شهر دیگر آن رؤیت با شهادت شهود ثابت شد قول آنها قبول میشود و بآن عمل میکنند .

۱۲ - اعتباری به قول منجمین که بگویند دیده میشود نیست و گرفتن بقول آنها جایز نیست .

۱۳ - اتکاء بر قول مخالفین در باب هلال جایز نیست مگر وقت تقیه که در این هنگام در روزه و فطر و اضحٰی و غیر اینها بقول ایشان عمل میکند اما اگر بنا بگفته آنها یك روز از ماه رمضان را افطار کرده آن روز را قضا میکند .

۱٤ - مستحب است که روز پنجم از روزی را که سال قبل روزه گرفته‌اند روزه بگیرند و همچنین روزه روز شصتم از هلال ماه رجب به نیت شعبان البته در صورتی که هلال رؤیت نشده باشد .

۱۵ - این حالات که در شب اول ، هلال قبل از رفتن روشنائی غایب شود و در شب

صفحه ۲۸۰

دوم بعد از رفتن آن یا در شب دوم طوق بیاندازد و در شب سوم سایه سر در نور ماه معلوم شود امور کلی نیستند بلکه در ماههای تام و ناقص تغییر میکنند و نمیشود باین چیزها اعتماد کرد .

١٦ - روایت شده هر گاه هلال قبل از زوال دیده شود مربوط به شب قبل است و هر گاه بعد از زوال دیده شود از شب آتی حساب میشود و این نیز امر کلی نیست بلکه بسا وقتی که ماه قبل سی روز باشد قبل از زوال دیده شود یعنی بسا آن روز هم از ماه رمضان باشد نه شوال .

١٧ - هر که اسیر باشد و تاریخ ایام را فراموش کند و کسی را پیدا نکند که بتواند از او بپرسد و از رؤیت هم خبری ندارد کوشش میکند و ماهی را ترجیح میدهد و سی روز روزه میگیرد بعد هر گاه کسی را یافت که بپرسد میپرسد اگر ماهی که روزه گرفته قبل از ماه رمضان بوده کافی نیست و اگر خود ماه رمضان بوده که موفق بر آن شده و اگر بعد از آن بوده از او پذیرفته است .

مقصد دوم

در بعض سنتهای ماه رمضان است و در آن مسائلی است :

١ - سزاوار است که انسان در ماه رمضان سعی در حفظ فرج و زبان خود نماید و متذکر باشد که نظرش بحرام نیفتد و کسی را اذیت ننماید .

٢ - سزاوار است که در ماه رمضان دعا و استغفار زیاد نموده و سعی بسیار در عبادت و برخاستن در شب جهت عبادت بنمایند .

٣ - سزاوار است که انسان تا بتواند سخن نگوید مگر به دعا و تسبیح و استغفار و تکبیر .

٤ - سزاوار است که در عبادت کوشش کنند خاصه در دهه آخر ماه .

٥ - سزاوار است که خُلق خود را خوش نمایند و غیظ خود را فرو برند و صله رحم نمایند و در راه خدا انفاق کنند و ترحم بر ایتام نموده بآنها کمك کنند .

صفحه ٢٨١

٦ - سزاوار است که در این ماه روزه‌داران را افطار دهند اگر چه به نصف خرمائی باشد یا شربت آبی .

٧ - سزاوار است که در این ماه قرآن و نماز زیاد بخوانند .

٨ - سزاوار است که در ماه مبارك وقت رؤیت هلال ماه و در شبها و روزها و هنگام افطار و سحری خوردن ادعیه وارده را بخوانند .

۹ - مستحب است که مرد در شب اول ماه مبارك با زوجه خود جمع شود .

۱۰ - مستحب است که در لیالی قدر سعی بسیار در عبادت و نماز و دعاء بنمایند .

۱۱ - مستحب است قراءت عنکبوت و روم در شب بیست و سوم و هزار مرتبه سوره قدر را خواندن و تفاصیل اعمال و غسلها و دعاها و نمازها در کتب اصحاب که در این فن نوشته شده مذکور است هر کس بخواهد بآن کتب رجوع نماید و اینجا محل بیان آن نیست .

مقصد سوم

در بعض احکام متعلقه بماه رمضان است و در آن مسائلی است :

۱ - رمضان اسمی است از اسمهای خدای سبحانه و آن یا جامد است و یا آنکه مشتق است و معنی آن } سوزنده { است یعنی گناهان را میسوزاند و میپوشاند چون رمض به شدت حرارت میگویند و بنا بر این نباید بگویند رمضان آمد و رمضان رفت و نگوئید که این رمضان است بلکه در همه این موارد باید بگویند ماه رمضان همان طور که خدا فرموده پس هر که بگوید رمضان تصدق میدهد و روزه میگیرد بجهت کفاره .

۲ - هر که در ماه رمضان مسلمان شود و ایامی از ماهْ گذشته باشد واجب نیست که آن ایام و روزی را که در آن مسلمان شده قضا کند مگر آنکه قبل از فجر مسلمان شده که آن روز و مابعد آن را روزه میگیرد .

۳ - جایز است به کسی که در ماه مبارك بدون موجبی افطار میکند غذا دهند و این در

صفحه ۲۸۲

وقتی است که تو محتاج به کار این شخص هستی مثلا دروگر است و بدون خوراك دادن کار نمیکند و تو هم ندهی نزد دیگری میرود که او خوراك میدهد .

٤ - شب قدر شب بیست و سوم است و مستحب است احیاء شب نیمه شعبان و شب نوزدهم و بیست و یکم ماه رمضان چون در شب نیمه شعبان اراده به امور تعلق میگیرد یعنی کارهائی که باید در ضمن سال واقع شود و در شب نوزدهم ماه رمضان قدر متعلق بآنها میشود و التقای جمعان است خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض شد معنی یلتقی الجمعان چیست فرمودند جمع میکند خدا در آن شب آنچه را که اراده فرموده مقدم بدارد و بعقب بیاندازد و اراده نماید و قضا فرماید . مترجم .

و در شب بیست و یکم قضاء متعلق به چیزها میشود و هر امر محکمی معین میشود و در شب بیست و سوم بطور اجمال امضاء میشود و در عرض سال بطور تفصیل ظاهر میشود و چون اول

تعین و مشخص شدن امور در نیمه شعبان بود احیاء شب آن مستحب است و در آنچه که در آن اراده فرموده احتمال بدا هست و چون در شب نوزدهم آنچه در نیمه شعبان اراده فرموده مقدر میشود و ملتقای جمعان است و خداوند بتقدیر خود امور را در این شب جمع مینماید احیاء آن نیز مستحب شده و در مقدرات آن نیز احتمال بدا هست و در شب بیست و یکم آنچه در شب نوزدهم مقدر شده قضا بر آن جاری میشود و هر امر محکمی از امر محکم دیگر مشخص میشود و مع ذلك در آن هم بدا هست واز این رو دعوت باحیاء آن نموده‌اند و اما شب بیست و سوم امور در آن امضاء میشود و البته بدائی در آن نیست و بهمین جهت ترغیب فرموده‌اند که در این شب بیشتر سعی در عبادت شود و ترغیب و تشویق بر عبادت شبهای قبل از آن را باین امید نموده‌اند که هر بدی که ثبت شده محو شود و اینجا محل توضیح بیشتر برای این مطلب نیست .

۵ - هر گاه شبهای قدر بواسطه آنکه رؤیت نشده و ایام ماه بدقت معلوم نیست مشتبه شود اعمال شبهای قدر را قربةً الی الله در همه شبهائی که مورد شبهه هستند احتیاطاً انجام میدهند تا آنها را از دست نداده باشند .

صفحه ۲۸۳

مقصد چهارم

در روزه قضاء است و احکام آن و در این مقصد نیز مسائلی است :

۱ - صغیر چون بالغ شود قضای روزه‌هائی که در ایام صغر نگرفته بر گردن او نیست .

۲ - قضاء روزه‌هائی که مجنون در حال جنون نگرفته بعد از عاقل شدن بر گردن او نیست .

۳ - کسی که به حال اغماء افتاده آنچه از ایام اغماء او که در ماه رمضان بوده و طبعاً روزه نداشته قضا ندارد .

٤ - هر گاه کافر مسلمان شود قضای روزه‌هائی که در کفر نگرفته بر گردن او نیست .

۵ - ناصب هر گاه بصیرت پیدا کند آنچه که در دین خود بمقتضای آن دین روزه گرفته قضا ندارد .

٦ - حائض و زن نفاس‌دار بعد از پاك شدن و بیرون رفتن از ماه رمضان روزه‌های خود را قضا میکنند .

۷ - مریض هر گاه مرضش رفع شود و مسافر چون سفرش تمام شود و اقامت کند روزه خود را قضا میکند .

۸ - روایت شده مستحاضه‌ای که غسلهای لازم را ترك کرده روزه را قضا میکند .

۹ - هر کس بواسطه بیماری و یا در مورد زنان بعلت خون دیدن از حیض و نفاس نتواند روزه ماه رمضان را بگیرد و پیش از بهبودی و یا پاك شدن فوت شود از جانب او قضا نمیکنند .

۱۰ - هر کس بعلت بیماری ماه رمضان را نتواند روزه بگیرد و بیماری او تا ماه رمضان دیگر مستمر شود باید از هر روز یك مد گندم به مسکینی فدیه بدهد و قضائی بر او نیست و اگر در اثنای سال بهبود یافت و در قضا سستی کرد تا ماه رمضان دیگر رسید باید هم قضا کند و هم فدیه بدهد .

۱۱ - هر که در ماه رمضان مسافر باشد و تا ماه رمضان آینده اقامت نکرده بسفر ادامه دهد از بابت هر روز یك مد گندم تصدق میدهد و قضائی بر او نیست و همین طور

است در مورد هر عذری که پیش آید و خدا بر او غالب شود یك عذر باشد یا عذرهای پیاپی پیدا شود در دو ماه رمضان باشد یا بیشتر پس اگر عذر او بین دو ماه رمضان زایل شد و در قضا سستی کرد هم تصدق میدهد و هم قضا میکند .

۱۲ - قضای ماه مبارك رمضان را میشود متفرق گرفت اما پشت سر هم افضل است .

۱۳ - هر که قضای ماه رمضان بر گردن او است روزه مستحب گرفتن برایش جایز نیست .

۱٤ - هر که در ماه رمضان بواسطه مرضی افطار کرد و قبل از آنکه بتواند قضا کند درگذشت چیزی بر او نیست اما اگر بعد از مرض بهبود یافت و توانست قضا نماید اما قضا ننمود و از دنیا رفت در آن دو روایت و دو قول است یکي آنکه ولیّ او از جانب او روزه بگیرد و دیگر آنکه از مال او بابت هر روز یك مد گندم تصدق دهند و اگر مالی ندارد ولیّ او از جانب او روزه میگیرد و هر دو روایت در حدیث است و هر دو مشهورند و مشهور نزد متأخرین قول اول است و شهرت متقدمین در قول ثانی و وسیله ترجیحی هم در بین نیست پس مکلف اختیار دارد به هر یك از دو قول که بخواهد عمل کند .

۱۵ - کسی که از جانب میت قضا میکند مردی است که از همه کس بمیراث میت اولی باشد و اگر مردی نبود هر کس از زنان بمیراث او اولی باشد و اگر دو ولی دارد مثلاً وارث او دو برادرش باشند که ارث مساوی میبرند . م .

هر کدام بزرگترند و روایت شده که افضل اهل بیت او از جانب او قضا میکند و روایت شده هر که از اهل بیت او که بخواهد قضا میکند از جانب او .

۱٦ - روایت شده هر کس در ماه رمضان مسافرت کند و بمیرد در ماه رمضان یا قبل از اقامت کردن یا بعد از آن از جانب او قضا میکنند و سفر مثل مرض نیست .

۱۷ - زن هر گاه بجهت مرض یا خون افطار کرد و بعد متمکن از قضا شد اما روزه نگرفت تا درگذشت از جانب او قضا میکنند و اگر امکان قضا برای او پیدا نشد و فوت کرد قضا لازم نیست بخلاف سفر که در هر حال از جانب او قضا مینمایند .

صفحه ۲۸۵

۱۸ - روایت شده هر گاه مردی فوت کند و بعلتی بر گردن او روزه دو ماه پیاپی باشد از بابت ماه اول تصدق میدهند و ماه دوم را قضا میکنند .

۱۹ - تأخیر قضای ماه رمضان تا هر ماهی که خواسته باشد (یعنی تا قبل از ماه رمضان دیگر) جایز است و در دهه اول ذی‌حجه دو روایت است که در یکي اجازه داده‌اند و در دیگری نهی شده و عمل بر جواز و رخصت است .

و چون کتاب باینجا رسید سفر به مشهد حضرت رضا علیه السلام پیش آمد و قلب مجتمع و فرصتی نماند که دو باب آخر را در سایر اقسام روزه واجب و مستحب بنویسم پس کلام را بهمین اندازه که میسر شد قطع نمودم و الحمد لله اولاً و آخراً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین .

تمام شد در عصر روز شنبه هشتم ماه رجب از ماههای سال ۱۲٦۱ .

* * *

تمام شد ترجمه این کتاب مبارك در دهم ماه مبارك ۱٤۱۰

* * * * *

صفحه ۲۸٦

کتاب حج و عمره

این کتاب شامل شش مقدمه و سه منسك است و در هر یك از مناسك نیز چند مقصد و خاتمه‌ای ذکر میشود :

مقدمه اول

در وجوب حج است و فضیلت آن و در این مقدمه مسائلی است :

۱ - حج بر هر شخص بالغ آزادی که مستطیع باشد واجب است .

۲ - اگر شرایط جمع شود ترك حج حرام است .

۳ - عقب انداختن حج حرام است و هر که موکول بآینده کند تا بمیرد خداوند او را یهودی یا نصرانی مبعوث مینماید .

٤ - ادای مناسك مناسك یعنی عبادات و آن جمع منسك است بمعنی عبادت یا طریق و روش عبادت و مناسك حج یعنی عباداتی که در حج بجا میآورند . م .

حج ثواب عظیم و اجر فراوان دارد .

٥ - حج باعث آن میشود که انسان مستغنی شود و صحت بدن و وسعت رزق پیدا کند و خرج عیال او کم نیاید و اهل و مال او محفوظ بماند .

٦ - حج از نماز و روزه بهتر است و در حج ، نماز هست ولی در نماز حج نیست .

۷ - اگر انسان مال زیاد داشته باشد حج نمودن برای او از صدقه دادن بهتر است و اگر کم داشته باشد صدقه بدهد .

۸ - حج نمودن از آزاد کردن هفتاد هزار بنده بهتر است .

۹ - هیچ چیز معادل حج نیست ، یك درهم که در حج خرج کنی از دو هزارهزار درهم که جای دیگر در راه خدا خرج کنی بهتر است و هر گاه امام ظاهری نباشد که

صفحه ۲۸۷

در خدمت او جهاد کنند حج افضل از جهاد است .

۱۰ - مستحب است به اهل و مال کسی که بحج رفته رسیدگی کنند .

۱۱ - حج برای کسی که شرایط در او جمع شود در همه عمر یك مرتبه واجب است .

۱۲ - حج برای همه مردم واجب است لکن هر کس عذری دارد خدا عذر او را قبول میکند .

۱۳ - حج برای صاحبان مکنت و توانائی همه ساله مستحب است و نوع حج کردن بر همه مسلمانان در همه سالها واجب کفائی است و تعطیل آن جایز نیست .

۱٤ - اگر مردم حج را تعطیل نمایند بر امام واجب است آنها را مجبور نماید که حج کنند چه بخواهند و چه نخواهند .

۱۵ - هر کس نذر کرده که پیاده به خانه خدا رود و قید دیگری در نذر او نیست پس در حجة الاسلام یعنی حج واجب خود پیاده رود یا در حجی که به نیابت دیگری میرود در هر حال او را کافی است .

۱٦ - هر کس نذر کرده پیاده به خانه خدا رود منتهای پیاده روی او رسیدن به خانه است و هر که نذر کرده پیاده حج کند تا رمی جمره باید پیاده باشد و روایت شده تا سر تراشیدن ، بعد جایز است که سواره به زیارت خانه رود و روایت شده که پیاده روی او هنگام بازگشت از عرفات منقطع میشود .

۱۷ - هر که نذر کند که پیاده حج نماید و بجائی رسد که باید از آب عبور کنند در مِعبر یعنی وسیله عبور از آب میایستد تا به ساحل رسد .

۱۸ - هر که نذر پیاده رفتن دارد و در جائی از راه عاجز شود سوار میشود و چیزی بر او نیست جز آنکه اگر مال دارد مستحب است که شتری را سوق دهد که ذبح نماید .

۱۹ - هر که در راه حج واجب خود فوت کند اگر در حرم از دنیا رفته همان قدر که بجا آورده از حج واجبی که بر گردن او بوده کفایت میکند اما اگر هنوز به حرم نرسیده بوده ولیّ او از طرف او قضا میکند و اگر مالی باقی گذارد برای حج او میگذارند و اگر

صفحه ۲۸۸

چیزی ماند هر گاه مدیون نباشد مال ورثه است ظاهر از زوایای اخبار که بین اصحاب هم همین مشهور است اینست که این حکم کسی است که بواسطه اهمال ، حج بر ذمه او مستقر شده اما کسی که در همان سال اول استطاعت بسوی حج رود و در راه فوت کند از او قضا نمینمایند و دلیل این معنی رساله حضرت علی بن محمد عسکری علیه السلام است که در آن از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده‌اند که پنج چیز است که شرط تکلیف است از جمله مهلت در وقت و فرمود هر گاه یکي از آن شرایط را بنده نداشته باشد آن عمل بر او نیست و در حدیث قضاء روزه از طرف زنی که در ماه رمضان مریض شده و در شوال فوت نموده پیش از آنکه بهبود یابد فرمودند از جانب او قضا نمیکنند و چطور قضا میشود چیزی که خدا بر گردن او قرار نداده . پس تدبر کن .
زین‌العابدین (اعلی الله مقامه) .

، اما اگر در سفر حج مستحب از دنیا رفته و مالی از او باقی مانده پس از ادای دین و وصیت مال متعلق به ورثه است .

۲۰ - هر کس حج واجب خود را بجا نیاورده باشد و از دنیا برود و مالی از او بماند از کل مال بقدر حج برداشته و به شخصی که حج نرفته و خودش هم مالی ندارد که حج کند میدهند تا از جانب او

حج نماید و اگر وصیت کرده باشد که شخص خاصی از طرف او حج کند همان شخص را از طرف او میفرستند .

۲۱ - هر کس حج بر او واجب شود و نرود تا بمیرد و وصیت بحج هم نکند بقدر یك حج میقاتی از مال او خارج میکنند (یعنی حجی که از میقات کسی از طرف او بجا آورد نه از شهر خودش) و اگر وصیت به حجی نمود پس از هر جا مال او اجازه دهد از طرف او حجی انجام میشود و اگر وصیت کرد که حج میقاتی از طرف او بجا آورند یك حجه میقاتی از مال او خارج میکنند .

۲۲ - هر کس نذر کرده کسی را بحج بفرستد و قبل از ادای نذر فوت کند از ثلث او برای حجِّ یك نفر برمیدارند .

۲۳ - هر گاه کسی قربة الی الله از طرف میتی حج کند یا کسی را به حج بفرستد و بر گردن آن میت هم حجی باشد همین برای او کافی است .

۲٤ - کسی که حج نرفته و مالی هم ندارد و بنیابت از طرف دیگری حج کند آنرا برای

او حج واجب مینویسند تا مستطیع شود پس چون مستطیع شد باید خودش حج کند .

۲۵ - شخص کارگر و کسی که مال کرایه داده و تاجر و شتردار و کسی که بدون قصد حج از مکه میگذشته و می‌بیند که مردم برای حج بیرون میروند و او هم با آنها حج کند حج همگی اینها درست است و کفایت از حج واجب آنها میکند .

۲٦ - مخالف هر گاه معرفت پیدا کند و قبلا بر حسب مذهب خود حج نموده بوده همان کفایت از حج واجب او میکند و اعاده‌ای بطور وجوب بر گردن او نیست اگر چه که مستحب است .

مقدمه دوم

در حج تطوع است و مطالبی که بآن مربوط میشود و در آن مسائلی است :

۱ - مستحب است که تطوعا یعنی قربة الی الله حج کنند ولو آنکه بقرض کردن باشد ولو آنکه قبل از آن هم مدیون بوده و حج رفتن سبب آن است که دَین زودتر ادا شود اما اگر مالی ندارد که از محل آن دین را بپردازد قرض نمیکند .

۲ - مستحب است که تاجر هر سودی که میبرد قدری از آن را کنار بگذارد برای خرج حج که در وقت حج کار او آسان باشد .

۳ - اسراف جایز نیست مگر در حج یا عمره و مقصود از اسراف در اینجا اینست که از حد میانه بیشتر خرج کنند نه اسرافی که به بدن ضرر برساند و مال را تلف کند .

٤ - مستحب است که پی در پی حج و عمره بجای آورند که این دو ، فقر و گناهان را از بین میبرند و مرگ بد را دور میکنند .

٥ - مستحب است اِدمان یعنی استمرار بر حج و عمره که هر کس مستمراً این دو را بجا آورد مبتلا به فقر و تب نمیشود و مال و اولاد او زیاد میشود و ادمان به یك سال در میان حج نمودن محقق میشود بلکه باین ثابت میشود که هر وقت مالی یافت برود بلکه ثابت میشود باینکه سه سال متوالی حج کند و بعد از آن موفق شود یا نشود .

٦ - مستحب است که هر سال حج کنند ولو آنکه خوراکشان فقط نان و نمك باشد .

صفحه ۲۹۰

۷ - مکروه است کسی که قدرت دارد چهار سال یا پنج سال حج را ترك کند .

۸ - مستحب است که انسان بین دو حج در تدارك حج آینده باشد .

۹ - مستحب است نیت کنند که باز هم حج نمایند و این نیت باعث طول عمر است و مکروه است که عزم برگشتن ننمایند و این کار باعث نزدیك شدن اجل میشود و عذاب را نزدیك میکند .

۱۰ - موفق نشدن بر حج و محرومی از آن بعلت گناهی است که از شخص سر زده پس باید از خدا طلب مغفرت کند .

۱۱ - مستحب است پیاده حج رفتن و پا برهنه رفتن اگر برای انسان ضرری نداشته باشد و اگر ضرر داشته باشد خدا نیازی بآن ندارد پس سوار شود و اگر پیاده رفت از باب تأسی باشد نه از باب خست و صرفه جوئی در مال و اگر سوار شد ، سوار شدن او هم از باب تأسی به سنت باشد نه از باب تکبر و اگر که سواره قوت بر دعا و عبادتش بیشتر است و زودتر میرسد سوار میشود .

۱۲ - مکروه است که هر گاه از کسی برای حج مشورت کردند اشاره بتعویق حج نماید و بگوید امسال مرو .

۱۳ - هر کس هر سه روز یکبار سوره حج را بخواند همان سال حج روزی او شود و هر کس هر روز بر قراءت سوره عمّ مداومت کند همان سال حج روزی او شود و هر کس در یك نشستن هزار بار ما شاء الله بگوید همان سال حج نماید و اگر ننمود خدا عمر او را طولانی میکند تا روزی او شود .

١٤ - مستحب است مؤمنين را به حج ببرند .

١٥ - فرزند مستحباً حج نميكند مگر باجازه پدر و مادر و بامر آنها و اگر بدون اذن آنها برود عاق پدر و مادر است .

مقدمه سوم

در شروط وجوب حج است و در اين مقدمه هم مسائلى است :

صفحه ٢٩١

١ - در وجوب حج بالغ و عاقل بودن شرط است .

٢ - هر گاه بچه در بچگى حج كند بعد بالغ شود حِجة الاسلام بر گردن اوست .

٣ - بچه را حج ميبرند هر گاه دندان بيرون آورده و او را محرم مينمايند و اين كار براى ولى او مستحب است .

٤ - آزاد بودن شرط است پس بر مملوك حج و عمره واجب نيست .

٥ - مستحب است كه آقا بنده خود را حج ببرد و براى مملوك ثواب حج مينويسند .

٦ - هر گاه بنده را حج بردند و بعد آزاد كردند بايد خودش دوباره حج كند .

٧ - هر گاه آقا به بنده خود اجازه حج داد ديگر هر چه در احرام بنده باو برسد بر عهده آقاست اما اگر اذن نداده چيزى بعهده او نيست لكن بنده چون مال ندارد با روزه كفاره ميدهد .

٨ - هر گاه آقائى به بنده خود اجازه داد كه مُحرم شود بعد او را در يكي از دو موقف (يعنى در عرفات يا مشعر) آزاد كرد حج او صحيح است و از او كافى است اما اگر از دو موقف گذشتند و هنوز عبد است حج از او فوت شده پس اين حج را تمام كرده و بعداً حج واجب خود را بجا ميآورد .

٩ - كنيزى كه از آقاى خود فرزند دارد و بعد از آقا فوت كند و بجهت فرزند آزاد شده باشد جايز است كه از جانب او حج نمايند .

١٠ - در وجوب حج براى زن شرط نيست كه حتماً كسى كه باو محرم است يا شوهرش همراه او باشند بلكه جايز است كه همراه مردم صالحى كه ثقه باشند و آنها را بر خود امين بداند حج كند و حج كردن او همراه غير محارم در صورتى كه خودش زن مأمونه‌اى باشد مانعى ندارد .

۱۱ - اگر شوهر به زن اجازه حج ندهد اطاعت او بر زن لازم نیست حج میکند ولو بر خلاف میل او باشد اما شوهر در صورتی که بخواهد میتواند از حج غیر واجب زن را منع کند یا منع کند که همراه فلان جماعت نرود و همراه جمع دیگری برود .

۱۲ - زنی که طلاق داده شده در زمان عده میتواند حج واجب خود را بجا آورد اما

صفحه ۲۹۲

کسی که شوهرش او را طلاق رجعی (یعنی قابل برگشت) داده حج مستحب نمیکند تا عده او منقضی شود مگر آنکه با رضایت و طیب نفس شوهر باشد .

۱۳ - زنی که شوهرش مرده حج مستحب بجا میآورد و مانعی برای او نیست .

۱٤ - شرط است در حج که مرد ختنه شده باشد پس اگر کسی مسلمان شود و ختنه نشده باشد تا ختنه نکرده حج نمیکند و واجب است که اول ختنه نماید بعد حج کند .

۱۵ - استطاعت برای حج شرط است و آن این است که مالی داشته باشد که برای مخارج اشخاصی که نفقه آنها بر عهده اوست بگذارد و خرج رفتن و برگشتن را هم داشته باشد و در بازگشت هم چیزی داشته باشد که کفایت او و عیالش را بنماید مثلاً ملكي داشته باشد که عایدی آن خرج سال او و آنها را بدهد یا کسبی داشته باشد که حاصلش هر ساله کفایت ایشان را میکند یا خانه و مستغلی که مثلاً از اجاره عایدی داشته باشد یا غیر اینها ، آنگاه دیگر اگر بقدر پیاده رفتن هم استطاعت داشته باشد پیاده میرود و داشتن مال سواری شرط نیست و استطاعت سفر کردن از شهر خودش هم شرط نیست بلکه از هر شهری که در آن بود و در آن جا باوصافی که ذکر شد استطاعت پیدا کرد حج میکند .

۱٦ - هر کس اسباب استطاعت را بطوری که گذشت بر او عرضه نمایند اما او حج نکند گناهکار و تارك حج است و نباید حیا کند و حج ننماید ولو آنکه بنا باشد بر الاغ گوش و دم بریده‌ای سوار شود یا بعض راه را سواره و بعضی را پیاده برود .

۱۷ - کسی که حجی باو عرضه کنند یعنی به خرج دیگری حج کند مستحب است که وقتی خودش وسعتی پیدا کرد مجددا حج نماید .

۱۸ - قرض داشتن در صورتی که طلبخواهان تا مراجعت صبر میکنند مانع حج نیست یا در وقتی که بدهی مدت دار است و وقت آن نرسیده یا مال اضافی دارد که حج میکند و دین را هم از آن محل می‌پردازد بلکه اگر چیزی بجا میگذارد که بعد قرض خود را از آن محل بدهد جایز است که قرض کند و حج برود .

۱۹ - حج را برای ازدواج نمودن ترك نمیکنند که مال موجود را صرف تزویج نمایند

صفحه ۲۹۳

بلکه باید اول حج کنند و ازدواج را عقب بیاندازند .

۲۰ - پدر جایز است که از مال فرزند صغیر بردارد و حج نماید و بعد که برگشت باو برمیگرداند .

۲۱ - هر که فوت شود و ترکه او فقط بقدر نفقه حج باشد مستطیع نبوده است و از جانب او حج نمیکنند و مال را به ورثه او میدهند .

۲۲ - هر کس تکلف کند و بدون استطاعت حِجه‌های متعدد بجا آورد بعد مستطیع شود حجة الاسلام بر او واجب است زیرا خدای عز و جل خواسته است که مال را در راه او انفاق کنند .

۲۳ - در وجوب حج بر شخص شرط است که بدن او سالم باشد و قدرت رفتن داشته باشد .

۲٤ - هر که از نظر مالی مستطیع شود لکن مسن است و قادر بر سواری نیست یا مریض است و نمیتواند خارج شود و این حالت در سال اول استطاعت مالی او باشد چنین کسی مستطیع نیست .

۲۵ - مریضی که مال دارد مستحب است دیگری را از جانب خود به حج بفرستد .

۲٦ - هر کس از نظر مالی مستطیع بوده و از حیث بدن هم سالم باشد و مانعی هم نداشته باشد و حج نکند و امروز و فردا نماید تا مریض شود یا پیر شود و قادر بر رفتن نباشد واجب است کسی را بفرستد که از جانب او حج نماید .

۲۷ - خرج کردن مال حرام در حج جایز نیست و حج چنین کسی پذیرفته نمیشود و او را ندا میکنند که لا لبیك و لا سعدیك اگر چه که ظاهراً تکلیف از او ساقط شده .

۲۸ - سزاوار است در راه حج خرج زیاد نکنند که بر نفس سخت نیاید و مکروه است که آنقدر خرج بکنند که نفس ملول شود اگر چه که شخص مالدار جایز است که بیشتر از حد میانه خرج کند .

۲۹ - مستحب است که حاجیان از سفر حج هدیه بیاورند و روایت شده که سوغات حاجیان جزو مخارج آنها است .

صفحه ۲۹٤

مقدمه چهارم

در نیابت حج است و در آن مسائلی است :

١ - هر کس از جانب دیگری حج کند نُه قسمت از ثواب متعلق به نایب است و يك قسمت مال منوبٌ عنه و روایت شده ده قسمت مال نایب است و يكي متعلق به منوب عنه .

٢ - هر که از جانب دیگری حج میکند تا پایان طواف واجب شریکند و از آن به بعد هر عملی که نایب انجام میدهد مال خودش است .

٣ - هر کس مخارج يك حجه را به پنج نفر واگذارد و بگوید يكي از شما با این مال حج کند و آنها مال را بمردی از خودشان بدهند و او از جانب صاحب مال حج کند همگی در اجر شریکند و ثواب حج مال کسی است که حج نموده و سرما و گرما کشیده .

٤ - مستحب است حج گزاردن از جانب معصومین صلوات الله علیهم اجمعین .

٥ - مستحب است که نزدیکان و دوستان را به حج و عمره بفرستند .

٦ - مستحب است حج کردن از جانب برادران مؤمنین چه زنده باشند و چه مرده .

٧ - هر کس از جانب جناب عبدالمطلب و عبدالله و آمنه و فاطمه بنت اسد طواف نموده و دو رکعت نماز پس از هر طواف بجا آورد بعد دعا کند مالی را که نزد دیگری دارد خدا باو برگرداند خداوند حاجت او را برمیآورد .

٨ - جایز است غیر را در ثواب حج مستحب شریك نمایند ولو آنکه هزار نفر باشد .

٩ - مستحب است طواف کردن از جانب معصومین علیهم السلام .

١٠ - کسی که خودش در مکه حاضر است طواف از جانب او جایز نیست اما کسی که ده میل یا زیادتر فاصله دارد طواف از جانب او مانعی ندارد .

١١ - مستحب است که چون اعمال خود را بجا آورد هفت شوط طواف کرده و دو رکعت نماز بخواند و بگوید : اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا الطَّوٰافَ وَ هٰاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ عَنْ اَبٖی وَ عَنْ اُمّٖی وَ عَنْ زَوْجَتٖی وَ عَنْ وَلَدٖی وَ عَنْ حٰامَّتٖی وَ عَنْ جَمٖيعِ اَهْلِ بَلَدٖی حُرِّهِمْ وَ عَبْدِهِمْ وَ اَبْيَضِهِمْ وَ

اَسْوَدِهِمْ ، یعنی خدایا این طواف و این دو رکعت از جانب پدرم و مادرم باشد و همسرم و اولادم و خواص نزدیکانم و همه اهل بلدم آزاد آنها و بنده ایشان سفید آنها و سیاهشان ، و چون چنین

کند هر گاه بخواهد به هر کدام از آنها بگوید از جانب تو طواف کردم و دو رکعت نماز خواندم راست گفته است .

۱۲ - هر کس میخواهد از طرف دیگری طواف کند بعد از انجام مناسك خود طواف کند .

۱۳ - هر که بخواهد از طرف پدرش حج مفردی بجا آورد یعنی بدون عمره لکن حج تمتع بجا آورد عمره متعلق بخود اوست و حج از جانب پدر است .

۱٤ - کسی که حج مستحبی را قربة الی الله انجام میدهد میتواند بعد از فراغ ثواب آنرا بکسی هدیه کند و همچنین میتواند بعد از فراغ دیگری را در ثواب شریك نماید .

۱۵ - مرد و زن هر دو میتوانند نایب زن یا مردی شوند اما زنی که حج نکرده نیابت نمیکند .

۱٦ - واجب است که نایب ، شخص حج نکرده مستطیعی نباشد چون اگر چنین باشد واجب است که برای خود حج نماید .

۱۷ - نیابت مردی که خودش حج نرفته مکروه است چون آنطور که باید بر فقه حج مطلع نیست .

۱۸ - مستحب است که مرد از جانب مرد حج کند و زن از جانب زن .

۱۹ - جایز است که هر گاه کسی وصیت نمود که وصی مردانی را از جانب او بحج بفرستد خود وصی از جانب وصیت کننده حج کند .

۲۰ - هر کس نمیداند آیا پدرش حج نموده یا نه از جانب او حج میکند اگر نرفته بوده این حج او را کافی است و اگر رفته بوده این حج نافله‌ای میشود برای او .

۲۱ - حج نمودن از طرف ناصب جایز نیست و در مورد پدر ولو آنکه ناصب بوده رخصت داده‌اند که از جانب او حج کنند اگر چه نفعی بحال او ندارد لکن بنا بر روایتی که رسیده عذاب او قدری تخفیف می‌یابد .

صفحه ۲۹٦

۲۲ - مستحب است که مرد شخص دیگری را از طرف خود حج بفرستد باین طریق که او را مجهز نماید و روانه کند و نقل میکنند که در یك سال شمردند و معلوم شد که پانصد و پنجاه نفر به نیابت علی بن یقطین که از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام بود حج میکردند و بتفاوت حالات از نهصد دینار تا ده هزار دینار به هر یك داده بود .

۲۳ - هر کس وصیت کرده که حج واجب او را از جانبش ادا کنند از اصل مال برمیدارند بر حسب مالی که دارد اگر مالدار بوده از شهر خودش و گر نه از هر جا که مال وفا کند و آن مقداری که اضافه بر خرج حج میقاتی برای نیابت حج آن متوفی از ماترك برمیدارند نباید از ثلث مال او تجاوز کند .

۲٤ - هر کس در راه فوت شود و وصیت کند که از جانب او حج نمایند از مال او بقدر حج از همان موضع که فوت شده خارج میکنند .

۲۵ - هر کس به حج مستحبی وصیت نماید از ثلث او برمیدارند بسته بمقدار ثلث .

۲٦ - هر کس وصیت کند که از طرف او حج مستحب بجا آورند و عددی ذکر نکند که چند مرتبه تا مالی باقی باشد از جانب او حج میکنند (و این از ثلث مال است) .

۲۷ - هر کس وصیت کند که حج واجب از طرف او بجا آورند نزدیکتر باحتیاط آنست که بقدر حجی از میقات از اصل مال او بردارند و باقی را از ثلث او و جایز است که نایبی از نزدیك میقات برای او بگیرند .

۲۸ - هر کس مالی بکسی بدهد که از طرف او از کوفه به حج رود لکن او از بصره برود هر گاه تمام مناسك را بجای آورد از منوب عنه کفایت میکند اگر چه که نایب بعلت خلافی که در امر اجاره نموده خطاکار است .

۲۹ - هر کس مالی باو بدهند که برود و حج مفردی بجا آورد و او حج تمتع بجا آورد جایز است چون تخلف بطرف نوع بهتر نموده .

۳۰ - هر کس مالی بکسی بدهد برای حجی و شرط نکند که حتماً خود آن شخص حج کند برای دریافت کننده مال جایز است که آن را بدیگری بدهد و بعید نیست که

صفحه ۲۹۷

در صورت شرط هم حج این شخص دوم کافی باشد چونکه او لامحاله از جانب صاحب مال حج نموده نهایت آنکه اجیر اولی عصیان کرده و مشغول الذمه است .

۳۱ - هر کس مالی بکسی بدهد که از طرف او حج نماید و او از طرف خودش حج کند حج برای اولی حساب میشود .

۳۲ - هر کس مالی برای حج باو دادند و حج نمود و قدری زیاد آورد آن وجه مال خودش است و بصاحب مال پس نمیدهد .

۳۳ - جایز نیست که یك نفر در یك سال دو حج از جانب دو نفر بگیرد .

۳٤ - روایت شده کسی که حجه‌ای را نیابت نمود و در راه دزد او را زد و نتوانست ادامه سفر دهد بعد اتفاق افتاد که حجه‌ای باو نیابت دادند و او قبول کرد و حج نمود برای اولی و دومی هر دو محسوب است و قائل شدن باین معنی در نزد من بعید نیست چون کسی که حجی قبول کند و مال را تلف نماید و تنگدست باشد بطوری که هیچ چاره برای حج رفتن نمی‌یابد برای کسی که باو نیابت داده بوده حجه‌ای حساب میکنند و اگر خود این نایب ، حجی رفته بوده از او گرفته میشود و باین شخص که او را نایب نموده بود میدهند و این شخص که صحبت ما درباره او است غیر از این چاره‌ای نداشته پس برای هر دو حساب میشود .

۳۵ - هر کس مالی نزد او ودیعه باشد و صاحب آن فوت شود و شخص امانت‌دار بداند که او حج ننموده از طرف او حج میکند و بقیه را به ورثه میدهد .

۳٦ - اسم بردن کسی که انسان به نیابت او حج میکند مستحب است و مستحب است که بگوید : اَللّٰهُمَّ مٰا اَصٰابَنِی فِی سَفَرِی هٰذٰا مِنْ تَعَبٍ اَوْ بَلٰاءٍ اَوْ شَعَثٍ فَآجِرْ } فُلٰاناً { فِیهِ وَ آجِرْنِی فِی قَضٰائِی .

۳۷ - مستحب است که اسم منوب عنه را مخصوصاً وقت ذبح قربانی ذکر کنند .

۳۸ - هر کس خطا کرد و اسم منوب عنه را اشتباه گفت اشکالی ندارد و مدار بر نیت است .

۳۹ - هر کس از طرف دیگری حج میکند یك قربانی که از طرف منوب عنه مینماید

صفحه ۲۹۸

کافی است و لازم نیست که یکي هم از جانب خودش قربانی کند .

٤۰ - هر کس نیابتی قبول کرد بعد از دنیا رفت و چیزی باقی نگذاشت اگر حجی رفته بوده از او میگیرند و به منوب عنه میدهند و اگر نرفته صاحب مال ثواب حج را میبرد و از او کافی است .

٤۱ - هر کس نیابتی گرفت و فوت شد و مالی باقی نگذاشت از منوب عنه کافی است و اگر مالی باقی گذاشت آن را از ترکه او برمیدارند .

٤۲ - هر کس نیابت حجی گرفت بعد در حج عملی نمود که لازم باشد سال آینده حج کند یا کفاره دهد حج او برای منوب عنه تمام است و جریمه نایب بر عهده خودش است .

٤٣ - هر کس نیابت حجی گرفت و حرکت کرد و در راه یا در مکه مرد از منوب عنه کافی است اما اگر مالی باقی گذاشته اجرت حجی از مال او برمیدارند و دیگری را از طرف منوب عنه حج میفرستند و اگر چیزی نگذاشته از منوب عنه کافی است .

٤٤ - هر کس مالی بگیرد که به نیابت غیرْ حج کند و حج نکند تا تنگدست شود و نتواند بمکه رود از صاحب مال کافی است و وصی را تکلیف نمیکنند که حجه دیگری از مال او خارج کند .

٤٥ - هر که باو مالی بدهند و بگویند اگر خواستی حج کن و اگر خواستی انفاق کن و او انفاق نماید مانعی ندارد .

٤٦ - جایز است از طرف کسی که حج نکرده لکن بگردن او بوده قربة الی الله حج کنند و همچنین هر عمل خیری .

٤٧ - هر کس وصیت کند که مرد معینی از جانب او حج کند لابد باید همان شخص از جانب او حج نماید .

٤٨ - شرط است که نایب مؤمن باشد و امین و عارف بفقه حج و مشغول الذمة نباشد که در همان سال برای دیگری حج نماید و خودش هم در آن سال مستطیع نباشد که واجب باشد برای خود حج نماید .

صفحه ٢٩٩

مقدمه پنجم

در انواع حج است و در آن مسائلی است :

١ - حج کنندگان بر سه نوعند کسی که حج مفرد یعنی بدون عمره بجا میآورد و همراه خود هدی یعنی قربانی بطرف مکه میبرد و کسی که حج مفرد بجا میآورد و قربانی همراه نمیبرد و کسی که حج تمتع یعنی عمره و حج متصل بجا میآورد و نوع اول را قران گویند چون شخص حج نمودن و قربانی را قرین نموده و دومی را حج مفرد گویند چونکه آن حج مفردی است که عمره و قربانی ندارد و سومی را حج تمتع گویند چون بعد از عمره از احرام خود مُحل میشود و تا وقت حج بآنچه که برایش حلال میشود متمتع میگردد .

٢ - کسی که حج مفرد بجا میآورد از میقات محرم میشود باحرام حج و تلبیه میگوید بعد بعرفات میرود و وقوف کرده بمشعر میرود و شب را آنجا میماند بعد به منٰی میآید و جمره قصوٰی را رمی میکند که آخری باشد بعد تقصیر مینماید و به مکه میآید و طواف خانه مینماید و سعی صفا و مروه بجا میآورد و طواف نساء میکند و محل میشود از هر چیز و به منٰی برگشته ایام تشریق (

یعنی یازدهم دوازدهم و سیزدهم ذی‌حجه را) در منٰی میماند و جمره‌ها را رمی میکند و هر وقت خواست آنجا را ترك میکند .

۳ - اما قارن یعنی کسی که حج قران بجا میآورد اعمال او مثل مفرد است جز آنکه همراه خود قربانی سوق میدهد .

٤ - اما کسی که حج تمتع بجا میآورد از میقات محرم میشود و تلبیه میگوید تا بمکه برسد پس طواف و سعی و تقصیر کرده از احرام محل میشود و تا روز ترویه یعنی هشتم بر همان حالت میماند بعد از مکه محرم میشود و تلبیه میگوید و در عرفات و مشعر وقوف کرده به منٰی میآید و جمره عقبه را سنگ میزند و قربانی خود را ذبح کرده تقصیر میکند و بمکه رفته طواف میکند و سعی مینماید و بعد طواف نساء میکند و از احرام خارج شده هر چه که بر او حرام شده بود حلال میشود بعد بمنٰی برگشته

ایام تشریق را میماند و جمره‌ها را سنگ میزند و هر وقت خواست میرود و احکام همه مفصل خواهد آمد ان شاء الله .

٥ - کسی که خانواده او ساکن در جوار مسجد الحرام نیستند واجب بر او حج تمتع است و بر اهل مسجد حج افراد و قران واجب است .

٦ - تمتع از قران افضل است و قران از اِفراد .

۷ - عدول از حج تمتع به مفرد جایز نیست مگر آنکه عذری باشد از قبیل مرض یا پیری .

۸ - هر که طواف و سعی نمود محل میشود چه بخواهد و چه نخواهد مفرد باشد یا حج تمتع بجا آورد اما کسی که قارن است یعنی قربانی سوق میدهد با طواف و سعی محل نمیشود تا وقتی که هدی یعنی قربانی بمحل خود برسد .

۹ - شخص مکّي هر گاه از مکه دور باشد بعد برگردد و بیکي از مواقیت برسد حج تمتع بجا میآورد .

۱۰ - عدول از اِفراد به تمتع معنی ندارد مگر آنکه شخص عذری داشته باشد یعنی اگر از اهل آفاق بود و حج مفرد نمود بجهت عذری و طواف و سعی کرد بعد عذر زایل شد جایز است که عدول به تمتع نماید و گر نه اهل سرزمینهای دور اصلاً جایز نیست که حج مفرد بجا آورند و چیزی که از اول امر برای آنها قرار داده‌اند همان حج تمتع است .

۱۱ - کسی که مجاور مکه است هر گاه پنج ماه یا بیشتر در مکه ماند مخیر است که حج مفرد بنماید یا حج تمتع و چون دو سال در آنجا بماند واجب او بدل به قران و افراد میشود مثل اهل مکه و دیگر حج تمتع بجا نمیآورد .

۱۲ - هر کس اهلی در مکه دارد و اهلی در عراق عمل او موافق اهل ولایتی است که غالباً در آنجا است .

۱۳ - مجاور هر گاه اراده حج تمتع نماید بخارج حرم میرود مثلاً به تنعیم یا جعرانه یا حدیبیه و امثال آنها و محرم شده تلبیه میگوید و باحرام عمره وارد شده عمره

صفحه ۳۰۱

میگذارد و محل میشود تا وقت حج بعد از مکه برای حج محرم میشود .

۱٤ - حج در ماههای معلومی است شوال و ذیقعده و ذی‌حجه .

۱۵ - هر کس در غیر ماههای حج عمره بجا آورد عمره او عمره مفرده‌ای است اگر خواست قبل از حج به ولایت خود برمیگردد و اگر نخواست برنمیگردد و اگر ماند و حج کرد حجه او مفرده است و هر کس در ماههای حج عمره گزارد و تا وقت حج بماند عمره او عمره تمتع است و بعد از آن حج مینماید و اگر قصد داشته قبل از حج کردن ببلاد خود برگردد عمره او مفرده است و هر کس در غیر ماههای حج عمره‌ای بجا آورد و تا ماههای حج بماند و قصد تمتع نماید از حرم بیرون رفته از یکي از مواقیت محرم میشود برای تمتع بعد محل شده و میماند تا حج نماید .

۱٦ - عمره تمتع و حج آن واجب است که در یك سال باشند پس هر کس عمره تمتع بجا آورد نباید از مکه خارج شود تا در وقت حج محرم برای حج شود و پیش از حج نمودن خروج از مکه برای او مکروه است .

۱۷ - هر کس در ماههای حج عمره تمتع بجا آورد و احتیاج پیدا کند که از مکه خارج شود پس برای حج محرم میشود و از مکه بیرون میرود و اگر وقت واسع باشد تلبیه گویان بمکه برمیگردد و همراه مردم به منٰی خارج میشود و گرنه از بیرون مکه به منٰی یا عرفات میرود .

۱۸ - کسی که حج تمتع بجا میآورد هر گاه حاجتی پیدا کند که ناچار از خروج شود جایز است در حالی که مُحِلّ است بیرون رود و مُحِلّ وارد شود و این بشرطی است که بازگشت او در همان ماهی باشد که در آن ماه عمره بجا آورده اما اگر در ماه دیگری بمکه برگردد باید باحرام عمره برگردد چون هر ماهی عمره‌ای دارد .

۱۹ - روایت شده کسی که حج تمتع بجا میآورد هر گاه مُحِلّ از مکه بیرون رفت اگر در ماهی که خارج شده برگشت مُحِلّ برمیگردد و اگر در ماه دیگری برگشت با احرام برمیگردد و بعید نیست که این در وقتی باشد که خروج او بدون فاصله بعد از محل شدن باشد و ماهی که بیرون رفته همان ماهی باشد که در آن عمره بجا آورده .

صفحه ۳۰۲

۲۰ - کسی که داخل مکه میشود تا ظهر روز عرفه یعنی روز نهم ذیحجه میتواند حج تمتع بجا آورد و یا تا وقتی که بتواند بعرفات برسد و اگر در وقتی وارد مکه شد که میترسد موقفین یعنی عرفات و مشعر را از دست بدهد از تمتع عدول به حج نموده بدون عمره گذاردن به عرفات میرود که حج را بجا آورد .

۲۱ - هر گاه کسی روز ترویه که هشتم ذیحجه باشد وارد مکه شد مخیر است که عمره بجا آورد و محل شود و باز محرم شود و بسوی منٰی برود و یا آنکه عدول از تمتع به حج نماید و وقت اختیاری عرفات و مشعر را درك نماید .

۲۲ - زن هر گاه قبل از محرم شدن حائض شد و همینطور در حال حیض آمد تا وارد مکه شد پس اگر تا پیش از ظهر روز ترویه یعنی هشتم پاك شد به عمره تمتع خود رسیده و اگر بعد از ظهر روز هشتم پاك شد مخیر است که از حج تمتع عدول نموده حج مفردی بجا آورد یا حج تمتع کند یعنی عمره بجا آورد و بعد حج نماید اما اگر پاك نشد مخیر است که از عمره عدول نماید یا آنکه تا پایان شب عرفه یعنی تا صبح روز عرفه صبر کند اگر پاك شد عمره بگزارد و گر نه حج مفرد بجا آورد .

۲۳ - هر گاه زن پاك بود و محرم شد بعد حائض گشت همه مناسك را بغیر از طواف بجا میآورد و طواف را قضا میکند .

۲٤ - روایت شده درباره زن که هر گاه با احرام تمتع آمد و قبل از طواف حائض شد و پاك نشد تا وقتی که بطرف عرفات خارج شد حجه او بدل به مفرده میشود و بر او است که خونی بریزد که آن قربانی اوست و قربانی محمول بر استحباب است .

۲۵ - هر گاه زن در اثناء طواف حائض شد اگر از نصف نگذشته بیرون میرود و بعد طواف را از اول آن قضا میکند و اگر از نصف گذشته بیرون میرود و مقدار و محل را بذهن میسپارد و بعد از پاك شدن تتمه را بجا میآورد .

۲٦ - هر کس نیت نماید که حج و عمره مقرونی بجا آورد و عمره را بعد از حج بگذارد میتواند عدول کرده و حج تمتع بجا آورد .

۲۷ - هر کس حج مفرد بجا آورد و طواف کند و سعی نماید ، تا وقتی که بعد از طواف

صفحه ۳۰۳

و سعی تلبیه نگفته میتواند آن را بدل به تمتع نماید و اگر لبیك گفت دیگر نمیتواند تمتع بجا آورد .

۲۸ - هر کس روز عرفه بر او داخل شود و او هنوز به مکه نرسیده و میخواهد حج تمتع بجا آورد تلبیه عمره تمتع را قطع کرده و بعد از نماز صبح اِهلال به حج میکند به تلبیه و بعرفات میرود و با مردم وقوف میکند و همه مناسك را بجا آورده و در مکه میماند تا عمره ماه محرم را بجا آورد و چیزی بر او نیست .

۲۹ - هر کس اهل او از حاضرین در مسجدالحرام هستند یا حج مفرد بجا میآورد یا قران و حد حضور چهل و هشت میل است از هر طرف (تقریباً ۹٦ کیلومتر) .

۳۰ - هر کس هدی یعنی قربانی همراه خود سوق دهد و حج قران بجا آورد سزاوار است که هدی را اگر شتر است اِشعار کند و بعد از احرام تقلید نماید و اگر گاو یا گوسفند است تقلید نماید و طرز اشعار آن است که آن را رو بقبله مینشاند و طرف چپ آن میایستد و از طرف راست آن با آهنی به کوهان او ضربه‌ای میزند که خون جاری شود و میگوید : بِسْمِ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ مِنْكَ وَ لَكَ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنّْی ، بعد تقلید میکند آنرا یعنی یك لنگه از نعلین کهنه‌ای که در آن نماز خوانده باشد بگردن آن میآویزد .

۳۱ - سه چیز باعث شروع احرام هستند تلبیه و اشعار و تقلید پس هر کدام از اینها را که کسی بجا آورد محرم شده .

۳۲ - هر گاه شتران زیاد باشند آنها را میخواباند و بین دو تا ایستاده و یکي را در حالی که طرف راست او ایستاده و دیگری را در حالی که طرف چپ او ایستاده اشعار میکند .

۳۳ - کسی که قربانی همراه میبرد جایز است که آن را اشعار و تقلید نکند و به تلبیه اکتفا کند .

۳٤ - هر کس از میقات محرم شده و بطرف مکه برود آنگاه قبل از ورود به حرم شتری بخرد و اشعار و تقلید نموده و آن را سوق دهد جایز است اما اگر پیش از رسیدن به میقات بخرد باید از همان میقات اشعار یا تقلید کند و سوق دهد .

صفحه ۳۰٤

۳۵ - هر گاه طفل را حج میبرد از محل فخ لباس او را بیرون آورده لباس احرام میپوشاند و اگر نترسید بر او از جُحفه یا بطن‌مر یا عرج آنگاه او را از هر چه که محرم باید دوری کند دور میدارد و برای حج هم روز ترویه که هشتم باشد از مکه لباس احرام بر او میپوشاند و آنچه محرم بجا میآورد برای او هم انجام میدهد و باو امر میکند که لبیك بگوید و اگر خوب نمیتواند بگوید از

طرف او میگویند بعد او را طواف و سعی میدهند و در عرفات و مشعر متوقف مینمایند و از طرفش سنگ میزنند و ذبح مینمایند یا مرد کارد را در دست او گذاشته دستش را میگیرد و ذبح میکند و همه مناسك را بهمین طورها با او بجا میآورند و اگر وسعت آنکه ذبح از طرف او بشود نداشته باشد ولیّ او از طرفش روزه میگیرد و اگر صیدی را کشت بر گردن پدر اوست و هراینه طفل را وقتی برای حج میبرند که دندان بیرون آورده باشد .

مقدمه ششم

در مواقیت است و در آن مسائلی است :

۱ - خدای سبحانه بعد از آنکه زمین مکه را حرمی برای خود قرار داد و حرام فرمود که بدون احرام وارد آن شوند در اطراف آن چند میقات قرار داد که از آن جاها محرم شوند پس برای اهل مدینه و کسانی که از راه مدینه به مکه میروند مسجد شجره را قرار داد و بآن ذوالحُلَیفة هم میگویند و در شش میلی مدینه است (حدود دوازده کیلومتر) و برای اهل شام و اهل مغرب جُحْفه را قرار داد و آن قریه‌ای است که سیل آنرا برده است و از ذوالحلیفه بمکه نزدیکتر است و هشتاد و دو میل (حدود ١٦٤ کیلومتر) تا مکه فاصله دارد و برای اهل یمن یلملم را قرار داد که کوهی است و برای اهل طائف قرن‌المنازل که قریه‌ای یا مسیل رودی است نزدیك طائف و میقات اهل عراق و نجد را عقیق قرار داد که مسیلی است معروف .

۲ - هر کس خانه او از این میقات‌ها بمکه نزدیکتر است از خانه خود محرم میشود و همان میقات اوست .

صفحه ۳۰۵

۳ - هر کس بقصد مکه میرود و نیت دارد که از راه یکي از این مواقیت برود چون بیکي از آنها رسد واجب است که محرم شود .

٤ - پیش از این میقات‌ها بطرف خارج حرم احرامی نیست و بعد از گذشتن از آنها یعنی بطرف مکه هم احرامی نیست که از جای نزدیکتر محرم شوند .

٥ - اول وادی عقیق بطرف عراق مسلخ است و آخر آن عقبه غمره و روایت شده اول آن بریدالبعث است که شش میل از مسلخ بطرف عراق میرود و معنی این روایت را ما نمیدانیم و خود اولی هستند بآن و اما ذات‌عرق که از غمره بمکه نزدیکتر است از جاهائی که پیغمبر صلی الله علیه و آله میقات قرار داده‌اند نیست .

٦ - محرم شدن از اول عقیق یعنی مسلخ بهتر از آخر آنست و جایز است عقب انداختن احرام تا غمره .

۷ - کافی است که هر گاه نمیشناسی از مردم و عربهای بیابانی بپرسی که عقیق کجاست .

۸ - محل محرم شدن در ذوالحلیفه همان مسجد است (یعنی مسجد شجره) و بر ساختمان مسجد افزوده‌اند و همان که قدیم بوده معتبر است و این سقفها جدید است و از مسجد نیست .

۹ - هر کس بر ذو الحلیفه بگذرد و مریض باشد و یا جائی از بدن او دردی داشته باشد یا علیل و یا ضعیف باشد جایز است که محرم شدن را تا جحفه بتأخیر بیاندازد .

۱۰ - جایز است که هر گاه شخص بر جان خود میترسد محرم شدن را تا رسیدن به حرم عقب بیندازد .

۱۱ - جایز است کسی که بر عقیق میگذرد احرام را از باب تقیه یا علتی تا ذات‌عرق عقب بیاندازد و اگر توانست از مسلخ محرم میشود و لباس عادی میپوشد و در دل خود تلبیه میگوید بعد وقتی که به میقات آنها رسید احرام را ظاهر میکند .

۱۲ - رخصت داده‌اند به کسی که یك ماه در مدینه مانده حال میخواهد بمکه برود و از راه ذی‌الحلیفه هم نرود که در سر شش میلی (حدود ۱۲ کیلومتری) مقابل

صفحه ۳۰۶

ذو الحلیفه محرم شود و روایت شده در ذوالحلیفة محرم میشود بعد از هر راهی که خواست میرود و در روایتی نهی کرده‌اند که هر گاه وارد مدینه شدند از جای دیگر محرم شوند و همین باحتیاط نزدیکتر و اولٰی است اما در غیر ذی‌الحلیفه رخصتی نیست پس هر کس از راه هر میقاتی آمد باید از همانجا محرم شود و از آنجا بدون احرام نگذرد و بعد از رسیدن بمیقاتی از راه میقات دیگر نرود که از آنجا محرم شود .

۱۳ - میقات کودکان اگر نگرانی برای آنها نباشد مثل مردان است و گر نه آنها را تا جحفه میآورند و اگر ترسی داشتند تا بطن‌مر و اگر باز ترسیدند تا عرج و اگر ترسیدند تا بئرفخ میآیند و از آنجا آنها را محرم مینمایند و از مکه نیز آنها را باحرام حج محرم میکنند .

۱٤ - میقات حج تمتع مکه است و بهترین جاها برای محرم شدن مسجد است و افضل جای آن نزد مقام ابرهیم است یا حِجر اسمعیل (ع) .

۱۵ - احرامِ قبل از میقات احرام نیست پس اگر کسی محرم شد و با زنان نزدیك شد یا شکاری کرد چیزی بر او نیست .

١٦ - هر كس نيت عمره ماه رجب نمايد و بترسد كه اگر صبر كند تا از ميقات محرم شود ماه رجب بگذرد جايز است كه قبل از ميقات محرم شود كه عمره رجب را درك نمايد و اين كار براى او فضيلتش بيشتر است چون عمره رجب فضيلتى دارد كه غير آن ندارد .

١٧ - هر كس ندانسته در ميقات محرم نشد و از آن گذشت بعد فهميد برميگردد به ميقات سرزمين خود و محرم ميشود و اگر به ميقات ديگرى رفت از آنجا محرم ميشود و اگر ترسيد كه وقت فوت شود و از ميقات گذشته و به حرم نرسيده هر جا هست محرم ميشود و اگر داخل حرم شده بود و توانست كه بيرون رود از حرم بيرون ميرود و اگر نتوانست از همانجا محرم ميشود و حكم كسى كه احرام را فراموش كرده نيز همين است .

١٨ - هر كس محرم شدن با تلبيه را فراموش كرده و بعد از تمام شدن مناسك يادش

بيايد همان نيت او را كافى است اگر چه اهلال ننموده (يعنى احرام را با لبيك گفتن آغاز نكرده) .

١٩ - هر كس در ميقات به حال اغما افتد و شعور نكند مردى از جانب او محرم ميشود (يعنى از طرف او نماز خوانده و تلبيه ميگويد) .

٢٠ - هر كس احرام براى حج را فراموش كرد تا بعرفات آمد و آن وقت يادش آمد ميگويد : اَللّٰهُمَّ عَلٰى كِتٰابِكَ وَ سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهٖ ، و احرام او تمام است .

٢١ - هر كس ندانست كه بايد روز ترويه محرم شود تا همه مناسك را بجا آورد و به شهر خود برگشت حج او تمام است .

٢٢ - هر كس عصيان نموده عمداً احرام را ترك كند به ميقات زمين خود بازگشته و محرم ميشود .

٢٣ - هر كس مقيم مكه باشد و بخواهد حج تمتع كند اگر خواست ميرود بجائى كه ميقات سرزمين اوست يا از حرم بيرون رفته بيكي از مواقيت ميرود كه يك شب يا دو شب با مكه فاصله داشته باشد و پس از عمرهْ حج خود را از مكه آغاز ميكند و اگر خواست كه حج مفرد بجا آورد بيرون ميرود به جعرانه يا حديبيه .

٢٤ - هر كس مكه باشد و بخواهد كه عمره بگذارد به تنعيم يا جعرانه يا حديبيه يا عسفان و امثال آنها ميرود و از آنجا محرم ميشود .

۲۵ - هر کس کمتر از پنج ماه مجاور مکه شود حکم او مثل حکم ولایتهای دیگر است و اگر پنج ماه بیشتر بماند تا دو سال مختار است که حج مفرد بجا آورد یا تمتع و تمتع افضل است و اگر دو سال یا بیشتر مانده است حکم او مثل حکم اهل مکه است و تمتع بر او واجب نیست .

منسك اول

در عمره تمتع است و در آن چند مقصد است :

صفحه ۳۰۸

مقصد اول

در احرام است و در آن مسائلی است :

۱ - کسی که حج و عمره بر او واجب شده واجب است که از میقات هر یك محرم شود .

۲ - جواز دخول حرم برای عمره یا حج منوط به احرام است پس نباید داخل حرم شوند مگر با احرام برای حج یا عمره یا هر دوی آنها یعنی برای حج تمتع .

۳ - در حج و عمره غیر واجب هم احرام شرط است .

٤ - کسی که عازم حج است مستحب است که در ماههای حج موی سر و ریش را بلند بگذارد و در ده روز آخر شوال تأکید این کار زیادتر است و مؤکدتر از آن در ذی‌قعده است و در ماهی که میخواهد در آن عمره بجای آورد بلکه از یك ماه قبل از آن نیز گذاشتن موی سر و ریش مستحب است .

۵ - جایز است کمی قبل از احرام شارب را بزنند و ناخن بگیرند و تنویر کنند و پشت سر قسمت بالای گردن را بتراشند و حجامت نموده و مسواك کنند .

٦ - کوتاه کردن مو قبل از احرام جایز است .

۷ - هر کس ندانسته در مکه بعد از محل شدن از احرامِ عمره سر خود را بتراشد چیزی بر او نیست و اگر بیشتر از سی روز باحرام حج مانده عمداً هم بتراشد چیزی بر او نیست و اگر کمتر از سی روز باحرام حج مانده باشد مستحب است که خونی بریزد .

۸ - مستحب است آماده شدن برای احرام به ستردن موی بغل و تراشیدن زیر شکم و تنویر و گرفتن ناخنها و چیدن شارب و مسواك زدن و با هر کدام که شروع کردی مانعی ندارد و هر گاه شخص در

مدینه این امور را انجام دهد وقت حج دیگر تنویر نمیکند و موی بغل را نمیکند و چیزی از این قبیل را انجام نمیدهد .

۹ - غسل احرام ، مستحب مؤکد است و همچنین پوشیدن دو جامه احرام بعد از غسل .

۱۰ - اگر انسان بترسد که در ذوالحلیفه آب کمیاب باشد جایز است که در مدینه غسل کند و مستحب است که اگر در ذوالحلیفه آب بود غسل را اعاده کند .

صفحه ۳۰۹

۱۱ - هر کس پیش از طلوع فجر غسل کند بعد در آن روز محرم شود آن غسل مادام که نشکسته باشد برای او کافی است و همچنین اگر اول شب غسل کرد و آخر شب محرم شد غسل او برای او کافی است .

۱۲ - هر کس غسل کند بعد یکي از حدثهائی که مبطل وضو است از او سر بزند مستحب است که غسل را اعاده کند .

۱۳ - هر کس برای احرام غسل کند بعد لباسی بپوشد یا چیزی بخورد که سزاوار نیست یا چیزی بر سر خود ببندد استحباباً غسل را اعاده میکند .

۱٤ - هر که برای احرام غسل کند بعد با دستمالی سر را مسح نماید یا ناخنهای خود را بگیرد غسل را اعاده نمیکند .

۱۵ - هر کس آب برای غسل نیافت تیمم میکند .

۱٦ - هر کس غسل احرام بجا آورده و نماز کند و دعای مأثور را بخواند بعد از اموری که برای محرم جایز نیست چیزی مرتکب شود تا تلبیه نگفته چیزی بر او نیست چون احرام با تلبیه محقق میشود .

۱۷ - هر کس بی غسل و نماز محرم شود احرام را تجدید میکند .

۱۸ - مستحب است که بعد از نماز واجب محرم شوند خاصةً نماز ظهر و یا بعد از نافله احرام .

۱۹ - مستحب است که برای احرام شش رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت نماز بخوانند که در اول آنها توجه میکند و سوره قل هو الله و قل یا ایها الکافرون را در آنها میخواند و اگر وقت نماز فریضه‌ای باشد اول رکعات نماز احرام را میخواند بعد نماز فریضه را بجا آورده آنگاه محرم میشود .

۲۰ - نماز نافله یعنی نماز احرام را در هر وقتی میتوان خواند و اگر تقیه داشت بعد از عصر نمیخواند و تا مغرب میماند و آنوقت آنرا میخواند .

۲۱ - هر گاه نمازش را تمام کرد حمد و ثنای خدا را بجا میآورد و درود بر پیغمبر او صلی الله علیه و آله میفرستد و بعبارات مأثوره دعا میکند .

صفحه ۳۱۰

۲۲ - نیت احرام واجب است و آن قصد بسیط قلبی است و مستحب است که با زبان دعای مأثور را بخواند .

۲۳ - اگر نیت حج یا عمره نداشته باشد کلماتی که میگوید بی‌اثر است .

۲٤ - صِرفِ در دل داشتن مقصود کافی است ولو آنکه اهلال به حج یا عمره ننماید (یعنی بلند لبیك نگوید) .

۲۵ - هر کس روز ترویه (یعنی هشتم ذی‌حجه) نیت حج داشته باشد و سهواً بخیال عمره باشد و ذکر عمره نماید و لبیك بلند بگوید چیزی بر او نیست اهلال را اعاده میکند (و اهلال یعنی آغاز حج یا عمره با گفتن لبیك) .

۲٦ - هر کس محرم شود برای حج یا عمره بعد عرضی عارض او شود محل میشود و چیزی بر او نیست جز آنکه مستحب است که وقت احرام با پروردگار خود شرط کند که هر جا خدا بواسطه مانعی او را از ادامه مناسك باز داشت مُحل نماید (یعنی رخصت دهد که احرام خود را بشکند) و پس از این شرط تلبیه را شروع کند .

۲۷ - هر کس مانعی عارض او شد و او را از احرام محل نمود چیزی بر او نیست و اگر برای حج واجب خود آمده بوده باید سال دیگر بیاید و فرقی نمیکند که شرطی که گذشت نموده باشد یا ننموده باشد .

۲۸ - کسی که حج قران میگذارد اگر محصور و ممنوع از حج شود قربانی خود را میفرستد و اگر این حج حجة الاسلام او بوده سال بعد حج میکند شرط کرده باشد یا نکرده باشد و اگر حج واجب او نیست حجی بر گردن او نیست .

۲۹ - سزاوار است برای مرد که بعد از غسل برای احرام دو جامه بپوشد که یکي را ردا قرار میدهد و دیگری را ازار (یعنی لُنگ) .

۳۰ - جایز است غسل کردن در مدینه و پوشیدن دو جامه احرام در آنجا .

۳۱ - سزاوار است که در احرام این دو جامه را بپوشند خواه در حج باشد و خواه در عمره .

۳۲ - جایز است که دو جامه احرام از بُرد سبز باشد .

صفحه ۳۱۱

۳۳ - هر لباسی که در آن نماز میکنی مانعی ندارد که در آن محرم شوی .

۳٤ - زن و مرد هیچکدام در لباسی که از ابریشم خالص است محرم نمیشوند و این کار برای مرد حرام است و برای زن مکروه .

۳۵ - مستحب است احرام در جامه پنبه‌ای .

۳٦ - جایز است که محرم برای حفظ از سرما و گرما اگر خواست بیشتر از دو جامه بپوشد بشرط آنکه طاهر باشند .

۳۷ - جایز است که هر گاه لباس محرم کثیف شد آنرا عوض کند اما وقتی که داخل مکه شد همان دو جامه‌ای را که در آنها محرم شده بود بپوشد .

۳۸ - فروختن دو جامه احرام مکروه است .

۳۹ - جایز است که هر گاه چیزی به لباس احرام برسد آنرا بشویند .

٤۰ - مانعی ندارد که محرم خز بپوشد و آن جامه‌ای بوده که از کرك خز و ابریشم میبافته‌اند شبیه پارچه‌های شالی که امروزه هست .

٤۱ - جایز است که زنها در لباس خودشان محرم شوند اما روبند نمیزنند و دستکش نمیپوشند و حریر برای آنها مکروه است .

٤۲ - لباسی که با زعفران و ورس رنگ شده اگر بو نداشته باشد برای زنان مکروه است و اگر داشته باشد جایز نیست .

٤۳ - تلبیه برای احرام واجب است و آن اهلال به حج است و سبب انعقاد آن ، و احرام در واقع همان است چون آنچه حرام میشود بر انسان بعد از تلبیه میشود و نیت امر باطنی است مثل نیت نماز و تلبیه مثل تکبیرة الاحرام است .

٤٤ - اِشعار نیز موجب احرام است و آن علامت‌دار کردن شتران است به شکافتن کوهان آنها و همچنین تقلید نیز موجب احرام است و تقلید یعنی آویزان کردن کفشی بگردن شتران و اگر گاو یا

گوسفندی برای قربانی ببرد آنها را تقلید میکند که گذشت پس هر یك از این سه یعنی تلبیه و اشعار و تقلید موجب احرامند .

٤٥ - هر گاه شتر را اشعار کرد یا قربانی را تقلید نمود احرام واقع شده اگر چه تلبیه

صفحه ٣١٢

نگفته باشد اما اگر اشعار یا تقلید کرد واجب است که بعد از آنها تلبیه بگوید و اگر اول تلبیه گفت و محرم شد و حج او قران بود اشعار یا تقلید برای او مستحب است .

٤٦ - هر گاه از ذی‌الحلیفه محرم شد اگر سواره است در بیداء تلبیه میگوید و اگر پیاده است در مسجد و جایز است که پس از حرکت وقتی که مشغول سیر شد تلبیه بگوید خواه سواره باشد یا پیاده .

٤٧ - هر کس از غمره یا بریدالبعث محرم شود نماز و دعا میخواند و تلبیه میگوید و اگر خواست کمی راه میرود بعد تلبیه میگوید یا وقتی که مشغول سیر شد تلبیه میگوید .

٤٨ - هر که روز ترویه (یعنی هشتم ذی‌حجة) محرم شود خارج میشود به ردم و تلبیه برای حج میگوید و روایت شده هر گاه شعب الدرب را در طرف راست خود و عقبه را در طرف چپ خود گذاردی تلبیه بگو برای حج .

٤٩ - جایز است تلبیه گفتن از پشت مقام و افضل آن است که برود تا برسد به رقطاء و پیش از رسیدن به ابطح تلبیه میگوید و روایت شده اگر پیاده هستی نزد مقام لبیك بگو و اگر سواره‌ای هر گاه شترت از زمین برخاست .

٥٠ - در تمتع چون به میل بیداء رسیدی سزاوار است که بلند تلبیه بگوئی و در حج وقتی که به سوی ابطح بیرون رفتی و تلبیه بلند گفتن بر زنها نیست .

٥١ - شخص گنگ برای تلبیه در دل نیت میکند و زبان را حرکت میدهد و با انگشت اشاره میکند .

٥٢ - تلبیه گفتن در حال جنابت و وضو نداشتن و در هر حالی جایز است .

٥٣ - واجب در تلبیه چهار لبیك است و میگوئی : لَبَّيْكَ اللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لٰا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ ، و نزدیکتر باحتیاط آنست که بعد از آن این عبارت را هم بگوئی : اِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ وَ الْمُلْكَ لَكَ لٰا شَرِيكَ لَكَ .

٥٤ - مستحب است که مکرر بگوئی : لَبَّيْكَ ذَا الْمَعٰارِجِ لَبَّيْكَ .

۵۵ - و تلبیه بعبارات بیشتری هم روایت شده و روایت هم شده است که اینها را مردم

صفحه ۳۱۳

افزوده‌اند .

۵٦ - مستحب است که هر گاه به سواری برخوردند یا بر تلی یا پشته‌ای بالا رفتند یا به دره‌ای سرازیر شدند تلبیه را تکرار کنند و همچنین آخر شب و در عقب نمازهای واجب و نوافل و هر وقت شتر مسافر برمیخیزد و چون از خواب بیدار شود و در سحرها و در روز تا زوال آفتاب .

۵۷ - مستحب است که در حال احرام هفتاد بار تلبیه بگویند .

۵۸ - شخصی که عمره تمتع بجا میآورد هر گاه خانه‌های مکه را دید تلبیه را قطع میکند و روایت شده هر گاه وارد خانه‌های مکه شد و روایت شده وقتی که داخل حرم شد و حد خانه‌های مکه که قبلاً بوده عقبه مدنین (مدنیین ظ) بوده و مردم بعد از آن ساختمانهای جدید کرده‌اند پس تلبیه را قطع کن و الله اکبر بگو و لا اله الا الله و الحمد لله و به هر لفظ که توانستی ثنای خدا را بجا آور .

۵۹ - هر کس از حوالی مکه مثل جعرانه و شجره محرم شود تلبیه را در عروش مکه قطع میکند (یعنی وقتی که به بیوت مکه رسید) و منظور از آن ذی‌طوی است .

٦۰ - کسی که حج بجا میآورد تلبیه را ظهر روز عرفه (یعنی نهم ذی‌حجه) قطع میکند .

٦۱ - عمره گزار تلبیه را وقتی قطع میکند که نظر به کعبه نماید و روایت شده وقتی که نظر به مسجد الحرام کرد و روایت شده وقتی که نظر بخانه‌های مکه نمود و روایت شده وقتی که باول حرم رسید و شاید این دو روایت آخر برای کسانی باشد که از آفاق دور میآیند و دو روایت اول که قریب به یکدیگر نیز هستند برای عمره گزار از اهل مکه باشد چنانکه خبری هم این معنی را تأیید میکند .

٦۲ - داخل شدن بمکه بدون احرام جایز نیست و همینطور گذشتن از میقات‌ها در وقتی که قصد ورود بمکه دارد بدون احرام جایز نیست مگر آنکه مریض باشد بطوری که قادر بر احرام نیست که بچنین کسی رخصت داده‌اند که محرم نشود و روایت شده که مردی از طرف او محرم میشود .

٦۳ - برای هیزم‌کش و کسانی که بوته از بیابان بریده و میآورند و در نسخه‌ای از

صفحه ۳۱٤

حدیث به کسانی که جنسی از جاهای دیگر میآورند و میفروشند رخصت دادهاند که بدون احرام داخل شوند و همینطور کسی که در همان ماهی که عمره بجا آورده از مکه بیرون رود و در همان ماه برگردد و کسی که املاکي حوالی مکه دارد و بآنجا میرود رخصت دادهاند که بدون احرام برگردند .

٦٤ - طریقه احرام حج این است که شخص برای احرام مهیا شود و شارب و ناخنهای خود را کوتاه کند و زیر شکم را اگر مو دارد تنویر نماید و موی بغل را بسترد و غسل کند و دو جامه احرام خود را بپوشد و پا برهنه وارد مسجدالحرام شود با سکینه و وقار بعد شش رکعت یا دو رکعت نماز در کنار مقام ابرهیم یا در حجر اسمعیل میخواند و بعد می‌نشیند تا ظهر شود آنگاه نماز واجب را خوانده دعا میکند بعبارتی که روایت شده بعد محرم میشود برای حج و چون به فضای نزدیك ردم رسید تلبیه میگوید و چون مشرف به ابطح شد صدا به تلبیه بلند میکند و افضل آنست که نماز ظهر را در منٰی بخواند .

٦٥ - هر کس سهواً پیش از تقصیر خود از احرام تمتع محرم به حج شود از خدای عز و جل طلب مغفرت میکند و عمره او تمام است و مستحب است که خونی بریزد و اگر عمداً قبل از تقصیر محرم به حج شود گناه کرده و عمره تمتعی ندارد و در این وقت محرم برای حج است .

٦٦ - حائض غسل نموده و پنبه و پارچه‌های لازم را در موضع دم محکم میکند و لباسی زیر لباس احرام خود میپوشد و چون بمیقات رسید محرم میشود و نماز نمیخواند و داخل مسجد نمیشود و رو بقبله کرده بدون نماز حج را شروع میکند و تلبیه میگوید و روایت شده لباس احرام را شبها بیرون آورده روزها میپوشد تا وقتی که پاك شود و زن نفاس دار هم همینطور عمل میکند .

٦٧ - هر کس در میقات بحال اغما افتد مردی از جانب او محرم میشود .

صفحه ٣١٥

مقصد دوم

در اموری است که باید در احرام ترك شود و متعلقات آن امور و در آن مطالبی است :

مطلب اول

در شکار است و در آن مسائلی است :

١ - صیدی که داخل حرم باشد شکار آن برای محرم و غیر محرم حرام است چه آن صید از حرم باشد و چه از بیرون داخل حرم شده باشد و حرم دوازده میل در دوازده میل است (هر میل تقریباً دو کیلومتر است) .

۲ - شکار حیوانات برّی برای محرم حرام است و همچنین نشان دادن آن به شکارچی و راهنمائی او و بستن دری بر روی آن صید و اذیت کردن و رم دادن و کشتن و خوردن آن که تمام این امور برای محرم حرام است .

۳ - محرم جایز نیست از صیدی که دیگری در خشکي شکار کرده بخورد .

٤ - هر گاه انسان نیت و عزم حج نمود و با تلبیه قصد خود را تمام کرد دیگر شکار کردن و سایر اموری که واجب است محرم ترك آن امور را بنماید همگی بر او حرام میشوند .

٥ - تخم و جوجه مرغی که صید آن جایز نیست برای محرم حرام است .

٦ - خوردن گوشت شکار برای محرم جایز نیست اگر چه غیر محرمی بیرون حرم صید نموده و همانجا ذبح کرده باشد و خوردن آن شکار برای محل یعنی کسی که محرم نیست جایز است .

۷ - هر گاه محرمی یا غیر محرمی در حرم حیوانی را ذبح نمود آن میته است و خوردن آن برای محرم و غیر محرم حرام است و هر گاه محل بیرون حرم ذبح کرد و آن در بیرون حرم شکار شده بود برای محرم حرام است و برای غیر محرم حلال است .

۸ - هر گاه محرم در حرم حیوانی را ذبح نمود سزاوار است که آن را دفن کند و جایز

صفحه ۳۱٦

نیست که آن را بیاندازد و برود .

۹ - صید کبوتر حرم ولو از حرم بیرون آمده باشد جایز نیست .

۱۰ - خوردن صید حرم برای محرم و غیر محرم جایز نیست اگر چه دیگری شکار کرده باشد و اگر چه که در حِلّ ذبح کرده باشد و به حرم آورده باشد .

۱۱ - خریدن شکار در حرم جایز نیست مگر آنکه ذبح شده باشد و در بیرون حرم آن را ذبح کرده باشند و جزو صید حرم نباشد که در این صورت برای غیر محرم مانعی نیست .

۱۲ - محرم هر گاه شکاری را سر ببرد نه محرم میتواند از آن بخورد و نه محل و آن بمنزله مردار است .

۱۳ - محل یعنی غیر محرم هم جایز نیست در حرم شکار را ذبح کند و شکار او مرداری است که نه محرم و نه محل هیچکدام از آن نمیخورند .

١٤ - در حرم کشتن سباع الطیر (یعنی مرغهائی که به مرغ یا حیوان دیگر حمله کرده آن را شکار میکنند) هر گاه کبوترهای حرم را بزنند جایز است .

١٥ - خریدن یوزپلنگ در حرم و بیرون بردن آن از آنجا مانعی ندارد .

١٦ - هر حیوان سبُع (یعنی وحشی و درنده‌ای) که اسیر تو بود و آن را وارد حرم کردی میتوانی از حرم خارج کنی .

١٧ - ملخ جزو صید خشکي است اگر چه که پیدایش آن از دریا باشد و خوردن آن و کشتن آن از روی عمد جایز نیست .

١٨ - محرم به ملخ صدمه نمیزند و از کنار آن میگذرد اما هر گاه در راه باشد و چاره نیابد و آنرا بکشد چیزی بر او نیست .

١٩ - مرغی که صید آن جایز نیست آنست که بین زمین و آسمان میپرد و میتواند بال خود را صاف بگیرد اما آنکه نمیتواند بال را صاف گرفته پرواز کند مثل مرغ خانگی و امثال آن جزو صیدی که کفاره‌ای برای آن لازم باشد محسوب نمیشوند .

٢٠ - مرغهائی را که میتوانند بال خود را صاف بگیرند و پرواز کنند نمیتوانی از حرم

صفحه ٣١٧

خارج کنی و اگر نمیتواند که بال خود را صاف بگیرد بیرون بردن آن مانعی ندارد و آن بمنزله مرغ خانگی است .

٢١ - صید دریا برای محرم حلال است بنا بر این مانعی ندارد که محرم جزو توشه خود ماهی تازه یا نمك سود داشته باشد .

٢٢ - هر مرغی که در دریا تخم میگذارد و جوجه میکند دریائی است و آنچه که در خشکي تخم میگذارد و جوجه میکند بّری است و مدار بر تخم و جوجه است .

٢٣ - آنچه هم در خشکي و هم در دریا زیست کند سزاوار نیست که محرم آنرا بکشد پس اگر کشت باید جزای آنرا بدهد .

٢٤ - مانعی ندارد که محرم از مشکهائی که از پوست شکار ساخته‌اند آب بخورد .

٢٥ - هر کس محرم شود و تلبیه نگفته باشد و در بیرون حرم صیدی بنماید تا تلبیه نگفته کفاره‌ای بر او نیست چون عقد احرام با تلبیه تمام میشود .

٢٦ - اشكالی ندارد که مرد محرم شود و در منزل او نزد خانواده او صیدی مثلاً مرغی باشد که صید شده و برای اهل او مستحب است که در اوقات احرام او تا روز عید قربان متعرض آن مرغ نشوند .

٢٧ - مرد هر گاه شکاری با خود دارد محرم نمیشود تا آنرا از ملك خود خارج کند .

٢٨ - هر گاه گوشت شکاری همراه محرم در توشه او باشد اگر خودش صید نکرده باشد مانعی ندارد .

٢٩ - هر صیدی را که زنده وارد حرم کردی کشتن و نگهداشتن آن برای تو حرام است .

٣٠ - هر کس مرغ پر چیده‌ای را داخل حرم نمود یا در حرم چنین مرغی باو هدیه کردند پرهای بال آنرا میکند و خوراك مرتبی باو میدهد تا پر دربیاورد بعد آن را رها میکند و اگر نتواند توقف کند میتواند آنرا نزد مرد مسلمانی یا زنی امانت بگذارد و بسپرد که هر گاه پر آن بلند شد رهایش سازند و هر مرغی که میتواند بال خود را صاف بگیرد هر گاه به حرم داخل کرده شد به مأمن خود آمده پس آنرا رها کن .

صفحه ٣١٨

٣١ - انداختن شپش از جامه و بدن برای محرم مکروه است .

٣٢ - کشتن شپش برای محرم جایز نیست و اگر او را آزار دهد میاندازد آن را .

٣٣ - انداختن قراد (که شپش شتر یا دیگر حیوانات است) و حلمه (که کرم پوست است) از لباس و بدن مانعی ندارد .

٣٤ - اشکالی ندارد که قراد را از شتر بیاندازند و اما حلمه مکروه است چون آن از خود اوست .

٣٥ - جایز است که محرم پشه و کك را هر گاه اذیت میکنند بکشد .

٣٦ - هر گاه محرم ناچار شد که یا گوشت شکار بخورد یا میته صید را میخورد و فدا میدهد .

مطلب دوم

در مطالبی است که از ارتباط با زنان پیش میآید و در آن مسائلی است :

١ - مانعی ندارد که محرم بعد از محرم شدن و پیش از آنکه تلبیه بگوید با زن خود جمع شود .

۲ - نزدیکي با زنان برای محرم حرام است بلکه در شرایطی باعث باطل شدن حج او میشود چنانکه خواهد آمد .

۳ - حرام است که در حال احرام زن اجازه دهد مرد با او نزدیکي کند .

٤ - بوسیدن زن برای محرم جایز نیست چه از روی شهوت باشد و چه بدون شهوت .

٥ - جایز نیست که محرم با شهوت دست ببدن زن بزند .

٦ - مانعی ندارد که محرم به زن خود نگاه کند .

۷ - باکي نیست که مرد بدون شهوت دست به بدن زن خود بزند یا همراه او باشد یا او را بخود بچسباند و از محمل پائین آورد .

۸ - جایز نیست که محرم ازدواج کند .

۹ - جایز نیست که محرم عقد ازدواج ببندد و اگر زنی باشد جایز نیست که خود را برای کسی تزویج کند و اگر محرم ازدواج نمود یا شخص غیر محرمی را بواسطه حق

صفحه ۳۱۹

ولایت تزویج نمود آن ازدواج باطل است .

۱۰ - جایز نیست که محرم شاهد عقد نکاحی باشد یا زنی را خواستگاری کند .

۱۱ - شخص غیر محرم جایز نیست که محرمی را عقد کند در حالی که میداند این کار برای او حلال نیست .

۱۲ - جایز نیست که زن مُحلی خود را بعقد مُحرمی درآورد .

۱۳ - محرم هر گاه بداند که ازدواج او حرام است و معذلك ازدواج نماید بین او و زن را تفریق میکنند و بعد از آن همواره برای یکدیگر حرام خواهند بود .

١٤ - اشکالی ندارد محرم کنیز بخرد یا بفروشد .

١٥ - طلاق دادن محرم مانعی ندارد .

مطلب سوم

در عطر زدن و نظافت کردن و زینت نمودن است و در آن مسائلی است :

۱ - چهار نوع طیب است که استعمال آنها برای محرم حرام میباشد یکي مشك و یکي عنبر و یکي زعفران و دیگری ورس (و آن گیاهی است که برای رنگ کردن بکار میرود) و در روایتی بجای ورس عود را فرموده‌اند .

۲ - استعمال طیب و در بینی ریختن آن در حال ضرورت مانعی ندارد .

۳ - استعمال روغنهائی که جزو طیب و عطر نیستند برای محرم حرامست .

٤ - دست زدن به دیگر انواع طیب در احرام مکروه است .

٥ - حرام است که در احرام از چهار طیب مذکور بجهت معطر کردن در غذا بریزند .

٦ - معطر کردن غذا با دیگر عطرها هم در احرام مکروه است .

۷ - مستحب است که محرم چون بوی عطری بمشام او رسد بینی خود را بگیرد .

۸ - مکروه است که از بوی بد دماغ خود را بگیرند .

۹ - مداوا با روغن زیتون و امثال آن مانعی ندارد .

۱۰ - برای محرم مکروه است که گل و گیاه معطر را ببوید و از آن لذت ببرد .

صفحه ۳۲۰

۱۱ - هر گاه دو جامه احرام پهلوی جامه‌هائی بوده که بآنها بوی خوش داده‌اند و از آن جامه‌ها بو گرفته آنها را پهن میکنند که بوی آنها برود .

۱۲ - دست زدن به زعفران جایز نیست چه در غذا باشد یا جامه‌ای را با آن رنگ کرده باشند و چه با روغنی یا چیز دیگری مخلوط شده باشد .

۱۳ - زن هم مثل مرد جایز نیست که به طیب دست بزند .

۱٤ - استشمام بوهای خوشی که عطارهای بین صفا و مروه دارند مانعی ندارد و بینی را بشنیدن آن بوها نمیگیرند .

۱٥ - خلوق کعبه خلوق نوعی عطر است که معمولاً زعفران دارد بلکه بیشتر آن زعفران است .

مانعی از آن نیست اگر چه در آن زعفران باشد و جامه بآن آلوده شود و در خلوق قبر نیز چنین وارد شده که مانعی ندارد و بعض فقها تفسیر کرده‌اند که مقصود خلوق قبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است .

١٦ - شستن عطر از جامه مانعی ندارد اگر چه که بدست او برسد .

١٧ - بوئیدن اِذخِر گیاهی است خوشبو از نوع گندمیان و بآن کاه مکه هم میگویند .

و قیصوم مشك چوپان .

و خزامی لاله .

و شیح درمنه .

و امثال آنها از گیاهانی که بطور خودرو در بیابانها میروید مانعی ندارد و مکروه ریحانی است که آنرا کاشته‌اند .

١٨ - خوردن بالنگ با آنکه معطر است و همچنین سیب و میوه کُنار (یعنی درخت سدر) و هر میوه‌ای که خوشبو است مانعی ندارد .

١٩ - شستن دست با اشنانی که در آن چیز معطری باشد مکروه است (و اشنان گیاهی است که با آن دست یا لباس را میشویند) .

٢٠ - خضاب دست با حنا مکروه است و برای زن نیز کراهت دارد ولو آنکه از خوف شقاق باشد و پیش از احرام خضاب نموده باشد .

٢١ - بکار بردن روغن سلیخه (که روغن میوه کال درخت بان است) وقت محرم شدن مانعی ندارد و همچنین بعد از غسل و روغن بطور مطلق بعد از غسل و محرم

صفحه ٣٢١

شدن پیش از تلبیه مانعی ندارد البته در صورتی که در آن غالیه نباشد و آن عطری است که از مواد معطر ترکیب میشود یا روغنی نباشد که در آن مشك و عنبر مخلوط کرده باشند .

٢٢ - سزاوار نیست که لباس را برای احرام جهت بوی خوش بخور بدهند .

٢٣ - اشکالی ندارد که زن سرمه بکشد و استعمال روغن نماید و بعد از این کارها غسل احرام نماید .

٢٤ - سرمه اگر صبری باشد که زعفران و ورس و مشك و عنبر در آن نیست مانعی ندارد و باقی مواد معطر مانعی ندارد که در سرمه باشد اما بجهت زینت در احرام نباید سرمه بکشند .

٢٥ - زن محرمه همه سرمه‌ها را بکار میبرد مگر سرمه سیاه یا سرمه‌ای که معطر شده باشد که این دو را برای زینت استعمال نمیکند .

٢٦ - نه زن و نه مرد سرمه سیاه نمیکشند مگر آنکه بیماری داشته باشند و سرمه فارس مانعی ندارد که انزروت باشد (و آن ظاهراً نوعی صمغ است) و همچنین سرمه خولان که از حضض گیاهیست بیابانی و گرمسیری از تیره بادمجانیان و به آن صمغ کاج هم گفته میشود .

و صبر و دواهای دیگر میسازند .

٢٧ - کسی که چشم او نابینا شده و ترك سرمه باو ضرر میزند سرمه میکشد و جایز است که پارچه‌ای بر روی چشم نهاده و آنرا به پشت سر ببندد البته اگر ترك این کار برایش ضرر دارد .

٢٨ - بطور کلی زینت کردن در حال احرام جایز نیست حتی آنکه در آینه نگاه نمیکند چون اینهم زینت است .

مطلب چهارم

در مسائل مربوط به لباس است :

١ - برای محرم پوشیدن طیلسان مانعی ندارد (و آن لباسی است شبیه عبا یا شنل که بر

صفحه ٣٢٢

دوش میانداخته‌اند و معمولاً سبز بوده) و اگر چه که دکمه داشته باشد اما دکمه‌های آنرا نمی‌بندد .

٢ - محرم هر لباسی را میپوشد مگر لباسی که بعنوان پیراهن استفاده میشود (یعنی لباسی که در جوف آن داخل میشوند) یا دکمه‌های آنرا میاندازند و اگر محتاج شد به لباسی که دکمه دارد آنرا سرازیر کرده بر شانه میاندازد .

٣ - محرم هر گاه جنابت به لباس او برسد نمیپوشد آنرا تا بشوید و از این آلودگی لباس بر احرام او نقصی وارد نمیشود .

٤ - مانعی ندارد که محرم لباس دیگری غیر از دو جامه احرام خود نیز همراه آنها بپوشد اگر پاك باشد .

۵ - احرام در جامه چرك مكروه است اما اگر در حال احرام كثيف شد آنرا بخاطر چرك شدن نميشويد و شستن برای وقتی است كه لباس نجس شود .

٦ - جايز است كه اگر محرم لنگ ندارد شلوار بپوشد و اگر نعلين ندارد كفش بپوشد اما روی كفش را ميشكافد .

۷ - مكروه است كه زن يا مرد در جامه‌ای كه ساده نباشد و علامت و نقش داشته باشد محرم شوند .

۸ - احرام در لباسی كه با مشق رنگ شده مانعی ندارد (و مشق گِلی است قرمز رنگ) .

۹ - احرام در لباس قرمز پر رنگ مكروه است .

۱۰ - پوشيدن لباسهای رنگ شده در حال احرام مانعی ندارد اما اگر سبب شهرت ميشود محرم شدن در آنها جايز نيست .

۱۱ - مكروه است احرام در لباسی كه تار آن ابريشم باشد .

۱۲ - لباسی كه با زعفران رنگ شده باشد و آنرا شسته باشند و بوی آن نيز رفته باشد محرم شدن در آن مانعی ندارد .

۱۳ - زن در حال احرام زينت نمی‌پوشد و جامه‌هائی كه با زعفران و ورس رنگ شده نميپوشد و لباس رو يا چادری كه آستر آن زرد باشد و بو نداشته باشد مانعی ندارد .

صفحه ۳۲۳

١٤ - هر رنگی كه لباس را با آن رنگ نموده باشند وقتی كه لباس شسته شود و عطری بر آن نماند محرم شدن در آن اشكالی ندارد .

۱۵ - محرم هر گاه ردائی ردا به لباس گشادی ميگويند كه روی لباسها ميپوشند مثل عبا يا جبه .

نداشته باشد قبا ميپوشد اما آنرا پشت و رو ميكند يعنی داخل آنرا رو قرار ميدهد و دستها را در آستين نميكند و روايت شده آنرا سرازير مينمايد و بالای آنرا پائين قرار ميدهد .

١٦ - جايز است كه اگر ردا ندارد پيراهن را بر شانه بياندازد .

۱۷ - محرم پیراهن را در بر نمیکند و اگر پوشید آنرا میشکافد و از پائین پا بیرون میآورد و اگر محرم شده و پیراهنش در بر او بوده آنرا بیرون میآورد و نمیشکافد (ظاهراً مقصود پیراهنهائی است که جلوی آنها بسته است نه پیراهنهای کوتاه امروز که جلو آنها باز است و دکمه دارد) .

۱۸ - محرم میتواند عمامه را بر شکم ببندد و کراهتی هم دارد و اگر خواست ببندد بر جای لنگ یعنی بر کمر میبندد و تا روی سینه بالا نمیبرد .

۱۹ - مانعی ندارد که زن محرم شلوار بپوشد .

۲۰ - هر گاه محرم ناچار شد جایز است که جوراب بپوشد .

۲۱ - جایز نیست که لنگ را بگردن گره بزنند یا بر کمر بلکه باید یك طرف را روی طرف دیگر گذاشته و آنرا برگردانند اما اگر کوتاه باشد و محرم بترسد که زیر آن برملا شود مانعی ندارد که گره بزند .

۲۲ - جایز نیست که چون گره زدن جایز نبوده بند شلوار یا چیز دیگری را بجای آن بر لنگ ببندند .

۲۳ - جایز است که محرم کمربندی را که نفقه او در آن است بر کمر ببندد که از آن خاطرجمع باشد و همچنین جایز است که همیان ببندد یعنی آنرا بنحوی بکمر محکم کند .

۲٤ - محرم بجهت فضیلت مانعی ندارد که انگشتر بپوشد اما برای زینت نمیپوشد .

صفحه ۳۲٤

۲۵ - زن محرم میتواند انگشتر طلا بپوشد .

۲٦ - جایز است در وقت ترس از دشمن یا دزد سلاح بپوشند .

۲۷ - احرام زن در صورت اوست پس نباید نقاب بزند بلکه پارچه‌ای از بالای سر تا بالای بینی میاندازد بطوری که بتواند ببیند و رخصت داده‌اند که تا دهان یا چانه یا زیر گلو هم در حال سواری و سفر آنرا پائین بیاورد .

۲۸ - زن صورت خود را با بادزن نمیپوشد و دستش را جلوی آفتاب ساتر نمیکند .

۲۹ - زن محرم زیور بجهت زینت نمیپوشد و همچنین گوشواره و گردن بندی که پیداست برای زینت نمیپوشد .

۳۰ - پوشیدن هر زیوری برای زن محرم مکروه است اگر چه زیوری باشد که قبل از احرام با او بوده و اگر پوشید آنرا برای مردها آشکار نمیکند .

۳۱ - زن محرم دستکش بدست نمیکند .

۳۲ - زن محرم مکروه است که روبند ببندد و لباس رنگ شده با زعفران و ورس استعمال کند .

۳۳ - پوشیدن حریر و فرند (که نوعی پارچه است و ظاهراً در فارسی پرند میگویند) برای زن محرم مکروه است و مانعی ندارد پارچه‌ای که علامت و نقش دارد بپوشد .

۳٤ - اشکالی ندارد که زن محرم زیر لباس خود غلاله بپوشد (و آن جامه‌ای است که در وقت حیض یا غیر آن زیر لباس میپوشند) .

۳۵ - احتباء برای محرم بخصوص در مسجد الحرام مکروه است (و آن نشستنی است که زانوها را بالا آورند و دستها را دور پاها بیاندازند و یا آنکه عمامه‌ای یا ریسمانی بر دور پاها تا پشت سر می‌انداخته‌اند که حالت تکیه‌ای داشته باشد) .

۳٦ - محرم در وقت خواب یا وقتی که گرد و خاك است صورت خود را میپوشد و همچنین از مگس و این پوشیدن تا بالای پیشانی است (یعنی تا محل موی سر) و زن مانعی ندارد که وقت خواب تمام روی خود را بپوشاند (یعنی ساتر را طوری بیاندازد که سر و صورت او را کاملاً بپوشاند) .

صفحه ۳۲۵

۳۷ - جایز نیست که محرم سر خود را بپوشاند .

۳۸ - مکروه است که مرد محرم تمام صورت خود را بپوشاند .

۳۹ - محرم وقتی وضو گرفت جایز است که روی خود را با دستمال خشك کند .

٤۰ - مستحب است که محرم در سایه و منزل نماند و در آفتاب باشد .

٤۱ - اشکالی ندارد که محرم وقتی سردرد است دستمالی یا پارچه‌ای بر سر ببندد .

٤۲ - اشکالی ندارد که وقتی محرم آب میآورد بند مشك را بر سر بیاندازد .

٤۳ - محرم جایز نیست که سر خود را در آب فرو برد .

٤٤ - مکروه است که محرم در رختخواب زرد بخوابد یا متکای زرد و ظاهر این است که مقصود رختخواب و بالشی است که با زعفران یا ورس رنگ شده باشد .

٤٥ - در حال سیر زیر سایه‌بان بودن برای محرم جایز نیست مگر آنکه ضرورتی پیش آید .

٤٦ - برای زنها جایز است که در محمل سقف دار بنشینند و برای بچه‌ها هم مانعی ندارد .

٤٧ - در وقتی که در منزل پیاده شده‌اند مانعی ندارد که سایبانی بگیرند و در سایه باشند .

٤٨ - محرم با جامه و پارچه‌ای خود را از آفتاب نمیپوشد مگر ضرورتی باشد و مانعی ندارد که بعض بدن را ببعض دیگر بپوشاند .

٤٩ - مکروه است که بدون ضرورت خود را با چوبی یا با دست از آفتاب بپوشانند و مانعی ندارد که وقت راه رفتن در سایه محمل واقع شود البته نه بقصد آنکه سایبان گرفته و در سایه راه برود .

٥٠ - اشکالی ندارد که در حال احرام در محملی سوار شوند که چوبها و دو حاجب آن را برنداشته‌اند .

٥١ - مریض مانعی ندارد که سایه بر سر بیاندازد اما شخص همراه او در سایه سیر نمیکند .

صفحه ٣٢٦

مطلب پنجم

در امور متفرقه‌ای است که از آنها نهی شده و متعلقات این امور و در آن مسائلی است :

١ - حجامت برای محرم مکروه است مگر ضرورتی برسد که در این وقت مانعی ندارد و وقتی حجامت کرد جای آن را نمیتراشد و موی آنرا نمی‌چیند .

٢ - محرم هر گاه مریض شد مهما امکن با دواهائی مداوا میکند که استعمال آنها برای محرم جایز است .

٣ - جایز است که دمل را بفشارد و بر آن پارچه‌ای ببندد و همچنین جایز است که پارچه بر زخم ببندد .

٤ - جایز است که برای حفظ از باد پنبه در گوش بگذارند .

٥ - گشودن سر دانه‌ای که بر بدن زده و جراحتی که چرك دارد جایز است .

٦ - در حج جماع و دروغ گفتن و سب کردن جایز نیست و همچنین گفتن لٰا وَاللّٰهِ و بَلٰی وَاللّٰهِ که اگر دروغ باشد یکبار هم نباید بگوید و اگر راست باشد سه بار گفتن آن جایز نیست .

۷ - اشکالی ندارد که برای اکرام برادر بگوید ترا بخدا این کار را مکن یا قسم بخدا که من این کار را میکنم .

۸ - مکروه است که اشخاص محرم با هم کشتی بگیرند .

۹ - اشکالی ندارد که محرم غلام را تنبیه کند و تا ده ضربه شلاق بیشتر نمیزند .

۱۰ - جایز نیست محرم بطور عمد سر خود را بتراشد .

۱۱ - هر گاه محرم بخواهد سر خود را بخاراند با سر انگشتان میخاراند بطوریکه خون نشود و موئی را نمی‌کند و جانوری را عمداً نمیکشد مگر آنکه مبتلا به جرب باشد که مانعی ندارد آنرا بخاراند ولو آنکه خون بیاید .

۱۲ - مسواك زدن مانعی ندارد ولو آنکه خون بیاید و سعی میکند که خون نیاید .

۱۳ - خلال کردن دندان در احرام مانعی ندارد .

صفحه ۳۲۷

۱٤ - هر گاه دندان اذیت میکند کشیدن آن مانعی ندارد ولو آنکه خون جاری شود .

۱۵ - غسل کردن و آب بر سر ریختن مانعی ندارد و اگر بر سر خود دوائی گذاشته و با صمغی مثلاً موی خود را چسبانده باشد آب بر سر نمیریزد مگر وقتی که جنب شود .

۱٦ - حمام رفتن برای محرم جایز است لکن کراهت دارد و وقتی که حمام میرود دلك نمیکند (که بدن خود را دست بکشد و بمالد و بفشارد) .

۱۷ - محرم قبل از تقصیر سر خود را با خطمی نمیشوید .

۱۸ - محرم موی محل را کوتاه نمیکند .

۱۹ - محرم ناخنهای خود را نمیگیرد مگر آنکه او را اذیت کند .

۲۰ - محرم برای دابه خود برگ و گیاه در بیرون حرم می‌چیند و هر چه بخواهد از بوته و درختان قطع میکند اما در حرم این کارها را نباید انجام دهد .

۲۱ - محرم تا پایان احرام خود نمیتواند در جواب کسی که او را صدا کند لبیك بگوید و هر وقت میخواهد جواب دهد میگوید یا سعد .

۲۲ - محرم هر گاه فوت کند صورت او را می‌پوشانند و آنچه با غیر محرم میکنند با او هم همان را میکنند جز آنکه چیز خوشبوئی باو نزدیك نمیکنند .

مقصد سوم

در کفارات ارتکاب کارهائی است که نباید در احرام انجام دهند و در آن مطالبی است :

مطلب اول

در کفارات صید است و در آن چند فصل است :

فصل

در مجموعه مختصری از احکام کفاره‌های صید است و در آن مسائلی است :

صفحه ۳۲۸

۱ - شکار در خشکي و راهنمائی برای شکار و اشاره بآن برای محرم حلال نیست و اگر چنین کند باید فدیه بدهد .

۲ - در شکار کردن فدیه واجب است چه از روی عمد شکار کرده باشد و چه بدون عمد .

۳ - آنچه را که خودت با پا لگد کنی یا شتر تو گام بر آن گذارد فدیه آن بگردن تو است .

٤ - شخص محل هر گاه در حرم صید کند باید یك فدیه بدهد .

٥ - محرم هر گاه بیرون حرم صید کند یك فدیه میدهد و اگر در حرم شکار کرد فدیه او دو برابر میشود بجهت محرم بودن و شکار در حرم .

٦ - هر گاه محرم به شکاری تیر انداخت و بدو شکار اصابت کرد دو کفاره میدهد .

۷ - در شکار عمد و خطا یکسان است و فرق آن دو این میشود که عمد گناه و بازی کردن با دین هم هست .

۸ - هر گاه جماعت محرمی با هم صیدی را شکار کردند یا آنرا خوردند باید هر یکي برای خودش کفاره بدهد .

۹ - هر گاه دو محرم به صیدی تیر انداختند و یکي از دو تیر اصابت کرد باید هر دو کفاره بدهند و همچنین اگر هر دو تیر اصابت کند .

۱۰ - بنده هر کفاره‌ای از صید یا غیر صید بر او لازم شود اگر احرامش باجازه مولی بوده باید کفاره را مولایش بدهد و اگر نبوده چیزی بر مولا نیست .

۱۱ - هر گاه محل باشی و بین تو و حرم یك برید فاصله است سزاوار نیست که شکار کنی و اگر صید کردی باید جزاء آنرا بدهی و ظاهر این است که این جزا دادن مستحب باشد و اگر چشم شکار را بیرون آوردی یا آنرا کور کردی یا شاخ آن را شکستی یا آنرا مجروح نمودی صدقه‌ای میدهی .

۱۲ - مکروه است وقتی که در حل بقصد حرم میروند شکار کنند .

۱۳ - هر گاه غیر محرمی در بیرون حرم به صیدی تیر انداخت و اصابت کرد لکن

صفحه ۳۲۹

شکار رفت تا به حرم رسید گوشت آن حرام است مثل گوشت مردار و بر شکارچی چیزی نیست .

۱٤ - هر گاه شکارچی به شکاری که بسوی حرم میرود تیر انداخته و آنرا بکشد مستحب است که فدیه بدهد .

۱۵ - هر گاه غیر محرمی در حرم صیدی را شکار کند که آن صید بیرون حرم است و آنرا بکشد باید جزا دهد چون صدمه از جانب حرم به شکار رسیده .

۱٦ - هر گاه شخص در بیرون حرم به صیدی برخورد و در کنار حرم آنرا ببندد و صید با همان ریسمان که بسته بوده برود تا داخل حرم شود و ریسمان هنوز در گردن اوست و آن مرد ندانسته آنرا کشیده و از حرم بیرون برد و خودش در بیرون حرم باشد باید فدیه بدهد و گوشت آن هم حرام است .

۱۷ - هر که آهوئی یا مرغی صید کرده داخل حرم کند و آهو در حرم بمیرد پس اگر وقتی آنرا داخل حرم نموده آزاد کرده چیزی بر او نیست اما اگر آنرا نگه داشته تا تلف شده فدیه میدهد .

۱۸ - هر گاه محرم در بیرون حرم یك شاخ غزالی را بشکند ربع قیمت غزال فدیه میدهد و اگر دو شاخ آنرا بشکند نصف قیمت را میدهد و اگر بزند و چشم‌های آنرا بدر آورد یا کور کند تمام قیمت و اگر یکي از دستهای آنرا بشکند نصف قیمت و اگر یکي از دو پای آنرا بشکند نیز نصف قیمت و اگر آنرا بکشد تمام قیمت آنرا میدهد و اگر این کارها را در حرم بکند باید قربانی ذبح کند و این جریمه‌ها را هم بترتیبی که گذشت بتناسب جرم بدهد .

۱۹ - هر گاه محرم دست آهوئی را بشکند بطوری که دیگر آهو نچرد باید گوسفندی قربانی کند و اگر دست یا پای آنرا بشکند و حیوان بهبود یابد و شخص آنرا رها کند و ببیند که مشغول چرا شده یك ربع فدیه را میدهد .

۲۰ - اگر دست یا پای آهوئی را شکست یا آنرا مجروح کرد و رفت و نفهمید که چطور شده مرده یا نه باید فدیه آنرا بدهد .

صفحه ۳۳۰

۲۱ - محرم هر گاه به شکاری تیر انداخت و بدست آن خورد و لنگ شد پس اگر بر دستش راه رفت و چرید و شخص هم ناظر است چیزی بر او نیست و اگر صید رفت و دست خود را بالا گرفته و این شخص ندانست که نتیجه تیر او چه شده باید فدیه بدهد .

۲۲ - هر کس مرغی را از مکه بیرون برد آنرا بمکه برمیگرداند و اگر مرد مطابق قیمت آن صدقه میدهد و گوسفندی هم باید بکشد چون مرغ را بیرون برده و هر که کبوترانی را به مکه آورد و بیرون برد در حالی که کبوترها سالم و سر حال باشند از بابت هر کدام یك گوسفند میکشد .

۲۳ - هر گاه در غیر حرم شکاری صید شد و آنرا کسی در وقتی که زنده است داخل حرم نمود خوردنش حرام است و نگهداری و فروش آن هم حرام است اما اگر در بیرون حرم ذبح شده بعد آنرا داخل حرم آورده‌اند غیر محرمین مانعی ندارد که از آن بخورند .

۲٤ - هر کس در مکه پرنده یا آهوی ذبح شده‌ای برایش هدیه آورند و آنرا بخورد باید قیمت آنرا بدهد .

۲۵ - اگر محرم در حرم مرغی شکار کند و آنرا بر زمین زده و با این زدن آنرا بکشد باید سه برابر فدیه دهد یکي برای محرم بودن و یکي برای حرم و یکي برای کوچك شمردن صید .

۲٦ - جزاء صید با تفاوت صید و حال احرام و غیر آن و بودن در حرم یا نبودن تغییر میکند و حداکثر به قربانی کردن شتری میرسد و از آن بیشتر نمیشود چون آن بزرگترین قربانی و جزاء است .

۲۷ - محرم هر چند دفعه که بخطا مرتکب صید شود برای هر مرتبه کفاره‌ای میدهد اما اگر عمداً مرتکب شد یکبار کفاره میدهد و برای دفعات عمدی بعدی کفاره‌ای نیست چون کفاره‌های دنیا کفایت او را نمیکند و خداوند در آخرت از او انتقام میگیرد .

صفحه ۳۳۱

۲۸ - هر کس مرغی از حرم را بکشد فدیه میدهد و نباید آنرا بیاندازد و برود که اگر بیاندازد باید یك کفاره دیگر هم بدهد بلکه باید آنرا دفن نماید .

فصل

در کفاره شکار وحوش است و در آن مسائلی است :

۱ - هر کس گورخری را شکار کند یا شبیه بآن باید گاوی ذبح کند .

۲ - هر کس گاو وحشی شکار کند باید گاوی ذبح کند .

۳ - هر کس آهوئی شکار کند بر اوست که گوسفندی قربانی کند .

٤ - هر کس غیر این وحوشی را که ذکر شد شکار کند قیمت آن را میدهد .

٥ - هر کس از حرم آهوئی بگیرد و آنرا بدوشد و از شیر آن بخورد بر اوست خونی و جزائی که در حرم میدهد بقدر قیمت آن شیر .

٦ - هر کس در حال احرام از گوشت شکاری که نمیداند چیست بخورد باید گوسفندی ذبح کند .

۷ - هر کس در حرم شیری بکشد باید قوچی ذبح کند .

۸ - هر گاه محرم روباه یا خرگوشی بکشد بر اوست که گوسفندی ذبح کند و آن را صدقه بدهد .

۹ - هر کس یربوعی را بکشد (و آن شبیه موشی است که دستهای کوتاه و پاهای بلند دارد) یا خارپشتی یا سوسماری باید بزغاله‌ای ذبح کند .

۱۰ - هر کس مارمولکي را شکار کند باید يك مشت گندم بدهد .

فصل

در کفارات شکار مرغان است و در آن مسائلی است :

۱ - هر کس شترمرغی شکار کند باید شتری ذبح کند .

۲ - هر کس قطا (که مرغی است باندازه کبوتر) یا کبوتر یا کبگی یا درّاجی یا غیر اینها

صفحه ۳۳۲

از مرغهای بزرگ را شکار کند باید گوسفندی ذبح کند .

۳ - هر کس قنبره یعنی هودی‌کلاه یا صعوه (که پرنده‌ای است شبیه گنجشك و کوچکتر از آن) یا گنجشکي را بکشد بر اوست که يك مد گندم بدهد و روایت شده که باید قیمت آنرا بدهد و شاید يك مد گندم همان قیمت آن بوده .

٤ - هر کس جوجه مرغی غیر از جوجه شترمرغ را بکشد بر اوست که بره از شیر باز شده‌ای ذبح کند .

٥ - هر کس مرغی غیر از اینها که ذکر شد شکار کند باید قیمت آنرا بدهد .

٦ - هر کس در حالی که محرم شده اما هنوز داخل حرم نگردیده از این پرندگان که ذکر شد بکشد همان کفاراتی که ذکر شد میدهد و اگر کسی در حرم يكي از اینها را بکشد اگر خودش محرم نیست قیمت آنرا میدهد و اگر محرم است کفاره را بنحوی که گذشت میدهد و علاوه بر آن قیمت آن را هم میدهد بجهت حرمت حرم و این تا وقتی است که کفاره کمتر از شتر باشد لکن اگر شتری بر او واجب شد دیگر قیمت شکار را علاوه بر شتر نمیدهد .

۷ - هر گاه محرم ملخی را کشت يك مشت گندم تصدق میدهد و روایت شده خرمائی و روایت شده چند دانه خرما میدهد و اگر زیاد کشته باشد گوسفندی میکشد .

۸ - هر کس ملخی شکار کند و آنرا بخورد باید خونی بریزد .

۹ - آنچه را که تو لگد کنی یا شترت لگد کند باید کفاره آنرا بدهی .

۱۰ - هر گاه محرم از روی خطا زنبوری را بکشد چیزی بر او نیست و اگر عمداً بکشد قدری گندم میدهد و این تا وقتی است که زنبور کاری باو نداشته باشد لکن اگر زنبور قصد او را نموده آنرا میکشد و چیزی بر او نیست .

۱۱ - هر گاه جماعتی آتشی بیفروزند و بدون آنکه قصدی داشته باشند صیدی در آن بیفتد همگی رویهم يك فدیه میدهند و اگر بهمین نیت آتشی درست کرده باشند باید هر کدام يك گوسفند ذبح کنند .

صفحه ۳۳۳

۱۲ - هر کس در حال احرام در را بروی کبوتری از کبوتران حرم ببندد باید گوسفندی ذبح کند و اگر محرم نباشد قیمت آنرا میدهد .

۱۳ - قیمت کبوتر يك درهم است درهم تقریباً ۲ گرم نقره است .

و جوجه آن نیم درهم و تخم ربع درهم .

١٤ - اگر كبوتران حرم را رم دادی و آنها رفتند و برگشتند باید گوسفندی ذبح كنی و اگر برنگشتند برای هر كدام یك گوسفند ذبح میكنی .

١٥ - هر كس پرهای بال كبوتری از كبوتران حرم را بكند یا یك پر آنرا باید به مسكینی صدقه‌ای بدهد و با همان دستی میدهد كه پر را كنده .

١٦ - هر كس مرغی برای او بیاورند كه بال آن را چیده‌اند ته پرها را میكند و بآن خوراك خوب میدهد تا بالهای آن رشد كند آنوقت آنرا رها میكند و اگر مرغی با بالهای سالم برای او آوردند همان وقت آنرا رها میكند .

١٧ - قیمت صید حرم و حیوانی كه از حرم بیرون ببرند و بمیرد صدقه داده میشود و روایت شده در مورد قیمت كبوتر كه آنرا صدقه دهد یا به كبوتران حرم دانه دهد و روایت شده در قیمت مرغ كه بر گردن كسی واقع میشود با آن كبوتران حرم را خوراك بدهد .

فصل

در كفاره تخم مرغان است و در آن مسائلی است :

١ - هر كس به تخم های شترمرغی برخورد و آنها را بشكند و از آنها جوجه‌هائی بیرون آید كه حركت میكنند باید برای هر جوجه ، شتر جوانی ذبح بكند .

٢ - هر كس به تخمهای شترمرغی برخورد و با دست یا پای خود آنها را بشكند یا حیوان او آنها را بشكند باید بعدد تخمها شتر نر بر شترهای ماده بكشد و هر چه تلقیح شد و سالم ماند و نتیجه داد هَدی بیت الله است كه باید به كعبه برسد و در تخمهای شترمرغ روایت شده كه گوسفندی ذبح بكنند و برای آن تخمها كه جوجه متحرك

صفحه ٣٣٤

در آنها بوده فحل شتران را بر ماده‌ها بكشند چنانچه گذشت و همان روایت اول مناسب‌تر است و ممكن است كه لفظ اصابت یعنی برخوردن به تخمها را حمل بر خوردن آنها كنند و جوجه متحرك معنی آن ، اولِ دمیده شدن روح در آن باشد .

٣ - هر گاه غیر مُحرمی تخم شترمرغی را برای محرمی بخرد و محرم آنرا بخورد شخص مُحل كه خریده باید برابر قیمت آن جزا بدهد هر تخم یك درهم و محرمی كه خورده برای هر تخم گوسفندی ذبح میكند .

٤ - اگر تخم قطایی را كسی شكسته هر گاه در آن جوجه تامی باشد كه حركت میكند باید گوسفند كم‌سنی بدهد .

۵ - اگر جوجه تام حرکت‌داری در تخم های قطا نبود باید بزهای نر را در میان ماده‌هائی بهمان تعداد رها کنند و بعدد تخمها این عمل را تکرار کنند هر چه نتیجه شد هدی بیت الله است و روایت شده هر که به تخم قطایی برخورد شتر ماده‌ای که داخل سال دوم شده نحر میکند و این معنی حمل بر خوردن آن تخم میشود .

٦ - در مورد تخمهای کبوتران هر گاه در آنها جوجه‌های کامل باشد که حرکت دارند برای هر جوجه یك گوسفند میدهد و بره و بزغاله هم کافی است و اگر جوجه تام در آنها نیست پس بقیمت آنها بپول نقره دانه برای کبوتران حرم میخرد و قیمت آن برای هر تخم یك درهم است .

۷ - تخمهای دیگری که ذکر آنها در اینجا نشد هر گاه کسی آنها را بردارد یا صدمه زند قیمت آنها را میدهد .

(مطلب دوم ظ)

فصل

در بدلهای کفارات است و در آن مسائلی است :

۱ - هر که شتری بر او واجب شد اگر خواست همانرا قربانی میکند و اگر خواست آنرا

تقویم نموده قیمت آنرا گندم میخرد و بفقرا صدقه میدهد و به هر مسکینی یك مد میدهد و اگر به شصت مسکین داد بهمان اکتفا میکند و زیاده بر آن را نمیدهد و اگر کمتر هم شد بهمان اکتفا میکند و اگر خواست بجهت هر یك مد یك روز روزه میگیرد .

۲ - هر که کفاره شکاری بر عهده او باشد در حدی که قربانی کردن گاوی بر او لازم شده اگر خواست همان را قربانی میکند و میتواند آنرا قیمت کند و پول آنرا گندم بخرد و به هر مسکینی یك مد بدهد و همچنین میتواند بازاء هر یك مد یك روز روزه بگیرد .

۳ - هر که گوسفندی بر ذمه اوست اگر خواست قربانی میکند و گر نه آنرا قیمت کرده پول آنرا گندم خریده بفقرا میدهد بهر یك یك مد و اگر خواست سه روز روزه میگیرد و میتواند بازاء هر مد یك روز روزه بگیرد .

فصل

در کفارات بهره بردن زن و مرد از یکدیگر در حال احرام و مطالب مربوط بآنست و در آن مسائلی است :

۱ - هر گاه غیر محرمی زنی را برای محرمی تزویج نمود در حالیکه هر دو میدانند که ازدواج برای محرم حرام است باید هر کدام از آنها شتری قربانی کنند و زن اگر محرمه بوده باید شتری قربانی کند و اگر نبوده چیزی بر او نیست مگر آنکه خبر داشته کسی که با او ازدواج میکند محرم است پس اگر میدانسته و معذلك زن او شده باید شتری قربانی کند .

۲ - هر گاه مرد ندانسته یا سهواً یا از روی فراموشی با اهل خود نزدیکي کرد چیزی بر او نیست و نزد خدا استغفار میکند و دیگر چنین کاری نمیکند .

۳ - هر که در حال احرام عالماً با زن خود نزدیك شد شتری که کوهان بزرگ دارد ذبح میکند و اگر از عهده‌اش برنیاید شصت فقیر را طعام میدهد به هر کدام یك مد

صفحه ۳۳٦

گندم و اگر نتوانست هجده روز روزه میگیرد و روایت شده که سزاوار است دوستان او پول کفاره یعنی شتر را برایش جمع کنند که حج او ضایع نشود .

٤ - هر کس زوجه خود را که نمیخواهد با او جمع شود وادار بجماع کند باید دو شتر ذبح بکند و اگر او را وادار نکرده هر کدام باید یك شتر نحر کنند .

٥ - هر کس پیش از مشعر با زن خود جمع شود بر اوست شتری و باید سال آینده هم حج نماید .

٦ - هر کس عمداً در احرام مجامعت کند بین او و زنش تفریق مینمایند یعنی نفر سومی را بین آنها قرار میدهند از جائی که هستند تا بمکه برسند و روایت شده تا وقتی که قربانی به مَحِلّ خود برسد و حمل بر استحباب شده و روایت شده تا انجام مناسك و روایت شده تا برگشتن بآن محل و این دو هم مستحبند و احوط ، و سال دیگر هم که بجهت جریمه حج مینمایند وقتی بآنجا رسیدند بین آنها را جدا میکنند تا از احرام بیرون آیند و چون مُحل شدند دیگر منع از آنها منقضی شده و روایت شده تفریق تا برگشتن بهمان جای اول است و اینهم محمول بر استحباب است و اگر از راه دیگر برگشتند چیزی بر آنها نیست و بعد از انجام مناسك با هم همراه میشوند .

۷ - هر کس خودش محرم نیست و با زن خود که بدون اذن او محرم شده یا در وقتی غیر از وقتی که او اجازه داده محرم شده جماع نماید چیزی بر او نیست و اگر باو امر کرده که محرم شود و محرم شده آنوقت مرد با او جمع شده اگر وسعتی دارد باید شتری ذبح بکند و اگر خواست گاوی یا گوسفندی و اگر تنگدست است گوسفندی ذبح بکند یا روزه‌ای میگیرد یا صدقه‌ای میدهد .

۸ - هر کس عمره مفرده بجا میآورد و پیش از آنکه از طواف و سعی فارغ شود با زن خود جمع شود باید شتری ذبح بکند و عمره او هم باطل است و باید تا ماه آینده بماند و به یکي از مواقیت رفته محرم شود و عمره بجا آورد .

۹ - کسی که حج تمتع بجا میآورد هر گاه طواف و سعی نمود بعد پیش از تقصیر با اهل خود جمع شد باید شتری یا گاوی ذبح بکند و اگر زن خود را قبل از آنکه تقصیر کرده

صفحه ۳۳۷

از موی سر خود بچیند بوسید باید خونی بریزد واگر جاهل بوده چیزی بر او نیست .

۱۰ - هر کس بعد از وقوف در مشعر عالما مجامعت نمود باید شتری نحر کند و حج سال آینده بر او نیست و اگر از روی جهالت کرده چیزی بر او نیست .

۱۱ - هر گاه مرد محل شد و زن هنوز محرم است و مرد با او نزدیکي کرد بر گردن زن است نحر شتری که قیمت آنرا باید شوهرش بدهد .

۱۲ - هر کس روز عید قربان بواسطه شهوتی که بر او عارض شده با زن خود جمع شد بر اوست شتری و اگر بغیر شهوت بوده گاوی یا گوسفندی ذبح میکند .

۱۳ - هر کس پنج دور از طواف نساء را بجا آورد بعد با زن خود جمع شد غسل میکند و برمیگردد و دو دور طواف میکند و نزد خدا استغفار نموده و دیگر چنین کاری نمیکند و اگر سه دور طواف بجا آورده و بعد جماع کرده حج او باطل است و بر اوست که شتری بکشد و غسل میکند و برمیگردد و هفت دور طواف میکند .

۱٤ - هر کس چهار شوط از سعی صفا و مروه را بجا آورد بعد جماع نمود غسل میکند و برمیگردد و سه شوط دیگر سعی میکند و از خدا طلب مغفرت مینماید و چیزی بر او نیست .

۱۵ - هر کس قبل از طواف نساء جماع کند بر اوست شتر فربه‌ای و اگر ندانسته چنین کرده چیزی بر او نیست .

۱٦ - روایت شده هر کس قبل از طواف نساء مجامعت کند و مال‌دار است شتری ذبح بکند و اگر وسع متوسط دارد گاوی و اگر فقیر است گوسفندی .

۱۷ - هر کس در حال احرام با زن خود در غیر فرج نزدیکي نمود باید شتری ذبح بکند و حج سال آینده بر گردن او نیست .

۱۸ - هر که در حال احرام با زن خود ملاعبه نموده تا منی از او خارج شد بر اوست کفاره جماع .

۱۹ - هر کس به غیر اهل خود نگاه کند و انزال نماید باید شتری بدهد یا گاوی و اگر نیافت گوسفندی و روایت شده اگر وسعش میرسد شتری و اگر وسط است گاوی و

صفحه ۳۳۸

اگر فقیر است گوسفندی ذبح میکند .

۲۰ - هر کس در احرام با شهوت زن خود را ببوسد باید شتری بدهد و اگر بدون شهوت ببوسد گوسفندی میدهد و هر کس بعد از طواف نساء پیش از آنکه زنش طواف نساء بجا آورد او را ببوسد باید خونی بریزد و بر زن چیزی نیست .

۲۱ - هر کس در احرام به زن خود نظر کند و منی یا مذی از او خارج شود چیزی بر او نیست غسل کرده و نزد خداوند استغفار مینماید .

۲۲ - هر کس در حال احرام زن خود را بدون شهوتی حمل نماید پس منی یا مذی از او خارج شود چیزی بر او نیست و اگر با شهوت حمل نماید یا بدن او را مس نماید و منی یا مذی از او خارج شود بر اوست که خونی بریزد و هر کس با شهوت بزن خود نظر کند یا با شهوت او را از محمل پائین آورد و انزال نماید باید شتری نحر کند .

۲۳ - هر کس بدون شهوت بزن خود دست بزند یا مجاور و ملاصق او بنشیند چیزی بر او نیست و همینطور هر کس که زن خود را از محمل پائین بیاورد و بدون آنکه چنین قصدی داشته باشد انزال نماید چیزی بر او نیست .

۲٤ - هر کس زن خود را با شهوت حمل نماید بر اوست که خونی بریزد خواه منی یا مذی از او خارج شود و خواه نشود .

۲۵ - هر گاه زن و مردی عمره تمتع بجا آورند و زن تقصیر کند و مرد قبل از تقصیر زن را ببوسد خونی میریزد و اگر هر دو هنوز تقصیر ننموده‌اند هر کدام خونی میریزند .

۲٦ - مانعی ندارد که مرد مادر خود را از روی مهربانی و رحمت ببوسد .

۲۷ - هر کس بعد از تراشیدن سر و پیش از طواف به فرج زن خود یا کنیزش نگاه کند چیزی بر او نیست .

۲۸ - هر کس در حال احرام باشد و زن صاحب جمالی را برای او توصیف کنند یا آنکه گوش بدهد به صدای کسی که در حال مجامعت است یا به صدای زنی گوش فرا دهد و انزال نماید چیزی بر او نیست .

۲۹ - هر کس با آلت خود بازی کند تا منی از او خارج شود باید کفاره جماع بدهد و

صفحه ۳۳۹

سال آینده هم حج نماید .

۳۰ - هر گاه زن مناسك را در حال حیض بجا آورد و به شوهر خود نگوید که حائض است و شوهرش بعد از مناسك با او جمع شود باید آن زن شتری کفاره بدهد و سال دیگر حج نماید و بر شوهرش کفاره‌ای نیست .

فصل

در بقیه کفارات اموری است که در احرام منع از آنها نموده‌اند و در این فصل مسائلی است :

۱ - در هر موردی که از حج خود خارج شوی باید خونی بجهت آن بریزی .

۲ - در فسوق که دروغ گفتن است و سب کردن و مفاخره جز استغفار کفاره‌ای نیست و مستحب است که گاوی ذبح بکند و روایت شده مشتی گندم و روایت شده چیزی که با آن صدقه دهد .

۳ - هر کس جدال کند و مقصود گفتن لٰا وَ اللّٰهِ و بَلٰی وَ اللّٰهِ است یعنی نه قسم بخدا و بلی قسم بخدا و یکبار یا دو بار بگوید و راست هم بگوید چیزی بر او نیست و اگر سه بار بگوید و راست باشد گوسفندی ذبح بکند و اگر بدروغ یکبار چنین قسمی بخورد باید گوسفندی ذبح بکند و اگر دو بار شد باید گاوی ذبح کند و اگر سه مرتبه شد باید شتری نحر نماید .

٤ - اگر دو نفر محرم بقصد قتل یکدیگر با هم زد و خورد کنند هر کدام باید یك قربانی بنمایند .

٥ - اگر محرم محتاج چند نوع لباس شد میپوشد و برای هر نوع لباس فدیه‌ای میدهد .

٦ - هر کس از روی فراموشی یا ندانسته در احرام لباسی پوشید که پوشیدن آن سزاوار نیست چیزی بر او نیست و هر کس متعمداً پوشید باید خونی بریزد .

۷ - هر کس عمداً پیراهن بپوشد باید خونی بریزد .

۸ - هر کس فراموش کرده و سر را بپوشاند قناع را از سر برمیدارد و لبیك میگوید و

صفحه ۳٤۰

چیزی بر او نیست .

۹ - هر کس قبل از تلبیه لباسی پوشید از سر آنرا بیرون میآورد و غسل را اعاده میکند و چیزی بر او نیست و هر کس بعد از تلبیه بپوشد آنرا از پا بیرون میآورد و باید گوسفندی ذبح کند .

۱۰ - هر کس بقصد زینت در آینه نگاه کند باید لبیك بگوید .

۱۱ - هر کس بدون علت یا بجهت اذیت آفتاب یا باران بر سر خود سایبان بگیرد باید گوسفندی ذبح بکند و هر کس سایبان بگیرد بجهت شقیقه که درد نیمه سر باشد برای هر روز یك مد گندم صدقه میدهد .

۱۲ - هر کس در حج و عمره سایبان بگیرد دو خون میریزد .

۱۳ - هر کس عمدا از غذائی بخورد که یکي از چهار طیب در آن باشد باید خونی بریزد و اگر از روی فراموشی بوده چیزی بر او نیست و از خدا استغفار نموده و بسوی او توبه مینماید .

۱٤ - هر کس در احرام از روی فراموشی دست به طیب بزند دست خود را شسته و تلبیه میگوید .

۱۵ - هر کس دست خود را با اشنانی که در آن طیب است بشوید بجهت این کار باید صدقه‌ای بدهد .

۱٦ - هر کس در حال احرام در خواب باشد و دست او به طیب برسد وقتی بیدار شد آنرا میشوید و کفاره‌ای ندارد .

۱۷ - هر گاه غیر محرمی روغن معطر بر بدن محرمی بمالد در حالیکه محرم نمیدانسته که در این روغن طیب است آنرا میشوید و چیزی بر او نیست .

۱۸ - هر کس روغن بر خود بمالد نزد خدا استغفار میکند و نزدیکتر به احتیاط آن است که خون گوسفندی را بریزد و هر کس در احرام از روی نسیان طعامی بخورد که خوردن آن برای محرم سزاوار نیست چیزی بر او نیست و اگر تعمد کند باید گوسفندی قربانی نماید .

صفحه ۳٤۱

۱۹ - محرم هر گاه از دشمن بترسد و سلاح بر تن نماید چیزی بر او نیست .

۲۰ - هر کس بواسطه مرضی یا ناراحتی که در سر او هست یا بجهت شپش سر خود را بتراشد یا باید بجهت فدیه سه روز روزه بگیرد و یا بر شش مسکین صدقه دهد به هر مسکینی دو مُد (کمتر از ۱/ کیلو ، حدود ۱٤۱٦ گرم) یا نُسکي و آن گوسفندی است که قربانی میکند و از آن نمیخورد و همه آنرا بمساکین میدهد و روایت شده خودش میخورد و اطعام هم میکند و در صدقه هم روایت شده به هر مسکینی دو مدّ خرما و روایت شده یك مد خرما میدهد و روایت شد صدقه به ده مسکین که آنها را باطعام سیر کند و به هر یك از این روایات میتوانی عمل کنی .

۲۱ - محرم هر گاه ریش خود را مس نمود و موئی از آن افتاد یك کف گندم اطعام میکند و روایت شده دو کف و روایت شده یك مد گندم و روایت شده یك کف گندم یا سویق و همه اینها مستحبند .

۲۲ - هر که در حال احرام زیاد دست بریش خود بکشد و موهائی از آن ساقط شود وقتی که احرام او تمام شد یك درهم خرما میخرد و صدقه میدهد .

۲۳ - هر کس وضو گرفت و موئی از ریش او جدا شد چیزی بر او نیست .

۲٤ - هر کس از روی فراموشی یا سهو یا جهالت موی زیر بغل خود را کند چیزی بر او نیست و اگر عمداً بکند خونی باید بریزد و روایت شده که به سه مسکین طعام میدهد .

۲۵ - هر کس ناخنی از ناخنهای خود را در حال احرام بگیرد یك مد گندم میدهد تا به ده ناخن برسد و اگر به ده تا رسید خونی میریزد و روایت شده برای هر ناخن کفی گندم تا به پنج تا برسد و چون پنج ناخن شود خونی میریزد و تا ده تا نیز کفاره همان است .

۲٦ - هر کس ناخنهای دستها و پاهای خود را در یك نشست بگیرد خونی میریزد و اگر در دو مجلس باشد دو خون بر گردن اوست .

۲۷ - هر کس از بلندی ناخنهای خود در اذیت باشد آنها را کوتاه میکند و برای هر

صفحه ۳٤۲

ناخن یك مشت گندم اطعام میکند .

۲۸ - هر کس بفتوای مردی ناخنی را بگیرد و آنرا مجروح کند و خون جاری شود چون جاهل بوده چیزی بر او نیست اما مفتی باید گوسفندی ذبح بکند .

۲۹ - هر کس دندان خود را بکشد باید خونی بریزد .

۳۰ - هر کس شپشی بکشد فدیه ندارد جز آنکه مستحب است در عوض این کار با دست خود اطعامی بکند .

۳۱ - هر گاه شپش را از بدن خود دور کرد و آنرا انداخت بجای آن طعامی صدقه میدهد .

۳۲ - هر گاه محرمی سر خود را خاراند و شپشی از آن افتاد یك کف گندم صدقه میدهد و محتاج نیست که آنرا بجای خود برگرداند .

۳۳ - هر کس از شاخه‌های درخت اراك که در مکه است قطع کند باید قیمت آنرا صدقه بدهد و در کندن درخت روایت شده گاوی ذبح میکند و گوشت آن را به مساکین صدقه میدهد .

٣٤ - هر كس خواست از مكه خارج شود يك درهم خرما ميخرد و صدقه ميدهد براى كفاره كارهائى كه در احرام خود كرده و نفهميده و اين كار را هم در عمره ميكند و هم در حج و هم وقتى كه وارد مدينه ميشود .

مقصد چهارم

در كسانى است كه حج از آنها فوت ميشود يا بواسطه مانعى يا حصرى گرفتار ميشوند و يا بجهتى عاجز شده و نميتوانند بمكه برسند و در اين مقصد مسائلى است :

١ - هر كس بقصد حج تمتع برود و روز عيد قربان بمكه برسد تلبيه را وقت ورود به مكه قطع ميكند و تا گذشتن ايام تَشريق سه روزِ بعد از عيد قربان يعنى ١١ و ١٢ و ١٣ ذىحجه .

محرم ميماند پس آنرا عمرهاى قرار ميدهد و طواف و سعى ميكند و سر خود را ميتراشد و اگر هدى رانده آنرا ذبح ميكند و نزد

صفحه ٣٤٣

اهلش باز ميگردد آنگاه اگر اين اولين سال استطاعت او بوده چيزى بر او نيست و اگر حج بر ذمه او ثابت بوده سال آينده حج ميكند به هر نوع حجى كه بر گردنش بوده و اگر قبلاً حجة الاسلام را بجا آورده بوده و اين مرتبه حج مستحبى بجا ميآورده مستحب است كه سال ديگر حج كند و على اى حال در سال ديگر هم بايد از همانجا كه اين مرتبه محرم شده بود محرم شود .

٢ - هر كس وقت احرام شرط كند و بگويد كه اگر حج نشد عمرهاى باشد و حج از او فوت شود با انجام عمره از احرام خارج ميشود و هر كه شرط نكند بايد سال آينده حج نمايد كه نيت او باتمام رسد بطوريكه تفصيل آن گذشت .

٣ - و در باب كسانى كه حج از آنها فوت شده روايت شده كه هر يك گوسفندى ذبح ميكنند و محل ميشوند و اگر برگشتند بايد سال آتيه حج كنند و اگر تا آخر ايام تشريق (يعنى يازدهم و دوازدهم و سيزدهم ذىحجه) در مكه ماندند بعد به يكي از ميقاتهاى اهل مكه رفته و از آنجا محرم شدند و عمره بجا آوردند ديگر حج سال آينده بر گردن آنها نيست .

٤ - هر كس بقصد حج تمتع يا قران يا افراد كه ترتيب آنها قبلاً ذكر شده حركت كند بعد بواسطه مرضى نتواند براه خود ادامه دهد و از حج بازماند هدى يعنى قربانى خود را ميفرستد و در سال آينده بترتيبى كه بر ذمه او بوده حج ميكند .

٥ - هر گاه شخص بواسطه مرض از رفتن بازماند هدى خود را ميفرستد پس چون حالش بهتر شد و در خود سبكي يافت اگر گمان ميكند كه به حاجيان ميرسد ميرود و اگر قبل از آنكه قربانى او ذبح

شود به مکه رسید بر احرام میماند تا همه مناسك را بجا آورد و هدی خود را قربانی کند و چیزی بر او نیست و اگر وقتی وارد مکه شد که قربانی او را ذبح نموده بودند باید سال آینده حج و عمره بجا آورد .

٦ - هر کس سلطانی متعرض او شود و در روز عرفه قبل از آنکه در عرفات وقوف کند او را بظلم بگیرد و حبس نماید و روز عید قربان رها کند به مردم ملحق میشود و در مشعر توقف میکند بعد میرود به منٰی و سنگ میزند و ذبح میکند و سر میتراشد و

صفحه ٣٤٤

چیزی بر او نیست و اگر روز نَفر او را رها کرد او مصدود از حج است یعنی مانع حج او شده‌اند پس اگر بقصد حج تمتع آمده بوده باید طواف و سعی کرده سر بتراشد و گوسفندی ذبح کند و اگر برای حج مفرد آمده بوده چیزی بر او نیست .

٧ - هر گاه مرد بواسطه مرض از سفر بازماند و قربانی خود را بفرستد بر احرام میماند تا وقتی که هدی به مَحِلّ خود برسد (یعنی به وقت ذبح) و اگر از بلندی مو ناراحت است و هنوز روز نحر نرسیده در همان جا که از رفتن وامانده گوسفندی ذبح میکند یا سه روز روزه میگیرد یا به شش مسکین به هر یك نیم صاع صدقه میدهد (صاع قدری کمتر از یك من است ، حدود ٢٨٣١ گرم) .

٨ - محصور (یعنی کسی که بواسطه مرض از رفتن بازمانده) جایز است که همانجا شتری نحر کند و از احرام بیرون آید و برگردد .

٩ - هر کس مصدود شود (یعنی در راه سفر دشمن یا سلطان و امثال آنها او را از حج بازدارد) هدی خود را نحر میکند و تقصیر کرده و محل میشود و سر تراشیدن بر او واجب نیست و محصور (که بجهت مرض در راه متوقف شده) باید تقصیر کند .

١٠ - هر کس بقصد عمره سفر کند و بدنه‌ای سوق دهد پس بواسطه مرض از رفتن بماند جایز است که در همانجا بدنه را نحر کند و سر را بتراشد و بازگردد .

١١ - محصور اگر هدی نمیراند قیمت گوسفندی را به مکه میفرستد و اگر ندارد روزه میگیرد .

١٢ - مصدود (یعنی کسی که قهراً مانع ادامه سفر او شده‌اند) چون برگردد زن بر او حلال است و محصور ولو آنکه قصد عمره داشته زن برای او حلال نیست تا برود و عمره یا حج خود را بجا آورده و طواف نساء بنماید .

١٣ - محصور هر گاه قربانی خود را بفرستد محرم میماند و با رفقای خود روزی را وعده میگذارد و چون آن روز رسید در همانجا که هست مُحل میشود پس اگر مُحل شد و با زنان نزدیکي کرد بعد

رفقای او برگشته درهمهای او را باو پس دادند دوباره هدیی میفرستد و از زنان دوری میکند تا هدی به مَحِلّ خود برسد .

صفحه ۳٤٥

١٤ - مَحِلّ هدی که گفته شد در حج روز عید قربان است (یعنی دهم ذی‌حجه) اما در عمره روزی است که رفقای شخصی که از رفتن مانده است همراه قربانی او وارد مکه میشوند .

١٥ - کسی که بواسطه مرض از ادامه سفر مانده است اگر خواست بعد از آنکه قربانی خود را فرستاد یا نحر کرد و محل شد برمیگردد و اگر خواست همانجا میماند تا عمره بگزارد یا در سال آتیه حج نماید .

١٦ - روایت شده کسی که ساق پایش بشکند محل میشود و زن و لباس و عطر همه بر او حلال است .

١٧ - کسی که قربانی خود را میراند اگر مریض شد و از حرکت ماند بر احرام باقی میماند تا هدی به مَحِلّ خود برسد بعد مُحِل میشود و اگر حِجة الاسلام او بوده با زنان نزدیکي نمیکند تا در سال آینده مناسك حج را بجا آورد اما اگر حج مستحب بوده قربانی را نحر میکند و از هر چیز که محرم شده بود محل میشود و اگر خواست سال آینده حج میکند و اگر نخواست نمیکند و کسی که دشمن یا سلطان یا دزدان او را مانع شده‌اند امرش در حج واجب و مستحب مساوی است نحر میکند و تقصیر مینماید و محل میشود از هر چه که محرم شده بوده .

١٨ - مستحب است کسی که بجهت عدم استطاعت نمیتواند حج برود قربانی به مکه بفرستد بعد واجب است که از هر چه محرم خود داری میکند خود داری کند یعنی از روزی که با دوستان خود وعده میگذارد که اشعار نمایند تا وقتی که هدی به موقع ذبح خود برسد بر حسب وعده‌ای که گذارده آنوقت از احرام بیرون میآید و اگر آن اشخاص خلاف وعده نمایند چیزی بر این شخص نیست .

١٩ - هر کس هدی بفرستد اما بجهت تقیه نتواند محرم شود گاوی ذبح میکند و لباس خود را میپوشد .

٢٠ - مستحب است که انسان قیمت قربانی را بمکه بفرستد و بیك نفر از حاجیان بگوید که هفت دور از طرف او طواف کرده و از جانب او ذبح نماید پس چون روز

صفحه ۳٤٦

عرفه شود لباس خود را میپوشد و بمسجد میآید و تا غروب مشغول به دعا میشود که برای او ثواب حجی مینویسند و این شخص احرام بر او واجب نیست .

مقصد پنجم

در آداب دخول حرم است و مسائلی که بآن مربوط میشود :

۱ - مستحب است برای مرد که چون به حرم رسد فرود آید و غسل کند و دو کفش خود را بدو دست بگیرد و پابرهنه داخل حرم شود و ساعتی در حرم راه رود و همچنین برای زنها مستحب است که غسل کنند .

۲ - وقتی که داخل حرم میشوی میتوانی از بئر میمون یا فخ غسل کنی و اگر بتأخیر انداختی در منزلت در مکه غسل کن .

۳ - مستحب است که انسان وقت داخل شدن به حرم قدری از گیاه اِذخِر بجود که دهان او خوشبو شود .

٤ - مستحب است غسل برای دخول مکه .

٥ - هر که برای دخول به مکه غسل کند و بخواب رود غسل را اعاده میکند .

٦ - هر کس از راه مدینه میآید مستحب است که از بالای مکه وارد شود از عقبه مدنیین و از پائین مکه خارج شود از ذی‌طوی .

۷ - مستحب است که با سکینه و تواضع و بدون تکبر و تجبر وارد مکه شوند و لباسهای کهنه خود را (بجهت تواضع) بپوشند .

۸ - از سنت است که از باب بنی‌شیبه وارد مسجد شوند و آن بعد از وسعت دادن مسجد معین نیست .

۹ - سزاوار است هر وقت میخواهند به کعبه نزدیك شوند مسواك زده باشند .

۱۰ - واجب است که از چیدن گیاه و شاخه درختان حرم و شکار در آنجا اجتناب شود حتی اذیت کردن و رم دادن و دلالت و راهنمائی بسوی صید و حبس آن و از گیاه آن اذخر را استثناء کرده‌اند و دو چوب محاله که آن وسیله کشیدن آب از چاه

صفحه ۳٤۷

است و همچنین آنچه خودت کاشته باشی در ملك خودت مثل نخل و درخت میوه که اینها نیز مستثنی هستند .

۱۱ - جایز است که شتر را در حرم رها کنند تا هر چه بخواهد بخورد .

۱۲ - اگر درختی باشد که تنه آن در حرم و شاخه آن در حل باشد کندن شاخه آن نیز حرام است و اگر بعکس آن هم باشد تنه و شاخه آن هر دو حرام است .

۱۳ - هر کس داخل حرم شود در امان است اگر چه در خارج حرم جنایت کرده باشد پس اگر کسی بیرون حرم کسی را بکشد و داخل حرم شود او را نمیکشند لکن طعام و آب هم نمیدهند و با او سخن نمیگویند و معامله نمیکنند و اذیت هم نمی‌نمایند تا از حرم خارج شود آنوقت قصاص بر او جاری شود .

۱٤ - هر کس حرمت حرم را مراعات نکرده در آنجا مرتکب قتل یا سرقت شود حد را با ذلت بر او جاری میکنند چون حرمت حرم را نادیده گرفته .

۱۵ - مطالبه از بدهکار در حرم جایز نیست بلکه سلام هم بر او نمیکنند و او را نمیترسانند تا از حرم بیرون رود .

۱٦ - جایز نیست که در حرم سلاح آشکار ببندند اما داخل بار آنها باشد مانعی ندارد .

۱۷ - شعر خواندن در حرم مکروه است ولو آنکه شعر حقی باشد .

۱۸ - مستحب است هر چه را که باعث اذیت و مزاحمت است از راه مکه دور نمایند (چه آنکه چیز کثیف و ناپاکی را از راه دور کنند یا آزار و اذیتی را برطرف نمایند) .

۱۹ - هر کس در حرم دفن شود از فزع اکبر در امان است از مردم نیك باشد یا فاجر .

۲۰ - مکروه است که قبل از خواندن نماز ظهر از حرم بیرون روند .

۲۱ - سکونت در مکه سزاوار نیست چون ترس آن است که ظلمی از شخص ظاهر شود که در آن الحاد باشد یعنی هتك حرمت خانه خدا حتی اگر خادم خود را در آنجا بزنی ترس آنست که ملحد شوی یعنی ترك حرمت و احترام خانه را نموده باشی اگر چه از طرفی اقامت در مکه و خوابیدن در آن فضیلت دارد ، و ماندن در مکه قلب را قسی میکند و اگر انسان نماند و برگردد شوقش برای بازگشت بمکه بیشتر

صفحه ۳٤۸

میشود .

۲۲ - مستحب است که قبل از حج بسوی مکه شتاب کنند .

۲۳ - سزاوار است که مکه را احترام کنند چون خدا آنرا دوست میدارد .

۲٤ - ثواب تسبیح و ختم قرآن و روزه در مکه مضاعف میشود .

۲۵ - سزاوار است که در حِجر اسمعیل زیاد نماز بخوانند و سعی کن زیر ناودان بایستی و آنجا بسیار دعا کن و در حجر در طرفی که مجاور خانه است بفاصله دو ذراع از خانه بایست و نماز کن و افضل بقعه روی زمین بعد از کربلا حطیم است و آن بین در خانه کعبه و حجر الاسود است پس در آنجا نماز کن و بعد از آن نماز در حِجر فضیلت دارد و بعد از آن بین رکن شامی و درِ خانه و بعد از آن پشت مقام یعنی جائی که الآن هست و هر چه نزدیکتر بخانه باشد افضل است .

۲٦ - اجاره دادن خانه‌های مکه و درب گذاشتن برای آنها (که آن ابواب را بر روی حاجیان ببندند) جایز نیست و جایز نیست که حاجیان را از اقامت در آن خانه‌ها منع نمایند .

۲۷ - هر کس در مسجدالحرام احداث نماید (یعنی قضای حاجت کند) بشدت بر سر او میزنند و هر کس در کعبه چنین عمل قبیحی بکند او را میکشند .

۲۸ - احترام کعبه واجب است .

۲۹ - جایز نیست که از مسجد و کعبه خاك و ریگ بردارند .

۳۰ - هر کس برای کعبه دراهمی را وصیت کند یا نذر نماید یا هدیه کند آن وجه را بکسانی میدهند که قاصد خانه خدا بوده‌اند و مال یا راحله آنها از بین رفته است .

۳۱ - جایز است تبرك جستن به پوش کعبه و گرفتن آن از خدام و حاجبان و استفاده از آن اما میّت را با آن کفن نمیکنند .

۳۲ - جایز نیست زیورهای کعبه را که در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بوده بردارند و واجب است همانطور که هست آنها را باقی بگذارند چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله هم آنها را گذاشتند که در جای خود باشد .

صفحه ۳٤۹

۳۳ - هدیه دادن به کعبه مستحب نیست چون به خدام میرسد نه مساکین .

٣٤ - مستحب است آویختن به پرده‌های کعبه و دعا نمودن .

٣٥ - مستحب است نظر کردن به کعبه و آن کفاره خطاها است .

٣٦ - مکروه است که در مسجد الحرام روبروی کعبه بطور احتباء بنشینند (یعنی زانوها را بالا آورده دستها را دور پاها حلقه کنند) .

٣٧ - برای هیچ کس سزاوار نیست که بلند کند بنائی را بالاتر از کعبه .

٣٨ - مستحب است نوشیدن از آب زمزم و آن برای هر امری که نوشیده شود خوبست و مستحب است وقت نوشیدن دعایی را که وارد شده بخوانند .

مقصد ششم

در طواف است و آنچه که پس از آن بجا میآورند و در آن مسائلی است :

١ - طواف در حج و عمره واجب است .

٢ - هر کس طواف را عمداً ترك کند باید کفاره بدهد و برگردد و طواف نماید و همچنین هر کس از روی جهالت آنرا ترك کند باید برگشته و طواف کند و شتری هم نحر نماید .

٣ - هر کس طواف فریضه را فراموش کرد تا به بلاد خود برگشت و با زنها نزدیك شد قربانی میفرستد اگر طواف را در حج ترك نموده در حج میفرستد و اگر در عمره بوده در عمره‌ای میفرستد و کسی را وکیل میکند تا طوافی را که ترك نموده آن شخص بجا آورد .

٤ - طواف نساء را در عمره تنها و حج افراد و قران و حج تمتع ناچار باید انجام دهند اما عمره تمتع یعنی عمره‌ای که متصل به حج انجام میدهند طواف نساء ندارد و با تقصیر نمودن ، زن بر شخص حلال میشود بدون آنکه طواف نساء بجا آورد .

٥ - طواف نساء بر زنها و مردها و خواجگان و پیرزنان واجب است .

٦ - هر کس طواف نساء را فراموش کرد تا نزد اهل خود برگشت زن بر او حلال نیست

صفحه ٣٥٠

تا زیارت خانه کند و اگر از دنیا رفت ولیّ او یا دیگری از جانبش قضا میکند و مکروه است که تا زنده است نایب بگیرد و اگر حج نکرد و نتوانست نایب میگیرد و بهر صورت باید بدنه‌ای بین صفا و مروه نحر کند .

۷ - هر گاه زن طواف نکرد تا به منٰی برگشت طواف نساء را هنگام زیارت خانه میکند .

۸ - هر که در طواف نساء از نصف گذشت و فراموش کرد که باقی طواف را بجا آورد و بولایت خود برگشت کسی را امر میکند که از طرف او طواف کند و اگر بیشتر از نصف طواف را انجام داده میتواند با زنها نزدیکي کند .

۹ - رخصتی روایت شده در اکتفا به طواف وداع یعنی هر گاه طواف نساء را فراموش کرد و طواف وداع بجا آورد همین طواف برای او طواف نساء محسوب شود .

۱۰ - جایز نیست کسی لخت باشد و طواف خانه نماید .

۱۱ - مکروه است که حول کعبه بُرطُله بپوشند (و آن قسمی کلاه است که یهود میپوشیده‌اند) .

۱۲ - زن با نقاب طواف نمیکند .

۱۳ - واجب است که طواف کننده در طواف واجب با وضو باشد اما اگر طواف نافله است بدون وضو هم جایز است نهایت بعد از طواف وضو گرفته نماز میخواند .

۱٤ - هر کس بدون وضو طواف واجب بجا آورد وضو میگیرد و اعاده میکند .

۱۵ - هر کس جنب باشد و در ضمن طواف متذکر شود که جنب است طواف را قطع میکند و بآن مقدار طوافی که کرده اعتنا نمیکند .

۱٦ - هر که در طواف محدث شود یعنی وضوی او باطل شود بیرون رفته وضو میگیرد و برمیگردد و اگر از نصف گذشته بوده بقیه طواف را بجا میآورد و اگر کمتر از نصف بوده اعاده میکند .

۱۷ - هر گاه زن همه مناسك را در حال حیض بجا آورد و بعد از آن شوهرش بدون علم و اطلاع با او نزدیك شود باید زن سال آینده شتر یا گاوی برای قربانی سوق دهد

صفحه ۳۵۱

و حج نماید و بر شوهر چیزی نیست .

۱۸ - زنی که حج تمتع بجا میآورد هر گاه در میقات پاك باشد محرم میشود و اگر بعد از احرام حائض شد بمکه میآید و صبر میکند اگر پاك شد طواف و سعی و تقصیر میکند و محل میشود و اگر تا روز ترویه پاك نشد غسل میکند و پنبه میگذارد بعد سعی صفا و مروه مینماید و به منٰی میرود پس چون مناسك را بجا آورد و زیارت خانه نمود یك طواف بجا میآورد برای عمره‌اش بعد یك طواف برای حج خود مینماید بعد بیرون رفته سعی مینماید و چون این امور را بانجام رساند دیگر هر

چیزی که برای محرم پس از محل شدن حلال میشد بر او حلال میشود مگر همخوابی شوهر و چون طواف نساء را هم بجا آورد نزدیکي با شوهر هم بر او حلال میشود .

۱۹ - زنی که حج تمتع بر او واجب است هر گاه در میقات حائض بوده بدون نماز محرم میشود و غسل میکند و پنبه و پارچه میگذارد و لباس احرام خود را میپوشد و با احرام وارد مکه میشود و نزدیك مسجد الحرام نمیشود پس اگر تا وقت ادراك عرفات پاك شد طواف و سعی و تقصیر نموده محل میشود و گر نه این را حجه مفرده‌ای قرار میدهد و عمره را بعد بجا میآورد و خلاصه آنکه اگر پیش از ظهر روز ترویه که هشتم ذی‌حجه باشد پاك شود حج تمتع بجا میآورد اما اگر بعد از ظهر پاك شد تا آخر شب عرفه یعنی تا فجر عرفه مخیر است که حج تمتع بجا آورد یا مفرد پس اگر پاك شد تا آخر شب عرفه یعنی تا صبح نهم باختیار خود عمل میکند و اگر نشد باید حج مفرد بجا آورد .

۲۰ - هر گاه زن در وقت احرام حج حائض باشد از خانه خود در مکه محرم شده و در مواقف یعنی عرفات و مشعر و منٰی وقوف میکند و تا پاك نشده زیارت خانه خدا نمیکند و وقتی پاك شد طواف و سعی کرده و بعد طواف نساء را بجا میآورد .

۲۱ - هر گاه زن هنگام طواف حائض شود از مسجد بیرون میرود و محلی را که در طواف بآن رسیده بود بخاطر می‌سپارد و برای خروج و راه رفتن در مسجد هم تیمم میکند و چون پاك شود هر چند دور طواف که مانده بود بجا میآورد و روایت شده که

اگر پیش از آنکه از نصف بگذرد حائض شده بعد از پاك شدن از اول اعاده میکند و شاید همین موافقتر و باحتیاط نزدیکتر باشد و حکم اول سهلتر است .

۲۲ - اگر زن طواف نماید و قبل از نماز خواندن حائض شود وقتی پاك شد نماز را قضاء میکند .

۲۳ - زن هر گاه همه مناسك را بجا آورد جز طواف نساء را و حائض شد این طواف را وقتی پاك شد بجا میآورد .

۲٤ - هر گاه زن در اثناء طواف نساء حائض شود بهمان ترتیب که گذشت بیرون میآید و چون پاك شد قضا میکند اما اگر بعد از گذشتن از نصف حائض شد میتواند که دیگر برای قضا نماند و به بلاد خود برود .

۲۵ - هر گاه زن قبل از طواف نساء حائض شود و شتردار او صبر نکند که او پاك شود اصرار و شکایت میکند (یعنی از دیگران کمك میگیرد که اصرار بر ماندن نمایند) و اگر نتوانست که او را وادار به توقف کند میرود و حج او تمام است .

۲٦ - مستحاضه پنبه و پارچه‌های لازم را میگذارد و طواف کرده نماز میخواند اما داخل خانه نمیشود .

۲۷ - هر که در اثناء طواف در لباس خود خونی ببیند یا خون دماغ شود موضع را بذهن سپرده میرود و خون را میشوید و برمیگردد و ادامه میدهد .

۲۸ - هر که با لباسی که بر آن خونی بوده طواف کند آن طواف او را کافی است اما برای نماز باید آن جامه را بیرون آورد و لباس پاك بپوشد .

۲۹ - در طواف شرط است که مرد ختنه شده باشد پس نباید کسی طواف کند مگر آنکه ختنه شده باشد اما زنی که خفض یعنی ختنه نشده طواف او مانعی ندارد .

۳۰ - کسی که مبتلا به اسهال است یا جائی از بدن او شکسته یا مریض است هر گاه قادر بر طواف نباشد تا آخر وقت صبر میکند آنوقت اگر توانست طواف میکند و گر نه باید دیگری او را طواف دهد و اگر ممکن نشد کسی از طرف او طواف میکند .

۳۱ - اگر دراثناء طواف عرضی بر شخص عارض شود و کسالتی پیدا کند بیرون

میرود از طواف و اگر از نصف نگذشته بوده بعد تمام طواف را اعاده میکند و اگر گذشته بوده مابقی را بجا میآورد .

۳۲ - مریض هر گاه دیگران او را طواف میدهند هر وقت به رکن یمانی برسند او را بر زمین میگذارند که زمین را با دست خود مس نماید بعد او را برمیدارند و ادامه میدهند .

۳۳ - اگر ممکن باشد مریضی که دیگران او را در طواف حمل میکنند طوری ببرند که پاهای او زمین را مس نماید اینطور میبرند .

۳٤ - جایز است مریض را در محمل بگذارند و طواف دهند .

۳۵ - مریضی که مرض بر او غالب است و نمیشود او را طواف داد و کسی که به حال اغما افتاده کسی دیگر از جانب آنها طواف میکند .

۳٦ - هر که در بین طواف مریض شود اگر سه شوط طواف کرده و نمیتواند تمام کند یکروز یا دو روز صبر میکند اگر مرض رفع شد برمیگردد و هفت دور طواف میکند و اگر مرض او بطول انجامید کسی را امر میکند که از طرف او هفت دور طواف کند و خود دو رکعت نماز میخواند و از طرف او سعی مینمایند و دیگر از احرام خارج شده است .

۳۷ - کسی که مرضی ندارد جایز نیست که در محمل طواف کند اما زن جایز است که با پای خود طواف کند و در وقت استلام ارکان هر گاه بعلت ازدحام نخواهد یا نتواند خودش پیش برود دیگری او را حمل کرده و جلو ببرد تا استلام کند و بعد دوباره او را بر زمین بگذارد که با پای خود ادامه طواف دهد .

۳۸ - هر که در حال طواف دادن دیگری خودش هم نیت طواف برای خود داشته باشد برای هر دو حساب میشود .

۳۹ - جایز است سواره طواف کنند و چهار رکن را با مِحجن استلام کرده آنرا ببوسد و محجن عصائی است که دستگیره آن قوسی است .

٤٠ - بچه‌ها را طواف میدهند و از طرف آنها سنگ میزنند .

صفحه ۳٥٤

٤١ - هر کس روز عرفه در عرفات بدنیا آید طواف بر او نیست .

٤٢ - قرآن خواندن در حال طواف از ذکر بهتر است و اگر بآیه سجده رسید با سر بطرف کعبه اشاره میکند و صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام فرستادن از همه چیز بهتر است و در طواف دعاهای وارده را میخوانند .

٤٣ - در طواف واجب سخن گفتن مکروه است مگر دعا و قراءت قرآن و ذکر و صلوات اما در طواف مستحب مانعی ندارد که ببرادر خود سلام کند و از امر دنیا یا آخرت با او سخن بگوید .

٤٤ - حرف زدن طواف را باطل نمیکند و خواندن شعری که عیبی نداشته باشد و همینطور خندیدن و آب خوردن .

٤٥ - هر که قبل از طواف شروع به سعی نماید سعی را رها کرده میرود و طواف کرده برمیگردد و سعی میکند و اگر سعی دوم از او فوت شد و نتوانست باید خونی بریزد .

٤٦ - هر کس چند دور طواف کند و فراموش کند که تمام نماید آنگاه سعی کند و در اثناء سعی یادش آید که طواف را تمام نکرده برگشته بقیه طواف را بجا میآورد بعد برمیگردد و بقیه سعی را تمام میکند .

٤٧ - اشکالی ندارد که پیرمرد و مریض و زنی که میترسد حائض شود و معلول و کسانی که کار و گرفتاری دارند در حج تمتع طواف و سعی را جلو بیندازند یعنی قبل از رفتن به منٰی بعد از آنکه برای حج محرم شدند طواف و سعی میکنند و زن اگر از حیض میترسد قبل از روز ترویه یعنی قبل

از هشتم هم میتواند برای حج محرم شود و طواف و سعی بنماید و مناسك را بعد از آن در حال حیض بجا آورد .

٤٨ - کسی که حج مفرد یا قران بجا میآورد میتواند قبل از خروج بسوی منٰی طواف و سعی نماید یا بگذارد برای بعد از منٰی اما طواف نساء را بعد از تمام شدن اعمال حج بجا میآورد .

٤٩ - هر کس بعد از طواف حج و پیش از سعی طواف نساء نمود ضرری ندارد بعد از آن سعی میکند و حج او بآخر رسیده جز آنکه وقت سعی را قبل از طواف نساء قرار

داده‌اند .

٥٠ - محل طواف بین مقام ابرهیم (ع) و خانه خداست یعنی از هر طرف خانه بقدر فاصله خانه تا مقام محل طواف است و در طواف نباید از مقام بگذرند یعنی نباید مقام را داخل دایره طواف خود انداخته و از پشت آن بروند مگر آنکه بواسطه ازدحام چاره‌ای نباشد .

٥١ - حِجْر اسمعیل (ع) از خانه نیست بلکه آنجا مقبره مادر حضرت اسمعیل است و چند تن از پیامبران و حضرت اسمعیل و دختران آن حضرت اما باید آنرا داخل دایره طواف قرار داده از پشت آن طواف نمایند و هر که طواف را کوتاه کرده از بین حجر و خانه برود آن دور از طواف خود را اعاده میکند .

٥٢ - طواف را واجب است که از مقابل حَجَر الاسود شروع نمایند و به همانجا خاتمه دهند و از رکن حَجَر در جهت رکن شامی و پس از آن رکن مغربی و بعد یمانی طواف میکنند و به رکن حَجَر ختم مینمایند و در دورهای بعد نیز بهمین ترتیب و ادعیه وارده را مقابل حجر الاسود و ارکان میخوانند .

و حرفهائی که گفته‌اند در شروع طواف که باید قسمتهای مقدم بدن برابر اول جزء از حجر الاسود باشد و اعمالی که از این قبیل مینمایند ناشی از وسواس شدید است و اصلی هم ندارد و همین اندازه باید عرفاً از مقابل حجر الاسود طواف خود را شروع کنی و همچنین اینکه میگویند کتف چپ باید دائما بسمت خانه باشد و هیچ از آن تجاوز نکند ما مأخذ و اصل آنرا ندیده‌ایم و همه اینها وسواس است و مسلم است که طواف سواره جایز است و در حال ضرورت میشود که شخصی بر پشت دیگری حمل شود و او را طواف دهند و طواف برای حامل و محمول هر دو حساب میشود یا در محمل طواف کند و در هیچ یك از این حالات این دقتها که گفته‌اند ممکن نیست .

٥٣ - طواف هفت شوط است و هر شوط یك دور که از حجر الاسود شروع میشود و به حجر الاسود ختم میشود .

صفحه ٣٥٦

٥٤ - جايز است كه انسان اكتفا به شمردن همراه خود بنمايد همانطور كه در نماز جماعت در تعداد ركعات به شمردن امام اكتفا ميكند .

٥٥ - هر گاه سه نفر با هم طواف كنند و همگی دورها را بشمرند و يكي بگويد بحساب من هفت دور شده و ديگری بگويد بحساب من شش دور و سومی بگويد پنج دور پس اگر هر كدام به عددی كه اظهار ميكند علم دارد بنای كار خود را بر همان عدد بگذارد و اگر همگی شك كردند بايد طواف را اعاده كنند .

٥٦ - هر كس چند دور كم طواف كرده باشد و بعد از انجام سعی متوجه شود اگر چهار دور يا بيشتر طواف كرده بوده كسری را تمام ميكند و اگر كمتر از چهار دور طواف نموده اعاده ميكند و اگر طواف را بكلی فراموش كرد و بعد از انجام سعی يادش آمد هم طواف و هم سعی را بترتيب اعاده ميكند .

٥٧ - هر كس كمتر از يك دور كامل از هفت دور طواف تجاوز نمود آن زيادی را قطع كرده هفت دور را حساب ميكند و اگر يك دور تمام اضافه بر هفت دور طواف كرد شش دور ديگر باين دور اضافه ميكند و بايد چهار ركعت نماز بخواند اما طواف دوم را فريضه قرار ميدهد و نماز آنرا پشت سر آن طواف ميخواند و خارج ميشود و سعی ميكند و برميگردد به محل مقام و دو ركعت نماز مستحبی برای طواف اولش ميخواند و اگر خواست طواف اولی را ملغی ميكند و برای آن نمازی نميخواند .

٥٨ - هر كس طواف نمود و شك كرد كه هفت دور طواف كرده يا كمتر اگر هنوز در محل طواف است بنای خود را بر يقين ميگذارد (يعنی هر قدر يقين دارد همان را مبنٰی قرار داده كسری طواف را بجا ميآورد) و اعاده نمودن افضل است اما اگر بكار ديگری پرداخته و بعد شك كند كه آيا هفت دور طواف كرده يا كمتر بنا را بر اين ميگذارد كه درست طواف كرده .

٥٩ - هر كه شك كند كه هفت دور طواف كرده يا بيشتر بنا را بر كمتر ميگذارد .

٦٠ - هنگام شك در طواف نافله اگر خواست بنا بر اقل ميگذارد و اگر خواست بر اكثر .

صفحه ٣٥٧

٦١ - هر كه شك كند در شش و هفت و هشت اعاده ميكند تا عدد را درست حفظ نمايد .

٦٢ - دو طواف واجب و مستحب یا دو طواف مستحب را اختیاراً نمیتوان بدون فاصله انجام داد بطوریکه نمازهای هر دو طواف را بعد از طواف دوم بجا آورند بلکه باید بین دو طواف را با نماز طواف فاصله بیندازند .

٦٣ - هر که در بین طواف خود وارد خانه کعبه شود باید طواف را تجدید نماید و از اول بجا آورد .

٦٤ - هر کس یك یا دو دور طواف کرده بعد با شخصی که کاری و حاجتی دارد بیرون رود اگر طواف نافله بوده بنا بر همان قدری میگذارد که طواف کرده بوده و اگر طواف واجب باشد اعاده میکند و در اینصورت هم اگر بعد از گذشتن از نصف قطع نموده بنا بر همان جائی میگذارد که قطع کرده .

٦٥ - جایز است که طواف را قطع کنند و عیادت مریض نمایند پس برمیگردد و بنا میگذارد بر جائی که بوده و قطع طواف برای انجام کار شخصی یا کار دیگری هم جایز است اما در طواف نافله بنا بر همان مقدار که طواف کرده بوده میگذارد و در فریضه فقط در صورتی که از نصف گذشته بوده میتواند بقیه دورها را طواف کند و الا باید اعاده نماید .

٦٦ - هر کس در حال طواف واجب است و وقت نماز واجب برسد طواف را قطع کرده فریضه را بجا میآورد و برمیگردد و باقیمانده طواف خود را تمام میکند .

٦٧ - هر که در حال طواف باشد و بترسد که نماز وتر از او فوت شود قطع میکند و وتر را بجا میآورد و برمیگردد و باقی طواف را انجام میدهد .

٦٨ - هر کس در طواف خسته شد می‌نشیند و استراحت میکند بعد برخاسته و ادامه میدهد .

٦٩ - در طواف تند رفتن و یواش رفتن هر دو جایز است و بهتر آنست که بطور میانه راه بروند نه تند و نه آهسته .

صفحه ٣٥٨

٧٠ - مستحب است بوسیدن حجر الاسود و استلام استلام حجر یعنی مسح و دست مالیدن به سنگ .

آن با دست و اگر بجهت ازدحام یا خوف اذیت کسی یا بواسطه ضعف نتوانست از دور بآن اشاره میکند و دعای مأثور را میخواند .

٧١ - سزاوار است کسی که طواف غیر واجب بجا میآورد استلام را ترك کند تا به کسی که طواف واجب میکند فرصت دهد و مانع او نشود .

۷۲ - کسی که دست او قطع شده با همان محل قطع استلام حجر مینماید و اگر از مرفق قطع شده با دست چپ استلام میکند .

۷۳ - روایت شده استلام رکن آن است که شکم خود را بآن بچسبانی و مسح آن است که دست بر آن بکشی و شاید که استلام باین معنی برای سایر ارکان است (نه رکن حَجَر) .

۷٤ - استلام حجر و داخل شدن به خانه و هروله در بین صفا و مروه بر زنان نیست .

۷۵ - مستحب است که به متعوّذ (یعنی مستجار) خود را بچسبانند و دعائی هم دارد که باید بخوانند و آن پشت خانه است بازاء درِ خانه و مستحب است استلام رکن یمانی .

۷٦ - استلام هر چهار رکن مستحب است لکن استلام رکن حجر و رکن یمانی تأکیدش بیشتر است .

۷۷ - مستحب است که در کنار رکن یمانی و حجر دعای مأثور را بخوانند .

۷۸ - خواندن دو رکعت نماز طواف بعد از طوافِ واجب واجب است و وقت این نماز بعد از فراغت از طواف است در هر ساعتی که باشد .

۷۹ - واجب است که دو رکعت نماز طواف واجب را پشت مقام بخوانند اما در طواف نساء و طواف نافله دو رکعت نماز آنها را در مسجد میخوانند هر جا که بخواهند بلکه اگر طواف نافله است دو رکعت نماز آنرا در هر جای مکه میتوان بجا آورد .

۸۰ - هر کس دو رکعت طواف فریضه را در جائی غیر از پشت مقام بخواند باید آن

صفحه ۳۵۹

دو رکعت را در پشت مقام اعاده کند .

۸۱ - مستحب است که در رکعت اول سوره قل هو الله احد و در دوم قل یا ایها الکافرون را بخوانند .

۸۲ - نماز طواف را بجهت خستگی نمیتوان نشسته خواند .

۸۳ - هر کس از روی جهالت نماز طواف واجب را نخواند تا طواف دیگری بجا آورد چیزی بر او نیست .

۸٤ - هر که نماز طواف را نخواند تا سعی کند بعد در اثناء سعی یادش آید که نماز نخوانده اگر بخواهد جای خود را در سعی بخاطر میسپارد و به مسجد برمیگردد و پشت مقام نماز میخواند بعد

بیرون میرود و سعی خود را بین صفا و مروه تمام میکند و اگر بخواهد میتواند سعی را بآخر برساند بعد به مسجد میآید و نماز خود را میخواند .

۸۵ - هر کس دو رکعت طواف را فراموش کند تا از مکه بیرون رود اگر مسافت کمی رفته برگردد و نماز خود را بجا آورد یا بدیگری امر کند که از طرف او نماز بخواند و اگر این شخص فوت کند ولی او یا شخصی از مسلمانان از طرف او قضا میکند .

۸٦ - هر که طواف نساء بکند و نماز آنرا فراموش کند تا وارد منٰی شود آن دو رکعت را در منٰی بجا میآورد .

۸۷ - هر که دو رکعت طواف را از یاد ببرد یا جاهل به وجوب آن باشد و هنوز در مکه است هر وقت دانست در نزد مقام ابرهیم آن دو رکعت را میخواند ولو بعد از چند روز باشد .

۸۸ - مستحب است طواف نافله بجا آوردن در وقت ظهر با سر و پای برهنه و قدمهای خود را کوتاه برمیدارد و چشمها را پائین میاندازد مثل اینکه میخواهد آنها را ببندد و در هر طوافی حجَر را لمس میکند بدون آنکه احدی را اذیت کند و ذکر خدا را از زبان خود قطع نمیکند .

۸۹ - بطور مطلق طواف نمودن بجهت طاعت مستحب است .

۹۰ - رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبانه روز ده اسبوع طواف میفرمود (یعنی ده

صفحه ۳٦۰

طواف که هر کدام هفت دور است) سه اسبوع اولِ شب و سه تا در آخر شب و دو طواف وقتی که صبح مینمود و دو طواف بعد از ظهر و بین آنها استراحت میفرمود .

۹۱ - برای مؤمن مستحب است که سیصد و شصت اسبوع طواف کند و اگر نتوانست سیصد و شصت دور که پنجاه و یك طواف کامل و سه دور اضافه میشود اما روایت شده که چهار دور دیگر علاوه میکند که طوافی کامل شود و اگر این اندازه هم نتوانست هر قدر توانست بجا میآورد .

۹۲ - مستحب است طواف در دهه اول ذی‌حجه .

۹۳ - کسی که یکسال است در مکه مجاور شده طواف برای او از نماز افضل است و کسی که دو سال است مجاور شده فضیلت نماز و طواف برای او مساوی است و کسی که سه سال ماندگار مکه شده نماز از طواف برای او افضل است .

۹٤ - یك طواف قبل از حج از هفتاد طواف بعد از حج افضل است .

۹۵ - عمره‌گزار بعد از سعی طواف نمیکند تا تقصیر نماید .

۹٦ - کسی که حج مفرد یا قران بجا میآورد و طواف و سعی نمود تلبیه میگوید و میتواند هر چه بخواهد طواف مستحب بجا آورد اما هر طوافی که کرد تلبیه میگوید و این تجدید احرام اوست تا خارج شود به منٰی .

۹۷ - هر که محرم شود برای حج میتواند تطوعاً طواف خانه نماید و احرام او به طواف نقض نمیشود و چون طواف و نماز کردی مستحب است که نزد حجر الاسود آمده آنرا ببوسی و لمس نمائی .

۹۸ - مستحب است که بعد از طواف و پیش از رفتن به صفا از آب زمزم بنوشند .

۹۹ - مستحب است که انسان خودش آب بکشد و بنوشد و بر قسمتی از بدن و سر خود بریزد و دعای مأثور را بخواند و دو بار در چاه زمزم نظر کند .

۱۰۰ - مستحب است که وقتی برادری برای طواف میرود متاع او را حفظ کنند و این کار اجر عظیمی دارد .

صفحه ۳٦۱

مقصد هفتم

در سعی بین صفا و مروه است و مطالبی که در پی آن میآید و در این مقصد هم مسائلی است :

۱ - سعی بین صفا و مروه واجبی است از واجبات حج .

۲ - هر گاه انسان از طواف و نماز خود فارغ شد سزاوار است از دری که مقابل حجر الاسود است از مسجد بیرون رود .

۳ - جایز است که در وقت خستگی یا گرما سعی را تا شب عقب بیاندازند تا وقتی که رفع خستگی شود یا هوا خنك شود و عمداً سعی را برای روز بعد نباید بگذارند .

٤ - در سعی شرط نیست که وضو داشته باشند اما اگر وضو داشته باشند فضیلت آن بیشتر است .

٥ - حائض ، هم جایز است که سعی کند هم عقب بیندازد تا پاك شود و این بهتر است و اگر در اثنای سعی حائض شد سعی خود را تمام میکند .

٦ - هر که در اثنای سعی محدث شود (یعنی وضوی او از دست برود) سعی خود را تمام میکند .

۷ - سزاوار است که اول به صفا بروند و بر آن بالا روند و رو به رکن یمانی نمایند و در روایتی رو برکن حجَر کنند و نظر بخانه کعبه کنند و حمد و ثنا و دعا بجا آورند و آنرا طول دهند و همچنین وقتی که به مروه رسیدند بر آن هم توقف کنند همانطور که بر صفا وقوف نمودند و بهمین ترتیب هر وقت به صفا یا مروه میرسند قدری وقوف کنند که این کار مال انسان را زیاد میکند .

۸ - واجب است شروع کردن از صفا و ختم کردن بمروه و آنچه بعضی گفته‌اند که در رفتن باید ران را به صفا چسباند و انگشتان را بمروه و در برگشتن برعکس و اینکه پا را بر صفا بکشند همه این حرفها از وسواس است و سعی سواره و در محمل هم جایز است که این امور در آن فرض نمیشود و مدار بر عرف است که عرفاً گفته شود بین صفا و مروه سعی نموده .

صفحه ۳٦۲

۹ - سعی هفت شوط است و رفتن یك شوط و برگشتن یك شوط حساب میشود و چون به محل هروَله برسد بین دو مناره قدمها را کشیده و بلند برمیدارد .

۱۰ - سزاوار است که در سعی ادعیه مأثوره را بخوانند .

۱۱ - سزاوار است که با سکینه و وقار و تذکر سعی نمایند .

۱۲ - هر کس عوض آنکه از صفا شروع کند از مروه شروع کرد اولی را میاندازد و از دومی حساب میکند .

۱۳ - اگر شخصی نُه دور سعی بین صفا و مروه انجام داد بنا را بر این میگذارد که یك دور سعی کرده و شش دور دیگر سعی مینماید و اگر هشت دور سعی کرد این هشت را میاندازد و از نو بنا میگذارد و هفت دور سعی میکند و روایت شده اگر عمدی نبوده یکي را رها میکند و هفت دور را حساب مینماید و روایت شده شش دور به هشتمی اضافه مینماید لکن غیر این روایات که اول ذکر شد مناسبتر است .

۱٤ - روایت شده در کسی که ندانسته رفت و برگشت را روی هم یك شوط بگیرد و در عمل چهارده دور سعی کند مانعی ندارد هفت تای اول سعی واجب اوست و باقی چیزی حساب نمیشود .

۱۵ - روایت شده هر کس عمداً زیادتر سعی کند اعاده میکند .

۱٦ - هر کس شش دور سعی بجا آورد و بمنزل برگردد و گمان کند هفت دور سعی نموده و ناخنهای خود را بگیرد و مُحل شود بعد متذکر شود که شش شوط سعی نموده برمیگردد و یك شوط دیگر سعی میکند و باید خون گاوی را بریزد و اگر حفظ نکرده و نمیداند شش دور سعی

کرده یا بیشتر یا کمتر و تقصیر کند باید مجددا سعی نماید و گاوی هم ذبح نماید لکن این در صورتی است که قبل از آنکه مشغول بکار دیگری شود شك نماید و از جمله اشتغال به تقصیر است که باید شك قبل از آن حاصل شود و گر نه بعد از آن اعتنائی به شك او یا شك دیگری درباره او نیست و اگر پیش از تقصیر علم پیدا کند که سعی او تمام نشده به محل سعی برمیگردد و تمام میکند .

صفحه ۳٦۳

۱۷ - هر کس عمداً سعی را ترك کند باید سال آینده حج نماید .

۱۸ - هر کس سعی را فراموش کند به محل سعی برمیگردد و سعی میکند ولو آنکه از مکه هم خارج شده باشد و اگر نزد اهل خود برگشته کسی از جانب او سعی را بجا میآورد .

۱۹ - هر کس هروله بین صفا و مروه را انجام ندهد چیزی بر او نیست .

۲۰ - هر کس در محل هروله سهو و غفلت کند و مثلاً حال چرتی بر او عارض شود و توجهش به جلو نباشد و برود تا تمام قسمت خاص هروله یا بعض آنرا بپیماید وقتی که به خود آمد میایستد و عقب عقب برمیگردد تا به ابتدای محل هروله برسد آنوقت سعی مینماید (یعنی هروله میکند) .

۲۱ - هروله بر زنان نیست .

۲۲ - هر کس خسته شود و بخواهد بر صفا یا مروه یا بین آن دو استراحت نماید مانعی ندارد .

۲۳ - سعی سواره و در محمل هم جایز است اما راه رفتن افضل است .

۲٤ - کسی که سوار است در محل هروله تند میراند .

۲۵ - زنی که سوار است در هر دور پائین صفا و مروه میایستد تا خانه را ببیند .

۲٦ - هر که در حال سعی باشد و وقت نماز برسد نماز میخواند و برمیگردد و هر گاه انسان بخواهد سعی نماید و وقت نماز برسد اول نماز میخواند بعد سعی میکند .

۲۷ - هر کس سه یا چهار دور سعی بجا آورد بعد رفیقی او را صدا کند و کاری با او داشته باشد یا او را به طعامی بخواند جایز است که او را اجابت کند و روایت شده حق خدا را ادا کند دوستتر میدارم تا ادای حق رفیقش و شاید مورد این فرمایش در وقتی است که برادری که صدا میکند الزام نمیکند یا آنکه رفیق از عرض مردمان عادی است و گر نه حق برادر مؤمن بسیار بسیار بزرگ است و خدا بی‌نیاز است .

صفحه ۳٦٤

مقصد هشتم

در تقصیر در عمره است و در آن مسائلی است :

۱ - تقصیر برای عمره‌گزار بعد از فراغت از سعی واجب است .

۲ - کسی که تقصیر میکند از موهای اطراف سر یا ریش یا شارب کوتاه میکند و ناخنهای خود را میگیرد و قدری از آنها را هم نمیگیرد و برای حج خود میگذارد .

۳ - هر گاه عمره‌گزار تقصیر نمود هر چه از آن محرم شده بود بر او حلال میشود و عمره او تمام است .

٤ - تقصیر جایز است ولو آنکه با مِشْقَص باشد (که پیکان عریضی بوده) و یا با دندان خود موئی یا ناخنی را قطع کند .

٥ - در تقصیر همین اندازه که مسمائی بعمل آید کافی است .

٦ - زن برای تقصیر عمره بقدر یك بند انگشت از موی خود می‌چیند .

۷ - در عمره تمتع سر تراشیدن واجب نیست .

۸ - هر کس قبل از تقصیر سر خود را بتراشد باید خونی بریزد و چون روز نحر بخواهد سر خود را بتراشد تیغ را همین قدر بر سر خود میکشد .

۹ - کسی که تقصیر کرد اگر بخواهد با زنان نزدیك شود میشود و اگر خواست بعد از تقصیر سر خود را میتراشد اما اگر تا احرام حج کمتر از سی روز مانده سر را نمیتراشد چون برای احرام حج باید موی سر رابگذارند بلند شود .

۱۰ - هر کس محرم به عمره بوده و تقصیر را فراموش کند تا شروع به حج نماید از خدا استغفار میکند و چیزی بر او نیست اما مستحب است که خونی بریزد .

۱۱ - هر کس عمره مفرده‌ای بجا آورد مخیر است که سر بتراشد یا تقصیر کند و مستحب است که تراشیدن سر را انتخاب کند و بر زنان سر تراشیدن نیست بلکه آنها از موهای خود قدری می‌چینند .

۱۲ - هر که حج مفرد بجا میآورد و فراموش کند که مفرد است و تقصیر کند (یعنی قبل از رفتن به مواقف و رمی تقصیر نماید) بعد یادش آید چیزی بر او نیست وقتی که نماز

صفحه ٣٦٥

خواند تلبیه را تجدید میکند .

١٣ - کسی که عمره تمتع بجا میآورد که بدنبال آن حج کند وقتی محل شد سزاوار است که پیراهن نپوشد و شبیه محرمین باشد همچنین برای اهل مکه سزاوار است که شبیه به محرمین در ایام حج غبار آلوده و گرد آلوده باشند و خوب است که سلطان آنها را وادارد که بر این هیأت باشند .

١٤ - جایز است که حجّام متصدی تقصیر انسان شود و اگر خواست که جهت تقصیر از اطراف سر خود بچیند اول از موی پیشانی بچیند .

١٥ - سزاوار نیست که عمره‌گزار یعنی کسی که عمره تمتع بجا میآورد بعد از اتمام مناسك و محل شدن از مکه خارج شود چون عمره به حج مرتبط است و صبر میکند تا حج نماید مگر در صورتیکه بداند حج از او فوت نمیشود پس اگر دانست و بیرون رفت و همان ماه که بیرون رفته به مکه برگشت بدون احرام وارد مکه میشود و اگر در ماه دیگری برگشت با احرام وارد میشود یعنی قبل از خروج محرم میشود برای حج و بیرون میرود و بر احرام خود میماند تا دوباره داخل مکه شده و حج نماید .

منسك دوم

در حج تمتع است و مطالبی که بآن مربوط میشود و در آن چند مقصد است :

مقصد اول

در احرام برای حج و خارج شدن بسوی منٰی است اصل سنت بر آنست که از طریق منٰی بعرفات بروند لکن امروزه میسر نیست و از طریق دیگر بعرفات میروند .

و در آن مسائلی است :

١ - احرام برای حج تمتع واجب است به همان صورتی که برای عمره واجب بود .

٢ - مستحب است محرم شدن در روز ترویه (یعنی هشتم ذی‌حجه) هنگام ظهر .

صفحه ٣٦٦

٣ - جایز است که قبل از زوال یا بعد از زوال محرم شوند و در روز هشتم از طلوع فجر تا غروب میتوان محرم شد .

٤ - اجازه داده‌اند که تا سه روز قبل از روز ترویه احرام را مقدم بدارند بخصوص هر گاه پیرمرد مسنی باشد یا مریضی یا کسی که از فشار جمعیت و ازدحام ترس و احتیاط دارد .

٥ - امام یعنی امیر الحاج نماز ظهر روز ترویه را در منٰی در مسجد خَیف میخواند و نماز ظهر روز نَفْر (یعنی سیزدهم) را در مسجد الحرام بجا میآورد .

٦ - امام وقتی حرکت کرد دیگر سزاوار نیست که توقف کند ولو برای کسیکه از حیوان خود افتاده باشد و وقتی از عرفات حرکت کرد دیگر نمیایستد تا به مزدلفه برسد (یعنی به مشعر) .

٧ - از اهل مکه کسی والی موسم نمیشود .

٨ - سایر مردم (یعنی غیر امیر الحاج) میتوانند روز ترویه در مسجد الحرام نماز بخوانند و بعد از آن محرم شوند یا محرم شده بروند در منٰی یا هر جا میسر شد نماز بخوانند .

٩ - چون روز ترویه فرا رسد مستحب است که برای احرام غسل کنی و دو جامه احرام خود را بپوشی و پا برهنه بسوی مسجد روی و بر تو باد که با سکینه و وقار باشی و وقتی به مسجد رسیدی دو رکعت نماز در نزد مقام ابرهیم علیه السلام یا در حِجر بخوان و بنشین تا ظهر شود و نماز ظهر را بجا آور و دعای مأثور را بعد از آن بخوان آن وقت برای حج محرم میشوی و سعی در سکینه و وقار بنما و میتوانی نمازهای پنجگانه واجب خود را از ظهر روز ترویه (که هشتم باشد) تا فجر روز عرفه (که نهم باشد) همه را در منٰی بخوانی .

١٠ - هر کس برای حج محرم شود میتواند شب عرفه را در مکه بماند تا وقتی که بتواند در منٰی صبح کند یا آنکه در عرفات بمردم برسد .

١١ - هر گاه نماز واجب خود را در مسجد میخوانی میتوانی بعد از نماز ظهر محرم

صفحه ٣٦٧

شوی یا بعد از نماز عصر .

١٢ - امام بعد از طلوع آفتاب روز عرفه از منٰی خارج میشود و برای مردم که بار و راحله دارند جایز است که بعد از نماز صبح حرکت کنند و پیادگان میتوانند زودتر حرکت کنند و در راه عرفات نماز بخوانند .

١٣ - تا آفتاب طلوع نکرده از وادی مُحَسّر نمیگذرند .

١٤ - هر گاه در منٰی جمعیت زیاد شد و جا تنگ شد بالا میروند تا وادی محسر .

۱۵ - چون بخواهی محرم شوی برای توست که از مسجد محرم شوی و در مسجد الحرام تلبیه میگوئی و بهتر است که در دل تلبیه بگوئی و وقتی بیرون آمدی تا بجائی رسیدی که شعب‌الدرب طرف راست تو بود و عقبه در طرف چپ تو با صدای بلند برای حج تلبیه بگو و روایت شده افضل از آن اینست که تا به رقطاء نرسی تلبیه برای حج نگوئی و قبل از رسیدن به ابطح لبیك میگوئی و روایت شده اگر پیاده هستی در کنار مقام لبیك بگو و اگر سواره‌ای هر گاه شترت تو را از زمین بلند کرد و چون به ردم رسیدی و مشرف بر ابطح شدی صدای خود را به تلبیه بلند کن تا به منٰی برسی و تلبیه را قطع مکن مگر در ظهر روز عرفه .

مقصد دوم

در وقوف در عرفات است و در آن مسائلی است :

۱ - واجب است که در روز عرفه (یعنی نهم ذی‌حجه) بعد از زوال تا غروب آفتاب در عرفات وقوف نمایند و هر کس عمدا وقوف در عرفات را ترك کند حج او باطل است .

۲ - سزاوار است که خیمه‌های خود را در نَمِره بزنند و آن بطن عَرَنه است نرسیده به موقف و آنجا موقف نیست و حدود موقف بطن عرنه و ذی‌المجاز است پس خیمه‌های خود را بیرون موقف میزند و صبر میکند تا زوال آفتاب بعد بطرف موقف راه میرود و در موقف در پائین تپه‌ها و کوهها وقوف میکند و وقوف در تحت اراك

که موضعی است در عرنه جایز نیست و هر کس آنجا وقوف کند حجی برای او نیست .

۳ - هر گاه ظهر روز عرفه فرا رسید تلبیه را قطع میکنی و غسل نموده نماز ظهر و عصر را با یك اذان و دو اقامه بجا میآوری که فرصت برای دعا داشته باشی چون روز عرفه روز دعاء است و مسألت ، بعد بسوی موقف میروی .

٤ - مستحب است که در طرف چپ جبل وقوف کنند و بهترین موقف دامنه کوه است .

۵ - هر گاه جا در عرفه تنگ شود بسوی کوه بالا میروند .

٦ - مستحب است که هر جای موقف که خالی بود آنجا بایستی و با خود و راحله و ممالیك خود آن جا را پر کنی .

۷ - جایز است که سواره وقوف کنند .

۸ - مستحب است که تا غروب در حالیکه مشغول بذکر و دعا هستی وقوف کنی .

۹ - مستحب است که با غسل و وضو وقوف کنی و اگر غسل تو نقض شد وضو میگیری .

۱۰ - هر کس بقصد حج آمده و بعد از غروب عرفه به مکه یا عرفات برسد پس اگر برایش میسر است که بعرفات بیاید و در همان شب اندکي توقف کند و در مشعر به مردم ملحق شود قبل از آنکه آنها از مشعر به منٰی بروند حج را درك نموده و اگر وقوف در عرفات برایش میسر نشد پس قبل از طلوع آفتاب به مشعر رسید و در مشعر وقوف کرد حج او تمام است و اگر به مشعر هم نرسید حج از او فوت شده و آنرا عمره مفرده‌ای قرار دهد و سال دیگر حج نماید .

۱۱ - هر کس هر دو موقف (یعنی عرفات و مشعر) از او فوت شود و پیش از طلوع آفتاب روز عید قربان به مشعر نرسد مستحب است که عدول به عمره نماید و سال آینده حج کند و به چنین کسی رخصت هم داده‌اند که تا زوال روز عید هم میتواند که اندکي در مشعر وقوف کند و در منٰی بمردم ملحق شود و حج برای او حساب میشود و

او را کافی است .

۱۲ - هر گاه پیش از طلوع فجر عرفات را درك نمود و اندکي آنجا وقوف کرد بعد خارج شد به مشعر و وقتی رسید که مردم رفته‌اند کمی در مشعر وقوف میکند و در منٰی ملحق بآنها میشود و چیزی بر او نیست و حج او تمام است .

۱۳ - اول وقت بیرون رفتن از عرفات موقعی است که آفتاب غروب کرده و قرمزی از طرف مشرق برود .

۱٤ - هر کس ندانسته پیش از غروب آفتاب از عرفات بیرون رود چیزی بر او نیست و هر کس عمداً برود باید روز عید شتری نحر کند و اگر نتواند هجده روز در مکه یا در راه یا وقتی به منزل خود رسید روزه میگیرد و روایت شده باید خونی هم بریزد .

۱۵ - مستحب است زینت نمودن پس از غروب روز عرفه .

مقصد سوم

در وقوف به مشعر است و متعلقات آن و در آن مسائلی است :

۱ - چون آفتاب روز عرفه غروب کرد همراه مردم برو و اگر از ازدحام احتیاط کردی اندکي بعد از آنها برو با سکینه و وقار و نزد خدا استغفار کن و چون به تل قرمز که در طرف راست راه است رسیدی دعای مأثور را بخوان و مبادا که تند برانی و مبادا که ضعیفی زیر دست و پای تو برود و بر تو باد که آرام و ملایم باشی .

۲ - مستحب است که بر مَأزمَین مرور کنند و در آنجا توقف نموده بول نمایند چون که آن موضعی است که در آنجا بت میپرستیده‌اند .

۳ - وقوف در مشعر واجب است .

٤ - سزاوار است که نماز مغرب و عشا را در جُمَع بجا آورند (یعنی در مشعر) اگر چه که بگذرد از شب آنچه بگذرد .

٥ - مستحب است که بین مغرب و عشاء را بیك اذان و دو اقامه جمع کنند و نافله را بعد از آن دو بجا آورند .

صفحه ۳۷۰

٦ - جایز است که چون در عرفات غروب کردی نماز مغرب را همانجا بخوانی یا در راه بخوانی و عشا را بتأخیر میاندازی تا بمزدلفه برسی .

۷ - جایز است که مغرب و عشا را در مزدلفه بجا آورند و بین آن دو چهار رکعت نافله مغرب را بخوانند .

۸ - مستحب است که در بطن وادی در طرف راست راه نزدیك مشعر فرود آیند و کسیکه قبلاً حج ننموده مستحب است که با پای خود بر زمین مشعر گام زند .

۹ - حد مشعر (از طرف مشرق) بین مأزمین و کوه است (و از آن طرف) تا حوضهای مُحَسّر .

۱۰ - هر گاه مشعر برای مردم تنگ شود بر مأزمین بالا میروند .

۱۱ - چون صبح روز عید قربان شود با وضو باش و در مشعر نزدیك کوه یا هر جا خواستی تا طلوع آفتاب وقوف کن بعد حرکت کن بسوی منٰی و رخصتی روایت شده که چون کوه ثبیر روشن شد و جای پاها و رد سم حیوانات را دیدی میتوانی بروی اما تا آفتاب نزده از وادی محسّر تجاوز مکن .

۱۲ - امام در مشعر توقف میکند تا آفتاب سر زند و باقی مردم اگر خواستند تعجیل میکنند و اگر خواستند عقب‌تر میروند .

۱۳ - هر که ندانسته پیش از طلوع فجر از مشعر بیرون رود چیزی بر او نیست و اگر عالماً و عامداً خارج شود خون گوسفندی را میریزد و روایت شده هر کس پیش از آنکه آفتاب بر کوه ثبیر بزند از مشعر بیرون رود باید گوسفندی ذبح کند .

١٤ - به زنان و ضعفا رخصت داده شده که در شب از مشعر حرکت کنند و وقوف شب برای آنها کافی است .

١٥ - کسی که بجهتی خوفی دارد جایز است که شب از مشعر به منٰی برود .

١٦ - هر کس از عرفات به منٰی رود برمیگردد و کمی در مشعر توقف میکند ولو بعد از طلوع آفتاب باشد بعد به منٰی برمیگردد .

١٧ - جاهل و عاجز اگر بقدر نمازی هم در مشعر وقوف کرده باشند برای آنها کافی

صفحه ٣٧١

است بلکه بقدر ذکری پس اگر شتردار توقف نکرد و راه را در پیش گرفت و شخص را به منٰی برد اگر در مشعر نماز خوانده یا ذکر خدا نموده او را کافی است .

١٨ - هر کس جاهل به مسأله بود و در مشعر وقوف نکرد و موقعی فهمید که وقت گذشته بود چیزی بر او نیست .

١٩ - هر کس همراه مردم از عرفات بیرون آمد و در مشعر عمداً همراه آنها توقف نکرد و به منٰی رفت باید شتری ذبح کند و اگر حج از او فوت شد (یعنی برنگشت که در مشعر وقوفی بکند) باید سال آینده حج کند .

٢٠ - واجب است که ریگهای رمی جمرات را از حرم بردارند و بهترین جاها برای این کار مزدلفه است (یعنی مشعر) و از مسجدی ریگ برنمیدارند و همچنین ریگی را که دیگری با آن رمی کرده برنمیدارند .

٢١ - سزاوار است که سنگهای نقطه‌دار سرمه‌ای بردارد و اندازه آنها بقدر سر انگشت باشد و سنگ سخت و سیاه و سفید و قرمز کراهت دارد و سنگها را نباید بشکنند .

٢٢ - چون بر وادی مُحَسّر بگذری و آن وادی بزرگی است بین مشعر و منی و به منی نزدیکتر است تا مشعر در آن بقدر صد ذراع قدری تند راه برو تا از آن بگذری یا شتر خود را تند کن و دعای مأثور را بخوان .

٢٣ - هر کس از وادی محسر بگذرد و سعی در آن نکند یعنی قدری تندتر و بطور هروله راه نرود برمیگردد که سعی نماید و اگر نمیداند وادی محسر کجا است از مردم میپرسد .

مقصد چهارم

در رَمْی است یعنی سنگ زدن و در آن مسائلی است :

۱ - حج اکبر وقوف در عرفه است و رمی جمرات .

۲ - روایت شده کسی که رمی جمرات را ترك کند زن بر او حلال نیست و باید سال

صفحه ۳۷۲

آینده حج کند .

۳ - رمی جمرات از سنتهای رسول خداست صلی الله علیه و آله .

٤ - ترتیب واجبی بین رمی و ذبح و سر تراشیدن در منی نیست جز آنکه سر تراشی قبل از ذبح مکروه است و اگر تراشید باز بعد از ذبح تیغ را بر سرش میکشد .

٥ - سزاوار است وقتی که در ایام تشریق یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم به جمرات سنگ میزنند رعایت ترتیب بین آنها را بنمایند پس اول به جمره اولٰی میزنند بعد وُسطٰی بعد قُصوٰی و اگر برعکس زد (و اولٰی را آخر زد) میرود وسطٰی و قصوٰی را دوباره رمی میکند .

٦ - هر کس متوجه نشد که ترتیب را وارونه نموده و وقتی یادش آمد روز گذشته بود فردا قضا میکند .

۷ - مستحب است که برای سنگ زدن به جمرات وضو داشته باشند .

۸ - مستحب است که برای رمی پیاده بسوی جمرات بروند .

۹ - مستحب است که برای رمی جمره قصوٰی روبروی آن بایستند و از طرف گودی بآن سنگ بزنند و از طرف بالای آن سنگ مزن و فاصله تو با آن بقدر ده یا پانزده ذراع باشد (چهار یا شش متر) و هفت سنگ بآن میزنی .

۱۰ - مستحب است قبل از سنگ زدن در وسط وادی رو بقبله بایستی و دعای مأثور را بخوانی و سنگها در دست تو باشد بعد از طرف روبرو بآن سنگ میزنی (یعنی پشت تو بقبله باشد و روی تو بطرف جمره) و با هر سنگ تکبیر میگوئی و در آنجا توقف نمیکنی .

۱۱ - مستحب است که نزد جمره وسطٰی و اولٰی وقوف نمایند و از جمره اولٰی شروع کن و از طرف چپ آن آنرا رمی نما (یعنی جنوب آن . م) و هر جمره را طرف راست خود قرار میدهی و از طرف میل (مسیل . خ) رمی میکنی و دعای مأثور را میخوانی و به همینطور دومی را رمی میکنی .

۱۲ - مستحب است که سنگ را بر بطن انگشت شَست گذارده و با ناخن انگشت

صفحه ۳۷۳

سبابه آنرا بزنی بطور دفع (یعنی بحرکت سبابه پرتاب کنی نه حرکت ساعد و بازو) و هر سنگی باندازه سر انگشتی باشد .

۱۳ - مستحب است که ریگهای رمی را با دست چپ بگیرند و با دست راست بزنند .

١٤ - اگر سواره رمی میکنی و سنگ در محمل افتاد يكي ديگر عوض آن بزن و اگر سنگ تو به شتری یا انسانی خورد و از آنجا بر جمره افتاد ترا کافی است .

١٥ - رمی جمرات سواره جایز است .

١٦ - مستحب است که رمی را در هر روزی که باشد وقت ظهر بنمایند .

١٧ - وقت رمی در روز عید قربان از طلوع آفتاب است تا غروب آن .

١٨ - رخصت داده شده برای شترچرانها هر گاه شب برسند و خائف و بندگان و هیزم‌کشان و مقروض و مریض که در شب رمی کنند اما غیر آنها در شب رمی نمیکنند .

١٩ - هر که روز عید قربان عرضی عارض او شد و رمی نکرد تا آفتاب غروب نمود وقتی صبح شد دو بار رمی میکند یکبار اول صبح برای قضای دیروز و یکبار وقت ظهر برای آن روز .

٢٠ - هر کس يك روز رمی جمره‌ای را فراموش کرد روز بعد قضا میکند .

٢١ - روز نحر (یعنی روز عید قربان) فقط جمره عقبه را رمی میکنند و در سایر ایام تشریق هر سه را هر روز رمی میکنند .

٢٢ - مریضی که نمیتواند رمی کند و کسی که در حال اغماء است و کسی که جائی از او شکسته است و طفل که نمیتوانند رمی کنند از طرف آنها رمی میشود و اگر بشود که مریض را ببرند نزدیك جمره و آنوقت دیگری از طرف او سنگ بزند میبرند .

٢٣ - هر که رمی جمرات را فراموش کند تا بمکه آید به منٰی برگشته رمی میکند و اگر از مکه رفت و این عمل از او فوت شد چیزی بر او نیست اما اگر توانست سال آینده میآید و رمی میکند و گر نه کسی را وکیل میکند که از طرف او رمی نماید و اگر فوت نمود ولی او از طرفش رمی میکند .

صفحه ۳۷٤

٢٤ - هر كس به جمره اولٰى هفت سنگ كامل نزد و به دو تاى ديگر هر يك هفت سنگ زد اگر به اولى سه سنگ زده همه را اعاده ميكند اما اگر چهار سنگ زده همان را مبنٰى قرار داده سه تاى ديگر به اولى ميزند و همين كافى است و هر كه باولى كامل بزند و بدومى كم زده باشد پس اگر سه تا زده يا كمتر دومى و اولى را اعاده ميكند (دومى و سومى را اعاده ميكند و ديگر اولى را اعاده نميكند . ظ) و اگر چهار سنگ زده بنا را بر آن ميگذارد و سه سنگ ديگر بدومى ميزند و اعاده نميكند و هر كس به دو تاى اولى درست زده و به سومى كم زده آنرا كامل ميكند و هر چه كم زده ميزند .

٢٥ - هر كس يك سنگ در دستش زياد آيد و معلوم باشد كه به يك جمره كم زده اما نميداند كدام است به هر جمره يك سنگ ميزند .

٢٦ - هر كس برود براى رمى و يك سنگ از دستش بيفتد و نفهمد آنكه افتاده كدام يك از سنگهاى روى زمين است يك سنگ از زير پاى خود برميدارد اما از سنگهائى كه دور جمرات افتاده يعنى بآنها زده‌اند برنميدارد .

مقصد پنجم

در ذبح است و متعلقات آن و در آن شش فصل است :

فصل

در كسى كه بايد قربانى كند و كسى كه قربانى بر او نيست و در آن مسائلى است :

١ - كسى كه حج تمتع بجا ميآورد قربانى كردن برايش واجب است .

٢ - هر كس در ماه رجب يا غير آن عمره بجا آورد و در مكه بماند تا ماههاى حج برسد آنگاه حج تمتع بجا آورد بايد قربانى كند اما اگر عمره تمتع نگذارد و حج مفرد بجا آورد قربانى بر او نيست .

٣ - كسى كه حج مفرد بجا ميآورد هدى و قربانى بر او نيست .

٤ - هر كس از طرف مادر خود عمره تمتع بجا آورد و از طرف پدر حج نمايد اگر ذبح كند براى او بهتر است و اگر هم ذبح نكرد چيزى بر او نيست .

صفحه ٣٧٥

٥ - هر كس بمملوك خود امر كرد متمتع به عمره شود بسوى حج پس اگر مولى خواست از طرف او ذبح ميكند و اگر خواست او را امر ميكند بدل قربانى روزه بگيرد و بر عبد قربانى نيست .

٦ - هر کس بچه‌ای را به حج ببرد اگر قربانی یافت از طرف او ذبح میکند و گر نه ولی بچه از طرف او روزه میگیرد و اگر کسی که بچه را حج برده یك قربانی پیدا کند بهتر است که آنرا از طرف بچه ذبح بکند و خودش عوض قربانی کردن روزه بگیرد .

٧ - قارن (یعنی کسی که حج قران میگزارد) قربانی همراه خود میراند و به همین سوق دادن قربانی از کسی که حج مفرد میگزارد ممتاز میشود .

فصل

در جنس قربانی حج و سایر قربانیها است و در آن مسائلی است :

١ - بهترین قربانی شتر است و متوسط آن گاو و آخرش گوسفند است .

٢ - در منٰی فقط میش و بز اهلی قربانی میشود نه کوهی و شتر عراب قربانی میشود نه بخاتی و بخاتی شتر خراسانی است و عراب غیر آن و همینطور گاو اهلی قربانی میشود نه کوهی .

٣ - هَدْی (یعنی اهداء قربانی) از شعائر خداست و مستحب است که آنرا بزرگ دارند پس بهتر است که شتری باشد و گر نه گاوی و گر نه قوچ نر چاقی و گر نه میشینه‌ای که بیضه آنرا نرم کرده‌اند و گر نه بز نری و گر نه هر چه میسر شد .

٤ - کفایت میکند در قربانی گاومیش .

٥ - بهترین قربانی از شتر و گاو ، ماده آنهاست و بهترین قربانی از گوسفند ، نر آن است .

٦ - از میشینه آنکه بین شش ماه تا یکسال داشته باشد کافی است و از بزینه آنکه داخل سال دوم (سوم . ظ) شده باشد و کمتر از آن کفایت نمیکند و گاو هر سنی که داشته باشد عیبی ندارد و شتر آنکه داخل در سال ششم شده باشد کفایت میکند .

٧ - مکروه است حیوانی را که در خانه نگهداشته و علف داده‌اند قربانی کنند .

٨ - مکروه است حیوانی را که قبل از دهه اول ذی‌حجه خریده‌اند قربانی کنند .

صفحه ٣٧٦

٩ - مستحب است که حیوان چاق و سر حال را برای قربانی انتخاب کنند .

١٠ - مکروه است که حیوان خَصی را قربانی کنند پس اگر قوچی کسی بخرد بعد ببیند که بخته است و بیضه آن را قطع کرده‌اند گوسفند دیگری عوض آن بخرد چون این ناقص است .

۱۱ - قوچ چاق از ماده بهتر است و ماده از بخته بهتر است و همینطور میش ماده چاقی باشد از بخته بهتر است و قوچ از میشینه‌ای که بیضه آنرا نرم کرده‌اند بهتر است و بز نر بهتر از میش ماده است و میش ماده از بز ماده بهتر است و مرضوض که ظاهرا گوسفندی است که بیضه آنرا کوبیده و نرم کرده‌اند از میش ماده بهتر است و میشینه نر از موجوء که بیضه آنرا نرم کرده‌اند بهتر است و موجوء از میش ماده بهتر است و روایت شده که میش ماده بطور کلی از بز بهتر است .

۱۲ - سزاوار است که قربانی چاق باشد و گرده‌های آن پیه داشته باشد و هر که بتصور آنکه چاق است بخرد خواه چاق از کار بیرون آید یا لاغر او را کافی است و اگر به نیت آنکه لاغر باشد بخرد بعد چاق از کار درآمد او را کافی است و اگر لاغر از کار درآمد کافی نیست .

۱۳ - مستحب است که قربانی شاخ داشته باشد و رنگ آن سفید آمیخته به سیاه باشد یا سیاه و نر باشد و دور چشمها و پاهای او سیاه باشد و حوالی مخرج و محل بول او هم سیاه باشد و دور دهان او هم سیاه باشد و چشمها و گوشهای بزرگ داشته باشد .

۱٤ - مستحب است قربانی کردن به قربانی که تعریف شده (یعنی در عرفات و سایر مواقف آنرا نگاه داشته‌اند) و به خبر دادن فروشنده اکتفا میشود .

۱۵ - قربانی کردن گوسفند لَنگ که لنگی آن واضح است مکروه است و همچنین اعوری که عیب يك چشم آن ظاهر باشد و خَرماء (یعنی گوسفندی که پره بینی آن پاره شده یا گوش آن سوراخ باشد) و در نسخه‌ای جَرباء ضبط شده (یعنی آنکه جرب دارد) و همینطور آنکه دماغ یا گوش او بریده شده و قطع گردیده یا شاخ آن شکسته باشد یا گوشش پاره شده باشد و یا آنکه جلو یا عقب گوشش بریده و آویخته

صفحه ۳۷۷

باشد و شکاف در گوش و بینی آن باشد مکروه است و سوراخ در جائی که علامت میزنند اشکالی ندارد و تا قسمتی از عضو قطع نشده مانعی ندارد و گوسفند پیری هم که دندانهای آن ریخته بلامانع است و اگر شاخ داخلی گوسفند شکسته باشد مکروه است قربانی کردن آن اما اگر فقط شاخ بیرونی شکسته آنهم مانعی ندارد .

۱٦ - بطور مطلق از قربانی کردن گوسفند ناقص در هدی واجب نهی فرموده‌اند اما در قربانی عادی در غیر حج که هدی واجبی نباشد کفایت میکند .

۱۷ - هر کس قربانی جهت حج بخرد بعد عیبی برای آن آشکار شود اگر قیمت آنرا پرداخته از او کفایت میکند و اگر نپرداخته پس میدهد و حیوان دیگری میخرد و از خیار عیب با شروطی که دارد میتواند استفاده کند و بآن دلیل پس بدهد .

۱۸ - چانه زدن در خرید گوسفند قربانی کراهت دارد .

۱۹ - هر که گوسفندی بخرد بعد بخواهد گوسفند چاقتری قربانی کند دومی را میخرد بعد اولی را میفروشد .

فصل

در احکام است و در آن مسائلی است :

۱ - هر گاه کسی قربانی بخرد و آن حیوان در راه عاجز و درمانده شود یا هلاك گردد اگر آن قربانی بر او واجب بوده مثلاً نذری داشته یا قسَمی یا جزاء صیدی در حرم بوده و امثال اینها بجای آن یکي دیگر میخرد و اگر واجب نبوده چیزی بر او نیست .

۲ - هر کس بطور تطوع قربانی براند و آن قربانی از پا درآید چیزی بر او نیست و آنرا نحر میکند و نعل تقلید را که بر گردن حیوان انداخته بود برمیدارد و در خون او فرو میبرد و آنرا بر صفحه کوهان شتر میزند یا کاغذی مینویسد که این هدی است و بر روی آن میگذارد که هر کس بر آن گذشت بداند صدقه است و از آن بخورد و بر او واجب نیست که بدل آن شتر دیگری قربانی کند اما اگر کفاره صیدی بوده یا نذری و از پا درآمده عیناً بهمان صورت عمل میکند لکن باید بدل آن یکي دیگر بخرد .

۳ - هر گاه هدی داخل حرم شد بعد از پا درآمد دیگر بر صاحبش واجب نیست که

صفحه ۳۷۸

بدل آن هدی دیگری تهیه کند خواه مستحب باشد و خواه غیر آن .

٤ - روایت شده هر گاه هدی را در عرفات با خود برد و نگاهداشت و بعد از آن هدی گم شد او را کافی است .

٥ - هر کس هدی واجبی فرستاد و آن هدی در راه قبل از رسیدن بمحل قربانی هلاك شد و آن شخص وسعت ندارد که هدی دیگری بفرستد خدا عذر او را می‌پذیرد مگر آنکه بداند اگر از کسی درخواست کند باو خواهد داد .

٦ - هر کس برای حج تمتع خود هدیی بخرد و بخانه آورد و آنرا ببندد بعد آن حیوان رها شود و هلاك گردد یا سرقت شود مستحب است که یکي دیگر بجای آن تهیه کند مگر آنکه توانائی نداشته باشد و اگر بدلی تهیه نکرد چیزی بر او نیست .

۷ - هر کس هدی براند و در راه بآن مرضی برسد یا چشمش بر اثر حادثه‌ای کور گردد یا کنده شود و عاجز و علیل گردد لکن در حالیکه زنده است به محل قربانی برسد آنرا ذبح میکند و او را کافی است .

۸ - هدی واجب هر گاه در راه بشکند یا از بین برود فروش آن مکروه است و اگر فروخت باید قیمت آنرا صدقه دهد و حیوان دیگری هدی نماید .

۹ - هر که شتری بخرد لکن آن شتر قبل از اشعار و تقلید گم شود و پیدا نشود تا وقتی آن شخص به منٰی رفته شتری نحر کند بعد آنرا پیدا کند آن شتر مال اوست هر کار که بخواهد با آن میکند اما اگر آنرا اشعار کرده و بعد از آن گم شده و بعد پیدا شده آنرا نحر میکند .

۱۰ - هر که قوچی بخرد و آنرا گم کند و قوچ دیگری بخرد بعد اولی را پیدا کند پس اگر هر دو سالم و سر پا هستند اولی را ذبح میکند و دومی را میفروشد و یا اگر بخواهد آنرا هم ذبح میکند و اگر دومی را ذبح کرده بعد اولی را یافته آنرا هم ذبح میکند .

۱۱ - هر کس هدیی خرید و آنرا نحر نمود و مردی بر آن گذشت و هدی را شناخت که مال او بوده و گم شده و دو نفر هم شهادت دادند که همینطور است گوشت آن مال مدعی است اما بعنوان قربانی کفایت از هیچکدام نمیکند .

صفحه ۳۷۹

۱۲ - هر که هدی گم شده‌ای یافت و آنرا گرفت و در منٰی نحر کرد از صاحب آن کفایت میکند و اگر در غیر منٰی نحر کرد کفایت از صاحب آن نمیکند .

۱۳ - هر که هدی گم شده‌ای یافت روز نحر و روز دوم و سوم آنرا تعریف میکند اگر کسی آنرا نشناخت پس از غروب روز سوم از طرف صاحبش آنرا ذبح میکند و علامت میگذارد که معلوم باشد قربانی بوده است .

۱٤ - هر کس شتری سوق دهد و آن شتر بچه بزاید هم شتر و هم بچه را نحر میکند و اگر آن هدی هدیِ واجبی باشد و پس از نتاج تلف شود عوض آن و بچه‌اش هر دو باید هدی بخرد .

۱۵ - جایز است کسی که هدی را میراند اگر محتاج شود آنرا سوار شود اما بر آن فشار نمیآورد و آنرا بتعب نمیاندازد و همچنین اگر دیگری از راه رفتن خسته شده جایز است که او را سوار کند .

۱٦ - جایز است شتر هدی را بدوشند و بنوشند و بنوشانند اما تمام شیر را نمیدوشند .

۱۷ - وقتیکه هدی فراوان و تهیه آن ممکن است یك هدی از یکنفر کفایت میکند اما وقتی قربانی کمیاب باشد و گران یکي از چند نفر کفایت میکند ولو هفتاد نفر باشند .

۱۸ - در شهرها که قربانی میکنند یك قربانی از جماعتی کفایت میکند پس مرد میتواند یك قربانی از طرف خود و اهل خانه‌اش بنماید .

فصل

در آداب ذبح است و در آن مسائلی است :

۱ - مستحب است که شخصاً متصدی ذبح شوند .

۲ - مستحب است که زن شاهد ذبح قربانی خود باشد و اگر کسی نیست که از طرف او ذبح کند خودش برای خود ذبح میکند .

۳ - بچه وقتی بخواهد ذبح کند کارد را در دستش میگذارند و مردی دو دست او را میگیرد و ذبح میکند .

صفحه ۳۸۰

٤ - زن هر گاه عجله دارد میتواند دیگری را وکیل کند که از طرف او ذبح نماید چنانچه در وقوف مشعر گذشت (که زنها میتوانند پیش از فجر از مشعر به منٰی رفته رمی کنند و بزیارت خانه روند و در باب ذبح بدیگری وکالت دهند) .

٥ - واجب است که در ذبح شرایط آنرا رعایت کنند و مستحب است که دعای مأثور را بخوانند .

٦ - هر گاه ذبح کننده اشتباه کرد و اسم صاحب قربانی را باسم دیگری ذکر کرد بنا بر نیت اوست و همچنین اگر اسم صاحب قربانی را فراموش کند و به نیت او ذبح کند کافی است .

۷ - کسیکه به نیابت دیگری حج میکند یك قربانی که برای منوبٌ عنه میکند او را کافی است لکن اگر خواست برای خودش هم ذبح میکند .

۸ - طریقه نحر آنست که شتر را رو بقبله نگاه میداری در حالیکه ایستاده و دو دست او را از خُفّ تا زانو می‌بندی یا دست چپ او را عقال میکنی بعد طرف دست راست او میایستی و بسم الله گفته دعای مأثور را میخوانی بعد با کارد ضربتی به لبّه او میزنی (که زیر گردن و بالای سینه است و محل نحر) و کارد را بیرون میآوری و وقتی افتاد محل ذبح را بدست خود میبری و رخصتی هم روایت شده که شتر را در حالی که نشسته نحر کنند .

۹ - نحر قربانی در منٰی در چهار روز ممکن است و در غیر منٰی سه روز و مانعی ندارد هر گاه شخص خوف و احتیاطی دارد شب عید قربان نحر کند .

۱۰ - هدی واجب را فقط در منٰی میشود نحر کرد و اگر غیر واجب باشد در مکه نحر نمایند و اگر شتر را اِشعار و تقلید کرده باید در منی نحر کند .

۱۱ - هر کس در عمره بدنه‌ای سوق داده آنرا در مکه نحر مینماید .

۱۲ - کفاره‌ای که بر گردن عمره گزار و حج کننده واقع میشود در مکه ذبح میشود و اگر عقب بیاندازد در منٰی نحر میکند و بهتر است که تعجیل نموده در همان مکه ذبح بکنند .

صفحه ۳۸۱

۱۳ - کفاره‌ای که در حج بر گردن کسی قرار میگیرد در منٰی نحر میشود .

۱٤ - حاجی که حج تمتع میگزارد واجب است که چیزی از قربانی خود بخورد اما سایر آنچه ذبح میکند بجهت جزاء و کفاره و نذر و قسم و هدی مستحب اگر خواست قدری از آنها میخورد و گر نه نمیخورد و بهتر آن است که از قربانی که با آن نقص حج را جبران میکند نخورد .

۱۵ - هر چه از قربانی پس از خوردن صاحب آن بماند دو قسمت میشود و آن دو را به قانع و معترّ میدهد و قانع کسی است که هر چه برای او فرستادی قانع است قطعه‌ای باشد یا بیشتر و خلقش تنگ نمیشود و رو ترش نمیکند و دهان را از غضب به یکسو نمیگشاید و معتر کسی است که بر تو میگذرد و سؤال نمیکند .

۱٦ - اشکالی ندارد که گوشتهای قربانی را بعد از سه روز از منی بیرون ببرند و ذخیره نمایند .

۱۷ - کسی که کفاره قسم بر گردن اوست قربانی که در اضحٰی میکند کفایت از آن کفاره نمیکند .

۱۸ - بیرون بردن گوشت هدی از منٰی جایز نیست بلکه واجب آنست که بخورند و اطعام کنند اما چیزهائی که از آن انتفاعی حاصل میشود مثل کوهان که برای دوا ببرند یا پوست که خورده نمیشود بردن آن منعی ندارد .

۱۹ - جایز است خریدن گوشت از منٰی و بیرون بردن آن بخانه بجهت قوت .

۲۰ - حاجی از قربانی خود زاد و توشه نمیگیرد و میتواند ایامی که در منٰی هست از آن بخورد .

۲۱ - پوستهای قربانی و جل آنها را اجرت جزّار قرار نمیدهند بلکه آنها را صدقه میدهند و رخصتی رسیده پوست قربانی را به کسی بدهند که پوست آنرا کنده .

۲۲ - مکروه است که پوست قربانی را صاحب آن تبدیل به مشك نماید مگر آنکه معادل قیمت آن صدقه دهد و اجازه داده‌اند که پوست را برای خود بردارد یا از آن جانمازی بسازد و در خانه بر روی آن نماز کند و صدقه دادن آن فضیلتش بیشتر است .

صفحه ۳۸۲

فصل

در کسی است که هدی نمی‌یابد و در آن مسائلی است :

۱ - کسی که هدی پیدا نمیکند و آن اندازه مال ندارد که قیمت آنرا بپردازد باید یك روز قبل از ترویه و روز ترویه و روز عرفه را روزه بگیرد پس اگر قبل از ترویه نگرفت بگذارد روزه را برای بعد از ایام تشریق (یعنی بعد از سیزدهم) و اگر شتردار برای او صبر نکرد روز حصبه را روزه بگیرد که نَفْر آخر است یعنی سیزدهم و دو روز بعد از آن را و اگر در مکه بماند در دهه آخر ذی‌حجه آن سه روزه را بگیرد و اگر از او فوت شد اگر خواست در راه میگیرد و گر نه وقتی که نزد اهلش برگشت ده روز آنجا روزه بگیرد .

۲ - هر کس هدی نیابد و بخواهد سه روز روزه خود را جلو بیندازد و قبل از هشتم روزه بگیرد در دهه اول ذی‌حجه میتواند .

۳ - روزه این سه روز باید پشت سر هم باشد و همینطور هفت روز دیگر آن که بعد از بازگشت در ولایت خودش میگیرد و بین سه روز و هفت روز را تفریق میکند و رخصتی هم رسیده که ده روز را یکجا بگیرد .

٤ - هر گاه شخص نزد اهل خود برگشت و روزه نگرفته و هدیی پیدا کند و ممکن باشد که در ذی‌حجه ذبح شود آنرا میفرستد که در ذی‌حجه از طرف او ذبح کنند .

٥ - رخصتی رسیده برای کسی که هدی پیدا نمیکند که تا روز عید قربان صبر کند و اگر تا آن وقت پیدا نکرد او از کسانی است که هدی نیافته .

٦ - انسان لباسهای آبرومند خود را برای خرید قربانی نمیفروشد اگر در حد توان خود قربانی پیدا کرد ذبح میکند و گر نه روزه میگیرد .

۷ - هر کس بعلت عارضه‌ای یا فراموشی یا جهل روزه سه روز را در ماه ذیحجه نگرفت تا ماه محرم رسید بر اوست که گوسفندی در منٰی ذبح کند و روزه‌ای دیگر لازم نیست که بگیرد .

۸ - هر کس حج تمتع نمود و هدی نیافت و سه روز روزه گرفت و پیش از آنکه هفت روز دیگر را روزه بگیرد از دنیا رفت بر گردن ولیّ او نیست که از جانبش روزه بگیرد .

صفحه ۳۸۳

۹ - هر که حج تمتع نمود و هدی نیافت و قبل از روزه گرفتن از دنیا رفت ولیّ او باید از طرفش روزه بگیرد .

۱۰ - بچه هر گاه هدی برای او پیدا نشد ولی او از طرفش روزه میگیرد .

۱۱ - هر کس قیمت را حاضر دارد اما قربانی پیدا نمیکند که بخرد پول را نزد کسی از اهل مکه میگذارد و امر میکند که تا ذی‌حجه باقی است از جانب او بخرد و ذبح کند و اگر ذیحجه گذشت و نیافت سال آینده بخرد .

۱۲ - هر کس تا روز نفر (یعنی سیزدهم) مالی که با آن قربانی کند نیافت و روزه سه روز را هم نگرفت بعد قیمت قربانی را پیدا کرد قربانی نمیکند و باید روزه بگیرد .

۱۳ - هر کس بقدر قیمت عادله قربانی پول دارد اما قربانی گران شود و او قادر بر خرید نباشد بعد از ایام تشریق (یعنی بعد از سیزدهم) روزه میگیرد .

۱٤ - هر که سه روز روزه گرفت بعد روزی که از منٰی خارج میشود قربانی یافت روزه او برایش کافی است و میتواند قربانی خریده ذبح کند و روزه خود را نافله قرار دهد .

۱۵ - روزه هفت روز که بعد از بازگشت بمنزل باید بگیرد چاره‌ای از آن نیست و نمیتوان آنرا تبدیل به صدقه نمود پس اگر توانست روزه میگیرد و اگر قادر نبود صبر میکند تا وقتی که بتواند و روزه بگیرد .

۱٦ - هر کس سه روز در مکه روزه گرفت و بعد تصمیم گرفت همانجا بماند صبر میکند تا وقتی که بقاعده تصور کند اهل بلاد او بولایت رسیده‌اند آنوقت روزه میگیرد و نیز میتواند که هفت روز روزه خود را بعد از یك ماه شروع کرده و بگیرد .

۱۷ - هر که قبل از روز ترویه (یعنی هشتم) روزه نگرفت بر او نیست که روز ترویه و عرفه را روزه بگیرد و اگر از روی جهالت گرفت میتواند روز عید را هم روزه بگیرد که سه روز پی در پی شود .

۱۸ - هر کس بجهت فدیه نحر شتری بر او لازم شد لکن نتوانست و نیافت ذبح هفت گوسفند او را کافی است و اگر نتوانست هجده روز در مکه یا در خانه خودش روزه میگیرد .

صفحه ۳۸٤

فصل

در قربانی (عادی روز عید قربان) است و در آن مسائلی است :

۱ - سنت مؤکده است که انسان برای خود قربانی نماید .

۲ - مستحب است قربانی کردن برای خانواده .

۳ - هر کس قربانی نیابد معذور است و چیزی بر او نیست .

٤ - از طرف بچه‌ای که در شکم است قربانی نمیکنند .

٥ - جایز است قربانی از طرف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسم الله - علی (ع) هر سال از طرف پیغمبر (ص) قوچی قربانی میفرمودند و در وقت ذبح میفرمودند : بِسْمِ اللّٰهِ وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضَ حَنِیْفاً مُسْلِماً وَ مٰا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ اِنَّ صَلٰوتِیْ وَ نُسُكِیْ وَ مَحْیٰایَ وَ مَمٰاتِیْ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِیْنَ اَللّٰهُمَّ مِنْكَ وَ لَكَ اَللّٰهُمَّ هٰذٰا عَنْ نَبِیِّكَ ، و حضرت امیر علیه السلام میفرماید قربانی کن آنچه را که وارد سال دوم شده باشد یا بزرگتر از آن و قربانی بخر که گوشها و چشمهای آن سالم باشد پس وقتی خواستی آنرا ذبح کنی رو به قبله کن و بگو : وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضَ حَنِیْفاً مُسْلِماً وَ مٰا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ اِنَّ صَلٰوتِیْ وَ نُسُكِیْ وَ مَحْیٰایَ وَ مَمٰاتِیْ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِیْنَ لٰا شَرِیْكَ لَهُ وَ بِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَ اَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ اَللّٰهُمَّ مِنْكَ وَ لَكَ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّیْ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِیْ لٰا اِلٰهَ اِلّٰا هُوَ وَ اللّٰهُ اَكْبَرُ وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ عَلٰی اَهْلِ بَیْتِهِ ، آنگاه بخور و بخوران . اصل حاشیه از مرحوم آقای حاج زین‌العابدین خان است که ترجمه آن در اینجا ذکر شده .

.

٦ - هرگاه قربانیها کم‌کم گران شوند تا جائی که انسان نتواند قربانی کند قیمت اول و وسط و آخر را جمع کرده قسمت بر سه مینماید و آن را صدقه میدهد .

۷ - جایز است که در عید قربان قوچی از طرف خود و اهل بیتش قربانی کند .

۸ - قربانی میکند قوچی املح (قوچی که پشمهای آن سفید آمیخته به سیاه باشد) و شاخدار و نر و چاق پس اگر قوچ چاقی پیدا نکرد بز نری یا میشینه یا بزی که بیضه آنرا نرم کرده‌اند و اگر نیافت میش ماده‌ای که چاق باشد قربانی میکند .

۹ - سزاوار است که قربانی ثَنی باشد (یعنی داخل در سال دوم شده باشد) یا بزرگتر از آن .

صفحه ۳۸۵

۱۰ - سزاوار است که دو گوش و دو چشم آنرا ملاحظه نمایند که عیبی نداشته باشد .

۱۱ - قدری از قربانی را خورده و باقی را به قانع و مُعْتَرّ میدهند (و معتر کسی است که بر تو میگذرد و سؤال نمیکند) و اهداء به همسایگان اگر مسکین باشند مانعی ندارد پس قدری برای آنها میفرستد و قدری به سایر مساکین میدهد .

۱۲ - مستحب است کسی که پول قربانی را ندارد قرض کند و قربانی نماید .

۱۳ - مستحب است که وقت ذبح دعای مأثور را بخوانند و بسیاری از احکام قربانی در فصول قبل گذشت .

مقصد ششم

در سر تراشیدن و تقصیر است و متعلقات آن دو و در این مقصد مسائلی است :

۱ - از سنت است که حاجیان اعم از اینکه حج مفرد یا قران یا تمتع بجا آورند و همچنین کسی که عمره مفرده میگذارد بعد از ذبح کسی که عمره مفرده میگزارد نیز ممکن است قربانی سوق دهد و ذبح کند . م .

سر بتراشند یا آنکه تقصیر کنند (یعنی مو یا ناخن خود را کوتاه کنند) و تراشیدن سر افضل است .

۲ - برای کسی که برای اولین بار حج میکند سزاوار است که سر را بتراشد اگر چه سرش زخمهائی داشته باشد اما کسی که قبلاً حج کرده بین سر تراشیدن و تقصیر مخیر است .

۳ - کسی که موهای خود را چسبانده باشد با صمغ یا شبه آن یا تابیده باشد و فتیله کرده باشد یا پشت سر جمع کرده باشد سر تراشی برای او اولٰی است و تأکیدش بیشتر است و روایت شده که بر چنین کسی سر تراشیدن واجب است .

٤ - سزاوار است که سر را روز نحر در منٰی بتراشد بعد ناخنهای خود را گرفته و شارب خود را نیز کوتاه میکند و از اطراف ریش هم قدری کوتاه نموده و غسل میکند .

٥ - هر کس قربانی خود را خریده و برای ذبح دست و پای آن را بسته و در کنار منزلگاه یا خانه خود نهاده و قیمت آنرا پرداخته و آن قربانی باو تعلق گرفته میتوان

صفحه ۳۸٦

درباره او گفت که هدی او بمحِل خودش رسیده پس اگر دوست داشت که قبل از ذبح سر بتراشد میتراشد .

٦ - هر کس پیش از ذبح سر بتراشد تیغ را مجددا بر سر خود مرور میدهد و چیزی بر او نیست لکن دیگر این کار را نکند .

٧ - چون خواستی سر خود را بتراشی رو بقبله کن واز پیش سر شروع نما از کنار دو استخوان برجسته در برابر گوشها و دعا کن بمأثور و موی خود را در منٰی دفن کن .

٨ - سزاوار نیست که قبل از سر تراشی زیارت خانه نمایند مگر آنکه از روی فراموشی باشد .

٩ - هر که قبل از سر تراشیدن زیارت خانه کند با آنکه میداند این کار برای او سزاوار نیست مستحب است که خون گوسفندی را بریزد .

١٠ - هر که پیش از تقصیر زیارت خانه کند و طواف و سعی نماید مانعی ندارد تقصیر میکند و طواف حج را دوباره بجا میآورد و سعی مینماید بعد طواف نساء رابجا میآورد بعد دیگر هر چیزی که برای او حرام شده بود حلال میشود .

١١ - هر که فراموش کند که از موی خود کوتاه کند یا سر را بتراشد تا از منٰی بیرون رود بمنی برمیگردد تا موی خود را با تراشیدن یا کوتاه کردن در منٰی بریزد و نیز میتواند در راه یا هر جا باشد سر را بتراشد لکن در غیر منٰی کراهت دارد که موی خود را بریزد .

١٢ - مستحب است که مو را در منٰی در چادر خود دفن کند .

١٣ - مکروه است که مو را از منٰی خارج کنند و هر که بیرون برد بر او است که به منٰی برگرداند .

١٤ - هر کس در مکه سر خود را بتراشد موی خود را به منٰی برمیگرداند .

١٥ - هر کس از روی سهو بعد از عمره تمتع قبل از تقصیر سر را بتراشد باید خونی بریزد و چون روز نحر شود و هنگام حلق باز تیغ را بر سر مرور میدهد .

١٦ - کسی که سرش مو ندارد تیغ را بر سر مرور میدهد .

١٧ - کسی که حج مفرد بجا میآورد و بعد از ورود بمکه طواف کرده و سهواً تقصیر

صفحه ٣٨٧

نماید و بعد از تقصیر یادش آید که مفرد است چیزی بر او نیست هر وقت که نماز خواند از نو تلبیه بگوید .

١٨ - هر کس هدی میراند سر را بعد از قربانی کردن میتراشد .

۱۹ - جایز است سر تراشی را تا وقت خروج از مکه عقب بیاندازند یعنی اگر تقصیر را اختیار نموده‌اند .

۲۰ - هر کس روز عید قربان سر تراشید از هر چه که با احرام بر او حرام شده بود محل میگردد مگر زنان و چون طواف نساء نماید همه چیز بر او حلال میشود .

۲۱ - مکروه است که قبل از طواف زیارت و سعی لباس بپوشند و سر را بپوشانند و عطر بزنند و زعفران بخورند و دوست داشته‌اند که طواف و سعی را در لباس محرمین و به هیأت آنها انجام دهند .

۲۲ - کسی که سر تراشیده و محل شده صید حرمی بر او حرام است اگر چه که احکام صید احرامی دیگر از او برداشته شده باشد .

۲۳ - باکي نیست که (بعد از سر تراشیدن) حنای بدون عطر بر سر بمالند .

۲٤ - کراهت لباس پوشیدن و عطر زدن بعد از سر تراشیدن برای کسیکه حج تمتع میگزارد بیشتر است تا کسی که حج مفرد بجا میآورد .

۲۵ - روایت شده کراهت عطر زدن تا پیش از طواف نساء است .

۲٦ - سر تراشیدن بر زنها نیست و کافی است برای آنها که از موی خود قدری بچینند .

۲۷ - روایت شده کسی که در نفْر اول از منٰی بیرون رود (یعنی بعد از زوال روز دوازدهم) نمیتواند تا قبل از نفْر مردم یعنی زوال سیزدهم شکار کند .

مقصد هفتم

در زیارت خانه است و متعلقات آن و در آن مسائلی است :

۱ - چون در روز عید قربان از اعمال منٰی فارغ شدی غسل کن و به مکه برو و خانه خدا را زیارت کن .

۲ - غسل برای زنها مستحب است همانطور که برای مردان مستحب است .

صفحه ۳۸۸

۳ - چون غسل زیارت کنی مادام که آنرا با حدثی که وضو را میشکند نقض نکرده‌ای میتوانی زیارت خانه نمائی و اگر محدث شدی و غسل تو شکست غسل را اعاده میکنی .

٤ - چون غسل کردی مستحب است که ناخن بگیری و از شارب و اطراف ریش خود کوتاه نمائی .

٥ - مستحب است زیارت خانه در روز نحر و برای کسیکه حج تمتع میکند تأکید دارد و جایز است که زیارت را عقب بیاندازند تا بعد از ایام تشریق اما مرد تا طواف نساء بجا نیاورده زن بر او حلال نیست و تا طواف زیارت نکرده استعمال طیب برای او مکروه است .

٦ - چون روز عید به در مسجد رسیدی آنجا میایستی و دعای مأثور را میخوانی بعد میآئی کنار حجر الاسود و بر آن دست میمالی و آنرا میبوسی و اگر نتوانستی همین اندازه دست را بر آن بکش و دست خود را ببوس و اگر این کار هم مقدور نبود رو بآن کن و تکبیر بگو و دعای مأثور را بخوان .

٧ - طریقه طواف زیارت آن است که هفت دور بترتیبی که گذشت بر خانه طواف کنی و این طواف واجب است بعد در نزد مقام ابرهیم (ع) دو رکعت نماز بخوان و در آنها سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون را میخوانی بعد برگرد و اگر توانستی حجر را ببوس و رو بآن کن و تکبیر بگو و برو بطرف صفا که سعی کنی .

٨ - بعد از طواف خانه واجب است بترتیبی که قبلاً گفته شد هفت دور بین صفا و مروه سعی کنند و از صفا شروع میکنی و به مروه ختم مینمائی و چون سعی را بآخر رساندی از هر چه محرم شده بودی محل میشوی بجز زن .

٩ - چون از سعی فارغ شدی به مسجد برگرد و طوافی بجا آور و این طواف طواف نساء است و بعد از آن دو رکعت نماز نزد مقام ابرهیم بخوان و در این وقت دیگر هر چه بواسطه احرام بر تو حرام شده بود حلال میشود و از تمام اعمال حج فارغ شده‌ای .

صفحه ٣٨٩

١٠ - مردی که برای مرتبه اول حج میکند مستحب است که وارد خانه شود و دخول در خانه برای زنان لازم نیست لکن اگر داخل بشوند فضیلت دارد .

١١ - مستحب است غسل برای دخول به کعبه .

١٢ - با کفش وارد خانه مشو و آب دهان و مخاط در آن نیانداز و چون داخل شوی دعای مأثور را بخوان و سعی کن بین دو ستون بر سنگ مرمر قرمز نماز کنی و اگر نتوانستی پائین‌تر از آن و به هر زاویه خانه برو و دعای مأثور را بخوان و اگر نتوانستی رو به هر زاویه بکن و هر دعائی که خواستی بنما و اگر توانستی در هر زاویه دو رکعت نماز بجا آور .

١٣ - نماز واجب را مکروه است که در خانه کعبه بخوانی اما نافله مانعی ندارد و احکام آن در کتاب نماز گذشت .

١٤ - مستحاضه طواف خانه میکند و نماز میخواند اما داخل خانه نمیشود .

١٥ - جایز نیست که مشرك داخل خانه شود .

مقصد هشتم

در بازگشت به منٰی است و اعمال آن و در آن مسائلی است :

١ - مستحب است که لیالی تشریق را در منٰی بیتوته نمایند و آنها عبارتند از شبهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه .

٢ - هر کس روز برای زیارت خانه از منٰی خارج شد و زیارت کرد و بعد خواب بر او غالب گشت و صبح در مکه بیدار شد باید خونی بریزد و نزد خدا استغفار کند و دیگر این کار را نکند .

٣ - اگر چنین کسی در طول شب در مکه مشغول عبادت پروردگار بوده چیزی بر او نیست .

٤ - اگر از مکه برگردد و از عقبه مَدَنیّین بگذرد و بخوابد یعنی بیرون منٰی چیزی بر او نیست لکن مستحب است که گوسفندی ذبح کند .

٥ - اگر قبل از غروب یا اول شب از منٰی برای زیارت بمکه رود باید صبح به منٰی

برگشته باشد یا از مکه خارج شده باشد که اگر در مکه صبح کند باید صدقه‌ای بدهد یا خونی بریزد .

٦ - اگر بعد از نصف شب از منٰی بیرون آمد ضرری ندارد که در غیر منٰی صبح کند .

٧ - مکروه است که قبل از طلوع فجر شبانه از منٰی به مکه روند .

٨ - جایز است زیارت کردن در ایام تشریق یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم لکن ماندن در منٰی افضل است .

٩ - امام روز نَفْر ثانی (یعنی سیزدهم) نماز ظهر را در مکه میخواند پس باید قبل از زوال از منٰی حرکت کند .

١٠ - مردم میتوانند در صورتی که از رفث و فسوق و جدال و صید و آنچه که خدا در احرام بر آنها حرام فرموده بود اجتناب کرده باشند روز دوازدهم منٰی را ترك کنند که این نَفْر اول است در اصطلاح و هر که در نفر اول از منٰی بیرون رفت از صید و شکار اجتناب میکند تا مردم در نفر ثانی

که سیزدهم است از منٰی بیرون روند و چون کسی خواست در نفر اول خارج شود بعد از زوال دوازدهم خارج میشود و نیز میتواند که پیش از زوال خارج شود وقتیکه روز بلند شد جمرات را رمی میکند و بیرون میرود اگر چه که این کار مکروه است .

۱۱ - هر کس در منٰی بود تا شب سیزدهم فرا رسید از منٰی بیرون نمیرود و همانجا میخوابد .

۱۲ - هر کس تا سیزدهم بیرون رفتن از منٰی را عقب انداخت دیگر تفاوت نمیکند که قبل از زوال خارج شود یا بعد از زوال .

۱۳ - جایز است که مرد بارهای خود را در روز نفر اول قبل از ظهر جلو بفرستد و خود بعد از زوال بیرون رود یا بماند تا وقت نفر ثانی یعنی روز سیزدهم خارج شود .

۱٤ - افضل آنست که بعد از بیرون رفتن از منٰی به مکه برنگردند .

۱۵ - مستحب است وقتی به حصباء رسید فرود آید و بر پشت بخوابد و قدری استراحت کند بعد هر جا خواست برود و این عمل اسمش تحصیب است و حصباء

صفحه ۳۹۱

همان بطحاء است .

۱٦ - مستحب است وداع خانه در وقتی که میخواهد از مکه برود پس هفت دور برای وداع طواف میکند و اگر توانست رکن یمانی و حجر الاسود را در هر دور استلام میکند و گر نه در دور اول و آخر استلام حجر و رکن یمانی مینماید و اگر نتوانست چیزی بر او نیست بعد نزد مستجار میرود و بهمان صورت که در طواف ذکر شد و در روایت رسیده عمل میکند بعد میآید کنار زمزم و از آن مینوشد و بر بدن خود نمیریزد و در حالیکه دعای مأثور را میخواند بیرون میرود و چون به در مسجد رسید به سجده میافتد و بعد خارج میشود .

۱۷ - هر کس وداع خانه را فراموش کرد یا مانعی رسید و موفق بر وداع نشد چیزی بر او نیست .

منسك سوم

در عمره مفرده است (یعنی عمرهای که متصل به حج نیست) و در آن مسائلی است :

۱ - عمره مثل حج برای بندگان فریضه است .

۲ - هر کس حج مفرد بجا آورد بر او واجب است که عمره مفردی هم بجا آورد و هر کس آن دو را مقرون بهم نماید یعنی متمتع به عمره شود بسوی حج (یعنی حج تمتع بجا آورد) همین عمره تمتع او را کافی است (و عمره واجب خود را بجا آورده) .

۳ - مستحب است که مکرراً قربةً الی الله عمره بجا آورند .

٤ - سال دوازده ماه است و در هر ماه عمره‌ای قرار داده شده دیگر هر وقت از ماه که میسر شد و افضل عمره‌ها عمره ماه رجب است .

٥ - هر کس يك شبانه روز از ماه رجب مانده محرم شود عمره او رجبیه است اگر چه که اعمال عمره را در ماه دیگر بجا آورد .

٦ - مانعی ندارد که در ماههای حج ، عمره مفرده بجا آورند .

۷ - هر کس در ماههای حج یعنی شوال و ذیقعده و ذیحجه عمره مفرده بگذارد و بماند تا وقت حج سزاوار است که همراه مردم حج مفردی بجا آورد و اگر روزی که

صفحه ۳۹۲

عمره گذارده نیت تمتع کرده او متمتع است (یعنی حج تمتع بجا میآورد) و همینطور اگر در نظر او بوده روزی که عمره بجا آورده که بعد از عمره در مکه بماند تا وقت حج و حج نماید چنین کسی هم اگر بماند و حج نماید حج تمتع بجا میآورد .

۸ - در ایام تشریق عمره‌ای نیست پس اگر مردی روز نحر یا در ایام تشریق وارد شود نمیتواند عمره بجا آورد بلکه محرم میماند تا ایام تشریق بگذرد و بعد از آن یعنی روز چهاردهم میتواند طواف و سعی کرده و محل شود و اگر حج بر گردن او بوده باید سال آینده حج کند .

۹ - هر کس حج مفرد بجا آورد و بآخر رساند و سر بتراشد میتواند عمره بجا آورد ولو آنکه در ذیحجه باشد .

۱۰ - طریقه عمره اینطور است که از يكي از میقاتهای آفاقیه محرم شود (یعنی میقاتهای معینی که برای وارد شوندگان از هر طرفی قرار داده شده) یا اگر بین میقات و مکه منزل دارد از منزل خودش محرم میشود یا از میقاتهائی که اطراف حرم هست پس میرود تا وقتی که به مسجد برسد آنگاه طواف میکند و نزد مقام نماز طواف را میخواند بعد بیرون میرود و بین صفا و مروه سعی مینماید بعد تقصیر میکند یا سر میتراشد بعد برمیگردد به خانه خدا و طواف نساء بجا میآورد و در این وقت از هر چه که محرم شده بود محل میشود و اگر قربانی رانده است در مکه در محل جزوره

که بین صفا و مروه است آنرا ذبح میکند و احکام هر یك از اعمال عمره در ضمن مباحث و مناسك سابقه گذشت و میتوانی که بآنها رجوع کنی .

تمام شد کتاب حج از کتب جامع بر دست مصنف آن پنج روز مانده از ماه ربیع الثانی از ماههای سال هزار و دویست و هشتاد و شش حامداً مصلّیاً مستغفراً .

* * *

تمام شد ترجمه کتاب حج از کتاب مبارك جامع در ماه ربیع‌الاول سنه ١٤١٢ هجری قمری و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین .

صفحه ٣٩٣

* * * * *

صفحه ٣٩٤

کتاب اَیمان (قَسَمها)

و در آن چهار مقصد است :

مقصد اول

در مطالبی است که به خود قسم مربوط میشود و در آن مسائلی است :

١ - هر کس قسم یاد کند بر انجام کاری که از حیث دین یا دنیا دارای رجحان و مزیتی باشد بر عهده اوست که آن کار را انجام دهد .

٢ - هر کس قسم بخورد کاری را انجام دهد که از جهت دین یا دنیا کار خوب و درستی نیست قسم او منعقد نشده و انجام آن کار بر گردن او نیست .

٣ - هر کس قسم یاد کند بر انجام یا ترك عملی که نه راجح است و نه مرجوح (یعنی نه حسنی دارد و نه عیبی) این قسم چیزی نیست (که عمل بآن واجب باشد) لکن عمل کردن بآن احوط است .

٤ - جایز است که مرد بدروغ برای خلاص شدن مرد مسلمانی یا نجات مال او از شخص متعدی که تعدی بآن مسلمان میکند قسم بخورد و چنین قسمی اجر هم دارد .

۵ - هر کس برای چیزی سوگند یاد کند آنوقت متوجه شود که خلاف آن از جهت دین یا دنیا بهتر است بر خلاف قسم خود همان بهتر را انجام میدهد .

٦ - هر کس بدروغ قسمی بخورد که باعث شود بظلم مال مسلمانی گرفته شود یا حق آن مسلمان را باو ندهند پس این قسم قسم غموس است که موجب دخول در آتش میشود و از کبایر است .

۷ - قسم به خدا خوردن اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام و بدتر از آن زیاد قسم خوردن است .

۸ - قسم غموس خانه‌ها را خالی میکند و نسل را قطع میکند و باعث فقر در اولاد

صفحه ۳۹۵

شخص و رفتن بجهنم میشود و تا چهل شب انتظار میرود که عقوبتهای این عمل واقع شود .

۹ - جایز است که انسان از روی تقیه برای نجات دادن خود و مالش یا برای نجات برادرش یا مال او قسم بخورد پس اگر دیدی که فایده دارد بدروغ قسم بخور و اگر ندارد مخور .

۱۰ - هر کس برای او قسم به خدا خوردند باید راضی شود و گر نه او از خدا نیست (یعنی معتقد باو نمیباشد) .

۱۱ - گفتن عَلِمَ اللّٰهُ و اَللّٰهُ یَعْلَمُ یعنی خدا دانست یا خدا میداند در قول دروغ جایز نیست .

۱۲ - سزاوار است اجلال پروردگار باین طریق که ضرر بکند و قسم نخورد در حالی که صبر میکند و در بیشتر از سی درهم اجازه داده‌اند که قسم بخورد .

۱۳ - مستحب است که برای اجلال پروردگار شخص منکر را قسم ندهند .

مقصد دوم

در شروط قسم است و در آن مسائلی است :

۱ - وقتی که والدین حاضر باشند بچه قسم نمیخورد قسم بچه وقتی که والدین او حاضر باشند جز با اجازه آنها منعقد نمیشود و قسم مملوك جز باذن مولا و قسم زن جز باذن شوهرش منعقد نمیشود . اصل حاشیه از مرحوم آقای حاج زین‌العابدین خان (اع) است که در اینجا ترجمه آن ذکر شده .

.

۲ - وقتی که مولٰی حاضر است بر مملوك قسمی نیست .

۳ - وقتی که شوهر حاضر باشد بر زن قسمی نیست .

٤ - قسم به غیر خدا جایز نیست و هر قسمی که بغیر خدا باشد از قدمهای شیطان است (یعنی بالقاء اوست) .

صفحه ۳۹٦

٥ - جایز است قسم به خدای قرآن لکن بیکي از سوره‌های آن نباید قسم بخورد .

٦ - اگر شخص بگوید که قسم میخورم یا سوگند یاد میکنم اعتباری ندارد مگر آنکه بگوید قسم بخدا .

۷ - مکروه است قسم باینکه بگوید نه به جان تو و جان فلانی و نقل شده از ائمه علیهم السلام قسم خوردن باین الفاظ که فرموده‌اند : بجان تو و بحق تو و قسم به قرابت من با رسول خدا و قسم به خانه خدا .

۸ - قسمی که بغیر خدا باشد منعقد نمیشود پس اگر قسم به غیر خدا خورد بدون قصد عقد قسم و قصدش فقط تشدید و تأکید بود یا تکریم این کار لغوی است و قسم خوردن بغیر خدا هر گاه واقعا مقصود او قسم خوردن باشد حرام است .

۹ - جایز نیست قسم خوردن باینکه از اهل بیت علیهم السلام بری باشد .

۱۰ - جایز نیست که بگوید اگر چنین نکنم یهودی باشم یا نصرانی باشم .

۱۱ - قسمی که در حال غضب خورده باشد یا به اجبار سلطان و یا آنکه دیگر مردم او را بزور وادار کرده باشند قسم نیست .

۱۲ - هیچ قسمی منعقد نمیشود مگر آنکه ذکر خدا در آن باشد مثلاً اگر بگوید بر گردن من چنین باشد یا اگر چنین کنم زنم مطلقه باشد یا بنده‌ام آزاد باشد یا غیر این دو از بیاناتی که ذکر خدا در آنها نیست قسم او منعقد نمیشود .

۱۳ - جایز است به ظالم بگویند قسم بخور که از حول و قوه خداوند بری باشی و باین نحو میگوید که اگر دروغگو باشد از حول و قوه پروردگار بری بوده و ملتجی به حول و قوه خودش باشد .

۱٤ - قسم نمیخورد شخص مگر از روی علم نه وقتی که فقط شك یا ظنی برده است .

۱۵ - بنای قسم بر امری است که در دل است و بر نیتی که مظلوم دارد نه بر نیت ظالم پس اگر قسم خورنده مظلوم باشد بنا بر نیت او است و اگر قسم دهنده مظلوم باشد بنا بر نیت او است .

صفحه ۳۹۷

مقصد سوم

در اموری است که بر آن قسم میخورند و در آن مسائلی است :

۱ - هر کس قسم بخورد برای امری در زمان گذشته اگر راست باشد مشکلی نیست و الّا دروغی است که گفته پس باید از خداوند طلب بخشش کند .

۲ - مکروه است که بازار کالا و تجارت خود را با قسمهای راست گرم نماید .

۳ - سزاوار است چیزی که قسم میخورد که آنرا انجام دهد از جهت دین یا دنیا رجحانی داشته باشد و چیزی که قسم میخورد که انجام ندهد از نظر دین و یا دنیا مرجوحیت و عیبی داشته باشد و کاری که نه حسنی دارد و نه عیبی ارزش قسم خوردن ندارد .

٤ - جایز نیست که انسان بر انجام گناهی قسم یاد کند مثلاً قسم بخورد که قطع رحم نماید (یعنی نیکي به خویشاوندان را ترك کند) یا حرامی را حلال کند یا حلالی را حرام نماید .

۵ - هر کس قسم بخورد که دیگر چیزی برای اهل خود نخرد پس بخرد برای آنها ولو آنکه کس دیگری را هم داشته باشد که خرید نماید .

٦ - جایز نیست قسم خوردن بر ترك طیبات و ترك اموری که حلال هستند مثلاً قسم بخورد که نکاح نکند یا همیشه روزه بگیرد یا نخوابد .

۷ - هر کس قسم بخورد که پیاده به حج برود آنوقت نتواند سواره میرود و قربانی همراه خود میبرد .

۸ - هر کس قسم بخورد که بنده خود را بزند اگر او را عفو کند به تقوی نزدیکتر است .

۹ - هر کس برای طلبکار خود قسم بخورد که از شهر خارج نشود مگر با اطلاع او آنگاه از ضرری بترسد ، خارج شود و چیزی بر گردن او نیست .

۱۰ - هر گاه زنی به مردی وصیت کند و مالی را باو بسپارد و بگوید که این مال متعلق بفلان مرد است و این زن راستگو و درستکار باشد پس وصی میتواند برای وارث قسم بخورد که شما چیزی پیش من ندارید لکن اگر زن راستگو و درستکار نباشد

وصی قسم نمیخورد و حق آن زن از مالش باندازه ثلث است که وصیت کند .

۱۱ - جایز است با قسم دروغ انسان به حق خود برسد .

۱۲ - هر کس قسم بخورد و بگوید که فرزند خود را سر خواهد برید این قسَم از القاءات شیطان است .

۱۳ - جایز است قسم خوردن بدروغ برای خلاص کردن مسلمانی یا برای نجات دادن مال او .

۱٤ - هر کس قسم بخورد که به کنیزی که متعلق به دیگری است دست نخواهد زد آن وقت آن کنیز بارث باو برسد مانعی از مس او نیست .

۱۵ - هر کس بعوض مال خودش که ظالمی آنرا گرفته مالی از ظالم بدستش افتاد برای او جایز است قسم بخورد که چیزی نزد من نداری .

۱٦ - سزاوار است که در قسم ان شاء الله بگویند پس اگر همان وقت ان شاء الله گفت برای شکستن قسم کفارهای ندارد و اگر فراموش کرد میتواند از آن وقت تا چهل روز هر وقت متذکر شد ان شاء الله بگوید .

۱۷ - هر کس قسم خورد و ان شاء الله نگفت خدا او را مبتلا میکند باینکه خلاف آنرا انجام دهد و قسم خود را بشکند .

۱۸ - مستحب است که قسم برادر دینی را هر گاه آن قسم از نظر دین اشکالی ندارد بپذیرند و تصدیق کنند .

مقصد چهارم

در کفارات است و مطالبی که متعلق بآنها میشود و در آن مسائلی است :

۱ - هر گاه بهتر از قسم خود دیدی قسم را رها کن و چیزی بر تو نیست و همان پرداختن به امرِ بهتر کفاره قسم تو است .

۲ - هر کس قسم بخورد که هر گاه کنیز خود را به سفر ببرد بر گردن او باشد که بندهای آزاد کند که قیمت آن صد دینار باشد به سفر بردن آن کنیز حرام نیست لکن هر گاه او

را برد باید بنده‌ای که صد دینار قیمت داشته باشد آزاد کند .

۳ - کسی که قسم بخورد کنیز خود را نفروشد و باو حاجت دارد و نگهداشتن او هم فایده دارد باید به قسم خود وفا کند .

٤ - کسی که به غیر خدا قسم بخورد کفاره‌ای بر او نیست .

٥ - هر کس به برادر دینی خود بگوید لٰا اَبَ لَکَ یعنی بی پدر شوی یا لٰا اُمَّ لَکَ یعنی بی مادر شوی باید چیزی صدقه بدهد و هر که بگوید نه قسم بجان پدرم کفاره این قول این است که بگوید اشهد ان لا اله الا الله .

٦ - هر کس برادر خود را قسم بدهد که بخور اما او نخورد بر قسم دهنده چیزی نیست .

۷ - هر کس قسم بخورد بر انجام عمل خوبی یا بر ترك عمل بدی و قسم خود را بشکند باید کفاره بدهد .

۸ - هر کس قسم بخورد عملی را بانجام رساند که نه در آن خیری است و نه شری آنگاه قسم خود را بشکند چیزی بر او نیست .

۹ - روایت شده درباره کسی که قسم بخورد به بری بودن از دین خدا یا به براءت از خدا و پیغمبر او پس بشکند آن سوگند را ، در مورد اول کفاره او این است که سه روز روزه بگیرد یا آنکه به ده نفر مسکین صدقه بدهد و در مورد دوم ده مسکین را اطعام میکند و بهر نفر یك مد یعنی نزدیك یك چارك گندم میدهد مد تقریباً ۷۰۷ گرم است .

و از خداوند طلب مغفرت میکند و این هر دو حمل بر استحباب میشوند .

۱۰ - کفاره بعد از شکستن قسم است .

۱۱ - کفاره قسم اطعام ده نفر مسکین است باندازه متوسط طعامی که باهل خود میدهد یا پوشاندن ده نفر مسکین است یا آزاد کردن یك بنده هر کدام را انتخاب کرد عیبی ندارد و کسی که هیچیك از این سه برای او ممکن نشد سه روز روزه بگیرد و هر کس این کار را هم نتوانست انجام دهد از خداوند طلب مغفرت کند .

صفحه ٤۰۰

۱۲ - اطعام هر مسکین با یك مد گندم است و یا یك مد باضافه یك حفنه آرد (و حفنه دو دست پر است) و پوشاندن مسکین به دو جامه است و روایت شده یك ثوب و شاید که دو جامه در

زمستان باشد و يك جامه در تابستان يا يك جامه در وقتى است كه كلفت باشد و دو تا وقتى است كه نازك باشد .

١٣ - اگر پيدا نكرد مگر پنج فقير را مثلاً ، دو روز بآنها طعام ميدهد و مانعى ندارد كه از نزديكان او باشند .

١٤ - به بچه‌ها و زنها هم اگر طعام بدهد كافى است و روايت شده هر دو نفر بچه را يك نفر بزرگ حساب ميكند و شايد اين در بچه‌اى است كه از بزرگ كمتر ميخورد و گر نه بسا بچه‌اى كه از بزرگ بيشتر ميخورد .

١٥ - اطعام كسانى كه بر ولايت و دوستى آل محمدند از طعام دادن به ضعفاء بهتر است .

١٦ - جايز نيست كه در كفارات غلام كور و مبتلا به جذام و ابلهى را كه عقلش ناقص است آزاد كنند و همينطور است غلام بيمار زمين گير اما بنده‌اى كه دست او چلاق باشد يا پايش لنگ باشد مانعى ندارد .

١٧ - جايز است كه بنده‌اى كه آزاد ميكنند بچه خردسالى باشد .

١٨ - كفايت نميكند در كفاره آزاد كردن بنده مدبَّر (مدبر بنده‌اى است كه مولاى او باو ميگويد پس از مردن من تو آزادى) پس از موت شخصى كه آزاد كردن بر عهده او بوده بلى مگر آنكه در حيوة خودش از تدبير عدول كرده باشد .

١٩ - كفايت ميكند آزاد كردن بنده‌اى كه گريخته مادام كه از مرگ او اطلاع نداشته باشد .

٢٠ - هر گاه انسان چيزى بيشتر از قوت عيال خود ندارد او از كسانى است كه نميتواند اطعام كند و بپوشاند و بنده آزاد كند پس بر او است روزه گرفتن .

٢١ - روزه سه روز پشت سر هم است و جدا جدا نميگيرند .

٢٢ - كسى كه از همه انواع كفاره عاجز باشد پيش خدا استغفار ميكند .

صفحه ٤٠١

٢٣ - هر گاه مملوك (يعنى بنده‌اى كه در ملك كسى است) قسم خود را بشكند بايد روزه بگيرد .

* * * * *

صفحه ٤٠٢

کتاب نذر و عهد

و در آن دو مطلب است و خاتمه‌ای :

مطلب اول

در شروط نذر است و اموری که نذر بآنها منعقد میشود و مطالبی که متعلق به نذر است و در آن مسائلی است :

۱ - مکروه است که انسان با نذر یا عهد و یا قسم و یا غیر اینها چیزی را بر خود واجب نماید .

۲ - انعقاد نذر و واجب شدن چیزی که شخص نذر کرده است باین است که بگوید لِلّٰهِ عَلَیَّ کذا و کذا یعنی برای خداست بر گردن من که چنین و چنان کنم حال چه آنرا معلق به شرطی هم بکند و چه نکند .

۳ - هر گاه کسی بگوید بر عهده من است که چنین کنم و نگوید برای خدا چیزی بر او واجب نمیشود مگر آنکه به مؤمنی وعده دهد که از باب وفای به عهد انجام آن کار بر او واجب است .

٤ - هر که بگوید برای خداوند است بر گردن من نذری و چیز معینی را اسم نبرد مثل روزه یا صدقه یا غیر اینها چیزی بر او واجب نشده اما مستحب است که دو رکعت نماز بخواند یا شش روز و یا یك روز روزه بگیرد یا یك قرص نان و یا کفی گندم تصدق بدهد .

٥ - انسان بالتزام مشغول الذمه دیگری نمیشود مثلاً بشخصی بگوید اگر برای تو چنین نکردم کذا و کذا نزد من داری ، و این مادامی است که قصد او وعده نباشد .

٦ - در معصیت نمیتوان نذر کرد مثل اینکه کسی نذر کند که اگر توانستم شرابی بخورم مثلاً آن وقت بشکرانه آن فلان عمل را برای خدا بجا میآورم .

صفحه ٤٠٣

۷ - هر چه از نظر دین یا دنیا در آن منفعتی برای تو باشد حِنْث در قسم بر تو در آن نیست (باین معنی که هر گاه از نذر و عهد خود عدول کردی و بجای آن عمل دیگری کردی که برای تو از نظر دین یا دنیا منفعتی دارد یعنی انجام آن نافع‌تر از کاری است که نذر کرده بودی یا قسم خورده بودی ، در عدول از امر اول و پرداختن به کار دوم گناهی نکرده‌ای و مؤاخذه‌ای از تو نمیشود) .

۸ - چیزی که انسان نذر نموده و بر خود لازم کرده اگر طاعتی باشد وفای بآن واجب است و اگر معصیتی باشد واجب است ترك آن معصیت و پرداختن به طاعت .

۹ - مسلم است که با نذر کردن همان چیزی که انسان نذر کرده بر او واجب میشود و شرط آن بر ذمه او واقع نمیشود مثلاً کسی که بگوید اگر نماز خواندم برای خدا است بر گردن من روزه یك روز باین نذر آن نماز بر او لازم و واجب نمیشود و فقط در صورت وفاء بشرط و نماز خواندن آن روزه بر او واجب میشود .

۱۰ - هر کس نذر کرده باشد که کنیز خود را نفروشد لکن بقیمت او محتاج شود میفروشد آنرا جز آنکه وفا کردن بآن نذر مستحب است .

۱۱ - جایز نیست که با نذر کردن نفس خود را از طاعتی گریزان کند مثلاً بگوید اگر صله رحم نمودم برای خدا باشد بر گردن من که پیاده به خانه خدا بروم و همین طور است شکر خدا در معصیت مثل اینکه بگوید اگر کشتن مرد مسلمانی برای من مقدر شد بر گردن من باشد که برای خدا بجهت شکر فلان قدر صدقه بدهم و این جایز نیست .

۱۲ - کسی که نذر کند فرزند خود را قربانی نماید نذر او منعقد نشده جز آنکه سزاوار است قوچ فربهی ذبح کند و گوشت آنرا به مساکین صدقه دهد .

۱۳ - هر که نذر کند که چیزی برای اهل خانه خود به نسیه نخرد آنگاه به مشقت بیفتند باید به نسیه بخرد و چیزی بر او نیست .

۱٤ - هر کس نذر کند که ازدواج نکند و سریّه یعنی کنیزی برای خود اختیار نکند چیزی بر گردن او نیست و همین طور است زنی که نذر کند که بعد از شوهر خود هرگز

صفحه ٤۰٤

ازدواج نکند .

۱۵ - هر کس بخواهد زن بگیرد و زن بگوید باین شرط با تو ازدواج میکنم که بر خود بگذاری از برای خداوند که مرا طلاق ندهی و بر سر من زن دیگر نگیری و آن مرد همین عهد را بنماید باید بشرطی که با زن نموده وفا کند چونکه مؤمنین پای شرط خود ایستاده‌اند .

۱٦ - هر کس نذر کند هدیه‌ای (بدرگاه خداوند) بدهد که قادر بر اهداء آن نیست و مالك آن نمیباشد چیزی بر گردن او نیست لکن اگر چیزی که نذر کرده در ملك او باشد مثلاً غلام یا کنیز خود را نذر کرده آن را میفروشد و با قیمت آن طیب میخرد و کعبه را با آن معطر میکند و اگر چیزی که نذر کرده مال سواری باشد چیزی بر گردن او نیست .

۱۷ - هر که چیزی بیرون طاقت خود نذر کرده باشد چیزی بر او نیست مگر بمقداری که میتواند و این از اموری است که باید در آن از خداوند استغفار کرده و دیگر چنین کاری نکند .

۱۸ - هر کس نذر کند از روی غضبی که قهراً او را وادار به نذر کرده چیزی بر او نیست و همینطور است نذر در امری که سزاوار است در آن نیت شکر داشته باشند و کسی نیت شکر نکند و از روی غضبی آن نذر را بنماید (یعنی در حال عصبانیت امری را بر خود لازم کند) چیزی بر او نیست .

۱۹ - مکروه است که انسان بسبب نذر یا غیر آن چیزی را بر خود واجب کند .

۲۰ - جایز است نذر کردن بدون اینکه شرطی در میان بگذارند .

۲۱ - جایز است نذر بجهت دفع بلاء بعنوان شکر .

۲۲ - هر کس نذری بکند و شرطی قرار دهد بعد بفهمد که قبل از نذر کردن او آن شرط صورت پذیرفته بوده چیزی بر گردن او نیست .

۲۳ - جایز نیست که زن بدون اذن شوهر نذر کند ولو آنکه از مال خودش باشد .

۲٤ - با بودن والدین فرزند نمیتواند نذری بکند مگر باجازه آنها .

صفحه ٤٠٥

۲۵ - مملوك نمیتواند نذر کند مگر باجازه آقای خود .

مطلب دوم

در انواع نذرهائی است که در اخبار رسیده و در آن مسائلی است :

۱ - هر کس نذر کند که روز معینی از ایام هفته را روزه بگیرد و آن روز منطبق بر عید فطر یا عید قربان یا ایام تشریق (که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم از ذی‌حجه است) گردد یا در آن سفری برایش پیش آید یا مریض شود آنروز را افطار کرده و یك روز بازاء هر روز که افطار کرده استحباباً قضا میکند .

۲ - هر که نذر کند ایام معینی را روزه بگیرد و چون بعض آن ایام را بگیرد مریض شود آنچه را که گرفته حساب میکند و برای باقی بازاء هر روز یك مد کمتر از یك چارك ، حدود ۷۰۷ گرم .

به فقیری میدهد و روایت شده به کسی که از جانب او روزه بگیرد در هر روز دو مد میدهد .

۳ - هر کس نذر کند روز خاصی از هفته را روزه بگیرد و برایش سفری پیش آید افطار میکند و قضا نمینماید .

٤ - هر که نذر کند که یك ماه پشت سر هم روزه بگیرد و چون پانزده روزه را گرفت مانعی پیش آید باقی را قضا میکند و اگر کمتر از پانزده روز گرفته بوده از او پذیرفته نمیشود تا وقتی که یك ماه تمام روزه بگیرد .

٥ - زن هر گاه نذر کند دو ماه پیاپی روزه بگیرد روزه میگیرد و ایام عادت خود را بعد قضا میکند و از او پذیرفته است .

٦ - هر گاه مردی نذر کند دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد پس ایامی چند را صائم باشد آنگاه چند روز مریض شود بنا را بر همان عددی میگذارد که گرفته بوده کم بوده یا زیاد .

٧ - روایت شده در کسی که نذر کرده یك سال روزه بگیرد و نتوانسته که یك ماه

تمام و قدری از ماه دیگر را روزه میگیرد آن وقت مانعی ندارد که روزه را قطع کند .

٨ - هر کس نذر کند روزه یك ماه را و قید خاصی مثل پشت سر هم بودن و امثال آن قرار ندهد برای او جایز است که در اثناء روزه گرفتن افطار کند و بعد عدد را کامل نماید و روایت شده کسی که نذر کند زمانی چند روزه بگیرد پنج ماه روزه میگیرد یا در نذر خود گفته باشد حینی روزه میگیرم یعنی مدتی باید شش ماه روزه بگیرد .

٩ - هر که بر خود گذاشت که یك ماه در شهر معینی روزه بگیرد و نگفت برای خدا پس قسمتی از آن ماه را روزه گرفت و مسافرت کرد باقی را در شهر دیگر میگیرد .

١٠ - هر که نذر کند تا قیام قائم روزه بگیرد و عارف باشد دائما روزه میگیرد مگر ایام سفر و مرض و ایام تشریق (یعنی یازدهم ، دوازدهم و سیزدهم ذی‌حجه) و عیدین (یعنی عید فطر و اضحٰی) که این ایام را افطار میکند .

١١ - هر که نذر کند پیاده حج کند پیاده میرود آنگاه اگر عاجز شد سوار میشود و چیزی بر او نیست بلی مستحب است بدنه‌ای همراه ببرد شتر ماده یا گاو ماده‌ای .

١٢ - هر که نذر کند پیاده به بیت الله الحرام برود پس مانعی عارض او شود مستحب است بقدر آنچه که می‌بایستی در سفر حج خرج کند صدقه دهد .

١٣ - هر کس نذر کند پیاده حج نماید راه رفتن او به رمی جمره تمام میشود و در روایتی رسیده است وقتی که جمره عقبه را رمی کرد و سر را تراشید و روایت شده وقتی که از عرفات بیرون رفتی و عمل بر همین آخری است .

١٤ - هر که نذر کند پیاده بخانه خدا رود و از آبی بوسیله مِعبر (یعنی وسیله عبور از رودخانه) بگذرد در آن مِعبر میایستد تا از آب رد شود .

١٥ - هر که نذر کند پیاده حج نماید پس آن حج را به نیابت از دیگری بجای آورد و پیاده برود برای او کافی است .

١٦ - هر که نذر کند اگر پسری پیدا کرد او را بحج بفرستد یا از جانب او حج برود وفای به نذر بر او واجب است .

١٧ - هر که نذر کند که اگر پسر او به سن بلوغ رسید از طرف او حج کند یا او را حج

بفرستد و بعد از آن این پدر از دنیا برود و پسر بسن بلوغ برسد از محل ترکه پدر خود حج میکند .

١٨ - هر که نذر کرده باشد که قبل از میقات محرم شود باید باین عهد که با خدا کرده وفا کند .

١٩ - هر گاه زن نذر کند که چهار دست و پا طواف کند هفت دور برای دستها و هفت دور برای پاهای خود بطور عادی طواف میکند .

٢٠ - هر که نذر کند گندم یا گوشتی را بعنوان هدی (برای خانه خدا) ببرد چیزی بر گردن او واقع نشده چونکه هدی همان بدنه یعنی شتر یا گاو زنده است نه گندم و گوشت .

٢١ - هر که نذر کند هدی ببرد (برای خانه خدا) باید بدنه‌ای ببرد شتر ماده‌ای که آنرا تقلید و اشعار میکند و در عرفه با آن وقوف مینماید و هر که جزوری شتر نر یا ماده‌ای که پنج سال را تمام کرده و وارد شش سال شده . م .

نذر کند هر جا که خواست آنرا نحر میکند و هر کس بدنه‌ای نذر کند که در کوفه آنرا بجهت شکر نحر کند باید در همانجا نحر کند و اگر اسم شهری را نبرده روبروی کعبه همانجا که محل نحر شتران است آنرا نحر میکند .

٢٢ - کسی که نذر کند مال بسیاری صدقه دهد هشتاد درهم صدقه میدهد .

٢٣ - هر که مالی را نذر کند برای خدا آن مال از آن امام است .

٢٤ - هر که نذر کند چند درهم صدقه دهد همان درهمها را میدهد و آنها را تبدیل بدینار نمیکند .

۲۵ - هر کس در ایام غیبت نذر کند که مرابطه نماید (یعنی برود در مرز مملکت اسلام و مرزبانی کند) هر مبلغی را که برای خرج این عمل نیت کرده بود در امور برّ خرج میکند چونکه مرابطه حقی نیست مگر آنکه سلطان یا اعوان او شنیده باشند که چنین نذری کرده که در این حالت به نذر خود وفا میکند .

۲٦ - هر کس نذر کند که متعه نگیرد خوب است که متعه‌ای بگیرد تا جزو نذر کنندگان

در معصیت نباشد .

۲۷ - هر کس آزاد کردن بنده‌ای را بر خود قرار دهد آنگاه بنده شل و لنگی را آزاد کند اگر این بنده از آنها باشد که فروخته میشود و بواسطه مرض آزاد کردن او لازم نشده از نذر کننده کفایت میکند .

۲۸ - هر که نذری بکند بعد خلاف آن انجام دهد یعنی چیزی را که بر خود لازم نموده انجام ندهد اگر وقت آن عمل را معین ننموده بوده چیزی بر او نیست هر وقت ممکن شد وفا میکند و اگر وقتی داشته و گذشته باید کفاره بدهد به کفاره قسم و آن این است که یا بنده‌ای آزاد کند یا ده مسکین را اطعام نماید یا بآنها لباس بدهد و هر کس اینها را نیافت سه روز روزه میگیرد و روایت شده درباره کسی که بر خود بگذارد برای خداوند که مرتکب حرامی نشود آنوقت آن حرام را مرتکب شود باید بنده‌ای آزاد کند یا دو ماه پیاپی روزه بگیرد یا شصت مسکین را غذا دهد . و شاید که این عقوبت ارتکاب حرام باشد بعد از حرام کردن پروردگار و همچنین تأکید این شخص بر حرمت که آنرا با نذر خود مؤکد نموده و روایت شده در کسی که روزه روز نذر را افطار کند باید دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد و عمل بر همان حکم اول است (که در اول مسأله ذکر شد) .

خاتمه

و در آن مسائلی است :

۱ - واجب است وفای به عهد همانطور که وفای به نذر واجب است .

۲ - هر که با خدا عهد کند که تمام آنچه را که مالك است صدقه دهد جایز است که کم کم قیمت آن اموال را صدقه دهد .

۳ - کفاره خلاف عهد نمودن آزاد کردن بنده‌ای است یا روزه دو ماه پیاپی یا اطعام شصت نفر مسکین .

٤ - واجب است که مؤمن به معاهده خود یا شرطی که با کسی میکند یا وعده‌ای که با

صفحه ٤٠٩

کسی میگذارد وفا کند و هر کس بخواهد که از این مشکل نجات یابد در عهد و شرط و وعده ان شاء الله بگوید و گر نه امر در عهدی که ان شاء الله نگفته است بسیار سخت است .

* * * * *

صفحه ٤١٠

کتاب عتق

یعنی آزاد کردن بنده و در آن چهار فصل است :

فصل

در فضل آزاد کردن است و در آن مسائلی است :

١ - مستحب است آزاد کردن بنده مؤمن پس هر کس مؤمنی را آزاد کند خداوند بعوض هر عضو که آزاد شده عضوی از شخص آزاد کننده را از آتش آزاد میکند و هر کس مؤمنه‌ای را آزاد کند به هر دو عضوی يك عضو او را خدا از آتش آزاد میکند .

٢ - هنگامی که زندگی مؤمنین در وسعت و راحت است آزاد کردن بنده از صدقه افضل است و در غیر این صورت فروختن بنده و صدقه دادن قیمت او بفقراء مسلمین افضل است .

٣ - مستحب است آزاد کردن بنده در شب عید فطر .

٤ - مستحب است آزاد کردن بنده در روز عرفه و خاصة بعد از غروب عرفه .

٥ - مستحب است وصیت به آزاد کردن مملوك .

٦ - مستحب است آزاد کردن در وقتی که مالك در حال موت است .

٧ - اگر انسان بخواهد که مملوك مریض را آزاد کند هر گاه در حال مرض است آزاد کردن افضل است و هر گاه به حال احتضار رسیده نگهداشتن او در ملکیت بهتر است .

فصل

در شروط آزاد کردن بنده است و در آن مسائلی است :

١ - تا کسی مالك بنده‌ای نباشد نمیتواند او را آزاد کند و آزاد کردن او بدون مالکیت

صفحه ٤١١

باطل است .

٢ - جایز است که ولد ، امولد (یعنی مادر خود) را آزاد کند اگر چه صغیر باشد .

٣ - آزاد کردنی نیست مگر با نیت آزاد کردن .

٤ - آزاد کردنی نیست مگر باینکه بگوید که فلان بنده آزاد است .

٥ - پسر بچه وقتی که به ده سال برسد جایز است که بنده خود را آزاد کند .

٦ - موله (یعنی کسی که از شدت شوق و خوشحالی و یا حزن حال خود را نمیفهمد) نمیتواند بنده آزاد کند .

٧ - شخص مست نمیتواند بنده آزاد کند .

٨ - کسی که او را بزور وادار کرده باشند آزاد کردن او صحیح نیست .

٩ - کسی که برای دفع ضرر ظالمی به بندگان خود بگوید شما آزاد هستید چیزی بر گردن او نیست و باین کلام ضرری بر او وارد نمیآید .

١٠ - روایت شده که جایز است پدر ، مملوك پسر را آزاد کند و ظاهر (از روایت) این است که پدر مملوك را قیمت کرده و برای خود برداشته بوده آن وقت از جانب خودش او را آزاد کرده .

١١ - روایت شده که زن با بودن شوهرش اختیاری در آزاد کردن بنده و صدقه دادن و تدبیر (به قراردادی گفته میشود که مالك با مملوك میگذارد و بموجب آن مملوك پس از فوت مولا آزاد میشود) و در بخشیدن و نذر کردن از مال خودش ندارد مگر باجازه شوهر بجز درباره زکوة دادن و کمك به والدین خودش یا صله خویشاوندان و روایت حمل بر کراهتِ تصرف او در مال خودش بدون اجازه شوهرش میشود .

١٢ - در آزاد کردن همین بس است که به بنده خود بگوید تو آزادی .

١٣ - آزاد کردنی نیست مگر آنکه بقصد وجه خدای تعالی باشد .

١٤ - اگر شخصی بگوید که هر گاه بقصد طلب اولاد با فلان کنیز نزدیك شدم بعد از نزدیکي آزاد است ، اگر با او جمع شد دیگر آن زن آزاد است و بهمین صورت اگر بگوید خدایا اگر از پسرم مرض یا گرفتاری را برطرف کردی فلان کنیز آزاد است یا

صفحه ٤١٢

بگوید اگر قبل از اینکه حج نمایم داماد شدم غلام من آزاد است و قبل از حج ازدواج کند یا به بندگان خود بگوید هر کدام از شما که یك آیه از کتاب خدا به من یاد دهد آزاد است آن وقت یکي از آنها باو یاد دهد و هکذا هر آزاد کردنی که معلق به شرطی یا چیزی گردد و آن شرط صورت پذیرد بنده آزاد است و باید او را رها کنند و بگویند که آزادی .

١٥ - صورت نوشتن نامه آزادی که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده این طور است : این مکتوب شرح آزاد کردن جعفر بن محمد است آزاد نمود فلان غلام خود را برای وجه پروردگار و قصد او از این کار این نیست که باو پاداش دهند یا شکر عمل او را بجا آورند آزاد نمود باین شرط که نماز بخواند و زکوة بدهد و حج خانه را بجای آورد و ماه رمضان را روزه بگیرد و دوستان خدا را دوست بدارد و از دشمنان خدا تبری کند شاهد بودند فلان و فلان و فلان ، سه نفر .

١٦ - هر کس هنگام مردن زبانش بند آمده باشد و در این وقت از او بپرسند آیا فلان بنده خود را آزاد نمودی و او با سر اشاره کند که بلی جایز است .

١٧ - آزاد کردن به نوشتن جایز نیست و هنگامی واقع میشود که با زبان خود بگوید .

١٨ - هر کس بنده خود را آزاد کند مشروط بآنکه چند سال معین باو خدمت کند انجام آن خدمت بر بنده آزاد شده واجب است .

١٩ - هر کس کنیز خود را آزاد کند بشرط آنکه کنیز چند سال معین برای او کار کند آنگاه این کنیز فرار نماید و آن شخص بعد از آن سالهای معین او را بیابد نمیتواند بمقدار آن سالها از او مطالبه خدمت نماید .

٢٠ - جایز است که شخص غلام خود را آزاد کند باین شرط که غلام با کنیز او ازدواج کند و شرط کند که اگر بر سر آن زن زنی یا کنیزی گرفتی که با او جمع شوی باید صد دینار بدهی و اگر ندهی بحال بندگی و رقّیّت برگردی .

٢١ - ضرری ندارد کسی به مملوك خود بگوید ای برادر یا ای فرزند و باین حرف مملوك آزاد نمیشود .

صفحه ٤١٣

۲۲ - جایز نیست که آزاد شده را بعد از آزادی به بندگی برگردانند در وقتی که شرطی هم در کار نبوده .

فصل

در ولاء است (یعنی حق آزاد کننده عبد در میراث او و مسئولیتی که در قبال جرائم او دارد) و در آن مسائلی است :

۱ - بنده مرد از او است ، از طینت او آفریده شده و حق ولاء بنده از آن کسی است که او را آزاد کرده .

۲ - کسی که آزاد شده هر گاه فوت نمود ولاء او به زنهائی که وارث آزاد کننده هستند نمیرسد و بتحقیق که حق ولاء از آن مردان است .

۳ - هر که فوت کند و وصیت بآزاد کردن بنده‌ای کرده باشد آنگاه یکي از اولاد او از مال میت بنده‌ای بخرد و آزاد کند اگر آزاد کردن بنده برای میت بجهتی واجب بوده آن بنده آزاد شده سائبه است (یعنی مولٰی ندارد) و اگر مستحب بوده پس ولاء او از آنِ همه وراث مرد است .

٤ - سائبه (یعنی بنده آزاد شده‌ای که مولٰی ندارد) هر گاه کسی از مسلمین را برای خود مولٰی گرفت و آن شخص جرائم و اعمال او را ضامن شد مولای او میشود و اگر کسی را مولٰی نگرفت امام مسلمین ولیّ او است .

٥ - هر گاه زن بنده‌ای آزاد کرد ولاء از آن اوست اما اگر از دنیا رفت ولاء به عَصَبه (یعنی منسوبین پدری او) و اولاد پدرش میرسد (نه اولاد خودش) .

٦ - پدر ولاء را به سوی آزاد کننده خود میکشاند باین معنی که هر گاه کنیزی باشد که اولادی دارد و مالك او ، او را آزاد کند و پدر آن اولاد بنده است کسی که آن کنیز را آزاد کرده مولای آنها است (یعنی آزاد کننده مادر آنها هر گاه وارث دیگری نباشد از آنها ارث میبرد . م) آن وقت اگر مثلاً تو پدر آنها را خریدی و آزاد کردی تو مولای او و مولای اولاد او میشوی پس پدر ولاء اولاد خود را بطرف آزاد کننده خود کشیده

صفحه ٤١٤

اما هر گاه زن آزاد شده‌ای باشد که بعد از آزاد شدن اولادی پیدا کرده آنها با جمع بودن شروط آزادند و ولاء آنها به مولای مادرشان نمیرسد پس هر که پدر آنها را آزاد کند ولاء را بخود منتقل نمی‌نماید و آزاد کننده این غلام ولی آن فرزندان نیست .

۷ - جایز نیست که فروشنده غلام شرط کند که هر وقت او را آزاد کردند ولاء آن مملوك از آن وی باشد .

۸ - هر گاه بنده‌ای مالی به کسی بدهد که با آن مال او را از آقایش بخرد سزاوار نیست که تمام قیمت را از مال بنده بپردازد و به صاحب غلام خبر ندهد اما اگر قدری ولو یك درهم بر پول او بیفزاید و این غلام را از آن آقا بخرد جایز است و ولاء او متعلق به خریدار است .

۹ - ولاء همچون نسب امری است که در تار و پود شخص سرشته است نه فروخته میشود و نه میشود آنرا هبه کرد .

۱۰ - هر کس بنده‌ای را آزاد کرد و گفت جرم و گناه او بعهده من نیست و دو نفر شاهد هم بر این مطلب گرفت این شخص آزاد شده سائبه است هر کس را که خواست مولٰی میگیرد پس اگر کسی را برای خود مولٰی گرفت او مولای جریره این شخص است یعنی ضامن جرائم و اعمال او است .

فصل

در کسی است که انسان او را آزاد میکند و در این فصل مسائلی است :

۱ - مستحب است آزاد کردن بنده صالح .

۲ - مستحب است آزاد کردن بنده شرور در وقتی که او را کتك زده‌اند .

۳ - سزاوار است بنده‌ای را آزاد نمایند که میتواند از عهده امور خود برآید و پیرمرد مسن هر گاه کفایت امر خود را میکند آزاد کردن او افضل از آزاد کردن جوانی است که مالی ندارد .

صفحه ٤١٥

٤ - مانعی ندارد که طفل را آزاد کنند .

٥ - بنده‌ای که شرب خمر میکند و اعمال زشت بجا میآورد فروختن او از آزاد کردنش بهتر است .

٦ - آزاد کردن ولد الزنا مانعی ندارد .

۷ - آزاد نمیکنند مگر بنده مؤمن را .

۸ - اگر مؤمنی نبود اشکالی ندارد که مستضعف را آزاد کنند و اما ناصب و مشرك و کافر و منافق آزاد کرده نمیشوند .

۹ - هر گاه بنده‌ای باشد متعلق به دو مرد و يكي از آن دو ، نصف مربوط به خود را آزاد كند ، اين كار فساد است و ضرر بشركاء زدن پس اگر مالدار است قيمت بنده را در روزی كه سهم خود را آزاد كرده تقويم ميكند و سهم شريك خود را اين شخص آزاد كننده بر عهده گرفته ميپردازد كه تمام عبد آزاد شود و اگر برای او ممكن نبود و تنگ دست يا عاجز بود يا بدون قصد ضرر زدن ندانسته اين كار را كرده بود يا بهر جهتی كه بوده بنده مطابق نصف قيمت خود بقيمت روزی كه آزاد شده برای مالك خود كار ميكند كه بازاء قيمت او باشد و اين در صورتی است كه هر دو بخواهند و گر نه مالك اين نصف با بنده در باب خدمت او يك نوع قراری ميگذارد و توافقی مينمايد .

۱۰ - اگر شريك آزاد كننده قصد ضرر زدن داشته باشد و خودش هم تنگ دست است حق آزاد كردن سهم خود را ندارد .

۱۱ - هر گاه آنكه بعض او آزاد شده كنيزی باشد مكروه است كه با او قرار گذارند كه بنوبت برای خود و مالكش خدمت نمايد و بايد او را به كار بفرستند تا قيمت آن قسمت را كه آزاد نشده بياورد و آزاد شود .

۱۲ - هر كس قسمتی از مملوك خود را آزاد كند در مورد قسمت باقی مانده از او ميخواهد كه برود و كار كند و قيمت سهم آزاد نشده را بياورد تا آزاد شود .

۱۳ - هر كس با وصيتْ ثلثِ بنده خود را آزاد كند از بنده ميخواهند كه نسبت به دو

ثلث باقيمانده برود و كار كند و قيمت را بياورد و طلب مالكين را بدهد و آزاد شود و هر گاه بنده بخواهد ميتواند با ورثه قرار بگذارد كه برای خود و برای آنها بنوبت كار كند .

١٤ - مستحب است بنده آزاد كرده خود را كه عاجز است متكفل شوند و نفقه دهند تا وقتی كه ديگر حاجتی بآنها نداشته باشد .

۱۵ - هر كس كنيزی بخرد و قبل از پرداخت قيمت او را آزاد كرده و با او ازدواج كند و سپس از دنيا برود پس اگر مالی دارد كه قيمت او را از آن بدهند ميدهند و گر نه بمالك اول برميگردد اگر بچه‌ای هم پيدا كرده باشد آن بچه هم مال مالك اول است .

١٦ - هر كس بگويد هر چه مملوك از قديم داشتم آزادند آن بندگانی كه شش ماه قبل و پيشتر از آن خريده بوده آزادند .

۱۷ - هر كه نذر كند اول فرزندی را كه كنيز او بياورد آزاد كند پس آن زن دو قلو بزايد هر دو آزادند .

۱۸ - هر كه نذر كند و بگويد اول مملوكي را كه مالك شدم آزاد ميكنم آنگاه هفت مملوك با هم ارث ببرد بقيد قرعه يكي از آنها را آزاد ميكند .

۱۹ - هر كه مملوكي را آزاد كند و امر بنوعی مشتبه شود مملوك مورد نظر را با قرعه تعيين ميكنند .

۲۰ - هر كس مديون باشد و هنگام فوت مملوكي را آزاد كند اگر قيمت آن بنده دو برابر دَين باشد يك ششم او آزاد ميشود و بايد بازاء باقی كار كند تا قيمت تأديه شود و اگر قيمت او كمتر از دو برابر باشد عتق صحيح نيست و عبد را ميفروشند و دين را ميدهند و باقی مال ورثه است .

۲۱ - هر گاه يكي از ورثه درباره آزادی بنده‌ای شهادت دهد و شخص مورد قبولی هم باشد حاجت به دليل و شاهد ندارد و شهادت او در عتق نافذ است و از بنده ميخواهند كه نسبت به سهم باقی ورثه كار كند و قيمت را بآنها بدهد .

۲۲ - هر كه نسبت به كنيز خود چنين اظهار كند كه روزی كه با او جمع شوم آزاد است

صفحه ٤١٧

آنوقت او را بكسی بفروشد بعد دوباره بخرد باكي نيست كه با او جمع شود و چيزی هم بر عهده او نيست .

۲۳ - هر كه مملوك مالی باو بدهد كه او را از صاحبش خريده و آزاد كند خوب نيست چنين عملی بكند .

۲٤ - هر كس بنده خود را ارزان‌تر از قيمت بفروشد كه خريدار او را آزاد كند و اين عبد به صاحب اول خود بگويد : فلان قدر بتو بدهكارم (يعنی فلان قدر پيش من داری) ، جايز نيست كه اين مال را از او بگيرد مگر آنكه بدون تكليف و اجبار بدهد و اگر نداد بايد او را رها كند .

۲۵ - هر كه كنيز حامله‌ای را آزاد كند لكن آنچه را كه در شكم او است استثناء كند يعنی آزاد نكند استثناء او جايز نيست و كنيز و آنچه در شكم او است هر دو آزادند .

* * * * *

صفحه ٤١٨

كتاب وقف

و در آن مسائلی است :

۱ - روایت شده که بعد از مردن شخص اجری باو نمیرسد مگر بواسطه سه چیز یکي آنکه صدقه جاریه‌ای در حیوة خود قرار دهد که بعد از مردن او هم جاری باشد و سنت نیکوئی قرار دهد که بعد از موت او بآن عمل شود یا فرزند صالحی که برای او دعا کند .

۲ - هر گاه پسربچه‌ای به سنی برسد که تعقل میکند وقف او جایز است .

۳ - شرط است در وقف که نیت واقف وجه خدای سبحانه باشد .

٤ - شرط است در وقف که آنرا از خود بکلی منقطع نماید پس وقف بر خود نباید کرد نه بتنهائی و نه بطوری که وقف بر خود و غیر خود نماید .

٥ - هر کس وقف کند و شرط کند که اگر محتاج بآن شدم خودم سزاوارتر بآن باشم اگر از دنیا رفت آنچه که وقف کرده برمیگردد و از میراث او حساب میشود .

٦ - هر گاه کسی چیزی را بر طایفه‌ای وقف نمود آنگاه با رضایت ایشان از آن منتفع شد مانعی ندارد .

۷ - شرط است در وقف که آنرا به ناظر یا حاکم تسلیم نمایند پس هر گاه به قبض نداد و مرد جزو ارث اوست .

۸ - کسی که چیزی را وقف بر فرزندان صغیر خود کرده باشد قبض یعنی تحویل گرفتن خود او از قبض ایشان کفایت میکند .

۹ - وقف تا وقتی که قبض نشده در اختیار صاحب آن است (یعنی میتواند منصرف شود) .

۱۰ - هر کس که چیزی را وقف بر فرزندان خود بنماید بعد بخواهد دیگری را هم در زمره موقوف علیهم قرار دهد پس اگر تحویل آنها نداده یعنی اقباض ننموده هر که را

صفحه ٤١٩

خواست بهر طوری که خواست میافزاید و اگر چنانچه اقباض نموده دیگر نمیتواند چنین کاری بکند مگر در وقف شرط کرده باشد که مثلاً هر فرزند جدیدی که برای او متولد شود او هم مثل آنها است که برای آنها وقف نموده .

۱۱ - وقف ممکن است مؤبد یعنی دائمی باشد و ممکن است که غیر مؤبد باشد جز آنکه مؤبد در طول ازمنه مستمر است و غیر مؤبد بعد از مدتی که برای آن معین میکنند اگر واقف زنده باشد به خود او برمیگردد و اگر از دنیا رفته به ورثه میرسد و ظاهر این است که همین که شخص واقف از دنیا رفت به ورثه برمیگردد .

۱۲ - موقوفات و نحوه عمل و تصرف در آنها باید به همان طوری باشد که واقفین در وقف مقرر نموده‌اند .

۱۳ - باکي نیست که ازمنافع موقوفاتی که وقف بر فقراء شده به فقرای بنی‌هاشم بدهند .

۱٤ - وصی نمیتواند که ثلث میت را وقف بر فقراء نماید که همیشه برای آنها جریان داشته باشد بلکه ثلث را بر طبق وصیت تنفیذ مینماید .

۱۵ - روایت شده که وقف بر مساجد جایز نیست چونکه مجوس بر آتشکده‌ها وقف نمودند و این کار تشبه بآنها است پس هر که میخواهد وقف کند بر مسلمین وقف کند و شرط میکند که منافع را در فلان مسجدشان صرف نمایند .

۱٦ - هر گاه بطور یقین معلوم باشد که ملکي وقف است اما مصرف آن معلوم نیست عایدات آن را بمؤمنین صدقه میدهند .

۱۷ - قیم وقف یعنی متولی همان کسی است که واقف او را قیم قرار داده پس بر او است که قیمومت را بدست بگیرد و موقوفه را تعمیر کند و خراج و مخارج آنرا از محل عایدات بر طبق شروط وقف بدهد و هر چه باقی ماند برای مواردی که بر آنها وقف شده قرار دهد و غیر او را نمیرسد که بانجام این امور بپردازد .

۱۸ - جایز است وقف کردن ملك مشاع و ملك غیر مقبوض که آنرا هنوز تحویل نگرفته‌اند اگر چه مقدار آنرا هم نداند .

صفحه ٤۲۰

۱۹ - جایز نیست انصراف و رجوع از وقف بعد از وقف کردن و تحویل دادن .

۲۰ - در هیچ حالی از احوال فروش وقف جایز نیست مگر آنکه وقفی باشد که اقباض در آن صورت نگرفته پس بخواهد که آنرا بفروشد و قیمت را به کسانی که بر آنها وقف شده بود بدهد .

۲۱ - جایز است که مصرف وقف را انواع طاعات قرار دهند و اموری که قصد از آنها وجه الله و سبیل الله باشد .

۲۲ - شروط وقف همانها هستند که واقف شرط میکند مشروط بآنکه بر خلاف کتاب خدا شرط ننماید .

۲۳ - جایز است واقف شرط کند که مال ، وقف بر این اشخاص است مادام که بر صفت خاصی باشند و هر گاه از آن صفت خارج شدند به غیر ایشان داده شود .

۲٤ - وقف صیغه و لفظ مخصوص ندارد جز آنکه رویه‌ای که در صدر اول بوده این بوده که لفظ صدقه و وقف بکار می‌برده‌اند .

۲۵ - هر کس وقف کند بر جماعتی مثل بنی‌تمیم مثلاً و آنها متفرق در بلاد باشند واجب نیست که پی همه آنها بگردند بلکه همانها که آن در شهر هستند کافی است و ظاهر این است که جستجوی اشخاصی هم که در همان شهر هستند واجب نیست بلکه کافی است که به یکنفر از آنها برساند اما احوط آن است که در صورت امکان آنهائی را که در شهرند بیابد و بآنها بدهد .

۲٦ - هر که وقف کند بر همسایگان خود ترتیب همان خواهد بود که نیت کرده اگر چه که حد همسایگی در شرع از هر جانب چهل منزل است و در وقفها باید بهمان صورتی عمل شود که واقفین قرار داده‌اند .

۲۷ - جایز نیست وقف بر مقاصد و منظورهائی که معصیت پروردگارند چرا که با معصیت به خداوند تقرب جسته نمیشود .

۲۸ - هر گاه کسی وقف کند بر اولاد ، اولاد صلبی او و اولاد اولاد او ذکوراً و اناثاً همگی جزو موقوف علیهم هستند .

صفحه ٤۲۱

* * * * *

صفحه ٤۲۲

کتاب سکنٰی و عمرٰی و حبیس

و در آن مسائلی است :

۱ - شرط است در کسی که چیزی را به سُکنٰی سکُنی‌آن است که محلی را برای سکونت بدون مدت یا بمدت معلومی بکسی میدهند . م .

یا عُمرٰی عُمرٰی آن است که محلی را برای مدت عمر کسی به او بدهند که سکونت کند . م .

میدهد که محجور نباشد همچون طفل و مجنون و سفیه و شرط است که تصرف او در مال جایز باشد .

۲ - جایز است که برای سکنی وقتی معین نکند مثل اینکه بگوید این خانه را به سکنای تو دادم و میشود که وقتی تعیین کنند .

۳ - هر گاه مدت اسکان ، عمر شخصی باشد که به سکنی میدهد یا عمر کسی که به سکنای او میدهند باین اسکان عُمرٰی هم میگویند .

٤ - جایز است که شخص خانه خود را به سکنای مردی بدهد بمدت عمر ساکن و باین ترتیب که پس از او باختیار اولاد او باشد یك پشت یا دو پشت یا هر قدر که بخواهد بهر ترتیبی که شرط کند .

٥ - سکنی چه مدت آن معین شده باشد و چه نشده باشد عقد لازمی است جز آنکه هر گاه مدت آن معین نشده هر وقت صاحب خانه بخواهد بعد از آنکه مسمای سکونت بعمل آمده باشد میتواند ساکن را اخراج کند اما در صورت تعیین مدت نمیتواند او را اخراج کند مگر بعد از مدت معین .

٦ - معروف این است که سکنی قبل از قبض یعنی قبل از تحویل گرفتن عقد لازمی نیست و دلیلی جز اجماعی که ادعا کرده‌اند برای آن نمیدانم بلی هر گاه برای صدقه داده باشند ممکن است اما بعد از قبض مسلماً لازم است .

صفحه ٤٢٣

۷ - هر گاه کسی مدت سکنی را تا آخر عمر خود قرار داد پس سکونت بمدت عمر سکنی دهنده حق شخص ساکن است پس اگر سکنی دهنده فوت نماید خانه به ورثه او برمیگردد و اگر ساکن در حیوة سکنی دهنده از دنیا رفت پس ورثه او تا پایان عمر سکنی دهنده حق سکونت دارند .

۸ - هر گاه مدت را در سکنی مدت عمر سکونت کننده قرار دهند پس چون شخص ساکن از دنیا برود خانه به سکنی دهنده برمیگردد و اگر سکنی دهنده قبل از ساکن از دنیا رفت ساکن تا آخر عمر خود حق سکونت دارد .

۹ - هر گاه خانه برای سکونت مردی و سکونت پشت بعدی او قرار داده شد و آن وقت سکونت کننده درگذشت همان طور که شرط شده اولاد او در خانه سکونت میکنند .

۱۰ - هر گاه حبس حبس یعنی اینکه مالی را مخصوص به امر خاصی نمایند مثلاً غلام را برای شش ماه مخصوص خدمت زید قرار دهند . م .

نماید کنیز خود را برای انسانی که خدمت او را بکند پس کنیز از آن او است بهمان ترتیبی که گفته و تا همان مدتی که معلوم نموده است .

۱۱ - هر کس غلام مدبَّر مُدَبَّر بنده‌ای است که مولایش با او شرط میکند که چون من از دنیا رفتم تو آزادی . م .

خود را حبس بر شخصی بکند پس غلام بگریزد و ولیّ فوت کند آن وقت شخصی که غلام محبوس بر خدمت او بوده آن غلام را پیدا کند نمیتواند او را بخدمت بگیرد چون آزاد شده .

۱۲ - هر که غلامی یا خانه‌ای را حبس نماید بر شخصی بدون تعیین مدت و حبس کننده از دنیا برود مال حبس شده به ورثه حبس کننده برمیگردد .

۱۳ - آنچه که به سکنی و یا عمری داده شده ملك کسی که آنرا برای سکونت او قرار داده‌اند نیست پس جایز نیست که ملك را بفروشد یا بارث بدهد بلکه صرفاً همان منفعت مخصوصه آن مال متعلق باوست .

۱٤ - هر گاه صاحب خانه در حالی که خانه خود را به سکنی داده آن را بفروشد جایز

صفحه ٤٢٤

است و فروش ، سکنی را نقض نمیکند و آنرا باین شرط میفروشد که خریدار تا انقضای سکنی مالك منفعت خانه نباشد . و اصحاب بواسطه اختلاف انظار در این مسأله فروع زیادی ذکر کرده‌اند که خود بآنها اولٰی هستند .

صفحه ٤٢٥

* * * * *

صفحه ٤٢٦

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب هبه (بخشش)

و در آن مسائلی است :

۱ - هبه جایز است و لازم نمیباشد عقد لازم آن است که طرفین حق فسخ آن را ندارند مگر در آنچه استثنا شده باشد بخلاف جایز . م .

یعنی هبه کننده میتواند منصرف شود و رجوع نماید مگر در موارد خاصی و موهوبٌ له (یعنی کسی که چیزی را باو بخشیده‌اند) میتواند که آنرا برگرداند و هبه لفظ خاصی مثل دیگر موارد ندارد .

۲ - شرط است که هبه کننده اهلیت تصرف در مال را داشته باشد از تمییز و عقل و اختیار (یعنی بحد تمییز رسیده باشد و حد تمییز نزدیك ده سال است و عاقل باشد و اختیار هبه را هم داشته باشد) .

۳ - هبه پسربچه هر گاه در راه حق و بطور صحیح باشد اگر چنانچه ده سال دارد یا بحد تمییز رسیده جایز است .

٤ - زن نمیتواند بدون اجازه شوهرش مال خود را ببخشد مگر در نیکي به والدین و یا صله خویشاوندان خود .

٥ - در صحت هبه قبض (یعنی تحویل گرفتن طرف مقابل) شرط نیست و به صرف قبض تنها هم } لازم { نمیشود .

٦ - هر کسی مالی را ببخشد و قصد او از هبه وجه پروردگار باشد هبه او } لازم { میشود و دیگر نمیتواند که منصرف شود و پس بگیرد و اگر قصد او این نبوده میتواند رجوع

صفحه ٤٢٧

کند .

۷ - هر که مالی را ببخشد و تحویل نداده باشد اگر خواست بخشش را بجا میآورد و مال را میدهد و اگر نخواست منصرف میشود مگر آنکه مال را به پسر صغیر خود داده باشد که محتاج اقباض یعنی تحویل دادن نیست و تحویل گرفتن خود او کافی از قبض پسرش است و حاجتی به نیت قبض از جانب صغیر هم ندارد .

۸ - هر گاه کسی مالی داشته باشد و مال پیش کس دیگری باشد (یعنی آن دیگری باین شخص بدهکار باشد) آن وقت صاحب مال ، مال را به پسر صغیر خود هبه کند قبل از آنکه مال را از بدهکار بگیرد پس در چنین وقتی میتواند از هبه خود برگردد و آنرا بدیگری ببخشد چونکه هنوز تحویل نداده بوده .

۹ - هر گاه مالی داشته باشد بر ذمه مردی و آن مال را به پسر خود ببخشد بعد دو مرتبه آنرا به همان بدهکار ببخشد این عمل جایز بوده و محتاج بآن نیست که هبه اول را فسخ کند .

۱۰ - هر گاه مالی نزد کسی داشته باشد و آن مال را بآن شخص ببخشد دیگر نمیتواند از بخشش خود منصرف شود .

۱۱ - هر گاه کسی که باو چیزی بخشیده شده به شخص هبه کننده چیزی در عوض بدهد که همان قدر میارزد شخص هبه کننده اول دیگر نمیتواند که از هبه خود برگردد حتی اگر شرط عوض هم نکرده باشد .

۱۲ - هر کس جاریه‌ای هدیه کند بشرط آنکه متقابلاً باو چیزی هدیه شود پس باو هدیه‌ای ندهند میتواند از بخشش خود برگردد و موهوبٌ له یعنی آنکه کنیز را باو بخشیده بودند نمیتواند با او نزدیك شود و اگر شرطِ عوض نشده باشد میتواند با او نزدیکي کند .

۱۳ - هر گاه کسی که باو چیزی بخشیده‌اند از خویشاوندان (واهب) باشد و مال باو تحویل داده شده باشد هبه کننده حق رجوع ندارد .

۱٤ - اگر انسان به زن یا شوهر خود چیزی بخشیده نمیتواند از بخشش خود برگردد .

صفحه ٤۲۸

۱۵ - هر گاه چیزی که بخشیده شده عیناً موجود باشد جایز است که رجوع نموده و آنرا پس بگیرند لکن هر گاه از بین رفته باشد یا تغییر داده شده باشد دیگر نمیتوان آنرا پس گرفت .

۱٦ - هر گاه به کنیز خود که مادر فرزند او هم هست چیزی هبه کند جایز است که از هبه خود برگردد اگر چه که آن زن بدش آید چون مملوك مالك چیزی نمیشود .

۱۷ - بطور کلی برگشتن از بخشش و هبه مکروه است و روایت شده کسی که چیزی ببخشد و پس بگیرد مثل کسی است که قی نماید و باز آن را بخورد .

۱۸ - روایت شده در کسی که برای فرار از زکوة مالی را ببخشد و شرط کند که باز پس میگیرد که هبه او قبول است و گذشته و شرط او فاسد است (یعنی نمیتواند پس بگیرد) .

۱۹ - هبه مال مشاع جایز است .

۲۰ - اگر هبه کننده قبل از تحویل دادن مالی که بخشیده فوت کند هبه باطل است و مال جزو میراث او است .

صفحه ٤۲۹

* * * * *

صفحه ٤۳۰

کتاب صدقه

و در آن شش مقصد است :

مقصد اول

در فضیلت صدقه است و شروط آن و در آن مسائلی است :

۱ - صدقه مرگ بد را دفع میکند .

۲ - صدقه در روز قیامت بر سر مؤمن سایه میاندازد .

۳ - صدقه مال و روزی را زیاد میکند .

٤ - صدقه بلا را دفع میکند .

٥ - صدقه فقر را میبرد .

٦ - با صدقه دادن انجام هر خیری برای انسان میسر و آسان میشود .

۷ - صدقه عمر را طولانی میکند .

۸ - صدقه قرض را ادا میکند و برکت میآورد .

۹ - صدقه پس از درگذشت انسان باولاد او نفع میرساند .

۱۰ - صدقه پیش از آنکه در دست بنده واقع شود در دست خدا واقع میشود .

۱۱ - مستحب است که هر گاه صدقه دهد و آنرا در دست سائل گذارد آنرا برگرداند و ببوسد و ببوید و دوباره در دست سائل گذارد .

۱۲ - مستحب است که هر گاه صدقه‌ای داد دست خود را ببوسد چرا که چیزی که آن دست داده در دست خدا واقع شده .

۱۳ - شرط است در صدقه دادن قصد قربت بپروردگار .

۱٤ - صدقه } لازم { نمیشود مگر بعد از تحویل مگر آنکه بفرزندان صغار خود بدهد که قبض او قبض آنها است (یعنی هبه بآنها قابل رجوع نیست) .

صفحه ٤٣١

١٥ - مستحب است صدقه ولو به نصف خرمائی باشد و هر که نیابد پس به کلمه طیبه‌ای که میگوید .

١٦ - مستحب است صدقه دادن بقدر استطاعت و توانائی .

١٧ - روایت شده بهترین صدقه صدقه دادن از روی غنی و بی‌نیازی است (یعنی از فضل و زیادی مال) و نیز روایت شده که بهترین صدقه همان است که شخص فقیر تا حد طاقت و توان خود میدهد و ممکن است که دو روایت را باینطور جمع نمود که منظور از غنٰی غنای نفس است و اینکه نباید صدقه دادن شخص ناتوان به حد اخلال به واجباتی که خدا بر او قرار داده برسد مثلاً حفظ رمق که خداوند واجب فرموده یا دادن خرج کسانی که نفقه آنها بر او واجب است .

١٨ - جایز است که انسان هر گاه ادای دین برای او میسر باشد قرض کند و صدقه دهد .

١٩ - مستحب است که انسان خرج اهل خانه‌ای از مسلمین را بعهده بگیرد .

٢٠ - مستحب است که صدقه مستحب را بطور مخفی و زکوة واجب را علانیه بدهند .

٢١ - مستحب است که وقت دادن صدقه ، خود را از سائل بپوشانی تا سائل با دیدن تو خوار نشود .

٢٢ - مانعی ندارد که مرد قوت روز خود را صدقه بدهد که این کار مرگ بد را از او دور میکند .

٢٣ - با صدقه ظلم از شخصی که ظلم و جور بر او بسیار است دفع میشود .

٢٤ - جایز نیست ملامت کسی که صدقه میدهد .

٢٥ - هر کس بعد از صدقه بر کسی منت گذارَد یا کسی را اذیت کند صدقه او باطل است .

٢٦ - جایز نیست که صدقه را پس بگیرند .

٢٧ - هر کس صدقه‌ای را برداشت و برد که بسائلی بدهد لکن او را نیافت دیگر آنرا جزو مال خود نمینماید بلکه نگه میدارد که به سائل دیگری بدهد .

صفحه ٤٣٢

٢٨ - جایز نیست کسیکه صدقه‌ای داده آنرا بخرد یا خواهش کند که آن صدقه را شخصی که گرفته باو ببخشد اما اگر دیگری آنرا خرید و به صدقه دهنده داد اشکالی ندارد .

۲۹ - مانعی ندارد صدقه‌ای که انسان داده است بصورت ارث باو برگردد .

۳۰ - هر که کنیزی بفرزندان صغیر خود صدقه دهد جایز است که آنرا به قیمت عادله قیمت نموده و خود را بآن مبلغ بدهکار حساب کند آنگاه با آن کنیز نزدیك شود .

مقصد دوم

در کسی است که صدقه میدهد و در آن مسائلی است :

۱ - صدقه آنهائی که از تصرف در مال ممنوع میباشند مثل طفلی که به حد تمییز حد تمییز قبل از بلوغ است و آن سنی است که طفل فی الجمله شعوری پیدا کرده که بین درست و غلط عادی را فرق میگذارد و آن قریب به ده سالگی است . م .

نرسیده و مجنون و سفیه و بنده جایز نیست مگر باذن ولی و مولٰی .

۲ - جایز است صدقه پسر بچه‌ای که بحد تمییز رسیده که ده ساله است یا حتی کمتر از ده ساله در صورتیکه باهلش بدهد و بتواند قصد قربت بخداوند نماید .

۳ - زن نمیتواند که از مال خودش صدقه دهد جز با اجازه شوهرش مگر آنکه به پدر و مادرش کمك کند یا صله رحم نماید .

٤ - مستحب است که از طرف طفل صدقه بدهند و باو امر کنند که بدست خود قطعه نانی یا مشتی از هر متاعی و یا چیزی صدقه بدهد اگر چه کم باشد و پدرش نیت میکند که این صدقه برای وجه پروردگار باشد .

٥ - مستحب است صدقه از طرف بیمار و مداوای مریض با صدقه چونکه هیچ چیز بیشتر از صدقه به مریض نفع نمیدهد و مستحب است که بدست خود بدهد و از سائل بخواهد که برای او دعا کند .

صفحه ٤٣٣

٦ - اگر انسان با دست خودش صدقه دهد از مرگ بد مصون میماند .

۷ - مستحب است که انسان در گرفتن صدقه و رساندن به مسکین واسطه شود و اجر او هم مساوی اجر صدقه دهنده است حتی اگر چهل هزار نفر صدقه را دست بدست کنند تا به مسکین برسد همگی اجرشان مثل صدقه دهنده است .

٨ - هر که مالی باو بدهند که در میان اشخاص محتاج تقسیم کند و خودش عائله‌ای داشته باشد که محتاج هستند جایز است که بدون اذن خاص بآنها بدهد اما برای خودش در صورت احتیاج هم برنمیدارد مگر با اجازه صاحب مال .

٩ - مستحب است که هر گاه انسان خودش نمیتواند به فقیر کمك کند از آبروی خود مایه بگذارد و در نزد صاحب مالی واسطه شود که چیزی به فقیر بدهد .

مقصد سوم

در چیزی است که آن را بعنوان صدقه میدهند و در آن مسائلی است :

١ - واجب است که مال از راهی که خدا حلال فرموده بدست آمده باشد .

٢ - صدقه دادن به مال حرام از قبیل مالی که از راه خیانت یا دزدی و نادرستی یا ربا و امثال اینها بدست آمده باشد جایز نیست .

٣ - صدقه درست نیست مگر آنکه از کسب پاکي باشد .

٤ - مستحب است که از آنچه دوست میدارند صدقه دهند .

٥ - هر گاه حرام با حلال مخلوط شود بطوری که تمییز حلال و حرامِ آن از هم میسر نشود و صاحب حرام را هم نشناسد و مقدار آن را هم نداند خمس آن یعنی یك پنجم آن را خارج میکند آنوقت جایز است که هر قدر خواست از باقی آن مال صدقه دهد .

٦ - اطعام مستحب است و رزق را زیاد میکند .

٧ - مستحب است آب دادن و خنك کردن جگر تشنه و این بهترین صدقات است .

صفحه ٤٣٤

مقصد چهارم

در کسی است که باو صدقه میدهند :

١ - سزاوار نیست که مردِ سائل را بهنگام شب رد کنند .

٢ - سزاوار است که سائل را گرامی بدارند باینکه بآسانی چیزی باو بدهند و یا بطور خوبی او را رد کنند .

٣ - سزاوار نيست كه سؤال سائل را قطع كنند .

٤ - سزاوار است كه چيزى به سائل بدهند ولو آنكه سُم سوخته‌اى باشد .

٥ - سزاوار نيست كه در جواب سائل ساكت شوند يا بايد چيزى باو بدهند يا بگويند خدا ميدهد .

٦ - سزاوار است كه به سائل چيزى عطا كنند ولو آنكه بر پشت اسبى سوار باشد .

٧ - هر كه در يك روز سه نفر را اطعام كند حق آن روز خود را داده و ديگر اگر خواست بيشتر ميدهد و گر نه رد ميكند .

٨ - سزاوار است كه انسان اشخاص سائل را بجويد (و بآنها كمك كند) و از راهى برود كه در آن به فقرا بر خورد .

٩ - مستحب است كه از سائل بخواهد كه براى او دعا كند چون دعاى سائل در حق كسى كه چيزى باو ميدهد مستجاب است و سزاوار است كه در دادن صدقه اندكي مكث كنند تا دعا كند .

١٠ - مستحب است كه به قانع شاكر مادام كه قانع است و شكر ميكند عطا نمايند .

١١ - جايز نيست از قربانى كه براى خداوند مينمايند به غير مسلم صدقه دهند و صدقه زكوة را جايز نيست كه به غير مسلمان بدهند و جايز است كه صدقه‌اى كه غير زكوة باشد باهل ذمه بدهند اگر محتاج باشند .

١٢ - صدقه دادن به مستضعفين اهل تسنن جايز است .

١٣ - جايز نيست كه صدقه به ناصبيان و كافران بدهند .

١٤ - جايز است كه به شخص مجهول الحال صدقه بدهند .

صفحه ٤٣٥

١٥ - جايز است صدقه دادن به بچه‌ها و زنها و اشخاص بيمار زمين‌گير و ضعفا و پيرمردان از اهل بيابانها و دهات و هر كس كه دل تو براى او برحم آيد اما گداهاى گردن كلفت نه .

١٦ - جايز است صدقه دادن باشخاصى كه بر سر راه نشسته‌اند و تو حال آنها را نميدانى و دلت براى آنها برحم آيد .

١٧ - مستحب است صدقه دادن به فقراء شيعه .

مقصد پنجم

در وقت صدقه است و در آن مسائلی است :

١ - صدقه هنگام احتمال بلاء باعث دفع بلا میشود .

٢ - سزاوار است وقتی که احتمال تلف شدن مال را میدهند برای حفظ آن صدقه دهند .

٣ - بهترین صدقه آن است که در وقت صحت و سلامت موقعی که مال خود را دوست میداری و امید بزنده ماندن داری و از فقر میترسی بدهی .

٤ - مستحب است که انسان هر روز صدقه بدهد .

٥ - مستحب است که صبح زود صدقه بدهند که این کار نحوست روز را میبرد .

٦ - مستحب است که شب و روز را برای دفع بلاهائی که در آنها وارد میشود با صدقه شروع کنند و صدقه شب غضب خدا را خاموش میکند و گناه را محو مینماید و حساب را آسان میکند و صدقه روز باعث میشود که مال و عمر انسان زیاد شود .

٧ - مستحب است که شبانگاه صدقه را جهت فقراء حمل نمایند .

٨ - مستحب است صدقه دادن روز جمعه .

٩ - مستحب است صدقه دادن در شب جمعه و روز جمعه افضل است .

١٠ - مستحب است که در ماه رجب هر روز يك قرص نان صدقه دهند .

١١ - مستحب است صدقه در روز عرفه و رد نکردن سائل در آن روز .

صفحه ٤٣٦

١٢ - مستحب است صدقه در ماه رمضان .

١٣ - مستحب است صدقه در ماه شعبان .

١٤ - مستحب است صدقه در روز غدیر .

مقصد ششم

در سؤال سؤال یعنی خواهش و درخواست مال یا چیزی از دیگران . م .

است و در آن مسائلی است :

۱ - مستحب است بی‌نیاز بودن از مردم و یأس از آنچه در دست ایشان است .

۲ - سؤال یعنی درخواست چیزی بدون آنکه شخص محتاج بآن باشد جایز نیست .

۳ - سؤال در وقت حاجت مکروه است .

٤ - هر که بدون حاجت سؤال کند فقیر میشود .

٥ - روایت شده هر کس از مردم سؤال نماید در حالی که قوت روز خود را دارد از مسرفین است و هر کس از مردم درخواست و سؤال نماید و حال آنکه قوت سه روز خود را داشته باشد خدا را ملاقات میکند روزی که ملاقات میکند در حالی که بر صورت او گوشت نیست .

٦ - سزاوار است که انسان مطلقاً سؤال و خواهش را ترك کند حتی آنکه نگوید این چیزی که از دست من افتاد بمن بده .

۷ - روایت شده هر کس از ما بخواهد باو میدهیم و هر کس بی‌نیازی پیشه کند خدا او را غنی میکند .

۸ - سؤال و درخواست از مؤمنین سزاوار نیست چونکه اگر ایشان بواسطه عذری عطا ننمودند و سائل بر ایشان غضب نمود ایمانش سلب میشود .

۹ - شیعه از اعداء چیزی درخواست نمیکند ولو آنکه از گرسنگی بمیرد .

۱۰ - مکروه است سؤال در مجالس چونکه باعث میشود اشخاص به بخل نسبت داده

صفحه ٤۳۷

شوند .

۱۱ - مکروه است سؤال در روز عرفه .

۱۲ - سؤال به وجه خدا و وجه ائمه علیهم السلام جایز نیست (یعنی اینکه آنها را سبب گدائی قرار دهد و مثلاً بگوید برای رضای خدا یا ائمه یا در راه خدا یا امامان یا بخاطر آنان چیزی بده) .

۱۳ - مستحب است که فقر را از مردم بپوشند و اظهار بی‌نیازی نمایند .

١٤ - جایز نیست که از حاجت و نداری خود در نزد کافر شکوٰی برند چرا که این شکایت از خداوند است ، لکن هر کس نزد مؤمنی شکایت کند به خداوند شکایت نموده است .

١٥ - درخواست و سؤال جایز نیست مگر در سه مورد : در خونی فجیع و دردناك یا دَینی ثقیل و سنگین یا فقری که همه مال انسان را گرفته است .

١٦ - سؤال بکف جایز نیست اما اگر چیزی بتو رسید قبول کن .

* * * * *

صفحه ٤٣٨

کتاب مسابقه و تیراندازی

و در آن مسائلی است :

١ - جایز است مسابقه دادن با اسبها .

٢ - جایز است مسابقه با شتران .

٣ - جایز است قرار دادن جایزه سبقت برای کسانیکه مطابق شرط برنده شده‌اند .

٤ - جایز است که جایزه و حق سبقت را طوری قرار دهند که نفر مقدم و لاحق بطور مساوی چیزی برنده شوند و بتحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله به نفر اول و دوم و سوم هر کدام یك خوشه خرما دادند .

٥ - تربیت کردن اسب جایز است .

٦ - تیر اندازی مستحب است .

٧ - جایز است جایزه قرار دادن در مسابقه تیر اندازی برای برنده .

٨ - جایز نیست که در سایر مغالبات مغالبه هر نوع مسابقه است که برای غلبه کردن بر دیگری صورت گیرد . م .

برای برنده چیزی قرار دهند و شرط بندی کنند چرا که این قمار است .

٩ - مغالبه با کشتی گرفتن و خط نوشتن و مسابقه دو گذاردن بطور حلال مانعی ندارد و پرداختن به سایر مغالبات نیز بدون اینکه چیزی برد و باخت و شرط بندی شود اشکالی ندارد .

١٠ - ديگر مغالبات بعلت آنكه جزو لهو حساب ميشوند مكروه بوده و ملائكه از آنها گريزانند .

صفحه ٤٣٩

* * * * *

صفحه ٤٤٠

كتاب صلح

و در آن مسائلی است :

١ - صلح در بين مسلمين امری جايز است مگر آنكه صلحی باشد كه حرامی را حلال كند يا حلالی را حرام نمايد يعنی اينكه جايز نيست كه با كسی بترك فريضه‌ای از فرايض خدا يا كار حرامی كه خدا آنرا حرام فرموده يا تجاوز از حدی از حدود الٰهی مصالحه كنند و جايز است مصالحه به چيزی كه خداوند به بندگان اجازه فرموده كه بكنند يا نكنند .

٢ - صلح در وقتی كه دو طرف جاهل به مطلب باشند يا هر دو عالم بآن باشند جايز است اما در وقتی كه صاحب حق جاهل به موضوع است و مستحقٌ عليه يعنی كسی كه ديگری بر او حق دارد عالم بآن باشد جايز نيست تا وقتی كه او را از حق خودش مطلع نمايد .

٣ - هر گاه شخصی از تو طلبكار باشد و از دنيا برود و تو بدون آنكه بگوئی اصل بدهی چقدر است بمبلغ كمتری با ورثه او صلح كنی آنچه كه ورثه دريافت كرده‌اند مال ايشان است و باقيمانده مال ميت است و روز قيامت از تو مؤاخذه ميكند و اين صلح صحيح نيست تا وقتی كه بآنها خبر دهی كه اصل بدهی تو چقدر بوده .

٤ - هر گاه مردی نزد تو حقی داشته باشد و برای او فتوا و حكم مسأله را چنين بيان كنند كه حقی ندارد و تو بمبلغی با او مصالحه كنی و او هم ترا حلال نمايد اين كار جايز نيست تا وقتی كه باو بگوئی كه حقی دارد آنگاه بعد از اطلاع اگر با تو مصالحه كرد جايز است .

٥ - هر گاه مردی از مرد ديگری ضمانتی نمود بعد با آن كسی كه نزد او ضمانت كرده بود بمبلغی مصالحه كرد ، جز همان قدری كه مصالحه كرده نميتواند چيز بيشتری از شخصی كه از جانب او ضمانت نموده بگيرد .

صفحه ٤٤١

٦ - جايز است كه دو نفر شريك صلح نمايند باين طور كه يكي از آنها سرمايه خود را بگيرد و برود و سود يا زيان هر دو متعلق به شريك ديگر باشد .

۷ - هر گاه شخص بدهکاری باشد و طلبکار او بیاید و بگوید از پولی که نزد تو دارم این قدر نقد بده و بقیه مال خودت باشد یا آنکه بگوید این مبلغ نقد بده و من وقت سر رسید را عقب میاندازم جایز است .

۸ - هر کس مال یتیمهائی نزد او باشد و آن ایتام از دنیا بروند و وارث آنها بیاید و بخواهد که بعض مال را بگیرد و بعضی را ببخشد و آن شخص را از آنچه که بوده بریء الذمه کند جایز است .

۹ - هر کس وصیت کند که دینی بر عهده اوست و (طلبکاری را اسم نبرد و معین نکند) آنگاه بعد از او مدعیهائی بیایند و شاهد بیاورند یا قسم بخورند (که طلبکارند) جایز است که با مدعیان مصالحه شود و ذمه میت را بری نمایند .

۱۰ - هر گاه گندمی به آسیابان بدهی که بازاء دراهمی آنرا برای تو آرد کند پس او گندم را آرد کند و تو با او این طور مصالحه کنی که چند درهم و قدری از آرد باو بدهی این مصالحه جایز است اگر چه که آسیابان قیمت آن مقدار آرد را که باو میدهی نسنجد و معلوم نکند .

۱۱ - هر گاه دو نفر مدعی مالکیت شتری بودند و هر کدام بیّنه بینه اعمّ از شاهد است و بمعنی دلیل کامل و کافی است . م .

آوردند بین آنها را صلح میدهند باینکه شتر متعلق به هر دو باشد .

۱۲ - هر گاه دو مرد باشند که دو درهم دارند و یکي میگوید دو درهم مال من است و دیگری میگوید مال هر دوی ماست کسی که میگوید شریك هستم باید یك درهم و نیم را به دیگری واگذارد و نیم درهم مال او است .

۱۳ - هر گاه جامه‌ای برای شخصی خریداری شد به مثلاً سی درهم و برای دیگری جامه‌ای خریداری شد به بیست درهم آن وقت دو جامه مشتبه شدند و تمییز آندو ممکن نشد هر دو فروخته میشوند و سه پنجم قیمت را به صاحب سی درهم و دو

صفحه ٤٤٢

پنجم را به صاحب بیست درهم میدهند .

١٤ - هر کس شخصی دو دینار باو بسپارد و شخص دیگر یك دینار ، و مخلوط شوند و یك دینار از مجموع سپرده ضایع شود به صاحب دو دینار یك دینار میدهد و دینار دوم را بین آن دو قسمت میکند .

۱۵ - صلح نمودن چیزی که خداوند یکي از دو طرف صلح را مخصوص بآن فرموده جایز نیست مثلاً حق پدری و برادری و شوهری و ولاء و حق رجوع و امثال اینها را نمیتوان مصالحه نمود چون اینها

اموری هستند که خداوند آنها را باینطور قرار داده و منتقل به دیگری نمیشوند اما چیزهائی که خداوند انتقال آن را اجازه داده مثل مالکیت مثلاً جایز است که آن را مال المصالحه قرار دهند .

صفحه ٤٤٣

* * * * *

صفحه ٤٤٤

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب خمس و انفال

از کتب جامع از تصنیفات بنده اثیم کریم بن ابراهیم است و مشتمل بر چهار فصل میباشد :

فصل اول

در چیزهائی است که خمس در آنها واجب است و مطالبی که مناسب این فصل میباشد و در آن مسائلی است :

١ - خمس فریضه‌ای از اصول واجبات اسلام است و هر کس آن را انکار نماید کافر میشود .

٢ - خمس کرامتی است که خداوند باولاد عبدالمطلب فرموده و ایشان را از اوساخ و چرك اموال مسلمین منزه گردانیده و باین واسطه آنها را از دیگر مسلمانان ممتاز فرموده است .

٣ - واجب است خمس در غنیمت‌هائی که هنگام جهاد از دار الحرب منتقل شده (یعنی از بلاد کفار و مشرکین) و این در جهادی است که مسلمانان با اجازه امام با کفار نموده باشند که آنها اسلام آورده و شهادت به توحید و نبوت دهند و اگر بدون اذن امام جنگ کرده باشند تمام غنائم بدست آمده متعلق بامام است .

٤ - همچنین واجب است خمس در معادن فلزات و نمك و گوگرد و نفت و سنگهای قیمتی و امثال آنها .

صفحه ٤٤٥

٥ - واجب است خمس در گنج هر کجا باشد و روایت شده که اگر گنج در خانه‌های مکه یافت شود اوصاف آن را تعریف مینمایند اگر اهل خانه آنرا شناختند بآنها میدهد و گر نه آن را تصدق میدهد و اگر در غیر آن خانه‌ها پیدا شد و خانه اهلی دارد اگر آنرا شناختند بآنها رد میکند .

٦ - واجب است خمس در آنچه که از دریا بیرون میآورند چه با غواصی باشد و چه با غیر آن .

٧ - واجب است خمس در آنچه زیاد بیاید از خرج شخص و خرج عیال و مخارج مربوط به ملك و حرفه و کسب او و خراج سلطان خواه آن مال از ربح تجارت باشد یا زراعت و یا صنعتها و هدایا و جوائز یا محصولی که چیده باشد و جمع کرده باشد و جمیع آنچه شخص بدست آورد کم باشد یا زیاد و همچنین امتعه‌ای که دست بیاورد حتی آنکه اگر در شکم حیوان مالی یافته باشد و بصاحب اولش بگوید و او نشناسد یا در شکم ماهی چیزی بیابد و اما خمس میراث آنچه به نص روایت شده در ارثی است که تصور آن را نمیکرده و از غیر پدر یا پسر باشد اما عمومات کتاب و سنت شامل آن میشود و عمل هم بر همان عمومات است .

٨ - واجب است خمس در مال ناصب هر گاه انسان آن را بگیرد .

٩ - واجب است خمس در مالی که وقت کسب آن مال چشم را بر هم گذاشته باشد و حلال آن با حرامش مخلوط شده و شناخته نمیشود و خمس دادن برای حلال شدن در صورتی است که صاحب مال حرام شناخته نشود .

١٠ - زمینی که ذمی از مسلمان میخرد خمس قیمت آن را از او میگیرند .

فصل دوم

در احکام است و در آن مسائلی است :

١ - اگر کسی اجیر شود که بمبلغی از طرف دیگری حج نماید و حج کند و قدری از آن مال را زیاد آورد دادن خمس آن مال واجب نیست .

صفحه ٤٤٦

٢ - اگر صاحب خمس بکسی هدیه دهد آن هدیه دیگر خمس ندارد .

٣ - در معدن و گنج و غواصی خمس را بعد از وضع مخارج آن میدهند و در صنایع و برداشت محصول و منافع و عایدات زراعی و غیر زراعی بعد از وضع خرج خودش و خرج آن کسب و خراج سلطان ، خمس میدهد .

٤ - گنجی که کسی پیدا کند زکوة ندارد ولو زیاد باشد .

٥ - آنچه سلطان باسم خمس میگیرد از بابت خمس او حساب میشود .

٦ - حلال نیست که کسی از خمس چیزی بخرد تا وقتیکه حق صاحب خمس باو برسد (یعنی از خمسی که خارج نموده و جدا کرده است) .

٧ - در اخبار مستفیضه وارد شده ناصب کسی نیست که نصب عداوت بر ما اهل بیت نماید چون تو هرگز کسی را نمی‌یابی که بگوید من دشمن محمد و آل‌محمد هستم اما ناصب کسی است که با شما دشمنی کند در حالی که میداند شما دوست ما هستید و از شیعه ما میباشید .

٨ - خمس در همه مال یك دفعه است (یعنی مالی که خمس آن را یکبار دادند دو مرتبه خمس ندارد) .

٩ - در تعلق خمس به معدن شرط است آنچه بیرون آمده به بیست دینار برسد و مستحب است وقتی که قیمت به یك دینار رسید خمس آن را خارج کنند .

١٠ - در تعلق خمس به گنج شرط است که باندازه‌ای باشد که زکوة در آن واجب است و تا بآن حد نرسیده خمس ندارد .

١١ - آنچه از دریا بیرون میآورند اگر قیمت آن بیك دینار رسید خمس دارد .

١٢ - در باقی چیزهائی که خمس در آنها واجب است حد نصابی بما نرسیده .

فصل سوم

در مصرف خمس است و در آن مسائلی است :

١ - جمیع خمس مال خداوند سبحانه است بعد از آن مال رسول اوست صلی الله علیه

صفحه ٤٤٧

و آله و بعد از آن حضرت مال امامان علیهم السلام و صرف هر امری که بخواهند میفرمایند .

٢ - در حکم ظاهر خمس را بر شش سهم تقسیم فرموده‌اند سه سهم آن متعلق بامام علیه السلام است که سهم خدا باشد و سهم رسول او صلی الله علیه و آله و سهم ذوی‌القربی و نصف دیگر را که عُشر اصل مال است برای سایر بنی‌هاشم یعنی فقراء ایشان قرار داده‌اند چنانکه برای فقرای غیر سادات هم عشر قرار داده‌اند .

٣ - عشری که مال فقراء بنی‌هاشم است سه قسمت میشود یك قسمت مال ایتام آنهاست و یك قسمت مال مساکین آنها که یتیم نیستند و یك قسمت مال ابن‌سبیل آنهاست هر گاه در آن محل که سفرشان منقطع شده و آنجا مانده‌اند فقیر باشند .

٤ - جایز نیست که یك طایفه را باین عشر اختصاص دهند بلکه واجب است مال را توزیع نمایند و دلیلی نیافتیم که لازم باشد تمام مال را به حاضرین بدهند .

٥ - بنی‌هاشم کسانی هستند که از طرف پدر و مادر یا تنها مادر به هاشم نسب میرسانند اما به کسانی از آنها خمس میرسد که از طرف پدر منسوب به هاشم باشند که این جماعت زکوة بر آنها حرام و گرفتن خمس برای آنها جایز است .

٦ - والی (یعنی امام) خمس را بین ارباب سهام مطابق کتاب و سنت قسمت میکند بقدری که در آن سال مستغنی شوند و اگر چیزی زیاد آمد متعلق به والی است و اگر از مستغنی کردن آنها عاجز شد یا مال کم آمد بر والی است که از نزد خود بقدری که بی‌نیاز شوند بآنها بدهد .

٧ - امام مختار است اگر بخواهد مال را تقسیم بفرماید میتواند و اگر بخواهد همه آن را بیك نفر هم بدهد مانعی برای او نیست .

٨ - واجب است خمس گیرنده مؤمن باشد چون خدای سبحانه اموال آل‌محمد و اموال شیعه ایشان را بر دشمنان آنها حرام فرموده .

٩ - همه انواع خمس را بر سهام قسمت میکنند مگر خمس مال مختلط بحرام که آن صدقه است از باب رد مظالم و از باب خمس بنی‌هاشم نیست و اگر آن را به بنی‌هاشم

تصدق داد بین دو حق را جمع نموده و مصرفی برای خمس زمینی که ذمی از مسلمان میخرد ندیدم و اگر به فقراء شیعه بدهد مانعی ندارد و احتیاط در این است که آنرا به بنی‌هاشم ندهند .

١٠ - جوازِ دادن خمس به اولاد مطّلب ثابت نشده مطلب برادر هاشم است . زین‌العابدین بن کریم .

عبدالمطّلب فرزند هاشم بود و هاشم جز او پسری نداشت و همه ذریه هاشم فرزند عبدالمطلب هستند پس بین بنی هاشم و بنی عبدالمطلب فرقی نیست . زین‌العابدین (اعلی الله مقامه) .

.

١١ - اخبار در باب خمس در زمان غیبت با هم اختلاف دارند و علمای اخیار هم در این مطلب چهارده قول مختلف دارند و احتیاط پوشیده نیست .

فصل چهارم

در انفال است و در آن مسائلی است :

۱ - این است و جز این نیست که تمام زمین متعلق بامام است علیه السلام و هدیه‌ای است که خدای سبحانه باو داده و هیچ یك از مردم شرکتی در آن ندارند .

۲ - چیزی از زمین برای کسی حلال نیست مگر از همان راهی حاصل شود که امام علیه السلام برای او حلال فرموده .

۳ - برای دشمنان آل محمد علیهم السلام تصرف در زمین و منفعت بردن از آن چه در اکل و شرب باشد و چه هر نوع استفاده‌ای حرام است .

٤ - برای شیعه ایشان بر حسب اذنی که داده‌اند تصرف در زمین و انتفاع از آن جایز است .

٥ - هر گاه چیزی از زمین در ید یکي از شیعه ایشان باشد و بهر نحو از انحاء از ید او خارج شود بامام که مالك آن بوده برمیگردد بعد برای غیر آن شخص باز جایز است که بر حسب اذن امام در آن تصرف نماید .

صفحه ٤٤٩

٦ - اگر شیعی چیزی را از تصرف کفار خارج کند اگر بدون اجازه امام بوده مال امام است و گر نه تا حدی که اذن داده‌اند مال اوست و بعض جزئیات در مورد انفال هست که نص هم درباره آنها فرموده‌اند بشرحی که میآید :

۷ - زمینی که بآن لشکر کشی نشده و والی بدون قتال مالك آن شده چه اهل آن جلای وطن کرده باشند و چه بدست خود داده باشند و رفته باشند یا با آنها در مورد آن زمین مصالحه‌ای شده باشد .

۸ - زمینهای موات خواه اهلی داشته و تمام شده‌اند یا اصلاً صاحبی نداشته یا صاحبی داشته که احیا کرده و بعد ترك نموده تا خراب شده همه مال امام است و برای من در تملك بارث یا غیر ارث بدون احیاء هم نظری است .

۹ - سر کوهها و کف رودخانه‌ها و بیشه‌ها نیز جزو اموال امام است .

۱۰ - آنچه پادشاهان کافر چنانچه اصحاب نیز با همین قید ذکر کرده‌اند برای خود انتخاب نموده‌اند و آنچه بمردم به تیول میدهند مال امام است و میتوان گفت که خالصجات پادشاهان اسلام هم حکمش همین است چون آنها به ملکیت در آنها تصرف نمیکنند بلکه تصرفشان از این باب است که این املاك خالصه و مخصوص شاهان است پس چون استیلای ایشان از آن املاك زایل شد بامام

علیه السلام برمیگردد و در اخبار قید ملوك خاصی نیست بلی این مطلب ثابت است که غصب باید برگردد .

۱۱ - آنچه امام بخواهد از غنائم جنگ پیش از قسمت برای خود انتخاب میکند مثل حیوان مرغوبی یا جاریه‌ای و امثال اینها .

۱۲ - غنیمت لشکری که بدون اجازه امام جنگ کرده‌اند مال امام است .

۱۳ - میراث کسی که مرده و وارث ندارد مال امام است .

۱٤ - معادن در هر جا که باشد متعلق بامام است جز آنکه به شیعه خود اجازه داده‌اند که از آنها اکتساب نموده و از چهار پنجم آنچه برمیدارند استفاده ببرند که اَنصباء آنها باشد و خمس آن را بدهند و همچنین از سایر منافع و آنچه در ید آنها است .

صفحه ٤٥٠

۱٥ - رودهای هشت گانه مال امام است و آنها عبارتند از سیحان و جیحان که نهر بلخ باشد و خشوع که نهر شاش شاش شهری است در ماوراء النهر . منه اعلی الله مقامه .

است و مهران در قاموس آمده که نهر مهران بکسر در سند است . منه اعلی الله مقامه .

که نهر هند است و نیل مصر و دجله و فرات خبر را باین صورت یافتیم و در عدد اشتباهی از راویان شده . منه اعلی الله مقامه .

که هر چه را آبیاری کنند یا از آنها آب ببرند همه مال امام است .

۱٦ - دریائی که گرد دنیا را فرا گرفته که افسیکون افسیکون معرّب اسفیدگون است و آن بحر ابیض است . حاشیه از مرحوم آقای حاج زین‌العابدین خان (اع) است .

باشد بلکه همه دریاها چنانکه بعض محدثین روایت کرده‌اند متعلق بامام است .

۱۷ - در زمان غیبت مال خود را برای شیعه خود حلال فرموده‌اند و منت ایشان را است و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین .

تمام شد تألیف این کتاب در صبح روز یکشنبه یازدهم ماه شعبان از ماههای سال هزار و دویست و هفتاد و یك حامداً مصلیاً مستغفراً .

صفحه ٤٥١

* * * * *

صفحه ٤٥٢

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب زكٰوة و صدقات

از كتب جامع از مصنفات بنده اثيم كريم بن ابراهيم و اين كتاب شامل دو مقصد است و يك خاتمه :

مقصد اول

در زكوة اموال است و در ضمن يك مقدمه و چهار باب بيان ميشود :

مقدمه

در مسائلی كه مربوط به صدقات است و بايد قبل از باقی مسائل ذكر شود و در آن مسائلی است :

١ - زكوة فريضه‌ای است از فرائض خدا .

٢ - هر كس زكوة را ندهد عقوبت ميشود و در دولت حق گردن او را ميزنند .

٣ - كسی كه زكوة ندهد و ندادن را حلال بداند كافر به خدای عظيم و مرتد از اسلام است .

٤ - زكوة دو زكوة است يكي زكوة ظاهری كه همين زكوة معروف است و يكي باطنی و آن اين است كه اگر تو چيزی داری و برادر مؤمن تو بآن محتاج‌تر است او را بر خود ترجيح دهی و منع ننمائی .

٥ - واجب است كه انسان در دادن زكوة و ساير حقوق واجب مالی سخی باشد .

صفحه ٤٥٣

٦ - بخل در پرداخت حقوق واجب مالی حرام است .

٧ - مستحب مؤكد است كه انسان بقدر طاقت و وسعی كه دارد حق معلومی را در مال خود قرار دهد و اگر خواست هر روز يا در هر هفته يا در هر ماه آن را به سائل و محروم بدهد و بر اين كار مداومت نمايد و محروم كسی است كه عقل او اشكالی ندارد و لكن رزق او وسعت ندارد و كم‌اقبال است و در خريد و فروش نفعی نميبرد و يا با اين مال به خويشاوندی كمك كند يا

دستگیری از ضعیفی بکند و یا زحمتی از کسی بردارد یا ببرادر دینی کمك کند یا در گرفتاری و مصیبتی که بآن برادر میرسد صرف نماید .

۸ - مکروه است منع ماعون و ماعون قرضی است که میدهی و متاعی است که عاریه میدهی و نیکي که بجا میآوری و در صورتیکه عاریه گیرنده متاع را از بین میبرد و میشکند اگر باو عاریه ندادند و منع نمودند مانعی ندارد .

۹ - مستحب مؤکد است صله خویشان و صله همسایه مسلمان ولو آنکه آن خویشاوند در باطن عداوت داشته باشد .

۱۰ - مستحب است قرض الحسنه بمؤمن دادن .

۱۱ - مستحب است خوراندن طعام به مسکین و یتیم و اسیر در حالی که بآن غذا علاقه دارد .

۱۲ - مستحب است انفاق در شب و روز بطور پنهان و آشکارا .

۱۳ - اگر کسی زکوة واجب خود را بدهد دیگر خدا از هیچ صدقه‌ای از او سؤال نمیکند و زکوة وجوب و لزوم هر صدقه‌ای را نسخ کرده .

۱٤ - هیچ مالی در دریا و خشکي ضایع نشده مگر بترك زکوة .

۱۵ - هر کس آنچه را خدا بر او واجب کرده پرداخت نماید از سخی‌ترین مردم است و بخیل کسی است که در آنچه خدا فریضه قرار داده بخل میکند ولو آنکه در سایر جاها تبذیر و ولخرجی کند .

صفحه ٤٥٤

باب اول

در کسی است که زکوة بر او واجب است و در آن مسائلی است :

۱ - زکوة بر شخص بالغ واجب است پس مال یتیم ولو آنکه ولیّ او با آن تجارت کند زکوة ندارد و مشهور این است که زکوة در مال یتیم اگر با آن تجارت میکند مستحب است .

۲ - شرط است که عاقل باشد و اگر دیوانه باشد قلم از او برداشته است و اگر ولی او با مال او تجارت میکند مشهور این است که در این وقت زکوة دادن مستحب است .

۳ - هر گاه یتیم بالغ شد زکوتی بابت گذشته نمیدهد .

٤ - آزاد بودن ، در پرداخت زکوة شرط است پس اگر مملوكي باشد كه مالی دارد یا آقای او چیزی باو بخشیده یا مکاتب است (که با او قراری گذاشته‌اند که کار کند و مبلغی بدهد و آزاد شود) زکوة بر او واجب نیست .

٥ - قدرت بر تصرف در مال در زکوة دادن شرط است پس در مالی که از میان رفته یا مفقود شده یا غصب شده یا مالی که فعلاً حاضر و در ید او یا ید وکیل او نیست زکوة واجب نیست پس اگر مالی چندین سال غایب باشد بعد به ید صاحبش برگردد مستحب است که زکوة یکسال آن را بدهند و اگر عمداً آن مال را ترك میکند مستحب است که برای تمام سالهائی که گذشته زکوة بدهد .

٦ - بر دَین یعنی طلب زکوتی نیست و اگر خودش پس نمیگیرد مستحب است و حکم ودیعه هم همین است .

٧ - واجب است که قرض گیرنده اگر یکسال مال را بحال خود گذاشته زکوة آن را بدهد .

٨ - اگر متاعی را بقیمتی بفروشد و شرط کند که خریدار زکوة یکسال یا چند سال آن را که بدهکار است بپردازد زکوة بر گردن خریدار است و از فروشنده برداشته شده .

٩ - اگر قرض دهنده استحباباً زکوة را از جانب قرض گیرنده قبول کرد جایز است .

١٠ - هر که بر گردن او دَینی است یا مَهری و فعلاً در دست او موجود نیست زکوتی بر

آن نیست .

١١ - هر که امانتی پیش او باشد زکوة آن بر گردن او نیست ولو آنکه باآن تجارت کند و روایت شده اگر آن را بکار انداختی باید زکوة آن را بدهی و اگر بآن دست نزدی زکوتی بر تو نیست .

١٢ - هر گاه مردی مالی دارد و آن را بگذارد تا سال بر آن بگردد زکوة آن را میدهد ولو آنکه همان مبلغ یا بیشتر قرض داشته باشد .

١٣ - هر کس نفقه‌ای نزد خانواده خود گذاشته باشد اگر خودش حاضر است باید زکوة آن را بدهد و اگر غایب است نه .

١٤ - مُزارع و مُساقی رجوع شود به کتاب مزارعه و مساقاة .

واجب است از سهم خود که با شرایط آن بدست ایشان میآید زکوة بدهند .

۱۵ - هر کس بر گردن او زکوتی باشد و از دنیا برود بدهی زکوة او مثل سایر دیون از کل مال برداشته میشود .

باب دوم

در چیزهائی است که در آنها زکوة واجب است و آنها بر سه نوع تقسیم میشوند : چارپایان ، طلا و نقره ، و غلات پس در این باب سه مطلب است و خاتمه‌ای : مطلب اول

در زکوة انعام است و در آن سه فصل است :

فصل

در زکوة شتر است و در آن مسائلی است :

۱ - در کمتر از پنج شتر زکوٰتی نیست .

۲ - چون به پنج شتر رسید برای آنها یك گوسفند میدهد تا وقتی که به ده شتر برسد و

صفحه ٤٥٦

چون به ده تا رسید دو گوسفند میدهد تا وقتی که به پانزده شتر برسد و چون به پانزده رسید سه گوسفند میدهد تا بیست تا و در بیست شتر چهار گوسفند میدهد تا به بیست وپنج برسد و در بیست و پنج شتر پنج گوسفند میدهد و همینکه به بیست و شش شتر رسید برای زکوة آنها بنت‌مخاضی میدهد (و آن شتر ماده‌ای است که وارد سال دوم شده) و اگر چنین شتری ندارد ابن‌لبونی (و آن شتر نری است که پا بسال سوم گذارده باشد) تا آنکه شترهای او به سی و شش برسد و چون به سی و شش رسید بنت‌لبونی میدهد (و آن شتر ماده‌ای است که پا به سال سوم گذاشته) تا به چهل و شش شتر برسد و در چهل و شش شتر ، حِقّه‌ای میدهد (و آن ماده شتری است که پا به چهار سال گذاشته و قابل سواری باشد) تا وقتی که شترهای او به شصت و یك برسد و چون به شصت و یك شتر رسید جذعه‌ای میدهد (و آن شتر ماده‌ای است که پا به پنج سال گذاشته) تا برسد به هفتاد و شش شتر و چون به هفتاد و شش شتر رسید دو شتر ماده که پا بسال سوم گذاشته‌اند میدهد تا برسد به نود و یك شتر و چون به نود و یك شتر رسید دو شتر ماده که پا بسال چهارم گذاشته‌اند میدهد تا برسد به صد و بیست و یك شتر و چون به صد و بیست و یك شتر رسید بازاء هر پنجاه تا یك شتر ماده که وارد سال چهارم شده یا باین ترتیب که در هر چهل تا یك شتر ماده که پا بسال سوم گذاشته میدهد .

۳ - بدان که بنت‌مخاض شتر ماده‌ای است که وارد سال دوم شده و بنت‌لبون ماده‌ای است که داخل سال سوم شده و حِقّه ماده‌ای است که داخل در سال چهارم شده و حقه گفته‌اند چون

مستحق آن شده که بر پشتش سوار شوند و جذعه ماده‌ای است که وارد سال پنجم شده و این ترتیبی است که از اهل لغت نقل شده و بناء فقها نیز بر همین است .

٤ - مالك در انتخاب آنچه برای زکوة میدهد هر گاه صفت واجب را دارا باشند مختار است .

٥ - هر که شتران او به حد نصاب رسیده‌اند و شتری با این اوصاف که ذکر کردیم

صفحه ٤٥٧

ندارد که زکوة بدهد اگر آنچه میدهد کوچك‌تر از حدی است که بر او واجب است دو گوسفند یا بیست درهم همراه آن میدهد و اگر بزرگتر دارد از عامل صدقات دو گوسفند یا بیست درهم میگیرد جز آنکه هر کس بنت‌مخاضی (یعنی شتر ماده‌ای که وارد سال دوم شده) ندارد و شتر نر پا به سه سال دارد آن را میدهد و چیزی نمیگیرد .

٦ - شتر بُختی در مورد زکوة مثل عربی است .

٧ - شتران کوچك تا یکساله نشده‌اند زکوٰتی از بابت آنها نمیدهند .

فصل

در نصاب گاو است و زکوة آن و در آن مسائلی است :

١ - در کمتر از سی گاو چیزی نیست .

٢ - هر گاه به سی گاو رسید یك گاو که پا به دو سال گذاشته میدهد و بنا به قول مشهور ماده هم باشد مانعی ندارد تا به چهل گاو برسد و چون به چهل رسید ماده گاوی که پا به سه سال گذاشته میدهد .

٣ - سی و چهل دو نصاب هستند که تعداد گاوها را با یکي از آن دو و یا هر دو با هم میسنجند اگر عدد گاوها کاملاً بر آنها قسمت شد که خوب است و اگر نشد باقی معفوّ است پس مثلاً در شصت گاو که قابل قسمت بر سی هستند دو گاو میدهد که پا به دو سال گذاشته‌اند (و به چنین گاوی تبیع میگویند) و در هشتاد که دو چهل است دو ماده گاو پا به سه سال میدهد (که مسنه میگویند) و در هفتاد ، یك گاو پا به دو سال و یك ماده گاو پا به سه سال میدهد که یك سی و یك چهل باشد و در هفتاد و پنج گاو هم همان دو تا را میدهد و پنج گاو مانده زکوة ندارد .

٤ - تبیع گاوی است که وارد سال دوم شده و تبیعه ماده آن است و مسنه گاو ماده‌ای است که داخل سال سوم شده و این تعریفها از اهل لغت است و بنای فقها نیز بر همین است .

۵ - احکام گاومیش از حیث زکوة مثل گاو است .

صفحه ۴۵۸

فصل

در نصاب گوسفند است و در آن مسائلی است :

۱ - در کمتر ازچهل گوسفند چیزی نیست .

۲ - چون گوسفند به چهل عدد رسید زکوة آن یك گوسفند است تا به صد و بیست و یك گوسفند برسد که در آن دو گوسفند است و همین طور میماند تا برسد به دویست و یك گوسفند که در آن سه گوسفند است تا به سیصد و یك برسد که در آن چهار گوسفند است تا برسد به چهارصد گوسفند و چون به چهارصد رسید به تعداد صدها نگاه میکنند و برای هر صد گوسفند یکي میدهد و آنچه باقی مانده و به صد نرسیده زکوة ندارد .

۳ - گفته شده که عامل زکوة گوسفند پیر و معیوب و یك چشم را نمیگیرد همچنین گوسفندی که بواسطه مرض لاغر شده یا جائی از او شکسته باشد اما همه اینها در تعیین نصاب بشماره میآیند و روایت شده گوسفند اکوله را برای زکوة نمیگیرند و آن گوسفند بزرگی است که در گله است و همین طور گوسفندی که بچه دارد و نه قوچ نر گله و نه پیر و نه معیوب مگر آنکه عامل بخواهد و کوچك و بزرگ گوسفندان را در تعیین عدد میشمارد .

٤ - گوسفندی که برای خوردن چاق کرده‌اند و نر گله (که برای جفت‌گیری است) زکوة ندارد و درباره گوسفندی که دو بچه گوسفند را شیر میدهد و گوسفندی که برای شیر دادن نگاه داشته‌اند نیز همین طور روایت شده که در آنها زکوة نیست .

۵ - هر گوسفندی که یك سال تمام نزد صاحبش نبوده زکوة ندارد و چون یك سال بر آن گذشت زکوة آن واجب میشود .

٦ - جایز است که به مستحقین زکوة ، قیمت آنچه را که بر انسان واجب شده بدهد چه از چارپا باشد و چه غلات و چه طلا و نقره و اگر برای مستحقین بهتر می‌بینند جامه بدهد و یا گندم و روایت شده در باب دادن درهم از بابت زکوة گندم و جو و طلا که آنچه میسر شد میدهد چه از خود آن جنس و چه قیمت آن .

صفحه ۴۵۹

۷ - سال در عرف و لغت دوازده ماه کامل است اما روایت شده همینکه ماه دوازدهم داخل شد سال بر آن مال گشته و از اصحاب کسی مخالفت صریحی با این روایت ننموده .

۸ - در تعلق زکوة شرط است که در طول سالی که گوسفند را نگاه داشته‌اند در بیابان و مرتع چریده باشد .

۹ - بچه گوسفند هر گاه از روز تولدش یکسال بگذرد زکوة دارد .

۱۰ - در حیواناتی که کار میکنند یا بآنها در منزل علف میدهند زکوٰتی نیست و روایت شده شترهائی که کار میکنند زکوة دارند و این روایت حمل بر استحباب شده .

۱۱ - مال هیچ کس با مال کس دیگر منضم نمیشود که از مجموع ، زکوة خارج شود .

۱۲ - اگر کسی مالی را که زکوة داشته بفروشد از خریدار مطالبه زکوة میشود و خریدار پی فروشنده اول رفته از او مطالبه میکند یا آنکه فروشنده خود زکوة را میدهد .

۱۳ - مال مجتمعی را نباید متفرق کنند و مال متفرق را (که مثلاً از دو جنس است یا مال دو نفر) بنا نیست روی هم بریزند و مواشی را نباید برای فرار از زکوة از آبی به آب دیگر کوچ دهند .

۱٤ - هر کس شتر یا گاو یا گوسفند یا متاعی داشته باشد و سال بر آن بگذرد پس شتران یا گاوها و گوسفندان بمیرند یا متاع او بسوزد اگر کوتاهی نکرده باشد چیزی بر او نیست .

مطلب دوم

در زکوة پول طلا و نقره است و در آن مسائلی است :

۱ - هر گاه طلا به بیست مثقال مثقال شرعی سه چهارم مثقال صیرفی و معادل ۳ گرم است و آن برابر یك دینار است .

رسید زکوة آن نیم مثقال است یعنی یك چهلم بعد هر گاه چهار مثقال بر آن افزوده شد یك دهم مثقال یعنی باز یك چهلم بر زکوة افزوده میشود و همین طور هر چهار مثقالی که افزوده شود یك دهم دینار زکوة دارد .

صفحه ٤٦٠

۲ - نقره هر گاه به دویست درهم درهم ۰ دینار و معادل ۲ گرم است .

برسد پنج درهم زکوة دارد یعنی یك چهلم و چون چهل درهم بر دویست اضافه شود جمعا شش درهم میدهد و بازاء هر چهل درهم که زیاد شود یك درهم میدهد .

۳ - شرط است که مال با نصاب کامل در نزد صاحبش یك سال بماند و حرکت نکند .

٤ - شرط است که منقوش و مسکوك باشد پس اگر شمش یا زیوری باشد یا قطعه طلای خامی یا قطعه طلا یا نقره‌ای که ذوب کرده و ریخته‌اند زکوة ندارد و زکوة زیور عاریه دادن آن است .

٥ - هر کدام از نقدین یعنی طلا و نقره حد نصاب مخصوص خودشان را دارند و برای تکمیل نصاب یکي با دیگری جمع نمیشود و آنچه بین دو نصاب واقع میشود زکوة ندارد .

٦ - سکه مغشوش تا وقتی که نقره‌ای که در آن است به حد نصاب نرسد زکوة ندارد و اگر معلوم است که به حد نصاب رسیده اما مقدار آن را نمیداند آن را ذوب میکند و زکوة آن را خارج مینماید .

٧ - مالی که با آن کار نمیکنند و زیر و رو نمیشود باید هر سال زکوة آن را بدهند مگر آنکه آن را ذوب نمایند .

٨ - هر کس مال را بجهت فرار از زکوة تبدیل به زینت کند یا آن را به شمش مبدل کند یا ملکي یا خانه‌ای با آن بخرد اگر این کارها پیش از گذشتن یك سال بر آن مال باشد چیزی بر او نیست و اگر بعد از سال باشد باید زکوة آن را بدهد و همین طور کسی که پیش از سال برای فرار از زکوة ، مال را هبه کند چیزی بر او نیست اما اگر بعد از سال باشد باید زکوة آن را بدهد .

٩ - جایز است قیمت زکوة طلا را با درهم بدهند یا لباس یا گندم و روایت شده در زکوة گندم و جو و طلا که هر طور میسر شد (یعنی یا قیمت یا از عین جنس) زکوة را خارج میکنند .

صفحه ٤٦١

مطلب سوم

در زکوة محصولات کشاورزی است و در آن مسائلی است :

١ - زکوة فقط در محصولات چهار گانه که گندم و جو و خرما و مویز باشد واجب است لاغیر .

٢ - گفته شده زکوة در تمام چیزهائی که کیل میشوند مستحب است .

٣ - در زکوة محصولات رسیدن به حد نصاب نصاب ٢٧٥ ١٨٤ مثقال صیرفی است . نصاب بوزن تبریز که من باشد و عبارت از ٦٧٢ مثقال است دویست و هفتاد و چهار من و یك هشتم من باضافه نصف یك هشتم و ربع یك هشتم میشود .

شرط است و آن حد پنج وسق وسق ٨٥٥ ٣٦ مثقال است .

است و وسق شصت صاع صاع بوزن صیرفی ٦١٤ و یك چهارم مثقال است .

و صاع چهار مد است مد ۱۵۳ و نیم باضافه یك شانزدهم مثقال صیرفی است .

و یا شش رطل مدنی رطل مدنی ۱۰۲ و یك چهارم و یك هشتم مثقال صیرفی است .

یا نُه رطل عراقی رطل عراقی ٦٨ و یك چهارم مثقال صیرفی است .

مترجم گوید وزن مثقال صیرفی بر حسب گرم بنا بر اصح و معروف ٤ گرم است و علیهذا نصاب که برابر ۲۷۵ ۱۸٤ مثقال است ۸٤۹ کیلوگرم میشود و نیز هر صاع برابر ۲۸۳۰ گرم و هر مدّ مساوی ۷۰۷ گرم است و اینکه در ادای فطریه و کفاره صاع را سه کیلوگرم و مدّ را یك چارك یعنی ۷۵۰ گرم حساب میکنند از باب سهولت و تقریب است و گر نه قدر واجب همان است که ذکر شد .

.

٤ - رطل مدنی صد و نود و پنج درهم است و رطل عراقی یکصد و سی درهم پس صاع هزار و صد و هفتاد درهم است و مد دویست و نود و دو درهم و نیم .

٥ - معروف بین اصحاب این است که درهم شش دانَق است و دانق هشت دانه جو متوسط پس درهم چهل و هشت دانه جو است که نیم دینار میشود باضافه خمس دینار و دینار یك و سه هفتم درهم است پس دینار شصت و هشت و چهار هفتم جو

صفحه ٤٦۲

است .

٦ - وقت تعلق زکوة همان وقتی است که اسم صدق میکند اما گندم و جو که معلوم است و اما خرما ظاهر آنچه که از اهل لغت نقل شده مثل مویز است یعنی تا خشك نشده اسم آن خرما نیست و هر گاه انگور را تخمین زدند اگر مویز آن به نصاب میرسد زکوة آن را بیرون میکنند اینطور روایت کرده‌اند .

۷ - در هر یك از محصولات چهار گانه نصاب خاص آن را باید مراعات نمایند بنا بر این صنفی را با صنف دیگر رویهم حساب نمیکنند و در معرفت نصاب تخمین کافی است .

۸ - زکوة بر کسی واجب است که پیش از صدق اسم مالك زراعت شده و تا وقت بدست آمدن حاصل در ملك او باشد .

۹ - آنچه با آب جاری آب داده شود یا زمینی باشد مرتفع که در سال یکبار در آن باران میآید یا زراعت دیم ، زکوة همه اینها یك دهم محصول است و آنچه با دلو و ریسمان و حیوانات آب کش آبیاری شود زکوة آن نیم عشر محصول است (یعنی پنج در صد) .

۱۰ - اگر زراعتی با هر دو نوع آبیاری شود اگر دو نوع مساوی هستند نصف محصول بمأخذ ده در صد و نصف دیگر بمأخذ پنج در صد زکوة دارد و اگر یك یا دو آب در اثناء آب کشیدن از چاه از آب جاری استفاده شده بمأخذ پنج در صد زکوة دارد .

۱۱ - هزینه‌ها و اجرت کارگران و سرکاران و نگهبانان و غیر ایشان از حاصل کم میشود بعد در باقی نظر میکنند اگر به نصاب رسیده زکوة آن را میدهند و گر نه چیزی بر آن نیست بذر از هزینه‌های زراعت حساب نمیشود چنانکه پدر بزرگوارم در فتاوی خود تصریح فرموده و ما در رساله جداگانه‌ای ثابت نموده‌ایم . زین‌العابدین بن کریم .

.

۱۲ - خراج سلطان و مقاسمه سهمی از محصول که سلاطین معین میکرده و میگرفته‌اند . م .

او نیز از محصول کم میشود و زکوة آن بر زارع نیست

صفحه ٤٦٣

و اگر باقی بعد از قسمت بحد نصاب رسیده باشد زکوة دارد .

۱۳ - تعدی سلاطین بر زارعین اگر بصورتی است که از عین حاصل برمیدارند زکوة آن بر زارع نیست اما اگر از غیر حاصل برمیدارند لکن از بابت زراعت است اگر چنانچه بعد از آن است که جنس زکوی بدست زارع رسیده آن هم ظاهراً زکوة ندارد اما اگر قبل از آنکه حاصل بدست او برسد میگیرند ظلمی است که بر او رفته و باید بعداً زکوة آنچه را که بدست او میرسد بدهد و این مسأله منصوصه نیست و ما آن را از کلیات استنباط نموده و در اینجا ثبت نمودیم چون مورد احتیاج بود .

١٤ - هزینه‌ها را از وسط مال برمیدارند بعد مالك و مزارع و مساقی هر کدام بتنهائی در سهم خودشان ملاحظه میکنند اگر به نصاب رسیده زکوة آن را میدهند .

۱۵ - جایز نیست که جنس بد را عوض زکوة جنس خوب بیرون کنند .

١٦ - جایز است آنچه باید زکوة بدهند به قیمت آن لباس بدهند یا گندم .

۱۷ - بعد از آنکه انسان زکوة محصولات خود را داد چیزی بر او نیست مگر چیزی از خرج سال او زیاد بیاید که باید خمس آن را بدهد .

۱۸ - هر گاه مزرعه‌ای حاصل آن فروخته نمیشود و خورده میشود زکوة ندارد .

۱۹ - خرمای معافاره و ام‌جعرور (که دو نوع خرمای پست و دقل هستند) بر درخت ترك میشود و آنها را داخل حساب نمیآورند و همچنین یکي دو خوشه جهت نگهبان که بابت اجرت او معین کرده‌اند داخل در حساب نمیشود .

۲۰ - هر گاه شخص زکوة زراعت یا خرمای خود را داد دیگر چیزی از بابت آنها بر او نیست ولو آنکه هزار سال بماند آنگاه اگر حاصل را تبدیل به مالی نمود که زکوة دارد و سال بر آن گذشت زکوة آن را میدهد .

۲۱ - مستحب است صدقه دادن بر تهی‌دستانی که وقت درو و ضبط حاصل میآیند بهر یك مشتی و دسته‌ای میدهد و این غیر از زکوة است .

۲۲ - مکروه است بریدن خوشه خرما و درو و بذرپاشی در شب چون قانع و معترّ نمیآیند که چیزی بگیرند (و قانع آنست که بهر چه دادی قناعت میکند و معتر کسی

است که بر تو میگذرد و درخواست کمك نمیکند) .

۲۳ - مکروه است رد سائل وقت ضبط حاصل و اگر به سه نفر داد جایز است که نفر بعد را رد کند .

۲٤ - در درو و بریدن حاصل اسراف است با دو کف صدقه بدهند .

۲۵ - عابر جایز است که از محصولات بخورد و نباید چیزی را خراب کند یا چیزی را با خود ببرد و مستحب است که در دیوارها رخنه بگذارند که عابر بتواند داخل شود .

خاتمه

و در آن مسائلی است :

۱ - مالی که با آن تجارت میکنند و در حال داد و ستد است زکوة ندارد و مشهور آنست که زکوة دادن از چنین مالی مستحب است .

۲ - مستحب است زکوة دادن از مادیانهائی که در مراتع میچرند و از اسبهای غیر نجیب ، از بابت هر اسب عربی (یعنی نجیب) دو دینار و از بابت هر اسب غیر عربی (یعنی غیر نجیب که یابو میگویند) یك دینار میدهد .

۳ - شرط است در زکوة گذشتن سال و چرای در بیابان و ماده بودن .

٤ - زکوة زینت آلات عاریه دادن آنها است .

٥ - مالی که چند سال غایب باشد چون برگردد مستحب است که برای یکسالِ آن زکوة دهند .

٦ - سبزیها و بقولات و آنچه که در یك روز خراب میشود زکوة ندارد مگر آنکه فروخته شود و بر مالی که در بهای آنها میگیرند یکسال بگذرد .

٧ - روایت شده آنچه کیل شود زکوة دارد و بعض از ایشان هم باین روایت عمل کرده‌اند .

٨ - در جواهر و اشباه آنها زکوتی نیست و همچنین در قطعات ذوب شده نقره زکوة نیست .

٩ - روایت شده که مال التجاره زکوة دارد بشرط آنکه در طول سال همواره مال را

صفحه ٤٦٥

بقیمت خرید یا بیشتر از او بخرند و اگر ارزانتر از خرید میخرند زکوة ندارد مگر آنکه بفروشد و پول طلا و نقره بگیرد و بر آن پول سال بگردد و اگر چند سال مال التجارة پیش او ماند و قیمت آن همواره کمتر از خرید بود زکوة یك سال آنرا میدهد و این حمل بر استحباب شده و بنظر من شبیه‌تر به واقع آنست که این روایت بر تقیه حمل شود .

١٠ - تجارت با مالی که صاحب آن زکوة آن را نداده جایز نیست و برای عامل تجارت کافی است که صاحب مال بگوید که زکوة آن را خودش میدهد .

١١ - در غلام و کنیز زکوتی نیست مگر آنکه یکسال بر آن بگذرد پس یك صاع خرما میدهد (ظاهراً مقصود فطره اوست) و اگر آن را بفروشد در قیمت آن زکوتی نیست مگر آنکه سال بر آن بگذرد .

١٢ - در باب دستور العمل عامل صدقات روایت شده که : برو و بر تو باد به رعایت تقوای خداوند وحده لا شریك له و دنیای خود را بر آخرت ترجیح مده و چیزی که تو را امین آن قرار داده‌اند حفظ کن و حق خدا را در آن مراعات نما تا وقتی که بمنزل فلان طایفه برسی و چون بآنجا رسیدی بر سر آب ایشان فرود بیا نه آنکه به خانه‌های آنها بروی بعد با سکینه و وقار برو تا به جماعت ایشان برسی و بر آنها سلام کن و بگو : ای بندگان خدا مرا ولیّ خدا بسوی شما فرستاده که حقی را که خدا در اموال شما دارد بستانم آیا از حق خدا چیزی در اموال شما هست که به ولی خدا بدهید پس اگر کسی بتو گفت نه باو رجوع مکن و اگر کسی گفت بلی همراه او برو بدون آنکه او را بترسانی یا وعده و وعید بدهی مگر به نیکي و چون بمحل مال او برسی بدون اذن او مداخله مکن چون بیشتر این مال متعلق باوست و بگو ای بنده خدا اجازه میدهی که داخل بشوم بر این مال تو پس اگر اجازه داد باز بطور تسلط و با عنف داخل مشو آنگاه مال را دو قسمت کن و بگو یکي را او بردارد و هر کدام را برداشت تو متعرض مشو آن وقت باقی را دو قسمت کن و او را مختار کن

که هر کدام را میخواهد انتخاب کند و اعتراضی مکن و بهمین ترتیب ادامه بده تا آنکه باقی مانده باندازه‌ای باشد که حق

صفحه ٤٦٦

خدا از آن بیرون آید و چون باین مرحله رسید حق خدا را از آن بردار و اگر از تو خواست که تقسیم را بهم بزند و دوباره قسمت شود قبول کن و آنها را مخلوط کن و مثل دفعه اول تقسیم کن تا حق خدا را که در مال اوست بگیری و چون گرفتی موکل بر آنها مکن مگر شخص خیرخواه ملایم امینی که از عهده حفظ برمیآید و با عنف با آنها رفتار نمیکند و پس از آن هر چه که نزد تو جمع شد از هر ولایتی بسوی ما روانه کن که مطابق امر خدا بهر کس که باید بدهیم ، پس چون فرستاده تو با اموال روانه شد باو بسپار که بین هیچ شتر ماده و بچه او مانع نشود و جدائی نیاندازد و شیر او را ندوشد که ضرر به بچه او بزند و آنها را با سواری خسته نکند و بین آنها در سواری بعدل رفتار کند و بهر آبی که میرسد آنها را وارد بر آن آب کند که بنوشند و آنها را در ساعاتی که استراحت میکنند و عصرها که آنها را میدوشد از زمین علفزار خارج نکند و بر پشت جاده‌های بی علوفه نبرد و هر چه بتواند با آنها ملایمت کند تا باذن خدای سبحانه چاق و فربه و بدون آنکه خسته و مانده شوند بدست ما برسند که باذن خدا بر طبق کتاب او و سنت پیغمبر او بین دوستان او قسمت کنیم که این طور عمل کردن اجر تو را بیشتر و هدایت و رشد تو را نزدیکتر میکند و تو و آن اموال و کوشش تو و خیرخواهی تو از برای آنکه تو را فرستاده و تو در اطاعت امر او حرکت کرده‌ای همگی محل نظر خداوند هستید و هراینه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند هر گاه خداوند ببیند که یکي از دوستان او در اطاعت و خیرخواهی پروردگار و امام خودش نفس خود را بسختی واداشته بپاداش این عمل او را در رفیق اعلٰی رفیق اعلٰی بمعنی محل و مکان بالا و کنایه از بهشت است . م .

با ما قرار میدهد .

١٣ - آنچه سلطان بعنوان زکوة و خمس میگیرد نزد خداوند بحساب میآید و اعاده ندارد و ظاهر این است که مالیاتی که سلاطین شیعه میگیرند از همین باب بوده آنگاه تعدی غالب آمده و زیاد شده است تا رسیده است بجائی که رسیده و خداوند داناتر است .

صفحه ٤٦٧

باب سوم

در مصارف زکوة است و در آن مسائلی است :

۱ - از جمله مستحقین زکوة فقرا و مساکین هستند و فقیر کسی است که بالحاح و اصرار سؤال نمیکند و مسکین از او بدحال‌تر است و سؤال میکند و دیگر از مستحقین زکوة مردان و زنان و اطفالی هستند که ناخوشیهای مزمن دارند و مدتهای زیاد مبتلا هستند بشرط آنکه غنی نباشند .

۲ - غنی کسی است که زکوة بر او واجب است اما اگر عیال‌بار است و آن اندازه مال که داشته و بحد نصاب رسیده بوده کفاف آنها را نمیدهد از بابت فقری که بواسطه سرپرستی ایشان دارد زکوة قبول مینماید و روایت شده که زکوة مال خود را برای وسعت و رفاه اهل و عیال خود صرف میکند و قدری از آن را هم بدیگری میدهد .

۳ - هر گاه زکوة را بفقیری میدهند جایز است آنقدر بدهند که بآن مستغنی شود و اندازه معلومی ندارد .

٤ - هر کس میگوید فقیر است از او می‌پذیرند و لازم نیست که او را تکلیف به قسم خوردن نمایند چنانکه بعضی اینطور گمان کرده‌اند .

٥ - خانه و کنیز و مال سواری و خادم دلیل غنٰی شمرده نمیشوند و هر کس سلاح و وسیله جنگ دارد و فقیر است میفروشد و خرج عیال خود میکند .

٦ - هر کس ندانسته به غیر مستحق زکوة دهد بعد متوجه شود ضامن است تا باهل آن بدهد و میتواند از آن شخص پس بگیرد .

۷ - هر کس قبل از تمام شدن سال در زکوة دادن عجله کند و قبل از تمام شدن سال شخصی که باو زکوة داده زندگیش وسعت پیدا کند یا مرتد بشود باید زکوة دهنده زکوة را اعاده کند .

۸ - اگر فقیر از قبول زکوة خجالت میکشد مال را باو میدهند و نمیگویند زکوة است .

۹ - از جمله مصارف زکوة عاملین زکوة هستند که امام بهر نحوی که صلاح بداند بآنها میدهد .

صفحه ٤٦٨

۱۰ - بنی‌هاشم را عامل صدقات نمینمایند .

۱۱ - از جمله مصارف زکوة مؤلفةٌ قلوبهم هستند که ظاهرا اقرار به یگانگی خداوند و اقرار به پیغمبر کرده‌اند اما قلباً معرفت باو پیدا نکرده‌اند و در این مطلب شك دارند و امام بآنها از زکوة میدهد تا بر ایمان ثابت شوند .

۱۲ - امروزه جز به شیعه‌ای که عارف و مقرّ بحق ائمه اطهار است زکوة نمیدهند .

۱۳ - از جمله مصارف رقاب است و آنها کسانی هستند که کفاره‌ای بر گردن آنها مانده مثلاً در قتل خطا یا ظِهار رجوع شود بکتاب ظهار .

یا کفاره قسَم یا قتل صید حرم و چیزی ندارند که کفاره خود را بدهند و مؤمن هم هستند و همچنین مکاتَب (یعنی غلامی که با او قرار گذاشته‌اند کار کند و مبلغی بدهد و آزاد شود) در صورتی که عاجز شده باشد از انجام تعهد ، میشود از زکوة چیزی باو بدهند .

۱٤ - هر گاه بندگانی باشند عارف که تحت فشار و سختی واقع شده‌اند جایز است که از مال زکوة آنها را بخرند و آزاد کنند .

۱۵ - از جمله مصارف زکوة بدهکاران هستند و مقصود از آنها کسانی است که زیر بار قروضی هستند که آنها را بدون اسراف و فساد در طاعت پروردگار صرف کرده باشند .

۱٦ - هر گاه از فقیری طلبکار باشی مانعی ندارد که مال زکوة را عوض دَین او برای خود برداری و از او نگیری بشرط آنکه آن فقیر بقدر ادامه زندگی تنخواهی یا متاعی یا خانه‌ای یا کسب و کاری داشته باشد (و گر نه علاوه بر آنکه نباید مال زکوة را عوض بدهی او بردارند باید باو زکوة بدهند که گذران نماید و وصول بدهی میماند برای وقت وسعت) .

۱۷ - ممکن است که با زکوة دَین میت را چه واجب النفقه آنها باشد و چه نباشد بپردازند .

۱۸ - یکي از مصارف سبیل الله است که وجوه برّ باشد یعنی نیکي و آنچه سبب قربت

صفحه ٤٦۹

و نزدیکي بخداوند است و این در موقعی است که انجام آن امور خیر و برّ جز از راه دادن مال زکوة برای شخص مقدور نباشد .

۱۹ - و از جمله مصارف ابن‌سبیل است و او کسی است که در طاعت خداوند مشغول به سفر است و دزد او را میزند و مالش میرود پس بر امام است که از مال صدقات او را به وطن خود بازگرداند .

باب چهارم

در احکام است و در آن مسائلی است :

۱ - شرط است کسی که باو صدقه میدهند ناصب نباشد .

۲ - واجب است که زکوة گیرنده از اهل ولایت یعنی شیعه باشد و معرفت باامامان داشته باشد و معروف به ولایت باشد .

۳ - جایز است که به اولاد مؤمنین بعد از فوت آنها از زکوة بدهند تا بحد بلوغ برسند .

٤ - کسی که باید زکوة بدهد جایز نیست که از سهم فقرا و مساکین به اشخاصی بدهد که نفقه آنها بر او واجب است و آنها پدر و مادر هستند یا جد پدری و مادری یا اولاد و نوه‌ها و زوجه و مملوك .

٥ - هر گاه کسی خرج او را پدرش یا عمویش یا برادرش میدهد جایز است هر گاه آنها کم میدهند از زکوة باو بدهند که وسعتی پیدا کند .

٦ - ظاهراً جایز است به اشخاص واجب النفقه از سهم غارمین یعنی بدهکاران و سبیل الله و رقاب منظور مؤمنینی است که کفاراتی در قتل خطا یا ظهار یا قسم و یا قتل صید در حرم بر آنها لازم شده و از عهده آن برنمیآیند . م .

و عاملین زکوة و غیر اینها اگر مصداق آن باشند بدهند و احتیاط پوشیده نیست .

۷ - جایز است به اشخاصی که واجب النفقه انسان هستند از سهم سبیل الله بدهد که زندگی آنها وسعتی پیدا کند .

صفحه ٤۷۰

۸ - کسی که زکوة میگیرد واجب است که از بنی‌هاشم نباشد .

۹ - دادن صدقه مستحب به بنی‌هاشم حلال است و هر نیکي و خیری صدقه است .

۱۰ - هر گاه کسی از بنی‌هاشم مضطر شود که از صدقه واجب یعنی زکوة بگیرد از باب اکل میته جایز است که باو بدهند .

۱۱ - جایز است که بعض بنی‌هاشم ببعضی دیگر صدقه بدهند .

۱۲ - روایت شده هر کس مادر او هاشمی باشد و پدر او از سایر مردم صدقه بر او حلال است و گرفتن خمس برای او جایز نیست .

۱۳ - صدقه بر بندگان آزاد شده بنی‌هاشم حلال است .

۱٤ - در زمان غیبت ، مالك مال که میخواهد زکوة بدهد خود یا وکیلش متصدی تقسیم سهام زکوة میشوند خواه فقیه باشد خواه نباشد و در زمان ظهور حق البته امر و حکم با امام است .

۱۵ - وسعت دادن زکوة بین اصناف مستحقین واجب نیست (یعنی واجب نیست بین همه اصناف تقسیم شود) .

۱٦ - مستحب است که به بعضی بیشتر از بعض دیگر بدهند مثلاً کسی که درخواست نمیکند یا متدین‌تر است یا عاقلتر و یا فقیه‌تر یا با انسان قوم و خویش است باو بیشتر بدهند .

۱۷ - مستحب است که از اموال زکوة ، حیوانات را به فقراء متجملین بدهند (که حفظ ظاهر میکنند و اظهار فقر نمی‌نمایند) و باقی را بسایرین .

۱۸ - واجب است زکوة در وقتی که سال بر مال بگذرد و اجازه رسیده که جلوتر یا عقب‌تر بدهند مثلاً اول سال میدهد یا کمتر میدهد و تا پنج ماه اگر بخواهد تأخیر میاندازد و باحتیاط نزدیکتر آن است که اگر قبلاً داد به نیت قرض دادن (به بیت‌المال) باشد تا سر سال که بحساب زکوة بیاید .

۱۹ - زکوة را مانعی ندارد که به شهر دیگر بفرستند اما اگر در شهر خودش مستحقی باشد و باو ندهد و بجای دیگر بفرستد و تلف شود ضامن است .

صفحه ٤٧١

۲۰ - مستحب است که چون سال منقضی شد زکوة را خارج کنند اگر چه مستحق آن را نیابند و اگر زکوة را بیرون کرد بدون قصد شخص خاصی یا به نیت کسی آنگاه مال تلف شد چه مال را ارسال کرده باشد و چه هنوز نفرستاده باشد ذمه او بری است .

۲۱ - اگر با مالی که باید زکوة آن را بدهد تجارت کرد زکوة ، سهم سود خود را میگیرد اما زیانی بر او نیست و اگر زکوة را از اصل مال جدا کرد و با آن تجارت نمود اگر ضرر شد ضامن است و سود متعلق به زکوة میباشد .

۲۲ - اگر کسی فوت کند و زکوٰتی بر گردن او بوده از اصل مال او برمیدارند .

۲۳ - سزاوار نیست که به فقیر کمتر از پنج درهم زکوة بدهند .

۲٤ - کسی که باو مالی داده‌اند که در میان محتاجین قسمت کند جایز است که اگر محتاج است خود و عیالش را هم مثل یکي از آنها فرض کرده برای خود هم بردارد و این اجازه در صورتی است که در کلام شخصی که مال را داده قرینه‌ای بر این مطلب نباشد که این مال مختص دیگران است و اگر چنین قرینه‌ای باشد نباید بدون اذن صاحب مال از آن بردارد .

۲۵ - هر که زکوة مال خود را بغیر اهلش دهد واجب است که مرتبه دیگر زکوة دهد و روایت شده هر گاه سعی خود را نموده باشد و بتصور اهلیت داده ذمه‌اش بری است اما اگر سعی و کوششی برای یافتن اهل زکوة نکرده مشغول الذمه است .

٢٦ - روایت شده هر کس سرمایه‌ای دارد که با آن تجارت میکند و سود آن کفایت خرج سالش را نمیکند جایز است زکوة بگیرد .

٢٧ - و روایت شده در کسی که عایدی مختصری دارد که کفایت عیال او را نمیکند خودش از زکوة نمیخورد لکن برای عیال خود که مال کفایت ایشان را نمیکند میگیرد .

٢٨ - هر عملی که شخص در حال نصب و گمراهی انجام داده و بعد از آن خداوند بر او منت گذاشته و امر ولایت را باو شناسانده اجر آن اعمال باو میرسد مگر زکوة که باید اعاده کند چون آن را بغیر اشخاصی که باید بدهد داده است .

صفحه ٤٧٢

٢٩ - اگر در شهر کسی از اهل ولایت نباشد زکوة را میفرستد بجائی که آنها هستند و اگر کسی را نیافت که زکوة را با او نزد ایشان بفرستد روایت شده بکسی میدهد که نصبی نداشته باشد و روایت شده چهار سال مال را نگه میدارد اگر میسر شد بآنها برساند میرساند و گر نه آنرا در کیسه‌هائی کرده در دریا میریزد .

٣٠ - اهل زکوة مستضعفین شیعه هستند اما کسی که بصیرت او قوی بوده و ولایت او بواسطه دوستی دوستان آل‌محمد علیهم السلام نیکو و معرفت او بجهت برائت از دشمنان آن بزرگواران خوب باشد آن برادر دینی است و از برادر پدری و مادری به شخص نزدیکتر است و از آل‌محمد علیهم السلام است و همه ایشان مثل جسد واحدی هستند و زکوة دادن به ایشان شایسته نیست و باید آنها را بالاتر از این بدانند بلکه ایشان سزاوار برّ و نیکي هستند و باید ایشان را از چرك اموال منزه داشت .

٣١ - روایت شده هر کس فوت شود و زکوٰتی بر عهده اوست و ترکه‌ای داشته باشد که اگر بمصرف زکوة برسد باعث میشود که ورثه بی‌چیز شوند ورثه زکوة را خارج میکنند و بر خود قسمت مینمایند و چیزی از آنرا هم بدیگری میدهند و روایت شده همه زکوة را به خویشان خود مده و بعضی را بآنها و بعضی را بسایر مسلمین بده و روایت شده که جایز است همه آن را در اهل خانه خود قرار دهد و روایت شده که اقربا افضل از دیگرانند .

٣٢ - به مؤمن سه هزار و ده هزار میدهند و به فاجر کمی .

٣٣ - هر که نیت کند زکوة را به مستحق معینی بدهد جایز است که قبل از دادن بآن شخص از تصمیم خود عدول کند و بدیگری بدهد .

٣٤ - مستحب است کسی که باو صدقه‌ای می‌سپارند که در مستحقین قسمت کند قبول نماید و این کار اجر دارد .

۳۵ - جایز است زکوة را به فرزند غلامی بدهند بشرط آنکه آن فرزند آزاد باشد .

۳٦ - هر کس بقدر گذران زندگی دارد و قرضی هم دارد دین را با آنچه دارد میدهد و صدقه قبول میکند .

صفحه ٤٧٣

۳۷ - جایز است که قبل از حلول وقت زکوة به مؤمن قرض دهند بعد بحساب زکوة آورند .

۳۸ - آنچه را که خداوند واجب فرموده علنی بودن آن از پنهان داشتنش بهتر است و آنچه مستحب است و تطوع در خفا باشد افضل است تا آشکار و هر گاه مردی زکوة مال خود را بر شانه خود حمل کند و ببرد و علانیه قسمت کند خوب کاری کرده است .

۳۹ - صدقه‌ای که نیت در آن نباشد خیری در آن نیست .

٤۰ - کسی که بر او زکوة گرفتن واجب شود و نگیرد مثل کسی است که زکوة دادن بر او واجب شود و ندهد .

مقصد دوم

در زکوة فطره است و در آن چهار فصل است :

فصل

در کسی است که زکوة فطره بر او واجب است :

۱ - بر یتیم زکوٰتی نیست .

۲ - غلام مکاتَب اگر جزو عیال مولا نیست فطره را خودش باید بدهد .

۳ - هر کس زکوة گرفتن برای او حلال است زکوة فطره دادن بر او واجب نیست .

٤ - برای فقیر مستحب است که فطره خود را به اهل و عیال خود دهد و آنها بین خودشان دست بدست کنند .

۵ - هر مکلفی باید از جانب هر یك از عائله خود که در ماه رمضان در خانه او هستند فطره بدهد اگر چه در آنوقت حاضر نباشند و جایز است که اگر خودش هم میخواهد جائی برود بآنها امر کند از جانب او زکوة را خارج کنند طفل هر گاه شب فطر بدنیا آمد روایت شده فطره‌ای از طرف او نمیدهند و روایت شده هر گاه تا پیش از ظهر روز عید فطر بدنیا آمد از طرف او

میپردازند و اگر بعد از ظهر متولد شد نمیدهند و شاید روایت اول قوی‌تر باشد و الله العالم .
زین‌العابدین (اعلی الله مقامه) .

.

صفحه ٤٧٤

٦ - هر کس در ماه رمضان مسلمان شود باید فطره بدهد و اگر بعد از تمام شدن ماه مسلمان شود چیزی بر او نیست .

٧ - مولا باید از جانب بنده فطریه دهد و این در صورتی است که یك بنده کامل را مالك باشد ولو از دو عبد از هر کدام نصف آن را مالك باشد .

فصل

در بیان چیزی است که باید بعنوان زکوة فطره بدهند و در آن مسائلی است :

١ - واجب است که فطره را از قوت غالب شهر خود بدهند .

٢ - خرما بهتر چیزی است که در زکوة فطره میدهند .

٣ - جایز است که پول آن را بدهند .

٤ - مقدار فطره یك صاع است و گذشت که آن هزار و صد و هفتاد درهم است نزدیك یك من و برابر ٦١٤ مثقال و ربع مثقال صیرفی که حدود ٢٨٣١ گرم است . م .

.

فصل

در وقت وجوب زکوة فطره است و در آن مسائلی است :

١ - فطره با ادراك آخرین جزء ماه رمضان واجب میشود .

٢ - آخر وقت خارج کردن فطره نماز عید است پس اگر ندادی تا وقت نماز داخل شد آن دیگر صدقه است و فطره نیست .

٣ - رخصت داده‌اند از اول تا آخر ماه رمضان هر وقت بخواهد فطره را خارج کند .

٤ - هر کس پیش از نماز عید فطره را جدا کرد که مستحقی بیابد ضرر ندارد که تا بعد از نماز بماند .

٥ - اگر قبل از نماز عید زکوة را از ضمان خود خارج کرد بریء الذمه است و گر نه ضامن است تا آنکه آن را بصاحبانش برساند .

صفحه ٤٧٥

فصل

در مصرف زکوة فطره است و در آن مسائلی است

١ - فطریه را به فقیر عارف میدهند .

٢ - جایز نیست کمتر از زکوة یك نفر بیك فقیر بدهند و اگر زیاد باشد به چند نفر بدهند بهتر است .

٣ - این زکوة مخصوص اهل ولایت است و اگر نیافت بضعفا بدهد و به غیر ایشان نمیدهد .

٤ - مالك مال میتواند زکوة را در زمان غیبت ، خودش تقسیم نموده و باهلش برساند و در زمان حضور ، حکم و امر با امام است .

خاتمه

در صدقه است و در آن دو مطلب است :

مطلب اول

و در آن دو فصل است :

فصل

در اوقات صدقه است و در آن مسائلی است :

١ - مستحب است صبح زود صدقه دهند .

٢ - مستحب است روز و شب را با صدقه شروع کنند .

٣ - مستحب است صدقه دادن در شب .

٤ - مستحب است صدقه در روز جمعه و عرفه و در ماه رمضان .

٥ - مستحب است که هر روز ولو قدر کمی باشد انفاق نمایند .

٦ - مکروه است که سائل مرد را در شب رد کنند .

صفحه ٤٧٦

فصل

در احکام انفاق است و در آن مسائلی است :

١ - صدقه دادن در حال غنٰی و فقر هر دو تأکید دارد اگر چه قرض هم داشته باشد .

٢ - مستحب است که انسان اهل بیتی از مسلمانان را متکفل شود که بآنها غذا و لباس دهد و نگذارد محتاج مردم شوند و پیش آنها رو بیاندازند .

٣ - مستحب است که با تصدق مریضها را معالجه کنند (یعنی جهت شفای آنها صدقه بدهند) .

٤ - مستحب است که از طرف بچه صدقه دهند و باو امر کنند بدست خودش صدقه دهد اگر چه کم باشد .

٥ - مستحب است که انسان بدست خود صدقه دهد بخصوص اگر مریض باشد .

٦ - مستحب است زیاد صدقه دادن تا حدی که بگوید دیگر اسراف کردم در حالیکه اسراف نکرده .

٧ - مستحب است صدقه ولو آنکه کم باشد ولو بيك خرما ولو باینکه قرض کند و صدقه دهد و هر کار خیر و خوبی که نسبت بکسی بکنند صدقه است خواه نسبت به غنی باشد خواه فقیری .

٨ - مستحب است صدقه دادن در خفا .

٩ - مستحب است صدقه دادن در حال صحت و آن از صدقه در وقت مرض بهتر است .

١٠ - مستحب است خنك كردن جگر سوخته ولو از حیوانی باشد و یا از نصرانی در وقت ضرورت شدید .

١١ - مستحب است صدقه دادن به رحِم ولو آنکه در باطن دشمن باشد حتی آنکه روایت شده هر کس خویشاوند محتاج دارد صدقه دادن او به غیر ، صدقه نیست .

۱۲ - جایز نیست صدقه دادن بکسی که نسبت به چیزی از حق عداوت میورزد یا دعوت به باطلی میکند و جایز است که به مجهول الحال بدهند و بکسی که دلشان برای او برحم آید .

صفحه ٤٧٧

۱۳ - مستحب است بکسی که درخواست میکند چیزی بدهند ولو آنکه بر پشت اسبی سوار باشد .

١٤ - مکروه است که مانع سؤال سائل شوند و نگذارند حرف خود را بزند و اگر این نبود که گداها دروغ میگویند رد کننده آنها رستگار نمیشد .

١٥ - جایز است رد سائل بعد از آنکه به سه نفر چیزی داده باشد و هر که به سه نفر سائل چیزی داد حق روزش را ادا کرده .

١٦ - برگرداندن صدقه جایز نیست و هر کس صدقه‌ای خارج کرد که به سائل بدهد و دید که او رفته آن را به سائل دیگر بدهد و بمال خود برنگرداند .

١٧ - در صدقه پسربچه روایت شده که هر گاه به اهلش داده مانعی ندارد .

١٨ - هر گاه چیزی به سائل دادی از او بخواه که برای تو دعا کند که درباره تو مستجاب میشود و درباره خودش مستجاب نمیشود چون سائلین دروغ میگویند .

١٩ - هر گاه وجه خیری هفتاد دست بگردد همه آنها مأجورند بدون آنکه از اجر صاحب آن چیزی کم بشود و روایت شده اگر چهل هزار انسان آنرا دست بدست کنند تا به مسکین برسد برای همه آنها اجر کامل هست .

٢٠ - سزاوار است که مؤمن با برادر خود مواساة کند (یعنی مال خود را با او نصف کند) بلکه او را بر خود ترجیح دهد و بیش از نصف باو بدهد ولو در تنگدستی باشد و خدمت حضرت باقر علیه السلام عرض شد که شیعه در نزد ما بسیارند فرمودند آیا غنی آنها دستگیری فقیرشان را میکند و نیکوکار آنها از گناهکارشان درمیگذرد و با هم مواساة میکنند عرض شد نه فرمودند اینها شیعه نیستند شیعه آن است که این کارها را بکند و فرمودند آیا هیچکدام از شما نزد برادرش میرود که دست در جیب او بکند و حاجت خود را بردارد و او هم مانع نشود عرض شد در بین خودمان باین صفت نمیشناسیم فرمودند پس در این صورت چیزی نیست عرض شد پس هلاك میشوند فرمودند این قوم هنوز عقل بآنها داده نشده .

٢١ - سزاوار است که از عائله خود شروع کنند بعد هر که نزدیکتر است و بهمین

صفحه ٤٧٨

ترتیب الأقرب فالأقرب صدقه دهند .

۲۲ - مستحب است دستی را که بآن صدقه میدهی ببوسی و صدقه را پس گرفته ببوسی و ببوئی آنگاه آنرا در دست سائل بگذاری و دست سائل را ببوسی .

۲۳ - منت گذاشتن بعد از صدقه و احسان جایز نیست .

۲٤ - جایز نیست کسی را که چیزی می‌بخشد ملامت کنند .

۲۵ - مستحب است ابتدا به صدقه کردن (قبل از سؤال) و زیاد صدقه دادن .

۲٦ - مستحب است که انسان در وقت صدقه دادن خود را از سائلین بپوشاند که ذلیل نشوند .

۲۷ - بهترین صدقه صدقه‌ای است که از روی غنٰی باشد (یعنی خرج عائله خود را بدهد و از آنچه زیاد آید صدقه دهد) و از عیال خود شروع کن و بده و دست بالا (دهنده) بهتر از پائین است و خدا کسی را بجهت داشتن و خرج کردن بقدر کفاف ملامت نمیکند (که چرا بیشتر ندارد که صدقه دهد) و بهترین صدقه آنست که از فاضل نعمت باشد (بعد از مخارج لازم) صدقه از روی غنٰی یعنی از فاضل آنچه که او و عیال او را مستغنی میکند ، برادرم روحی فداه از پدر بزرگوار علاّمه‌ام اینطور نقل نموده . و عرض میکنم که باین معنی آن فرمایش که فرموده‌اند : صدقة تکون عن فضل الکفّ ، تفسیر میشود یعنی با توانائی و داشتن نعمت باشد و کفاف در رزق آنقدر است که انسان را از رجوع بمردم بازدارد و بی‌نیاز کند و آنکه فرموده‌اند دست بالا بهتر از پائین است مراد از آن اینست که مرد هر گاه آنچه دارد ببخشد تا خود را فقیر کند محتاج سؤال میشود و در دست پائین خیری نیست و این منافاتی با فرمایش امام (ع) که فرمودند : افضل الصدقة جهد المقل ، ندارد چون ممکن است که مقصود از آن جهد در طلب حلال باشد که خود و عیالش را از گدائی بازدارد و ابتدا به عیال نمودن و مقدم داشتن آنها هم صدقه است یا مراد آنست که افضل صدقات کوشش شخص بی‌چیز است در کسب مال و پس از آن صدقه دادن ولو بمقدار کم ولو به نصف خرمائی باشد . زین‌العابدین بن کریم (اعلی الله مقامهما) .

.

۲۸ - هر کس چیزی نیافت که با آن صدقه بدهد به آبرو و جاه و منزلت خود تصدق

صفحه ٤۷۹

دهد (یعنی با استفاده از منزلت خود کاری برای کسی بکند) .

۲۹ - مستحب است صدقه با پاکیزه‌تر اموال و صدقه دادن با مال حرام جایز نیست .

۳۰ - مستحب است اطعام طعام و صدقه دادن با بهترین چیزهائی که خودش دوست میدارد .

۳۱ - بهترین صدقه خنك کردن جگر داغ است و آب دادن بانسان یا حیوانی .

۳۲ - روایت شده هر کس نتوانست پیش‌کشی برای ما بیاورد برای فقراء شیعه ما پیش‌کش برد و روایت شده برای صالحین از دوستان ما ببرد که با این کار ثواب پیش‌کشی به ما باو داده میشود و هر کس نتوانست ما را زیارت کند صلحاء اخوان ما را زیارت کند و در روایتی فرمودند صلحاء از دوستان ما را ، که ثواب زیارت ما بر او نوشته میشود .

مطلب دوم

در باب فقراء است و در آن مسائلی است :

۱ - مستحب است بی‌نیاز بودن از مردم و ترك طلب حوائج از آنها و مأیوس بودن از آنچه در دست مردم است .

۲ - هر کس شکایت حاجتی را بمؤمن بکند شکایت بخدا برده و هر کس شکایت بکافری بکند از خدا شکایت کرده .

۳ - سؤال و درخواست حلال نیست مگر در یکي از این سه موضع :

اول : خونی که اتفاق افتاده باشد و از پرداخت دیه عاجز باشد ،

دوم : قرض شدیدی که بر گردن شخص مانده و چاره ندارد ،

سوم : فقر شدید .

٤ - حاجات امانتی هستند از خدا در سینه بندگان هر کس آنها را پنهان کند برای او عبادت مینویسند و مبادا که همه احوال خود را برای مردم بگوئی که نزد آنها خوار و کم‌قدر میشوی .

٥ - مکروه است سؤال و طلب حاجت در مجالس و آن باعث میشود که اشخاص را

صفحه ٤٨٠

به بخل نسبت دهند .

٦ - سؤال کردن و درخواست با احتیاج هم مکروه است در هر امری که باشد .

۷ - سؤال بدون حاجت حرام است .

تمام شد کتاب زکوة بر دست مصنف آن کریم بن ابراهیم در شب دوشنبه بیست و هشتم ماه ذی‌القعده از ماههای سال ١٢٦٥ حامداً مصلیاً مستغفراً .

* * *

تمام شد ترجمه در هجدهم ماه مبارك ١٤١٠

صفحه ٤٨١

* * * * *

صفحه ٤٨٢

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى .

و بعد چنين گويد بنده مسكين كريم بن ابراهيم كه اين قسمت سوم از كتاب الجامع فى الشرايع است كه آن را در باب مكاسب مينويسم و اين قسمت شامل يك مقدمه و چند كتاب است :

مقدمه

در احکامی است که شامل همه کسبها میشود و در آن چهار فصل و خاتمه‌ای است :

فصل

در واجبات کسبها است و در آن مسائلی است :

١ - طلب رزق حلال در وقت ضرورت واجب است .

٢ - واجب است که شخص برای تأمین نفقه عائله‌ای که مسؤول نفقه آنها است کار و زحمت‌کشی نماید مگر آنکه مالی داشته باشد که خرج آنها را بدهد .

٣ - واجب در طلب روزی آن است که بطلب آن بپردازند ولو به جارو کردن جلوی در خانه و آب پاشیدن آن و پهن کردن فرشی باشد یا گشودن در دکان و گستردن فرش خود و گذاشتن ترازو و کوزه آبش .

٤ - واجب است که انسان در احکام کاری که بوسیله آن کسب میکند و بآن اشتغال دارد تفقه نماید (یعنی احکام شرعی آنها را بداند) .

٥ - واجب است که از مال حرام روگردان بوده و از آن اجتناب نماید .

صفحه ٤٨٣

فصل

در محرمات مربوط به کسب است و در آن مسائلی است :

١ - ترك دنیا برای آخرت و ترك آخرت برای دنیا جایز نیست .

٢ - جایز نیست که انسان طلب روزی را ترك کند تا بمهلکه بیفتد .

٣ - جایز نیست کسب کردن با حرام .

٤ - خرج کردن مال حرام جایز نیست ولو آنکه در طاعات باشد و معامله با مال حرام جایز نیست .

٥ - جایز نیست که انسان کَلّ بر مردم باشد .

٦ - جایز نیست که شخص عائله تحت سرپرستی خود را ضایع کند .

٧ - جایز نیست خوردن زیاده از حد و خریدن زیاده از حد و پوشیدن و خرج کردن زیاده از حد تا حدی که محتاج به تقاضا و سؤال شود و همه اینها اسراف است .

٨ - ضایع کردن و از بین بردن مال جایز نیست .

فصل

در سنتهای مکاسب است و در آن مسائلی است :

١ - عبادت هفتاد جزء است و افضل همه آنها طلب حلال است .

٢ - سزاوار است که هر گاه تنگدست شد در پی طلب رزق بیرون رود و خود و عیال خود را مغموم نکند .

٣ - سزاوار است استعانت به دنیا برای دین .

٤ - سزاوار است که انسان دوست بدارد که از راه حلال مال جمع نماید تا بآن آبروی خود را حفظ کند و دَین خود را بدهد و به خویشان خود کمك نماید و آن را در طاعات صرف نماید .

٥ - سزاوار است که انسان در طلب روزی بطلب مجملی اکتفا نماید و طلب او برای امور زندگی از شخص بیکار ضایع روزگار بیشتر باشد و از طلب مردمان حریص که

صفحه ٤٨٤

به دنیای خود راضی و مطمئن هستند کمتر باشد و سزاوار است که انسان خود را از درجه اشخاص بی‌همت و ضعیف بالاتر ببرد و آنچه را که چاره‌ای از آن نیست تهیه نماید .

٦ - سزاوار است که انسان برای دنیای خود طوری عمل کند که گویا همیشه زنده است و برای آخرت خود طوری عمل کند که گویا فردا میمیرد این عبارت که فرموده‌اند انسان برای دنیای خود طوری عمل کند که گویا همیشه زنده است دو معنی دارد یکي اینکه کار دنیا اگر امروز انجام نشد اهمیتی ندارد روز دیگری انجام میدهی و فرض کن که همیشه هستی و فرصت هست و معنی دیگر آنکه کاری را که در دنیا میکنی آن را متقن و محکم بکن که تا هستی از آن منتفع شوی و پس از تو هم دیگران از آن نفع ببرند و خداوند کار متقن و محکم را دوست میدارد . م .

.

٧ - سزاوار است که انسان برای احتیاجات عائله خود کار کند و زحمت بکشد و آنها را سرپرستی کند .

٨ - سزاوار است به غربت رفتن برای طلب روزی .

٩ - سزاوار است که صبح زود پی حاجات بروند و قدمهای سریع بردارند .

١٠ - سزاوار است که در کارهای بزرگ مثل خرید ملك و بنده و شتر و اشباه این امور که پیش میآید خود انسان شخصاً متصدی شود .

١١ - سزاوار است که انسان اظهار بی‌نیازی کند ولو بقرض کردن باشد .

١٢ - سزاوار است رسیدگی به معاش و مرمت آن .

١٣ - سزاوار است رسیدگی به مال و اصلاح آن و این کار از ایمان است .

١٤ - سزاوار است میانه‌روی و باندازه خرج کردن و مدارای در معیشت .

١٥ - سزاوار است ذخیره کردن قوت سال .

١٦ - سزاوار است که برای نان خانه گندم بخرند نه آرد و نان .

۱۷ - خوب است که انسان کارها را تجربه کند و ببیند که روزی او در چیست و به همان کار بپردازد .

صفحه ٤٨٥

۱۸ - سزاوار است که هر چه از انبار برمیدارند آن را کیل یا وزن کنند چرا که برکت در چیزی است که سنجیده شود .

۱۹ - سزاوار است که در معامله مدت‌دار نوشته‌ای بنویسند و هر گاه از کسی طلبی داری بگو که بنویسد فلان فرزند فلان بخط خود نوشت و خدا را بر خود شاهد گرفت و کفی بالله شهیدا تا آخر مطلب و اگر چنین کردی قرض ادا میشود در حیوة او باشد یا بعد از مماتش .

۲۰ - سزاوار است که وقتی انسان وسعت زیادی ندارد وضع معیشت خود را از برادران پوشیده بدارد .

۲۱ - سزاوار است که در روز طلب حوائج بنمایند چرا که خداوند حیا را در چشمها گذارده .

۲۲ - سزاوار است که هر گاه از راهی دنبال کاری رفت از راه دیگر برگردد که باعث زیادتی رزق او میشود .

۲۳ - سزاوار است که انسان بدست خود کار انجام دهد ولو به بیل زدن باشد یا چیزی بر سر خود حمل نماید .

۲٤ - سزاوار است که بر بدهکاری بدهکار شاهد بگیرند .

۲۵ - سزاوار است خدمت خانه برای مرد و زن .

۲٦ - سزاوار است که هنگام طلب رزق دعا نمایند .

۲۷ - سزاوار است که طلب خیر خیر بمعنی خوبی است و بمعنی مطلق مال هم هست . م .

را در نزد اشخاص خوش‌رو و خوش‌صورت بنمایند .

فصل

در امور مکروهه کسب است و در این فصل مسائلی است :

۱ - ترك طلب رزق از طریق حلال مکروه است .

صفحه ٤٨٦

٢ - حرص بر جمع کردن مال مکروه است .

٣ - مکروه است که انسان با ترك کسب خود را فقیر و بی‌چیز نماید .

٤ - زیاد خوابیدن و بیکاری مکروه است .

٥ - کسالت ورزیدن از کار دنیا مکروه است و هر کس در کار دنیای خود کسالت و تنبلی میکند در کار آخرت کسالت و تنبلی او بیشتر است .

٦ - مکروه است که انسان افسرده و دلتنگ باشد و هر کس چنین باشد حق مطالب و کارها را ادا نمیکند .

٧ - مکروه است تکیه بر آرزوها کردن که آرزو سرمایه احمقان است و اشرف تمولها ترك آرزوها است .

٨ - برای مرد مسلمانی که صاحب شرافت و بزرگی و دین است مکروه است که کارهای کوچك را خود انجام دهد مثل اینکه سبزی یا ماهی را از بازار به خانه ببرد که این باعث میشود دیگران بر او جرأت پیدا کنند .

٩ - مکروه است ترك میانه‌روی در زندگانی .

١٠ - مکروه است خریدن آرد و از آن بدتر خریدن نان است چون خریدن آرد ذلت است و خریدن نان فقر و از تلخی‌های زندگی نان بازار خوردن است .

١١ - مکروه است شمردن نان .

١٢ - مکروه است خرید از شخصی که بخت و اقبال ندارد چونکه در معامله با او برکت نیست .

١٣ - مکروه است مخالطه و معاشرت با کسی که نشو و نمای او در خیر نبوده و مکروه است معامله با او و همچنین قرض کردن از شخص نو دولت تازه بدوران رسیده کراهت دارد .

١٤ - مکروه است معامله با ذوی العاهات (یعنی اشخاص مشوّه الخلقه) که آنها از همه کس ظالم‌ترند .

١٥ - مکروه است معامله با اکراد .

صفحه ٤٨٧

١٦ - مکروه است کمك گرفتن از مجوسی ولو به گرفتن پای گوسفند جهت ذبح باشد .

١٧ - مکروه است معاشرت و مخالطه با شخص سفله چونکه سفله کارش منتهی به خیر نمیشود و سفله به کسی میگویند که باك ندارد چه بگوید و چه درباره او بگویند و همچنین کسی که طنبور میزند و کسی که از احسان مسرور نمیشود و اگر باو بدی کردند بدش نمیآید و اینها همه جزو سفله محسوب میشوند .

١٨ - مکروه است که رزق قلیل را کم بشمارند که اگر چنین کنند از زیاد آن محروم میشوند .

١٩ - مکروه است که شخص شکایت داشته باشد که سود نمیبرم .

٢٠ - مکروه است مکث و توقف در مصر و طلب رزق در آنجا اشکالی ندارد اما توقف را طولانی نمیکند .

٢١ - نهی فرموده‌اند از اینکه کنیزانی را که حرفه و صنعتی ندارند برای کسب و کار بیرون بفرستند و همچنین نهی شده است از پی کسب فرستادن پسربچه کوچکي که کار یدی را نمیتواند بخوبی انجام دهد .

خاتمه

در چیزهائی است که باعث غنٰی یا فقر میشوند :

اما چیزهائی که باعث غنٰی میشوند از جمله جمع بین دو نماز است (یعنی ظهر و عصر و مغرب و عشاء) و اینکه بعد از نماز صبح و نماز عصر ساعتی به تعقیب مشغول شوند ، و صله رحم ، و جارو کردن جلو در خانه ، و مواساة با برادر دینی ، و صبح زود بطلب روزی رفتن ، و استغفار نمودن ، و امانت‌داری کردن ، و حق گفتن ، و به اذان مؤذن جواب دادن ، و در مستراح سخن نگفتن ، و ترك حرص و شکر کسی که نعمت داده ، و پرهیز از قسم دروغ ، و دست شستن قبل از طعام و خوردن چیزی که از سفره میافتد و روزی سی مرتبه تسبیح گفتن ، و مهمانی دادن ، و میانه‌روی کردن ، و قبل از

غروب آفتاب چراغ روشن کردن و جارو کردن خانه‌ها و شستن ظرفها و اینکه در وقت ورود بخانه بر اهل خود سلام نماید میگوید السلام علیکم و اگر در خانه کسی نیست میگوید : اَلسَّلٰامُ عَلَیْنٰا مِنْ رَبِّنٰا ، یعنی سلام بر ما از پرورنده ما و هر گاه وارد خانه میشود قل هو الله احد را بخواند ، و چون از راهی برود از راه دیگری برگردد که اینها همه باعث غنٰی میشوند .

و اما کارهائی که باعث فقر میشوند : از جمله این که تار عنکبوت را در خانه پاك نکنند و در حمام ادرار نمایند و در حال جنابت غذا بخورند و با چوب درخت گز خلال نمایند و ایستاده شانه بزنند و آشغال و خاکروبه را بگذارند در اطاق بماند و قسم دروغ بخورند (که باعث شود حق مسلمانی از بین برود) و همچنین زنا و اظهار حرص و خوابیدن بین مغرب و عشا و خواب قبل از طلوع آفتاب و اعتیاد به دروغگوئی و بسیار گوش دادن به غنا و رد کردن سائل مرد در شب و ترك میانه‌روی در معیشت و قطع رحم و فحش دادن به برادر مسلمان و زیاد خوابیدن و کسل بودن و عجز و اسراف که همه اینها باعث فقر میشوند .

صفحه ٤٨٩

* * * * *

صفحه ٤٩٠

کتاب تجارت

و در آن چند مقصد است :

مقصد اول

در آداب تجارت است و مقدمات آن و در آن چند فصل است :

فصل

در چیزهائی است که بر تاجر واجب است و در آن مسائلی است :

١ - واجب است تفقه در مسائل تجارت قبل از اقدام بآن و گر نه انسان در ربا و سایر محرمات خواهد افتاد .

٢ - واجب است اجتناب از ربوا و دیگر محرمات .

٣ - واجب است راست گفتن و دوری از کذب .

٤ - واجب است که حق مردم را بدهد و بقدر حق خود بستاند .

٥ - واجب است که از ظلم دوری کند .

٦ - واجب است که در کیل و وزن کردن صحت عمل داشته باشد .

۷ - واجب است که هر گاه بدهکار تنگدست مالی ندارد که بدهی خود را بدهد باو مهلت دهند .

۸ - واجب است که در دادن جنس نیت داشته باشد که درست بدهد پس با چنین نیتی اگر احیاناً هم ندانسته کم داد از اهل صحت و درستی بوده اما اگر نیت کم دادن داشته باشد اگر اتفاقاً درست هم بدهد جزو کم‌فروشان است و کسی که ترازو بدست میگیرد و نیت میکند که درست و دقیق برای خودش وزن کند قدری زیاد میکشد و کسی که برای دادن بدیگری وزن میکند و نیت میکند که درست و باندازه بدهد

صفحه ۴۹۱

کم میدهد حضرت صادق علیه السلام فرمودند وفای به کیل نمیشود مگر وقتی که قدری زیاد بدهد . م .

.

فصل

در محرمات است و در آن مسائلی است :

۱ - ربا حرام است و آن از هفتاد مرتبه زنا با محارم در بیت الله الحرام بدتر است .

۲ - حرام است که در خرید و فروش دروغ بگویند و رأس المال یعنی قیمت خرید را بدروغ مبلغی خلاف واقع اظهار کنند .

۳ - حرام است خدعه نمودن و گول زدن مسلمانی که به تو اطمینان نموده و امرش را بتو واگذاشته .

٤ - حرام است ضرر رساندن به مسلمانان .

٥ - حرام است که در معامله قسم دروغ بخورند .

٦ - حرام است کم دادن در موقع کیل و وزن کردن و حرام است دزدیدن از ذراع در وقت اندازه گرفتن .

۷ - حرام است خرید و فروش با کسی که او را عمداً مضطر به خرید یا فروش کرده باشند .

۸ - حرام است تقلب در کالاها و قیمتها حتی آب در شیر کردن و پنبه کهنه در کلاه گذاشتن بدون اعلام به خریدار و مخلوط کردن جنس خوب با جنس بد بقسمی که جنس خوب جنس بد را بپوشاند و آب زدن بر خرمای کهنه که تازه بنظر آید .

۹ - حرام است ظلم و خیانت در اموال مسلمین .

۱۰ - هر کس به دیگری امر کند که چیزی برای او بخرد و آن شخصِ مأمور خودش از آن متاع داشته باشد و متاع او از آنچه که در بازار یافت میشود مرغوبتر هم باشد برای این شخص جایز نیست که از متاع خود باو بدهد بلکه همانطور که باو امر شده از

صفحه ۴۹۲

دیگری میخرد بلی مگر آنکه بداند که او را متهم نمیکنند و در این صورت به ارزانترین قیمتی که در بازار میتواند متاع را برای آن شخص بخرد حساب میکند .

۱۱ - هر کس بدیگری امر کند که متاعی را برای او بفروشد جایز نیست که این شخص مأمور چیزی از آن مال را برای خود بخرد ولو آنکه از قیمتی که دیگران میخرند گرانتر بخرد .

۱۲ - حرام است سود گرفتن از کسی که باو وعده میدهد که باو خوب خواهد فروخت .

۱۳ - تخفیف گرفتن با نارضایتی و نزاع بعد از معامله حرام است .

۱٤ - حرام است داخل شدن در معامله مسلم بعد از تراضی طرفین معامله اما اگر فروشنده به پیشنهاد مشتری راضی نشد و خریدار دیگری طلب کرد مانعی ندارد .

۱۵ - نَجْش حرام است و آن این است که بی آنکه طالب و خریدار باشد قیمت را بالا ببرد که دیگری را گرفتار آن قیمت نماید .

۱٦ - تدلیس با مسلمین یعنی تقلب و چیزی را طور دیگری نشان دادن و پوشیدن عیبها و گول زدن مردم و مکر با آنها حرام است .

۱۷ - حرام است وعده امروز و فردا دادن و وفا نکردن مگر اینکه هنگام وعده ان شاء الله بگوید .

فصل

در سنتهای مربوط به تجارت است و در آن مسائلی است :

۱ - سزاوار است پی تجارت رفتن و نُه دهم رزق در تجارت است و یك جزء باقی در گوسفند .

۲ - سزاوار است که در همه خرید و فروشها قبلاً دعا و استخاره نماید .

۳ - سزاوار است که انسان از سهولت و آسانی برکت بجوید باین ترتیب که سهل البیع باشد یعنی آسان بخرد و آسان بفروشد و پرداخت و دریافت او سهل و آسان باشد .

صفحه ٤٩٣

٤ - سزاوار است که تاجر با خریداران روابط خوب و نزدیك داشته باشد باین ترتیب که با حسن خلق بآنها نزدیك شود و با بدزبانی و اخلاق تند آنها را فرار ندهد و تاجر باید حلیم باشد .

٥ - هر گاه معامله نقدی نباشد که فی المجلس بدهند و بگیرند سزاوار است که شاهد بگیرند .

٦ - سزاوار است که با صدقه مال را محافظت نمایند چرا که صدقه مال را حفظ میکند و مانع از میان رفتن و ضایع شدن آن میشود .

٧ - سهل و آسان گرفتن در معامله نوعی سود بردن است .

٨ - سزاوار است در خرید و فروش بدرستی و نیکي عمل نمایند .

٩ - سزاوار است که هر گاه کسی از خرید یا فروش خود پشیمان شد و درخواست فسخ معامله را نمود آن خرید یا فروش را اقاله کنند (یعنی فسخ بنمایند) .

١٠ - سزاوار است که تاجر با مشتریان به مساوات رفتار کند یعنی به همه به یك قیمت بفروشد .

١١ - سزاوار است چانه زدن و تخفیف گرفتن و آن دلچسب‌تر است مگر آنکه در خرید قربانی و کفن و بنده و کرایه راه مکه و حوائج حج باشد و سزاوار است که انسان مواظب باشد که مغبون نشود .

١٢ - هر کس بتو دیناری بدهد که باو درهمهائی بدهی و امر را بخود تو واگذارد که هر طور دادی مورد قبول او باشد و تو هم دراهمی داری پس به ارزانترین قیمتی که ممکن است برایش پیدا کنی باو بده نه به ارزانترین قیمتی که معمولاً میفروشی .

١٣ - سزاوار است که سود را رد نکنند و باول کسی که با قیمتی میخرد که سودی دارد بفروشند .

١٤ - سزاوار است خریدن برای تجارت ولو گران باشد چرا که رزق با خرید نازل میشود .

١٥ - سزاوار است که انسان متاع اعلٰی بخرد و بفروشد و جنس پست نه بخرد و نه

صفحه ٤٩٤

بفروشد .

١٦ - سزاوار است کم قسم خوردن در معامله .

فصل

در امور مکروهه مربوط به تجارت است و در آن مسائلی است :

۱ - مکروه است ترك تجارت و آن باعث کم شدن عقل میشود و انسان را در چشم مردم بی‌قدر مینماید ظاهراً مسأله در مورد کسانی است که قبلاً تجارت مینموده‌اند نه آنکه تجارت تکلیف همه مردم باشد مگر آنکه تجارت را بمعنی مطلق کسب و کار بگیریم که ترك آن برای هیچکس سزاوار نیست . م .

.

۲ - اقدام به تجارت بدون علم و اطلاع از آن سزاوار نیست .

۳ - در بازار بجهت تجارت نمی‌نشیند مگر کسی که امر خرید و فروش را تعقل میکند .

٤ - قسم خوردن بجهت خرید و فروش مکروه است و همچنین مکروه است زیاد گفتن نه بخدا و بلی قسم بخدا و اینکه به قسَمی بخرند و به قسَمی بفروشند و خدا را سرمایه معامله خود قرار دهند .

٥ - کتمان عیب کالا مکروه است .

٦ - مکروه است که در وقت فروختن جنس از آن تعریف بنمایند و در موقع خرید مذمت کنند .

۷ - معامله نسیه بدون شاهد گرفتن مکروه است .

۸ - فروش جنس در جاهائی که سایه است و نور کم است هر گاه بیم آن برود که جنس نامرغوبی را مرغوب ببینند و بخرند مکروه است و اگر در این حالت غش و تقلبی صورت گیرد حرام است .

۹ - روایت شده سود بردن مؤمن از مؤمن ربا است مگر آنکه بیش از صد درهم بخرد

صفحه ٤۹٥

که در این صورت باندازه قوت روز از او سود میگیرد و اگر چنانچه برای تجارت میخرد از او سود میتوان گرفت و روایت شده که این مطلب مربوط به وقت ظهور حق است .

۱۰ - مکروه است شخصی که اهل ولایتی است برای شخصی که اهل بیابان است جنس بفروشد و خوب است که بندگان خدا را واگذارند تا بعضی را بواسطه بعضی رزق دهد بلی مگر آنکه شخص

وارد از شخص حاضر مصلحت اندیشی کند و از او کمك بخواهد و مشورت کند که در این صورت باو خیانت نکرده و کمك مینماید .

۱۱ - پیغمبر صلی الله علیه و آله عرضه کالا و معامله را در مابین طلوع فجر تا طلوع آفتاب منع فرمودند .

۱۲ - سزاوار نیست کسی که درست بامر کیل آشنا نیست متصدی کیل شود .

۱۳ - سزاوار نیست که بیرون شهر جلو بار بروند و سزاوار نیست خریدن و خوردن آنچه که باین طور خریداری شده و حد تلقی یعنی پیشواز بار رفتن کمتر از چهار فرسخ است پس اگر به چهار فرسخ رسید دیگر این وارد کردن جنس از بیرون شهر است و اشکالی ندارد .

۱٤ - سزاوار نیست که قبل از همه به بازار رفته و بعد از دیگران برگردند .

۱۵ - سزاوار نیست که برای تجارت به سرزمینی بروند که خوف آن باشد که در آنجا نقصی بر نماز انسان وارد آید .

۱٦ - سفر دریا کردن برای تجارت مکروه است و با این عمل انسان دین خود را در معرض از بین رفتن قرار میدهد .

۱۷ - خداوند ابا فرموده که محل تجارت مؤمن را در مکه قرار دهد پس بیرون مکه معامله و تجارت کند .

۱۸ - فریب دادن و گول زدن مردم در امور معیشت ایشان مکروه است .

۱۹ - مکروه است که تجار با هم قرار بگذارند که با سود یك دینار در هر دینار بفروشند اما آنچه که اتفاقاً سود میبرند اشکالی ندارد ولو آنکه از هر درهم ده درهم

صفحه ٤۹٦

سود ببرند .

فصل

در بعض نوادر است و در آن مسائلی است :

۱ - بازار مسلمین مثل مسجد آنها است پس هر کس زودتر جائی را گرفت او بآن مکان از دیگری سزاوارتر است .

۲ - حجره‌های عمومی بازار کرایه‌ای ندارند .

۳ - از سعادت مرد يكي اين است كه محل تجارت او در بلاد خودش باشد و معاشرين او نيكان باشند .

٤ - مرد قدبلند هر گاه جامه كوتاه را نشَسته بفروشد تقلب بحساب نمی آيد .

مقصد دوم

در اسباب كسب است و در آن يك مقدمه و دو فصل است :

مقدمه

و در آن مسائلی است :

۱ - آنچه بندگان خدا بآن امر شده‌اند و مورد احتياج آنهاست و ناچار از آنند از كارهای درست و صحيحی كه قوام و برپائی آنها بسته بآن است يعنی اموری كه چيز ديگری در برپا داشتن مردم جانشين آن نميشود از خوردنی‌ها و نوشيدنيها و پوشيدنيها و امور مربوط به نكاح و آنچه را كه مالك ميشوند و آنچه را كه استعمال ميكنند از كليه منافعی كه غير آن امرِ ايشان را اصلاح نميكند و هر چيزی كه از جهتی از جهات مصلحت آنها در آن باشد خريد و فروش و نگهداری و استعمال و هبه و عاريه آن حلال است .

و اما موارد حرام خريد و فروش عبارت از اموری است كه باعث فساد ميشود از قبيل

صفحه ٤٩٧

چيزهائی كه خوردن يا نوشيدن يا كسب يا نكاح يا مالكيت يا نگهداری يا هبه و يا عاريه آنها در شرع نهی شده يا امری كه وجهی از وجوه فساد در آن باشد مثل بيع ربا و امثال آن و خريد و فروش آلات لهو و يا آنچه كه از آن نهی شده از چيزهائی كه سبب تقرب به غير خداوند بوده يا باعث تقويت كفر و شرك يا سبب سستی حق ميشوند كه همه اينها حرامند .

۲ - هر كس مال مؤمنی را بحرام بخورد دوست آل‌محمد عليهم السلام نيست و كسب حرام آثارش در اولاد انسان ظاهر ميشود .

۳ - هر چيزی كه در آن حلالی و حرامی باشد پس آن همواره برای تو حلال است تا وقتی كه حرام را عيناً بشناسی و آن را ترك كنی و مثل آن اين است كه مثلاً در متاع بازار كالای مسروقه حرامی باشد و خريد از بازار در چنين وقتی برای تو جايز است تا وقتی كه آن مال دزدی را بعينه بشناسی و از خريد آن اجتناب كنی .

٤ - هر کس مال حرامی در دست او باشد و با عین آن مال متاعی بخرد آن متاع حلال نیست و اگر بقیمتی غیر معین آن مال را خرید (و نگفت قیمت را از چه مالی می‌پردازد) و بعد آن مال حرام را بعنوان قیمت داد دو گناه مرتکب شده یکي گناه اکتساب مال حرام که اولاً مرتکب شده و دیگر گناه دادن آن مال به غیر مالك آن و علاوه بر اینها قیمت را نیز بفروشنده بدهکار است که باید از محل حلال باو بپردازد .

فصل

در چیزهائی است که تحصیل درآمد با آنها حرام است و در این فصل مسائلی است :

١ - روغن زیتون و روغن هنگامی که بصورت مایع باشند و موشی در آنها افتاده و مرده باشد یا سگ از آنها شرب نموده باشد فروش آنها بدون خبر دادن به خریدار جایز نیست اما اگر این مطلب را باو خبر دهد جایز است پس برای استفاده در چراغ یا سایر منافعی که طهارت در آنها شرط نیست فروخته میشود اما فروش این روغنها برای اموری که استفاده از چنین روغنی در آنها حلال نیست جایز نمیباشد .

صفحه ٤٩٨

٢ - فروش میته (یعنی حیوانی که مرده) و همچنین فروش گوشت حلال مخلوط با میته به مسلمان جایز نیست و جایز است که آنرا به کسی که میته را حلال میداند بفروشند بلی مگر آنکه مسلمان برای غذا دادن به سگ یا گربه و امثال آنها بخرد .

٣ - خمیری که با آب نجس خمیر شده فروش آن به مسلمان جایز نیست و آن را بکسی که میته را حلال میشمرد میفروشد مگر آنکه مسْلم آنرا برای منفعتی که طهارت در آن شرط نیست خواسته باشد مثل غذا دادن به سگ و امثال آن .

٤ - فروش مدفوع جایز نیست مگر برای استفاده بعنوان کود زراعتی .

٥ - خرید و فروش خمر برای شرب جایز نیست اما اگر آنرا بخرد برای تبدیل به سرکه مانعی ندارد .

٦ - خرید و فروش آب جو جایز نیست .

٧ - سگی که بدردی نمیخورد بیع آن جایز نیست اما سگ شکاری و سگ گله و سگ نگهبان فروش آنها مانعی ندارد .

٨ - بیع خوك جایز نیست اما اگر نصرانی خمری یا خوکي به نسیه فروخته باشد و قبل از وصول قیمت مسلمان شود گرفتن آن پول برای او جایز است و همچنین اگر شخص ذمی ذمّی به آن عده

از یهود و نصارٰی گفته میشود که در مملکت مسلمین مقیم بوده و در ذمه اسلام قرار گرفته‌اند . م .

درهمهائی بتو بدهکار باشد و خمری یا خوکي بفروشد و قیمت را گرفته و طلب تو را بدهد برای تو مانعی ندارد و بطور مطلق (یعنی بدون قید مسلمان یا غیر مسلمان) هم روایت شده که پولی که گرفته (یعنی از فروش خمر یا خوك) برای طلبکاران حلال است .

۹ - بیع میمون جایز نیست مگر آنکه مثلاً بجهت استفاده از بعض اجزاء او برای مداوا باشد .

۱۰ - بیع جِرّی یکنوع ماهی شبیه مارماهی است و بآن حنکلیس هم میگویند . م .

و مارماهی و زمار زمار یك نوع ماهی است که بر روی پشت خارهائی دارد . م .

(سه نوع ماهی حرام هستند) برای خوردن جایز

صفحه ٤٩٩

نیست مگر آنکه برای آنها فایده‌ای فرض شود مثل گرفتن روغن آنها برای کِشتی و امثال این امور .

۱۱ - خرید و فروش کنیزهای آوازه خوان برای غناء جایز نیست لکن اگر صرفاً برای تجارت بخرد اشکالی ندارد .

۱۲ - در حال جنگ و فتنه فروختن اسلحه و زین اسب به دشمنان دین جایز نیست .

۱۳ - فروختن چوب برای ساختن بربط که از آلات موسیقی است و همچنین جهت ساختن صلیب جایز نیست اما فروختن آن وقتی که بنام این مقاصد نباشد مانعی ندارد .

۱٤ - خرید و فروش مصحف (قرآن) جایز نیست و هرآینه که کاغذ و چرم و زینت و آنچه که از کار دست در آن است خریده میشود .

۱۵ - خرید و فروش خاك قبر حضرت امام حسین علیه السلام جایز نیست و روایت شده هر کس بخرد یا بفروشد گوشت حسین علیه السلام را خرید و فروش کرده است .

۱٦ - احتکار هنگامی که اهل شهر احتیاج دارند و باین واسطه بآنها ضرر میرسد حرام است و همین طور است احتکار کالا برای گران شدن و حد آن در وقت فراوانی چهل روز است و در شدت و سختی سه روز و به محتکر امر میکنند که آنچه دارد ببازار بیاورد و قیمت برای او تعیین نمیکنند و اگر در قیمت اجحاف نمود امر میشود بقیمتی بفروشد که اجحاف به طرفین نشود و احتکار در گندم است و جو و روغن و روغن زیتون و خرما و مویز و فرقی ندارد که غله محتکر از زراعت

خود او باشد یا برای تجارت خریده باشد و جمع کردن و احتکار وقتی که در شهر گندمی هست که فروخته میشود و کفایت مردم را میکند مانعی ندارد و احتکار حرام در وقتی است که مردم محتاج به آن باشند و محتکر بآنها نفروشد و همچنین حرام است که شخص چیزی غیر از این اجناس نام برده را که مؤمنین محتاج بآن باشند بقصد اضرار آنها منع کند در حالی که خودش هم محتاج بآن نیست .

صفحه ۵۰۰

فصل

در خرید و فروشهائی است که مکروه و یا جایز میباشند و در آن مسائلی است :

۱ - فروش آب انگور بصورت نقدی جایز است و تأخیر دریافت قیمت آن تا وقتی که نزد مشتری خمر شود کراهت دارد و فروش آن به کسی که آن را مآلاً بدل به خمر مینماید اشکالی ندارد اما فروش آن برای این که آنرا بدل به خمر کنند جایز نیست و حرام است .

۲ - خرید و فروش گربه جایز است .

۳ - معامله یوزپلنگ و مرغهای شکاری اشکالی ندارد .

٤ - خرید و فروش پوست حیوانات سبُع و ماهیهائی که گوشت آنها خورده نمیشود و پوستهای حیوانات مرده و پوست استر و الاغ مانعی ندارد .

٥ - خریدن استخوانهای فیل مانعی ندارد و جایز است که از آنها شانه درست کنند .

٦ - نهیی روایت شده از خرید و فروش روغن گاومیش با آنکه در خوردن آن اذن رسیده است .

۷ - فروش ولد الزنا مکروه است و قیمت او مال دلچسبی نمیشود .

۸ - روایت شده هر کس معیشت او تنگ شود کوچك بخرد وقتی که بزرگ شد بفروشد .

مقصد سوم

در کیفیت بیع است و شروط آن و در آن مسائلی است :

۱ - پسربچه‌ای که بحد بلوغ نرسیده خرید و فروش او بطور مستقل در اموال خودش جایز نیست اما اگر با اجازه ولی یا قیم او باشد اشکالی ندارد و همین طور وقتی که با اجازه مالك متاع جنس

بفروشد یا با اجازه کسی که خرید برای او مجاز است بخرد چه در حضور آنها باشد و چه در غیاب آنها و این در صورتی است که این پسربچه مورد اعتماد باشد .

صفحه ۵۰۱

۲ - دیوانه و سفیه جایز نیست که مال خود را بفروشند و مجاز به خرید چیزی هم نیستند مگر باذن ولی و قیم .

۳ - کسیکه والی بر شخص مدیون است مال او را میفروشد چه حاضر باشد و چه غایب و همین طور فقیه املاك و خانه‌های اشخاصی را که در پرداخت بدهی خود امروز و فردا میکنند برای ادای دین میفروشد و حقوقی را که مردم دارند بآنها رد میکند و همین طور است در مورد یتیمهائی که ولی ندارند .

٤ - ولی و قیم یتیم میتوانند مال او را بفروشند و برای او بخرند .

٥ - هر گاه یتیم ولی و یا قیم ندارد خرید و فروش اشخاص عادل برای او جایز است .

٦ - خرید جایز نیست مگر از مالك یا کسی که مالك او را امر به فروش کرده و یا در حالتی که رضایت مالك معلوم باشد .

۷ - اگر کسی از غیر مالك بخرد و مالك بعد از شنیدن قبول نکند پس خریدی ننموده و اگر اجازه داد آن خرید درست است .

۸ - هر کس چیزی را که مالك است و چیزی را که مالك نیست با هم فروخت فروش آنچه که مالك آن بوده درست است و چیزی که مالك نبوده بیع آن متوقف باجازه مالك است .

۹ - بیع کسی که باکراه او را به خرید یا فروش وادار کرده‌اند صحیح نیست .

۱۰ - شروط صحت بیع عبارتند از : رضایت طرفین ، تعیین مورد معامله ، و قیمت به کیل یا وزن یا عدد یا ذرع و مساحت بطوری که امر مجهولی باقی نماند و همچنین بعض شروط دیگر که ان شاء الله خواهد آمد .

۱۱ - هر چیزی که معامله آن به کیل است بطوری که مقدار آن جز با کیل معلوم نمیشود واجب است که کیل شود و هر چه که مقدار آن جز با وزن معلوم نمیشود واجب است وزن کردن آن و هر چه به شمردن مقدارش معلوم میشود واجب است شمردن آن و هر چه اندازه آن جز به تعیین مساحت معلوم نمیشود واجب است که مساحی شود تا آنکه طرفین بر بصیرت باشند بلی مگر آنکه مثل خانه‌ای یا بستانی یا

صفحه ۵۰۲

لباس دوخته‌ای یا قطعه جامه‌ای یا دستمالی باشد یا چیزی که عرفاً از کم و زیاد آن چشم میپوشند که در این موارد به دیدن آن اکتفا میشود .

۱۲ - هر گاه مقدار چیزی که عادتاً کیل میشود با وزن تعیین شود یا چیزی که وزن میشود کیل کرده شود یا چیزی که معمولاً عددی معامله میشود کیل شود اشکالی ندارد .

۱۳ - جایز نیست کیل کردن با کیلی که خریدار آن را نمیشناسد و مقدار آن برایش مجهول است .

۱٤ - تفاوتی که بسبب کیل یا وزن حاصل میشود و اندکي زیاد میشود یا جزئی کم میشود اشکالی ندارد و بخشوده است اما اگر مثلاً در عدد کیلها اشتباه کرد باید اصلاح کند .

۱۵ - جایز است که به تصدیق قول فروشنده وقتی که میگوید کیل کرده‌ام یا وزن نموده‌ام اکتفا کنند اما وقتی که خریدار بخواهد آن جنس را بدیگری بفروشد بایستی که کیل یا وزن نماید .

۱٦ - اگر تو مشغول کیل کردن گندمی هستی که برای خود بخری و مردی آنجا شاهد کار تو هست و تو بعد از کیل گندم را بآن شخص بفروشی بدون کیل کردن ثانوی این بیع جایز است .

۱۷ - هر گاه گندمی خریدی و قبل از تحویل بدیگری فروختی و این خریدار ثانوی وکیل خود را فرستاد تا هنگام تحویل گرفتن تو از فروشنده اول شاهد کیل باشد جایز است .

۱۸ - هر کس حال و حوصله شمردن گردو را نداشته باشد پس بعد از آنکه يك کیل را شمرد باقی را کیل کند و بهمین طور محاسبه نماید جایز است .

۱۹ - هر کس کالائی را که در جوالهائی باشد بخرد و آنها را وزن کند و قدر معینی بابت وزن جوالها از مجموع وزن کم کند و دو طرف باین مطلب تراضی نمایند اشکالی ندارد .

صفحه ۵۰۳

۲۰ - باکي نیست به فروش آب کوزه و مَشك بدون کیل و وزن .

۲۱ - جایز است خریدن کاه و فروش آن پس از خرید قبل از آنکه کوبیده شود باین طور که کاه هر کر گندم را بقیمت معین بخرد پس گندم را کیل میکنند و بر مبنای آن قیمت کاه را حساب میکنند .

۲۲ - فروش بذر (کاشته شده) بقیمت جایز است و به کیلی که صاحبش کرده بوده اکتفا میشود .

۲۳ - خرید و فروش محصول روی درخت بصِرف دیدن جایز است چنانکه ان شاء الله ذکر خواهد شد .

۲٤ - جایز است خرید و فروش یونجه و حنا یك درو یا چند درو و یك خَرطه خَرْطه آن است که دستشان را در طول شاخه برگدار طوری بکشند که برگها چیده شود و در اینجا ظاهراً مقصود چیدن برگها است بهر نحو که باشد . م .

یا چند خرطه و همینطور بیع برگی که روی درخت هست یك خرطه یا چند خرطه .

۲۵ - جایز است که محصول زراعت را در حالی که هنوز سبز است برای مصرف علوفه بفروشند .

۲٦ - هر کس زمینی را با حدود معین بخرد و بطور خلاصه در معامله ذکر شود که جمیع حقوق آن زمین جزو معامله است هر چه در آن زمین باشد از زراعت و نخل و درخت یا غیر آن داخل در معامله است .

۲۷ - هر کس جنسی را بخرد به چند درهم پس اگر جنس و وزن درهمها را معین کرده باشد بنا بر همان است که معین شده و گر نه باید بحساب درهمهای رایج بین مردم که معروف آنها است عمل شود .

۲۸ - خرید و فروش به درهمهای رایج بین مردم به عدد جایز است و کم بودن یك یا دو نخود در وزن آنها در وقتی که آن پول رایج است اشکال ندارد و اما در آنچه که با وزن آن را معامله میکنند مثل دینار که پول طلا باشد جایز نیست مسکوك ناقصی

صفحه ٥۰٤

بدهند تا وقتی که کمبود آن را به طرف معامله بگویند .

۲۹ - جایز نیست که بگوید این جنس را بتو فروختم به یك دینار و یك درهم کم چرا که دینار ممکن است قیمت آن مطابق یك درهم بشود و میتواند بگوید یك دینار و ثلثی کم یا ربعی کم یا هر جزئی از آن .

۳۰ - جایز نیست که زراعت و کِشته زمینی را به گندمی از همان زمین بخرند .

۳۱ - جایز است که شیر چهارپایان را بمدت یك ماه یا دو ماه یا هر قدر بخواهند بفروشند اما هر گاه بخواهد شیری که در پستان آنها است بفروشد یك بادیه شیر میدوشد و بخریدار میگوید این شیری که در بادیه است و آنچه را که در پستان این حیوانات است باین قیمت از من بخر .

۳۲ - جایز است که شخص گوسفندان خود را یکساله یا بیشتر به مبلغ معلومی به چوپان بدهد که برای هر گوسفند فلان مبلغ بدهد و شیرها و پشمهای گوسفندان یا هر چه را که قرار گذاشتند متعلق به چوپان باشد اما اگر برای چوپان شیری یا روغنی تعیین نمود که بدهد باید از این گوسفندان نباشد مگر آنکه پستانهای آنها به شیر آمده باشد و جایز نیست که گاو و گوسفندهائی را دست کسی بدهد باین قرار که او هر ساله از شیر و بچهای آنها فلان قدر باو بدهد .

۳۳ - هر گاه شخص بیشه‌زارهائی داشته باشد و در آنها ماهی باشد فروش ماهی آنها برای او جایز است باینطور که بقدر کفی ماهی میگیرد و آنچه را که در دست دارد بانضمام آنچه که در بیشه‌زارها است بقیمتی میفروشد و تور صیاد را قبل از صید ماهی نباید خرید که مثلاً بگوید تور را بیانداز هر چه صید شد باین مبلغ مال من .

۳٤ - اشکالی ندارد که پشم میشهائی را بانضمام بچه‌هائی که در شکم آنها است بخرند لکن خرید و معاوضه آنچه که در اصلاب و ارحام است جایز نیست .

۳۵ - هر کس بخواهد که غلام یا کنیز گریخته‌ای را در حالیکه فراری است بخرد پس متاعی یا چیزی هم بانضمام آن از فروشنده بخرد .

۳٦ - اگر سهامی باشد بین جماعتی ، شخص سهم یك نفر از آنها را قبل از آنکه

صفحه ۵۰۵

معلوم شود سهم او در کجا واقع شده نمیخرد و اگر کسی چنین کند یعنی قبل از تعیین بخرد وقتی که سهم معین شود بین قبول و فسخ مخیر است .

۳۷ - مکروه است که انسان سهم خود از قنات را به شرب دهد (یعنی نوبت آب خود را بفروشد) و اجازه داده‌اند که آن را به همسایه یا برادر قرض دهد و از فروش آب سیل‌بند نهی شده و اجازه داده‌اند که آنرا به همسایه قرض دهند و مسلمانان در آب و مرتع شریك هستند .

۳۸ - خرید چیزی که وقف است جایز نیست .

۳۹ - فروش چیزی که صاحب آن را نمی‌شناسد جایز نیست .

٤۰ - خرید و فروش مال خمس جایز نیست مگر با صاحب آن معامله شود .

٤۱ - فروش خاك معدن وقتی که در آن طلا باشد جایز است و احکام آن خواهد آمد .

٤٢ - اگر شخص چراگاهی دارد در زمینی که متعلق بخود او است میتواند که آن را برای چهارپایان خود حفظ کند و بدیگری اجازه استفاده ندهد و میتواند آن را بفروشد لکن اگر زمین مال او نیست نمیتواند دیگران را منع کند یا آن را بفروشد .

٤٣ - جایز است فروش یك نخل یا فروش مزرعه و مستثنی نمودن چند نخل و در این صورت صاحب یك یا چند نخل حق آمد و رفت دارد و بقدر طول برگهای نخل از آن زمین حق اوست یا بر حسب قراری که فروخته و نگاه داشته .

٤٤ - هر کس خانه‌ای یا اطاقی بخرد همان اندازه که در معامله ذکر شده و نام برده‌اند و یا داخل در بیع اوست متعلق باو میباشد .

٤٥ - هر کس نخلی را تلقیح شده بفروشد ثمر آن متعلق بکسی است که تلقیح نموده و باصطلاح بو داده است مگر آنکه خریدار طور دیگری شرط کرده باشد .

٤٦ - هر کس مقدار معینی از جنس موجود در انباری را بخرد پس آن انبار دچار آتش‌سوزی شود و باندازه همان مقدار که آن شخص خریده بود باقی بماند آن جنس متعلق به خریدار است .

صفحه ٥٠٦

٤٧ - جایز است چشیدن چیزهائی که معمولاً چشیده میشوند هنگامی که قصد خرید آنها را دارد .

٤٨ - جایز است رؤیت چیزی که انسان آن را میخرد و خریدن چیزی که آن را ندیده مکروه است .

٤٩ - اراضی بر چهار قسمند :

- زمینی که با جنگ فتح شده که اگر دایر و آباد است در دست والی است و منافع آن را در حوائج عامه صرف میکند و اگر خراب و غیر دایر است جزو انفال است .

- و اما انفال کسی آن را تملك نمیکند مگر باذن امام و بواسطه منتی که بر شیعه خود گذارده‌اند بایشان اجازه تملك فرموده‌اند .

- و اما زمینی که اهل آن از روی اطاعت اسلام آورده‌اند آن زمین متعلق به خود آنها است و اگر زمین آباد و دایر است فروش آن برای آنها جایز است و اگر بایر است جزو انفال میباشد .

- و اما ارض صلح با دایر و آبادِ آن همانطور معامله میشود که با اهل آنها مصالحه صورت گرفته است و بائرِ آن اراضی ، از انفال است و احکام آن در جهاد آمده .

مقصد چهارم

در خیارات است یعنی اختیار فسخ در معاملات و احکام مربوط به خیار و مطالبی که ملحق بآن میشود و در این مقصد مسائلی است :

۱ - طرفین معامله تا وقتی که از هم جدا نشده‌اند مخیر هستند و هر یك از آنها میتوانند معامله را فسخ یا تقریر نمایند و همینکه جدا شدند دیگر خیاری نیست و اگر یکي از آنها برخیزد و چند قدم برود و برگردد معامله قطعی میشود .

۲ - خیار در مورد حیوان برای خریدار و فروشنده از وقت معامله بمدت سه روز باقی است و اگر کنیزی را شخص بخرد و او را ببوسد یا لمس نماید یا به جائی از بدن او نظر کند که بر دیگران حرام است دیگر خیار منقضی شده و بیع لازم میشود و اگر مورد

صفحه ۵۰۷

معامله حیوانی باشد و خریدار سم آن را بتراشد و کوتاه کند یا آن را نعل نماید یا چند فرسخ بر پشت آن سوار شود خرید او قطعی میشود (یعنی اختیار فسخ ندارد) .

۳ - اگر حیوان یا کنیز در ظرف سه روز بعد از معامله بمیرد یا حادثه‌ای برای آنها حادث شود خریدار به خداوند قسم میخورد که او راضی بآن امر نبوده آنگاه فروشنده قیمت را باو برگردانده و خسارت را از مال خود متحمل میشود .

٤ - هر گاه شخصی تقلب کند و شتر یا گوسفند را ندوشد که پرشیر بنظر آید خریدار اختیار دارد که در صورت تمایل آن را پس دهد و قیمت شیر او را می‌پردازد و روایت شده بابت هر روز یك مد (تقریبا ۷۰۷/ گرم) و روایت شده که آن را پس میدهد و همراه آن یك صاع خرما (حدود ۲۸۳۱ گرم) میدهد .

٥ - هر کس چیزی را بخرد که یك روزه خراب میشود از قبیل سبزی و خربزه و میوه هر گاه تا شب قیمت را آورد که هیچ و گر نه معامله او صورت نگرفته و حقی ندارد .

٦ - هر کس چیزی بخرد و آن را نزد فروشنده بگذارد تا سه روز و قیمت را نپردازد معامله را تمام نکرده و حقی ندارد .

۷ - در مورد کنیز روایت شده که هر گاه خریدار در ظرف یك ماه قیمت را پرداخت معامله تمام است و گر نه معامله او انجام نشده و حقی ندارد .

۸ - هر کس چیزی را پیش خرید کند پس وقت آن بگذرد و فروشنده متاع را باو ندهد خریدار اختیار دارد که اصل پول خود را پس بگیرد یا آنکه به فروشنده مهلت دهد .

۹ - هر کس متاعی را بخرد و آن را نزد فروشنده بگذارد و از او تحویل نگیرد آنگاه متاع به سرقت رود این متاع مسروقه از مال فروشنده بوده است و اگر فروشنده تحویل دهد و خریدار مال را ببرد آن وقت تلف شود خریدار ضامن قیمت است .

۱۰ - هر کس در معامله شرط کند که خیار تا چند روز معین باقی باشد که اگر تا آن روز قیمت را برگرداند اختیار فسخ داشته باشد یا بطور مطلق ایامی را معین کند بر طبق همان شرط عمل میشود و اگر بگوید این متاع را بتو میفروشم و اگر تا یکسال دیگر

صفحه ۵۰۸

پولش را آوردم و دادم دوباره آن را بمن بده و طرف هم قبول کند فروشنده بر طبق همین شرط حق دارد و شرط خیار برای خریدار و فروشنده بهر صورتی که بخواهند شرط کنند جایز است .

۱۱ - اگر در ایام شرط از آن مال سودی حاصل شود مال خریدار است و اگر تلف هم بشود از مال او تلف شده .

۱۲ - هر شرطی جایز است مگر شرطی که مخالف باشد با وضع الهی که در دین خود قرار داده اما آنچه که خدا بنده را در آن مختار فرموده شرط نمودن آن اشکالی ندارد پس اگر کنیزی فروخت و شرط کرد که نه آن را ببخشد و نه هبه کند و نه بارث گذارد شرط نبخشیدن و نفروختن جایز است و شرط بارث نگذاشتن جایز نیست .

۱۳ - هر کس زمینی را بدون دیدن بخرد آن وقت برود و زمین را ببیند خیار رؤیت دارد (یعنی بعد از دیدن اگر نخواست فسخ میکند) و هر کس سهم يك نفر از سهام‌دارانی را بخرد و سهام آنها مشاع باشد پس قسمت کنند هنگامی که سهم این شخص فروشنده معلوم شد خریدار در فسخ یا قبول بیع مخیر است .

۱٤ - هر کس زمینی را با حدود معین بخرد بنا بر آنکه مساحت این زمین بر حسب جریب مثلاً فلان قدر است بعد معلوم شود که کمتر است اگر بخواهد تفاوت قیمت را پس میگیرد و زمین را برمیدارد و اگر نخواست معامله را فسخ کرده تمام پول خود را میگیرد و اگر فروشنده مجاور آن زمین زمینهائی داشته باشد بقدر کمبود زمین از زمینهای فروشنده میگیرند و در این صورت بیع برای خریدار لازم میشود و باید قیمت را بدهد و بهمه شروط بیع عمل کند .

۱۵ - هر کس چیزی بخرد بعد عیبی برای آن ظاهر شود عیبی که وقت معامله برای این شخص بیان ننموده‌اند و فروشنده هم شرط نکرده باشد که هر عیبی در جنس پیدا شود بعهده من نیست پس در چنین وقتی خریدار مختار است اگر خواست پس میدهد و قیمت را میگیرد و اگر خواست مال را برمیدارد و تفاوت قیمت را از بابت عیب میگیرد و هر گاه که عیب در بعض امتعه خریداری شده باشد و بخواهد که آن

صفحه ۵۰۹

امتعه را بفروشنده پس بدهد میتواند و اگر خواست آنها را برمیدارد و تفاوت قیمت را میگیرد .

۱۶ - هر کس مالی بخرد و در آن تصرف کند و تغییری بدهد بعد عیبی در آن بیابد معامله دیگر گذشته است و میتواند که بقدر عیب طلب خسارت کند .

۱۷ - هر چه که زائد بر اصل خلقت باشد یا کمتر از اصل خلقت باشد عیب است .

۱۸ - هر گاه کسی کنیزی یا غلامی بخرد آنگاه تا یکسال اگر در او جنون یا جذام یا برص یا قرن پیدا شد (که قوز و برآمدگی استخوان سینه باشد یا عارضه لحمی یا استخوانی در فرج زن که مانع دخول گردد) آن غلام یا کنیز برگردانده میشود و از خبر ظاهر میشود که گریختن هم حکمش همین است یعنی معامله فسخ میشود و این در صورتی است که به دلیل مسلم معلوم شود که در نزد صاحب اولش هم گریزپا بوده و گر نه فروشنده در فرار عبد تعهدی ندارد .

۱۹ - هر کس کنیزی بخرد و ببیند که حائض نمیشود و حال آنکه امثال او حائض میشوند و این حائض نشدن از حمل نباشد او را به فروشنده برمیگرداند .

۲۰ - هر کس کنیزی بخرد و با او جمع شود و بعد از آن عیبی از او ظاهر شود برگردانده نمیشود لکن خریدار تفاوت قیمت معیوب و سالم را میگیرد و اگر بعد از نزدیکي ببیند که حامله است اگر قبلاً هم زائیده بوده او را همراه یك بیستم قیمت او به فروشنده پس میدهد و اگر حمل اول اوست باضافه یك دهم قیمت او را پس میدهد .

۲۱ - هر کس کنیزی بخرد بنا بر آنکه این کنیز باکره است بعد معلوم شود که باکره نیست پس اگر علم پیدا کرد باینکه در وقت خرید باکره نبوده تفاوت قیمت را مطالبه میکند و اگر علم پیدا نکرد که هیچ چونکه بکارت گاهی بواسطه پریدن از روی مانعی یا افتادنی یا مرضی و امثال این چیزها از میان میرود .

۲۲ - هر کس خرمائی بخرد و ببیند که زیر آن خرمای پست گذاشته بودند آن را برمیگرداند و از این جهت مکروه است که روی خرما را با نوع بهتری بپوشانند و

صفحه ۵۱۰

هر کس روغنی بخرد و از داخل آن قدری رب بیرون آید پس هم‌وزن رب باید روغن بگیرد و هر کس روغن زیتونی بخرد که در آن دُردی باشد پس اگر میدانسته که دُردی دارد برنمیگرداند و اگر نمیدانسته پس میدهد .

۲۳ - اگر فروشنده گفت عیب بر گردن من نیست و خلاصی جست و مال را با هر عیبی که احیاناً داشته باشد فروخت یا عیب را بیان کرد و مشتری شنید و خرید دیگر خیاری ندارد و در غیر این صورت (یعنی اگر فروشنده تبری از عیب نکرد و عیبی را هم بیان ننمود بطوریکه خریدار بر آن واقف شود) اگر خریدار پس از خرید در مال تغییری داد و بعد در آن عیبی یافت و خواست که بجهت عیب پس بدهد اختیار فسخ ندارد و گر نه میتواند فسخ کند .

مقصد پنجم

در احکام خرید و فروش است و اقسام بیع و در آن مسائلی است :

۱ - بیع مرابحه مانعی ندارد و آن این است که کالا را بر پایه قیمت خرید صاحب آن بخری مثلاً به اینطور که بازاء هر ده تومان خرید او یازده تومان یا دوازده تومان یا قدر معین دیگری بدهی .

۲ - هر کس کنیزی بخرد و با او نزدیکي کند جایز است که او را بطور مرابحه بفروشد .

۳ - هر کس کالائی را نسیه بخرد نمیتواند آن را به بیع مرابحه بفروشد مگر آن که او هم نسیه بفروشد بطوری که وقت دریافت قیمت آن قبل از وقت پرداخت ثمن معامله اول نباشد و باید به خریدار بگوید که مدت‌دار خریده و اگر بطور مرابحه فروخت و باو خبر نداد که خریدش نسیه بوده خریدار جدید میتواند قیمت را همان وقتی بپردازد که این فروشنده ثمن خرید خود را به فروشنده اول می‌پردازد و این فروشنده دوم هم اگر از خریدار میترسد و به او اطمینان ندارد که تا موعد پرداخت خودش به اولی صبر کند میتواند چیزی از این خریدار دوم گرو بردارد .

صفحه ۵۱۱

٤ - هر کس متاعی بخرد با درهمهائی که ارزش و برابری آنها با حد متداول مطابق نیست و کمبودی دارد و مقدار کمبود را بر پولی که میدهد اضافه کند (مثلاً قیمت را باو ده درهم گفته‌اند اما چون درهمهای او سبك بوده بابت تفاوت برابری وجهی علاوه برده درهم بدهد) در چنین حالتی برای او جایز نیست که مال خریداری شده را بمرابحه بفروشد مگر آنکه از این صرف یعنی تفاوت قیمت تبدیل خریدار را مطلع کند که در معامله مرابحه ارزش حقیقی کالا را بداند و پول اضافی ندهد اما اگر بیع بطور مساومه باشد (یعنی بگوید این جنس را باین قیمت بتو میفروشم) میتواند که به خریدار جریان صرف را خبر ندهد .

۵ - هر کس چیزی بخرد و قیمت را بدینار معین کند جایز است که با فروشنده شرط کند که بجای هر دینار قدر معینی درهم بدهد و بهر نحو که خواست کیفیت شرط را معین میکند .

٦ - بیع مرابحه مکروه است و بهتر آن است که بیع به مساومه صورت گیرد و باکي نیست که قبلاً بحث کنند و چانه بزنند و مثلاً به سود ده یك یا ده دو توافق کنند و بعد بطور مساومه معامله کنند (یعنی بطور یکجا فروشنده بگوید این متاع را باین قیمت فروختم و او هم بخرد) .

٧ - چیزی که نزد شخص موجود نباشد آن را به بیع مرابحه نمیفروشد که بعد بخرد و باو بدهد ، اما هرطور که خواست با طرف معامله صحبت میکند و چانه میزنند تا توافق شود بعد بمساومه میفروشد و اگر ندارد میخرد و بخریدار میدهد .

٨ - اگر در مورد قیمت شرط نکرده باشند که نقد باشد یا نسیه باید قیمت نقداً داده شود .

٩ - مکروه است که در معامله نسیه مدت را از سه سال بیشتر قرار دهند بلکه خود سه سال هم کراهت دارد .

١٠ - معامله با دو شرط جایز نیست مثل اینکه بگوید فروختم نقد باین مبلغ و نسیه

صفحه ٥١٢

باین مبلغ منظور اینست که معامله باید بطور معیّن یا نقد باشد یا نسیه و نمیتوان با ذکر آن دو قیمت معامله را تمام کرد و گر نه گفتگو در باب دو نرخ نقد و نسیه در خارج معامله اشکالی ندارد م .

.

١١ - جایز نیست که چیزی را نقد یا نسیه بکسی بفروشد و شرط کند که آن را کمتر از قیمت آن از او بخرد و این ربا است و اگر بدون شرط فروخت و معامله انجام شد آن وقت بعد از آن متاع را با اختیار طرفین بقیمت کمتری خرید جایز است .

١٢ - هر گاه درهمهائی از کسی طلب داشته باشی و او بطور نسیه متاعی را بقیمتی بیشتر از بدهی که دارد از تو بخرد آنگاه آن را بتو بهمان قیمت که بدهکار است بفروشد جایز است لکن تو بدلیل طلبت آن مال را که بیشتر از طلب تو است بدون انجام بیع از او نمیگیری و باید حتماً معامله انجام گیرد .

١٣ - هر کس تو متاعی از او طلب داشته باشی نباید که آن را به نسیه به او بفروشی اما نقد بفروشی جایز است .

١٤ - مانعی ندارد که تو چیزی را که موجود نداری در صورتی که پیدا میشود و برای تو ممکن است که بخری و به خریدار بدهی بطور حال بفروشی اما اگر پیدا نمیشود بطور مدت‌دار بفروش .

۱۵ - جایز نیست که دَین سابقی را به دَین سابق دیگر بفروشند اما آنچه که بواسطه همین معامله دین میشود اشکالی ندارد مثَل نوع اول این است که زید صد تومان دو ماهه به تو بدهکار است و ۹۰ تومان یك ماهه از عمرو طلبکار میباشد تو بگوئی ۹۰ تومان طلب تو از عمرو را خریدم به بهای صد تومان بدهی که به من داری ، و مثَل نوع دوم آنکه تو از زید صد تومان میخواهی زید بتو بگوید این صد تومان را از من گندم بخر بطور سلف که مثلاً دو ماه دیگر تحویل دهم که در اینجا ثمن بواسطه بیع ، دَین شده است و دین سابقی با دین سابقی معامله نشده و این صورت جایز است . مترجم .

.

۱٦ - اگر شخصی بتو بگوید متاعی را برای من نقدی بخر و من بطور نسیه بتو بیشتر

صفحه ۵۱۳

میدهم برای تو جایز نیست که از بابت مدت بیش از آنچه خریده‌ای از او بگیری چون که این ربا است بلی مگر آنکه برای خودت نقد بخری و بطور نسیه بمبلغ بالاتری بفروشی .

۱۷ - اگر متاعی را که نه کیل میشود و نه وزن به کسی فروختی پس خریدار رفت و پیش از آنکه قیمت را بتو بدهد و تو جنس را باو بدهی آنرا با سود فروخت این کار جایز است و سود مال او است بشرط آنکه ظرف سه روز قیمت را بتو بدهد .

۱۸ - فروش متاعی که تحویل گرفته نشده اگر کیل و وزنی در آن معمول نباشد مکروه است و اگر کیل و وزن میخواهد کراهت فروش آن پیش از قبض شدیدتر است و مکروه است که در معامله به خریدار بگوید خودت برو و کیل و وزن کن و تحویل بگیر و اگر بفروشد بعد خریدار را وکیل کند در تحویل گرفتن متاع کراهت آن کمتر میشود و همینطور اگر خریدار کسی را وکیل کند که برود و در کیل شاهد باشد کراهت این بیع کم میشود .

۱۹ - اگر دو نفر بخواهند مقداری دینار بدهند و درهم بخرند و یکي به رفیقش بگوید تو از جانب من بپرداز و او هم بپردازد بعد بخواهد که سهم رفیق خود را با سودی بخرد جایز است .

۲۰ - هر کس کالاهائی را روی هم در یك معامله بخرد آنگاه هر یك از این امتعه را قیمت کند بنحوی که جمع قیمت مطابق خرید او شود نمیتواند که یکي از این امتعه را بطور مرابحه با قیمتی که خودش روی آن گذاشته بفروشد تا وقتی که بمشتری بگوید که اجناس را چگونه قیمت کرده .

۲۱ - اقاله (فسخ معامله) با کم کردن قیمت جایز نیست پس اگر فروشنده جاهل به مسأله بود و پول کمتری داده مال را پس گرفت و بعد آنرا بقیمت بالاتری فروخت مازاد را به خریدار اول برمیگرداند .

۲۲ - هر کس بتو بگوید لباسی برای من بخر به يك دينار و تو بخری و قيمت را بدهی جايز نيست که چيزی بر آن بيفزائی و سودی ببری و باو خبر ندهی و اگر چنانچه

صفحه ٥١٤

خريد را در مرحله اول برای خودت بانجام رساندی مکروه است که از او سودی بگيری .

۲۳ - مکروه است که شخص متاعی بخرد برای تجارت و شرط کند که ضرر بر عهده فروشنده باشد .

٢٤ - باكي نيست باينکه قدری از طلب مدت‌دار خود کم کرده باقی را زودتر بگيرند .

۲۵ - جايز است که چيزی را باضعاف قيمت آن بفروشند و اين در صورتی است که مشتری بداند که اين قيمت نمی‌ارزد و اسم اين عمل مغبون کردن نيست .

٢٦ - جايز است که شخص چند درهم بکسی قرض دهد آن وقت چيزی را بقيمتی بيشتر از آنچه ميارزد باو بفروشد البته اگر در قرض شرطی نکرده باشند .

۲۷ - باكي نيست که انسان جامه‌ای به دلال بدهد و بگويد مثلاً ده درهم بفروش و هر چه بيشتر فروختی مال خودت اما دلال به بيع مرابحه نبايد آن جامه را بفروشد .

۲۸ - مکروه است که دلال چيزی از صاحبان کالا بگيرد که از آنها جنس را برای مردم بخرد .

۲۹ - جايز است با کراهتی که دلال ضمانت مال اشخاص را بنمايد (يعنی از جانب آنها بفروشد و سود و يا عدم ضرر را مثلاً ضمانت کند) و برای او جايز است که اجرتی از آنها بگيرد که برای آنها کالا را بفروشد .

۳۰ - هر گاه کالاهائی نزد کسی آوردند متعلق به اقوام متفاوتی تا برای آنها بفروشد و بين آن کالاها فرق هست جايز نيست که آنها را در يك معامله واحد به يکنفر بفروشد .

مقصد ششم

در سلف است و احکام آن و در آن مسائلی است :

صفحه ٥١٥

١ - پيش خريد و پيش فروش کالا جايز است هر گاه که در مورد متاع متاع بطور عموم بمعنی کالا ميآيد اما گاه بمعنی خصوص آنچه گسترده ميشود استعمال ميشود مثل فرش . م .

طول و عرض و در حیوان سن و در چیزهائی که کیل و وزن میشوند کیل و وزن و جنس آنها را شرح دهد و مدت را هم معلوم میکند .

۲ - پیش فروش باین نحو که بگوید وقت درو یا کوبیدن خرمن تحویل میدهم درست نیست چون این اوقات وقت دقیقی نیستند .

۳ - پیش فروش کردن هر گاه با تضمین فروشنده باشد اشکالی ندارد ولو آنکه خودش نداشته باشد .

٤ - اشکالی ندارد که چیزی را که وزن میشود بدهند و به سلف کالای کیل شدنی را در عوض بردارند و همچنین برعکس آن مکیل را بدهند و موزون را به سلف بردارند .

٥ - روایت شده که از پیش خرید روغن زیتون در مقابل روغن و پیش خرید روغن در مقابل روغن زیتون نهی نموده‌اند .

٦ - اگر درهمهائی نزد کسی داشته باشی اشکال ندارد که آنها را بابت پیش خرید گندمی از او قرار بدهی .

۷ - هر گاه تحویل دادن متاعی که معامله سلف بر آن صورت گرفته در موعد متعذر شود اگر خریدار بخواهد پول خود را پس میگیرد یا مهلت میدهد و اگر فروشنده بعض متاع را نتوانست بدهد خریدار میتواند پول همان قسمت را پس بگیرد و قیمت روز را از او نمیگیرد مگر اینکه راضی باشد .

۸ - اگر کسی که به سلف فروخته و نتوانسته بتعهد خود در تحویل کالا عمل کند امتعه دیگری داشته باشد جایز است کسی که سلف میخرد آن امتعه را بخرد و بابت قیمت همان جنس را که بسلف خریده و تحویل نگرفته بود حساب کند بر حسب توافقی که دو طرف میکنند .

۹ - هر که چیزی به نسیه بفروشد و در وقت پرداخت خریدار از ادای قیمت عاجز

صفحه ٥١٦

شود مکروه است که عیناً همان طور و بهمان قیمت که فروخته بود متاع را از او بخرد و روایت شده که اشکالی ندارد ، این شخص دراهمی دارد هر چه بخواهد با آنها میخرد و روایت شده در کسی که پول گوسفندهائی را بدهکار است هر گاه بگوید این گوسفندها را میفروشم بتو به درهمهائی که پیش من داری و آن شخص هم راضی شود اشکالی ندارد و روایت شده در قیمت گندم هر گاه در موعد پرداخت خریدار پول ندارد بقیمت روز از او گندم بگیر .

۱۰ - هر کس متاعی را بطور نسیه بفروشد و مال را تحویل ندهد آن وقت بیاید پیش خریدار و بگوید این متاع را که از من خریده‌ای بخودم بفروش و فلان مبلغ برای من کم کن و از طلبی که از تو دارم بردار و این مطلب با تراضی طرفین باشد اشکالی ندارد .

۱۱ - هر کس گندمی بسلف بخرد و چون وقت تحویل برسد صاحب گندم درهمهائی نزد او بفرستد و بگوید برای خودت گندمی بخر که به حق خودت برسی سزاوار آن است که این خریدار سلف شخص دیگری را متصدی قرار دهد و خودش همراه او باشد تا بقدر حق او خریده و باو بدهد و خود آن خریدارِ اول متصدی این خرید نمیشود و در روایتی در مورد کسی که چند بارِ رطب یا خرما بسلف فروخته است و دینارهائی پیش طالب یعنی خریدار میفرستد و میگوید بخر و حق خود را بردار فرموده‌اند : } هر گاه او را امین بداند اشکالی ندارد { یعنی هر گاه مطلوب طالب را امین بداند مانعی ندارد که پول بفرستد و او خودش بخرد .

۱۲ - هر کس از کسی درهمهائی طلب داشته باشد و باو بگوید برای من لباسی بخر و بفروش و قیمت را وصول کن هر چه ضرر کردی بگردن من (یعنی تفاوت قیمت خرید نسیه و فروش نقد را از بدهی تو کم میکنم آنچه را نقد گرفتی بابت بدهی خود بیاور) اگر تراضی نمایند اشکالی ندارد .

۱۳ - هر کس گندم قریه معینی را عیناً بسلف بخرد پس اگر حاصل بدست آمد که مال او است و اگر دست نیامد دَینی است بر گردن فروشنده و اگر فروشنده ده معینی را

صفحه ۵۱۷

اسم نبرده باشد از هر جا که خواست میدهد .

۱٤ - هر کس متاعی بر عهده او باشد که باید بکسی بدهد بعد با رضایت و طِیب نفس طرفین کمتر بدهد یا بیشتر بدهد مانعی ندارد .

مقصد هفتم

در بیع حیوان است و در آن مسائلی است :

۱ - باکي نیست به خریدن مشرکین و نکاح ایشان .

۲ - مجوس هر گاه بر مسلمین خروج کنند اسیر کردن ایشان حلال است .

۳ - باکي نیست به سرقت مشرکین و عقیم نمودن و خریدن آنها .

٤ - خریدن بنده در بازار مسلمین اشکالی ندارد و اگر که ادعای حرّیت بنماید پس اگر دلیلی آورد بآن عمل میشود و الا اعتنائی به ادعای او نمیشود .

۵ - هر گاه کنیزی سرقت شده باشد خریدن آن جایز نیست و اگر از زمین صلح (یعنی زمینی که اهل آن با مسلمین صلح نموده‌اند) دزدیده شود خریدن آن جایز نیست و اگر خرید باید آن را بفروشنده رد کند پس اگر فروشنده را نیافت و وارث او را هم پیدا نکرد از کنیز میخواهد که بازاء قیمت خود کار کند تا قیمت او پرداخت شود .

٦ - خریدن بنده از اهل ذمه هر گاه که آن بندگان خود اعتراف به بندگی برای اهل ذمه دارند اشکالی ندارد .

۷ - مدبَّر (یعنی کسی که آقای او گفته است که هر گاه از دنیا رفت این بنده آزاد شود) بنده‌ای است در ید مولایش که صاحب او اگر خواست او را میفروشد و اگر خواست خدمت او را میفروشد و اگر او را نفروخته باشد چون آقای او از دنیا برود او از محل ثلث آقایش آزاد میشود و زن مدبّره هر گاه اولادی آورد آنها همه بمنزله خود آن مدبره هستند .

۸ - لقیط (یعنی بچه سرراهی) در دار اسلام آزاد است او را نمیفروشند و نمی‌بخشند .

۹ - خرید و فروش ولد الزنا مانعی ندارد و اشکالی ندارد که کار و خدمتی باو رجوع

صفحه ۵۱۸

نمایند .

۱۰ - جایز است که از اهل شرك دختران و زنان ایشان را خریداری کنند اما خرید اولاد اهل ذمه از ایشان جایز نیست .

۱۱ - نقل شده است که اجماع شده بر اینکه فروش کنیزی که از آقای خود اولاد دارد جز در مواردی که استثناء شده جایز نیست اما آنچه که روایت شده این است که ام‌ولد کنیزی است که فروخته میشود و بارث گذاشته میشود و میتوان او را بخشید و حکم او حکم کنیز است .

۱۲ - هر گاه مردی دَینی از بابت قیمت ام ولدی که دارد بر گردنش باشد آن ام‌ولد برای پرداخت قیمت خودش فروخته میشود .

۱۳ - بعض اصحاب در مواردی بیع ام‌ولد (کنیزی که از آقا فرزند دارد) را اجازه داده‌اند و آن موارد از این قرارند :

- هر گاه خویشاوند نزدیك این زن که آزاد است فوت کند او را میفروشند تا آزاد شود و ارث ببرد و این در حیوة آقای او است .

- هر گاه دَین مولا همه ترکه او را شامل شود .

- هر گاه جنایت و جرمی نسبت بغیر مولای خود مرتکب شود فروخته میشود که قیمت او را بابت جریمه بدهند و یا آنکه خود او را میدهند .

- و هر گاه که حامله شدن او بعد از آنی باشد که آقای او او را گرو گذاشته و بعد مفلس شده و یا حمل او در وقت خیار فروشنده صورت گرفته باشد .

- و هر گاه که مولی از نفقه دادن باو ناتوان شود .

- و هر گاه که ماترك میت منحصر باو باشد که در این وقت فروخته میشود که قیمت کفن میت داده شود .

- و هر گاه که قبل از آقای خود مسلمان شود و آقای او کافر باشد .

- و هر گاه فرزند او قاتل مولا باشد و یا کافر باشد .

- و هر گاه که مولای ذمی او از ذمه خارج شود و این ام‌ولد اموال او را مالك شود .

صفحه ۵۱۹

- و هر گاه به سرزمینی رود که مسلمین با اهل آن در جنگ هستند بعد از آنجا به کنیزی گرفته شود .

- و هر گاه که ملكِ غلامِ مکاتبِ مشروطی باشد و قرار مکاتبه آن غلام با مولایش فسخ شود .

- و هر گاه آقای او قبل از آن جمع شدن که سبب آبستنی او شده شرط کرده باشد که وجه الضمانی را از محل قیمت او بپردازد .

- و هر گاه پدر و یا جد او مسلمان شوند و آن زن دیوانه یا صغیره باشد پس بعد از بلوغْ صاحبِ کافر او قبل از آنکه این کنیز از ملك او بیرون رود با او نزدیك شده باشد نزدیکي که سبب حصول ولد بوده که درچنین وقتی فروختن او جایز است .

و از آنجائی که نصی از کتاب و سنت بر حرمت فروش ام‌ولد نبوده بلکه کتاب و سنت بعکس آن گواهی میدهند و مستند قائلین نیز اجماعات منقوله‌ای بوده و عامه هم قائل به کراهت هستند جواز فروش ام‌ولد در مواضع مذکوره بلامانع است .

١٤ - هر کس کنیزی بخرد بشرط آنکه او را نفروشد و نبخشد اگر با اهل او یعنی صاحبان او شرط کرده بعهد خود وفا میکند اما شرط اینکه بارث گذاشته نشود جایز نیست .

۱۵ - هر کس با دیگری در کنیزی مشارکت کند و با او شرط نماید که اگر فروختیم و سود بردیم نصف ربح یا بهر نسبتی از آن تو باشد و اگر ضرر کردیم چیزی از ضرر بر عهده تو نباشد جایز است .

۱٦ - هر کس از کسی بنده‌ای بخرد و آن شخص دو غلام داشته باشد و به خریدار بگوید هر دو را ببر هر کدام را پسندیدی بردار و دیگری را برگردان و قیمت را هم دریافت کرده باشد و مشتری هم هر دو را ببرد آن وقت يكي از دو غلام قبل از انتخاب از نزد خریدار فرار کند غلام موجود را به فروشنده میدهد و نصف قیمتی را که داده پس میگیرد آنگاه اگر غلام پیدا شد هر کدام از دو غلام را که خواست برمیدارد و نصف قیمت را که گرفته بود برمیگرداند و اگر پیدا نشد ، خسارت فراری

صفحه ۵۲۰

مشترکاً بین خریدار و فروشنده است .

۱۷ - هر گاه دو مرد مملوك اجازه داشته باشند که با مال خودشان تجارت کنند و این دو مرد با هم منازعه و جرّ و بحث و دعوا کنند و هر يك از آنها بدود و نزد صاحب مملوك دیگر رفته او را از صاحبش بخرد پس برگردند و هر يك یقه دیگری را بگیرد و بگوید که تو بنده من هستی بین آن دو چنین حکم میشود که طول راه را ذرع میکنند و حکم میکنند آنکه راه نزدیکتری رفته زودتر خریده و اگر راه هر دو تا محل خرید مساوی باشد حکم بر قرعه مینمایند .

۱۸ - هر گاه بنده به مولای خود بگوید مرا بفروش فلان قدر مال بتو میدهم پس اگر آن وقت مالی داشته بر عهده اوست و باید بدهد و اگر نداشته بعد از آزاد شدن چیزی بر گردن او نیست .

۱۹ - هر گاه کسی شتری بخرد و فروشنده پوست و کله آن را استثناء کند اگر آن را نحر کرد اینها مال فروشنده میباشند و اگر فروخت بقدر همینها فروشنده اول با او شریك است و هر گاه دو نفر در شتری شریك باشند و قیمت شتر زیاده شود سهم هر يك به نسبت پولی است که اول داده‌اند .

مقصد هشتم

در فروش محصولات زراعتی و میوه‌ها است و در آن مسائلی است :

۱ - فروش کِشته هنگامی که هنوز سبز است بجهت علوفه قبل از آنکه خوشه بیاورد اشکالی ندارد اما وقتی که خوشه آورد مصرف آن بعنوان علوفه جایز نیست .

۲ - خرید دانه قبل از آنکه ببندد جایز نیست مگر آنکه اصل گیاه را همراه خوشه بخری .

۳ - هر کس محصول سبز را برای علوفه بخرد جایز نیست که آن را بگذارد تا خوشه بیاورد مگر برضای صاحبان آن .

٤ - باكي نيست به فروش يونجه و حنا و برگ درخت يك درو يا دو درو و يا بيشتر و

صفحه ٥٢١

يك يا چند خَرطه كه جدا كردن برگها باشد با كشيدن دست بطول ساقه و اين فروش در صورتى جايز است كه حاصل براى درو و چيدنِ اول موجود باشد .

٥ - هر كس نخلهائى را بخرد بجهت استفاده از كنده و تنه‌هاى آنها پس براى بريدن آنها نيايد تا موسمى كه نخلها ثمر دهند ثمر مال او است و اگر صاحب نخلها بامر خريدار آبيارى و توجه از آنها نموده باشد حق خدمت خود را ميگيرد .

٦ - هر كس ثمر نخلى را با اصل آن بخرد در حالى كه ثمر موجودى ندارد جايز است .

٧ - هر كس نخلهائى را كه تلقيح شده‌اند بفروشد ثمره مال او است مگر آنكه خريدار شرط كرده باشد كه ثمر مال او باشد .

٨ - فروش ميوه‌ها قبل از تكوّن و پيدا شدن آنها جايز نيست چه محصول يك سال باشد و چه بيشتر مگر چيزى همراه آنها بفروشد مثلاً اصل گياه را همراه آنها بفروشد يا سبزى و يونجه يا برگ و امثال اينها را اما وقتى كه ميوه بوجود آمد و قيمتى پيدا كرد ميشود براى يك سال يا چند سال آن را فروخت .

٩ - فروش ميوه‌ها قبل از آنكه قابل خوردن شود بطور يك ساله مكروه است اما بيشتر از آن اشكالى ندارد .

١٠ - هر گاه در بستانى ميوه‌هاى مختلف باشد فروش آنها قبل از پيدايش ثمر بتنهائى جايز نيست اما با ضميمه جايز است مثل اينكه از بعض آنها چيزى دست آمده باشد يا چيز ديگرى را با آن محصولات ضميمه كرده بفروشند .

١١ - جايز است كه محصول را بفروشند و قدرى از آن را براى خود استثنا كنند و نفروشند .

١٢ - هر كس محصولى را بخرد و قيمت را ندهد و محصول را تحويل نگيرد و قيمت را ضمانت كند (يعنى آن را معين نموده و بر عهده بگيرد) ميتواند آن را به شخص ديگرى با سود بفروشد .

١٣ - جايز نيست كه ثمر نخل را بمقدارى خرما از همان نخلها بفروشند و همچنين جايز نيست كه خوشه‌ها را بدانه‌هائى از همان خوشه‌ها بفروشند اما با خرما و دانه‌اى

صفحه ٥٢٢

که مقدار آن معلوم و خریدار ضامن پرداخت آن است عیبی ندارد .

١٤ - فروش ثمر نخلی که شخص در منزل دیگری دارد یا نخلی که ثمر آنرا در آن سال باو بخشیده‌اند و گرفتن خرمائی غیر از آن در بهای ثمر جایز است .

١٥ - اشکالی ندارد که زراعتی را که خوشه آورده و رسیده به گندمی دیگر یا به درهمهائی بخرد و همچنین هر گاه حبوب کِشته شده‌ای را خرید با پول بخرد نه همان جنس دانه مگر آنکه همان قدر که میگیرد بدهد مثل بمثل .

مقصد نهم

در صرافی و تبدیل پول است و در آن مسائلی است :

١ - دراهم نقره را با دراهم نقره و طلا را با طلا با وزن مساوی تبدیل میکنند کسی که زیاد بدهد و کسی که زیاد بگیرد در آتشند و آن مقدار اضافی که رد و بدل شده همان ربای حرام است .

٢ - اشکالی ندارد که طلا را بفروشند و در بهای آن با تفاضل نقره بگیرند .

٣ - هر گاه بخواهد دراهمی درهم پول نقره است . م .

را با درهمهای دیگری معاوضه کند و بین آنها تفاضلی هست همراه آن دراهم که تعداد آنها کمتر است چیزی از جنس دیگر قرار میدهد مثلاً یك درهم و یك قطعه سرب را با دو درهم معامله میکند و جایز نیست که یك درهم را با یك درهم و یك قطعه سرب عوض کند و هزار و یك درهم را جایز است که مثلاً با هزار درهم و دو دینار دینار پول طلا است . م .

عوض کند و همین طور جایز است که مملوکي را همراه مال او بازاء مالی بدهند .

٤ - هر گاه شخص درهمهای مرغوبی داشته باشد و بخواهد با مقدار بیشتری درهم نامرغوب عوض کند هر گاه درهمهای خود را تبدیل به دینار کند و آن وقت با آن دینار درهمها را بخرد جایز است .

صفحه ٥٢٣

٥ - هر گاه بخواهد چیزی را که با طلا یا نقره زینت داده شده بفروشد اگر ممکن باشد که بدون صدمه زدن بآن طلا یا نقره را جدا کرده و وزن کند با جنس خودش یعنی طلا یا نقره بهمان اندازه معامله میکند یا با جنس دیگری ، و آن شیء را هم که طلا و نقره را از آن جدا کرده به هر نوع ثمن که خواست میفروشد اما اگر جدا کردن آن طلا و یا نقره از آن شیء میسر نیست پس اگر معامله با پولی میکند که همجنس این زینت و زیور است نقدی که میدهد قدری بیشتر از این طلا

یا نقره باشد که بعض از آن بازاء آن طلا یا نقره و باقی در بهای آن شیئی که زینت بآن متصل بوده باشد و هر گاه کالای دیگری هم بضمیمه آن در معامله باشد بهتر است و اگر بخواهد که بنسیه بخرد ، پولی را که بازاء آن زینت میدهد اگر از جنس آن است نقد بدهد و چیزی که بازاء باقی میدهد نسیه بدهد و اگر بعنوان قیمت گندمی یا متاعی میدهد نسیه بودن آن مانعی ندارد .

٦ - هر گاه نقره‌ای را بنقره یا طلائی را با طلا میخرد جایز نیست که چیزی منضم بیکي از آندو باشد حتی اگر سرمه‌دانی را با وزن مساوی آن از طلا یا نقره بخرد و در آن قدری سرمه باشد دینی بر گردن او میماند تا در قیامت پس دهد .

٧ - جایز نیست چیزی را که با نقره زینت شده با نقره‌ای که وزن آن کمتر از این زینت است بخرند .

٨ - خاك دکان زرگر هر گاه در آن براده نقره و طلا و آهن و غیر آنها است فروخته میشود و بازای آن گندم میگیرند و آن را صدقه میدهند و ثواب آن صدقه یا مال آن زرگر است یا مال مشتریان که صاحب آن فلزات بوده‌اند اما خاك معدن در حالی که یك جنس در آن است فروش آن و گرفتن قیمتی از غیر جنس آن مانعی ندارد .

٩ - سربی که در آن نقره باشد وقتی که اسم سرب بر آن غالب است فروش آن به پول نقره مانعی ندارد و اگر پول نقره مثلاً مغشوش به سرب باشد فروش آن پول و گرفتن نقره‌ای هم‌وزن آن در صورت علم خریدار باینکه سکه‌ها داخلی دارد جایز است که در این حالت نقره خالص اضافی بازاء غش است یعنی فلز دیگری که جزو نقره

صفحه ٥٢٤

میباشد و خریدار میتواند بجای این نوع معامله نقره را با غیر نقره بخرد .

١٠ - هر گاه شیئی باشد از طلا و نقره فروش آن باینطور که مطابق مجموع وزن آن دو طلا و نقره بگیرند جایز است تا آنکه نقره قیمت طلا باشد و طلا قیمت نقره و فروش این شیء با نقره‌ای بیشتر از آنچه که در خود آن است یا طلائی بیشتر از طلائی که در آن است نیز جایز است .

١١ - پرداخت درهمهای غیر خالص در صورتی که در شهر رایج باشند جایز است و در غیر این صورت باید به کسانی که پرداخت میکند اطلاع دهد .

١٢ - جایز است که انسان پول خوب را با مغشوش و پست را با مرغوب با وزن مساوی تبدیل کند .

۱۳ - جایز است که وقتی درهم یا دیناری را انسان بقرض گرفته در وقت ادای دین مرغوبتر و زیادتر بدهد چه از حیث وزن چه عدد در صورتی که شرط نشده باشد و چنین شرطی در ضمن معامله جایز نیست .

۱٤ - نقره را با نقره بدون اضافه وزن مطابقِ هم بطور نقد و بدون مدت معامله میکنند و اما طلا را با نقره و نقره را با طلا هر طور که شخص بخواهد از حیث وزن و مدت معامله میکند جز آنکه اجتناب از نسیه بجهت ترس از کراهت باحتیاط نزدیکتر است .

۱۵ - هر کس نزد کسی درهمهائی دارد جایز است که بجای آنها دینار بگیرد و بالعکس .

۱٦ - هر گاه نزد صرافی درهمهائی داشته باشی و باو بگوئی آنها را تبدیل به دینار کن یا برعکسِ آن با نسبت تبدیلی که معین است و به حساب من نزد خودت نگهدار مانعی ندارد .

۱۷ - اگر شخصی درهمهائی آورد و تو آنها را بقیمت دینارهای معینی خریدی و یك کیسه که در آن دینارهای زیادی است باو دادی و گفتی اینقدر از این دینارها قیمت درهمهای تو است پس کیسه را گرفت و بتو برگرداند و گفت بحساب من نزد

صفحه ۵۲۵

خودت نگهدار معامله صحیح است اگر چه که درهمها را نسنجیده و عیار عیار کردن تعیین مرغوبیت و میزان خلوص طلا و نقره یا سایر فلزات است . م .

نکرده باشی و اگر بعد با آن دینارها درهمهائی خریدی اشکالی ندارد ولو آنکه دینارها را عیار نکرده باشی .

۱۸ - هر گاه مردی درهمهائی را فروخت و در عوض آن دینار گرفت و تو دینار را وزن کردی و دادی و درهمها را هم بوزن گرفتی بعد دیدی که دراهم او مرغوب نبوده و غش دارند و خواستی آنها را باو برگردانی این کار را بیشتر از یك یا دو روز بتأخیر میانداز .

۱۹ - هر کس مقداری درهم مسکوك نزد صراف آورده و با آنها دینار خرید و صراف بیش از حق او برایش دینار وزن کرد و داد آنگاه بجای طلائی که اضافه داده چند درهم از او بخرد جایز است .

۲۰ - اگر کیسه‌ای بصراف بدهی که در آن مقدار زیادی درهم است و بگوئی صد درهم از این کیسه را به ده دینار از آنچه که در این کیسه توست میفروشم جایز است اگر چه که پول را وزن نکرده و مرغوبیت جنس را نسنجیده باشید و بعد نزد هم میآئید و مرغوبیت را میسنجید و وزن میکنید .

۲۱ - جایز است که کالائی را با دینار بخری و شرط کنی که مسکوك نقره بدهی هر دینار بفلان قدر اگر چه که آن قدر معادل نرخ تبدیل در بازار نباشد .

۲۲ - هر گاه از شخصی درهمهائی طلب داری پس آن دراهم از رواج بیفتد و بین مردم معامله نشود تو مثل آن دراهم را عیناً یا مطابق قیمت امروز آنها را از او طلبکاری .

۲۳ - هر که از کسی دینارهائی طلبکار باشد بعد کم کم از او درهم بگیرد و حساب هم نکنند آنگاه وقتی که میخواهند حساب کنند ارزش طلا در مقابل نقره تغییر کرده باشد درهمها را به نرخ روزی که گرفته حساب میکنند نه بقیمت روز محاسبه و اگر درهم نگرفته باشد همان اندازه دینار که داده بود طلبکار است .

صفحه ٥٢٦

٢٤ - اشکالی ندارد که شخص در شهری درهمهائی قرض دهد و در شهر دیگر بگیرد چه اینرا شرط کرده باشند و چه نکرده باشند و هر گاه خواست درهمها را بشهر دیگر بفرستد و آنها را به شخصی که میبرد قرض داد که او وقتی بآنجا رسید به گیرنده بدهد مانعی ندارد .

۲۵ - هر گاه دو نفر در خرید دینارهائی شریك شدند و یکي از آن دو بدیگری گفت تو از جانب من بپرداز بعد تصمیم گرفت که سهم شریك خود را با سودی بخرد مانعی ندارد .

٢٦ - شرط خیار در معامله مسکوك نقره مانعی ندارد .

مقصد دهم

در ربا است و در آن مسائلی است :

۱ - ربا حرام است و حرمت آن بسیار شدید است حتی آنکه یك درهم ربا گرفتن در نزد خداوند از هفتاد بار زنا با مَحرَم در بیت الله الحرام شدیدتر است و آن سُحت سُحْت به درآمدهای حرام از قبیل رشوه و قیمت خمر و میته و امثال آنها گفته میشود و در بسیاری موارد بر درآمدهای حرامی اطلاق میشود که برای آن صورت حلالی درست کرده باشند . م .

است و از کبایری است که خداوند بمرتکب آن وعده آتش داده و در همه شریعتها حرام بوده .

۲ - هر کس این امر را سبك بشمارد یا در اجتناب از آن سستی کند کافر است نعوذ بالله و گردن او را میزنند .

۳ - این است و جز این نیست که ربا حرام شده بجهت آنکه مردم از اقدام به صنایع مفید و تجارتها و حاجاتی که دارند مثل اقدام به ورود آنچه بخاطر منافع و کارهایشان لازم است که از جای دیگر وارد کنند ، خودداری ننمایند و اکتفا به ربا خوردن نکنند

صفحه ۵۲۷

که از سایر امور باز بمانند و در ربا فساد است و ظلم و فناء اموال و نادانی و از راه باطل خوردن .

٤ - لعنت فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در ربا ، ربا را و رباخوار را و فروشنده و خریدار و نویسنده و دو شاهد معامله ربوی را و روایت شده رباخوار و ربا دهنده و نویسنده و دو شاهد آن در گناه مساوی هستند .

٥ - هر کس نداند ربا حرام است پس ربا بخورد آن وقت نهی باو برسد آنچه گذشته مال اوست و برگرداندن بر او واجب نیست و اگر هنوز طلبی از مردم بابت ربح یعنی ربا دارد مطالبه آن جایز نیست و آن را برای ایشان میگذارد و همین طور وقتی که مالی ارث ببرد از کسی که نمیدانسته ربا حرام است و ربا میگرفته .

٦ - هر کس بعد از آنکه برایش مسلم شود که ربا حرام است ربا بگیرد بعد متذکر شده توبه کند واجب است که هر چه از ربا در مالش هست عیناً یا مطابق آن را به صاحبان مال رد کند و اگر آنها را نشناسد آن را صدقه میدهد و اگر با مال او مخلوط شده باشد بقسمی که حلال و حرام آن را نشناسد خمس آن را خارج میکند و باقی برای او حلال است .

۷ - بین پدر و فرزند او ربائی نیست و همچنین بین عبد و مولای او و شوهر و زوجه او و بین مسلمان و کسانی که با مسلمین در جنگ هستند و بین مسلمان و ذمی و بین مسلمان و نواصب و خمس آنچه را که شخص از آنها میگیرد بامام علیه السلام میدهد .

۸ - ربا نیست مگر در آنچه که کیل یا وزن میشود در صورتی که از یك جنس باشند پس یك درهم بدهی و دو درهم بگیری یا یك پیمانه گندم بدهی و دو پیمانه بگیری چه نقد باشد و چه نسیه جایز نیست اما تفاضل در شمردنی‌ها و چیزهائی که ذرع میشوند اشکالی ندارد .

۹ - مناط در چیزهائی که کیل و یا وزن میشوند عمل عامه مردم است نه عادت جماعت خاصی مثلاً اگر جماعتی باشند که گوشت و گردو را کیل میکنند عمل آنها

صفحه ۵۲۸

مناط نیست چونکه اصل در گوشت این است که بوزن معامله شود و گردو را عادةً بعدد معامله میکنند .

۱۰ - چیزی که شمردنی است معامله آن با تفاضل (يك طرف) چه دست بدست باشد چه نسیه مانعی ندارد .

۱۱ - در پول طلا و نقره هر گاه درهم را با درهم معامله میکنند تفاضل یعنی زیاد بودن وزن يك طرف جایز نیست که مثلاً پنج مثقال نقره را با شش مثقال نقره عوض کنند ، و باید نقد باشد نه نسیه و اگر معامله درهم با دینار باشد هرطور که خواستی معامله کنی جایز است نقد یا نسیه و بعید نیست که نسیه مکروه باشد و فروش طلا و نقره وقتی که در بهای آنها امتعه غیر طلا و نقره میدهند چه نقد و چه نسیه مانعی ندارد .

۱۲ - در دو متاع که هر دو با کیل یا وزن معامله میشوند هر گاه جنس آنها متفاوت باشد مثل معامله گندم با ارزن یا پنبه با کتان هر گاه نقدی معامله شوند جایز است که يكي از دیگری بیشتر باشد اما اگر معامله نسیه باشد تفاضل مکروه است .

۱۳ - معامله جنسی که کیل میشود با جنسی که وزن میشود بهر صورتی که خواسته باشی بطور نقد یا نسیه جایز است .

۱٤ - معامله جنسی که وزن یا کیل میشود با آنچه که شمرده میشود نقد یا نسیه بهر طور که بخواهند جایز است .

۱۵ - آنچه که اصل آن وزن یا کیل میشود و چیزی از آن حاصل شود که نه وزن میشود و نه کیل فروش آن متاعی که حاصل شده با تفاضل بطور دست بدست مانعی ندارد و اگر جنس يكي باشد بطور نسیه مکروه است مثل پنبه و کتان و ابریشم و امثال آنها که خودشان وزن میشوند و رشته آنها هم وزن میشود اما پارچه‌ای که از آنها بافته میشود وزن نمیشود بلکه با ذراع اندازه‌گیری میشود پس تفاضل در معامله يك جامه پنبه‌ای با دو جامه پنبه‌ای بطور نقد مانعی ندارد و بطور نسیه مکروه است اما اگر جنس دو متاع در معامله مختلف باشد مثل معامله يك جامه پنبه‌ای با دو جامه کتان چه نقد و چه نسیه مانعی ندارد و مانعی نیست که رشته را در بهای جامه بدهند اگر چه که رشته

صفحه ۵۲۹

وزنش بیشتر باشد .

۱٦ - معامله يك حیوان با دو حیوان اشکالی ندارد چه نقد و چه نسیه و خواه از يك نوع باشند و خواه نباشند .

۱۷ - معامله حیوان با متاع هر گاه که بطور دست بدست باشد مانعی ندارد و اما در نسیه ، نسیه دادن متاع مانعی ندارد اما نسیه دادن حیوان مکروه است و معامله حیوانی با حیوانی و درهمی ، یا

معامله يك حيوان با حيوانى باضافه متاعى بلامانع است و نقد دادن حيوان و نسيه دادن درهم و يا متاع در اين نوع معامله اشكالى ندارد اما عكس آن مكروه است و روايت شده معامله يك خانه با دو خانه و يك جريب زمين با دو جريب بطور دست بدست اشكالى ندارد اما بطور نسيه مكروه است و در اين روايت احتمال تقيه ميرود .

١٨ - در صورتى كه دو كالا از يك نوع باشند هر گاه كسى تر را با خشك معامله نمايد مثلاً رطب را با خرما و انگور را با مويز چنين معامله‌اى بطور نسيه جايز نيست و بايد بطور نقد و مثل بمثل معامله كند يعنى هموزن .

١٩ - گندم با سويق سويق گندم يا جو پركوب است و گاه به كوبيده و نيم‌پخته يا بوداده و برشته هم مى‌گويند . م .

با وزن مساوى و گندم با آرد با وزن مساوى معامله ميشوند و همچنين جو با گندم با وزن مساوى معامله ميشود چون از يك جنس هستند و بهمين جهت در بعض مناطق وقتى كه زراعت ميكنند جو منقلب به گندم ميشود و كنجد را با روغن بطور مساوى معامله ميكنند و شيره را با انگور بتساوى و سويق با آرد بطور مساوى معامله ميشود و زيادتى يكي از دو طرف بر ديگرى در معامله جايز نيست چونكه از اصل واحدى هستند اما اگر دو اصل مختلف شد مثل گندم با كنجد در معامله دست بدست و بدون مدت زيادتى يكي بر ديگرى مانعى ندارد اما در نسيه مكروه است .

٢٠ - فروش حيوان و گرفتن گوشت در بهاى آن اشكالى ندارد و روايت شده كه مكروه است و اين روايت حمل بر تقيه ميشود .

صفحه ٥٣٠

٢١ - اگر گندمى از كسى طلب داشته باشى هر گاه بهمان كيل جو يا خرما در عوض آن بگيرى مانعى ندارد .

٢٢ - جايز نيست فروش مكيل يا موزون مرغوب بازاء دو برابر آنها از جنس نامرغوب مثلاً خرماى بد بازاء خرماى بهترى و مويز بد در بهاى مويز بهترى پس فروش دو واحد در ازاء يك واحد جايز نيست .

٢٣ - هر گاه تو نزد شخصى جنسى داشته باشى از اجناسى كه ربا در آنها ممكن است و موقع پس دادن بتو بيش از اصل مال بدهد اگر شرطى نشده باشد مانعى ندارد و باكي نيست كه هديه‌اى براى مردى ببرى باميد آنكه در عوض چيز بيشترى بتو بدهد .

٢٤ - براى تخلص از ربا مانعى ندارد كه يك درهم و يك قطعه مس را به دو درهم بدهد يا آنكه چند درهم و يك دينار را بدرهمهائى بيشتر از قيمت آن‌ها بدهد .

صفحه ۵۳۱

* * * * *

صفحه ۵۳۲

کتاب شفعه شُفعه حقی است که هر يك از دو شريك در مال مشاع دارند که هر گاه يكي از آن دو بخواهد مال را بفروشد بايد اول بر ديگری عرضه کند و اگر بدون اطلاع شريك بفروشد شريك حق دارد که همان قيمت را بدهد و مال را تملك کند . م .

و در آن سه فصل است :

فصل

در چيزهائی است که در آنها حق شفعه وجود دارد و در اين فصل مسائلی است :

۱ - حق شفعه در همه چيز ثابت است خواه ملك باشد يا بنده يا حيوان و يا متاع .

۲ - حق شفعه مخصوص بيع است و در ساير معاملات وجود ندارد .

۳ - چيزی که بين شرکا قسمت شده باشد حق شفعه‌ای در آن وجود ندارد و حق شفعه فقط در مواردی است که مال بطور مشاع بين دو شريك باشد .

٤ - هر گاه حياطی باشد که در آن دو خانه است و راه ورود آن دو خانه يكي بوده و از همين حياط است و صاحب يكي از آندو خانه خود را بفروشد يعنی خانه تنها را بدون راه پس خودش يا خريدار اين راه را می‌بندند و از طرف ديگر راهی بخارج باز ميكنند و صاحب خانه دوم حق شفعه‌ای در اين معامله ندارد اما اگر اين کار عملی نشد و خريدار جز از راه همين حياط راهی نيافت و فروشنده خواست که خانه را با راه باو بفروشد در چنين وقتی شريك او در مورد راه بطور اصالت و در مورد خانه نيز حق شفعه دارد .

۵ - در ثبوت حق شفعه واجب است که مال را بپول بفروشند چرا که اگر معامله با بنده باشد و يا متاع و يا پارچه کتان يا پنبه و يا جواهر کسی در اين معامله حق شفعه ندارد .

صفحه ۵۳۳

٦ - هر کس زنی بگیرد و مهر او را اطاقی قرار دهد در خانه‌ای که دارد و در آن خانه کسانی شریك هستند این کار برای آن مرد و آن زن جایز است و هیچکدام از شرکاء در چنین حالتی حق شفعه‌ای ندارند که بگویند باید اول اطاق را بر ما عرضه کنی .

٧ - هر گاه دو شریك خانه‌ای داشته باشند و یکي از آن دو در غیبت شریك خود سهم خودش را بفروشد آن وقت سیل بیاید و عمارت را خراب کند پس شریك غایب برگردد و مطالبه حق شفعه بکند باید باندازه خرید و فروشی که صورت گرفته بخریدار بپردازد و از بابت خراب شدن خانه چیزی از قیمت برای او کم نمیشود .

فصل

در شفیع است یعنی کسی که حق شفعه دارد و در آن مسائلی است :

١ - یهودی و نصرانی و مخالف حق شفعه ندارند .

٢ - شفعه‌ای نیست مگر برای شریك بالفعل در صورتی که یکنفر باشد و مال با او قسمت نشده باشد و اگر شرکاء سه نفر شدند هیچکدام حق شفعه ندارند .

٣ - همسایه حق شفعه ندارد و این حق مخصوص شریك است .

٤ - هر گاه کسی که دارای حق شفعه است بمیرد حق شفعه او بارث نمیرسد .

٥ - در شفعه نه بایستی که ضرری بزنند نه قبول ضرری بنمایند و شفعه حق شخص شفیع یعنی صاحب شفعه است بر عهده فروشنده و خریدار اما بر عهده فروشنده است هنگامی که اقدام بفروش نماید پس در این موقع شریك او به خریدن سهم وی از دیگران سزاوارتر است و بایع نمیتواند بفروشد مگر آنکه بر شریك خود عرضه نماید ، اگر او خرید که خریده و گر نه به خریدار دیگر میرسد و چون دیگری خرید حق شفعه شریك باطل میشود و همچنین شفعه حق شفیع است بر عهده خریدار باین نحو که هر گاه بدون اطلاع او فروخته شده هر گاه مطالبه حق شفعه خود را نماید خریدار نمیتواند از دادن حق او خودداری کند .

٦ - هر گاه فروشنده بر شریك خود که حق شفعه دارد عرضه نمود و گفت که قصد

صفحه ٥٣٤

فروش دارد اما او اعراض کرد یا گفت هر چه خریدی و فروختی خداوند برای تو مبارك گرداند یا گفت بیا قسمت کنیم حق شفعه او دیگر باطل است .

۷ - هر گاه مردی بخواهد که در مورد زمینی از حق شفعه خود استفاده کند (یعنی سهم شریك را بخرد) و برود که پول بیاورد لکن متاع خود را نتواند تبدیل به نقد کند و مال هم با او باشد در شهر سه روز پای او صبر میکنند اگر مال را آورد که هیچ و گر نه شفعه ندارد و شفعه او باطل شده و اگر بعد از آنکه مطالبه حق شفعه خود را کرد مهلت بخواهد که از شهر دیگری مال را بیاورد بقدر مدت مسافرت مردی بآنجا و برگشتن او باضافه سه روز باو مهلت میدهند اگر آورد که میخرد و گر نه حق شفعه‌ای ندارد و اگر بگوید مال در شهر دوری است و انتظار کشیدن تا وقتی که او پول را بیاورد باعث ضرر خریدار است در چنین حالتی حق شفعه ندارد .

۸ - واجب است که شفیع قادر بر پرداخت قیمت باشد بهر صورتی که باشد (یعنی بنحوی مال را بپردازد) نه آنکه امروز و فردا کند که باعث ضرر شود .

۹ - وصی قیم بر یتیم بمنزله پدر اوست اگر میل داشته باشد برای یتیم از حق شفعه او استفاده میکند .

۱۰ - غایب هم مثل حاضر حق شفعه دارد .

فصل

در احکام شفعه است و در آن مسائلی است :

۱ - ظاهر از اخبار این است که شفیع (یعنی دارنده حق شفعه) میتواند تمام مالی را که شریك او فروخته بگیرد و دلیلی بر اینکه بعض آن را میگیرد نیست .

۲ - گرفتن حق شفعه وقت معینی ندارد پس هر موقع که شفیع مطالبه کرد جایز است مگر اینکه بقصد ضرر رساندن دیر مطالبه کند که جایز نیست .

۳ - شفعه حقی است برای شریکی که تقسیم نکرده و مال بین او و شریك دیگر مشاع است و در این حالت هر گاه شریك او بخواهد بفروشد او به خریدن سزاوارتر

صفحه ۵۳۵

است چه وقت اراده فروش باشد چه در حین آن و چه بعد از آن پس اگر هنوز در دست فروشنده است از او میخرد و اگر بکسی فروخته و در دست آن خریدار است از او میگیرد .

٤ - چیزی که دارنده حق شفعه باید به خریدار بپردازد همان قیمت است و سایر هزینه‌هائی که مشتری متحمل شده دخلی به شفیع ندارد .

۵ - هر گاه مال بطور مدت‌دار فروخته شده شفیع هم میتواند همانطور بپردازد و هر گاه نقد فروخته شده شفیع هم باید نقد بدهد .

٦ - برای استفاده از حق شفعه صیغه مخصوصی نیست و محتاج بیع و صلح و امثال آن نیست و بهر لفظی که گفتند مانعی ندارد .

٧ - شریکي که میخواهد سهم خود را بفروشد باید بر شریك دیگر که حق شفعه دارد عرضه کند چونکه او احقّ است و تا عرضه نکرده نباید بفروشد و اگر عرضه بر شریك نکرد و فروخت فروش او باطل و حرام نیست نهایت آنکه شفیع حق خود را از مشتری میگیرد چونکه حق او در عین مال است و ظاهراً نهی از فروش قبل از عرضه نهی تأدیبی است و بجهت ادای حق نه نهی تحریم که باعث بطلان معامله شود و اغلب این احکام نص خاص ندارند بلکه اینها فروع آن اصولی هستند که معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بما القاء فرموده‌اند .

* * * * *

صفحه ٥٣٦

کتاب شرکت

و در آن دو فصل است :

فصل

در انواع شرکت است و احکام مربوط به شرکت و در آن مسائلی است :

١ - شرکت در همه اموال و دارائیها جایز است و شرط است مالی که در آن با کسی شریك میشوند یکي باشد پس اگر دو مال باشد و هر کدام مختص یکي از دو نفر و هر یك بطور استقلال از یکي استفاده کند این شرکت نیست و همچنین در شیء واحدی که متشکل از اجزائی است نیز شرکت میسر است آنرا قیمت میکنند و هر یك از شرکا صاحب بعض آن اجزاء میشود مثل آنکه چند نفر در حیوانی شریك باشند و یك نفر سر و پوست آن را مالك باشد و دیگری باقی اعضا را این صورت مالکیت هم شرکت است اگر چه که در جزء جزء آن حیوان شریك نیستند .

٢ - از اموری که شرکت در مال بآن محقق میشود یکي ممزوج شدنی است که نشود بعد از آن هیچیك از دو مال را تشخیص داد و اگر باین حد نرسد یا ممزوج نشدند و با آنها شیء واحدی خریده شد در آن شیء واحد شرکت مسلم است اگر چه که در آنچه بعنوان قیمت پرداخته‌اند بواسطه عدم امتزاج شرکت محقق نشده بود .

٣ - و محقق ميشود شركت به عقد يا امتزاج يا حيازت (يعنى ضميمه كردن و جمع نمودن مالى يا دارا شدن مالى) يا ارث و گاه شركت در عين مال است و گاه در منفعت و گاه در حقوق .

٤ - هر گاه شركت صورت گرفت و با مال تجارت شد سود بين دو شريك و ضرر بر گردن آن دو است به نسبت سرمايه مگر آنكه شرط كنند يكي بيشتر ببرد كه در اين صورت بايد طبق شرط عمل شود اگر چه كسى كه بيشتر ميبرد بيشتر كار نكرده باشد .

صفحه ٥٣٧

٥ - هيچيك از دو شريك حق ندارد بدون اجازه شريك ديگر با مال مشترك كار كند و در آن تصرف نمايد و در صورت اذن هم بهمان ترتيب كه شريك اجازه داده ميتوان در مال تصرف نمود و اگر چنانچه بدون اذن شريك در مال دخل و تصرف كرد و خسارتى به مال رسيد ضامن است و بايد خسارت را بدهد .

٦ - سزاوار است انسان با كسى شريك شود كه رزق باو رو كرده چون او به غنى شدن و رو كردن بخت سزاوارتر است و شركت با شخص بى‌اقبال بركت ندارد .

٧ - سزاوار نيست كه مرد مسلمان با ذمى شريك شود و باو سرمايه نميدهد كه برود و كار كند و وديعه نزد او نميگذارد و با او دوست نزديك و يگانه نميشود مگر آنكه تجارت حاضرى باشد كه مسلمان خود حاضر و ناظر بر آن تجارت است كه در اين صورت مانعى ندارد .

٨ - هر گاه كسى چيزى بخرد و به مردى بگويد از طرف من پول بده و در سود با هم شريك هستيم و آن مرد هم از جانب او بپردازد اين دو نفر در اين مال شريك هستند اگر سود كرد مال آن دو و اگر ضرر شد بر عهده هر دو است و اگر نگفت در سود شريك هستيم بايد پولى را كه آن مرد داده باو بپردازد و سود و زيان هم مال خودش است .

٩ - اگر شخصى در كنيزى با مردى كه صاحب آن است شريك شود و صاحب كنيز بگويد اگر در فروش سود برديم نصف سود مال تو و اگر ضرر كرديم بر تو چيزى نيست و اين شرط با رضايت باشد اشكالى ندارد .

١٠ - هر گاه يكي از دو شريك به شريك خود خيانت كرد و شريك جريان را فهميد جايز نيست كه او هم متقابلاً بدون خبر دادن از مال شريك بردارد و همان طور كه او خيانت كرده اين هم به شريك خود خيانت كند .

١١ - نزديكي كردن با كنيزى كه ديگرى در آن شريك است جايز نيست .

۱۲ - جایز است کسی حیوانی بخرد و دیگری در پوست و کله آن شریك شود بعد اگر در آن سود بردند سهم هر کدام بحسب حقی است که در حیوان داشته .

صفحه ۵۳۸

۱۳ - جایز است که انسان کارگر غیر مسلمان را شریك کند مثلاً او گاو بدهد و بذر و زمین و کارگر رسیدگی و آبیاری کند و کارهای مربوط به زراعت را انجام دهد و بعد از آنکه حق سلطان را دادند مثلاً ثلث مال کارگر باشد و باقی مال آن شخص .

۱٤ - هر کس صد جریب از زمینی را که زراعت میکند کاشته باشد آن وقت مردی نزد او بیاید و بگوید نصف بذر و نفقه خود را از من بگیر و مرا شریك کن اگر زارع بخواهد جایز است .

۱۵ - تصرف و گرفتن مقداری از راه مشترك جایز نیست ولو آنکه ضرر به راه نرسد .

۱٦ - مسلمانان در نمك و آتش و آب و مرتع شریکند مگر آنکه در حوزه مالکیت مسلمانی باشد که متعلق به خود اوست .

۱۷ - جایز نیست که ایوان خانه (بالکن) در معبر عمومی جلو بیاید و یا آنکه فاضلاب و آب ناودان را در کوچه رها کنند و ضرر رساندن به راه عبور مسلمانان بهر نحو باشد جایز نیست .

۱۸ - هر گاه دو نفر هر دو مدعی مالکیت دیواری از جنس نی باشند که بین دو خانه واقع شده آن دیوار متعلق بکسی است که ریسمانها بطرف او آمده و گره خورده و این قضاوتی است که همه کس آنرا می‌پذیرند .

۱۹ - هر کس نخله‌ای در باغ دیگری داشته باشد هر گاه بصاحب این باغ ضرر میرساند ولو به وارد شدن بدون اجازه باشد و دیدن بعض اهل خانه به حالتی که صاحب باغ میل ندارد اهل او را آنطور ببینند صاحب باغ میتواند نخله او را بکند و پیش او بیندازد .

فصل

در تقسیم مال مشترك است و در آن مسائلی است :

۱ - قسمت امر حقی است و واجب است که در تقسیم سهم هر کس را به نسبتی که شریك است بطور عادلانه بدهند و غیر از این سزاوار نیست .

صفحه ۵۳۹

٢ - هر گاه سهام مساوی باشند یا مساوی نبوده و شرکا توافق نمودند که هر یك سهمی را بردارند دیگر محتاج قرعه نیست و اگر در سهام منازعه شد یا تراضی صورت نگرفت برای سهام قرعه میکشند پس اسمها را روی کاغذهائی مینویسند و سهام را هم بعلامتی مشخص کرده و برای هر سهمی کاغذی بیرون میآورند یا سهام را مینویسند بعد اسم یکي یکي را میگویند و کاغذی را برمیدارند تا سهم هر یك مشخص شود .

٣ - هر گاه دو شریك باشند که مالی دارند و بعض آن طلب است و بعض آن عین موجودی است و بخواهند با هم قسمت نمایند پس مال موجود و بستانکاری را تقسیم کنند آنوقت یکي از آنها سهم طلب خود را وصول کند و سهم دیگری سوخت شود پس اگر شرط کرده باشند که هر گاه یکي سوخت شد خسارت بگردن همان صاحب سهم است و راضی بآن شده باشند آنکه وصول کرده چیزی بدهکار نیست و اگر شرط نکرده باشند حق شریك خود را از آنچه وصول کرده میدهد و مال او را نمیبرد .

٤ - هر گاه دو شریك در مالی شرکت دارند که بعض آن مال در دست ایشان است و بعض آن پیش آنها نیست و نزد شخص یا اشخاص دیگری است آنگاه مالی را که در دست دارند قسمت کنند و هر کدام از آن دو ، سهم خود را از مال غایب که در نزد دیگری است حواله دهد و یکي وصول شود و دیگری نشود پس هر چه که دریافت شده مشترك بین هر دو است و هر چه از دست رفته آن هم مشترك بین هر دو است .

٥ - هر گاه دو مرد در پیش خرید متاعی شریك شوند جایز است که قبل از دریافت آن را قسمت کنند و هر گاه یکي سهم خود را دریافت کرد و دیگری نکرد و مالش از دست رفت آنکه دریافت کرده در صورتیکه قبلاً شرط کرده باشند چیزی به شریك دیگر بدهکار نیست .

٦ - جایز است که دو شریك باین طور تفریق کنند که یکي اصل پول خود را بگیرد و سود و زیان را بدیگری واگذارد و این در وقتی است که با تراضی چنین شرطی

بنمایند .

٧ - هر گاه دو نفر در مالی شریك باشند و حق آنها مشخص نباشد و بخواهند تقسیم کنند هیچ راهی جز صلح و تراضی ندارند .

٨ - هر گاه کسی بدهکار باشد و از ادای حق طلبکاران سر باز زند پس مال او متعلق به طلبکاران است و آنها در آن مال شریك میباشند و از آن مال بقدر طلبی که دارند بین آنها تقسیم میشود و اگر مال وفا ننمود به نسبت سهم آنها بینشان قسمت میشود .

صفحه ٥٤١

* * * * *

صفحه ٥٤٢

كتاب مضاربه

و در آن دو مقصد است :

مقصد اول

و در آن مسائلی است :

١ - هر گاه كسی مالی بديگری بدهد كه با آن كار كند و سود بين آن دو مشترك و زيان بعهده مالك باشد اين عمل را مضاربه يا قِراض مينامند و اگر پولی بدهد و بگويد كار كن بعد پول را به من برگردان و سود و زيان هر دو مال خودت باشد اسم اين عمل قرض است و اگر پولی داد كه كار كند و زيان متعلق به صاحب مال باشد و سود مال آنكه كار كرده اين عمل را بضاعت ميگويند .

٢ - در اين معامله و ساير معاملات از شارع عقد خاصی نرسيده كه بالفاظ مخصوصه‌ای معامله كنند پس آنچه كه دليل بر قرار مضاربه باشد ، مثل صحبتی يا عملی يا نوشته‌ای كه رضايت دو طرف و قصد آنها از آن معلوم شود در اين باب كافی است و معروف آن است كه مضاربه عقدی است جايز و لازم نميباشد و بعيد هم نيست چونكه وكالتی است و مالك ميتواند هر وقت بخواهد و اراده كند ديگری را از تصرف در مال خودش منع نمايد .

٣ - در مضاربه ميتوان با طرف مضاربه شروطی از قبيل نحوه عمل و زمان و مكان و غير آنها قائل شد پس اگر عامل بر خلاف شرط عمل كند و مال تلف شود ضامن است و اگر ضرری نرسد سود بين آن دو است .

٤ - مخارج عامل مضاربه در سفر از كل مال برداشته ميشود اما وقتی كه وارد شهر خودش شد هر چه بپردازد از سهم خودش است .

٥ - هر كس مال مضاربه‌ای بدست او باشد و از دنيا برود اگر گفته باشد كه اين مال

صفحه ٥٤٣

متعلق بفلان كس است آنرا بصاحبش رد ميكنند و اگر نگفته باشد و وصيت هم نكرده باشد همه طلبكاران او در مال شريكند .

مقصد دوم

و در آن مسائلی است :

۱ - مضاربه باید با مال معین موجودی صورت گیرد و با دَین درست نیست (مثل اینکه طلبی از کسی داشته باشی و بگوئی آن مال بمضاربه نزد تو باشد) .

۲ - مال مضاربه میشود که پول باشد و میشود کالا باشد چونکه اخبار آن مطلق است (یعنی اختصاصی بهیچ یك ندارد) .

۳ - سود مطابق شرط تقسیم میشود پس اگر قرار آنها بر نصف بوده نصف و اگر بر ثلث و ربع و امثال آن بوده بهمان طوری که شرط نموده‌اند عمل میکنند .

٤ - از ضرر چیزی بر گردن عامل نیست و سود بر طبق شرط تقسیم میشود .

٥ - اگر مضارب (یعنی عامل) کالاهائی خرید و در بعضی سود برد و در بعضی ضرر کرد نظر میکنند که چند در صد در سود شریك بوده به همان نسبت از ضرر را حساب کرده و از سهم سود او کم مینمایند مثلاً اگر کسی صد تومان به کسی بمضاربه دهد و بگوید که سود را نصف میکنیم بعد مضارب با هشتاد تومان جنسی بخرد و بفروشد و ده تومان سود ببرد و با بیست تومانِ باقی جنس دیگری بخرد و بفروشد و دو تومان ضرر کند بجای آنکه بگوئیم سهم عامل از سود نصف است و پنج تومان میبرد و ضرری هم بعهده او نیست میگوئیم چون سهم او از سود نصف است باندازه نصف از ضرر که یك تومان میشود از سود او کم کرده چهار تومان باو می‌دهیم نه پنج تومان . م .

و سود وسیله‌ای برای حفظ سرمایه است .

٦ - سود بین عامل و مالك مشاع است .

۷ - اگر عامل ندانسته پدر خود را که عبد است با سرمایه مضاربه بخرد آن عبد را قیمت میکنند اگر سود کرده باشد در خرید او ولو بقدر یك درهم عبد بآن واسطه

صفحه ٥٤٤

آزاد است و باید برای پرداخت مال صاحب سرمایه آن عبد را به کار وادارند تا حق صاحب مال پرداخت شود .

۸ - جایز است که انسان بیشتر مال را بصورت قرض و باقی را بصورت مضاربه بدیگری بدهد و شرط کند که مجموع سود حاصل از مضاربه و سود حاصل از مالی که بقرض داده بین آن دو قسمت شود .

۹ - جایز است که عامل از سهم خود قدری به سهم مالك بیفزاید که پول را از دست او نگیرد .

۱۰ - هر گاه کسی مالی را بمضاربه گرفت حلال نیست که با نرخ کمتری کار را بدیگری واگذارد باینطور که مثلاً شخصی با مالك مضاربه کند به نصف سود آنگاه برود و سرمایه را دست دیگری بدهد به ربع سود و خود از وسط یك چهارم ببرد .

۱۱ - هر گاه مضارب امین باشد و تفریط نکرده باشد در صورت تلف شدن مال و یا دزدیده شدن نباید غرامت بدهد و همین طور است در مستبضع (یعنی کسی که سرمایه‌ای باو داده‌اند که کار کند و سود مال خودش باشد و زیان بر صاحب مال) .

۱۲ - هر گاه مالك از عامل ضمانت خواست و عامل هم تضمین نمود مالك جز سرمایه‌اش حقی ندارد و از سود چیزی نمیبرد .

۱۳ - جایز است که انسان شخصی را وصی قرار دهد و باو اجازه مضاربه با مال اولاد خود را بدهد باین صورت که در سود با آن اولاد شریك باشد .

۱٤ - هر گاه شخصی غیر از پدر یتیم مال یتیم را بمضاربه بکسی داده باشد سود متعلق به یتیم و ضمان بر عهده کسی است که پول را داده .

صفحه ٥٤٥

* * * * *

صفحه ٥٤٦

کتاب زراعت و آبیاری

و قراردادهای مربوط بآنها و انواع تقبلات

و در این کتاب دو مقصد است :

مقصد اول

در زراعت و قراردادهای زراعی است :

۱ - مستحب است زراعت و درخت‌کاری و آن دو حلال‌ترین و پاکیزه‌ترین اعمال هستند و کیمیای اکبر زراعت است .

۲ - مستحب است آبیاری درخت طلح درخت موز و یا درخت ام غیلان . م .

و درخت سدر (که در فارسی کُنار میگویند) و بهترین مال بعد از گاو ، نخل است هر کس نخل را بفروشد پول آن همچون خاکستری است که آنرا در وقت باد و طوفان بر سر کوه بلندی بگذارند و باد بر آن بشدت بوزد مگر آنکه بفروشد و دوباره بجای آن بخرد .

۳ - مستحب است بیل زدن و اصلاح و تعمیر زمینها و اذیت کشیدن مرد بحرارت آفتاب در طلب معیشت و کار کردن با دست .

٤ - سزاوار است که در نهال‌کاری قبل از آنکه خاك بریزند در گوده آب بریزند که از کرم زدن ایمن باشد .

٥ - هر کس بخواهد نخل را تلقیح کند و نخل او طوری است که بار نمیگیرد خوب است که از ماهیهای خشك کوچك بگیرد و آنها را نه زبر و نه نرم بکوبد و در هر خوشه‌ای قدری بپاشد و باقی را در کیسه پاکیزه‌ای بریزد و در میان نخل قرار دهد که

صفحه ٥٤٧

این کار باذن خدا نفع میدهد و هر کس بخواهد که خرمای نخل او نیکو شود خرمائی را که رنگ گردانده و از حالت نارس بودن خارج شده و نزدیك است که رطب شود بکارد که ثمر آن خوب میشود .

٦ - قطع نخل و درختان مثمر و درخت سدر مکروه است و اگر سدر در بیابانی باشد کراهت قطع آن شدیدتر است .

۷ - در مزارعه ، حاصل بین متزارعین یعنی دو طرف مزارعه مشاع و مشترك است بترتیبی که شرط کرده‌اند حال یا نصف است یا ثلث و یا ربع یا غیر اینها و اگر شرط کنند که آنچه پیش‌رس شد متعلق به مالك باشد و آنچه دیرتر رسید متعلق به عامل یا برعکس جایز است اما این قرار مزارعه نیست بلکه تبرع زمین و یا کار است و از قبیل آنست که مثلاً شرط شود تمام حاصل متعلق به مالك باشد که این تبرع و بخشیدن کار است باو و یا شرط شود که تمام حاصل متعلق به عامل باشد که این تبرع و در اختیار گذاشتن زمین است .

۸ - زمین را در مقابل مقدار معینی گندم از خود آن زمین به مزارعه نمیدهند لکن به نصف و ثلث و ربع و غیر آن میدهند (یعنی مثلاً میگوید نصف گندمی که در این زمین حاصل شد ازبابت حق مزارعه متعلق به تو باشد و قرار وزنی از گندم آن زمین نمیگذارند) .

۹ - قرار مزارعه را باین صورت نمیگذارند که مثلاً بگویند یك ثلث حاصل برای بذر و یك ثلث برای گاو و یك ثلث برای زمین باشد بجهت ترس از ربا و هرآینه که حرف و سخن چیزی را حلال میکند و یا حرام مینماید .

۱۰ - مزارعه عقدی است لازم ، فسخ نمیشود مگر به اینکه طرفین واگذارند یا به سایر اسبابی که باعث فسخ میشوند منقطع گردد .

۱۱ - باکي نیست که خراج را از حاصل استثنا نموده بعد بقیه را مطابق شرط قسمت کنند .

۱۲ - در مزارعه جایز است که سنوات معینی را قرار بگذارند و جایز است که مدت

صفحه ٥٤٨

مزارعه را تا بدست آمدن محصول و یا درو و یا وقت بریدن خوشه‌های خرما قرار دهند و بدون تعیین مدت یا مشخص بودن عرف آن بین مزارع و مالك مزارعه صحیح نیست .

۱۳ - جایز است مزارعه مسلمان با مشرك با کراهتی و بر عهده هر کدام از آنها است آنچه که شرط کرده‌اند .

١٤ - جایز است که مزارع خود با دیگری مزارعه نماید و یا دیگری را شریك کند .

۱۵ - جایز است که شخص زمین را از مالك بمبلغ معین اجاره کرده و آن را بدیگری بهر قیمت و هر نحو که خواست به مزارعه دهد .

١٦ - خراج زمین بر مالك است و کار بر عهده عامل و جایز است که مالك با عامل شرط کند که خراج بر عهده تو خواه کم شود خواه زیاد و اگر با عامل شرط نکرد و سلطان بر خراج کارگران و زارعین افزود و از آنها گرفت غرامت بر مالك است نه عمال .

۱۷ - هر گاه سهم هر یك از دو طرف به حد نصاب رسید زکوة خود را میدهد .

۱۸ - هر کس برای او معین کردند که محصول معینی را بکارد و او چیز دیگر کاشت و به زمین ضرر رساند باید جریمه آن را بدهد .

۱۹ - هر گاه زمینی باشد که در آن آبی و نخلی و اناری و میوه‌ای هست پس صاحب آن بمردی بگوید این زمین را از این آب آبیاری و تعمیر و رسیدگی کن و هر چه خدای عز و جل از آن بیرون آورد نصف آن مال تو باشد و نصف مال من این کار جایز است و باین عمل مساقاة میگویند .

۲۰ - هر کس مردی را با قرار مزارعه بر سر زمین خود گذاشت که آن را آباد کند لکن مزارع زمین را خراب کرد باید خسارت مالك را بدهد .

صفحه ٥٤٩

مقصد دوم

در انواع تقبلات است و در آن مسائلی است :

۱ - قباله آن است که بروی و زمین خرابی را از صاحبان آن قبول کنی بمدت بیست سال یا کمتر و بیشتر پس آن را آباد کنی و خراج آن را بپردازی .

۲ - زمین را با گندمی معین از همان زمین یا جو و غیر آن قباله نمیکنند و جایز است که آن را به گندم معینی بطور مطلق یا چیز دیگر تقبل کنی (یعنی قید نکنی که فلان مقدار و حتماً هم از همین زمین میدهم) .

۳ - جایز است که زمین را به مردی بدهی باین قرار که طی سالهای معینی آن را آباد کند .

٤ - هر گاه برزگر تقبل کرد و ضمانت نمود که در قبال هر جریب که مساحی کنند و بدست او بدهند وزن معینی از جنس بپردازد مانعی ندارد اگر چه کم بیاورد و ضرر کند یا زیاد شود و فایده ببرد .

٥ - اگر حاصل نخل را برای شریك تو یا کسی که با او قرار مساقات داری تخمین زدند و او حصه تو را بآن قیمت تقبل کرد باین ترتیب که اگر کمتر شد بعهده خودش و اگر بیشتر هم شد مال خودش جایز است .

٦ - سزاوار است که تخمین وقت رسیدن میوه باشد که غَرَری لازم نیاید . (بیع غرر یعنی بیع چیزی که در دست انسان نیست مثل فروش مرغ در هوا) .

۷ - قباله کردن زمین با درهم و دینار مانعی ندارد .

۸ - جایز است زمین را بکسی بدهی باین قرار که خراج آن را بدهد و هر چه زیاد آمد بخورد یا قدر معلومی بتو بدهد و روایت شده که اگر بگوید : } کُلْهٰا وَ أَدِّ خَرٰاجَهٰا { یعنی بخور و خراجش را ادا کن اشکالی ندارد و اگر خواستند که زمین را پس بگیرند میگیرند .

۹ - اگر در زمین کارگران غیر مسلمانی باشند که صاحبان زمین آنها را در آنجا اسکان داده‌اند و تو زمین را از صاحب آن تقبل نمودی کارگران داخل در قباله تو نیستند و

صفحه ۵۵۰

نمیتوانی کرایه خانه‌های آنها را بگیری یا آنها را بیرون کنی و جزیه سرشمار بستانی و این امور داخل در عمل قباله نیست بلی ممکن است که زمین را با کارگران آن از سلطان قباله نمایند .

۱۰ - جایز نیست که مسلمانان را بدون اجرت به عملگی بگیرند و سزاوار است که به کشاورزان نیکی کنند .

۱۱ - جایز است بکار گرفتن کارگران و زارعین بدون مزد اگر با آنها شرط کرده باشی (که مثلاً هر کس در این ملك ماند باید فلان قدر بدهد یا کار کند) و قبل از شرط با آنها نمیتوانی چیزی از آنها بگیری اگر چه که شبیه قاعده مسلمی باشد نزد همه که هر کس مقیم فلان ده شد این قدر از او میگیرند .

۱۲ - جایز است وارد شدن بر اهل خراج (یعنی کسانی که با آنها قراری گذاشته که ملك اورا زراعت نمایند) سه روز و بر مسلم وارد نمیشوند مگر باذن او .

صفحه ۵۵۱

* * * * *

صفحه ۵۵۲

کتاب اجاره

و در آن دو مقصد است :

مقصد اول

در اجاره است و شروط آن و در این مقصد مسائلی است :

۱ - اجاره بدلیل کتاب و سنت امری است مشروع .

۲ - اجاره عقدی است لازم و وفای بآن واجب است و فسخ نمیشود مگر به واگذاشتن طرفین یا بیکی از اسبابی که موجب فسخ است و خواهد آمد .

۳ - فروش باعث نقض اجاره و سکنی نمیشود پس خریدار اگر خبر داشته صبر میکند تا مدت اجاره سر آید و اگر خبر نداشته معامله باطل است چون چیزی را فروخته که در دست او نیست و نمیتواند تحویل دهد .

٤ - اجاره به موت هر یك از موجر یا مستأجر باطل میشود و اگر اجاره برای شیر دادن طفل بوده بموت شیرخوار نیز اجاره باطل میشود .

٥ - جایز است که چهارپا را کرایه کند که تا مکان معینی با آن برود و شرط کند که اگر از آن جای معین بگذرد فلان قدر بیشتر بدهد .

٦ - هر کس مسکنی را اجاره کند که دری به اطاق یا خانه دیگر دارد که زن نامحرمی در آن است و آن زن راضی نشود که در را مسدود نمایند از آن محل میرود چون ترس آن هست که شیطان بر او غالب شود .

۷ - جایز نیست که از مسلمان بدون اجرت کار بکشند .

۸ - جایز نیست که کارگر را قبل از تعیین اجرت بکار وادارند .

۹ - مستأجر یعنی استخدام کننده ضامن پرداخت مزد کارگر است تا وقتی که بپردازد مگر آنکه کارگر از او خواسته باشد که مزد او را دست دیگری بدهد و او هم راضی

صفحه ۵۵۳

شده باشد که اگر اینطور گفت و صاحب کار هم مزد را بکسی که او گفته سپرد حقش نزد همان کس است که مال را باو داده‌اند .

۱۰ - اجرت کارگر را وقتی که از کار فارغ شد میدهند و سزاوار است که تا عرق او خشك نشده مزدش را بپردازند .

۱۱ - حرام است که از پرداخت اجرت اجیر خودداری کنند .

۱۲ - جایز است که مزد کارگر را درهم و دینار و یا اجناس مثل گندم و جو و غیر آنها و یا کالائی و یا نفقه و خرج او قرار دهند .

۱۳ - هر کس کارگری استخدام کرد و مزد او را گندم یا پنبه یا غیر آنها قرار داد و بعد قیمت آن متاع تغییر کرد برای کارگر بقیمت همان روزی که با او قرار گذاشته حساب میکند .

١٤ - مکروه است که انسان خود را کلاً و بطوریکه اجاره شامل همه اوقات و احوال او شود اجیر کسی قرار دهد .

١٥ - جایز است که انسان در مقابل مزد معینی اجیر این کار شود که قافله‌ها را بدرقه کند و محافظت نماید .

١٦ - اجرت گرفتن برای اذان گفتن جایز نیست .

١٧ - جایز نیست اجرت گرفتن برای امامت نماز جماعت .

١٨ - روایت شده هر کس روزه‌ای نذر کند و نتواند بگیرد برای هر روز دو مد بکسی میدهد که از طرف او روزه بگیرد .

١٩ - جایز است که انسان حج را به نیابت دیگری بصورت اجاره بجا آورد .

٢٠ - جایز است اجرت گرفتن برای زیارت به نیابت دیگری .

٢١ - جایز است اجرت گرفتن برای یاد دادن قرآن و غیر قرآن و بعید نیست که مکروه باشد و همچنین بعید نیست کراهت آنچه که بجهت تعلیم به کسی هدیه شود و شرط اجرت در تعلیم مکروه است و سزاوار است که انسان به نیت طلب اجر و صدقه دادن چیزی یاد دهد .

صفحه ٥٥٤

٢٢ - باکي نیست که انسان اجیر شود برای کتابت قرآن (یعنی باستخدام کسی درآید بجهت نوشتن قرآن) .

٢٣ - گرفتن رشوه برای تعلیم فقه جایز نیست .

٢٤ - باکي نیست که واسطه و دلال اجرت معینی بگیرد هر گاه هر روزه برای کسی خرید میکند .

٢٥ - هر کس فرزند خود را برای کارگری نزد کسی بفرستد برای مدت معینی آنگاه دیگری بیاید و بگوید او را نزد من بفرست بیشتر میدهم واجب است مادام که فرزند او در این کار مریض یا ضعیف نشده با شخص اول وفا کند .

٢٦ - هر کس غلام خود را باجاره دیگری دهد و غلام به مستأجر خسارت وارد کند مولای او ضامن است اما عبد را بکار وامیدارند تا خسارت داده شود و اگر عاجز شد و نتوانست بر او و مولای او هیچیك چیزی نیست و اگر مولی عبد را اجاره داد و اجرت خود را گرفت آنگاه غلام گریخت مولی

ضامن بقیه مدت است که اجاره آن را گرفته و غلامش کار نکرده است و هر گاه غلام خود متصدی اجاره دادن خود است حلال نیست که با مستأجر شرط کند که چیزی هم بخود او بدهد .

۲۷ - حیوان نر را که برای جفت‌گیری میدهند اشکالی ندارد که بصورت اجاره باشد (یعنی در قبال آن چیزی بگیرند) .

مقصد دوم

در احکام است و در آن مسائلی است :

۱ - هر که شخصی را اجیر کند برای درست کردن و اصلاح چیزی لکن اجیر آن چیز را خراب کند ضامن است .

۲ - آنچه در دست صنعتگران تلف شود بدون آنکه گناهی داشته باشند اگر صنعتگر امین باشد او را تصدیق میکنند و اگر متهم باشد قسم میخورد یا دلیل میآورد که بدون سهل‌انگاری تلف شده و در غیر این صورت باید از عهده خسارت برآید .

صفحه ۵۵۵

۳ - اگر با صنعتگر شرط کند که در فلان موقع کار را تحویل دهد اما صنعتگر در آن وقت تحویل نداد و بعد از آن مال تلف شد صنعتگر ضامن است .

٤ - چهارپادار هر گاه مال نزد او تلف شود اگر امین باشد چیزی بر عهده او نیست و گر نه ضامن است یا آنکه دلیل و شاهد میآورد که چاره نداشته و حکم حمالها و باربران هم مثل صنعتگران است اگر مال وقتی که همراه آنها است تلف شد هر گاه امین شمرده شوند نباید خسارت بدهند و اگر متهم شوند باید دلیل و شاهد بیاورند یا قسم بخورند و اگر چنین نکنند باید خسارت بدهند .

٥ - هر گاه مال یا جامه در حمام گم شود صاحب حمام ضامن نیست .

٦ - مکروه است از کسیکه با اجرتی برای اشخاص جنس میفروشد بخواهند که ضامن تلف شود مگر آنکه خودش راضی باشد .

۷ - دایه و قابله امین شمرده میشوند .

۸ - هر گاه دایه بچه را بدست کسی بدهد و او بچه را ببرد و دیگر نیاورد دایه باید دیه بدهد یا آنکه بچه را بیاورد .

۹ - هر کس شخصی را اجیر کند که تا فلان روز معین او را به بازار برساند اما آن مُکاری در وقت معین او را نرساند واجب است که با هم صلح کنند (یعنی صاحب کار نگوید چون سر وقت نرساندی و خلاف شرط کردی هیچ حقی نداری و او هم نگوید که تمام مزد را باید بدهی و باید بنحوی صلح کنند) .

۱۰ - هر کس چهارپائی کرایه کرد که تا روز معینی او را به بازار برساند و شرط کرد که اگر توقفی پیش آمد و تأخیر شد برای هر روز فلان مبلغ از کرایه کم میکند شرط جایز است مادام که میزان کم کردن همه کرایه را شامل نشود .

۱۱ - هر کس چهارپائی کرایه کند که او را به محل معینی ببرد و در راه از پا بیفتد بصاحب مال کرایه‌ای معادل همان قدر راه که با مال او رفته میدهد .

۱۲ - هر گاه مستأجر چارپا کوتاهی نکرده باشد و چارپا تلف شود یا عیب کند غرامتی بر عهده او نیست و اگر امین باشد خسارتی نباید بدهد و گر نه باید اقامه دلیل کند که

صفحه ٥٥٦

تفریط ننموده و اگر نیاورد باید خسارت بدهد .

۱۳ - هر کس اجیر شود که چاهی بکند بعمق ده قامت پس کمتر بکند اجرت را پنجاه و پنج قسمت میکنند و برای قامت اول یکي از آن قسمتها و برای دوم دو تا و برای سوم سه تا میدهند و بهمین ترتیب تا هر چند قامت که حفر کرده .

١٤ - هر کس اجیر کسی شده جایز نیست برای دیگری کار کند مگر باذن اولی .

۱۵ - هر کس کاری را با مزد معین تقبل کند جایز نیست که آنرا بقباله دیگری بدهد بمبلغ کمتری مگر آنکه در آن کار خودش هم کمکي بکند یا برای کسی که از او تقبل نموده کاری انجام دهد .

١٦ - هر کس زمینی یا خانه‌ای یا آسیابی یا انباری را اجاره کند یا اجیری باجرت معینی بگیرد جایز نیست که اینها را بقیمت بیشتر بدیگری اجاره دهد مگر آنکه در آنها عملی نموده باشد یا ضرر و خسارتی از بابت آنها داده باشد .

۱۷ - هر کس خانه‌ای را به ده درهم اجاره کند و در دو ثلث آن بنشیند و ثلث دیگر را به ده درهم اجاره دهد جایز است اما بقیمت بیشتری اجاره نمیدهد .

۱۸ - جایز است که زمین را به صد دینار کرایه کند و نصف آن را به نود و پنج دینار بدیگری کرایه دهد .

۱۹ - اشکالی ندارد که دیگری را در چیزی که اجاره کرده شریك کند و با شریك شرط کند که سهم اجاره خود را بدهد و هر چه از کسب سود بردند بین آن دو باشد .

۲۰ - اگر بر روی آبی آسیابی باشد و آن آب در بعض ایام سال قطع میشود جایز است که بیشتر اجاره را در همان ماههائی قرار دهد که آب در آسیاب جاری است .

۲۱ - جایز است که اجاره زمین نقد باشد و یا مقدار معینی گندم باشد اما در مقابل گندم آن زمین یا زمین معین دیگری اجاره نمیدهد .

۲۲ - ظاهر این است که هر چیزی را برای آنچه که عرفاً منفعت حساب میشود میتوان اجاره داد مثل اجاره درخت برای ثمر آن و زن برای شیر دادن و گوسفند برای اینکه از شیر آن استفاده کنند .

صفحه ۵۵۷

۲۳ - استخدام زن برای شیر دادن وقتی که شوهرش اکراه داشته باشد جایز نیست و شیر دادن او بدون اجازه شوهرش جایز نیست .

۲٤ - هر کس در زمینی که اجاره کرده بدون اجازه بنائی بسازد آن بنا را جمع میکنند و زمین را تحویل صاحب آن میدهند و اگر در آن درخت غرس کند پس اگر با اجازه صاحب زمین بوده قیمت درختان را صاحب زمین میدهد و اشجار متعلق باو میشوند و اگر بدون مشورت صاحب زمین بوده باید کرایه زمین را بدهد و درختها مال خود او است آنها را میکند و هر جا که خواست میبرد .

۲۵ - جایز نیست که چیزی را جهت امر حرامی اجاره دهند .

۲٦ - هر گاه سلطانی بر مالیات زمینی که اجاره داده شده بیفزاید آن افزوده بر عهده صاحب زمین است .

* * * * *

صفحه ۵۵۸

کتاب جعاله

و در آن مسائلی است :

۱ - جعاله امری است جایز و مقصود از آن این است که صاحب مال برای شخصی که عمل فی الجمله معینی را در مورد مال بانجام رساند چیزی و اجری قرار دهد مثل اینکه بگوید هر کس فلان بنده مرا به من بازگرداند نزد من فلان مبلغ دارد .

۲ - مالك میتواند بعد از آنکه چنین جعاله‌ای قرار داد منصرف شده و مردم را از تصرف در مال خود منع نماید پس اگر منع کرد دیگر برای کسی جایز نیست که در مال تصرف کند و بعد از آن دیگر چیزی هم بر عهده مالك نیست و اگر بعد از آنکه مالك جعاله‌ای قرار داد شخصی آمد و قدری از آن کار را بانجام رساند بعد مالك او را از تصرف در آن باز داشت باید اجرة المثل عامل را بدهد و حق او را نمیبرد و اگر کار را همان طور که مالك در اول گفته بانجام رسانده باشد همان جعاله‌ای را که قرار داده بود باو میدهد و اما عامل میتواند در هر حال فسخ کند و حقی ندارد مگر بعد از پایان کار .

۳ - قرار دادن چیزی بعنوان جعاله برای هر عمل حلالی که منفعتی داشته باشد صحیح است .

٤ - تعیین تمام حدود عمل واجب نیست و تعیین جعاله هم با دقت کامل واجب نمیباشد پس جایز است که برای زراعت زمین جعاله قرار دهند که هر کس کاشت ربع حاصل مال او باشد مثلاً یا بنده فراری را هر کس آورد نصف آن مال آورنده باشد یا مال گم شده را هر کس پیدا کرد قسمتی از آن متعلق باو باشد و هکذا و اگر لفظ مبهمی گفت باید مطابق عرف همان چیزی را که اسم برده بدهد مثلاً جامه‌ای یا خانه‌ای یا خرج یك روز و امثال اینها هر چه گفته چونکه عامل بنا بر مفهوم عرفی آن پاداش اقدام بآن عمل نموده .

صفحه ٥٥٩

٥ - کسی که جعاله‌ای قرار میدهد شرط است که سفیه و صغیر نباشد و اما عامل اگر شرط خاصی نکرده باشند هر که باشد خوب است و گر نه همه اشخاصی که برای آنها جعاله قرار داده‌اند میتوانند اقدام کنند .

٦ - هر کس قبل از قرار دادن جعاله از طرف مالك ، گم شده یا فراری را یافت باید آن را به صاحب آن رد کند چونکه مسلمان مال مسلمان را باو رد میکند .

۷ - اگر عاملین متعدد شدند در اجرت شریك میباشند و اگر صاحب کار برای هر کس که کار او را انجام دهد پاداشی قرار دهد بعد چند نفر با هم کار را بانجام رسانند باید به هر کدام از آنها از جعاله بتناسب ، اجرت کاری را که کرده‌اند بدهد چون هیچیك از آنها بتنهائی کار را بانجام نرسانده که تمام جعاله باو برسد .

۸ - اگر برای برگرداندن فراری یا گم شده‌ای پاداشی قرار دادند که او را از راه دور بازگردانند و عامل او را از جای نزدیکي پیدا کرد و برگرداند اجرتی بتناسب راه نزدیك میگیرد اما اگر از شهر دورتری او را آورد چیزی علاوه بر آن نمیگیرد و ما این احکام را بدلیل آن ذکر کردیم که اینها از فرمایشات معصومین صلوات الله علیهم مستفاد میشود که فرموده‌اند هر کس مثلاً اینطور عمل کند حق او چنین است .

۹ - جعاله برای خوردن جایز نیست که مثلاً بگوید اگر این قدر خوردی این مبلغ بتو میدهم .

۱۰ - جایز است که صاحب حمام مبلغی را قرار دهد و بگوید هر کس داخل این حمام شود باید این قدر بپردازد .

۱۱ - گرفتن جعل برای فصد جایز است (جعل یعنی پاداش و مزدی که کسی برای کاری قرار میدهد) .

۱۲ - گرفتن جعل برای حجامت جایز است و شرط برای حجّام کراهت دارد نه برای حجامت شونده و سزاوار است که اگر حیوان آب‌کش دارد اجرت حجامت را صرف علف آن نماید .

۱۳ - گرفتن پاداشی که برای برگرداندن فراری و گم شده قرار داده‌اند جایز است .

صفحه ٥٦٠

١٤ - اجرت عزاداری برای میت مکروه است و نائحه (یعنی زنی که در فوت کسی گریه و زاری و عزاداری میکند) شرط اجرت نمیکند و اگر چیزی باو دادند میگیرد و کسب خود را باین حلال میکند که یك دست خود را بر دست دیگر میزند .

۱۵ - گرفتن جعل (یعنی عوض و پاداش) برای زنی که دختربچه‌ها را خفض (یعنی ختنه) میکند و مشّاطه مشاطه یعنی کسی که مو را شانه میزند و مرتب میکند . م .

مانعی ندارد مادام که مشاطه برای اجرت شرط نکند .

١٦ - گرفتن جعل یعنی پاداش برای زن آوازه‌خوان جایز نیست همان طور که دادن جعل باو هم جایز نیست .

۱۷ - هر کس گم شده‌ای را پیدا کند و نیت کند که برای یافتن آن جعل یعنی پاداش معین را بگیرد لکن آن مال در دست او تلف شود ضامن است و اگر مالك جعلی یعنی پاداشی برای کاری قرار داد و عامل در باب آن گناه و تقصیری کرد که منجر به خسارت شد ضامن است و اگر دیگری بر او غالب شده باشد بدون آنکه این شخص عامل تعدی یا تفریطی کرده باشد اداء خسارتی بر گردن او نیست و اگر امین است که تصدیق او را میکنند و اگر متهم بود هر گاه دلیل آورد که بدون کوتاهی در دست او تلف شده تصدیق میکنی و الا او را قسم میدهی و اگر قسم خورد چیزی بر گردن او نیست .

۱۸ - جایز است که دلال جهت خرید برای تو پاداش معیّنی بگیرد .

۱۹ - جایز است دریافت پاداش معین برای تعلیم کاری .

۲۰ - جایز است که جهت ساختن دوا برای مردم حق العمل معیّنی بگیرد .

۲۱ - جایز است که انسان رشوه‌ای (یعنی چیزی یا وجهی) بکسی بدهد تا او از محل سکنای خود برخیزد و این شخص در آنجا سکونت کند .

۲۲ - قرار دادن جایزه برای مسابقه جایز است .

۲۳ - جایز است که جعل (یعنی پاداش عامل) را سود معامله کالا قرار دهند باین طور که بگوید متاعی برای من بخر و سود حاصل از معامله آن بین من و تو باشد .

صفحه ٥٦١

٢٤ - مکروه است که دلال از فروشنده سودی برای خودش بگیرد که برای دیگران از او خرید نماید .

۲۵ - عطایائی که قاضی از والی حق میگیرد که از مردم بی‌نیاز باشد اشکالی ندارد و رزق خوردن از سلطان جور و از مردم و رشوه گرفتن از آنها برای او حرام است .

٢٦ - گرفتن اجرت برای حلّ سِحر (یعنی ابطال آن) مانعی ندارد لکن برای عقد آن (یعنی سحر کردن) جایز نیست .

* * * * *

صفحه ٥٦٢

کتاب احیاء موات

و در آن دو مقصد است :

مقصد اول

در احکام زمین است و در آن مسائلی است :

۱ - بدان که زمین مال خدای عز و جل است و شریکي ندارد و آن را بهر يك از بندگان خود که بخواهد بارث میدهد و اولاً آن را بخلیفه خود آدم علیه السلام بارث واگذارده و پس از او به برگزیدگانی که خدا آنها را برگزید و بعد از حضرت آدم در زمین خلیفه قرار داد رسیده تا آنکه آن را به پیغمبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله بارث داد و بعد از آن بزرگوار به خلفای پس از او و امروز همه زمین و آنچه بر روی آن است و آنچه که از آن بیرون آورده میشود همه متعلق به

حضرت بقیة الله است که امیدواریم خداوند فرج و ظهور دولت او را تعجیل فرماید و دیگر برای هر کسی آن اندازه از زمین مباح است که آن بزرگوار برای او مباح فرموده باشد .

۲ - آنچه را که امام علیه السلام در احکام عمومی برای مردم مباح فرموده برای آنها مباح است چنانچه روایت شده : نیست برای مرد مگر آنچه که نفس امام او بآن راضی باشد و باقی (یعنی آنچه تحت عمومات مباحه واقع نمیشود) بر همان حالت که بوده باقی است (یعنی متعلق به امام است) مثل زمینهائی که در آنها جنگی صورت نگرفته و خونی ریخته نشده و با خیل و رکاب یعنی با لشکر بر آن نتاخته‌اند و قومی که با آنها مصالحه شده و خود بدست خود زمینی داده‌اند و اراضی غیر آباد یا کف رودخانه‌ها و معادن و بیشه‌ها و قطایع ملوك (یعنی املاکي که ملوك آنها را بازاء مبلغی باختیار اشخاص میگذاشتند و در جنگ یا به هر جهتی در ید مسلمین واقع شده) و هر زمینی که تمام ساکنین آن هلاك شده‌اند یا جلای وطن کرده‌اند یا ترکه کسی که مرده و

صفحه ٥٦٣

وارث و مولا ندارد و غنیمتهای قومی که بدون اذن امام جنگ کرده‌اند و فرات و دجله و نیل مصر و مهران که نهر هند است و نهر بلخ که بآن جیحان گویند و خشوع که نهر شاش است در ماوراء النهر و سیحان که نهری است در شام و دریائی که محیط بر دنیا است و نخبه غنائم و سر کوهها که همه متعلق بامام است علیه السلام .

۳ - هر کس زمین مواتی را احیاء کرد آن زمین مال او است .

٤ - هر گاه زمینی باشد که اهلی دارد و بدون جهتی آن را ترك کرده‌اند تا خراب شده هر کس آن را آباد کند بمقتضای اخبار آن زمین متعلق باو است و گفته شده که او اولی بآن زمین است و حق و طسق صاحب زمین را باو میدهد و غیر این هم گفته‌اند و احتیاط مخفی نیست .

٥ - هر زمینی که غیر شیعه آن را متصرف باشند برای آنها حرام است و کسب ایشان هم از آن حرام است و چون قائم علیه السلام قیام فرماید از ایشان میگیرد و آنها را با خفت و خواری از آن بیرون میکند .

٦ - هر کس نهر جدیدی حفر کند که دیگری قبلاً برای آن اقدامی نکرده آن نهر مال اوست .

۷ - اراضی که امروزه در ید اهل ذمه است یا چیزی از آن را آباد کرده‌اند حکم میشود که مال آنهاست و خریدن از آنها جایز است .

۸ - روایتی رسیده و معنی آن این است که هر کس زمینی را سه سال متوالی بدون هیچ نوع علتی معطل بگذارد از دست او میگیرند و به دیگری میدهند و خدای سبحانه زمین را وقف بر بندگان خود قرار داده است .

مقصد دوم

در مطالبی است که مربوط به احیاء موات میشود و در این مقصد مسائلی است :

۱ - هر کس قناتی حفر کند و پس از او دیگری بیاید و بخواهد کنار آن قنات قناتی حفر نماید مادام که دومی باولی ضرر نرساند و آب آن را کم نکند مانعی ندارد و اگر

صفحه ٥٦٤

قنات دوم باولی ضرر برساند صاحب قنات اول میتواند در صورت تمایل مانع او شود و اگر اولی بدومی ضرر میرساند صاحب قنات دوم نمیتواند نسبت به صاحب قنات اول اعتراض نماید .

۲ - اگر دو قنات مجاور هم باشند و صاحب یکي بخواهد قنات خود را کف‌برداری کرده و گودتر نماید اگر این کار به قنات دیگر ضرر میرساند جایز نیست .

۳ - حریم نخل طول برگهای آن است .

٤ - حریم دو چاهی که شتر را از آنها آب میدهند چهل ذراع است (حدود بیست متر) .

٥ - حریم مابین چاهی که از آن آب میکشند با چاه دیگری مشابه آن چهل ذراع است (حدود بیست متر) .

٦ - راهی که در آن اختلاف شده حد آن هفت ذراع است و روایت شده هر گاه در هفت ذراع و چهار ذراع اختلاف کرده‌اند پنج ذراع باشد مقصود از راه راهی است که در بیابان‌ها باشد و دو طرف آن مورد تملك واقع شود و در آن اختلاف کنند نه کوچه‌ها و خیابانها که حد آنها وسعت مابین دو جانب معین آنهاست یعنی دیوارها . زین‌العابدین (اعلی الله مقامه) .

.

۷ - حریم مسجد چهل ذراع است .

۸ - حریم چاه آبی که کهنه است پنجاه ذراع است .

۹ - حریم چاهی که تازه احداث شده بیست و پنج ذراع است .

۱۰ - روایت شده که حریم زراعت ششصد ذراع است .

۱۱ - حریم مؤمن در تابستان باندازه طول دو دست گشوده است از سر انگشتان یك دست تا سر انگشتان دست دیگر و روایت شده بقدر استخوان ساعد دست .

۱۲ - هر گاه کسی نهری دارد و دیگری بر روی آن آسیابی داشته باشد و صاحب نهر بخواهد آب خود را به نهر دیگری بگرداند و آسیاب را تعطیل کند و به برادر خود ضرر برساند این کار برای او حلال نیست .

صفحه ٥٦٥

۱۳ - مسلمانان در آب رودخانه و آتش و مرتع و نمك شریك میباشند .

١٤ - نهی شده از فروش زیادی آب رودخانه‌ها و سیلها که دیگر احتیاجی بآن نداری و همچنین از فروش آنچه از مرتع زیاد آمده نیز منع شده است .

١٥ - جایز است که آب زیادی را به برادر خود عاریه دهد و وقت دیگری از او آب بگیرد .

١٦ - حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مورد رودخانه‌ای که بنی‌قریظه داشتند و بآن وادی‌مهزور میگفتند این طور قضاوت فرمودند که در قریه بالادست برای زراعت بقدری که آب به بند کفش میرسد بگیرند و برای نخل تا قوزك پا و در روایتی تا ساق پا و شاید هر دو یك معنی میدهد اگر منظور پائین ساق پا باشد آن وقت آب را رها میکنند برای قریه بعدی و هکذا تا باغات بآخر رسد و آب تمام شود .

۱۷ - هر گاه مرتعی باشد که بملکیت کسی درآمده (مثلاً آبی روی آن برده است یا بنحوی آنرا احیا نموده) فروش آن برای مالك جایز است .

۱۸ - فروش بنجاله محصولاتی که درو شده مثل گندم یا جو و غیر آنها جایز است .

* * * * *

صفحه ٥٦٦

کتاب صید

و در آن چند فصل است :

فصل

درباره صید با حیوانات شکاری است و مطالبی که بآن مربوط میشود و در آن مسائلی است :

۱ - مرغی که شکار میشود آنست که میتواند پرواز کند و بین زمین و آسمان طیران نماید پس جوجه مرغ مثلاً و یا بوقلمون شکار بحساب نمیآیند .

۲ - پی شکار رفتن قلب را غافل و تباه میکند و باعث پیدا شدن نفاق میشود و سفر شکار لهو است و سیر حقی نیست مگر آنکه برای طلب روزی باشد .

۳ - صید با سگهای شکاری یعنی تعلیم دیده جایز است .

٤ - خوردن چیزی که با سگهای تعلیم دیده صید میشود جایز است حتی اگر سگ صید را بکشد و از آن بخورد .

٥ - سگهای کردی و سلوقی (تازی) در موضوع جواز صید با آنها فرقی با هم ندارند جز آنکه خوردن صید سگ سیاه یکرنگ کراهت دارد .

٦ - شرط نیست که سگ قبلاً تعلیم دیده باشد و اگر در همان وقت شکار او را تعلیم بدهند و بفرستند که صید کند جایز است .

۷ - هر گاه سگ یا سگهای تعلیم دیده‌ای را برای صید فرستادی بعد سگ تعلیم ندیده‌ای با آنها همراه شد از صید آنها نمیخوری چون نمیدانی که سگهای تعلیم دیده آن را کشته‌اند یا این سگ که تعلیم ندیده مگر وقتی بآن برسی که صید زنده است و آنرا ذبح نمائی .

۸ - واجب است وقت فرستادن سگ برای صید بسم الله بگویند .

صفحه ٥٦۷

۹ - هر کس وقت فرستادن سگ بسم الله گفتن را فراموش کرد خوردن صید آن جایز است و اگر کسی عمداً ترك کرد از صیدی که سگ آن را کشته نباید بخورد مگر اینکه به ذبح آن برسد .

۱۰ - بسم الله گفتن کس دیگری غیر از آنکه سگ را برای صید میفرستد کافی نیست .

۱۱ - صید مجوسی و نصارای عرب هر گاه شکار را زنده به تو بدهند و تو سر ببری مانعی ندارد اما اگر شکار را مرده به تو دادند مخور چونکه بسم الله گفتن وقت فرستادن حیوان شرط است .

۱۲ - اگر سگ بی آنکه تو او را بفرستی از دست تو بگریزد و برود و شکار کند از آن شکار مخور مگر به ذبح آن برسی .

۱۳ - جایز است که مسلمان سگ تعلیم دیده شخص مجوسی را بگیرد و مجدداً بآن تعلیم میدهد و بسم الله گفته برای صید رها میکند .

١٤ - اگر سگ را فرستادی و شکار کرد هر گاه پیش از آنکه تو برسی شکار را کشت یا تو خود گذاشتی که آنرا بکشد خوردن آن حلال است و اگر زنده بدست تو رسید ناچار باید آن را ذبح کنی .

١٥ - اگر سگ همه شکار را بخورد و فقط قسمت کوچکي را باقی گذارد خوردن آن حلال است .

١٦ - هر کس سگ را رها کرد و سگ رفت و شکار کرد و نزد شکارچی آمد در حالی که شکار زنده است اما شکارچی کارد ندارد سگ را بحال خود میگذارد که شکار را بکشد که این کار بمنزله تذکیه است و اما اگر شکار را زنده از سگ گرفت تا آن را ذبح نکرده از آن نمیخورد .

١٧ - از صید سگ خورده میشود وقتی که پیش روی تو صید کند اما اگر رفت و غایب شد بعد صیدی آورد خورده نمیشود مگر آنکه وقتی که میآورد زنده باشد و تو آنرا تذکیه یعنی ذبح نمائی .

١٨ - خوردن صید یوزپلنگ جایز نیست مگر آنکه به ذبح آن برسی .

صفحه ٥٦٨

١٩ - صید قوش و بازهای شکاری و هر حیوانی غیر از سگ حلال نیست (یعنی اگر حیوان شکار را کشته باشد و تو به ذبح آن نرسی) .

فصل

درباره چیزهائی است که با اسلحه شکار میشوند و در آن مسائلی است :

١ - شکار با هر سلاحی جایز است و اگر در وقت زدن بسم الله گفته باشد و سلاح او شکار را بقتل برساند خوردن آن حلال است سلاح در لغت به اسباب جنگ میگویند و از جمله تفنگ معروف در این زمانهاست و خوردن صیدی که تفنگ آنرا بکشد هر گاه نام خدا را ذکر کرده باشی مانعی ندارد . زین‌العابدین بن کریم .

.

٢ - اگر با سلاح شکار را بزند و آن را گم کند بعد پیدا نماید و شکار مرده باشد اگر دانست که سلاح او شکار را کشته نه چیز دیگر خوردن آن حلال است .

٣ - اگر صیدی شکار شد و مردم آن را قبل از آنکه بمیرد قسمت کردند اشکالی ندارد .

٤ - اشکالی ندارد که دو نفر بطرف شکار تیر بیاندازند در صورتی که هر دو بسم الله بگویند .

۵ - اگر کسی شکاری را بزند بطوریکه عضوی از آن جدا کند از آن عضو جدا شده نمیخورند و باقی را میخورند و اگر سلاح شکار را بدو نیم کرد هر دو قسمت خورده میشود و اگر آن را به دو قسمت مختلف تقسیم کرد آن قسمت که سر در آن واقع شده خورده میشود و طرف دم را ترك میکنند و روایت شده که قطعه کوچك را بیانداز و قطعه بزرگ را بخور .

٦ - اگر تیری که نوك آن پیکان دارد نداشته باشی و چوب تیری داشته باشی و با همان بزنی و شکار را بکشی اگر بسم الله بر آن گفته‌ای خوردنش حلال است اگر چه نوك

صفحه ٥٦٩

آهنی نداشته و اگر شکارچی تیر پیکان‌دار دارد شکار کردن او با مِعراض و آنچه پیکان ندارد مکروه است (و معراض آن تیری بوده که وسط آن کلفت بوده و به عرض اصابت مینموده نه با نوك) .

٧ - هر که بزند و بعد از آن شك کند که بسم الله گفته یا نه خوردن چیزی که زده حلال است .

٨ - هر کس شکاری بیابد که مرده و در بدن آن تیری است و نمیداند چه کسی آنرا کشته از آن نمیخورد .

٩ - هر کس شکاری را صید کند و تیر بدن شکار را شکافته از جانب دیگر بیرون رود خوردن آن اشکالی ندارد .

١٠ - اگر تیر انداختی و شکار در آب افتاد یا از بالای کوه افتاد و مرد آن را مخور .

١١ - هر کس به صیدی تیر بزند و آن روی دیواری و یا کوهی باشد و تیر در بدن او فرو رود و بمیرد خوردن آن مانعی ندارد و اگر از تیر انداختن تو در آب بیفتد و سرش توی آب باشد و بمیرد از آن مخور و اگر سرش از آب بیرون باشد و بمیرد از آن بخور .

١٢ - آنچه بوسیله گلوله‌های گلی که از کمانهایی پرتاب میکرده‌اند و یا سنگ کشته شود خورده نمیشود .

١٣ - هر کس با دام حیوانی صید کند آن را ذبح میکند و میخورد پس اگر عضوی از آن در تله قطع شود آن عضو میت است و باقی اگر زنده باشد آن را ذبح کرده میخورد .

١٤ - ماهی که قبل از بیرون آوردن دام در آن بمیرد مکروه است .

١٥ - صید ماهی از دریا و غیر دریا جایز است و صید آن همان گرفتن آن است اگر چه بسم الله نگفته باشد .

صفحه ۵۷۰

فصل

در احکام است و در آن مسائلی است :

۱ - مکروه است زدن شکار با چیزی که از جثه آن شکار بزرگتر باشد .

۲ - هر کس مرغی را صید کند که قدرت پرواز دارد آن صید مال او است .

۳ - شکار کبوتر در داخل شهرها مکروه است .

٤ - اگر مرغی را صید کند در حالی که میداند مال کیست آن را بصاحبش برمیگرداند .

٥ - هر کس مرغی را صید کند بعد کسی که این شکارچی او را شخص درستی میداند بیاید و آن را مطالبه کند یعنی بگوید که این مرغ مال او بوده آن را باو میدهد .

٦ - هر که مرغی را که قدرت پرواز داشته در آبادی یا خرابه یا شهری یا بیابانی شکار کند و کسی را نشناسد که پی آن بگردد شکار مال خود او است .

۷ - هر کس مرغی را دید و با چشم آن را تعقیب کرد تا دید که بر درختی نشست آن وقت مرد دیگری آمد و آن را گرفت سهم چشم همان است که دیده و سهم دست همان که گرفته .

۸ - اگر مرغی که میخواهی آن را ذبح کنی فرار کرد یا از دستت گریخت آن را با تیر بزن وقتی که افتاد سرش را ببر مثل شکار .

۹ - گرفتن جوجه‌ها از لانه آنها سزاوار نیست و اینست و جز این نیست که مرغ تا نپریده در لانه‌اش در ذمه خداوند است .

۱۰ - اگر چنانچه انسان مرغی را در لانه‌اش با تیر بزند و تیر به مرغ و جوجه‌های آن بخورد مرغ خورده میشود و جوجه‌ها را نمیخورند و علت این امر آن است که جوجه‌ها تا پرواز نکرده‌اند صید نیستند چون با دست میشود آنها را گرفت و مرغ وقتی صید است که پرواز کند .

۱۱ - ماهی گرفتن قبل از نماز در روز جمعه مکروه است .

۱۲ - تا وقتی که جوجه‌ها پر درنیاورده‌اند مکروه است که کسی در لانه آنها بسراغ آنها برود و همچنین مکروه است که کسی در وقت خواب مرغ بسراغ آن رود و

صفحه ۵۷۱

منظور از وقت خواب او تمام شب است .

فصل

در حیواناتی است که کشتن آنها را اجازه داده‌اند و آنچه که از کشتن آن نهی شده است و در آن مسائلی است :

۱ - کشتن پرستو مکروه است اگر چه که خوردن آن حلال است .

۲ - هر مرغی که بخواهد به جوار شما پناه آورد مستحب است که پناهش بدهید .

۳ - از کشتن شش چیز نهی شده است : زنبور عسل ، مورچه ، قورباغه ، صرد پرنده‌ای است که سر بزرگ شکم سفید و پشت سبز دارد و مرغان کوچك را شکار میکند در بعض لغات شیرگنجشك نوشته‌اند . م .

هدهد و پرستو و در روایتی از کشتن صوام و هودی‌کلاه هم منع شده و در مورد هودی‌کلاه که قنبره باشد از خوردن آن و دشنام دادن بآن و بازی کردن بچه‌ها با آن نیز نهی شده است و همچنین نهی فرموده‌اند از کشتن دارکوب .

٤ - پنج چیز است که به کشتن آن امر فرموده‌اند : کلاغ و حدأة که نوعی باز شکاری است و مار و عقرب و سگ گیرنده و سگ سیاه یك‌رنگ .

٥ - خوردن کبوتر حرم مکروه است ولو آنکه در حل صید شده باشد (یعنی بیرون حرم) .

٦ - روایت شده کثیف‌ترین گناهان سه چیز است و از جمله آن سه چیز کشتن بهائم است (و بهائم بر غیر درندگان و طیور اطلاق میشود) .

۷ - کشتن گربه جایز نیست .

۸ - هر کس سگ شکاری یا سگ گله یا سگ نگهبان یا باز شکاری را بکشد باید غرامت آن را بپردازد .

۹ - جایز است که مورچه‌های ریز و یا درشت را بکشند چه اذیت کرده باشند و چه

صفحه ۵۷۲

نکرده باشند لکن این جواز کراهتی هم دارد .

۱۰ - کشتن شپش مانعی ندارد چه در حرم باشد و چه در غیر حرم .

۱۱ - مُحرم و غیر مُحرم جایز است که اگر پشه یا کك ایشان را اذیت کند آن را بکشند .

۱۲ - هر کس در منزل خود ماری ببیند آن را نمیکشد تا آنکه چهار مرتبه آن را ببیند پس اگر بار چهارم آن را دید میتواند آن را بکشد و اگر در راهی ماری دید آن را میکشد و همچنین هر ماری که در بیابان ببیند مگر جانّ (که نوعی مار است که در شنزار زندگی میکند و گفته شده که آزاری ندارد) و از کشتن مارهائی که ساکن در منازل هستند نهی شده است .

۱۳ - درباره وزغ یعنی چلپاسه و سوسمارهای کوچك روایت شده که آن رجس است و حیوانی است که مسخ شده پس چون آن را کشتی غسل کن .

١٤ - هر حیوانی که قصد حمله بتو را نمود آن را بکش .

صفحه ٥٧٣

* * * * *

صفحه ٥٧٤

کتاب قصابی و ذبح

و در آن چند فصل است :

فصل

درباره کسی است که ذبح و تذکیه مینماید و در آن مسائلی است :

۱ - از قصابی نهی شده است چرا که قصاب سر میبرد تا وقتی که رحم از دل او میرود .

۲ - در مورد حیوان ذبح شده جز مسلمان بکسی دیگر اعتماد و اطمینان نمیشود .

۳ - قصابها مورد اعتمادند پس گوشت را از بازار مسلمین میخرند و درباره آن سؤال نمی‌نمایند .

٤ - هر گاه پسربچه قوه سر بریدن داشت و بسم الله گفت و ذبح کرد و تو هم ناظر بودی ذبیحه او حلال است .

٥ - آنچه زن مسلمان ذبح کند حلال است همراه با کراهتی و کراهت مربوط به عمل ذبح از جانب زن میباشد نه گوشت حیوانی که ذبح نموده .

٦ - شخص خصی (یعنی کسی که بیضه‌های او قطع شده یا دارای علتی هستند) سر بریدن برای او مانعی ندارد .

٧ - کور هر گاه او را بطرف قبله وادارند مانعی ندارد که ذبح نماید .

٨ - مانعی ندارد که مرد در حال جنابت حیوانی را ذبح کند .

٩ - اشکالی ندارد که شخص ختنه نشده حیوان را سر ببرد .

١٠ - ذبح حرامزاده ولو آنکه معروف بحرامزادگی هم باشد اشکالی ندارد .

١١ - آنچه اهل کتاب سر ببرند حلال نیست ولو آنکه اسم خدا را ببرند و تو هم حاضر باشی .

١٢ - ذبیحه ناصبیان و غیر مستضعفین از مخالفین وقتی که تقیه‌ای نباشد حلال نیست

صفحه ٥٧٥

اما در جائی که تقیه داشته باشی اشکالی ندارد .

١٣ - آنچه اهل غلو و جبری مذهبان و هر کس که مخالف شیعه دوازده امامی است ذبح کنند حلال نیست مگر در وقت ضرورت و ناچاری .

١٤ - ذبایح کفار از هر نوع که باشند حلال نیست .

فصل

در انواع تذکیه تذکیه یعنی نحر یا ذبح یا هر عملی که بر طبق شرع برای کشتن حیوان انجام میدهند تا پاك شود . م .

است و در آن مسائلی است :

١ - تذکیه شتر نحر کردن آن است .

٢ - تذکیه غیر شتر ذبح او است از محل ذبح آن .

٣ - هر گاه ذبیحه سختی کند و مانع ذبح شود عرقوب آن را میزنند یعنی آن را پی میکنند و اگر نتوانستند هر طور که حیوان وحشی را حلال میکنند با او هم همان معامله را میکنند .

٤ - هر گاه حیوان اهلی در چاهی مثلاً سقوط کرد از هر کجا که میسر شد ذبح یا نحر میشود و بر آن بسم الله میگویند .

٥ - هر گاه شتری یا غیر شتری فرار کند و برای ذبح تمکین نمیکند آنگاه او را بزنند و بیفتد پس اگر در حالی که حیوة دارد بآن رسیدند آن را ذبح میکنند .

٦ - هر گاه مادر را تذکیه نمودند و در شکم او بچه‌ای است هر گاه خلقت آن تمام است و از جمله اینکه مو و کرك بیرون آورده باشد و در شکم مادر بمیرد خوردن آن مانعی ندارد و اگر زنده باشد آن را ذبح کن اما اگر قبل از اینکه آن را ذبح کنی بمیرد آن را مخور .

٧ - تذکیه ملخ گرفتن آن است و اگر کسی آن را مرده پیدا کند آنرا نخورد .

صفحه ٥٧٦

٨ - تذکیه ماهی این است که آن را زنده از آب یا غیر آب بگیری (مثلاً بخشکي افتاده باشد و هنوز زنده باشد یا ماهی باشد که در خشکي هم زیست کند) .

فصل

در چگونگی ذبح است و در آن مسائلی است :

١ - واجب است کسی که ذبح یا نحر میکند حیوان را رو بقبله نماید .

٢ - هر گاه جاهل بآن باشد که باید ذبیحه را رو بقبله نماید و بطرف دیگر ذبح کند مانعی ندارد .

٣ - هر گاه فراموش کرد که آن را رو بقبله کند یا در توجیه بطرف قبله اشتباه نمود اشکالی ندارد .

٤ - واجب است که شخص برای ذبح حیوان بسم الله بگوید .

٥ - اگر ذبح کننده بسم الله گفتن را فراموش کند و مسلمان باشد اشکالی ندارد .

٦ - اگر ذبح کرد و فراموش کرد که بسم الله بگوید هر وقت یادش آمد بگوید و میگوید : بِسْمِ اللّٰهِ عَلٰی اَوَّلِهِ وَ آخِرِهِ در صید روایت شده که هر گاه صیاد فراموش کرد بسم الله بگوید حکم آن مثل ذبیحه است در وقتی که فراموش کند اسم خدا را ذکر کند و مانعی از آن نیست . اصل حاشیه از مرحوم آقای حاج زین‌العابدین خان کرمانی است و در اینجا ترجمه آن ذکر شده .

.

۷ - اگر سبحان الله بگوید یا الله اکبر یا لا اله الا الله یا الحمد لله اشکالی ندارد و همه اینها از اسمهای خدا هستند .

۸ - روایت شده که صلوات فرستادن بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال ذبح واجب است .

۹ - در موقع اختیار ذبح جز با آهن جایز نیست و چیزی که با غیر آهن ذبح شده خورده نمیشود .

صفحه ۵۷۷

۱۰ - هر گاه وسیله آهنی نباشد ذبح بآنچه که رگها و حلقوم را قطع کند جایز است .

۱۱ - در حال اختیار محل نحر شتر لبّه است که زیر گلو باشد و محل ذبح حلقوم است .

۱۲ - هر گاه حیوانی که میخواهی آن را ذبح کنی سختی کند با او همان معامله را میکنی که با شکار میکنند .

۱۳ - هر گاه حیوان در جائی سقوط کند که محل نحر و ذبح آن در دسترس نیست از هر عضوی که ممکن بود آن را ذبح میکنند .

۱٤ - واجب در ذبح قطع رگها و حلقوم است .

۱۵ - سر را از قفا نمیبرند و کارد را زیر حلقوم فرو نمیبرند که از آنجا بطرف بیرون ذبح کنند .

۱٦ - سنت در ذبح مرغ این است آن را سر ببرند و رها کنند و اگر گوسفندی را بخواهی ذبح کنی پشم یا موی آن را بگیر و دست و پا را نگاه مدار و اما گاو ، آن را پابند میزنند و دم آن را آزاد میگذارند و اما شتر دست‌های آن را تا میکنند و به زیر بغلش می‌بندند و دو پای آن را آزاد میگذارند و در حالی که در طرف راست آن ایستاده‌اند نحر میکنند و روایت شده که برای نحر شتر دست چپ آن را عقال میکنند و طرف دست راست میایستند و میگویند : بِسْمِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُمَّ هٰذا مِنْكَ وَ لَكَ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنّْی ، آن وقت کارد را در لُبّه او میزند و با دست خود کارد را بیرون میآورد و چون شتر افتاد جای ذبح را با دست خود میبرد و روایت شده که برای ذبح آن را عقال میکند اگر خواست ایستاده و اگر خواست آنرا مینشاند .

۱۷ - اگر مرغی از دست تو رها شد و تو میخواهی که آن را ذبح کنی یا گریخت و نتوانستی آنرا بگیری آن را با تیر بزن پس چون افتاد مثل شکار آن را ذبح کن .

۱۸ - قطع کردن سر حیوانی که آن را ذبح میکنی تا وقتی که نمرده سزاوار نیست و همچنین گردن را تا سرد نشده نمیشکنند .

۱۹ - هر کس ذبح کند و کارد بر او سبقت گیرد و سر را قطع نماید اشکالی ندارد اما عمداً این کار را نمیکند .

صفحه ۵۷۸

۲۰ - واجب است که ذبیحه قبل از ذبح زنده باشد و علامت حیوة آن است که دم آن حرکت کند یا چشم آن بهم بخورد یا پا را حرکت دهد یا گوش خود را تکان دهد اما علاماتی که بعد از تذکیه مورد اعتبارند آمدن خون است بطور عادی مثل آن که از حیوان زنده‌ای که ذبح میشود خون بیرون میآید یا حرکت کردن حیوان در وقت ذبح بطوری که معلوم شود که صدمه ذبح را حس میکند و این دو علامت لازمه یکدیگرند و اما موقوذة حلال نیست و آن حیوانی است که از بابت بیماری طوری شده که ابداً حرکت ندارد .

۲۱ - هر گاه ذبح کردی آن وقت حیوان در آب یا آتش یا گودالی افتاد یا از مرتفعی سقوط کرد و مرد پس اگر ذبح را خوب بانجام رسانده باشی اشکالی ندارد .

۲۲ - پوست کردن حیوان قبل از آنکه بمیرد جایز نیست و خوردن چنین حیوانی حلال نمیباشد .

۲۳ - ذبح و خون ریختن روز جمعه قبل از نماز مکروه است مگر آنکه ضرورتی باشد .

۲٤ - سر بریدن در شب تا طلوع فجر مکروه است و اگر بترسد که حیوان تلف شود آنرا ذبح میکند .

۲۵ - سر بریدن گوسفندی که انسان خودش پروار کرده مکروه است .

۲٦ - گوسفند را پیش روی گوسفند و شتر را برابر شتر در حالی که نظر میکنند نباید ذبح کنند .

۲۷ - هر کس در گوشت بدمد از آل‌محمد علیهم السلام نیست .

۲۸ - صید ماهی بدون بسم الله گفتن اشکالی ندارد .

۲۹ - مانعی ندارد که مجوسی و یهودی ماهی را از آب بگیرند و زنده بتو بدهند یا آنکه تو ببینی که از آب بیرون میآورند و در غیر این صورت بقول آنها اعتباری نیست و امین شمرده نمیشوند .

۳۰ - ماهی اگر زنده از آب بیرون آورده شود آنگاه دوباره به آب برگردد و در آب

صفحه ۵۷۹

بمیرد حلال نیست .

۳۱ - ماهی که مرده و روی آب آمده حلال نیست .

۳۲ - هر گاه آب در زمین فرو رود ماهی که بعد از فرو رفتن آن باقی مانده هر گاه مرده حلال نیست .

۳۳ - هر گاه ماهی را از آبی یا زمینی گرفتی در حالی که خود را حرکت میدهد و باله‌ها و دم خود را تکان میدهد و چشم او بهم میخورد ذکیّه است (یعنی خوردن آن حلال است) .

۳٤ - هر گاه توری در آب نصب کردی و ماهی در آن افتاد و مرد اشکالی ندارد خواه تو آنجا باشی خواه نباشی جز آنکه چیزی که در تور مرده مکروه است .

۳۵ - هر کس ماهی صید کند و در جوف آن ماهی دیگری باشد اگر فلس دارند هر دو خورده میشوند و روایت شده که آن ماهی که در شکم اولی است خورده نمیشود و محمول بر کراهت است .

۳٦ - اگر ماهی یافتی و ندانستی که آیا ذکیه است یعنی بطریق شرعی صید شده یا نه آن را در آب بیانداز پس اگر به پشت روی آب آمد ذکیه نیست و اگر پشت او بالا بود ذکیه است و معذلك آن را مخور .

۳۷ - ملخ هر گاه زنده از زمینی یا آبی گرفته شود همان گرفتن تذکیه آنست و ملخی را که از آب گرفته‌اند میگذارند تا خودش بمیرد .

۳۸ - هر گاه به ملخ‌های مرده‌ای برخوردی از آن‌ها مخور .

۳۹ - هر گاه ملخ در زمین صحرا کار باشد و آن زمین آتش بگیرد و ملخهائی که در آنند کباب شوند آنها را نمیخورند اما اگر کسی ملخ‌ها را زنده گرفت و کباب کرد خوردن آنها مانعی ندارد .

* * * * *

صفحه ۵۸۰

کتاب وکالت

و در آن مسائلی است :

۱ - نقض وکالت برای هر یك از دو طرف جایز است .

۲ - در وکیل کردن شخصی عبارت بخصوص لازم نیست بلکه کافی است که مثلاً بگوید بخر و بفروش و فلان زن را برای من عقد کن و زن مرا طلاق بده و امثال اینها .

۳ - جایز است شخصی را که در جای دیگری است با نوشته یا فرستادن قاصد وکیل کنند و همین که وکیل کار را انجام دهد یا تصمیم بانجام آن بگیرد بمنزله قبول وکالت است .

٤ - در وکالت تنجیز شرط نیست (که وکالت برای عمل فوری باشد) بلکه میشود بگوید فردا فلان چیز را برای من بفروش یا وقتی به فلان شهر رسیدی بفروش یا زن مرا هر گاه پاك شد طلاق بده .

٥ - هر کس مردی را وکیل کند که کاری را بانجام رساند وکالت او ثابت است و عمل او درست است تا وقتی که موکل باو اعلام کند که معزول است همانطور که وکالت را باو اعلام کرده بود .

٦ - اگر موکل بدون خبر وکیل دو شاهد بگیرد و او را عزل کند و باو اعلام ننماید این وکیل عزل نشده و عمل او صحیح است .

۷ - اگر موکل به وکیل بگوید من بتو گفته‌ام که معزولی و وکیل بگوید بمن نگفته‌ای موکل باید دلیل بیاورد که مراتب عزل را به وکیل اعلام کرده بوده و اگر دلیلی نبود و موکل خواست که وکیل قسم بخورد او را قسم میدهد .

۸ - عمل وکیل بعد از توکیل ممضٰی است (یعنی صحیح و مورد قبول است) اگر چه که موکل بدون اعلام باو او را عزل کرده باشد و خواه موکل عمل وکیل را بپسندد و خواه نپسندد عمل او نافذ است و در قضیه اعلام عزل به وکیل همین اندازه کافی است

صفحه ۵۸۱

که شخص ثقه‌ای باو بگوید که موکل تو را عزل کرده .

۹ - رشوه دادن به وکیل سلطان برای آنکه ظلم نکند جایز است اما اگر باو رشوه دهد برای آنکه خیانت کند نه .

۱۰ - وکالت دادن در همه معاملات حلال جایز است .

۱۱ - مدعی وکالت وقتی که معترضی ندارد لازم نیست دلیل بیاورد پس همه اموری را که در آن باو وکالت داده‌اند بانجام میرساند .

* * * * *

صفحه ۵۸۲

کتاب وصایت

و در آن مسائلی است :

۱ - سزاوار است که وصی امین باشد .

۲ - جایز نیست که انسان به صغیر وصیت کند مگر آنکه کبیری را باو منضم کند .

۳ - جایز نیست کسی به مجنون و یا سفیه وصیت کند .

٤ - جایز نیست که انسان به کسی که شرب خمر میکند وصیت نماید .

٥ - هر گاه به صغیر و کبیری وصیت نمود کبیر وصیت را تنفیذ میکند تا وقتی که صغیر بالغ شود و چون بحد ادراك رسید نمیتواند باعمالی که کبیر انجام داده راضی نشود مگر آنکه کبیر در وصیت تغییر و تبدیلی صورت داده باشد .

٦ - هر گاه وصیت کننده بدو نفر وصیت نمود هیچیك از آن دو نمیتواند که بتنهائی اقدام بعمل نماید و نیز نمیتوانند که مال را بدو قسمت کرده و هر یك در یك قسمت مستقل شوند .

۷ - اگر شخصی به کسی که در ولایت حاضر است وصیت کرد آن شخص مخیر است که قبول کند یا رد نماید و رد او در صورتی است که برای وصیت کننده ممکن باشد که بدیگری وصیت کند .

۸ - هر گاه به شخص حاضری وصیت نمود در وقتی که وصیت کننده کس دیگری را هم ندارد که باو وصیت کند وصی نباید در چنین حالی امر وصایت را رد کند پس قبول مینماید .

۹ - هر گاه کسی به شخص غایبی وصیت کند و قبل از آنکه وصی باو بگوید که من حاضر به قبول وصایت نیستم آن شخص از دنیا برود وصی باید قبول کند و نمیتواند که رد او را بنماید .

۱۰ - هر گاه کسی به فرزند خود وصیت کرد فرزند نمیتواند از قبول امتناع نماید .

صفحه ۵۸۳

۱۱ - وصیت به زن در صورتی که رشیده باشد و قادر بر انفاذ وصیت جایز است اما اگر سفیه باشد جایز نیست .

۱۲ - جایز است که شخص به زنی و طفل صغیری با هم وصیت کند .

۱۳ - هر کس به دو نفر بالاتفاق وصیت نمود و یکي از آن دو ادعای طلبی از میت را دارد اگر دیگری طلب او را تصدیق نمیکند نمیتواند از آنچه در دست خودش است بردارد .

١٤ - هر کس به مردی وصیت نمود و این شخص از میت طلبکار است و دلیل و شاهدی هم ندارد جایز است از آنچه که در دست اوست با رعایت شروط اقتصاص اقتصاص یعنی گرفتن قصاص و جریمه گناه .

مال خود را اخذ نماید .

١٥ - هر گاه وصی بین خود و خدا میداند که میت به کسی بدهکار است و دلیل و شاهدی هم در بین نیست جایز است که آن را ادا کند و خداوند نیکوکاران را دوست میدارد .

١٦ - هر گاه شخصی به کسی وصیت نمود و درگذشت و وصی بعض آنچه را که او گفته بود انجام داد و خود نیز از دنیا رفت جایز است که در وقت فرا رسیدن موت بدیگری وصیت کند که آنچه را اولی وصیت کرده او بانجام رساند و این در وقتی است که اجازه وصیت کردن در آن کار را داشته باشد و باید امین باشد و هر چه که موصی اول باو امر نموده همان را انجام دهد .

١٧ - هر گاه وصیت کننده بوصی امر کند که با اولاد صغیر او در مال ایشان مضاربه نماید جایز است که با آنها مضاربه کند و هر چه موصی گفته از سود برمیدارد و آنچه که قرار داده به صغار بدهد میدهد و گرفت و گیر و ضمانتی بر عهده او نیست .

١٨ - هر که از دنیا برود و وصیت نکند پس ولیّ بر کل امام است علیه السلام و در غیبت او آن فقیه که جامع شرایط فتوی است که او حجت امام است پس هر کس را تعیین کرد که وصی میت باشد او وصی است و غیر چنین کسی ولایتی بر مردم ندارد و

صفحه ٥٨٤

اشخاص عادل دارای چنین حقی نیستند مگر از باب حفظ مال مسلمان از تلف شدن و ادای حقوق مؤمنین که در وقت ضرورت و نبودن فقیه ، عدول چنین وظیفه‌ای را بانجام میرسانند .

صفحه ٥٨٥

* * * * *

صفحه ٥٨٦

کتاب ودیعه و امانت

و در آن مسائلی است :

۱ - ودیعه از هر دو جانب امری جایز است (یعنی قابل برگشت است) و عقد خاصی مثل سایر موارد ندارد .

۲ - واجب است که هر گاه صاحبان امانتها امانات خود را خواستند آنها را بایشان رد نمایند .

۳ - ادای امانت به نیکوکار و فاجر و مؤمن و ناصب واجب است .

٤ - خیانت در چیزی که انسان را در آن امین شمرده‌اند حرام است .

٥ - کسی که باو ودیعه‌ای داده‌اند مورد اعتماد است و نسبت خیانت و تفریط و تجاوز باو دادن بی آنکه چیزی از او دیده باشند جایز نیست .

٦ - هر گاه ودیعه از طرف کسی که مال نزد او امانت است تضمین نشده باشد و تلف شود کسی که امانت پیش او بوده مسئول نیست .

۷ - کسی که مال نزد او ودیعه است اگر اظهار کند مال از بین رفته سخن او را می‌پذیرند و نباید قسم بخورد اگر چه که ثقه هم نباشد مگر آنکه تجربه داشته باشی که خائن است و او را باین صفت شناخته باشی .

۸ - امین گرفتن کسی که معروف به خیانت است سزاوار نیست و هر کس غیر امینی را امین بگیرد خدا ضامن حفظ مال او نیست چون خدای عز و جل او را از امانت سپردن به چنین کسی نهی فرموده است .

۹ - امین گرفتن سفهاء بر مال سزاوار نیست و سفیه‌تر از همه ایشان کسی است که شراب مینوشد پس هر که شارب خمری را امین گرفت بر امانتی و مالش از دست رفت پیش خدا اجری ندارد و بجای آن هم مالی باو نمیدهد .

۱۰ - هر که بر امانتی امین شمرده شود و آن را ببرد در زندان محبوس میشود و آنچه

صفحه ۵۸۷

از مال او یافت شود فروخته میشود خواه خودش حاضر باشد یا غائب .

۱۱ - هر که بخواهد اصلاحی در مال امانتی انجام دهد و آنرا خراب کند ضمانی بر گردن او نیست چونکه قصد اصلاح داشته .

۱۲ - هر کس چیزی بامانت بکسی داد و گفت آن را در منزل خود بگذارد یا نگفت و آن شخص امانت را در منزل همسایه گذارد و امانت از میان رفت ضامن است .

۱۳ - روایت شده کسی که امانتی نزد او باشد چیزی از آن را بدون اذن صاحبش برنمیدارد مگر آنکه داشته باشد که بجای آن بگذارد یا دیگری ضمانت او را کرده باشد و هنگام برداشتن هم کسی را شاهد بگیرد و این حکم حمل بر آن میشود که اجازه مخصوص نگرفته اما میداند که صاحب مال راضی است یا میداند که این کار به مصلحت مال نزدیکتر است و جلوی تلف شدن آن را میگیرد و این جواز بجهت آنست که ذمه و تعهد غنی مال را از نگهداری در مخازن بهتر حفظ میکند .

۱٤ - حفظ ودیعه بجهت صیانت و نگهداری مال مسلمان واجب است .

۱۵ - هر گاه مردی به مرد دیگر گفت هزار درهم از تو طلبکارم و دیگری جواب داد طلبکار نیستی بلکه امانت توست در نزد من در اینجا قول قول صاحب مال است همراه با قسم او و مدعی امانت بودن مال باید دلیل بیاورد که این مال امانت است پس چون اقامه بینه نمود که ودیعه است و مال تلف شده باشد خسارت بر گردن او نیست چون امانت‌دار امین شمرده میشود .

۱٦ - هر گاه امانت شرعی در دست کسی واقع شد و بدون کوتاهی از بین رفت آن شخص ضامن نیست .

۱۷ - هر گاه کسی شتر گریخته‌ای را بگیرد و آن را ببندد پس ریسمان بگردن او بپیچد و خفه شود خسارتی بر عهده این شخص نیست چون قصد اصلاح داشته .

۱۸ - هر گاه دزد مالی را نزد شخصی امانت بگذارد و او میداند که این مال دزدی است در صورتی که بتواند جایز نیست آن را بدزد پس بدهد و در صورت امکان باید آن را بصاحبانش برگرداند و اگر آنها را نشناسد این مال در حکم لقطه است یعنی

صفحه ۵۸۸

مالی که کسی در جائی پیدا کرده و باید یکسال آن را تعریف کند و وصف آن را بگوید آن وقت اگر صاحبش آمد مال را باو میدهد و گر نه آنرا صدقه میدهد بعد اگر صاحب مال آمد او را مخیر میکند بین غرامت گرفتن و یا اینکه اجر صدقه مال او باشد .

۱۹ - هر گاه صاحب امانت امانت خود را طلب کرد واجب است که آن را پس دهند یا اگر از اول ودیعه مدتی معلوم کرده بود و گفته بود تا فلان روز نزد تو باشد بعد از انقضای مدت باید آن را بصاحبش پس بدهد .

۲۰ - حفظ مال بر عهده امانت گیرنده بقدری است که تعهد و قبول نموده اما گستردن و پیچیدن و جابجا کردن و آنچه که محتاج به زحمت و خرج فوق تعهد است بر گردن شخص امانت نگهدار نیست پس اگر صاحب مال این کارها را انجام نداد و مال تلف شد یا خراب شد خسارتی بر گردن امانت نگهدار نیست .

۲۱ - حفظ و تفریط یعنی کوتاهی در شرع تعریف مشخصی ندارند و این دو مطلب موکول بعرف میباشند پس اگر کسی مال را همان طور که اشخاص عاقل مال خود را نگهداری میکنند نگاه داشت حفظ کرده است و اگر طوری نگهداری کند که عُقلا از این طور نگهداری در مورد اموال خودشان پرهیز میکنند ، تفریط و کوتاهی نموده .

صفحه ۵۸۹

* * * * *

صفحه ۵۹۰

کتاب عاریه

و در آن مسائلی است :

۱ - عاریه عقدی است جایز هر گاه صاحب آن خواست آن را پس میگیرد .

۲ - منع ماعون از کسی که تقاضای عاریه گرفتن آن را دارد سزاوار نیست و ماعون لوازم و اسباب خانه است یعنی چیزهائی که مورد احتیاج واقع میشود .

۳ - هر گاه عاریه گیرنده کسی است که اسباب را میشکند و خراب میکند ندادن باو مانعی ندارد .

٤ - اگر مال تلف شود عاریه گیرنده ضامن نیست و لازم نیست که قسم بخورد که مثلاً خوب حفظ کرده یا تقصیری نکرده و مادام که از او خیانت ندیده‌اند متهم کردن او هم جایز نیست .

۵ - هر گاه در وقت عاریه دادن شرط کرده باشد که هر گاه مال تلف شود عاریه گیرنده ضامن است اگر تلف شود باید جبران کند و اگر شرط نشده چیزی بر گردن او نیست .

٦ - طلا و نقره در دست عاریه گیرنده ضمانت شده هستند خواه صاحب آنها شرط کرده باشد که در صورت تلف باید طرف مقابل خسارت بدهد و خواه شرط نکرده باشد بلی اگر عاریه گیرنده شرط کرده باشد که در صورت تلف او ضامن نیست چیزی نباید بدهد .

۷ - برای زن جایز نیست که فرج خود را عاریه دهد و برای مولای کنیز جایز نیست که فرج کنیز خود را عاریه دهد بلی مگر مقصود از آن تحلیل باشد یعنی آن کنیز را بر کسی حلال کند .

۸ - هر گاه چیزی از شخصی که صاحب مال نیست بعاریه گرفته شد و از بین رفت عاریه گیرنده ضامن پرداخت خسارت است .

۹ - هر کس چیزی را عاریه گرفت و بدون اذن آن را نزد دیگری گرو گذاشت آنگاه

صفحه ۵۹۱

صاحب مال از گرو بودن مال خود مطلع شد اگر خواست مال خود را میگیرد و مرتهن یعنی کسی که مال نزد او گرو بود مال خود را از گروگذار مطالبه میکند .

* * * * *

صفحه ۵۹۲

کتاب دَین

و در آن دو مقصد است :

مقصد اول

درباره دَین است و در این مقصد مسائلی است :

۱ - تا زمانی که انسان راهی دارد که قرض نکند قرض کردن مکروه است و قرض باعث ذلت روز و تشویش شب است و قضائی در دنیا دارد و قضائی یعنی پس دادنی در آخرت و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند : پناه میبرم به خدا از کفر و قرض ، و آن را در ردیف کفر شمردند .

۲ - سزاوار است که انسان در ادای دین خود اهتمام نماید و بی‌اهمیت شمردن آن مکروه است .

۳ - انسان نباید قرض کند مگر آنکه چیزی داشته باشد که کفایت پس دادن قرض را بکند یا اگر حاضر ندارد امکان پس دادن برای او وجود داشته باشد و حتی اگر بنا باشد که دور خانه‌های مردم بگردد و يك لقمه و دو لقمه و يك خرما و دو خرما جمع کند بهتر از آنست که بدون محل بازپرداخت قرض کند مگر اینکه ولیی داشته باشد که پس از او قرض او را ادا میکند .

٤ - وام گرفتن در وقت احتیاج جایز است و فایده‌ای که دَین دارد این است که شخص را از طغیان بازمیدارد .

٥ - قرض بابی است از ابواب رزق پس هر کس طلب رزق از راه حلال نمود و چیزی بدست نیاورد باتکاء بر خدا و رسول قرض کند .

٦ - جایز است که انسان قرض کند و حج نماید .

۷ - جایز است که شخص برای ازدواج قرض کند .

صفحه ۵۹۳

۸ - جایز است برای صدقه دادن قرض نماید .

۹ - جایز است که بعد از بیست روز که تنویر نکرده برای تنویر قرض کند .

۱۰ - هر گناهی را کشته شدن در راه خدا کفاره میشود مگر دَین را که هیچ کفاره‌ای جز ادای آن یا بخشیدن صاحب حق ندارد .

۱۱ - هر گاه شخصی جزئی مالی بقدر زندگی دارد و مقروض هم هست از همین که در دست اوست قرض خود را میدهد و صدقه قبول میکند .

۱۲ - واجب است که نیت مرد این باشد که دین خود را ادا کند و گر نه بمنزله سارق است .

۱۳ - مستحب است قرض دادن بمؤمن و آن بهتر از صدقه است و ثواب قرض دادن به مؤمن هجده برابر است و ثواب صدقه ده برابر .

۱٤ - امروز و فردا کردن و حق مردم را نگاه داشتن و ندادن حرام است و هر کس که در ادای حق صاحب حقی مماطله و امروز و فردا کند برای هر روزش گناه یك عشّار را بر او مینویسند (عشّار کسی بوده که از طرف سلاطین و حکام از کالاهای مردم عشریّه میگرفته و تقریبا معادل کلمه گمرکچی است) .

۱۵ - واجب است که به بدهکار تنگدست مهلت دهند تا ادای دین برایش میسر شود .

۱٦ - در دَین خانه و خادم فروخته نمیشود بلکه لباسی که با آن نماز میخواند و در میانه مردم راه میرود و لباس اشخاصی که کسوه آنها بر عهده او است نیز فروخته نمیشود بلی مگر آنکه از آن البسه بیش از اندازه حاجت خود داشته باشد .

۱۷ - سزاوار است که طلبکار را راضی کنند یا طلب او را بدهند و یا با زبان نرم و ملایمت او را راضی نمایند .

۱۸ - ادای قرض کسانی که بی‌چیز شده‌اند بر عهده والی است که از بیت المال ادا میکند و این در صورتی است که در طاعت خدا خرج کرده باشند و در غیر این صورت ادای دین آنها بر امام والی نیست و همچنین پرداخت مهرهای زنان از طرف شوهران که دَین آنها به زنان است بعهده امام والی نمیباشد .

صفحه ۵۹٤

۱۹ - هر کس بمیرد طلب‌های مدت‌داری که از مردم دارد حالّ میشود و همچنین بدهیهای مدت‌داری که دارد همگی حالّ میشوند (یعنی بموت او مدتهائی که قرار داده شده بود سرمیآید) .

۲۰ - اول چیزی که از مال میت برمیدارند خرج کفن اوست بعد از آن دینی که بر گردن اوست و بعد از آن وصیت او آنگاه حقوق ورثه را بآنها میدهند و وارث قبل از ادای دین حق تصرفی در مال ندارند مگر آنکه دین را بر عهده بگیرند و ضمانت کنند آن وقت مال متعلق بآنها میشود .

۲۱ - هر گاه کسی فوت کند و دینی بر گردن او باشد و شخصی نزد طلبکاران پرداخت بدهی او را تضمین کند ذمه میت بری میشود .

۲۲ - هر گاه از کسی درهمها و یا دینارها و یا کالائی طلب داری و هنگام پس دادن باختیار خودش بهتر از آنچه بدهکار بود داد گرفتن آن برای تو جایز است البته اگر شرطی بین شما نبوده و اگر کمتر از بدهی خود داد و تو هم راضی بودی آنهم اشکالی ندارد .

۲۳ - اگر چیزهائی مثل نان یا گردو قرض کردی و در وقت پس دادن کوچکتر یا بزرگتر دادی اشکالی ندارد .

۲٤ - هر کس از شخصی طلبی دارد و سررسید پرداخت وقت معینی است آنگاه این شخص طلبکار به بدهکار بگوید از آنچه که نزد تو دارم این مبلغ نقد بده باقی را میبخشم یا بگوید قسمتی را نقد بده و برای پرداخت بقیه مال مدت را زیاد میکنم مادام که چیزی بر اصل پول افزوده نشده اشکالی ندارد .

۲۵ - هر کس به شخص غایبی بدهکار است واجب است نیت داشته باشد که طلب او را بدهد و واجب است که در صدد یافتن او برآید و مال او را بدهد پس اگر چنانچه که مفقود شده باشد و این بدهکار از یافتن او مأیوس شود برای او حلال است که آن مال را جزو مال خود قرار دهد پس اگر طالبی روزی آمد باو میدهد و وصیت هم میکند که اگر صاحب آن آمد باو بدهند و میتواند که آن مال را صدقه بدهد و یا آن را حفظ

صفحه ۵۹۵

نموده و وصیت میکند که این مال متعلق بفلان است و یا میتواند آن را جزو مال خود قرار دهد و در آن تصرف کند و کم‌کم آن را صدقه بدهد .

۲٦ - هر گاه مردی کشته شود و بدهکار باشد و مالی هم نداشته باشد پس اگر ورثه قصاص را اختیار کردند (یعنی گفتند قاتل را بکشید) که باید طلب طلبکاران را ضمانت کنند و روایت شده که چنین کسی دَین او بر امام است و اگر ورثه چیزی نداشته باشند که ضمانت دین را بکنند امام از

بیت المال از سهم غارمین (یعنی بدهکاران) ادا میکند و اگر دیه را اختیار کردند صرف در دَین مقتول میشود و اگر ورثه ، دم مقتول را به قاتل بخشیدند ضامن طلب طلبکارانند .

۲۷ - هر گاه پدر بدهکار باشد جایز است که از مال فرزند خود بردارد و دَین خود را با آن پرداخت نماید و اگر پدر فوت شود هر گاه چیزی باقی نگذارده برای پسر مستحب است که دین پدر را ادا نماید .

۲۸ - مستحب است که میت را از دَینی که داشته حلال کنند و به هر درهمی که کسی حلال کند خداوند ده درهم باو خواهد داد .

۲۹ - زیاده‌روی کردن طلبکار در طلبخواهی مکروه است و بدی کردن است و راه و رسم طلبخواهی این است که نزد بدهکار زیاد بنشیند و ساکت باشد .

۳۰ - مطالبه طلبکار در حرم هر گاه در بیرون حرم قرض داده جایز نیست اما اگر در حرم قرض داده مطالبه در حرم مانعی ندارد .

۳۱ - هر کس بدهی دارد و مالی دارد که بقدر کفایت بدهکاری میشود و قدری هم بیشتر است پس اگر وقت پرداخت این دین رسیده ادای آن و وفای به شرط در همان وقت واجب است حتی اگر طلبکار مطالبه نکند و اگر در پرداخت کوتاهی کند بایستی که با اذن و رضای صاحب مال باشد اما اگر مالی که دارد بقدر ادای دین نیست یا مساوی آن است در این صورت نیز باید آن را بپردازد یا با اجازه و رضایت عقب میاندازد و مانعی ندارد که در چنین حالتی بعض از مالش را خود بخورد و قسمتی را به طلبکاران بدهد و تنگ‌دست کسی نیست که اصلاً چیزی ندارد بلکه معسر و

صفحه ۵۹۶

تنگدست جایز است که خانه و کنیز داشته باشد و همچنین چیزی که بخورد و زندگی کند جز آنکه امور او قدری برای او سخت شده .

۳۲ - قرض دادن بشرط آنکه بیشتر بگیرند جایز نیست و این ربای محض است .

۳۳ - هر کس از دیگری طلبکار باشد و نتواند از او وصول نماید و از آن شخص مالی بدست این طلبکار بیفتد ولو بنحو امانت باشد یا باو داده باشد که صرف در امور برّ نماید و برای او ممکن نشده باشد جایز است که از باب تقاص از آن مال بردارد و حتی اگر که مدیون بین خودش و طلبکار قسم خورده باشد که بدهکار نیست اما اگر او را قسم داد و نزد قاضی قسم خورد بعد از آن از او تقاص نمیکند و تقاص از امانت مکروه است و اگر بخواهی از امانت بعنوان تقاص برداری باید بگوئی : خدایا من این مال را از روی ظلم و خیانت برنمیدارم و بدرستی که این را در عوض مال

خود که از من گرفته است برمیدارم و چیزی بر آن نمیافزایم ، و اگر مدیون او را قسم داد بعد از گفتن این عبارت قسم هم برای او میتواند بخورد (که مثلاً در امانت او خیانت نکرده) .

۳٤ - هر کس از کسی طلبکار است و بجای طلب او شرابی باو داد میگیرد و آن را تبدیل به سرکه میکند و اشکالی ندارد .

۳۵ - هر کس از مردی طلبکار باشد و مدیون شرابی یا خوکی بفروشد و قیمت را باو بدهد در صورتی که طلبکار نمیدانسته که بدهکار آنها را بحرام فروخته و پول آنرا باو داده گرفتن این مال جایز است اما فروشنده اگر آنها را بکسی فروخته که مینوشد و میخورد که کار حرامی کرده و اگر طلبکار این مطلب را بداند این پول را از او نمیگیرد .

۳٦ - مکروه است که انسان در خانه بدهکار خود فرود آید و در آنجا منزل کند و اگر بر او وارد شد از طعام و شراب او نمیخورد و به چارپای خود از علف او نمیدهد و اگر چیزی از این کارها را بانجام رساند بیش از سه روز ادامه ندهد .

۳۷ - قبول هدیه از مدیون برای طلبکار مکروه است و شرط گرفتن عینی زیاده بر اصل مال جایز نیست و همچنین شرط منفعتی زیاده بر مال مثل اینکه حیوان او را

صفحه ۵۹۷

سوار شود اما انتفاع از بدهکار با رضایت او بی آنکه شرطی کرده باشد مانعی ندارد .

۳۸ - قرض گیرنده مال را مالك میشود اگر چه که در آن تصرف ننماید .

۳۹ - قرض عقدی است لازم و شرط مدت در آن جایز است .

٤۰ - تقسیم دَین مشترك صحیح نیست بلکه هر چه بدست آید بین دو شریك است و هر چه تلف بشود هم بین آن دو است حتی اگر تقسیم هم بکنند باز بهمین صورت است و چنین حیلهای که هر یك از شرکاء سهم طلبکاری خود را به شریکش حواله دهد که او برود و بگیرد جایز نیست و صلح به آنچه بر ذمه اشخاص است مانعی ندارد .

٤۱ - فروش آنچه که قبلاً دَین بوده بازای آنچه که آنهم قبلاً دَین بوده صحیح نیست رجوع شود به حاشیه صفحه ۵۱۲ .

.

٤٢ - هر کس از شخصی طلبکار باشد و دیگری طلب او از مدیون را بمتاع کمی بخرد آنگاه برود و از بدهکار مطالبه نماید بیش از آنچه که بصاحب دین داده بود باو نمیرسد و ذمه شخص بدهکار نسبت به بقیه مال بری است .

٤٣ - هر گاه گرو گیرنده ، رهن (یعنی گروی شخص) را پس ندهد خود داری از پرداخت دین جایز است .

٤٤ - خود داری از قرض دادن نمك و آتش و خمیر و نان مکروه است .

٤٥ - مستحب است که بر قرض شاهد بگیرند .

٤٦ - هر گاه مؤمن چاره‌ای نداشته باشد جز آنکه برای معیشت لازم خود از تو قرض کند و تو هم میتوانی باو قرض دهی بدون آنکه ضرری بر تو وارد آید قرض دادن بر تو واجب و امتناع ازقرض دادن بر تو حرام است .

٤٧ - هر گاه مردی متاعی خرید و تو از جانب او ضمانت کردی (یعنی گفتی پولش بر عهده من) آن وقت دراهم را آورد میگیری و مال تو است و آن مبلغ که نزد فروشنده متاع ضامن شده‌ای بر گردن توست و از هر مالی که خواستی باو میدهی .

صفحه ٥٩٨

مقصد دوم

در دَین عبد است و در آن مسائلی است :

١ - عبد نمیتواند چیزی بر ذمه بگیرد و نه قرض کند و نه اقرار نماید و نه بگیرد و نه بدهد مگر باجازه مولای خود .

٢ - هر گاه آقا به بنده خود اجازه نداد که قرض کند و او بی‌اجازه قرض کرد دینی بر گردن مولا نیست و قرض دهنده نمیتواند از مولای عبد مطالبه طلب خود را بنماید یا آنکه عبد را بکار در جائی وادارد تا از مزد او دین ادا شود پس اگر مولای این عبد او را آزاد کرد بعد از آزادی از بنده مطالبه میکند یا اگر مولا اذن داد که کار کند و بدهی را بدهد کار میکند و میپردازد .

٣ - عبد نمیتواند برای مولا یا برای خودش قرض کند و اگر باو اجازه قرض کردن داده‌اند ظاهراً این اجازه بجهت آنست که عادت در تجارت بر قرض دادن و قرض گرفتن جاری شده پس در این حالت یعنی در صورت اذن بر تجارت دین او بگردن مولاست و اگر مال او نزد مردم ضایع شد آن هم بر گردن مولا است .

٤ - اگر بنده در حالیکه مولای او باو اجازه تجارت داده قرض بکند آنگاه مولا او را بفروشد یا نفروشد در هر دو حالت دین بر گردن مولای او است .

صفحه ٥٩٩

* * * * *

صفحه ٦٠٠

کتاب رهن

و در آن مسائلی است :

١ - در فروش نسیه وثیقه و ضامن خواستن جایز است .

٢ - جایز است گرو گرفتن در پیش خرید در مورد حیوان و گندم .

٣ - رهن یعنی گرو یا وثیقه گذاشتن و گرفتن ، برای هر دَینی که بر عهده کسی واقع شود جایز است .

٤ - وثیقه گرفتن از مؤمن مکروه است .

٥ - وثیقه و رهن آنست که تحویل گرفته شده باشد .

٦ - وثیقه گذاشتن مال دیگری جز با اجازه او جایز نیست پس هر کس مال دیگری را گرو بگذارد مال به صاحب مال برگردانده میشود .

٧ - هر کس چیزی را به رهن نزد کسی بگذارد بعد غایب شود جایز نیست که مال او را بدون اجازه او برای ادای دینی که دارد بفروشند و صبر میکنند تا برگردد و اگر طوری است که شخص نمیداند این مال را چه کسی نزد او برهن گذاشته و از شناختن او هم مأیوس شود مال را میفروشد و اگر قیمت مساوی مال او یا کمتر شد آن را برمیدارد و اگر بیشتر شد آنچه را که زیاد آمده نگه میدارد تا صاحب آن بیاید .

٨ - هر کس بمیرد و کالاهائی بجا بگذارد و معلوم نیست که آن امتعه متعلق به چه کسی هستند و در گرو چه مبلغی باو سپرده شده‌اند حکم این امتعه مثل مال خود میت است .

۹ - هر کس وثیقه‌ای نزد او باشد پس ضایع شود یا از بین برود خسارت بر مال راهن وارد آمده و باید طلب شخصی را که وثیقه نزد او بوده بپردازد و اگر مرتهن در نگهداری آن کوتاهی کرده تا مال از میان رفته ضامن است .

۱۰ - هر گاه قسمتی از رهن از بین برود قسمت دیگر رهن که باقی مانده وثیقه مال

صفحه ۶۰۱

مرتهن است .

۱۱ - هر گاه راهن وثیقه‌ای را که خود نزد مرتهن سپرده از او عاریه بگیرد و آن وثیقه نزد او تلف شود خسارت بر عهده خود او است که صاحب رهن است و مال شخص مرتهن که بازاء وثیقه نزد راهن بوده از بین نمیرود یعنی باید مال را پس بدهد .

۱۲ - هر گاه رهن درآمدی دارد متعلق به صاحب آن رهن است و اگر مرتهن آن درآمد را تحصیل میکند آن را بجای پولی که به راهن داده حساب میکند و از آن کم میکند و هر گاه از این طریق تمام پولی را که داده پس گرفت وثیقه راهن را باو رد میکند .

۱۳ - جایز است که مرتهن از رهن با اجازه راهن استفاده کند و کراهتی هم دارد .

۱٤ - هر کس کنیزی را به رهن یعنی وثیقه بدهد و رسیدن بآن کنیز برایش میسر باشد جایز است که با او نزدیکی کند .

۱۵ - مال سواری هر گاه در رهن است مرتهن آن را سوار میشود و کسی که سوار آن میشود باید نفقه آن را هم بدهد و شیر حیوان مرهون نوشیده میشود و هر که شیر را میخورد باید نفقه آن را هم بدهد اما اگر گرو گذارنده خرج آن را میدهد مرتهن نه میتواند آن را سوار شود و نه شیر آن را بخورد .

۱٦ - هر کس وثیقه‌ای نزد او است میتواند آن را از راهن بخرد .

۱۷ - هر گاه کسی که به جمعی بدهکار است مفلس شود و نزد بعض آنها اجناس گروئی داشته باشد و نزد بعضی نداشته باشد و از دنیا برود و آنچه دارد کفایت دین او را نکند آنچه بجا گذاشته چه در رهن باشد و چه نباشد تماماً بین طلبکاران قسمت میشود .

۱۸ - هر کس از میتی طلبکار بوده و دلیل و شاهدی ندارد اما وثیقه‌ای در دست اوست و میترسد ورثه طلب او را منکر شوند میتواند از آنچه که نزد او وثیقه است مال خود را بردارد و اگر چیزی زیاد آمد به ورثه بدهد و اگر اقرار کرده بآنچه که در نزد او است آن را میگیرند و بر ادعائی که دارد بینه یعنی دلیل و حجت طلب میکنند و بعد از

صفحه ٦٠٢

قسم حق او را میدهند و اگر دلیل و حجت نیاورد و ورثه هم منکر هستند میتواند از آنها بخواهد که قسم علم بخورند یعنی قسم بخورند به خدا که آنها نمیدانند و علم ندارند که این شخص بر میت آنها حقی دارد .

صفحه ٦٠٣

* * * * *

صفحه ٦٠٤

کتاب ضمانت و حواله و کفالت

و در این کتاب سه مقصد است :

مقصد اول

در ضمان است و در آن مسائلی است :

١ - در ضامن شرط است که جزو اشخاص محجور نباشد مثلاً طفل و دیوانه و سفیه و مملوك نمیتوانند ضامن کسی باشند .

٢ - در ضمانت رضایت کسی که نزد او از کسی ضمانت میشود یا کسی که از جانب او ضمانت میکنند شرط نیست .

٣ - شرط نیست که ضمانت کننده مضمونٌ عنه و مضمونٌ له را بتفصیل بشناسد .

٤ - اگر ضامن از جانب شخصی بدهی او را ضمانت کرد ذمه آن شخص از حقی که صاحب حق داشته مبرا است و از این به بعد کسی که ضمانت او را کرده‌اند مشغول الذمه ضامن است .

٥ - اگر ضامن به نیت خیر و قربة الی الله از جانب شخص زنده یا مرده‌ای ضمانت کرد حقی بر گردن کسی که ضامن او شده ندارد .

٦ - اگر مضمون له بداند که ضامن مالی ندارد باز هم ضمانت صحیح است .

٧ - جایز است که ضامن ضمانت مدت‌داری بکند مثلاً بگوید تا وقت حصول فلان عایدی ، بلکه هیچ ضمانتی نیست مگر آنکه مدت‌دار است ولو مدت کمی باشد .

۸ - هر گاه میتی از کسی طلبکار بوده و یکي از وراث رضایت بقیه را ضامن شود ذمه مدیون فیمابین او و خداوند بری است .

۹ - هر گاه مادر مالی داشته باشد جایز است بدهی مردی را که به طفل او بدهکار است باو ببخشد و حلال کند و او ضامن جلب رضایت فرزند است اما اگر مالی ندارد

صفحه ٦٠٥

که باو بدهد یا نتواند بنحوی او را راضی کند چنین کاری برای او جایز نیست .

۱۰ - پدر میتواند بدهکار فرزند خود را ببخشد و اگر پدر قبل از آن فرزند از دنیا رفت بدهکار در حِلّ است (یعنی چیزی بگردن او نیست) .

۱۱ - هر کس مالی را از طرف کسی ضمانت کرد بعد با مضمون له یعنی کسی که نزد او ضمانت نموده با مبلغ کمتری مصالحه نمود نمیتواند از مضمون عنه غیر از مبلغی که در مصالحه داده چیزی مطالبه کند .

۱۲ - هر گاه ضمانت بخواهش مضمون عنه صورت گرفته ضامن نبایستی که در نهایت متحمل خسارت و غرامتی شود بلکه تحمل خسارت و غرامت بر عهده مضمون عنه است .

و اصحاب در این کتاب فروع زیادی ذکر کرده‌اند که همه آنها بدون نص خاص است و باختلاف انظار ممکن است که تحت عمومات عالیه متعددی قرار گیرند و همه آنها ظنونی هستند که ما آنها را حلال نمیشماریم پس خودشان بآنچه بیان کرده‌اند داناترند .

مقصد دوم

در کفالت است و در آن مسائلی است :

۱ - مکروه است بر عهده گرفتن کفالتها .

۲ - در فروش نسیه کفیل خواستن و طلب وثیقه جایز است .

۳ - هر کس حاضر کردن شخصی را متکفل شد اگر سر موقع او را آورد که هیچ و گر نه او را حبس میکنند تا شخصی را که تکفل کرده حاضر کند .

٤ - هر کس متکفل شود شخصی را حاضر نماید و تکفل کند که خودِ او را میآورد آن وقت بگوید اگر او را نیاوردم فلان قدر درهم بر گردن من باشد چنین کسی متعهد آوردن همان شخص است و

بعد از کفالت ضمانی بر گردن او نیست و هر کس بگوید فلان قدر درهم بر گردن من باشد اگر او را نیاورم او ضامن است به ضمانت مشروط

صفحه ٦٠٦

اگر آورد که آورده و گر نه ضامن پرداخت دراهم است .

٥ - هر کس عمداً کسی را بکشد و او را باولیاء مقتول بسپارند پس جماعتی بریزند و او را از دست اولیاء مقتول خلاص کنند آن جماعت را حبس میکنند تا قاتل را بیاورند پس هر گاه قاتل بمیرد در حالی که آنها در حبس هستند باید دست‌جمعی دیه را به اولیاء مقتول بپردازند .

٦ - در حد کفالتی نیست (یعنی نمیشود حد را بر کفیل جاری کرد) .

مقصد سوم

در حواله است و در آن مسائلی است :

١ - حواله دادن اشخاص محجور مثل طفل و مجنون و سفیه و مملوك جایز نیست .

٢ - در حواله رضایت حواله دهنده و کسی که حواله را باو میدهند شرط است اما رضایت محالٌ علیه که حواله را بر سر او داده‌اند شرط نیست .

٣ - شرط نیست که شخصی که بر سر او حواله میدهند به حواله دهنده بدهکار باشد و حواله دادن بر سر کسی که بریء الذمه است و بدهی ندارد جایز است .

٤ - اگر محال علیه یعنی کسی که بر سر او حواله داده‌اند در وقت حواله دادن مال داشته باشد بعد بی‌پول شود دارنده حواله دیگر به حواله دهنده رجوع نمیکند .

٥ - اگر بعد از حواله دادن معلوم شد که محال علیه مُعسِر (یعنی بی‌پول) بوده است دارنده حواله به حواله دهنده رجوع میکند .

٦ - هر گاه مردی دینارهائی از کسی طلبکار باشد و بر سر او چند دینار حواله دهد جایز است که در صورت رضایت محالٌ علیه با آن حواله بجای دینار درهم بگیرد . و علماء در اینجا بحسب اختلاف نظرهائی که داشته‌اند فروعی ذکر کرده‌اند که ما احتیاجی بآنها نداریم و خود بآنچه گفته‌اند داناترند .

صفحه ٦٠٧

* * * * *

صفحه ٦٠٨

کتاب حَجْر و تَفلیس حَجْر بمعنی منع است و در اینجا مقصود از آن منع از تصرف در اموال است و تَفلیس یعنی کسی را در عداد اشخاص مفلس و بی‌چیز قرار دادن و حکم نمودن بافلاس او . م .

و در آن مسائلی است :

١ - پسربچه و دختربچه تا قبل از رسیدن به حد ادراك از تصرف در اموال خودشان منع میشوند و حد ادراك پسر تمام شدن سیزده سال و وارد شدن در چهارده است و حد ادراك دختربچه تمام شدن نه سال و ورود به ده سالگی است .

٢ - سفیه محجور است یعنی از تصرف در مال او را بازمیدارند و او کسی است که مال را از بین میبرد و در آن جاها که عُقلا اموالشان را صرف میکنند مال را صرف نمیکند و مناط در تعیین سفاهت عرف است پس ولیّ شخص سفیه مال را بدست او نمیدهد تا عقل پیدا کند و مال را فاسد و ضایع نکند .

٣ - در افساد مال فرقی نیست بین اینکه بر خلاف رویه معمول اشخاص عاقل عمل کند یا مال را صرف در معصیتها و لهو و لعب نماید و یا بپردازد و عطا کند و ببخشد یا در صدقات و طاعات صرف کند بطوری که خود و اشخاص واجب النفقه خود را فقیر کند پس هر یك از این کارها را که انجام داد و از طریقه‌ای که شرع دعوت بآن کرده بیرون رفت و داخل در اسراف و تبذیر و تضییع شد این شخص سفیه و از شیمه و عادت عاقلان خارج است و سزاوار است که او را محجور نمایند چون مال خدا را فاسد و ضایع میکند .

٤ - مجنون را ممنوع از تصرف در مال میکنند تا افاقه حاصل کند یا جنونش برطرف شود .

٥ - وصیت کننده از وصیت به بیش از ثلث منع شده و وصیت او در بیشتر از ثلث نافذ

صفحه ٦٠٩

نیست مگر بتأیید ورثه .

٦ - عبد در آنچه که بدست آورد محجور است و مال او متعلق بمولا است و خود مالك چیزی نمیشود .

۷ - مکاتب مشروط بنده‌ای که با او قرار گذاشته‌اند که کار کند و فلان مبلغ تا فلان موعد بیاورد و آزاد شود . م .

محجور است تا تمام تعهد خود را بپردازد پس در حقیقت مالك چیزی نمیشود و در آنچه که بدست آورد و تحصیل نماید نمیتواند تصرف کند .

۸ - بدهکار هر گاه مماطله میکند و از ادای دین سر باز میزند و طلب طلبکاران را نمیدهد امام او را گرفته و حبس مینماید و مال او را بین طلبکاران قسمت میکند اگر چیزی زیاد آمد به خود او میدهد و اگر مال مساوی طلب طلبکاران بود حق آنها را کامل میدهد و اگر کم آمد به نسبت حصه‌ها تقسیم میکند و آنچه از احکام حجر و شروط و فروع آن ذکر کرده‌اند خالی از نص است و دخلی بما ندارد .

۹ - مدیون از اکل و شرب و سایر تصرفات خود که با اقتصاد (یعنی میانه‌روی) انجام میدهد منع نمیشود جز آنکه هر گاه طلبکاران مطالبه طلب خود را کردند و مماطله نمود (یعنی امروز و فردا کرد) و جواب درستی نداد و آنها نزد حاکم مرافعه نمودند حاکم او را حبس میکند و مال او را قسمت مینماید .

۱۰ - هر کس از کسی که مفلس شده طلبکار است و جماعت دیگری هم از آن مفلس طلب دارند و جماعت بدفعات حقوق خود را از او گرفته‌اند و اینك مفلس شده این شخص طلبکار باید رجوع بآن بدهکار نماید و آن بدهکار هم رجوع به جماعت طلبکاران کرده و سهم این یك نفر را از آنها گرفته باو میدهد .

۱۱ - هر گاه مدیون فوت کند و ترکه او کفاف قرض او را نمیدهد ماترك بین طلبکاران به نسبت سهام آنها قسمت میشود و اگر کسی از طلبکاران عین مال خود را یافت آن را برمیدارد و طلبکاران آن را تقسیم نمیکنند و همچنین هر گاه بدهکار زنده باشد و طلبکاری عین مال خود را دید آن را برمیدارد و طلبکاران دیگر نباید با

صفحه ٦١٠

او به نسبت حصه خود شریك شوند .

۱۲ - بدهکاری که از پرداخت دین خود سر باز زده و بدهی خود را نمیدهد حبس میشود و درباره اموال و حال او تجسس میکنند اگر مفلس و بی‌چیز است او را رها میکنند و اگر طلبکاران بخواهند او را بکاری وادارند که از او ساخته است وامیدارند و اگر برای او ممکن نباشد که کاری کند او را رها میکنند و مطالبه از چنین کسی حلال نیست و اگر مالی داشته باشد بین طلبکاران بقدر حقوق آنها یا به نسبت حقوقی که دارند تقسیم میشود .

صفحه ٦١١

* * * * *

صفحه ٦١٢

کتاب لقطه

و در آن مسائلی است :

١ - برداشتن لقطه یعنی شیئی که در جائی پیدا میشود مکروه است چونکه آن گم شده مؤمن است و آن لهیبی است از آتش جهنم .

٢ - گم شده را بدون توصیف و تعریف برای مردم نمیخورند مگر گمراهان .

٣ - فقیر و غنی حکم آنها در برداشتن شیئی که در جائی پیدا میکنند یکسان است .

٤ - لقطه حرم کراهت برداشتن آن از سایر بلاد شدیدتر است پس نه بآن دست میزنند و نه پا تا وقتی که صاحبش بیاید و آن رابردارد .

٥ - هر کس کنیزی بیابد نزدیکي با او برایش حلال نیست بلی هر گاه خرج او را داد اگر دانست که مملوك است جایز است بهمان مبلغ که خرج او کرده او را بفروشد و این در صورتی است که صاحب او را نیابد .

٦ - هر کس غلامی را یافته او را همراه خود ببرد و غلام از او بگریزد در گریختن عبد تعهدی و خسارتی بر گردن او واقع نمیشود و اگر صاحب غلام با او بنزاع پرداخت التقاط کننده قسم میخورد به خدائی که جز او خدائی نیست که او جامه آن غلام را از تن او بیرون نیاورده و چیزی از آنچه با او بوده برنداشته و او را نفروخته و در مورد بازگرداندن او به صاحبش سهل‌انگاری نکرده پس اگر قسم خورد ضامن چیزی نیست .

٧ - طفلی که او را در جائی گذارده‌اند و کسی او را یافته آزاد است و چون بزرگ شود اگر بخواهد همان کس را که یابنده اوست و او را بزرگ کرده ولیّ خود میگیرد و گر نه خرجی را که او نموده است باو میدهد و میرود و هر کس را خواست ولی میگیرد و اگر چیزی ندارد که بدهد آنچه که یابنده خرج او کرده صدقه‌ای میشود که باو داده .

٨ - پسر یا دختری که در جائی پیدا شده‌اند و کسی آنها را برداشته خرید و فروش

صفحه ٦١٣

نمیشوند چونکه آنها آزادند و تو میتوانی در مقابل نفقه‌ای که بآنها داده‌ای اگر چیزی ندارند که بتو بدهند از آنها کار و خدمت بخواهی .

۹ - هر کس در محلی که بیم تلف میرود گوسفندی پیدا کند جایز است که آن را برداشته و تملك نماید و این عمل کراهت دارد اما سه روز تعریف و توصیف آن را مینماید در همان حدود که آن را یافته پس اگر شناخته شد آن را بصاحبش رد میکند و گر نه آن را میخورد و او ضامن است که هر گاه صاحب آن آمد قیمت گوسفند را باو بپردازد .

۱۰ - هر کس شتری بیابد اگر در چراگاهی است گرفتن آن برای او جایز نیست .

۱۱ - هر کس چهارپائی را در محلی که آب و مرتع و امنیت است بگذارد آن چارپا مال اوست هر وقت خواست آن را میگیرد لکن اگر آن را در محلی که ضایع میشود ول کرد جائی که آب و مرتع نیست آن چارپا متعلق به کسی است که آن را احیا کند و همچنین اگر صاحبان آن آن را رها کرده باشند یا از علف و نفقه آن عاجز مانده باشند آن چارپا متعلق به کسی است که آن را احیا کند .

۱۲ - هر کس در بیابانی به مال یا شتری برخورد که از رفتن بازمانده و همانجا ایستاده است و صاحبش آن را رها کرده است چون دنبال او راه نمیآمده پس اگر دیگری آن را بگیرد و بآن رسیدگی کند و نفقه بدهد تا از حالت درماندگی و از مردن نجات یابد آن شتر متعلق باوست و صاحب اول آن حقی بر شتر ندارد و آن برای یابنده مثل مالی است که بر او حلال کرده باشند .

۱۳ - هر گاه سفره‌ای در راهی یافت شود گسترده و در آن گوشت یا نان یا پنیر یا تخم مرغهائی باشد و کاردی هم در آن باشد محتویات آن را قیمت نموده آنها را میخورند چونکه این چیزها فاسد شدنی هستند و نمیشود آنها را نگاه داشت بعد از آن باید آن مال را توصیف و تعریف کنند و اگر طالب آن آمد قیمت را باو میدهند و سفره‌ای که این امتعه در آن بوده و همچنین کارد را نگه میدارند که پیدا شدن آنها را اعلام و تعریف نمایند .

صفحه ٦١٤

١٤ - لقطه حرم یکسال تعریف و توصیف میشود اگر صاحبش پیدا شد که باو رد میشود و گر نه آن را صدقه میدهند .

۱۵ - اگر در حرم دیناری بدون نقش پیدا شد به یابنده آن اجازه داده شده که بدون تعریف و توصیف برای دیگران آن را تملك کند .

١٦ - هر که در خانه‌ای از خانه‌های مکه مالی را که دفن شده بیابد درباره آن از اهل خانه سؤال میکند اگر آن را شناختند بآنها میدهد و گر نه آن را صدقه میدهد .

۱۷ - هر کس در خانه خود چیزی پیدا کند اگر دیگری هم بآن خانه آمد و رفت میکرده این مال لقطه‌ای است که یکسال تعریف و توصیف میشود اگر شناخته شد که به صاحبش رد میشود و گر نه در صورت تمایل آن را تملك میکند و اگر هیچ کس داخل خانه او نمیشده آن مال رزقی است که خدا باو داده و همین طور است کسی که در صندوق خود چیزی پیدا کند اگر دیگری هم بآن صندوق دست میزده این لقطه‌ای است و گر نه آن رزقی است که خدا برای او فرستاده .

۱۸ - هر کس مالی را پیدا کند در خانه‌ای که مسکونی است و اهلی دارد آن مال را بر ایشان تعریف میکند اگر شناختند آن را بایشان میدهد و اگر غیر آن اشخاص کسی بآن خانه آمد و رفت میکرده برای او هم تعریف میکند اگر شناخت که مال اوست و گر نه خود آن را تملك مینماید و اما اگر خانه خرابه و غیر مسکونی است مالی که پیدا شده متعلق به یابنده است و روایت شده در کسی که دراهمی در خرابه‌ای بیابد که آنها را تعریف نماید اگر کسی پیدا شد که آنها را شناخت که مال اوست و الا خودش از آنها برخوردار میشود و شك نیست که این تعریف کردن در خرابه‌ای که محل آمد و رفت و در مجاورت خانه‌های مسکونی است بهتر و باحتیاط نزدیکتر است .

۱۹ - هر کس مالی پیدا بکند از یك درهم کمتر آن مال متعلق بخودش است و تعریف نمیکند هر کجا که باشد .

۲۰ - هر کس شتری یا گاوی بخرد و چون آن را ذبح کند در شکمش کیسه‌ای بیابد که در آن درهمها یا دینارها و یا جواهری است اشیاء یافت شده را برای فروشنده

صفحه ٦١٥

توصیف میکند اگر نتوانست بشناسد آن شیء مال اوست خدا باو روزی داده .

۲۱ - هر کس ماهی بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند رزقی است که خدا داده و مال خودش است .

۲۲ - هر گاه کشتی‌ای با محموله آن غرق شود هر چه از کالاهای آن را دریا بساحل بیندازد متعلق بصاحبان آن است و ایشان بآن مال سزاوارترند و هر چه که صاحبان آن از آن مأیوس شده و آن را ترك نمودند و مردم با غواصی بیرون آوردند آنچه که بیرون آمده متعلق بکسی است که غواصی نموده و بیرون آورده است .

۲۳ - برداشتن عصا یا چوبی که بآن جوال را می‌بندند (در کرمان کِلاك میگویند) یا میخ چوبی و ریسمان و یا پابند و امثال اینها که دارای اهمیت چندانی نیستند و هر گاه گم بشوند صاحب آنها دنبال آنها نمیگردد مانعی ندارد و اما مثل نعلین و ظرف پوستی و شلاق هر گاه در جائی دیده شود نباید بآن دست بزنند و اگر آن را بردارند لقطه است .

٢٤ - هرچه دزد نزد تو ودیعه بگذارد در حالی که میدانی مال مردم است آن را به دزد پس مده و اگر صاحبان آن را شناختی بآنها بده و گر نه در دست تو بمنزله لقطه است که یکسال تعریف و توصیف میکنی اگر بصاحب آن برخوردی که هیچ و گر نه آن را صدقه میدهی آنگاه اگر بعد از آن صاحبش آمد او را مخیر میکنی بین اینکه اجر صدقه مال او باشد یا آنکه غرامت او را بدهی و اجر مال تو باشد .

٢٥ - لقطه بطور مطلق واجب است که یکسال تعریف شود اگر صاحبش آمد آن را باو میدهند و گر نه یابنده در صورت تمایل آن را تملك نموده جزو مال خود قرار میدهد و اگر خواست آن را صدقه میدهد و اگر کسی که در طلب آن است آمد او ضامن پس دادن است و هنگامی که برای مال خود وصیت میکند این مطلب را هم ذکر میکند و معنی تعریف یکسال این است که عرفاً بگویند یکسال است که فلانکس این مال پیدا شده را تعریف میکند و در شرع تعریف و توضیحی برای کیفیت تعریف لقطه نیست .

صفحه ٦١٦

٢٦ - اگر نیت کرده باشد که بعد از تعریف هر گاه صاحب مال پیدا نشد آنرا صدقه بدهد واجب نیست که فوراً بعد از تعریف اقدام به صدقه دادن مال نماید .

٢٧ - سزاوار است که تعریف در مجامع عمومی باشد .

٢٨ - هر گاه رفیق راهی داشته باشی و از تو جدا شود و ببینی که قدری از متاع او پیش تو مانده و آن شخص را نمیشناسی و شهر و ولایت او را نمیدانی قیمت آن متاع را بشیعیان صدقه بده .

٢٩ - هر کس در حرم مالی پیدا کند تعریف میکند اگر کسی که در پی آن باشد یافت نشد آن را به خانواده مسلمانی صدقه میدهد .

٣٠ - هر کس در حرم دیناری بیابد و پس از آن دیناری دیگر و آنگاه دینار دیگری اگر آنها را تعریف کرد و کسی را نیافت که بشناسد در صورتی که محتاج باشد سومی را صدقه میدهد و اگر غنی است همه را صدقه میدهد .

٣١ - مملوك خودش مالك چیزی نمیشود پس لقطه را برنمیدارد و اگر که برداشت مالك او یك سال آن مال را تعریف میکند اگر طالب آن آمد مال را باو میدهد و گر نه در مال او میماند پس اگر فوت کرد ورثه او آن را نگاه میدارند اگرطالب آن شیء آمد باو میدهند و گر نه جزو اموال ایشان میشود و متعلق بآنها است .

صفحه ٦١٧

* * * * *

صفحه ٦١٨

کتاب غصب

و در آن مسائلی است :

١ - برای احدی حلال نیست که در مال غیر بدون اذن او تصرف نماید .

٢ - جایز نیست که به همسایه خیانت نموده و به زمین او تجاوز کنند و آنرا بناحق بگیرند ولو بقدر یك وجب باشد .

٣ - مال هیچ شخص مؤمنی بدون اجازه او بر دیگری حلال نیست .

٤ - هرچه که صاحبش آنرا رها کرده و از آن اعراض کند در واقع آنرا برای هر کس که بآن دست یابد مباح نموده مثلاً کسی که مالی یا شتری را در بیابانی بیابد که از پا افتاده و مانده شده و صاحبش آن را رها کرده و پی آن نیامده و این یابنده آن را بگیرد و مواظبت نماید و خوراك دهد تا از درماندگی و مردن نجات یابد آن حیوان متعلق باو است و صاحب اول راهی بآن ندارد و این بمنزله مالی است که باین شخص اجازه داده باشند که آنرا برای خود بردارد .

٥ - هیچ نمازی در لباس و یا مکان غصبی قبول نمیشود و همین طور حج و دیگر طاعات هر گاه با مال حرام باشد قبول نمیشود .

٦ - روایت شده چهار چیز در چهار چیز جایز نمیباشد : مالی که از خیانت حاصل شود و مالی که از تصرف غیر مجاز در غنائم و خراج بدست آید و اموال مسروقه و اموال حاصله از ربوا که صرف این اموال در حج و عمره و جهاد و صدقه جایز نیست .

٧ - خریدن مال مسروقه و مالی که بخیانت تحصیل شده هر گاه آنرا شناختی جایز نیست .

٨ - خریدن از عمالی که به مردم ظلم میکنند هر گاه ندانی جنسی که میخری عیناً مال حرامی است اشکالی ندارد .

٩ - غصب برگردانده میشود هر جا که باشد و حاکم حکم میکند که آن را برگردانند و

صفحه ٦١٩

اگر عین مال تلف شود حکم میکند که مثل آن یا قیمت آن را بطوری که صاحب آن راضی شود باو برگردانند .

۱۰ - هر کس مال دزدی نزد او پیدا شود آن مال را بلاعوض از او میگیرند آنگاه اگر اقامه دلیل و شاهد نمود که فلانکس بمن فروخته برای دریافت قیمت باید بآن شخص رجوع کند و اگر نتوانست که ثابت کند زیان را متحمل میشود .

۱۱ - هر کس مال دیگری را تصاحب کند واجب است که آن مال را بصاحبش رد نماید .

۱۲ - هر کس به کسی ظلم کند و موفق بر جبران نشود نزد خداوند استغفار نماید که استغفار کفاره آن میشود .

۱۳ - نجاتی نیست برای کسی که متولی امر بلاد و عباد میشود تا آنکه حق هر ذی‌حقی را باو رد کند .

١٤ - خوردن مال یتیم از روی ظلم جایز نیست .

۱۵ - غاصب را حبس میکنند تا مال مغصوب را پس بدهد و همینطور کسی که مال یتیم را از روی ظلم خورده حبس میشود تا عوض آن را به یتیم بدهد و همینطور هر کس که بر امانتی او را امین بشمرند و او امانت را بخورد حبس میشود تا عوض را بدهد و اگر چیزی از مال او را یافتند میفروشند و عوض را برمیدارند خواه آن شخص حاضر باشد خواه نباشد .

١٦ - هر کس کنیزی را غصب نموده و اولاد دار نماید کنیز و ولد را بصاحب آن برمیگرداند و همچنین عوض انتفاع از خدمت و شیر و استفاده از کنیز را به صاحب او می‌پردازد .

۱۷ - هر کس چارپائی کرایه کرد که تا محل خاصی برود و از آن اندازه بیشتر رفت کرایه راهی که بیشتر از قرارداد پیموده بر گردن اوست .

۱۸ - هر کس چارپائی را که غصب کرده علف دهد طلبی از صاحب مال ندارد .

۱۹ - هر گاه شخصی چارپائی کرایه کرد که تا محل معینی برود و از آن محل گذشت

صفحه ٦٢٠

آنگاه مال هلاك شد باید قیمت چارپا را بنرخ روزی که خلاف شرط کرده و از محل معین گذشته بپردازد .

۲۰ - هر کس چارپائی را برای رفتن بمحلی کرایه کرد و از آن جا گذشت پس چارپا دچار شکستگی شد یا از زحمت بار زخم و قرحه پیدا کرد باید روزی که آن را پس میدهد ما به التفاوت قیمت حال صحت و عیب را نیز بصاحبش بپردازد .

۲۱ - هر گاه در قیمت نزاع کنند حکم در این مورد این است که صاحب چارپا شهودی بیاورد که قیمت آن چنین و چنان بوده یا صاحب چارپا قسم میخورد و پرداخت تفاوت قیمت بر مستأجر لازم میشود و اگر صاحب چارپا قسم را به مستأجر واگذار کرد که او قسم بخورد و مستأجر بر نرخی که خودش میگوید قسم خورد باید همان را بپردازد .

۲۲ - هر کس بر علیه او از روی ظلم و جور قضاوتی شد و حکمی صادر گردید و او ندانست که این حکم موافق حق نیست و به خیال آنکه حکم صحیح همین است با طرف دعوای خود مصالحه نمود این مصالحه قابل اعتنا نیست و اگر بعد از حصول علم به حق خودش مصالحه نمود مصالحه او حق است و درست .

۲۳ - هر که در زمین غیر ، زراعت یا غرس درخت نماید صاحب زمین حق دارد کرایه زمین خود را بگیرد و زارع یا غارس اگر بخواهد زراعت و اشجار خود را میکند و بجای دیگر میبرد و یا آنکه صاحب زمین آنها را میخرد و خرج‌کرد او را حساب میکند یا کرایه زمین خود را گرفته اجازه میدهد که تا موقع معینی با توافق طرفین آن زرع و غرس باقی باشد و حکم ساختن بنا در زمین غیر هم همینطور است .

۲٤ - ابطال و از بین بردن حق هیچ مسلمانی و بردن حق او جایز نیست و واجب است که حق مسلمان را زنده کنند .

۲۵ - مسلمان خودش به مال خود سزاوارتر است تا دیگری و هر کجا آن را یافت برمیدارد .

۲٦ - جایز نیست که مسلمان را بدون مزد بکار وادارند .

صفحه ٦۲۱

۲۷ - در هیچ امری نباید با مسلمان با غلظت و تندی و درشتی رفتار نمایند .

۲۸ - هر کس بیشتر از حق و مزد خود درخواست کند از حق تجاوز نموده .

و این مسائل مواردی است که در آنها نص وارد شده و اصحاب فروع بسیاری ذکر کرده‌اند که چون خالی از نص است و من علمی بآنچه که نص در آن وارد نشده ندارم از ذکر آنها اعراض نمودم و حول و قوه‌ای نیست مگر از خداوند ، پروردگارا تو منزهی ما علمی نداریم جز آنچه که تو بما تعلیم فرمودی بدرستیکه این تو هستی که علیم و حکیمی .

* * * * *

صفحه ٦٢٢

کتاب مطاعم

و در آن چند مائده است :

مائده اول

در چیزهائی است که از خوردن آنها منع شده و در آن مسائلی است :

١ - میته حرام است و آن هر حیوانی است که بمرگ عادی خود مرده باشد و از میته حساب میشود حیوانی که ریسمان او بر گردنش تابیده بطوری که منجر بمردن آن شده و حیوانی که شدت بیماری او را طوری انداخته که دیگر حرکتی ندارد و حیوانی که از جای بلندی سقوط کرده یا در چاه افتاده و مرده و حیوانی که حیوان دیگر باو شاخ زده و او را کشته است و حیوانی که درنده‌ای بآن حمله کرده و چیزی از آن خورده و آن حیوان مرده است که همه اینها خوردنشان حرام است .

٢ - ملحق بمیته است حیوانی که بت‌پرستان بر نُصُب قربانی کنند که سنگی است یا بتی چون اسم خدا را وقت ذبح آن نبرده‌اند بلکه اگر برای بتان هم نباشد و اسم خدا را بر آن نبرده باشند ملحق به میته است .

٣ - حیواناتی که مسخ شده‌اند حرامند و آنها عبارتند از : خوك ، میمون ، موش ، چلپاسه ، خرگوش ، سگ ، و وبر که نوعی خرگوش کوهی است که سم دارد و گوش و دم آن کوتاه است و ، ورل که سوسمار بزرگی است و جرّی که یکنوع ماهی است که اعضائ شبیه سبیل دارد و بآن اسبیلی هم میگویند و ماهی زمیر که باله‌های سه‌پره‌ای دارد و دارای سه خار در پشت و یك خار در زیر شکم است ، و مارماهی و فیل و خرس و عقرب و عنکبوت و دعموص که کرمی است سیاه و در جائی که آب فرو رفته پیدا میشود و بآن چمچه‌لیزك یا کفچه‌لیزك میگویند ، و وطواط ، و زهره که نوعی ماهی است و سهیل که آنهم چنانچه از خبری ظاهر است از دوابّ بحر است و

صفحه ٦٢٣

خارپشت و طاووس و گرگ و سوسمار و زنبور و خفاش و پشه و شپش و عنقا اینها حیواناتی هستند که درباره آنها نص رسیده و گر نه بنا بر آنچه روایت شده حیوانات مسخ شده بسیارند .

٤ - حیوانات سبع و درنده حرامند و سبع هر حیوانی است که نیش بلند دارد یا هر مرغی که مِخلب دارد یعنی پنجه‌هائی که با آن شکار را میگیرد و او را مجروح میکند چون این درندگان

مردارخوارند و از جمله سباع گربه است و خز و آن حیوانی است که در خشكي ميچرد و در آب منزل ميكند .

۵ - خوردن سنجاب و فَنَك (كه نوعی روباه كوچك است) و سمور و لك‌لك حلال نيست .

٦ - حرام است خوردن آنچه كه زهر داشته باشد و به بدن ضرر برساند .

۷ - در بين مرغان سِباع (يعنی درندگان) از آنها حرامند و همچنين مرغهائی كه سنگ‌دان و چينه‌دان و سيخ پشت پا نداشته باشند و اگر يكي از اينها را داشته باشد حلال است و همچنين مرغانی كه بيشتر پرواز آنها با بالهای باز بدون پر زدن صورت ميگيرد حرامند .

۸ - گوشت همه انواع كلاغ حرام است .

۹ - حكم تخم مرغ تابع مرغی است كه آن تخم را گذاشته و اگر تخمی باشد و معلوم نباشد كه تخم چه مرغی است اگر دو طرف آن با هم فرق دارد و قرينه نيست خورده ميشود و اين در مورد تخم مرغ يك اصل است و روايت شده تخم خروسهای آبی حلال نيست .

۱۰ - مرغهای آبی سبع نيستند ولو آنكه ماهی بخورند پس آنها هم هر گاه سنگ‌دان يا چينه‌دان يا سيخ پشت پا داشته باشند حلال هستند .

۱۱ - حضرت پيغمبر صلی الله عليه و آله نهی فرموده‌اند از كشتن زنبور عسل و مورچه و صُرَد (كه مرغ شكاری كوچكي است از گنجشك بزرگتر و سر بزرگی دارد با سينه سفيد و پشت سبز) و هدهد و پرستو و وَبْر كه شبيه موشهای خرمائی كوهی

صفحه ٦٢٤

است .

۱۲ - از ماهيانی كه حرام هستند جرّی است بآن حنكليس نيز ميگويند و توضيح آن گذشت . م .

و مارماهی و زمير و زهو (و آن نوعی ماهی است كه فلس ندارد) و هر ماهی كه فلس نداشته باشد و روايت شده در مورد ماهی كه آنچه اندازه دو طرفش يعنی دم و سر او اختلاف دارد بخور چون فلسهای ماهی ممكن است به سائيده شدن به جائی ريخته باشد .

۱۳ - ماهيهائی كه آب فرو رفته و در خشكي مانده و مرده‌اند يا ماهيانی كه مرده‌اند و بعد دريا آنها را بيرون انداخته يا روی آب آمده‌اند درحالی كه مرده‌اند حرامند .

۱٤ - آنچه كه در درياست و زمينی آن حرام است خوردن آن حرام ميباشد .

۱۵ - ماهی که ماری آن را بلعیده و دوباره زنده بیرون انداخته و پوست آن کنده شده خورده نمیشود اما اگر پوست آن کنده نشده خوردن آن مانعی ندارد .

۱٦ - اگر ماهی ماهی دیگر را بخورد و باز بیرون بیاندازد و این ماهی فلس داشته باشد خورده میشود و روایت شده چیزی که در شکم ماهی است خورده نمیشود چون طعمه اوست .

۱۷ - هر کس ماهی پیدا کند و نداند آیا پاك است یا نه آن را در آب میاندازد اگر روی آب آمد و شکمش بالا بود ذکیه نیست و اگر پشتش بطرف بالا بود ذکیه است و هر که گوشتی بیابد که نمیداند تذکیه شده یا میته است آن را روی آتش میاندازد اگر منقبض شد معلوم میشود ذبح شده بوده و اگر سست شد و وارفت میته است .

۱۸ - هر گاه جرّی (که یك نوع ماهی است شبیه به مارماهی) همراه با ماهی حلالی به سیخ باشد (مقصود سیخهائی است که بطور عمودی کنار آتش میگذارند) آنچه بالای جری است خورده میشود و آنچه از آب جری بر روی آن جاری شده دور انداخته میشود و همین طور است طحال که هر گاه سوراخ شده یا شکافته شده باشد و از آب آن بر روی چیزی جاری شود آن را نمیخورند .

۱۹ - خوردن حشرات الارض حلال نیست و آنها حشراتی هستند که در سوراخهای

زمین زندگی میکنند .

۲۰ - هر گاه برهای شیر خوکی را بخورد آن را می‌بندند و هفت روز غذای پاکیزه میدهند بعد گوشت آن را میخورند و اگر بزی باشد که با شیر خوك ماده‌ای تغذیه کند تا بزرگ شود آنگاه در گله‌ای با ماده‌ای جفت شود و بچه بیاورد آنچه شناخته شود که از نسل اوست از آن اجتناب میشود و آنچه که شناخته نشد حلال است .

۲۱ - گوشت حیوان نجاست‌خوار و شیر آن اگر صاحب شیر باشد و تخم تخم‌گذار آن حرام است و اگر غیر از نجاست خوراك دیگری هم میخورده اشکالی ندارد و ظاهر این است که نجاست‌خوار بودن حیوان به هر نجاستی که باشد محقق میشود .

۲۲ - حیوان نجاست‌خوار را با چند روز که غذای پاکیزه باو میدهند پاك میکنند و این عمل را استبرا میگویند پس شتر نجاست‌خوار را چهل روز استبرا میکنند و گاو را سی روز و روایت شده بیست روز و گوسفند را هفت روز و روایت شده ده روز و روایت شده چهارده روز و مرغابی نجاست‌خوار را سه روز و در روایتی پنج روز و در روایتی شش روز و بروایتی هفت روز استبرا میکنند و مرغ را یك روز تا شب و روایت شده سه روز و ماهی نجاست‌خوار را یك روز و یك شب غذای پاکیزه میدهند تا پاك شود .

۲۳ - هر گاه گوسفندی بول بخورد آن وقت آن را ذبح کنند آنچه در شکم اوست شسته میشود و دیگر عیبی ندارد و همچنین هر گاه نجاست خورده باشد مادام که جلاّله نشده باشد (یعنی عادت به خوردن نجاست پیدا نکرده باشد) که آن غذای او شده باشد .

۲٤ - هر گاه گوسفندی خمر بنوشد تا مست شود بعد در همان حال ذبح شود آنچه در شکم اوست خورده نمیشود .

۲۵ - حیوانی که با او جمع می‌شده‌اند نه گوشت آن حلال است و نه شیر آن و اگر شناخته شود آن را ذبح میکنند و میسوزانند و اگر شناخته نشود گله را نصف کرده قرعه میاندازند و همین طور ادامه میدهند تا یکي خارج شود .

صفحه ٦٢٦

۲٦ - از حیوان ذبح شده نُه چیز حرام است : خون ، طحال ، دنبلان و آلت حیوان نر و مثانه و زَهره و رحم و مدفوع و مو .

۲۷ - یازده چیز در ذبیحه مکروه است : نخاع ، غدد ، سُم ، شاخ ، فرج ، گوشهای قلب ، و آن پی‌های زرد رنگ (که از پشت و گردن میگذرد) و پوست و استخوان و سیاهی چشم‌ها و دانه‌ای که در مغز سر است .

۲۸ - مغز استخوان خوردنش مانعی ندارد و در روایت ضعیفی آمده که مکروه است .

۲۹ - هر گاه قطعه‌ای از دنبه گوسفند زنده قطع شود میته است و حرام .

۳۰ - هر کس مضطر و ناچار شود که چیزی از محرمات را بخورد بقدر رفع ضرورت جایز است و در قرآن جواز برای غیر باغی و عادی وارد شده و روایت شده که عادی سارق است و باغی کسی است که دنبال صید میرود پس بر آن دو در حال اضطرار مثل وقت اختیار حرام است چون سفر آنها باطل است و از آن نهی شده و در طریق عصیان مضطر شده‌اند پس بر آنها حرام شده که آنها را از معصیت منع نمایند و روایت شده غیر باغی یعنی بغی و ظلم کننده بر امام مسلمین و عادی یعنی کسیکه با معصیت ، تعدی از طریق اهل حق میکند و شاید این بجهت آن باشد که بر امثال ایشان خوردن هر حلالی حرام است چه برسد به حرام .

مائده دوم

در آنچه که خورده میشود از میانه حیوانات ولو آنکه مکروه باشد و مطالبی که متعلق بآن است و در آن مسائلی است :

١ - زوجهای هشت گانه حلال هستند و آنها عبارتند از نر و ماده گوسفند میشینه اهلی و نر و ماده وحشی آن و نر و ماده بزینه اهلی و نر و ماده وحشی آن و نر و ماده گاو اهلی و نر و ماده وحشی آن و نر و ماده شتر عراب که غیر خراسانی را میگویند و نر و ماده شتر بخاتی یعنی خراسانی .

٢ - از ذبح اسب و استر و الاغ بخاطر آنکه مورد استفاده سواری و باربری هستند نهی

صفحه ٦٢٧

شده و گر نه خوردن گوشت آنها مانعی ندارد پس ذبح نمیشوند مگر هنگام ضرورت .

٣ - گوشت کبوتر پرپا حلال است .

٤ - گوشت گورخر حلال است (در متن یحمور آمده و یحمور بر گوزن هم اطلاق میشود) .

٥ - گوشت حیوان نر در موسم جفت‌گیری که میل به ماده نموده مکروه است .

٦ - گوشت بزغاله‌ای که از زنی شیر میخورد منعی ندارد و شیر دادن زن ببزغاله مکروه است .

٧ - شیر حیوان مرده و مایه پنیر آن و اگر مرغ است تخم آن و آغوز و مو و پشم و کرك و شاخ و دندان نیش و سم و پر و هر چیزی که میروید و هر چه از آن حیوان که حیوة در آن نبوده پاك است .

٨ - هر گاه چیزی از اینها که ذکر شد از حیوان مرده کنده شود آن را میشویند و پاك است و اگر چیده شود احتیاجی به شستن ندارد .

٩ - پرهائی که از مرغ و دم طاووس میکنند و موهائی که از یال اسب و دم آن کنده باشند و استخوانهای فیل که در وقت حیات یا بعد از مردن آن قطع شود اشکالی در آنها نیست .

١٠ - در اموری که طهارت در آنها شرط است از پوست میته نباید استفاده کنند اما در غیر آن امور مانعی ندارد لکن اصولاً استعمال پوست میته (یعنی حیوانی که تذکیه نشده) کراهتی دارد .

١١ - درباره سقنقور با آنکه مخلب یعنی پنجه و دم دارد روایت شده هر گاه فلس داشته باشد مانعی از آن نیست .

١٢ - خوردن ماهیهای کنعت و ابلامی و طبرانی و طمر مانعی ندارد .

١٣ - میگو حلال است .

١٤ - هر حیوان دریائی که زمینی آن خورده میشود خوردن آن جایز است .

صفحه ٦٢٨

مائده سوم

در سایر خوراکیها است و پاره‌ای مسائل متعلقه بآنها و در آن مسائلی است :

١ - جایز نیست خوردن طعام اهل ذمه (یعنی آن جماعت از یهود و نصارٰی که در بلاد مسلمین در ذمه اسلام قرار گرفته‌اند) و خوردن آنچه که با رطوبت با آن تماس پیدا کرده‌اند لکن خوردن حبوب و میوه‌های آنها اشکالی ندارد .

٢ - هم‌غذا شدن با اهل ذمه هر گاه دست مرطوب خود را به غذا میزنند یا غذا مرطوب است جایز نیست .

٣ - خوردن گوشت بحیره مانعی ندارد و آن شتری است که بچه آورده باشد و بچه او هم بچه آورده باشد و همچنین شتری که ده بار زائیده و شتری که در یك شکم دو بچه زائیده و شتر نری که برای جفت‌گیری استفاده میشود و در خوردن هیچکدام از اینها اشکالی نیست .

٤ - خوردن از سفره‌ای که بر آن شراب مینوشند جایز نیست اما اگر بر سر آن سفره شراب نوشیدند و بعد از آن کاسه غذائی آوردند خوردن آن غذا بر سر آن سفره مانعی ندارد و همچنین مانعی ندارد که همراه کسیکه با تو هم‌غذا شده خمری باشد و بر سر آن سفره ننوشد و همچنین سفره‌ای که خمر بر روی آن ریخته لکن خشك است باكي بآن نیست .

٥ - خوردن چیز نجس جایز نیست .

٦ - هر گاه فضله موش در آرد باشد آن را همراه آردی که بآن چسبیده برداشته دور میریزند و اگر آن آرد خمیر شده هر جا فضله موش دیده شد آن قطعه را دور میریزند .

٧ - هر گاه موش در روغن یا روغن زیتون بیفتد اگر روغن جامد است موش و روغن اطراف را برداشته بیرون میریزند و همین طور در ترید (یعنی غذائی که نانی در آن خرد کرده‌اند و امثال آن) و اگر روغن مایعی باشد برای چراغ از آن استفاده میکنند و اگر خواستی از آن صابون میسازی اما لباس را بعد از شستن با این صابون با آب میشوئی .

صفحه ٦٢٩

٨ - خوردن آنچه که زهر دارد جایز نیست .

٩ - خوردن انواع مار و لاك پشت و خرچنگ و گوشت صدف و قورباغه حرام است .

۱۰ - هر گاه موشی در دیگ بیفتد و بمیرد آبگوشت آن را ریخته و گوشت آن را شسته و میخورند .

۱۱ - هر گاه خونی در دیگ بریزد و پخته شود روایت شده که آن غذا خورده میشود و آتش خون را میخورد .

۱۲ - هر گاه گوشت خوكي بر روی گندمی گذاشته شده و آب زیر گوشت در گندم نفوذ کرده اگر شستن گندم ممکن باشد آن را میشویند و میخورند و گر نه برای بذر استفاده کرده و آن را میکارند .

۱۳ - باكي نیست به ریختن عَذَره در مزارع .

١٤ - اگر موش در روغن یا روغن زیتون افتاده و زنده بیرون آید باكي به آن روغن نیست .

۱۵ - هر گاه موش از نان بخورد سزاوار است دور آن جائی را که خورده دور بریزند و عیبی در بقیه آن نان نیست .

١٦ - هر گاه سگ از نان بخورد جائی که دهنش بآن خورده میاندازند و باقی را میخورند .

۱۷ - در نیمخور گربه اشکالی نیست چه غذا باشد و چه مایعی .

۱۸ - مگس که در غذا میافتد باكي بآن نیست .

۱۹ - روایت شده در عظایه (که نوعی سوسمار کوچك است) هر گاه در شیر بیفتد آن شیر حرام است و روایتی رسیده که این حیوان زهر دارد .

۲۰ - نهی فرموده‌اند از خوردن چیزی که مورچه با دهان و دست و پا حمل میکند .

۲۱ - هر گاه گوشت میته با گوشت حیوانی که ذبح شده مخلوط شود آن را به کسی که میته را حلال میشمارد میفروشد و از پول آن استفاده میکند .

صفحه ٦٣٠

۲۲ - هر کس در راه سفره‌ای پیدا کند و در آن گوشت و نان و پنیر و تخم مرغی باشد یا چیزی که بر اثر ماندن خراب میشود و دوام ندارد آن اغذیه را قیمت نموده و میخورد اگر چه نداند که آیا سفره متعلق به مسلمانی است یا مجوسی آنگاه اگر کسی بطلب آن سفره آمد قیمت غذاها را باو میپردازد .

۲۳ - خوردن غذا از خانه پدران و مادران و برادران و خواهران و عموها و عمه‌ها و دائی‌ها و خاله‌ها یا موکلی که کلید خانه خود را بانسان سپرده یا از خانه دوست جایز است پس چه حاضر باشند و چه غایب اجازه داده باشند یا چیزی نگفته باشند از غذای آنها میتواند بخورد و صدقه دادن و اطعام هم برای او جایز است و به چیزهائی که بر اثر ماندن خراب نمیشود تعدی نمینماید و امثال میوه و سبزیها را میخورد .

۲٤ - هر گاه عابری بر بستانی عبور کند که دیوار و حصاری که مانع از ورود باشد ندارد میتواند بقدری که میل داشته باشد از ثمرات آن بخورد اما چیزی با خود برنمیدارد که ببرد و چیزی را خراب نمیکند اما اگر دیوار و در دارد بدون اجازه وارد نمیشود .

۲۵ - هر گاه حرامی با حلال مخلوط شود و شناخته نشود پس آن حلال است تا وقتی که حرام را عیناً بشناسی و از آن اجتناب کنی این حکم مربوط به وقتی است که فرض جدا نمودن حلال از حرام ممکن باشد مثل واحدها و دانه‌هائی که مخلوط شده باشند و اگر امتزاجی شده باشد که هر چه از آن مصرف شود یقیناً متضمن حرام هم هست استفاده از آن حلال نیست و این حکم منحصر به خوردنیها نیست . زین .

.

این حکم مربوط به وقتی است که فرض جدا نمودن حلال از حرام ممکن باشد مثل واحدها و دانه‌هائی که مخلوط شده باشند و اگر امتزاجی شده باشد که هر چه از آن مصرف شود یقیناً متضمن حرام هم هست استفاده از آن حلال نیست و این حکم منحصر به خوردنیها نیست . زین .

این حکم مربوط به وقتی است که فرض جدا نمودن حلال از حرام ممکن باشد مثل واحدها و دانه‌هائی که مخلوط شده باشند و اگر امتزاجی شده باشد که هر چه از آن مصرف شود یقیناً متضمن حرام هم هست استفاده از آن حلال نیست و این حکم منحصر به خوردنیها نیست . زین .
این حکم مربوط به وقتی است که فرض جدا نمودن حلال از حرام ممکن باشد مثل واحدها و دانه‌هائی که مخلوط شده باشند و اگر امتزاجی شده باشد که هر چه از آن مصرف شود یقیناً متضمن حرام هم هست استفاده از آن حلال نیست و این حکم منحصر به خوردنیها نیست . زین .

۲٦ - خوردن گِل حرام است مثل حرمت مردار و گوشت خوك .

۲۷ - جایز است خوردن گِل ارمنی برای کسی که جائی از او شکسته است و یا مبتلا به مرض بطن شده .

۲۸ - تربت قبر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام شفاست و جایز است که از آن بردارند و باندازه کمتر از یك نخود از آن تربت بخورند البته بجهت شفا نه

صفحه ٦٣١

بشهوت خوردن خاك .

مائده چهارم

در مطالبی است که مربوط به خوردن است و در آن مسائلی است :

١ - خداوند فرزند آدم را اجوف یعنی میان تهی خلق فرموده و ناچار از خوردن و نوشیدن است .

٢ - زیاد خوردن مکروه است و سزاوار است که یك سوم شکم را برای خوراك قرار دهند و یك سوم برای آب و یك سوم را برای نفس .

٣ - خوردن تا حد سیری مکروه است و همچنین خوردن بعد از سیری که آن باعث بیماری برص میشود .

٤ - مستحب است که تا انسان گرسنه نشده نخورد .

٥ - مکروه است آروق زدن رو به آسمان .

٦ - مستحب است که پس از آروق زدن حمد خدا را بنمایند .

٧ - مستحب است کم غذا بخورند .

٨ - مؤمن باشتهای اهل و عیال خود میخورد و منافق به شهوت خودش .

٩ - مستحب است که هر گاه خداوند وسعت داد انسان بر خانواده خود وسعت دهد و هر گاه خدا تنگ گرفت او هم تنگ بگیرد .

١٠ - خوب است که صبحانه را زود بخورند .

١١ - سزاوار است که به غذای صبح و غذای شام اکتفا کنند و بین آنها چیزی نخورند .

١٢ - شام خوردن انبیاء در اول شب بعد از وقت نماز عشاء بوده .

١٣ - سزاوار نیست که شام را ترك کنند چون ترك آن باعث خرابی بدن و پیری میشود پس باید شام بخورند ولو بیك لقمه نان باشد یا یك شربت آب .

١٤ - ترك شام بخصوص شب شنبه و شب یکشنبه سزاوار نیست .

۱۵ - مستحب است که چون مرد سِنّی از او گذشت شب را نخوابد مگر آنکه غذائی

صفحه ٦٣٢

خورده باشد و این کار خواب او را آرام میکند و بوی دهان را نیکو مینماید .

١٦ - سزاوار است برای مؤمن که از خانه خود بیرون نرود مگر آنکه طعامی بخورد که این بر عزت او میافزاید خصوصاً اگر در پی حاجتی میرود سزاوار است قطعه نانی با نمك بخورد که حاجت او آسانتر برآورده میشود .

۱۷ - مکروه است که در بازار چیزی بخورند .

۱۸ - سزاوار است که انسان در غذا خوردن تواضع داشته باشد باین نحو که به غذای پست‌تری اکتفا نماید .

۱۹ - مکروه است که انسان خود را درطعام و لباس به عجم شبیه نماید .

۲۰ - خوردن گوشت خام سزاوار نیست .

۲۱ - غذا خوردن در حال جنابت باعث فقر میشود و ترس برص در آن میرود و اگر جنب بخواهد غذا بخورد دست خود را میشوید و مضمضه میکند و صورت را هم میشوید آن وقت غذا میخورد و آب مینوشد و یا آنکه قبل از خوردن وضو میگیرد .

۲۲ - خوب است که طلع یعنی خوشه‌های تازه باز شده و مغز نخل را همراه خرما بخورند .

۲۳ - هر گاه در اول وقت نماز غذا حاضر شد اول غذا میخورند و اگر بیم فوت نماز باشد اول نماز میخوانند .

٢٤ - بدگوئی و مذمت غذا در هیچ حالی سزاوار نیست اگر انسان خوشش آمد میخورد و اگر او را خوش نیامد نمیخورد .

۲۵ - کفران نعمت است که شخص بگوید فلان غذا را خوردم و به من ضرر زد .

مائده پنجم

در آداب سفره است و در آن مسائلی است :

۱ - چهار چیز در سفره واجب است اول شناختن آنچه میخورد دوم راضی بودن بآن سوم بسم الله گفتن چهارم شکر .

٢ - چهار چيز است كه از سنتهاى سفره‌اند شستن دست پيش از غذا و متمايل به چپ نشستن و با سه انگشت خوردن و ليسيدن انگشتان .

٣ - چهار چيز است كه از باب تأديب فرموده‌اند : يكي خوردن از آنچه كه نزديك انسان است و يكي كوچك گرفتن لقمه و يكي خوب جويدن غذا و يكي كم نگاه كردن بصورت اشخاص در وقت خوردن .

٤ - سزاوار است كه هنگام خوردن كفش را بيرون بياورند .

٥ - دست شستن قبل از غذا فقر را ميبرد و در آخر غذا باعث برطرف شدن نگرانى و تشويش است و هر دو عمر را زياد ميكنند .

٦ - پيش از غذا كه دست ميشويند آن را با دستمال خشك نميكنند و بعد از غذا كه دست را شستند با دستمال خشك ميكنند .

٧ - سزاوار نيست كه در وقت غذا خوردن دستمال را روى لباس خود پهن كنند چون كه اين از عادت عجم است .

٨ - مستحب است كه در سر سفره سبزى بگذارند و آن باعث طرد شيطان است .

٩ - گام نهادن بر سفره كفران نعمت است .

١٠ - مستحب است كه در اول غذا بگويند : بِسْمِ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِيْن ، و در آخر آن بگويند : اَللّٰهُمَّ هٰذا مِنْكَ وَ مِنْ رَسُولِكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ .

١١ - مستحب است بسم الله گفتن در اول غذا و حمد بجا آوردن در آخر آن و بلند كردن صدا در وقتى كه حمد ميگويد و دعا كردن بادعيه وارده .

١٢ - مستحب است كه براى هر لقمه‌اى و هر نوع غذاى جديدى بسم الله بگويند كه مبتلا به تَخَمه نشوند .

١٣ - مستحب است كه هر گاه در وسط غذا صحبت نمود بسم الله را اعاده كند .

١٤ - هر كس فراموش كرد بسم الله بگويد هر وقت يادش آمد بگويد : بِسْمِ اللّٰهِ عَلٰى اَوَّلِهِ وَ آخِرِهِ .

١٥ - مستحب است شروع كردن غذا با نمك و تمام كردن با نمك يا سركه .

صفحه ٦٣٤

١٦ - مستحب است خوردن بر روى زمين .

١٧ - خوردن در حال تكيه و در حالى كه شخص برو خوابيده باشد مكروه است .

١٨ - جايز است كه هنگام خوردن دست را روى زمين بگذارند و اگر تكيه ميكند بر دست چپ تكيه نمايد .

١٩ - مكروه است وقت خوردن يك پا را بر روى پاى ديگر بگذارند و يا چار زانو بنشينند .

٢٠ - جايز است كه در حال راه رفتن چيزى بخورند و در اين كار كراهتى است .

٢١ - خوردن و آشاميدن با دست چپ مكروه است و همچنين مكروه است كه با دست چپ چيزى را گرفته و بخورند يا با دو دست بخورند باستثناء انگور و انار .

٢٢ - با دو انگشت خوردن مكروه است و بايد با سه انگشت و يا بيشتر بخورند .

٢٣ - سزاوار است كه اولِ گرسنگى را با نانِ تنها برطرف كنند بعد گوشت بخورند .

٢٤ - مكروه است كه نان را با كارد قطع كنند مگر وقتى كه نان تنها ميخورند و خورش نداشته باشند .

٢٥ - جايز نيست كه پا روى نان بگذارند .

٢٦ - سزاوار است كه نان را بطرف بالا بشكنند .

٢٧ - بو كردن نان مكروه است .

٢٨ - سزاوار است تخمير خمير يعنى باصطلاح بگذارند تا وربيايد .

٢٩ - سزاوار است كه نانها را كوچك بپزند .

٣٠ - نان را زير كاسه نميگذارند .

٣١ - سزاوار نيست كه بر سر سفره گوشت را با كارد ببرند .

۳۲ - مکروه است که استخوان را بکلی از گوشت پاك کنند .

۳۳ - سزاوار است غذای داغ را بگذارند تا خنك شود .

۳٤ - مکروه است دمیدن در غذا و نوشیدنی .

۳۵ - سزاوار است که از بالای ثرید شروع بخوردن نکنند و ثرید یعنی ترید .

صفحه ٦۳۵

۳٦ - سزاوار است که مدت خوردن را طولانی کنند .

۳۷ - سزاوار نیست که میوه را نیم‌خور کرده بیرون بیاندازند .

۳۸ - مکروه است که میوه‌ها را دو تا دو تا بخورند مگر باذن کسی که همراه انسان میخورد و اگر تنها باشد مانعی ندارد .

۳۹ - انگور را سزاوار است که دو حبه دو حبه بخورند و دانه دانه خوردن خوشگوارتر است .

٤۰ - هر گاه خرما بخورند خوب است که هسته را پشت دست انداخته بعد بیرون بیاندازند .

٤۱ - سزاوار است مکیدن انگشتان در آخر غذا و پاك کردن کاسه .

٤۲ - هر کس در خانه خودش غذا میخورد غذائی را که میریزد بردارد و اگر در صحرا یا بیرون بلد است آن را برای پرندگان و سباع بگذارد .

٤۳ - سزاوار است هر گاه کسی قطعه نانی یافت آن را برداشته و بخورد و اگر در جای تمیزی نبود بشوید و بخورد .

٤٤ - مکروه است دستی را که قدری از غذا هنوز بآن چسبیده با دستمال پاك کنند .

٤۵ - مستحب است هنگامی که بعد از غذا دست را میشویند قبل از خشك کردن با دستمال دست را بر صورت و دو چشم و دو ابرو و سر بکشند و بعبارات مأثوره دعا کنند .

٤٦ - سزاوار است دست و روی بچه را وقتی که چرب میشود بشویند .

٤۷ - سزاوار است بعد از غذا دست را بشویند تا بوی غذا تمام شود .

٤۸ - سزاوار است که بعد از غذا دندان را خلال کنند .

۴۹ - خلال نمودن با چوب انار و مورد و نی و برگ نخل و چوب گز و شاخه ریحان یعنی گل و گیاهان معطر خوب نیست .

۵۰ - غذائی که اطراف لثه بماند خوردنش جایز است اما آنچه که بین دندانها مانده بیرون انداخته میشود .

صفحه ٦٣٦

۵۱ - سزاوار است که بعد از غذا به پشت بخوابند و پای راست را روی پای چپ بگذارند .

۵۲ - سزاوار نیست که دستمالی که دست و دهان را با آن پاك کرده‌اند و چرب شده است بگذارند که در اطاق بماند چرا که آن مأوای شیطان است .

صفحه ٦٣٧

* * * * *

صفحه ٦٣٨

کتاب نکاح

این کتاب شامل یك مقدمه و چند مقصد است :

مقدمه

در مطالبی است که باید در اول این کتاب گفته شود و در این مقدمه دو فصل است :

فصل

در مطالبی است که مربوط به نکاح است و در آن مسائلی است :

۱ - نکاح مستحب مؤکد است و باعث افزودن جمعیت امت میشود و سنگین کردن زمین به گوینده لا اله الا الله و محبت خدای عز و جل و وسعت رزق و پیروی سنت و احراز نصف دین و باعث پاکی و زیاد شدن ثواب اعمال است .

۲ - عزب بودن پستی است و صفت بیشتر اهل آتش است .

۳ - مستحب است دوست داشتن زنان و آن از اخلاق پیغمبران است .

٤ - زنان متعدد داشتن اسراف نیست .

٥ - زیاد نزدیکي نمودن از اخلاق انبیاء است و امری مستحب است اگر چه کمتر نزدیکي کردن باعث طول عمر میشود .

٦ - هر کس بواسطه تنگدستی نتوانست زن بگیرد موی بدن خود را بلند بگذارد و مداومت بر روزه نماید .

٧ - رهبانیت و ترك ازدواج جایز نیست .

٨ - هر کس از ترس فقر و درماندگی ازدواج نکند به خداوند گمان بد برده است .

٩ - هر کس مبتلا به فقر شود پس ازدواج نماید .

صفحه ٦٣٩

١٠ - مستحب است دختران را زود شوهر دهند حتی آنکه سزاوار است شروع عادت آنها در خانه شوهران باشد .

١١ - هر گاه کودکان را در طفولیت برای هم تزویج نمایند بعید است که با هم الفت بگیرند .

١٢ - مکروه است برای زنها که ازدواج را ترك نموده و خود را بدون شوهر گذارند .

١٣ - مستحب است عزبها را تزویج نمایند .

١٤ - مستحب است بین دو نفر وساطت کنند تا بلکه خداوند بین آنها را جمع فرماید .

١٥ - حرام است که باعث جدا شدن زن و شوهر گردند .

فصل

در مسائلی است که بانواع نکاح حرام مربوط میشود :

١ - واجب است عفت و خودداری از حرام و هر کس نسبت بنوامیس دیگران عفیف باشد دیگران هم نسبت باو مرتکب خلاف و حرام نمیشوند .

٢ - واجب است پرهیز از محارم .

٣ - خیال زنا کردن مکروه است .

٤ - شیوع زنا باعث زیاد شدن مرگ ناگهانی میشود .

٥ - در زنا پنج خصلت است آبرو را میبرد و انسان را فقیر میکند و عمر را کوتاه مینماید و خدا را (ظ) به سخط میآورد و آدمی را در آتش مخلد میکند و پناه میبریم بخداوند از آتش و در زنا بدیهای بسیار است .

٦ - هر گاه صغیر زنا کند او را حد میزنند به کمتر از حد کبیر و هر گاه صغیره زنا کند او را هم حد میزنند به کمتر از حد کبیره .

٧ - زنا با غلام و کنیز جایز نیست .

٨ - زنا با زن یهودی و نصرانی و مجوسی جایز نیست .

٩ - جایز نیست نزدیکي در دبر زنی که بر مرد حرام است .

صفحه ٦٤٠

١٠ - اگر کسی با مَحرم خود زنا کند عذاب او شدیدتر میشود .

١١ - شدید میشود حرمت زنا هر گاه مرد با عنف به زن تجاوز کند و گناه خودش و آن زن هر دو بر گردن او است .

١٢ - جایز نیست که کسی ماء را در رحم زنی که بر او حرام است بریزد .

١٣ - هر عضوی که از زن نامحرمی بهره‌مند شود زانی است پس زنای چشم نگاه به نامحرم است و زنای دهان بوسه است و بهمین ترتیب .

١٤ - هر گاه زنی از جای خود برخیزد تا جای او گرم است نباید مردی سر جای او بنشیند .

١٥ - هرچه که مرد با آن انزال ماء خود را بنماید چه حیوانی باشد و چه بوسیله مالیدن یا آنکه بر روی زن نامحرمی خود را حرکت دهد ولو از پشت جامه باشد زنا است .

١٦ - جایز نیست که بکارت بکر را بوسیله دست یا چیز دیگری زایل کنند .

١٧ - نزدیکي با زن حائض در قُبُل یعنی پیش رو جایز نیست .

١٨ - نزدیکي با زن نفاس‌دار در قبل جایز نیست تا پاك شود .

١٩ - نزدیکي برای زن و مرد روزه‌دار جایز نیست .

۲۰ - جماع و ازدواج برای کسی که در حال احرام است جایز نیست .

۲۱ - جایز نیست کسی که در حال اعتکاف است با اهل خود نزدیك شود .

۲۲ - دیاثت جایز نیست و دیوث کسی است که زن او زنا میکند و او هم اطلاع دارد .

۲۳ - قوّادی حرام است و قواد کسی است که زنها را بحرام برای مردان میآورد .

۲٤ - لواط حرام است و مخنث و مؤنث (یعنی کسانی که حرکات و حالات زنانه دارند و مردان را به خود میخوانند که با آنها لواط نمایند) هر دو ملعونند .

۲۵ - حرام است که مرد با پسربچه‌ای در یك لحاف بخوابد .

۲٦ - روایت شده که لواط پرداختن به غیر دبر است و جمع شدن در دبر کفر است .

۲۷ - جایز نیست که پسربچه‌ای را با شهوت ببوسند .

۲۸ - خوابیدن مردی با مرد دیگر در یك لحاف جایز نیست بلی مگر آنکه هر یك

صفحه ٦٤١

پای‌جامه خود را در بر داشته باشد .

۲۹ - خوابیدن زن با زن دیگر در یك لحاف جایز نیست مگر آنکه بین آنها جامه‌ای حایل باشد مثل دامن مثلاً .

۳۰ - سحق حرام است و ملعونه است و ملعونه است زنی که رو باشد و زنی که زیر باشد و این عمل زنای اکبر است .

۳۱ - جمع شدن با حیوانات جایز نیست .

۳۲ - خضخضه یعنی استمناء با دست حرام است و از جمله فواحش محسوب میشود .

مقصد اول

در زنهائی که ازدواج با آنها برای مرد حلال و یا حرام است و در این مقصد فصولی است :

فصل

در آنچه که بواسطه نسب یا رضاع حرام میشود و در این فصل مسائلی است :

۱ - زنانی که بالذات برای مرد حرامند عبارتند از مادران و دختران و خواهران و عمه‌ها و خاله‌ها و دختران برادر و دختران خواهر و اما خواهرِ خواهر مثل خواهر ابیِ خواهر امی زید مثلاً . م .

ازدواج با او مکروه است .

۲ - آنچه که بواسطه نسب حرام است از رضاع یعنی همشیر بودن هم حرام میشود خواه در اشخاص آزاد باشد و خواه در کنیز و غلام بنا بر این هر گاه بچه‌ای از زنی شیر خورد داخل در اولاد آن زن میشود یعنی اولادی که از همین شوهرش دارد که شیر از اوست پس حکم او مثل یکي از آنها است و همه نسبها و خویشاوندی‌های آنها را

دارد و رضاع به کسانی که از طبقه این طفل بالاتر باشند مثل پدر یا مادر نسبی او یا همردیف او باشند مثل خواهر و برادران نسبی او تعلق نمیگیرد .

۳ - هر گاه مردی داماد شود آنچه که بواسطه نسب از دامادی برای او حرام میشد از رضاع هم حرام میشود مثلاً هر گاه شخص با زنی ازدواج کند مادر رضاعی آن زن هم بر او حرام میشود و همینطور دختر رضاعی و خواهر رضاعی و هکذا و این دو باب که در این دو مسأله ذکر شد در موضوع رضاع دو اصل هستند .

٤ - نهی شده که پدر طفلی که از زنی شیر خورده باشد با اولاد مشترك آن زن و شوهرش که شیر از نکاح او بوده ازدواج کند .

٥ - هر گاه زنی با شیری که از جمع شدن با مردی برای او پیدا شده پسربچه‌ای را شیر دهد و آن مرد زن دیگری داشته باشد و آن زن با شیر حاصل از جمع شدن با او دختربچه‌ای را شیر دهد ازدواج این دو بچه جایز نیست چونکه آن دو از شیر حاصل از یك مرد خورده و خواهر و برادر شده‌اند و اگر زنی از شیر حاصل از دو مرد دو طفل را شیر بدهد بین آن دو طفل رضاعی نیست و ازدواج آن دو حلال است .

٦ - شیر اگر چه حاصل از یك مرد باشد اما باید طفل از پستان یك زن بطور کامل خورده باشد پس اگر مردی دو زن داشت و طفل نصف شیر را از یکي و باقی را از دیگری خورد رضاع صورت نگرفته و بر کسی حرام نمیشود .

۷ - رضاع ناچار باید در ضمن دو سال شیرخواری طفل باشد و اگر شیر خوردن بچه بعد از گرفته شدن از شیر یعنی بعد از دو سالگی باشد باعث حرمت نمیشود .

۸ - شیر خوردنی که باعث حرمت میشود آن است که باعث پیدایش گوشت و خون شود و استخوان را محکم کند و این اصل است .

۹ - در روایات در باب زمان شیر دادنی که باعث حرمت است و تعداد دفعات شیر دادن اختلاف زیادی هست اما حدی که شکي در آن نیست دو سال است که همه مسلمین بر آن اتفاق دارند اما مشهور بین متأخرین پانزده مرتبه شیر دادن پیاپی است که در فاصله بین آنها زن دیگری بچه را شیر نداده باشد و یا شیر دادن یك روز و یك

صفحه ٦٤٣

شب است که باین نحو نیز روایتی رسیده .

۱۰ - و شرط است که طفل از پستان شیر خورده باشد و اگر در ظرفی بدوشند و باو بدهند باعث حرمت نمیشود .

۱۱ - و شرط است که شیر بعد از تولد بچه‌ای باشد نه هر گاه جاری شد .

۱۲ - اگر معلوم است که شیر خوردنی بوده اما مقدار آن معلوم نیست ضرری نمیرساند و زن هر گاه ادعای رضاع نماید پذیرفته نمیشود .

۱۳ - نهی شده که زن بر سر عمه و خاله رضاعی خود ازدواج کند (یعنی زنِ شوهر آنها بشود) .

۱٤ - نهی شده از اینکه مرد با دختر و یا مادر رضاعی کسی که با او زنا کرده ازدواج کند .

۱۵ - درباره شیر دادن به بزغاله روایت شده که عمل مکروهی است اما باکي بآن نیست .

فصل

در مورد کسانی است که بواسطه ازدواج بر دیگری حرام میشوند و در این فصل مسائلی است :

۱ - هر که با زنی ازدواج کند آن زن بر پدر و پسر او حرام میشود .

۲ - هر کس با زنی ازدواج کند مادر و جده آن زن بطور مطلق بر او حرام میشوند اما دختر آن زن در صورتی بر او حرام میشود که مرد با مادر او جمع شود و اگر دختر کنیز هم بوده و مرد او را خریده باشد معذلك اگر با مادر جمع شده دختر بر او حرام است و تفاوتی نیست در اینکه تولد دخترها قبل از جمع شدن مرد با مادر آنها باشد یا بعد از آن .

۳ - هر کس با زن شوهرداری ازدواج کند اگر میدانسته که این زن شوهر دارد برای او حرام مؤبد است و اگر نمیدانسته که شوهر دارد در صورتی حرام مؤبد میشود که با او

صفحه ٦٤٤

جمع شده باشد و اگر مرد بر خود حلال شمرده و نزدیکي کرده مهر زن را میدهد و شوهر زن تا انقضاء عده نباید با او نزدیکي کند و در مورد مردی که نمیدانسته زن شوهر دارد و با او ازدواج کرده روایت شده که فرموده‌اند دوست نمیدارم برای او که با آن زن ازدواج کند تا وقتی که آن زن با شوهری غیر از او نکاح نماید .

٤ - هر کس با زن شوهرداری ازدواج کرده باشد و کار به مرافعه در نزد امام نرسد بر گردن اوست که پنج صاع آرد صدقه دهد .

٥ - هر کس شوهرش مفقود شود یا خبر فوت او را بیاورند و او ازدواج کند بعد شوهرش بیاید و او را طلاق بدهد برای هر دوی آنها یك عده بمدت سه ماه میگیرد .

٦ - اگر دو مرد با دو زن ازدواج کنند و ندانسته هر یك با زن دیگری جمع شود هر یك از دو زن برای جمع شدن با مردی که باو نزدیك شده عده میگیرد بعد هر کدام نزد شوهر خود میروند .

٦/ - هر کس در عده زنی با او ازدواج کند در حالی که میدانسته او در عده است چه با او نزدیکي بکند و چه نکند زن برای او حرام مؤبد است و نیز اگر با او ازدواج کند و جمع شود برای او حرام مؤبد است چه علم داشته و چه نداشته و اگر ندانسته با زن عده‌دار ازدواج کرد و با او نزدیکي نکرد حرام مؤبد نمیشود .

۷ - جایز نیست در حالی که زن عده دارد پنهانی با او وعده بگذارند (یعنی بطور صریح با او در باب ازدواج صحبت کنند) اما باشاره و کنایه مانعی ندارد که به طرز صحیح و مناسبی اظهار تمایل نمایند .

۸ - هر گاه مرد مسلمانی مادرش قبل از ازدواج با پدرش زن شخص دیگری بوده و زن همشوئی داشته مکروه است که این مرد مسلمان با آن زن ازدواج کند .

۹ - هر کس زن خود را طلاق دهد و آن زن با دیگری ازدواج کرده اولادی پیدا کند جایز است که اولاد شوهر اول او یعنی اولادی که از زن دیگری داشته باشد با اولادی که این زن از مرد دیگری پیدا کرده ازدواج کنند و اگر اولاد این زن قبل از ازدواج او با این مرد متولد شده باشند امر آسانتر میشود یعنی قبلاً از مرد دیگری اولاد داشته باشد

صفحه ٦٤٥

بعد زن این مرد شود و این مرد اولادی از زن دیگر دارد اولاد این زن و مرد میتوانند با هم ازدواج کنند .

۱۰ - هر کس کنیزی داشته باشد و با او جمع شود یا آنکه با شهوت خود را باو مشغول نماید یا با شهوت به جائی از او نظر کند که برای غیر او نظر کردن بآن حلال نیست این کنیز برای پسر و پدر این مرد حرام میشود اما اگر بدون شهوت باو دست زده یا نظر نموده حرام نمیشود .

۱۱ - هر گاه کسی کنیزی داشته باشد پس پدرش از روی شهوت دستش را بر بدن او بگذارد یا با شهوت بر جائی از او که نظر کردن بآن حرام است نظر کند مکروه است که این پسر با آن کنیز جمع شود .

۱۲ - کنیز پسر بر پدر حرام نیست و کنیز پدر بر پسر حرام نمیباشد و بمحض مالك شدن یکي بدون نزدیکي کردن بر دیگری حرام نمیشود .

۱۳ - هر کس با کنیزی جمع شود مادر و دختران کنیز برای او حرام میشوند و بر این مطلب ادعای اتفاق نموده‌اند و در اینجا دو روایت رسیده و در یکي از آن دو است که مادر زنی که بدلیل مالکیت با او نزدیکي شده و در دیگری است که دختر چنین زنی حلال هستند و کنیز حکمش مثل آزاد نیست . و اگر نبود که چنین اتفاقی بر منعْ اظهار میشود عمل باین دو حدیث دور از واقع نمینمود .

فصل

در آنچه که بواسطه اجتماع و همراه شدن با دیگری بر شخص حرام میشود و در آن مسائلی است :

۱ - جایز نیست که دو خواهر را با هم در عقد نکاح داشته باشند .

۲ - هر کس زنی دارد جایز نیست که خواهر او را متعه بگیرد .

۳ - هر کس در یك عقد با دو خواهر ازدواج کند هر کدام را که بخواهد نگاه میدارد و دیگری را رها میکند .

صفحه ٦٤٦

٤ - هر کس با زنی ازدواج کند بعد ندانسته با خواهر او هم ازدواج کند بین او و زن دوم را تفریق میکنند و تا عده دومی سر نیامده به اولی نزدیك نمیشود و همین طور عمل میشود هر گاه ندانسته با مادر زن خود ازدواج کند و اگر آن مادر زن پسری از وی بیاورد آن بچه پسر او و برادر زن او است .

۵ - هر کس متعه‌ای داشته باشد به خواهر او متمتع نمیشود و روایت شده که هر گاه مدت صیغه خواهر اول تمام شد تا وقتی که در عده باشد تمتع به خواهر دیگر حلال نیست و روایت شده که جایز است و عمل بر همین جواز است .

٦ - هر گاه کسی زنی را طلاق رجعی داده جایز نیست در مدت عده او با خواهرش ازدواج کند اما اگر طلاق بائن باشد در زمانی که زن در عده است یعنی در عده بائنه‌ای که زن از وابستگی بشوهرش آزاد شده و مرد حق رجوعی باو ندارد میتواند با خواهر او ازدواج کند .

۷ - روایت شده هر گاه در شبی که مرد ازدواج میکند خواهر زن او تدلیس نماید و بجای خواهر خود پهلوی مرد آمده و مرد هم با او نزدیکي کند بعد معلوم شود که این شخص خواهر زن بوده و خود را بجای زن قلمداد نموده در چنین وقتی مرد با زن خود که با او ازدواج کرده تا انقضای عده آن خواهر که تدلیس کرده بود نزدیك نمیشود و هنگامی که عده سرآمد زن نزد شوهر خود میآید .

۸ - اشکالی ندارد که دو خواهر را کسی مالك باشد اما جایز نیست که با دو خواهر در یك زمان نزدیکي کند .

۹ - هر کس دو کنیز داشته باشد که خواهر یکدیگرند و با یکي نزدیك شود هر گاه بعد از نزدیکي با او از روی علم و اطلاع بر حرمت با دیگری نزدیك شود هر دو خواهر تا وقتی که بالاجتماع در ملك او باشند بر او حرامند پس اگر اولی را بخواهد و دومی را بدون قصد رجوع به اولی بفروشد یا دومی بمیرد اولی برای او حلال است و اگر دومی را بخواهد و با او نزدیك نشده یا نزدیك شده باشد اولی را بفروشد و هر گاه با دومی بعد از نزدیکي با اولی ندانسته نزدیك شده باشد کنیز اول بر او حرام

صفحه ٦٤٧

نمیشود .

۱۰ - هر کس دو کنیز داشته باشد که با هم خواهر باشند و با یکي در فرج نزدیك شود جایز است که از دیگری از غیر فرج متمتع شود چنانکه از حائض متمتع میشوند .

۱۱ - جایز نیست با برادر زاده زن بر سر عمه‌اش ازدواج کنند و همچنین با خواهر زاده وقتی که خاله او زن انسان است مگر آنکه آن عمه یا خاله راضی باشند و اگر کسی بدون رضایت آن دو چنین کند نکاح او باطل است اما عکس این صورت یعنی اینکه با داشتن برادر زاده و یا خواهر زاده عمه و یا خاله را بر سر آنها بگیرند جایز است .

۱۲ - مکروه است که در یك زمان دو زن از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام داشته باشند .

۱۳ - جایز نیست که اگر کسی قبلاً زن آزادی داشته بر سر او با کنیزی ازدواج کند اما اگر کنیزی بضرورتی قبل از زن آزاد در نکاح او بوده اگر زن آزاد راضی باشد میشود او را بر سر کنیز بگیرند و اگر زن آزادی گرفت و آن زن نمیداند که قبلاً کنیزی در نکاح مرد بوده و بعد خبر شود اگر بخواهد میماند و گر نه میرود و رفتنش طلاق او است و چون از خانه شوهر خارج شود سه ماه یا سه قرء عده میگیرد یعنی تا وقتی که از حیض سوم بعد از آن طهر پاك شود بعد اگر خواست ازدواج میکند و اگر مرد با او نزدیك شده و زن هم مهر را گرفته مهر او که شوهر بجهت حلیت نکاح با او پرداخته مال اوست و مرد را در این حالت دوازده و نیم تازیانه که یك هشتم حد زانی است بجهت تأدیب میزنند و چنین مردی خود را خوار و خفیف نموده است .

١٤ - هر کس در یك عقد با زن آزاد و کنیزی با هم ازدواج کند نکاح زن آزاد جایز است و آنچه که بعنوان مهر معلوم شده مال او است و اما نکاح کنیز باطل است و بین آن مرد و آن کنیز را تفریق میکنند .

١٥ - جایز است متعه گرفتن کنیز (کنیز شخص دیگر) با اجازه زن آزاد هر گاه زن آزادی دارد .

١٦ - هر گاه زوجه شخصی کنیزی داشته باشد و او را برای شوهر خود حلال کند مرد

صفحه ٦٤٨

میتواند با او نزدیك شود .

١٧ - هر کس با زنی ازدواج کرده میتواند در صورتی که پدر زن او امولدی داشته باشد (یعنی کنیزی که از او فرزند دارد) با آن امولد ازدواج نماید و همچنین مانعی ندارد با زنانی که زنِ پدر زن او بوده‌اند بجز مادر زن خود ازدواج نماید .

١٨ - جایز نیست که بر سر زن مسلمان با ذمیه‌ای نکاح دائم نماید یا بطور تمتع با او نکاح کند پس اگر کسی چنین کرد و زن مسلمان راضی نشد بین مرد و آن زن ذمی را جدا میکنند و یك هشتم حد زناکار که دوازده و نیم ضربه شلاق باشد به مرد میزنند و اگر زن او راضی شد حد را میزنند لکن آنها را از هم جدا نمیکنند .

فصل

در مواردی است که بواسطه زنا یا انواع نکاح حرام و لواط ممکن است زن بر مرد حرام شود و یا نشود و در این فصل مسائلی است :

١ - هر کس با زنی زنا کند ازدواج با آن زن یا دختر یا مادر او برایش جایز است لکن ازدواج با دختر او کراهت دارد .

۲ - هر کس زن داشته باشد و با مادر زن خود یا دختر آن زن و یا خواهر او زنا کند زنش بر او حرام نمیشود .

۳ - هر کس با خاله یا عمه خود زنا کرده باشد دختران آن دو بر او حرامند .

٤ - هر کس با زنی فجور نماید یا باو دست بمالد یا از روی شهوت باو مشغول شود مثلاً به پس و پیش او دست بمالد آن زن بر پدر و پسر او حرام میشود .

٥ - هر کس با زن شوهرداری زنا کند آن زن تا ابد بر او حرام است .

٦ - هر کس با زن پدر خود یا کنیز مدخوله او زنا کند آن زن بر پدرش حرام نمیشود .

۷ - هر گاه مرد با کنیز پدرش یعنی کنیزی که پدر او با او نزدیکي نکرده جمع شود و یا با زن پدر قبل از جمع شدن پدر با او نزدیکي کند آن زن بر پدرش حرام میشود .

۸ - هر گاه کسی با زنی زنا کند بعد بخواهد با او ازدواج نماید بعد از تمام شدن عده زن

صفحه ٦٤۹

و توبه کردن هر دو از آن عمل جایز است سؤال : هر کس با باکره‌ای زنا کند و آن زن از این زنا حامله شود و مرد بخواهد با او ازدواج کند آیا در حال حمل ازدواج با او جایز است یا تا وضع حمل صبر میکند ؟ جواب : احوط آنست که تا وضع حمل صبر کند تا رحم او پاك شود و احتیاط در امر فروج مطلوب است . این مسأله را از آقای حاج محمدکریم خان پرسیدم و اینطور جواب فرمودند . (حاشیه منقول از مرحوم آقامحمدباقر خراسانی رحمه الله است) .

.

۹ - جایز نیست با زنی که مشهور به زنا است ازدواج کنند مگر بعد از آنکه توبه کرده باشد .

۱۰ - هر کس زنی دارد که با او نزدیکي نموده و آن زن زنا کند زنای او او را بر مرد حرام نمیکند و همچنین هر گاه زنی زنا کند جایز است که دیگری غیر از زانی با آن زن ازدواج کند و اگر ازدواج نمود در مراقبت او بکوشد که از بابت اولاد خاطرجمع بشود و همچنین جایز است که زن فاجره را کسی متعه بگیرد و هر کس زنی بگیرد و قبل از دخول خود او یا زنش زنا کنند آن زن بر او حرام نمیشود .

۱۱ - هر کس به حرام به زنی نظر کند یا با او بحرام ملاعبه نماید هر گاه نزدیکي نکرده باشد میتواند با دختر آن زن ازدواج کند .

۱۲ - ازدواج با زنی که حرامزاده است مانعی ندارد اما طلب اولاد از او نمیکند و هرآینه طلب اولاد از او مکروه است بجهت ترس از آنکه ننگی برای بچه باشد .

۱۳ - هر کس با زنی ازدواج غیر حلالی انجام دهد دختر آن زن برای او حلال است و اگر زنی دارد و از روی اشتباهی با مادر آن زن یا دختر او یا خواهرش ازدواج نمود زنش بر او حرام نمیشود .

۱٤ - هر کس با پسربچه‌ای لواط کند و ادخال نماید خواهر و مادر و دختر آن پسر بر او حرام میشوند و این در صورتی است که لواط در سابق بوده اما اگر بعد از ازدواج با یکي از آنها باشد حرام حلال را حرام نمیکند و دختر هیچکدام از آنها برای پسر دیگری حلال نیست .

صفحه ٦٥٠

فصل

در عدد مجاز زنانی است که مرد میتواند داشته باشد و بیش از آن بر او حرام است و در این فصل مسائلی است :

۱ - جایز است که مرد چهار زن دائمی داشته باشد و بیشتر از این برای او جایز نیست .

۲ - غلام میتواند با دو زن آزاد ازدواج کند نه بیشتر و یا آنکه با چهار کنیز ازدواج نماید .

۳ - هر کس در یك عقد با پنج زن ازدواج کند هر کدام را که بخواهد رها میکند و چهار تای باقی را نگاه میدارد .

٤ - هر کس سه زن داشته باشد بعد در یك عقد نکاح بر سر آنها دو زن بگیرد نکاح آن زنی که اول اسم او را برده صحیح است و دیگری باطل است پس اگر با یکي نزدیکي کرد آنگاه فوت شد اگر این زن همان بوده که در عقد اول اسم او برده شده بود ارث میبرد و باید عده بگیرد و اگر با دیگری نزدیك شده بود ارثی ندارد و باید عده بگیرد چرا که نکاح او باطل بوده .

٥ - هر کس چهار زن داشته باشد و یکي را طلاق رجعی بدهد (یعنی طلاقی که حق رجوع در عده برای او محفوظ است) جایز نیست که تا انقضای عده زن مطلقه با دیگری ازدواج کند و اگر یکي از آن زنان غیر مدخوله باشد یعنی با او نزدیکي ننموده باشد و او را طلاق دهد یا یکي از آن زنان فوت شود جایز است که هر وقت خواست زن دیگر بگیرد و اگر در زمان عده رجعیه زن مطلقه‌ای که یکي از چهار زن بوده مرد با زن دیگری ازدواج کرد و با او نزدیکي نمود بین آن دو تفریق میشود و باید مهر را مرد برای حلیت فرج باو بدهد و زن عده میگیرد و اگر نزدیکي ننموده مهر و عدّه ندارد بعد اگر پس از گذشتن عده آن مطلقه مرد بخواهد با این زن ازدواج میکند و هر کس غایب است و یکي از چهار زن خود را طلاق بدهد بعد از نه ماه میتواند زن دیگر بگیرد .

٦ - هر گاه مجوسی مسلمان شود و بیش از چهار زن داشته باشد و آن زنها هم همراه

صفحه ٦٥١

او مسلمان شوند چهار تا را نگاه میدارد و زیاده بر آن را طلاق میدهد .

٧ - برای مرد جایز است بهر تعداد که بخواهد از زنان آزاد متعه بگیرد و هر قدر که بخواهد با کنیزانی که مالك آنها است نزدیك شود .

٨ - بنده میتواند باذن مولای خود متعه بگیرد هر چند تا که بخواهد و اگر مولی باو اذن دهد که یك کنیز یا چند کنیز معین از مال خود بخرد و آنها را سریّه خود قرار دهد چنین میکند .

فصل

در آنچه که بواسطه کفر و امثال آن حرام میشود و مطالبی که باین موضوع مربوط است و در این فصل مسائلی است :

١ - حلال نیست ازدواج با کفار .

٢ - جایز است که مرد مؤمن با اهل کتاب یعنی یهودی و نصرانی و مجوسی ازدواج کند لکن این کار بسیار مکروه است بجهت آنکه ترس این هست که اولاد او یهودی یا نصرانی یا مجوسی شوند و نزدیکتر به احتیاط آن است که با زن مجوسی ازدواج نکند .

٣ - هر گاه مرد میتواند زن مسلمانی پیدا کند سزاوار نیست که با اهل کتاب ازدواج کند بلکه کنیز مؤمنه‌ای از آنها بهتر است و اگر با زنی از اهل کتاب ازدواج کرد باید او را از شرب خمر و خوردن گوشت خوك منع کند و نگذارد که اولادش گول او را بخورند و به مذهب او متمایل شوند .

٤ - اگر شخص با زنی از اهل کتاب ازدواج کند پس زن کم‌عقلی بگیرد نه زنی که دشمن باشد و منکر حق .

٥ - جایز است متعه گرفتن زنهای یهودی و مسیحی و مجوسی و در مجوسی کراهتی است .

٦ - هر گاه زن یا شوهر مسلمان شود و پس از او دیگری داخل اسلام شود آنها بر

صفحه ٦٥٢

ازدواج خود باقی هستند و هر گاه زن مسلمان شد و شوهر تا انقضای عده زن اسلام نیاورد نکاح آنها باطل است بعد اگر شوهر او را خواست باید مجدداً با او ازدواج جدیدی بنماید (یعنی در

صورتی که مرد بعد از عده زن مسلمان شود و گر نه ازدواج زن مسلمان با غیر مسلمان جایز نیست . م) و روایت شده در وقتی که زن مسلمان شود و مرد مسلمان نشود این مرد زن خود را از دار اسلام بیرون نمیبرد و روزها نزد او میآید نه شبها .

۷ - نکاح زن مجوسی کراهتش از نکاح دو خواهر او یعنی زن یهودی و نصرانی بیشتر است .

۸ - هر گاه کسی کنیز ذمیه‌ای اهل ذمّه بآن عده از یهود و نصارٰی میگویند که در بلاد اسلام بآنها اجازه داده شده که با شروطی بر مذهب خود زیست کنند . م .

را مالك باشد جایز است که با او جمع شود .

۹ - با زن نصرانی و یهودی بر سر زن مسلمان ازدواج نباید کرد و عکس آن جایز است و زن مسلمان از قسمت یعنی اوقاتی که شوهر با او است دو ثلث دارد و زن ذمیه یك ثلث و حکم کنیز هم همین طور است .

۱۰ - اهل ذمه بمنزله کنیزانند بلکه ایشان بندگان امامند پس دو تا از آنها را همراه کنیزی نمیگیرد (چون برای شخص آزاد ازدواج دائم با دو کنیز جایز است نه بیشتر . م) .

۱۱ - هر گاه مرد زنی ذمی دارد و بر سر او زن مسلمانی بگیرد و این زن نداند که مرد زن ذمیه‌ای داشته و مرد با او نزدیك شود آنچه که زن گرفته (یعنی بعنوان مهر) مال او است آنگاه اگر خواست نزد آن مرد میماند و اگر خواست پیش اهل خود برود میرود و عدّه میگیرد از روزی که خارج شده سه حیض یا سه ماه و پس از آن برای شوهر دیگری حلال است و اگر مرد در عده زن مسلمان ذمیه را طلاق داد میتواند آن زن را برگرداند .

۱۲ - هر گاه ذمیه قبل از آنکه شوهر ذمی او با او جمع شود اسلام بیاورد نکاح آنها

صفحه ٦٥٣

باطل است و مهری ندارد و عده‌ای هم بر او نیست و روایت شده که هر گاه شوهر از قبول اسلام امتناع نمود نصف صداق زن را باو میدهد .

۱۳ - ازدواج با نصّاب جایز نیست چه به زن دادن بآنها باشد و چه به زن گرفتن از آنها مگر در حال تقیه .

۱٤ - جایز است زن گرفتن از گمراهان یعنی مستضعفین از عامه و با زنهای صاف و ساده آنها ازدواج میکند و زن دادن بآنها جایز نیست .

فصل

در سایر چیزهائی است که بسبب آنها از ازدواج منع نموده‌اند و در این فصل مسائلی است :

۱ - اعرابی که معرفت به سنت و حجت ندارد جایز نیست با زن مهاجری ازدواج کند یعنی با زنی که مسلمان و صاحب دیانت شده ، و او را از دار هجرت (یعنی معرفت) بیرون برد که بعد از هجرت از جهالت و نادانی باز اعرابی شود مثل او و آنچه آموخته بود از یادش برود .

۲ - مُحرم ازدواج نمیکند و شخص محل را برای کسی عقد نمیکند و هر گاه از روی علم در حال احرام ازدواج کرد آن زن هرگز برایش حلال نمیشود و اگر از روی جهل به حکم بوده اگر خواستند بعد از احرام نزد یکدیگر میروند و اگر شخص در حال احرام کسی را برای دیگری تزویج کند یا خود ازدواج نماید نکاح او باطل است .

۳ - هر کس با زوجه خود با شروطی که هست ملاعنه کند بین آن دو تفریق میشود و دیگر هرگز آن زن برایش حلال نیست .

٤ - هر کس زن خود را متهم به زنا نماید و آن زن گنگ باشد و نتواند جواب دهد بین آندو تفریق میشود و دیگر هرگز آن زن بر او حلال نیست و اگر زنی شوهر خود را قذف نماید یعنی متهم به زنا کند و آن شوهر کر باشد بین آندو تفریق میشود و دیگر هرگز آن زن برای آن مرد حلال نیست .

صفحه ٦٥٤

٥ - هر کس با دختری که کمتر از نُه سال دارد نزدیکي کند آن دختر برای او حرام مؤبد میشود و اگر او را معیوب نماید باید دیه بدهد یا او را نگهداری نموده و تا پایان عمر او خرج او را بدهد .

٦ - حلال نیست ازدواج با زنی که بر خلاف سنت طلاق داده شده چون او در واقع شوهر دارد و اگر کسی از اهل تسنن بطور مذهب خودش طلاق بدهد در حالی که آن نوع طلاق را شیعه جایز نمیدانند ضرری ندارد ، بآنچه که خودش بر خود لازم کرده او را ملزم میکنند ، و روایت شده در کسی که زن خود را بر خلاف سنت سه مرتبه طلاق داده که هر گاه مردی بخواهد با آن زن ازدواج کند صبر میکند تا آن زن حائض شود و بعد پاك شود آنگاه در حالتی که دو شاهد با خود دارد نزد شوهر آن زن میرود و میپرسد آیا این زن را طلاق داده‌ای اگر گفت بلی سه ماه آن زن را بحال خود میگذارد بعد برای خود خواستگاری میکند و روایت شده که این کار را بعد از انقضای عده زن در نزد شوهرش مینماید و اگر طلاق دهنده از اهل سنت است این عمل یعنی رفتن نزد شوهر و پرسیدن از او بعد از انقضای عده حمل بر استحباب میشود .

۷ - ازدواج شخص با قابله (یعنی قابله‌ای که او را از مادر گرفته) و با دختر او جایز است و اگر بواسطه بعضی مطالب که در اخبار روایت شده چنین ازدواجی نکند بهتر است .

۸ - زن شخص گم شده ازدواج نمیکند تا خبر فوت شوهر یا خبر طلاق دادن او را بیاورند یا خبر دهند که به اهل شرك ملحق شده و اگر زن بداند که شوهرش در سرزمینی است همواره منتظر او میماند تا خبر موت یا طلاق او برسد و اگر نداند که در کدام سرزمین است و نامه‌ای و خبری هم از او نرسد نزد امام میآید و امام او را امر میفرماید که چهار سال منتظر بماند پس از نواحی مختلف جویای حال او میشوند اگر تا چهار سال خبری نیامد امام ولیّ شوهر مفقود را میخواند و میگوید آیا این گم شده مالی دارد اگر دارد خرج آن زن را از آن مال میدهند تا موضوع حیات و موت شوهر مفقود دانسته شود و اگر مفقود مالی نداشته به ولی او میگویند خرج این زن را بده اگر

صفحه ٦٥٥

قبول کرد تا وقتی که خرج او را میدهد زن نمیتواند ازدواج کند و اگر از پرداخت نفقه سر باز زد والی او را مجبور میکند که زن را در حال طهر طلاق دهد و زن عده میگیرد پس اگر شوهر در عده آمد و میل داشت رجوع میکند و اگر نیامد تا عده منقضی شد دیگر او هم مثل یکي از خواستگاران است و اگر مفقود ولی ندارد حاکم زن را طلاق میدهد و عدّه او چهار ماه و ده روز است .

۹ - ازدواج با کنیز برای کسی که تمولی دارد و از تنگدستی نمیترسد جایز نیست .

۱۰ - نزدیکي با کنیز خریداری شده قبل از استبراء استبراء یعنی آنکه با کنیز نزدیکي نکنند تا عدم حمل مسلم شود . م .

جایز نیست پس اگر فروشنده استبراء نموده که هیچ و اگر خریدار نمیداند که استبراء شده یا نه و یا میداند که نشده باید خودش استبراء نماید و اگر کنیز در ملك زنی یا بچه صغیری بوده و از آنها خریده استبراء ندارد و همین طور اگر کنیز در سنی است که بواسطه کوچکي احتمال آبستنی در او نمیرود یا در سن یائسگی است استبراء ندارد و اگر وقتی که کنیز را خرید حائض باشد و بعد نزد او پاك شود استبراء صورت گرفته .

۱۱ - نزدیکي با کنیز مشترك بدون اجازه شرکاء جایز نیست و اگر نزدیکي نمود تعزیر میشود و بچه را باو میدهند و قیمت کنیز را به حد اکثر از او میگیرند .

۱۲ - ارث بردن نکاح حلال نیست یعنی اینکه وارث نمیتواند زوجه ارث دهنده را بدلیل ارث بزنی بگیرد .

۱۳ - شغار در اسلام نیست و آن این طور است که دادن زنی را به کسی مهر دیگری قرار دهند مثلاً بگوید خواهرت را بمن بده و مهر او این باشد که من خواهرم را بعقد تو دربیاورم .

١٤ - حلال نيست كه مرد با زنى كه سه بار طلاق داده قبل از اينكه آن زن با مرد ديگرى ازدواج كند و مطلقه شود ازدواج نمايد و يا با زنى كه نُه مرتبه او را طلاق داده و هر بار عده نگه داشته ازدواج كند كه اين زن براى او حرام مؤبد است .

١٥ - حلال نيست ازدواج با كنيزى كه دو بار او را طلاق داده باشد .

صفحه ٦٥٦

١٦ - ازدواج مرد مريض جايز است پس اگر با زن نزديك شد كه هيچ و الا اگر قبل از نزديكي فوت شد نكاح باطل است و زن مهر و ميراثى ندارد .

مقصد دوم

در مسائل مربوط به ازدواج است و مقدمات آن و در اين مقصد چند فصل است :

فصل

در مسائل مربوط به انتخاب مردان و زنان است :

١ - مردان مؤمن و زنان مؤمنه هر يك همتاى ديگرى هستند و مسلِم همتاى مسلِمه است و روايت شده كه مرد وقتى كفو و همتاست كه عفيف باشد و چيزى هم داشته باشد (كه بتواند ازدواج كند) .

٢ - روايت شده هر گاه كسى نزد شما بخواستگارى آمد كه از اخلاق و دين او رضايت داريد باو زن بدهيد كه اگر ندهيد فتنه و فساد بزرگى در زمين ميشود و بهترين مردان مرد پرهيزكار پاك سخاوتمندى است كه پدر و مادر خوب و نجيب داشته باشد و با پدر و مادر خود به نيكي رفتار نمايد و زحمت عيال خود را بر گردن ديگرى نياندازد . و بدترين مردان مردى است كه بهتان ميزند و افترا مى‌بندد و بخيل است و فحش ميدهد و تنها ميخورد و چيزى به كسى نميدهد و اهل خود را كتك ميزند و زحمت خانواده خود را بر دوش ديگران ميياندازد و عاقّ والدين است .

٣ - روايت شده هر كس دختر خود را بكسى بدهد كه شارب خمر است بتحقيق كه حق خويشاوندى را درباره او بجا نياورده .

٤ - مكروه است زن دادن به شخص بدخلق .

٥ - مكروه است زن دادن به مخنث (يعنى كسى كه بر هيأت زنان سلوك نموده مردان را به خود ميخواند) .

٦ - بهترین زنها زنی است که فرزند زیاد میآورد و مهربان و عفیف است و در خانواده

صفحه ٦٥٧

خود عزیز و نزد شوهر خود مطیع و تسلیم باشد و چون با شوهر خود باشد روی خود را باز کند و خود را از غیر شوهر بپوشد سخن شوهر را گوش دهد و امر او را اطاعت نماید و چون با شوهر تنها شود تقاضای مرد را برآورد لکن آن گونه که مرد خود را سهل و زود بر زن عرضه میکند او خود را بآن سرعت تسلیم نکند و کارها را آسان بگیرد و نرم‌خو باشد و بسهولت و بطور موافقت در امور جاری شود و چون شوهرش غضب کند نخوابد و قرار و آرام نگیرد تا شوهرش از او راضی شود و هر گاه شوهرش غایب باشد در نبودن او حفظ الغیب او را بنماید و خوشبو باشد و دست‌پخت خوبی داشته باشد و چنان باشد که امساك و انفاق او مطابق شرع باشد ، عفیف باشد و میل به شوهر داشته باشد و خوش‌رو باشد و مَهر او کم باشد و چون شوهر او وارد منزل شود از او استقبال نماید و چون بیرون رود او را مشایعت کند و چون غمگین شود او را تسلی دهد و باوفا و باتدبیر و باحیا و خوش‌اخلاق باشد و فسادی در او نباشد و در خانواده خوبی پرورش یافته باشد و کسی باشد که بشود با برادران و عموها و دائیهای او زندگی کرد و بهترین زنها زنان قریش هستند .

٧ - بدترین زنان زنی است که در خانواده خودش ذلیل باشد و بخواهد که نزد شوهر خود را عزیز و بزرگ و محترم بدارد و نازا باشد و کینه‌ورز باشد و از اعمال قبیح روگردان نباشد و چون شوهرش غایب شود حجاب را ترك کند و چون بیاید خود را بپوشد حرف شوهر را نشنود و امرش را اطاعت نکند و چون شوهر با او تنها شود خود را از او منع نماید و بد ادائی کند و عذر شوهر را نپذیرد و گناه او را نبخشد کثیف باشد و لجوج و سرکش و از آنها نباشد که منزلشان شناخته است و علانیه اجانب به خانه آنها رفت و آمد میکنند و لخت و بی‌حجاب میباشند و دین نداشته باشد و پی فتنه باشد و متمایل به شهوات و شتابان بسوی لذات و حلال شمارنده محرمات .

٨ - روایت شده که با زن شهبره و لهبره و نهبره و هیدره و لفوت ازدواج مکن اما شهبره ظاهراً زنی است که زیاد گریه میکند و اشك میریزد در نسخه اصل الذرفاء خوانده میشود که معنی مناسبتری برای آن نفهمیدم اما در جلد ١٠٣ بحار در حدیث پیغمبر (ص) الزرقاء نقل نموده که معنی آن صاحب چشم زرقاء است . م .

و بد و زشت میگوید و لهبره زن قدبلند لاغر است و نهبره قدکوتاه بدشکل است و هیدره پیرزنی است که روزگارش گذشته و لفوت آن است که از غیر تو اولاد دارد .

صفحه ٦٥٨

٩ - سزاوار است ازدواج با زنی که گندمگون باشد و چشمهای نیکو داشته باشد و نشیمنگاه او بزرگ باشد و میان‌قامت باشد و لبّه او که جای قرار گرفتن گردن‌بند است نیکو باشد و استخوانهای قوزك پای او در زیر گوشت پنهان باشد (یعنی مچ پای او گوشت داشته باشد) و صاحب جمال و

خنده‌رو باشد و از سعادت مرد این است که چون پرده از روی زن بردارد او را سفیدرو بیابد و هنگامی که قصد ازدواج دارند و درباره زنی از کسی میپرسند باید همانطور که از چهره و رخسار او میپرسند درباره موی او هم سؤال کنند .

۱۰ - سزاوار است ازدواج با باکره چرا که دهان او پاکیزه‌تر است و رحم او جاذب‌تر و شیر او بیشتر و رحم او نرم‌تر است و خوب است که زن اولاد بسیار بیاورد ولو آنکه زشت باشد و زنان زشت بیشتر اولاد میآورند و زن نازا میمنت ندارد .

۱۱ - سزاوار است که با زن بجهت دین او ازدواج کنند نه آنکه در پی مال و جمال باشند ولو آنکه زن بی‌دینی باشد و نباید با زنی برای فخر و ریاء و سمعه ازدواج کنند و هر که چنین کند خداوند از این ازدواج بر او نمیافزاید مگر ذلت و حقارت و در آخرت او را عذاب میکند .

۱۲ - مکروه است نکاح زنگی و خوز و اهل سند و هند و قندهار و نبطی و کرد و همچنین مکروه است ازدواج با زن احمق و دیوانه و یك‌چشم نجیب نمیشود و همچنین ازرقی که مثل نگین باشد چشم او و زنی که در سند بدنیا آمده .

۱۳ - اشکالی ندارد که غیر هاشمی با زن هاشمی ازدواج کند .

۱٤ - سزاوار نیست زن دادن به کسی که پدرش بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله لعن شده باشد .

فصل

در نگاه کردن به زنان است و مطالبی که مربوط بآن میشود و در این فصل مسائلی است :

صفحه ٦٥٩

۱ - جایز است انسان به زنی که قصد ازدواج با او را دارد نظر نماید و جایز است نگاه کردن بصورت و معاصم او که جای النگو باشد بر روی ساعد و در او با تأمل نظر میکند و به خلقت و موی او بدون قصد تلذذ نظر میکند و زن جامه نازك‌تری میپوشد و دامن را بر کمر محکم نموده پائین‌تنه را میپوشاند و مرد باو نظر مینماید .

۲ - جایز نیست که از روی عمد به نامحرم نظر کنند و روایت شده نگاه اول مال تو است و نگاه دوم بر علیه تو است و مال تو نیست و در نگاه سوم هلاك است .

۳ - استثناء میشود از این حکم نگاه کردن به صورت و دو دست (یعنی از مچ تا سر انگشتها) و دو قدم و سرمه و انگشتر از زینت های ظاهره و هر زینتی که بیرون خِمار یعنی سرانداز است یا پائین‌تر از جائی است که النگو می‌بندند .

٤ - و همچنین مستثنی از این حکم هستند زنهائی که وقت نکاح ایشان گذشته که برای آنها جایز است چادر خود را بردارند و اگر کنیزی باشد جایز است که خمار خود را بردارد اما زینت آشکاری نمیکند و اگر این کار را نکند بهتر است .

٥ - اشکالی ندارد که زن زینت خود را پیش روی کسانی که خداوند اسم برده آشکار کند در آن آیه که میفرماید : وَ لٰایُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ اِلّا لِبُعُولَتِهِنَّ اَوْ آبائِهِنَّ اَوْ آبائِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اَبْنائِهِنَّ اَوْ اَبْنائِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اِخْوانِهِنَّ اَوْ بَنِی اِخْوانِهِنَّ اَوْ بَنِی اَخَواتِهِنَّ اَوْ نِسائِهِنَّ اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُهُنَّ اَوِ التّابِعِینَ غَیْرِ اُولِی الْاِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ اَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ لَمْیَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّسائِ . و ترجمه آیه شریفه این است که میفرماید : آشکار نکنند زنها زینت خود را مگر برای شوهران خود یا پدران خود یا پدران شوهرهای خود یا پسران خود و یا پسران شوهران خود یا برادران یا پسران برادران خود یا پسران خواهران خود و یا زنان خودشان یعنی زنان مؤمنه یا در نزد غلامانی که مالك آنها هستند یا خادمی که فهمی ندارد و محتاج زن نیست یا پیش روی بچه‌هائی که هنوز بر عورتهای زنان مطلع نشده‌اند ، و نیز مانعی ندارد زینتی را که بیرون خمار یعنی سرانداز و پائین‌تر از محل بستن النگو در دو دست و پائین‌تر از ساعد باشد در برابر اجانب آشکار کند و غیر اولی الاربة که در آیه آمده تفسیر به شخص احمق شده که احتیاج به ولی و

صفحه ٦٦٠

سرپرست دارد و با زنها نزدیك نمیشود .

٦ - سزاوار نیست که مردان به پشت سر زنها از پشت لباس آنها نگاه کنند چرا که ترس آن هست که دیگران هم بهمین طور به زنهای آنها نظر کنند .

٧ - مانعی ندارد که مرد به تمام بدن همسر خود نظر کند .

٨ - حرمتی برای زنان اهل ذمه نیست و باکی نیست که مرد مسلمان به موها و دستها و سر آنها نگاه کند .

٩ - اشکالی ندارد نظر کردن به سرهای اعراب یعنی سکّان بیابانها و اهل سواد یعنی روستاها که سر را نمیپوشند و زن دیوانه و هر کس که او را از بی‌حجابی نهی میکنند و گوش نمیدهد .

١٠ - زن مسلمان سزاوار نیست که پیش روی زن یهودی و نصرانی بدون حجاب باشد .

١١ - جایز نیست که زن نامحرمی را برای مردی توصیف کنند تا آنکه مفتون او شود و نعوذ بالله با او مرتکب خلافی شود و از این قبیل هستند شعرا وقتی که زن معین مشخصی را توصیف میکنند .

۱۲ - خوب نیست که زن در خلوت با مرد بنشیند و سزاوار نیست که مرد در جائی بخوابد که صدای نفس زن نامحرمی را میشنود .

۱۳ - مصافحه یعنی دست دادن با زن نامحرم و فشردن و نگاه داشتن دست او جایز نیست و دست دادن با او از پشت لباس مانعی ندارد و بهتر آن است که اصلاً با محارم هم دست ندهند مگر از پشت لباس و زن وقتی که لباس رنگین پوشیده بدیدن برادر خود نرود .

١٤ - شوخی و مزاح کردن با نامحرم جایز نیست .

۱۵ - سزاوار نیست که زن نزد نامحرم بیش از پنج کلمه آنهم صحبتی که لازم است سخن بگوید مگر آنکه ضرورتی پیش بیاید .

١٦ - مکروه است مناقشه با زنان (مناقشه یعنی جر و بحث و لج و لجبازی) .

صفحه ٦٦١

۱۷ - جایز است با کراهتی که زن پیش روی بنده خود بی‌حجاب باشد و آن عبد به ساق و موی او نظر کند .

۱۸ - برای زن جایز نیست که پیش روی خواجه‌ای که غلام او نیست بی‌حجاب باشد .

۱۹ - مکروه است که مردان بر زنهای نامحرم بدون اجازه اولیاء آنها وارد شوند .

۲۰ - جایز نیست که زن به نامحرم نظر کند و چشم خود را از او پر نماید ولو آنکه آن نامحرم مرد کوری باشد .

۲۱ - جایز است که در وقت اضطرار مرد زن نامحرم را معالجه کند و باو نظر نماید و همچنین بالعکس .

۲۲ - جایز نیست که در راه یا در بازار زنها داخل مردها حرکت کنند و به یکدیگر برخورد نمایند و زن به نماز عیدین و جمعه نمیرود مگر مسن باشد و متن راه مال زنها نیست و آنها باید از کنار دیوار و کنار راه حرکت کنند .

فصل

در عقد است و مطالبی که بآن مربوط میشود و در این فصل مسائلی است :

١ - برای خواستگاری و عقد خطبه خواندن مستحب است و اقل خطبه آن است که حمد خدا را بجا آورد و کافی است که بگوید : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهٖ وَ نَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ .

٢ - سزاوار است که انسان هنگامی که قصد ازدواج دارد بگوید : اَقْرَرْتُ بِالْمِيثاقِ الَّذِی اَخَذَ اللّٰهُ اِمْسٰاكٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيحٌ بِاِحْسٰانٍ ، یعنی اقرار نمودم به عهدی که خدا گرفته است که یا زن خود را بطور خوبی نگه دارم یا آنکه با نیکي او را رها سازم .

٣ - در الفاظ عقد نکاح روایت شده که بگویند : زَوَّجْتُكَهٰا عَلٰی كذا ، و : زَوَّجْتُ هٰذِهِ الْجٰارِيَةَ مِنْ هٰذَا الْغُلاٰمِ بِكذا ، یعنی این دختر را بعقد تو بیرون آوردم باین مهر ، یا این دختر را بعقد این پسر بیرون آوردم باین مهر ، و هر گاه زن میگوید بگوید : زَوَّجْتُكَ نَفْسِی بِكذا ، یعنی خود را برای تو تزویج نمودم باین مهر و روایت شده که حضرت

صفحه ٦٦٢

ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام در عقد دختر مأمون که برای خودشان تزویج نمودند فرمودند : هذا امیر المؤمنین زوجنی ابنته علی ما فرض الله ، یعنی اینك امیر المؤمنین دختر خود را بر آن وجه که خداوند قرار داده برای من تزویج نمود . آن وقت اندازه مهر را ذکر فرمود بعد فرمود ای امیر المؤمنین آیا تزویج کردی برای من گفت بله فرمود قبول کردم و راضی شدم .

٤ - بخشیدن فرج و عاریه دادن آن و حلال نمودن آن برای زن آزاد جایز نیست .

٥ - سکوت بکر دلیل رضایت اوست بلکه سکوت غیر باکره هم دلیل رضای اوست و همچنین سکوت مولٰی در وقتی که قدرت منع کردن دارد لکن منع نمیکند و بشر وجه دارد دلیل رضایت است .

٦ - هر کس در وقت عقد با زن خود شرط کند که اگر بر سر تو زن گرفتم یا با کنیزی جمع شدم یا از تو کناره گرفتم در چنین صورتی تو مطلّقه هستی شرط او باطل است نکاح میکند و سریّه میگیرد آنچه بخواهد .

٧ - هر کس با زن خود شرطی بکند که مطابق کتاب خداست باید به شرط خود وفا کند .

٨ - اگر مرد این شرط زن را پذیرفت که امر جماع و طلاق در دست زن باشد شرط باطل است .

٩ - اگر در ازدواجی شرط شود که اگر تا فلان وقت معین شوهر مهر زن را داد آن زن زنِ اوست و اگر تا آن وقت مهر را نیاورد دیگر راهی باو ندارد شرط او باطل است و امر نزدیکي با زنش باختیار اوست .

۱۰ - جایز است که با زن خود شرط کند که من روز نزد تو نمیآیم یا شب نزد تو نمیآیم یا اینکه قسمتی نداری (یعنی اینکه مثلاً اوقات معینی از هفته متعلق بتو نیست) یا شرط کند که نفقه تو فلان قدر معین است .

۱۱ - جایز نیست که در عقد شرط شود که مرد برای پدر زن کار کند و آن کار را مهر زن قرار دهد اما اگر کار کردن مهر آن زن نباشد و شرط خارجی باشد اشکالی ندارد .

صفحه ٦٦٣

۱۲ - و هر کس در وقت عقد با او شرط شود که در فرج نزدیکي نکند بشرط خود وفا کند و اگر بعد زن اجازه داد مانعی ندارد .

۱۳ - هر کس در وقت عقد با او شرط شد که زن را از شهر او بیرون نبرد باید باین شرط وفا کند .

۱٤ - مانعی ندارد که با زن شرط کند که هر وقت خواست با او جمع شود و ماهانه نفقه معلومی باو بدهد .

۱۵ - هر کس بغلام خود بگوید تو را آزاد کردم باین شرط که دخترم را برای تو تزویج کنم و اگر تو بر سر او زن گرفتی یا کنیزی گرفتی صد دینار بدهی و بهمین قاعده او را آزاد کند و او کنیزی بگیرد یا ازدواج کند باید بشرط خود وفا کند .

۱٦ - هر کس زنی بگیرد به مهر صد دینار مثلاً و شرط کند که زن همراه او ببلاد او برود و اگر نیامد مهر او پنجاه دینار باشد پس اگر مرد بخواهد او را ببلاد شرك ببرد شرطی که با زن خود داشته باطل است و زن همان صد دینار را مثلاً میگیرد و اگر خواست به بلاد اسلام برود شرط او پابرجاست و زن را خارج نمیکند تا مهر او را بدهد یا زن راضی شود که نگیرد .

۱۷ - هر کس زنی بگیرد باین شرط که هیچیك از زن و شوهر از هم ارث نبرند این شرط جایز نیست .

۱۸ - جایز است که در یك عقد چند زن بگیرد با مهرهای متفاوت .

۱۹ - هر کس در یك عقد یك زن آزاد و دو کنیز را بگیرد نکاح زن آزاد جایز و نکاح آن دو کنیز باطل است و بین او و آن دو تفریق میشود .

۲۰ - هر کس در یك عقد پنج زن بگیرد هر کدام را که خواست رها میکند و چهار تای دیگر را نگاه میدارد و عقد پیش از آنکه یکي را رها کند متوقف است تا وقتی که به سنت برگردد .

۲۱ - هر کس سه زن داشته باشد و دو زن دیگر در یك عقد بگیرد و با یکي از آن دو نزدیك شود آن گاه از دنیا برود اگر با آن زنی نزدیك شده باشد که در وقت عقد اول

صفحه ٦٦٤

نام او را برده نکاح با آن زن جایز بوده و ارث میبرد و عده نگه میدارد و اگر با زنی که نام او را بعد از نام اولی برده جمع شده بود نکاح باطل است و زن ارث ندارد اما باید عده نگه دارد .

۲۲ - هر کس دخترانی دارد و یکي از آنها را بدون اسم بردن بعقد کسی درآورد اگر شوهر همه آنها را دیده بوده و معذلك راضی شده که یك دختر غیر مشخص از دختران او را بگیرد پس در این وقت حرف حرفِ پدر است و پدر بین خودش و خداوند باید همان دختری را بدهد که وقت عقد نیت کرده و اگر شوهر همه را ندیده نکاح باطل و مجهول است .

۲۳ - هر کس موقع عقد خطا کند و دختر را اشتباهاً بنام دیگری ذکر کند ضرری ندارد و اشکالی پیش نمیآورد .

۲٤ - اگر در ازدواج یا طلاق اسم دختر را نمیداند او را با نشانه‌ای مشخص کند .

۲۵ - ازدواجی که از روی مزاح و بدون قصد صورت گیرد اعتنائی بآن نیست اما هر گاه زنی خود را برای تو تزویج نمود بعد گمان کردی که شاید مزاح میکند ضرری برای تو ندارد .

۲٦ - ازدواج بیّنه‌ای بینه یعنی دلیل کافی و کامل و اعمّ از شاهد و انواع ادله است . م .

لازم ندارد و واجب نیست که زن ولیّ داشته باشد و برای او جایز است که خودش خود را تزویج نماید هر کجا که باشد بلی داشتن ولی مستحب است یعنی اینکه زن امر خود را به مردی بسپارد چون مرد به حال مردان بصیرتر است .

۲۷ - اگر انسان در واقع شدن عقد شك کند عقد مشکوك را درست نمیشمارد تا وقتی دلش آرام گیرد و یقین کند که عقد صحیح بوده .

۲۸ - شخص مست طلاق دادن و بنده آزاد کردن و ازدواج او جایز نیست و روایت شده که هر گاه زن مست باشد و خود را بعقد کسی درآورد بعد مستی از سرش بپرد و به ازدواجی که واقع شده رضایت دهد جایز است و بر آن نکاح باقی میماند .

صفحه ٦٦٥

۲۹ - مریض میتواند ازدواج کند و اگر ازدواج کرد و نزدیکي نمود نکاح صحیح است و اگر قبل از نزدیکي فوت نمود نکاح باطل است .

۳۰ - بدان که ارکان عقد متعه این است که با زن ازدواج کنی با مهر معین بمدت معین و سایر شرطهائی که در نصوص آمده برای این است که زن در دلش نگذرد که شاید این نکاح حرامی است و مطلب برای او خالی از ابهام شود .

۳۱ - گرفتن شهود برای متعه واجب نیست و علت اینکه در بعض اخبار فرموده‌اند شاهد بگیرند این است که زن خیالش راحت باشد و گمان نکند که این ازدواج حلالی نیست .

۳۲ - جایز است که زن به صیغه تمتع برای مدت یك ماه که ابتدای آن هنگام عقد نباشد ازدواج کند و اگر ذکری از ابتدای مدت نشد ابتدای مدت وقت عقد است .

۳۳ - جایز است که انسان کنیز خود را برای غلامش تزویج کند و میگوید آن کنیز را بعقد تو درآوردم و مستحب است که چیزی بآن کنیز بدهد .

۳٤ - جایز است که انسان کنیز خود را برای برادر مؤمن خود حلال کند بعبارتی یا به هر نحو عملی که حلال کردن را برساند .

۳۵ - جایز است که انسان کنیز خود را برای غلام خود حلال کند و جایز است که به غلام اجازه دهد که از مال او کنیزهائی بخرد و نزدیکی با آنها را هم برای او حلال نماید .

فصل

در بعض سنتهای ازدواج است و در آن مسائلی است :

۱ - مستحب است هنگامی که قصد ازدواج دارند دو رکعت نماز بجا آورند و دعای مأثور را بخوانند .

۲ - سزاوار است ازدواج در شب چون خداوند شب را وقت آرامش و راحتی قرار داده .

صفحه ٦٦٦

۳ - تزویج در ساعتی که هوا گرمست سزاوار نیست چون سبب فراق میشود .

٤ - تزویج در وقتی که قمر در عقرب است سزاوار نیست و ازدواج در آن عاقبت خوش ندارد .

۵ - تزویج در ماه شوال مکروه نیست .

٦ - مستحب است در وقت تزویج ولیمه بدهند و یك روز یا دو روز کافی است و بیشتر از این ریا و سمعه است و خوب است که اطعام در روز باشد و عروس را شب به خانه شوهر ببرند .

٧ - خوب است که در ازدواج تهنیت بگویند و بگویند به خیر و برکت .

فصل

در اولیاء عقد است و در آن مسائلی است :

١ - امام معصوم ولیّ همه مؤمنین است و او از خود مؤمنین اولٰی بایشان است پس هر که را بخواهد برای هر کس که بخواهد عقد مینماید .

٢ - حاکم شرعی که بطور خاص یا بطور عام از قبل امام منصوب شده باشد ولیّ امور عامه‌ای است که ولی ندارد از جمله ولایت صغار و سفها و مجانین پس او هر گاه خیر و مصلحت دختر صغیری را که ولی ندارد در این ببیند که او را بعقد کسی درآورد میتواند چنین کند .

٣ - پدر و جد دو ولیّ بچه صغیر هستند و جایز است که او را بعقد کسی درآورند چه پسر باشد چه دختر و آن دو صغیر که توسط پدر یا جد بعقد هم درآمده‌اند بعد از آنکه کبیر شدند اختیار فسخ نکاح را ندارند و در ولایت جد زنده بودن پدر شرط نیست .

٤ - پدر و جد ولیّ دختر کبیره باکره هستند و دختر تا پدرش حیات دارد با بودن او اختیاری ندارد .

٥ - مستحب است که ولی از دختر کبیره باکره خود اجازه بگیرد و سکوت دختر دلیل

صفحه ٦٦٧

قبول اوست و علت این اجازه گرفتن آن است که خود دختر هم بر خودش حقی دارد .

٦ - زن غیر باکره اگر تحت قیمومت کسی قرار داده نشد اختیارش دست خودش است و خودش مالك امر خود است پس اگر بخواهد بدون ولی و شهود بازدواج کسی درمیآید و اگر بخواهد خود را تحت ولایت کسی قرار میدهد .

٧ - جد میتواند دخترِ پسر خود را برای کسی تزویج کند در حالی که پسرش هم حیوة داشته باشد و چندان راضی نباشد و پدر میتواند دختر خود را بکسی بدهد اگر چه جد چندان راضی نباشد و اگر مسأله بین آن دو به جر و بحث کشید در صورتی که جد قصد ضرر زدن نداشته باشد مطابق نظر او عمل میکنند .

٨ - اگر پدر و جد هر یك دختر را برای کسی تزویج نمودند پس آنکه اول تزویج نموده اولٰی است و اگر هر دو در یك وقت تزویج نموده‌اند جد اولٰی است .

٩ - پسر کبیر جایز است که با هر کس خواست ازدواج کند اگر چه که پدرش آن زن را نخواهد .

۱۰ - غیر از پدر و جد برای برادر یا مادر یا عمو یا غیر آنها بطور اصالت ولایتی بر طفل نیست .

۱۱ - هر گاه زن برادر بزرگش را وکیل نمود و آن برادر او را بعقد مردی درآورد و در حالی که زن هنوز خبر ندارد برادر کوچکتر بطور فضولی خواهر را بعقد کسی درآورد و زن هم رضایت داد و مرد با او نزدیك شد و حامله شد بعد شوهر شاهد آورد زن را از مرد جدا میکنند تا وقتی که وضع حمل کند و این زن دو مهر دارد یکي از مرد اول بواسطه عقد و یکي از دومی بدلیل آنچه که برای حلیت فرج میپردازد و بعد خودش نزد اولی میرود و بچه را به پدرش میدهند .

۱۲ - روایت شده مردی که مادرش در غیبت او او را داماد کند آن نکاح جایز است لکن آن مرد اگر خواست نکاح را قبول میکند و گر نه قبول نمیکند و اگر قبول نکرد مادرش باید مهر را بدهد .

صفحه ٦٦٨

۱۳ - هر گاه زنی دو برادر داشته باشد و برادر بزرگتر در شهری خواهر خود را بعقد کسی درآورد و برادر کوچکتر در ولایت دیگر و هر دو عقد بطور فضولی باشد پس اولی آن است که زن اولی را اختیار کند مگر آنکه بدومی رضایت داده و او هم با وی نزدیك شده باشد که در این صورت زن اوست و نکاح او جایز است .

۱٤ - وصیٍّ از طرف پدر از کسانی است که عقد نکاح در دست او است و میتواند باعتبار وصایت و سرپرستی و رسیدگی بامور دختر صغیر که توسط پدر دختر باو واگذار شده آن دختر را برای کسی عقد کند .

۱۵ - غلام و کنیز هیچ اختیاری نسبت بامور خودشان ندارند و صاحب آنها ولی آنها است بهر طور که خواست نسبت به ازدواج آنها عمل مینماید .

۱٦ - زن بالغ اگر بخواهد ولایت خود را به مردی میدهد که بهر طور صلاح دانست او را بعقد کسی درآورد و ولی میتواند به دیگری برای تزویج آن زن تولیت دهد .

۱۷ - هر کس بمردی امر کند که زنی از اهل بصره از بنی‌تمیم مثلاً برای او بگیرد بعد او زنی از اهل کوفه از بنی‌تمیم برای او بگیرد مخالفت امر او را نموده است و مأمور باید نصف مهر را به کسان زن بدهد و عده‌ای هم ندارد و بین آن دو میراثی نیست .

۱۸ - هر کس به مردی امر کند که زنی را برای او عقد کند و بعد از عقد کردن او انکار کند و بگوید که من نگفته بودم اگر مأمور دلیل و حجتی دارد که آن شخص او را مأمور نموده بوده که این زن را برایش تزویج کند مهر بگردن امر کننده است و اگر بینه‌ای ندارد خود مأمور باید مهر را به کسان زن بدهد و میراثی بین آن دو نیست و عده‌ای هم بر گردن او نیست و اگر مهری برای او قرار داده بوده زن نصف مهر را میبرد و اگر مهری معین نشده بوده زن چیزی نمیگیرد و در حکم

واقع برای آمر واجب است که زن را طلاق دهد و در حکم ظاهر زن میتواند ازدواج کند و گناهی بر او نیست .

۱۹ - هر کس به مردی امر کند که در شهری برای او زنی بگیرد و آن شخص که مأمور شده برود و زن را برای او تزویج نموده برگردد و ببیند شخص امر کننده از دنیا رفته در

صفحه ٦٦٩

چنین وقتی مأمور تحقیق میکند که آیا آن شخص قبل از عقد نکاح فوت شده یا بعد از آن اگر قبلاً فوت شده نه او و نه مأمور چیزی بدهکار نیستند و زن ارث نمیبرد و نکاح باطل بوده و اگر بعد از عقد فوت نموده مهر در میراث او است و زن نصف مهر را میبرد و وارث هم هست و عدّه هم نگاه میدارد .

۲۰ - اگر زنی مردی را وکیل کند که او را عروس نماید و وکیل او را برای خود عقد کند این عمل جایز نیست زن را از او منتزع نموده و از باب تنبیه توی سر آنمرد میزنند .

۲۱ - جایز نیست که زن مردی را وکیل کند که او را برای خودش عقد نماید اگر چه که بیوه باشد و واجب است که کسی غیر از شوهر را وکیل نماید .

۲۲ - عقد فضولی جایز است لکن موقوف بآن است که طرفین آن را قبول نمایند .

۲۳ - زن درباره خودش مورد تصدیق است اگر گفت مانعی ندارم و میتوانم ازدواج نمایم از او دلیل و شاهد نمیخواهند .

۲٤ - جایز است که در عقد ازدواج صغیری را وکیل نمایند .

۲۵ - در امر ازدواج بایستی که احتیاط تام بنمایند چون اولاد از آن حاصل میشود بنا بر این نباید که بهیچوجه بنای کار را بر شبهات بگذارند یا به صرف توهم و گمانی اکتفا کنند .

مقصد سوم

درباره مهرها و اجرت‌ها است و در آن چند فصل است :

فصل

در حد مهر است و تعیین آن و در آن مسائلی است :

۱ - خوب نیست که نکاحی بدون مهر صورت گیرد .

۲ - جایز نیست که زنی خود را به مردی ببخشد و این مطلب فقط بطور خاص در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله جایز بود .

صفحه ٦٧٠

۳ - هر کس از روی ظلم از پرداخت مهر زن خود امتناع کند عند الله زناکار است .

٤ - سزاوارترین شرطها به وفا کردن آن است که مهر و اجرتی را که در نکاح شرط کرده در برابر حلیت نکاح زن بپردازد .

٥ - هر کس زنی بگیرد و نیت نداشته باشد که مهر او را بدهد او در نزد خدا زناکار و بمنزله سارق است .

٦ - امام دیون مؤمنین را از جانب آنها می‌پردازد بجز مهر زنها را .

۷ - مهر آن چیزی است که طرفین بآن رضایت دهند کم باشد یا زیاد در متعه باشد یا عقد دائم و کمتر چیزی که در مهر کافی است یك تمثال قند است جز آنکه مکروه است مهر شبیه مهر زن فاجره شود و از ده درهم کمتر باشد .

۸ - مستحب است تأسی به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اکتفا نمودن به مهر السنه که عبارت از پانصد درهم است که بوزن امروز ما دویست و شصت و دو و نیم مثقال صیرفی است (تقریباً معادل ۱۲۱۰ گرم) .

۹ - جایز است که مهر از مهر السنة بیشتر باشد .

۱۰ - مستحب است که مهر کم باشد و خرج ازدواج نیز زیاد نشود .

۱۱ - هر کس در پنهانی مهری قرار گذاشت و بیش از آن را اظهار نمود بنا بر همان است که در پنهانی قرار گذاشته است .

۱۲ - جایز است مهر را تعلیم قدری از قرآن قرار دهند و همچنین جایز است نکاح به یك درهم یا یك مشت گندم .

۱۳ - هر گاه کسی از اهل ذمه یا از کفاری که با مسلمین در جنگ هستند با زنی ازدواج کند و مهر او را مقداری شراب قرار دهد یا خوکهائی بعد هر دو مسلمان شوند ازدواج آنها حلال و جایز است اما وقتی مسلمان شدند حرام است که چیزی از آن مهرها را به زنان خود بدهند و باید قیمت آنها را بپردازند .

١٤ - هر کس با زنی ازدواج کرد و مهر را خادمی قرار داد یا اطاقی یا خانه‌ای و بطور مطلق گفت و معین نکرد آنچه باید بدهد حد متوسط چیزی است که ذکر کرده .

صفحه ٦٧١

١٥ - جایز است که مرد مهر زن را این قرار دهد که مدتی برای او کار کند و البته باید برای خود زن باشد نه برای پدر او چون مهر عوض نزدیکي است .

١٦ - هر کس کنیزی بخرد و بعد در بهای آن مال دزدی بدهد یا صداقی برای او قرار دهد و هنگام پرداخت از اموال مسروقه صداق بدهد فرج برای او حلال است و پی‌آمد و وبال آن مال بر گردن اوست اما اگر عیناً بآن مال بخرد یا مهر را از عین آن مال دزدی قرار دهد پس خیری نیست در چیزی که اصل آن حرام بوده اما نکاح دلیلی بر فساد آن نیست و هرآینه مهر به حرمت مال فاسد میشود .

١٧ - جایز است که بعض مهر را نقد قرار بدهد و باقی را نسیه ولو آنکه بگوید بقیه را وقتی که از دنیا رفتم ببرد یا اگر او را طلاق دادم .

١٨ - مستحب است که زن قبل از آنکه با شوهر خود نزدیکي کند مهر خود را بجهت ثواب باو صدقه نماید (یعنی بجهت ثواب باو ببخشد) و این فضلش بیشتر از آن است که بعد از نزدیکي باو تصدق دهد .

١٩ - جایز است که کسی عقد ببندد و اسم مهر را نیاورد و اگر قبل از دخول در چنین حالتی او را طلاق دهد مهری ندارد و اگر طلاق بعد از دخول باشد بجهت طلب حلیت نزدیکي با آن زن باید در حدود مهر خویشان زن باو بدهد .

٢٠ - هر کس با زنی ازدواج کند و مهری معین نکند و در خطبه عقد بگویند : عَلٰی کِتٰابِ اللّٰهِ وَ سُنَّةِ نَبِیِّهٖ ، باید مهر السنة باو بدهد و همچنین اگر خواست که مهری را تعیین کند اما سهو کرد و چیزی ذکر ننمود مهر زن مهر السنة است .

٢١ - هر کس ازدواج کند و مهری تعیین ننماید و قبل از دخول طلاق دهد زن مهری ندارد جز آنکه چیزی باو میدهد غنی بقدر خودش و تنگدست بقدر خودش و آنچه در اخبار است و کتاب خدا نیز شاهد بر آن است این است که به هر مطلقه‌ای متعه‌ای میدهند جز مختلعه توضیح خلع در کتاب خلع میآید .

(و متعه چیزی است که به زن مطلقه میدهند) .

٢٢ - متعه طلاق حدی ندارد جز آنکه روایت شده غنی خانه و خادم متعه میدهد و

متوسط لباس میدهد و فقیر درهمی و انگشتری .

٢٣ - هر کس با زنی ازدواج کرد و قرار گذاشت که مهر بحکم زن باشد نباید حکم او از مهرهای آل‌محمد علیهم السلام که پانصد درهم نقره است تجاوز کند (حدود ١٢١٠ گرم) .

٢٤ - هر کس با زنی ازدواج نمود و قرار گذاشت که مهر بحکم او باشد و قبل از نزدیکي با آن زن درگذشت به زن متعه‌ای میدهند و ارث هم میبرد اما مهر ندارد و اگر مرد او را طلاق داد زن نباید حکم کند که مرد مهرش را بیشتر از مهر السنة بدهد .

٢٥ - هر کس تعیین مهر زنش را بخودش واگذاشتند مهر زن خود را از مهر زنان خویشاوند خود کمتر نکند و او را هم ملحق به خویشان خود بنماید .

فصل

در احکام است و در آن مسائلی است :

١ - سزاوار است هر کس میخواهد برای مرتبه اول با زن خود نزدیك شود چیزی باو بدهد چه از مهر او باشد و چه هدیه‌ای غیر از آن و حد و اندازه‌ای ندارد و نمیتواند وقتی که مهر او را داد آنچه را که اول داده بود پس بگیرد .

٢ - هر کس ازدواج کند و قبل از آنکه چیزی به زن بدهد با او نزدیکي کند این امر صدمه به مهر نمیزند و زن میتواند مهر را در موقعش مطالبه کند .

٣ - تمام مهر وقتی بر ذمه مرد قرار میگیرد که نزدیکي در فرج صورت گیرد و همین که دو موضع ختنه بهم رسید نزدیکي صورت گرفته لکن بصرف اینکه زن و مرد با هم خلوت کنند نزدیکي محقق نمیشود و تمام مهر تعلق نمیگیرد .

٤ - هر کس با دختر باکره‌ای یا دختری که بجهت نقصی راه جلوی او بسته است ازدواج کند و بعد از خلوت کردن طلاق دهد و زن ادعا کند که مرد نزدیکي کرده زنها باو نظر میکنند اگر بکر باشد نصف مهر باو میرسد .

٥ - هر گاه مرد بگوید با این زن نزدیکي نکردم یا زن بگوید مرد با من نزدیکي نکرد

روایت شده که این دو را تصدیق نمیکنند چون مرد میخواهد مهر را ندهد و زن میخواهد بگوید عده بر من نیست و ظاهر این است که این در مرد و زنی است که متهم باشند نه در کسانی که راستگو هستند .

٦ - اگر مهری قرار داد و قبل از نزدیکي زن را طلاق داد باید نصف مهری را که قرار داده به زن بدهد .

٧ - اگر مهری قرار داد و قبل از نزدیکي درگذشت زن نصف مهر را دارد و همچنین اگر زن قبل از نزدیکي درگذشت ورثه او نصف مهر را طلبکارند .

٨ - روایت شده هر که قبل از نزدیکي طلاق دهد و بستانی (یعنی محصورهای که در آن درخت و زراعت است) مهر نموده باشد و آن بستان در فاصله عقد و طلاق در دست خود او بوده و حاصلی داشته نصف محصول و نصف مزرعه را به زن میدهد و ممکن است که تملك نصف محصول بدلیل رسیدگی است که در مزرعه نموده .

٩ - هر کس ازدواج کند و مهر را گوسفندانی قرار دهد و قبل از دخول طلاق دهد و در این وقت گوسفندان زائیده باشند پس اگر گوسفندان در نزد خود او حامله شده بودند نصف آنها و نصف اولاد رابه زن میدهد و اگر نزد زن حامله شدهاند نصف گوسفندان را میگیرد و اولاد متعلق به زن میباشند و حکم این مسأله در مورد کنیز و غلام هم همین طور است .

١٠ - هر کس با زنی ازدواج کند و مهر را غلام بچهای قرار دهد و آن غلام نزد زن بزرگ شود و شوهر قبل از دخول زن را طلاق دهد زن باید نصف قیمت غلام را به نرخ روزی که شوهر آن را باو داده به مرد بپردازد و دیگر توجه باینکه قیمت امروز او کمتر شده یا بیشتر نمیکند .

١١ - هر کس ازدواج کرده و مهر را غلامی قرار دهد با کنیزی که زن آن غلام است و هر دو در ملك او بودهاند و آندو را نزد زن بفرستد و زن آن غلام در نزد زوجه آن مرد فوت کند بعد مرد زن را قبل از نزدیکي طلاق دهد پس اگر روزی که آن کنیز را جزو مهر قرار داده او را قیمت کرده بوده دومی را قیمتی میگذارند بعد نظر میکنند که

صفحه ٦٧٤

قیمت این غلام با قیمت اولی مهر که قیمت هر دو در آن زمان بوده چقدر فرق دارد و زن آن مبلغ را باضافه غلام به مرد رد میکند بعد مرد نصف آنچه را که دریافت کرده به زن برمیگرداند .

١٢ - هر کس با زنی ازدواج نماید و مهر او را هزار درهم قرار دهد و بازاء آن غلام گریختهای و بردی بدهد این مرد اگر قبل از نزدیکي زن را طلاق دهد زن پانصد درهم باو میدهد و برد و غلام مال خودش است .

۱۳ - هر کس زنی بگیرد بمهر هزار درهم و هزار درهم را باو بدهد بعد زن پانصد درهم آن را باو ببخشد و باو برگرداند آنوقت مرد قبل از نزدیکي زن را طلاق دهد زن باید پانصد درهم باقی را هم به مرد برگرداند .

۱٤ - هر کس زنی بگیرد بمهر هزار درهم و زن تمام آن را به شوهر هبه کند بعد شوهر قبل از دخول او را طلاق دهد زن باید پانصد درهم دیگر غیر از آن هزار درهم به مرد بدهد .

۱۵ - هر کس کنیز خود را آزاد کند و با او ازدواج نموده آزادی او را مهر او قرار دهد بعد پیش از نزدیکي او را طلاق دهد بازاء نصف قیمت خود که بدهکار است برای مرد کار میکند اگر قیمت را پرداخت آزاد است و گر نه نصف او به بندگی برمیگردد و یك روز برای خودش کار میکند و یك روز برای مرد و اگر فرزندی داشته باشد که نصف قیمت او را بدهد آزاد میشود .

۱٦ - هر کس با زنی ازدواج نماید و مهر او را مدبّره‌ای قرار دهد (یعنی کنیزی که با آن کنیز قرار گذاشته که پس از فوت او کنیز آزاد شود) بعد زن خود را پیش از نزدیکي طلاق دهد نصف این کنیز مدبره متعلق به زن است و نصف او متعلق به مرد و اگر کنیز از دنیا رفت نصف ارث او مال مرد است و نصف دیگر مال زن .

۱۷ - زن میتواند در صورتی که قبل از دخول طلاق داده شود نصف مهر را که باو میرسد به شوهر ببخشد و پدر یا جد او یا کسی که زن امر خود را بدست او داده چه دور باشد چه نزدیك نیز میتوانند نصف مهر را ببخشند .

صفحه ٦۷۵

۱۸ - کسی که برای غلام خود زن آزادی بگیرد به مهر معینی و قبل از نزدیکي غلام را بفروشد نصف مهری را که قرار داده بود از محل قیمت غلام که دریافت نموده به زن میدهد چون این بمنزله دینی است که غلام به اذن آقای خود گرفته باشد .

۱۹ - هر کس دختر خود را عروس کند و مهر او را از شوهرش بگیرد و بعد فوت نماید پس اگر دخترش او را وکیل کرده بوده که مهر او را از شوهرش بگیرد دیگر نمیتواند از شوهر مطالبه نماید و اگر او را وکیل نکرده بوده میتواند از شوهر مطالبه کند و شوهر در این مورد رجوع به ورثه پدر زن مینماید مگر آنکه دختر در آن وقت طفلی در دامان پدر بوده که در این حالت برای پدر جایز بوده که از جانب او صداقش را بگیرد .

۲۰ - اگر انسان در حال بیماری ازدواج نموده و نزدیکي نماید نکاح او صحیح است اما اگر نزدیکي نکرد تا در حال مرض فوت نمود نکاح او باطل است و زن مهر و میراثی ندارد .

۲۱ - هر گاه مردی ندانسته با زنی در عده او ازدواج کرد و با او نزدیك شد دیگر ازدواج با آن زن هرگز برای او جایز نیست و به جهت طلب حلیت مرد برای نزدیکي که نموده باید مهر او را بدهد اما اگر نزدیکي نکرده مهری ندارد و آنچه باو داده مطالبه میکند .

۲۲ - هر گاه زنِ آزادی خود را برای غلامی تزویج کند بدون آنکه از موالی او اذن گرفته باشد فرج خود را مباح کرده و مهری ندارد .

۲۳ - هر کس زن او برود و به کفار ملحق شود و او زن دیگری بگیرد بر عهده امام است که مهر آن زن را که رفته باین مرد بدهد .

۲٤ - هر کس پسر صغیر خود را داماد کند اگر پسر مالی داشته باشد مهر بعهده اوست و اگر نداشته باشد پدر ضامن است چه در وقت عقد ضمانت کرده باشد چه نکرده باشد و اگر پسر مالی داشته باشد و با وجود این پدر هم ضامن شده پرداخت مهر بعهده پدر است .

صفحه ٦٧٦

} در اصل کتاب بعد از مسأله ۲٤ مسأله ۲٦ آمده است {

۲٦ - هر کس در غیبت او مادرش او را داماد کند نکاح جایز است لکن اگر خواست می‌پذیرد و گر نه ترك میکند و روایت شده که اگر نپذیرفت مهر بعهده مادرش است .

۲۷ - جایز است که زن مهر را از جانب شوهر ضمانت کند و آنرا از مال خودش قرار دهد و دیگر از مرد چیزی نگیرد .

۲۸ - جایز است که بعض مؤمنین مهر را از جانب داماد (به نیت انجام کار خیر) بپردازند و جایز است که این مطلب در عقد شرط شود که مثلاً زید قبول کرده که این قدر بابت مهر بدهد آن وقت کسی که تقبل نموده مال را به داماد میدهد و او هم به زن میدهد .

۲۹ - هر کس با دختری ازدواج کند و گفته باشند که باکره است بعد معلوم شود که بکر نبوده مهر او را کمتر میدهد .

۳۰ - هر کس مورد تدلیس واقع شود و زنی را که عیبی دارد باو بدهند و با او نزدیکي کند و بعد متوجه عیب شود بابت طلب حلیتی که جهت نزدیکي مینماید باید مهر او را بدهد آنگاه به کسی که او را فریب داده مراجعه مینماید و آنچه به زن داده از او مطالبه میکند و اگر با زن نزدیکي نکرده مهری ندارد و اگر ولیّ زن تدلیس نکرده و واقع امر را نمیدانسته چیزی بر گردن او نیست و اگر زن خودش امر را مخفی نموده و خود را بدون عیب وانمود کرده او را به اهلش برمیگردانند و

مهری ندارد و روایت شده زن را برمیگرداند و آنچه از مهر نزد او یافت شود از او میگیرد و اگر هم چیزی نزد او پیدا نشد چیزی بر او نیست .

۳۱ - هر کس عمداً با زنی که عیبی دارد ازدواج نمود باید مهر او را بدهد .

۳۲ - اگر غلامی بادعای حریت با زن آزادی ازدواج نمود بعد زن دانست که او غلامی است اگر خواست پیش او میماند و اگر نخواست نمیماند و اگر با او جمع شده زن مهر خود را میگیرد و اگر نشده چیزی به زن نمیرسد و اگر زن دانست که مرد غلام است و بعد از آن مرد با او نزدیکي کرد معلوم میشود که زن رضایت داده و دیگر

صفحه ٦٧٧

اختیار با مرد است و زن نمیتواند به میل خود از او مفارقت نماید .

۳۳ - هر کس خود را صحیح قلمداد نماید و در واقع عنین یعنی ناتوان باشد باید مهر را بدهد و هر کس از نزدیکي با زنها عاجز باشد و بعد از مدتی که امام باو مهلت میدهد توفیق نیابد و بین او و زن تفریق شود باید نصف مهر را بدهد .

۳٤ - خَصی یعنی کسی که بیضه‌های او قطع شده هر گاه دخول نماید باید مهر را کامل بدهد .

۳۵ - در اجرت متعه هر چه دو طرف تراضی نمایند کافی است کم باشد یا زیاد ولو آنکه یك مشت گندم باشد یا یك شربت آب .

۳٦ - هر گاه زنی که مرد متمتع باو میشود از ایامی که در متعه مرد بوده چند روز را نزد او نیاید جایز است که مرد به همان نسبت مقداری از اجرت او را نگاه دارد مگر ایام حیض که متعلق به خود زن است .

۳۷ - اگر معلوم شد زنی که مرد به او متمتع میشود بجهتی در عقد شوهری دیگر است پس هر چه که زن از این مرد گرفته مال خودش است بجهت طلب حلیتی که مرد برای مقاربت با او مینماید و اگر چیزی از اجرت مانده است آن را به زن نمیدهد و اگر زن از روی علم و عمد با آنکه در عقد کسی بوده صیغه این شخص شده مرد چیزی باو نمیدهد .

۳۸ - هر کس زنی را متعه گرفت و زن مهر خود را باو بخشید بعد آن مرد قبل از دخول او را رها نمود زن نصف مهر را به مرد بدهکار است .

۳۹ - جایز است که انسان متعه‌ای بگیرد و قرار بگذارد که هر چه داد قبول باشد اما باید حتماً چیزی باو بدهد .

٤٠ - هر كه زن آزادی را به عنف تصرف كند بايد صداق او را بدهد و هر كس به كنيز بكری تجاوز كند بايد يك دهم قيمت او را بپردازد .

٤١ - زناكار صداقی نبايد بدهد و زانيه مهری طلبكار نيست .

صفحه ٦٧٨

مقصد چهارم

در آداب زفاف و نزديكي است و در آن مسائلی است :

١ - سزاوار است كه زفاف يعنی بردن عروس به خانه شوهر در شب باشد .

٢ - سزاوار است كه اطعام و مهمانی ازدواج در روز باشد .

٣ - سزاوار است كه عروس در شب زفاف كه او را بخانه شوهر ميبرند بر مركب سوار شود .

٤ - سزاوار است كه در عروس‌كشان تكبير بگويند .

٥ - نزديكي با زنان در شب چهارشنبه خوب نيست .

٦ - خوب است كه چون عروس وارد اطاق شد و نشست مرد كفشهای او را از پايش بيرون بياورد و پاهای او را بشويد و آب آن را از در خانه تا انتهای آن بريزد و در اين كار منافع زيادی است .

٧ - سزاوار است كه قبل از نزديكي با زن ملاعبه نمايند تا او هم مشتاق به مرد شود همانطور كه مرد مشتاق باو است .

٨ - مكروه است كه مثل طيور با عجله با زن نزديكي كنند بلكه بايد مرد مكثی بكند و صبری بنمايد تا حاجت زن برآورده شود .

٩ - مكروه است كه انسان وقتی اراده جماع دارد زن را به عجله وادارد و با سرعت و بدون مقدمه نزديكي نمايد چون زنها حوائجی دارند .

١٠ - اگر مرد بخواهد جلوی زن را ببوسد مانعی ندارد .

١١ - جماع رو بقبله و پشت به قبله خوب نيست (يعنی سر يا پا نبايد بطرف قبله باشد) .

١٢ - جماع بر روی جاده‌ای كه از آن عبور ميشود خوب نيست .

۱۳ - در حالتی که تو لخت هستی و زن تو هم لخت است نزدیکي مکن اما اگر جامه از روی تو افتاد اشکالی ندارد .

١٤ - در کشتی نزدیکي مکن .

١٥ - اشکالی ندارد که شخص با کنیز خود در آب نزدیکي کند .

صفحه ٦٧٩

١٦ - نزدیکي کردن در حمام مانعی ندارد .

١٧ - هنگامی که زن حائض است نزدیکي با او جایز نیست .

١٨ - هر کس با زن خود در حیض جمع شود باید از خداوند طلب مغفرت نماید چون عصیان خدا را نموده .

١٩ - روایت شده برای نزدیکي در حیض که در اول آن یك دینار و در وسط آن نصف دینار و در آخر آن ربع دینار کفاره بدهند و غیر این هم روایت شده .

٢٠ - و روایت شده هر کس در اول ایام حیض زنش با او در فرج نزدیکي کند باید یك دینار صدقه دهد و ربع حد زناکار را که بیست و پنج شلاق است باو میزنند و اگر در آخر ایام حیض چنین کرده باشد باید نیم دینار صدقه بدهد و دوازده و نیم ضربه شلاق باو میزنند .

٢١ - روایت شده اگر با کنیز خود در حیض نزدیك شدی باید سه مد گندم صدقه بدهی (حدود ٢١٢٣ گرم) .

٢٢ - مرد در وقت حیض از هر جای بدن زن میتواند بهره‌مند شود بجز عین فرج .

٢٣ - سزاوار است که حائض وقتی میخواهد کنار مرد بخوابد پیراهنی پوشیده باشد .

٢٤ - سزاوار است که زن در حیض شلواری تا زانوها و تا زیر ناف بپوشد و مرد در مافوق آن مختار است .

٢٥ - خوب نیست که مرد بعد از تمام شدن حیض زن قبل از غسل با او جمع شود مگر آنکه شَبِق باشد یعنی حریص بر نزدیکي باشد که در چنین وقتی اگر بخواهد به زن میگوید که فرج خود را بشوید و با او نزدیکي میکند .

٢٦ - هر گاه زن در حال اعتكاف حائض شود و از مسجد بيرون رود بعد پاك شود سزاوار نيست كه شوهر با او جمع شود تا وقتى كه به مسجد برگشته اعتكاف خود را بجا آورد .

٢٧ - در حال نفاس يعنى ايام معين بعد از زايمان نزديكي با زن جايز نيست تا وقتى كه پاك شود و غسل كند و اگر بعد از پاك شدن و قبل از غسل با او جمع شد اشكالى

صفحه ٦٨٠

ندارد .

٢٨ - مرد يا زنى كه خضاب بسته‌اند در حالى كه خضاب بر بدن آنها است نبايد نزديكي كنند و جنب خضاب نمى‌بندد .

٢٩ - پيش روى زن آزاد با زن آزاد ديگر نزديكي مكن اما نزديكي با كنيزان پيش روى كنيزان مانعى ندارد .

٣٠ - اشكالى ندارد كه مرد بين دو زن آزاد يا بين دو كنيز بخوابد .

٣١ - وقتى كه در اطاق بچه‌اى بيدار است و زن و مرد را مى‌بيند و صحبت و صداى نفس آنها را ميشنود سزاوار نيست كه پيش روى او نزديكي كنند چرا كه چنين بچه‌اى هرگز رستگار نميشود اگر پسر باشد زناكار شود و اگر دختر باشد زانيه گردد و اگر از اين نزديكي فرزندى پيدا كنند در فسق و فجور شهره آفاق شود .

٣٢ - سزاوار است كه انسان هر گاه بخواهد با زن خود نزديكي كند در را ببندد و پرده‌ها را بياندازد و خدمه را خارج كند .

٣٣ - سه چيز است كه باعث انهدام بدن ميشود و بسا انسان را بكشد يكي با شكم پر حمام رفتن و ديگر با شكم پر نزديكي نمودن و سوم نكاح با پير زنان .

٣٤ - حلال نيست كسى بطور عمد در مسجد جنب شود .

٣٥ - مكروه است كه در سفر وقتى كه آب پيدا نميشود كسى با اهل خود نزديكي كند .

٣٦ - مكروه است وقتى كه مرد محتلم شده پيش از غسل جنابت با زن خود نزديكي نمايد .

٣٧ - سزاوار است هر گاه بخواهد با زن آبستن نزديك شود وضو داشته باشد .

۳۸ - هر گاه مرد با کنیز خود جمع شود و بعد بخواهد با کنیز دیگر جمع شود وضو میگیرد و همینطور هر گاه یکبار با زن خود جمع شد و خواست مرتبه دیگر جمع شود وضو میگیرد همان طور که برای نماز وضو میگیرد .

۳۹ - مانعی ندارد که جنب میت را غسل دهد دست خود را میشوید و وضو میگیرد آنگاه میت را غسل میدهد و ممکن است که شخص میتی را غسل دهد بعد با عیال

صفحه ٦٨١

خود جمع شود و برای نزدیکي با زن وضو میگیرد آنگاه با او جمع میشود و یك غسل برای دست زدن به میت و نزدیکي با زن کافی است .

٤٠ - خوب نیست که انسان بشهوت زن شخص دیگری با زن خود نزدیکي کند .

٤١ - هر کس جنب است و با زن خود در رختخواب خوابیده قرآن نخواند .

٤٢ - خوب نیست که زن و مرد بعد از نزدیکي با یك پارچه خود را پاك کنند بلکه خوب است که هر یك از پارچه جداگانه استفاده کنند .

٤٣ - جماع ایستاده خوب نیست .

٤٤ - جماع روی سقف عمارتها خوب نیست .

٤٥ - در اول شبی که انسان برای سفر خارج شده خوب نیست که جماع نماید و همین طور در شبی که میخواهد در آن شب سفر برود و اگر سفر بیشتر از سه روز و سه شب نباشد جماع در آن سزاوار نیست .

٤٦ - نزدیکي در ساعت اول شب خوب نیست .

٤٧ - خوب نیست که انسان با انگشتری که ذکر خدا یا چیزی از قرآن بر آن نوشته شده نزدیکي نماید .

٤٨ - زیاد حرف زدن هنگام جماع خوب نیست بلکه اصلاً خوب نیست که در این حال سخن بگویند ولو وقت بهم رسیدن آلت زن و مرد که هنوز دخول صورت نگرفته .

٤٩ - مکروه است نظر کردن به فرج زن بخصوص وقت نزدیکي و بخصوص نظر کردن بداخل فرج .

٥٠ - جماع در محاق ماه محاق ماه در شبهای آخر ماه است که ماه دیده نمیشود . م .

مکروه است .

۵۱ - جماع در شب اول ماه و شب وسط یعنی شب پانزدهم و شب آخر ماه مکروه است .

۵۲ - مستحب است که انسان در شب اول ماه مبارك با زن خود نزدیکي نماید .

صفحه ٦٨٢

۵۳ - از طلوع فجر تا طلوع آفتاب نزدیکي مکروه است و همچنین از غروب آفتاب تا غایب شدن روشنائی .

٥٤ - نزدیکي کردن در روز کسوف آفتاب و شب کسوف ماه و در روز یا شبی که در آنها بادهای سیاه و سرخ و زرد بوزد یا زلزله شود مکروه است .

۵۵ - جماع در بعد از ظهر مکروه است .

٥٦ - شب عید فطر و شب عید قربان جماع کراهت دارد .

۵۷ - نزدیکي در زیر درختی که میوه دارد مکروه است .

۵۸ - در زیر نور آفتاب جماع نمودن کراهت دارد مگر آنکه ساتری آویزان کنید که شما را از آن بپوشاند .

۵۹ - جماع در بین اذان و اقامه مکروه است .

٦۰ - جماع در شب نیمه شعبان مکروه است .

٦۱ - مکروه است نزدیکي در زیر آسمان .

٦۲ - مستحب است جماع در شب دوشنبه و شب سه‌شنبه و شب پنجشنبه و روز پنجشنبه وقت ظهر و شب جمعه و در شب جمعه بعد از عشاء آخر و روز جمعه .

٦۳ - جایز است که انسان با کنیز با عضوی از اعضاء خود ملاعبه نماید اما با شیء خارجی که غیر از بدن است جایز نیست .

٦٤ - سزاوار است که هر کس به زن خوشروئی نظر نموده و او را خوش آمده با عیال خود جمع شود و اگر زن نداشته باشد دو رکعت نماز کند و حمد خدا را بسیار بجای آورد و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوات بفرستد آنگاه از خدا بخواهد که بفضل خود عیالی نصیب او فرماید .

٦٥ - سزاوار نيست كه انسان زنهائی را كه با آنها نكاح نميكند جمع نمايد و ترك نزديكي با زن جوان بيشتر از چهار ماه جايز نيست مگر آنكه زنْ خودش اجازه دهد .

٦٦ - عزل از زن آزاد مانعی ندارد ولو آنكه زن مايل نباشد (و عزل آن است كه با زن نزديك شوند و چون وقت انزال شود آلت را خارج نمايند كه اولاد بهم نرسد) و اين

صفحه ٦٨٣

كار كراهتی دارد لكن اگر با اجازه زن باشد يا در وقت ازدواج با زن شرط كرده باشد كراهت آن برطرف ميشود و عزل از زنی كه بچه نميزايد و زن مسن و زن سليطه و فحاش و زنی كه به بچه خود شير نميدهد و همچنين از كنيز مكروه نيست .

٦٧ - جايز نيست كه با دختر قبل از نه سالگی نزديكي كنند و اگر كسی دخول نمود آن دختر برای او حرام ابدی ميشود و اگر صدمه و عيبی باين واسطه بر او وارد شود مرد ضامن است و بايد ديه او را بپردازد يا نفقه و مستمری دائمی تا وقت فوت آن دختر برايش قرار دهد .

٦٨ - جايز نيست وقتی كه زن حامله است يا بچه شير ميدهد از جماع با مرد سر باز زند يا اگر او مايل است مرد بعذر حاملگی او يا بچه شير دادن از نزديكي خود داری كند و هيچيك نبايد باين جهات در باب جماع بديگری ضرر برساند .

٦٩ - نزديكي با زن در دبر مكروه است و شخص صاحب مروت اين كار را نميكند .

٧٠ - خوب است كه عروس را در هفته‌ای كه عروسی كرده از لبنيات و سركه و گشنيز و سيب ترش منع نمايند .

مقصد پنجم

در مسائل مربوط به زندگی زن و شوهر است و در آن دو فصل است :

فصل

درباره بعض حقوق است و در آن مسائلی است :

١ - روايت شده كه زن را مالك و متصدی اموری كه از محدوده نفس خود او خارج است قرار مده و او را بيشتر از حدی كه صلاح حالش هست اكرام مكن ممكن است عبارت : لاتعد بكرامتها نفسها ، باين معنی باشد كه اكرام زن بايد محدود به خودش باشد باين معنی كه اگر خواهشی دارد برای خودش باشد نه آنكه شفيع ديگران شود . م .

و

صفحه ٦٨٤

فرموده‌اند او را محفوظ و پوشیده بدار که چشم او به ناصوابی نیفتد و با پوشاندن او مانع از آن بشو که صدمه‌ای باو برسد و او را باین طمع مینداز که نزد تو شفیع و واسطه دیگری شود چون کسی که زن نزد تو شفاعت او را کرده باو مایل میشود و همه قوه نکاح خود را مصروف او مکن و بقیه‌ای باقی بگذار (که ضعف و ناتوانی از تو نبیند) و در هر حال با او مدارا و خوشرفتاری کن که زندگی تو توأم با آسودگی باشد .

۲ - روایت شده بهترین شما کسی است که با اهل بیت خود بهتر رفتار کند و روایت شده که عیال شخص اسرای او هستند و خداوند کسانی رابیشتر دوست میدارد که با اسیران خود بهتر رفتار کنند و روایت شده هر کس خداوند باو نعمتی کرامت فرماید بر اسرای خود وسعت دهد که اگر نکند نزدیك است که آن نعمت تمام شود .

۳ - ملعون است و ملعون است هر کس عائله خود را ضایع کند .

٤ - در معنی نیکي با زوجه روایت شده که باید او را سیر کند و بپوشاند و اگر جهالتی کرد بر او ببخشد .

٥ - خلاف جوانمردی است که مرد در شهری که زن او آنجا است در خانه دیگری بخوابد .

٦ - روایت شده که زن لعبتی است هر کس اختیار نمود نباید آن را ضایع کند .

۷ - روایت شده که مثل زن مثل دنده کج است اگر آن را همین طور که هست پذیرفتی از آن سود میبری و متمتع میشوی و اگر بخواهی آن را صاف کنی میشکند .

۸ - مستحب است که بر خلق زن بداخلاق صبر کنند .

۹ - روایت شده که در هیچ حال اطاعت زنان را نکنید و وظیفه امانت‌داری مال را بایشان نسپارید و تدبیر امور خانواده را بایشان وانگذارید .

۱۰ - اگر زن مالی داشت و با طیب نفس بتو داد استفاده از آن مال برای تو حلال است لکن نباید با آن مال کنیزی بخری که با او نزدیك شوی .

۱۱ - زن با بودن شوهرش اختیاری در امر آزاد کردن بنده و صدقه دادن و تدبیر امور و رسیدگی و توجه بآنها و هبه کردن و نذر نمودن از مال خود ندارد مگر با اجازه

صفحه ٦٨٥

شوهر جز در مورد حج یا زکوة یا نیکي به والدین یا صله ارحام خودش .

١٢ - جایز نیست که زن بدون اجازه شوهر چیزی از مال او را ببخشد مگر غذائی که میداند شوهرش راضی است که در این مورد رخصت داده شده .

١٣ - خوب است که با زنان مشورت نموده و عکس آن عمل کنند که اطاعت ایشان ندامت است و در عمل بخلاف رأی آنها برکت .

١٤ - روایت شده در کار درستی هم که از شما بخواهند سرپیچی کنید پیش از آنکه امر منکری از شما بخواهند و از بدهای آنها بخدا پناه برید و از خوبان ایشان بر حذر باشید .

١٥ - روایت شده هر مردی که تدبیر او بدست زنش باشد ملعون است .

١٦ - روایت شده که آنها را در غرفه‌ها ننشانند و کتابت بآنها نیاموزند و بآنها ریسندگی و سوره نور را یاد دهید و سوره یوسف را بآنها نیاموزید و آن را برای ایشان نخوانید که در آن فتنه‌هاست .

١٧ - روایت شده حب علی علیه السلام را بآنها یاد دهید و بگذارید کم‌اطلاع باشند .

١٨ - واجب است امر کردن زن بکار صحیح و نهی او از کار منکَر اگر قبول نمود خوب است و گر نه تو وظیفه خود را انجام داده‌ای .

١٩ - روایت شده که زنان را بر زین سوار نکنید که آنها را بر فجور تهییج نمائید و اول زنی که در اسلام بر زین سوار شد دختر اولی بود .

٢٠ - روایت شده که ای گروه مردان زنهای خود را در خانه نگاه دارید و برای زنها بهتر آن است که مردان را نبینند و مردان هم ایشان را نبینند .

٢١ - روایت شده که غیرت از ایمان است و خداوند خوار کند هر کس از مؤمنان را که غیرت نمیکند و خدا لعنت کند بی‌غیرت را و در جائی که غیرت لازم نیست نباید غیرت کنند که این کار باعث میشود زن خوب و سالم بد شود لکن باید کار زنان را محکم نمود پس اگر عیبی دیدی زود صغیر و کبیر را سرزنش کن و در عتاب خطاب تو متوجه بی‌تقصیر باشد که گناه بزرگ جلوه کند و تحمل عتاب تو نیز هموار گردد .

صفحه ٦٨٦

٢٢ - روایت شده که در حلال غیرتی نیست .

۲۳ - روایت شده که غیرت زن کفر است و غیرت مرد ایمان و غیرت زنها حسد است و حسد اصل کفر است زنها وقتی که غیرت کردند غضب میکنند و چون غضب نمودند کافر میشوند مگر اهل تسلیم از ایشان .

۲٤ - روایت شده از جمله حقوقی که مرد بر زن دارد این است که زن اطاعت او را بنماید و سرپیچی از امر او نکند و از خانه شوهر بی اذن او صدقه ندهد و بدون اجازه شوهر روزه مستحب نگیرد و خود را از او منع نکند ولو آنکه بر جهاز شتر سوار باشد و بدون اجازه او از خانه خارج نشود که اگر بی اذن او بیرون رود ملائکه آسمان و زمین و ملائکه غضب و رحمت او را لعن کنند تا بخانه برگردد و باید که زن بهترین عطر خود را استعمال کند و بهترین جامه خود را بپوشد و بهترین زینت خود را بکار برد و خود را صبح و شام بر شوهر عرضه کند و اگر مرد حاجتی داشته باشد اجابت نماید و هیچ شبی در حالی که شوهر بر او غضبناك است نخوابد اگر چه که در آن مطلب حق با مرد نباشد .

۲۵ - مستحب است برای زن که خدمت شوهر و خانه او را بنماید .

۲٦ - جایز نیست که زن عطر بزند و از خانه خارج شود و نهی شده از این که برای غیر شوهر خود زینت کند و روایت شده که برای زن حلال نیست که بخوابد تا وقتی که خود را بر شوهر عرضه نماید باین ترتیب که جامه خود را بیرون میآورد و با مرد در لحاف او وارد میشود و خود را باو میچسباند .

۲۷ - روایت شده هر کس برای غیر شوهر خود عطر استعمال کند خداوند نمازی از او نمی‌پذیرد تا از آن عطر غسل کند چنانکه از جنابت غسل میکند و سزاوار نیست که زن وقتی که میخواهد از منزل بیرون رود لباس خود را بخور خوشبو بدهد .

۲۸ - روایت شده زنی که بر شوهر خود غضب کرده تا شوهر از او راضی نشود عاصی محسوب میشود و زنی که شوهر او بر او غضبناك است هیچ عملی از اعمال او بالا نمیرود و جایز نیست که مرد از روی ظلم زن خود را اذیت کند و همین طور جایز

صفحه ٦٨٧

نیست که زن شوهر خود را آزار دهد و هر کدام که چنین کنند خدا از آنها حسنه‌ای را قبول نخواهد کرد تا وقتی که دیگری از او راضی شود .

۲۹ - جایز نیست که زن برای شوهر خود سحر و جادو نماید ولو برای آن باشد که محبت او را بخود زیاد نماید .

۳۰ - روایت شده خطاب بزنان که نمازتان را طول ندهید که شوهر را معطل کرده و مانع او شوید .

۳۱ - سزاوار نیست که زن خود را بدون زینت بگذارد و خوب است زینتی داشته باشد ولو گردن‌بندی باشد و خوب نیست که دست خود را بدون خضاب بگذارد ولو آنکه حنائی بر آن مالیده باشد اگر چه که مسنه باشد و اگر شوهر نابینا باشد زینت زن برای او عطر و خضاب است .

۳۲ - سزاوار است که مردها خود را برای زنان آراسته و خوش هیأت نمایند .

۳۳ - نهی شده از اینکه زنها موهای خود را بالای سر بطور برجسته دسته کنند و یا یك دسته مو را بگذارند و باقی را کوتاه کنند و یا موها را مثل چتر بر پیشانی ریخته و انتهای آنها را بچینند و بر کف دست با خضاب نقش بکشند .

۳٤ - مکروه است که زن موی زن دیگری را بموهای خود وصل کند .

۳۵ - جایز است که زن موهای صورت خود را بکند و روایت شده که خدا لعنت کند زنی را که بر بدن خود خال‌کوبی کند و زنی را که شغل او خال‌کوبی است .

۳٦ - نهی شده‌اند زنها در هنگام مصائب از لطمه بصورت زدن و خراشیدن گونه و کندن مو و یقه دریدن و جامه سیاه پوشیدن و موها را باز و آویخته رها کردن و ندا به واویلا سر دادن و در قبرستان آمد و رفت کردن و پریشان کردن موها .

فصل

در تقسیم اوقات مرد بین زنان او است و متعلقات آن و در آن مسائلی است :

۱ - زن در هر چهار شب یك شب حق دارد که مرد همبستر او باشد پس اگر یك زن

صفحه ٦۸۸

است یك شب حق او است و سه شب حق مرد است که هر جا بخواهد میرود و اگر دو زن باشند آنها دو شب دارند و مرد دو شب و اگر سه زن باشند زنها سه شب دارند و مرد یك شب برای خود دارد و اگر چهار زن باشند هر کدام یك شب دارند و مرد برای خود دیگر حقی ندارد و نباید از آنها کناره بگیرد و جای دیگر برود .

۲ - مردی که چهار زن دارد حق ندارد که شب تنها بخوابد مگر باذن صاحب آن شب و اگر بعض شبها متعلق بخودش باشد میتواند در آن شبها هر کدام را که خواست فضیلت دهد و نزد او برود .

۳ - اگر اتفاق افتاد که زن آزادی با کنیزی در عقد نکاح مردی بودند زن آزاد دو شب و کنیز یك شب سهم دارند .

٤ - همچنین اگر زنی از اهل کتاب با زن مسلمانی در عقد مردی بودند زن مسلمان دو شب و زن کتابیه یك شب سهم دارد .

٥ - زنی که مرد تازه با او ازدواج کرده چه باکره بوده و چه نبوده سه شب را باو اختصاص میدهد و در باکره هفت شب هم رخصت داده شده و روایت شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هفت شب را به زینب اختصاص دادند و باکره هم نبود .

٦ - متعه سهم و قسمتی ندارد .

فصل

در نفقات است و در آن مسائلی است :

١ - وجوهی که انسان در آنها صرف مال مینماید بیست و چهار وجه است :

- هفت مورد آن مخصوص نفس خود او است و عبارتند از طعام و شراب و لباس و زناشوئی و خدمه و پرداخت او در احتیاجات خود از قبیل مسکن یا آلاتی که بوسیله آنها مرمت یا حمل یا حفظ کالای خود را مینماید .

- و پنج مورد آن مربوط به اشخاصی است که وجوباً باید نفقه آنها را بدهد که عبارتند

صفحه ٦٨٩

از اولاد و پدر و مادر و همسر و کنیز و غلام او و این خرج در تنگدستی و گشاد دستی هر دو بر ذمه اوست .

- و سه مورد از وجوه خرج در دیونی است که واجب میباشند و عبارتند از زکوة که خمس هم از آن شمرده میشود و مخارج حج و جهاد .

- و پنج مورد از مخارج در صله‌هاست و عبارتند از وقف نمودن و صله خویشان و صله مؤمنین و در وجوه برّ و صدقه بطور مستحب خرج نمودن و آزاد کردن بنده .

- و چهار مورد از مخارج در معروف است یعنی کار نیك و عبارتند از پرداخت بدهی و عاریه دادن و قرض دادن و پذیرائی از مهمان .

٢ - روایت شده که نفقه یتیم را از نزدیکترین خویشاوند او میگیرند همانطور که ارث آن یتیم هم باو میرسد .

۳ - روایت شده هر کس مملوكي را که از عهده کاری برنمیآید آزاد کند باید نفقه او را بدهد تا وقتی که مملوك نیازی باو نداشته باشد .

٤ - بهترین خرجها مالی است که انسان برای مخارج پدر و مادرش میدهد بعد آنچه که خرج خود و عیال خود مینماید بعد مالی که به خویشان فقیر خود بدهد بعد همسایگان بعد مالی که در راه خدا میدهد و آن کم‌اجر ترین خرجها و نفقات مذکور است .

٥ - دادن نفقه و لباس و مسکن به زن دائمی واجب است .

٦ - حد انفاق به زن آن است که سد جوع او را بنماید و عورت او را بپوشاند و روایت شده که باید یك روز در میان روغن بدهد و سه روز یك بار گوشت و در هر شش ماه رنگ بعض اخوان میگفت که مرحوم آقای حاج محمدکریم خان اعلی الله مقامه فرمودند آنچه من میفهمم مقصود از صبغ یعنی رنگ در اینجا خضاب است . حاشیه از مرحوم آقای حاج زین‌العابدین خان (اع) است .

و در هرسال چهار جامه به زن خود میدهد دو لباس برای زمستان و دو لباس برای تابستان و سزاوار نیست که خانه خود را از روغن سر و سرکه و روغن زیتون

صفحه ٦٩٠

خالی بگذارد و برای هر کس از اهل خانه سهم او را به کیل و وزن تعیین میکند و بقدر مدّ از قوت و غذا میدهد و او اگر خواست خودش استفاده میکند و گر نه میبخشد یا صدقه میدهد و هر میوه‌ای که فراوان شد باید از آن به عیال خود بخوراند و چون عید آید باید خوراك بیشتری بآنها بدهد و سزاوار است که مؤمن در زمستان از قوت عیال کم کرده و بر هیزم و وسیله گرم کردن آنها بیفزاید .

۷ - خرج باید متناسب با وسع شخص باشد هر گاه خدا وسعت داد او هم باید وسعت دهد و هر گاه خدا کم کرد او هم کم میکند و از آنطور که خدا خواسته تجاوز نمیکند .

۸ - ملعون و ملعون است هر کس زحمت خود را بر دوش مردم بیاندازد ملعون و ملعون است هر کس اهل و عیال خود را ضایع بگذارد و بآنها رسیدگی نکند .

۹ - مؤمن به شوق و رغبتی که اهل و عیال او به غذا دارند غذا میخورد و منافق اهل او به شهوت او میخورند .

۱۰ - مستحب است که بر اهل و عیال وسعت دهند و احتیاجات آنها را بتمام و کمال برآورند .

۱۱ - مستحب است که چون عیال شخص میلشان بگوشت شدید شود برای آنها گوشت بخرد .

۱۲ - مستحب است میانه‌روی در معیشت .

۱۳ - اسراف در خرج حرام است مگر در حج یا عمره باشد و در چیزی که باعث اصلاح بدن است اسرافی نیست و هرآینه اسراف در چیزی است که مال را از بین میبرد و به بدن ضرر میرساند و در حدیث از جمله اموری که اسراف است بیرون انداختن هسته خرما را شمرده‌اند چون مصرفی دارد و یا ریختن زیادی آبی که نوشیده‌ای .

١٤ - روایت شده تنگ گرفتن در خرج آن است که نان و نمك بخوری در حالی که توانائی غیر آن را هم داری و اعتدال در خوردن نان است و گوشت و شیر و سرکه و روغن یکبار این و یکبار آن .

صفحه ٦٩١

١٥ - هر کس زنی داشته باشد و باو لباس ندهد که عورت او پوشیده بماند و خوراکي ندهد که حفظ بنیه او بشود حق است بر امام که بین آن دو را تفریق نماید .

١٦ - هر گاه شوهر معسر یعنی تنگدست باشد و نتواند حد واجب نفقه را بپردازد ، بجهت بدهیِ نفقه او را حبس نمیکنند و انّ مع العسر یسرا .

١٧ - مستحب است که در نفقه و لباس بین زنها عدالت کنند اگر چه که برتری دادن هم جایز است لکن کراهت دارد و در مورد کنیزان تفضیل بعضی بر بعض مانعی ندارد .

١٨ - ناشزه که بر شوهر خود سرکشی نموده نفقه و لباسی ندارد و همچنین زنی که بدون اجازه شوهر از خانه او خارج شده تا برنگشته نفقه و لباسی ندارد .

١٩ - دادن مخارج زن مطلقه آبستن تا زمان وضع حمل واجب است .

٢٠ - پرداخت مخارج زنی که به طلاق رجعی طلاق داده شده واجب است طلاق رجعی آنست که حق رجوع در آن برای مرد محفوظ باشد . م .

.

٢١ - زنی که او را طلاق بائن داده‌اند طلاق بائن آنست که پس از آن حق رجوعی برای مرد نیست . م .

نفقه ندارد مگر آنکه حامله باشد .

٢٢ - زنی که شوهرش مرده نفقه ندارد ولو حامله باشد .

۲۳ - زنی که به طلاق خُلع ر . ك . - خلع و مبارات .

مطلّقه شده حق سکنی و نفقه ندارد .

۲٤ - متعه نفقه ندارد .

۲۵ - اگر پدر و مادر فقیر باشند نفقه دادن به ایشان واجب است .

۲٦ - اگر فرزند مالی نداشته باشد واجب است باو انفاق کنند .

۲۷ - روایت شده که شخص را مجبور میکنند نفقه صغیری را که بالقوه وارث اوست بدهد مثل برادر یا پسر برادر و درباره یتیم روایت شده که نفقه او را از نزدیکترین شخص در خانواده او میگیرند همان طور که میراث آن یتیم هم اگر فوت کند به آن خویشاوند میرسد .

صفحه ٦۹۲

۲۸ - مستحب است که انسان به خویشاوندان محتاج خود انفاق نماید .

فصل

در نشوز و شقاق است و در آن مسائلی است :

۱ - هر گاه مرد حقوق واجبی که زن بر او دارد ترك کند اسم آن مرد ناشز است و اگر زن ترك حقوق واجبه شوهر رابنماید ناشزه است و اگر هر دو مراعات حقوق یکدیگر را ترك نمودند نام این عمل شقاق است .

۲ - هر گاه مرد از ادای حقوق زن سر بتابد یا زن بترسد که مرد از خواسته او رو بگرداند و مصالحه کند با مرد که در قبال رعایت حق او چیزی از خرجی یا قسمت خود از ایام را بمرد ببخشد جایز است و مانعی ندارد .

۳ - اگر زن بنای سرپیچی و عصیان گذاشت او را نصیحت میکنند اگر قبول کرد که خوب است و گر نه مرد در بستر از او کناره میگیرد و پشت باو میکند اگر به حق برگشت که هیچ و گر نه با چوب مسواك و امثال آن او را میزند نه زدنی که باو صدمه بزند و او را اذیت کند و نفقه‌ای ندارد تا وقتی که به راه درست برگردد .

٤ - اگر بین زن و شوهر شقاق و اختلاف واقع شد و هر دو بر یکدیگر تندی و غضب کردند و قادر بر اصلاح امر نشدند نزد حاکم به مرافعه میروند و حاکم یکنفر از خویشان مرد را حکم قرار میدهد باختیار خود مرد و یکنفر را هم از خویشان زن باختیار خود او حکم میکند و آندو بآنها

اختیار میدهند که اگر حکمین تصمیم به تفریق گرفتند تفریق کنند و اگر خواستند جمع نمایند ، و دو حکم با زن و شوهر مشورت میکنند چون اصل حق مربوط به آن دو است پس حکم مرد با او خلوت کرده اصل مطلب را جویا شده و میپرسد که رضایت او در چه صورت حاصل میشود و همین طور حکم زن با او صحبت میکند تا بفهمد رضایت او در چه صورت حاصل میشود بعد دو حکم با هم ملاقات نموده با هم عهد بر صداقت میکنند و هر یك به طرف خود قصد و مطلب زن و شوهر را میگویند و با نیت اصلاح هر چه که خداوند

صفحه ٦٩٣

به قلب و زبان آنها انداخت حکم میکنند . و دیگر هر حکمی که در حق آن زن و شوهر بنمایند نافذ است حال یا بنحوی حُکم به آشتی میکنند و یا حَکمی که از طرف شوهر است زن را طلاق میدهد .

مقصد ششم

در متعه است و متعلقات آن و در آن مسائلی است :

١ - متعه گرفتن زنان مستحب است و در آن فضل عظیمی است .

٢ - تمتع به بیشتر از چهار زن جایز است چونکه آنها را درقبال اجرت میگیرند .

٣ - جایز است جمع نمودن هر تعداد متعه با زنان دائم چون اینها در عداد آن زنان بحساب نمیآیند .

٤ - واجب است که وقت تقیه از متعه گرفتن خودداری کنند .

٥ - سزاوار است که از زنهای عفیف و امین و مؤمنه متعه بگیرند .

٦ - تمتع به زن یهودی و نصرانی مانعی ندارد .

٧ - زن در امر خودش مورد تصدیق است پس اگر در بیابانی به زنی برخوردی و گفت شوهر ندارم میتوانی با او ازدواج کنی و تفتیش از امر او لازم نیست .

٨ - متعه گرفتن زنی که از بنی‌هاشم است مانعی ندارد .

٩ - متعه گرفتن باکره مانعی ندارد .

١٠ - متعه گرفتن دختر صغير جز با اجازه ولیّ او جايز نيست و نزديكي كردن با او در قبل جايز نيست .

١١ - همان طور كه مرد در صورتی كه ميتواند با زن آزاد ازدواج كند نبايد با كنيزی ازدواج كند وقتی كه ميتواند زن آزاد بگيرد نبايد به كنيز متمتع شود .

١٢ - كسی كه ازدواج با زنان آزاد در وسع او نيست مانعی ندارد كه از كنيزان با اذن صاحبان آنها متعه بگيرد و اگر كنيز مال زنی است بدون اذن صاحب آن نبايد باو متمتع شوند .

١٣ - تمتع به زنان اهل ذمه مانعی ندارد و جايز نيست كه ايشان را بر سر زن آزاد بدون

صفحه ٦٩٤

اجازه او صيغه بگيرند اما اگر اذن و رضايت داد مانعی ندارد .

١٤ - زن زناكار تا توبه نكرده نبايد او را متعه بگيرند و اگر توبه كرد مانعی ندارد .

١٥ - هر كس زنی را برای مدتی متعه گرفت بعد خواست بر مدت بيفزايد پس يا مدت مانده را باو ميبخشد و بعد برای مدتی كه ميخواهد با اجر معين او را متعه ميگيرد و يا آنكه در ضمن همان مدت اولی او را با اجر معلوم تا زمان معلوم جديدی صيغه ميكند اما آغاز مدت تمتع مجدد را از حين عقد قرار نميدهد بلكه اول آن را آخر مدت عقد قبلی قرار ميدهد و همچنين بدون عقد جديد بر مدت نميافزايد زيرا كه دو شرط در يك شرط ميشود و جايز نيست .

١٦ - يك مرد ميتواند بدفعات زياد هر چه بخواهد يك زن معين را متعه بگيرد .

١٧ - غير شوهر نميتواند در عده زن ، او را متعه بگيرد .

١٨ - اگر زنی كه او را متعه گرفته‌اند اقرار به زنا كند و بمرد بگويد كمی قبل از آنكه نزد تو بيايم زنا كرده‌ام سزاوار نيست كه مرد تا پايان عده‌اش با او نزديك شود .

مقصد هفتم

در ازدواج غلامان و كنيزان است و در آن مسائلی است :

١ - مستحب است كه برای تمتع كنيزی بگيرند كه اولاد داشته چرا كه در ارحام آنها بركت است .

٢ - هر كس كنيزی بخرد تا وقتی كه معامله قطعی نشده و جزو مال او نگرديده و آن را از صاحبش تحويل نگرفته با او نزديك نشود .

٣ - مكروه است ازدواج با كنيزى كه از زنا متولد شده و اگر چنين كنيزى داشته باشد نزديكي با او مانعى ندارد اما در نزديكي قبل از انزال از او جدا ميشود كه حامله نشود و خود دارى از نزديكي با چنين كنيزى بهتر است .

٤ - اگر كنيزى خريد كه حلال‌زاده نيست و از او خوشش آمد ببيند مالك مادر آن كنيز كيست و از او بخواهد شخصى را كه با مادر اين كنيز زنا كرده بحل نمايد كه هر گاه آن كنيز فرزندى آورد بچه او طيب باشد .

صفحه ٦٩٥

٥ - نزديكي با كنيز مشترك كه قسمتى از آن در ملك ديگرى است جايز نيست مگر آنكه يكي از آندو فرج او را براى شريك خود حلال نمايد .

٦ - هر گاه كنيزى باشد كه قسمتى از او بنده و قسمتى آزاد شده است نزديكي با او بدليل حق مالكيت جايز نيست و همين طور به حلال كردن خود كنيز هم نميشود با او جمع شد بلى ميشود ايام را به نسبت كنيز و آزاد بودن تقسيم كرد پس اگر مثلاً نصف او آزاد است و نصف ديگر بنده يك روز مال خودش است و يك روز مال مولا و اگر مولا بخواهد در روزى كه مال كنيز است باو متمتع شود جايز است و در مقابل چيزى باو ميدهد كم يا زياد .

٧ - هر گاه دو نفر كنيزى داشته باشند و او را بعقد مردى درآورند آنگاه مرد سهم يكي از آن دو نفر را بخرد زن بر او حرام است چون بيع او طلاق اوست مگر آنكه سهم هر دو را بخرد .

٨ - نزديكي با كنيز مدبّره (يعنى كنيزى كه مالك او گفته است بعد از فوتش آزاد شود) مانعى ندارد و اگر كنيزى در ملك دو نفر باشد و هر دو با او قرار تدبير گذاشته باشند بعد يكي از آن دو نزديكي با او را براى شريك خود حلال كند حلال است و هر كدام از شركاء كه بميرند نصف او آزاد ميشود و شريك ديگر حق نزديكي با او را ندارد مگر آنكه كل او آزاد شود و بعد برضايت او با او ازدواج كند .

٩ - نزديكي با كنيزى كه با او قرار مكاتبه گذاشته‌اند و قسمتى از مكاتبه را پرداخته و بر حسب آن مقدار آزاد شده جايز نيست .

١٠ - نزديكي با كنيزِ كنيز مانعى ندارد .

١١ - نزديكي با كنيز زوجه جايز نيست مگر آنكه حلال كند و همچنين خدمت او به شوهر صاحبش بايد با اجازه صاحب او باشد .

۱۲ - پدر میتواند کنیز پسر رابرای خود قیمت نموده و شاهد بگیرد و با او جمع شود این جواز در صورتی است که پسر قبلاً با کنیز جمع نشده باشد . م .

.

صفحه ٦٩٦

۱۳ - نزدیکي با کنیز دیگران بحرام جایز نیست و اگر کسی چنین کند نزد آقای او میرود و باو خبر میدهد و خواهش میکند که او را بحل کند و گر نه خدا را ملاقات میکند در حالی که زانی و خائن است .

١٤ - جایز است که زن مرد مشرکي را از او بخرند و با او جمع شوند .

۱۵ - هر گاه کسی کنیزی بخرد و قیمت او را نقد ندهد بعد مال حرامی را در بهای او بدهد نزدیکي با کنیز برای او حلال است لکن تبعات تصرف در آن مال بر گردن او است .

١٦ - نزدیکي با کنیزی که از مسلمانی دزدیده شده جایز نیست .

۱۷ - هر گاه مردی که غایب است کنیز او بگمان اینکه مرده با شخصی ازدواج کند بعد صاحب کنیز بیاید کنیز و بچه او مال آن شخص است مگر آنکه بابت قیمت بچه مبلغی که بآن راضی شود بگیرد و او را به پدرش واگذارد .

۱۸ - جایز است که مرد با کنیز خود ازدواج کند و آزاد کردن او را مهر او قرار دهد میگوید } تو را به زنی گرفتم و آزادی تو را مهر تو قرار دادم { و احتیاطاً بعد از آن با لفظ جدیدی هم میگوید که تو را آزاد کردم و اگر بگوید } تو را آزاد کردم و مهر تو را آزادی تو قرار دادم { زن آزاد میشود لکن دیگر مختار است که زن این مرد بشود یا نشود .

۱۹ - هر کس کنیز خود را به زوجیت غلامش یا کس دیگری درآورد نباید دیگر بعورت آن کنیز نظر کند و آن کنیز هم مجاز نیست که بعورت صاحبش نظر کند و روایت شده که مقصود از عورت در اینجا بین ناف و زانو است .

۲۰ - روایت شده که هر گاه مردی کنیزی داشته باشد و با او نزدیکي نکند و او را برای مردی که با او نزدیك شود تزویج ننماید و این کنیز مرتکب فجوری شود مثل گناه کنیز را بر صاحبش مینویسند و روایت شده هر کس کنیزی گرفت هر چهل روز یکبار با او جمع شود .

۲۱ - جایز است که انسان کنیز خود را برای غلامش تزویج کند .

صفحه ٦٩٧

۲۲ - مملوك جایز است که دو زن آزاد بگیرد یا چهار کنیز چنانکه مرد آزاد هم میتواند با چهار زن آزاد یا دو کنیز ازدواج کند و البته این به عقد ازدواج دائم است لکن به حلال کردن چه مرد آزاد و چه مملوك میتوانند با هر تعداد که برایشان حلال کنند جمع شوند .

۲۳ - برای بنده ، آزاد کردن و تزویج و عطاء و طلاق و هیچ نوع تصرفی جایز نیست مگر باذن مولا پس اگر بدون اجازه مولا ازدواج کرد ازدواج او عقد لازمی نشده اگر سید بخواهد اجازه میدهد و اگر نخواست بین آن دو را تفریق میکند .

۲٤ - هرگاه کنیزی بدون اذن آقایش خود را برای کسی تزویج نمود نکاح او فاسد است .

۲۵ - زن نمیتواند که بغلام خود اذن دهد که با او جمع شود و اگر چنین کند به هر دو نفر حد میزنند و بعد از آن برای همه مسلمین حرام میشود که غلام بالغ باین زن بفروشند .

۲٦ - هر گاه مردی کنیزی داشته باشد که از او اولاد داشته لکن بچه او مرده و این کنیز را برای غلام خود تزویج نماید و بعد آن مرد از دنیا برود پس از مردن او زن اختیاری ندارد که زن آن غلام بماند بلکه کنیزی است متعلق به ورثه .

۲۷ - مرد میتواند کنیز خود را برای برادرش حلال کند و زن هم میتواند کنیز خود را برای شوهر یا پسر یا پدر خود حلال نماید .

۲۸ - جایز است که مرد کنیز خود را برای غلامش حلال نماید که غلام با او جمع شود .

۲۹ - زن آزاد جایز نیست که فرج خود را برای کسی حلال کند یا آن را هبه نماید یا عاریه دهد و اگر مرد فرج کنیز خود را به برادرش عاریه دهد اگر بمعنای حلال کردن باشد جایز است .

۳۰ - حلال کردن بر طبق دستوری است که صاحب کنیز میدهد پس اگر برای مردی ماسوای فرج را حلال کرد نزدیکی در فرج برای او حلال نیست و جز آنچه که حلال کرده چیزی حلال نمیشود مثلا ممکن است فقط بوسیدن را حلال کرده باشد اما اگر فرج را حلال کرد دیگر غیر آن هم برای آن مرد حلال است .

* * * * *

صفحه ٦۹۸

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب استیلاد استیلاد یعنی طلب اولاد نمودن . م .

و لحوق اولاد مقصود تعلق و ملحق شدن فرزند به والدین است و چگونگی نسبت او بآنها در وقتی که شك و شبهه‌ای پیدا شود . م .

و ملحقات آن

و در آن چند مقصد است :

مقصد اول

در فضیلت اولاد است و مطالبی که بآن ملحق میشود و در آن مسائلی است :

١ - مستحب است سنگین کردن زمین به گوینده لا اله الا الله .

٢ - اولاد مسلمین در نزد پروردگار معین و معلومند بعضی شفاعت میکنند و بعضی مورد شفاعت واقع میشوند .

٣ - مستحب است زیاد نمودن اولاد بجهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فردای قیامت از جهت کثرت آنها بر امتها مباهات نماید .

٤ - از سعادت مؤمن این است که فرزند صالح داشته باشد و فرزندی داشته باشد که شبیه او باشد و باو کمك نماید .

٥ - مرض طفل برای گناهان پدر و مادر کفاره میشود .

صفحه ٦٩٩

٦ - سزاوار است زیاد نمودن اولاد ولو آنکه انسان تنگدست باشد و هرآینه خداوند رزق آنها را میدهد .

٧ - هر کس خرج دو دختر یا دو خواهر خود یا دو عمه یا دو خاله‌اش را بدهد آن دو بین او و آتش حجاب میشوند .

٨ - چه خوب اولادی هستند دختران مورد لطف و مهرند و به کارها و امور منزل رسیدگی میکنند و باعث انس و باعث برکتند و لباس و موی سر را از حشرات موذی پاك مینمایند .

٩ - دخترها حسناتند و پسرها نعمت برای حسنات بانسان ثواب میدهند و نعمت را میپرسند که چگونه با آن معامله نمودی .

۱۰ - سزاوار نیست که انسان از دختر داشتن بدش آید چرا که دختر را زمین نگاه میدارد و آسمان بر او سایه میاندازد و حفظ میکند و خدا روزی میدهد و دختران مانند گلی هستند که انسان میبوید .

۱۱ - جایز نیست کسی آرزوی مرگ دخترش را بنماید .

۱۲ - اقل مدت حاملگی شش ماه است و اکثر آن نه ماه و اگر زن در ایام حاملگی خون خالص ببیند ممکن است بتعداد آن روزها ایام حمل او بیشتر شود .

۱۳ - زن هر گاه در ایام حمل بِه بخورد فرزند او خوش‌صورت و خوش‌بو و خوش‌رنگ میشود .

۱٤ - هر گاه حامله کندر بخورد عقل طفل زیاد میشود اگر پسر باشد شجاع و عالم و باهوش میشود و اگر دختر باشد نشیمنگاه او بزرگ میشود و نزد شوهر مقرب و محترم میشود و خوش‌خلق و خوش‌سیما میشود .

۱۵ - سزاوار است که زنان را در وقت تولد طفل از اطاق بیرون بفرستند که زن اول کسی نباشد که بعورت طفل نظر میکند .

۱٦ - قابله امین است .

۱۷ - برای رحم چهار جهت است که در هر یك ماء جاری شود فرزند به همان طرف

صفحه ۷۰۰

شبیه میشود و هر جهتی هم بیشتر از یك اولاد از آن حاصل نشود پس منتهای امکان چهار فرزند است مقصود بیان حکم غالب در حالات طبیعی و عادی است . م .

و آن چهار جهت یکي برای پدر طفل است و دومی مادرش و سومی از جهت عمو و عمه و چهارمی جهت خاله و دائی‌ها .

۱۸ - زنی که وضع حمل نموده پیش از هر چیز باید رطب بخورد و اگر فصل رطب نیست هفت دانه خرما بخورد که باعث حلیم شدن فرزند است .

۱۹ - سزاوار است که از سالم و کامل بودن طفل بپرسند و اول از پسر و دختر بودن آن سؤال نکنند و اگر خلقت او کامل است بگویند : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْیَخْلُقْ مِنِّی خَلْقاً مُشَوَّهاً ، یعنی حمد خدائی را که از من خلق غیر معتدلی نیافرید .

۲۰ - مستحب است که طفل را در قنداق سفید ببندند و مکروه است که در قنداق زرد ببندند .

۲۱ - هر که خدا باو فرزندی داد روز ولادت در گوش راست او اذان بگوید مثل اذان نماز و در گوش چپ او اقامه بگوید که این عمل باعث حفظ از شیطان رجیم است .

۲۲ - سزاوار است که هر کس خدا باو فرزندی داد باندازه یك عدس جاوشیر بگیرد و در آب حل کند و در بینی طفل بچکاند دو قطره در بینی راست و یك قطره در بینی چپ و قبل از آنکه ناف او قطع شود بترتیبی که گذشت در گوشهای او اذان و اقامه میگویند که مبتلا به مرض ام‌الصبیان نشود .

۲۳ - سزاوار است که کام طفل را با خرما بردارند یا با آب فرات یا آب باران یا با تربت حضرت امام حسین علیه السلام که امان است و یا با عسل .

۲٤ - سزاوار است که در وقت تولد طفل سه نوبت اطعام نمایند .

۲۵ - هر گاه به مرد در تولد پسری تهنیت میگوئی بگو : بٰارَكَ اللّٰهُ لَكَ فِی هِبَتِهِ وَ بَلَّغَهُ اَشُدَّهُ وَ رَزَقَكَ بِرَّهُ ، و تهنیت گفتن در روز هفتم است .

صفحه ۷۰۱

مقصد دوم

در احکام رضاع است یعنی شیر دادن و در آن مسائلی است :

۱ - مستحب است که مادر فرزند خود را شیر دهد و برای این کار باو اجر بزرگی میدهند .

۲ - برای بچه هیچ شیری بهتر و پربرکت‌تر از شیر مادر نیست .

۳ - زن آزاد را مجبور به شیر دادن فرزندش نمیکنند اما کنیزی که مادر بچه است میشود او را اجبار نمود که به بچه شیر بدهد .

٤ - پدر اگر زنی را بیابد که باجرت معینی حاضر است بچه را شیر بدهد و مادر بچه بگوید من بچه را شیر نمیدهم مگر باجرت بیشتری پدر میتواند بچه را از مادر بگیرد لکن اگر بگذارد که نزد مادرش باشد برای بچه بهتر است و با او رفتار ملایمتری میشود .

۵ - اجرت شیر دادن را پدر باید بدهد و اگر بچه پدر ندارد پس از محل ارثی که بچه از پدر یا مادر میبرد باو شیر میدهند ، و اگر مادر بچه را به مستخدمه خود بدهد که او به بچه شیر دهد باز حق دارد مطابق اجرتی که دیگری برای این کار میگیرد مطالبه کند .

٦ - شير دادن كامل دو سال تمام است اما مقدار واجب آن بيست و يك ماه است و شير دادن بيشتر از دو سال حرام نيست .

٧ - مستحب است كه از دو پستان به بچه شير بدهند و از يك پستان دادن مكروه است چون يكي شراب است و يكي طعام .

٨ - مستحب است كه زن خوش‌روئی را برای شير دادن انتخاب كنند و زن زشت و بدقيافه را برای شير دادن نياورند چون شير سبب سرايت است (يعنی صفات را منتقل ميكند) .

٩ - مكروه است كه زن احمق و ابله و زنی را كه چشمش ضعيف است و غالبا اشك ميزند برای شير دادن بچه استخدام كنند .

١٠ - مكروه است كه زن فاجره و ديوانه بچه را شير دهند و شيرِ زن يهودی و نصرانی از شير ولد الزنا بهتر است .

صفحه ٧٠٢

١١ - هر گاه كنيزی زنا كرده باشد و مولای او مرد فاجر را حلال نمايد در شير آن زن اشكالی نيست .

١٢ - شيرِ زن زناكار و شير دختر او مكروه است .

١٣ - زن مجوسی را برای شير دادن استخدام نميكنند مگر اضطراری پيش آيد و زن يهودی و نصرانی را مانعی ندارد كه برای شير دادن بياورند اما او را از شرب خمر و گوشت خوك منع ميكنند و قدغن مينمايند كه بچه را به خانه خود نبرند .

١٤ - شير دادن زن يهودی و نصرانی از شير دادن زنی كه ناصب باشد بهتر است .

١٥ - جايز نيست كه زن بدون اجازه شوهرش بچه ديگری را شير دهد .

١٦ - دايه امين شمرده ميشود پس اگر فرزند تو را چند سال برد و بعد آورد و تو و مادر بچه او را نشناختيد در اين جا بايد دايه را تصديق نمود اما اگر بچه را نياورد و اظهار كرد كه او را به دايه ديگری سپرده پس يا بايد ديه بدهد يا بچه را بياورد .

مقصد سوم

در بعض اعمال مربوط به روز هفتم تولد طفل است و در آن مسائلی است :

۱ - سنتهای روز هفتم عبارتند از نام‌گذاری و سر تراشیدن و عقیقه و اطعام همسایگان و دادن ربع گوسفند عقیقه به قابله و ختنه کردن و صدقه دادن بوزن موی طفل با طلا یا نقره نه با دراهم و به سر بچه خلوق خلوق نوعی طیب است که عمده اجزاء آن زعفران است . م .

یا زعفران مالیدن خلوق نوعی طیب است که عمده اجزاء آن زعفران است . م .

خلوق نوعی طیب است که عمده اجزاء آن زعفران است . م . خلوق نوعی طیب است که عمده اجزاء آن زعفران است . م .

و ترتیبی در این کارها لازم نیست بغیر از سر تراشیدن که قبل از ذبح است .

۲ - مستحب است که طفل را قبل از تولد اسم بگذارند و اگر نمیدانند که دختر است یا پسر اسمی که مناسب هر دو باشد بگذارند مثل زائده و طلحه و عنبسه و حمزه .

۳ - مستحب است کسی که اولادی در راه دارد نیت کند که اسم او را محمد بگذارد یا علی آن وقت اگر وفا نمود و آن اسم را گذاشت خداوند در او برکت قرار میدهد و اگر

صفحه ۷۰۳

نگذاشت اختیار با خداوند است .

٤ - مستحب است که انسان برای فرزند خود اسم خوب بگذارد و او را تربیت نیکو بنماید و او را در جای خوب و مناسب بگذارد .

٥ - مستحب است که هر گاه اسم کسی یا بلدی در بین مردم بجهتی زشت باشد آن را تغییر دهند .

٦ - مستحب است که اسمهای پیغمبران را انتخاب کنند و راست‌ترین اسمها آن است که دلالت بر بندگی بکند .

۷ - مستحب است که هر کس سه یا چهار پسر خدا باو بدهد لا اقل اسم یکي را محمد بگذارد .

۸ - مستحب است کسی را که نامش محمد است اکرام کنند و در مجلس برای او جا باز کنند و او را در مشورت داخل کنند و مکروه است که با ترشروئی با او برخورد نمایند یا سخن زشتی بگویند یا او را بزنند یا باو بدی نمایند .

۹ - اسم دشمنان را مکروه است بر سر طفل بگذارند .

۱۰ - مستحب است نامگذاری به احمد و علی و حسن و حسین و حمزه و جعفر و طالب و عبدالله و اگر دختر باشد فاطمه و اگر اسم دختر را فاطمه گذاردند نباید او را سب و لعن کنند و نباید او را بزنند .

۱۱ - روایت شده بهترین اسمها عبدالله است و عبدالرحمن و حارثه و همام و بدترین اسمها ضرار است و مرة و حرب و ظالم و نهی فرموده‌اند که حکم و حکیم و خالد و مالك و حارث اسم بگذارند و اجازه نفرموده‌اند کسی یٰس اسم بگذارد .

۱۲ - مستحب است که در کودکی به بچه کنیه بدهند و منع فرموده‌اند از اینکه ابی‌عیسی و ابی‌الحکم و ابی‌مالك کنیه بگذارند و همین طور ابی‌القاسم در وقتی که اسم بچه محمد باشد و ابی‌مرة و ابی‌الحارث .

۱۳ - لقب بر سر مردم گذاشتن برای اهانت جایز نیست و به مؤمن نباید کنیه‌ای بدهند که از آن بدش میآید .

صفحه ۷۰٤

۱٤ - مستحب است که روز هفتم سر مولود را بتراشند و بوزن موها طلا یا نقره صدقه دهند و از درهم نهی فرموده‌اند و رخصتی هم رسیده و سنت نقره و طلای خالص است .

۱۵ - اگر هفت روز گذشت دیگر سر تراشیدن لزوم ندارد .

۱٦ - مستحب است بعد از آنکه سر بچه را تراشیدند بر آن خلوق بمالند که نوعی طیب است و روایت شده که زعفران بمالند .

مقصد چهارم

در عقیقه است و در آن مسائلی است :

۱ - عقیقه سنتی است که بر انجام آن تأکید شده و وقت آن روز هفتم است و پدر و مادر یا جد باید از جانب فرزند عقیقه نمایند .

۲ - هر گاه مولودی بدنیا آمد و قبل از ظهر روز هفتم از دنیا رفت برای او عقیقه نمیکنند و اگر بعد از ظهر فوت شد عقیقه میکنند چون هر مولودی در گرو عقیقه خود است .

۳ - هر گاه پدر غنی است برای بچه خود عقیقه میکند و اگر فقیر است هر وقت وسعتی پیدا کرد عقیقه میکند و اگر تا آخر عمر نتوانست چیزی بر او نیست .

٤ - هر گاه انسان بزرگ شود و نداند که آیا پدرش برای او عقیقه کرده یا نه مستحب است که برای خودش عقیقه نماید .

٥ - وقت عقیقه روز هفتم است و اگر هفتم گذشت دیگر عقیقه نمیکنند مقصود این نیست که دیگر نباید از طرف آن طفل قربانی کنند بلکه اگر بعد از هفتم قربانی نمودند نامش عقیقه نیست لکن عمل خوبی است چنانکه از مسائل قبل معلوم است .

.

٦ - جایز نیست که قیمت عقیقه را صدقه دهند و واجب است که ذبح نمایند .

٧ - عقیقه پسر و دختر مثل هم است جز آنکه مستحب است که برای پسر ذبیحه نر

ذبح کنند و برای دختر ماده و روایت شده که برای پسر دو تا ذبح کنند و برای دختر یکي و کفایت میکند در عقیقه گوسفند و گاو یا شتر و روایت شده قوچی و اگر پیدا نشد هر چه که در قربانی کفایت میکند برای عقیقه هم کافی است .

٨ - عقیقه گوسفندی است که گوشت داشته باشد و هر نوع گوسفندی قبول است و مثل هدی و قربانی نیست که لازم باشد علامات خاصی را در نظر بگیرند و (نوعاً) بهترین قربانی چاقترین آن است .

٩ - مستحب است که گوسفندان متعددی برای عقیقه ذبح کنند .

١٠ - مستحب است که دیگران تبرع کنند و قیمت عقیقه کسی را بدهند .

١١ - مستحب است که وقت عقیقه دعائی از ادعیه وارده را بخوانند در فصل الخطاب است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند وقتی میخواهی عقیقه کنی بگو : بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ عَقِيقَةٌ عَنْ { فلان } لَحْمُهٰا بِلَحْمِهِ وَ دَمُهٰا بِدَمِهِ وَ عَظْمُهٰا بِعَظْمِهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ وَقٰاءً لاٰلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، عرض میکنم دعاهای وارده زیاد است و این مختصرتر از همه است . زین‌العابدین بن المصنف اعلی الله مقامه .

.

در فصل الخطاب است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند وقتی میخواهی عقیقه کنی بگو : بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ عَقِيقَةٌ عَنْ { فلان } لَحْمُهٰا بِلَحْمِهِ وَ دَمُهٰا بِدَمِهِ وَ عَظْمُهٰا بِعَظْمِهِ

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ وَقٰاءً لاٰلِ‌مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، عرض میکنم دعاهای وارده زیاد است و این مختصرتر از همه است . زین‌العابدین بن المصنف اعلی الله مقامه .

در فصل الخطاب است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند وقتی میخواهی عقیقه کنی بگو : بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ عَقِيقَةٌ عَنْ } فلان { لَحْمُهٰا بِلَحْمِهِ وَ دَمُهٰا بِدَمِهِ وَ عَظْمُهٰا بِعَظْمِهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ وَقٰاءً لاٰلِ‌مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، عرض میکنم دعاهای وارده زیاد است و این مختصرتر از همه است . زین‌العابدین بن المصنف اعلی الله مقامه .

در فصل الخطاب است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند وقتی میخواهی عقیقه کنی بگو : بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ عَقِيقَةٌ عَنْ } فلان { لَحْمُهٰا بِلَحْمِهِ وَ دَمُهٰا بِدَمِهِ وَ عَظْمُهٰا بِعَظْمِهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ وَقٰاءً لاٰلِ‌مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، عرض میکنم دعاهای وارده زیاد است و این مختصرتر از همه است . زین‌العابدین بن المصنف اعلی الله مقامه .

۱۲ - جایز نیست که خون عقیقه را به سر بچه بمالند .

۱۳ - مستحب است که یك ران ذبیحه عقیقه را همراه یك دینار بقابله بدهند و روایت شده که ربع ذبیحه را بدهند و روایت شده که یك ثلث آن را بدهند و اگر قابله‌ای نباشد باختیار مادر است به هر کس خواست میدهد و اگر قابله یهودی باشد و از ذبیحه مسلمانها نمیخورد ربع قیمت قوچی را باو میدهند و اگر قابله جزو عیال مرد باشد چیزی از ذبیحه را باو نمیدهند .

۱٤ - این است و جز این نیست که عقیقه گوسفندی است که آنرا ذبح میکنی تا از گوشتش استفاده شود پس چون آن را ذبح کردند مانعی ندارد که استخوان آن را بشکنند و گوشت آن را ببرند و بعد از ذبح هر چه خواستی با آن میکنی و روایتی هم رسیده که استخوان آن را نمیشکنند .

۱۵ - بهترین چیزی که عقیقه را با آن میپزند آب است و نمك .

صفحه ۷۰٦

۱٦ - برای مادر طفل کراهت شدید دارد که از گوشت عقیقه بخورد پس اگر از آن بخورد بچه را شیر نمیدهد و برای دیگران غیر از مادر بچه خوردن آن جایز است و در مورد خوردن پدر از عقیقه نیز کراهتی هست بلکه خوردن سایر عائله مرد هم کراهتی دارد و عقیقه را پخته و به ده مسلمان اطعام مینمایند و اگر به جماعت بیشتری هم بدهند بهتر است و جایز است که گوشت خام آن را بین همسایگان محتاج یا مؤمنین محتاج تقسیم کنند .

۱۷ - اگر پدر برای فرزند عقیقه نکرد لکن از جانب او قربانی نمود یا طفل وقتی که بزرگ شد خودش از جانب خود قربانی نمود او را کافی است .

مقصد پنجم

در ختنه پسران و دختران است و سوراخ کردن گوش و در آن مسائلی است :

١ - ختنه سنتی است واجب و زمین از بول شخص ختنه نکرده تا چهل صباح نجس میماند .

٢ - مستحب است که روز هفتم طفل را ختنه کنند چون گوشت او در آن وقت سریعتر رشد میکند .

٣ - اگر مسلمانی نباشد که ختنه کند یهودی هم ختنه کند جایز است و سنت نباید ترك شود .

٤ - جایز است که ختنه را از روز هفتم عقب‌تر انجام دهند اما همان روز هفتم افضل است .

٥ - هر گاه مردی مسلمان میشود باید ختنه شود ولو هشتاد ساله باشد .

٦ - هر کس ختنه شده بدنیا آید همین قدر تیغی بر موضع ختنه میکشند که سنت انجام گرفته باشد و از دین حنیف پیروی شده باشد .

٧ - هر که او را ختنه کنند و دوباره بر او گوشت بروید دو مرتبه باید او را ختنه کنند چرا که زمین از بول شخص ختنه نشده نزد خدا ضجه میکند .

صفحه ٧٠٧

٨ - مستحب است در وقت ختنه دعاء مأثور را بخوانند .

٩ - خفض یعنی ختنه دختر مستحب است لکن نباید زیاده روی کنند و تمام زائده را قطع کنند بلکه جزء کوچکي از آن را قطع میکنند .

١٠ - دختر را خفض نمیکنند مگر بعد از هفت سالگی و آن باعث تکریم زنان است و چه چیز بهتر از آنچه که باعث تکریم شود و خفض باعث میشود که صورت زن نورانی شود و قرب و منزلت او نزد شوهر زیاد شود .

١١ - مستحب است که گوش مولود را در روز هفتم سوراخ کنند و سوراخ در گوش راست در نرمه گوش است و در گوش چپ در بالای گوش پس گوشواره را به گوش راست مینمایند و شَنْف را بگوش چپ (شنف نوعی گوشواره است که به بالای گوش میآویزند) .

١٢ - مکروه است که تیغ را زیر سر مولود بگذارند بلکه مکروه است که به طفل چیزی که در آن آهن باشد بپوشانند هر چه باشد .

مقصد ششم

در نگهداری و تربیت فرزند است و در آن مسائلی است :

۱ - پدر و مادر هر دو نسبت به فرزند حق دارند و حق بزرگتر از آن پدر است چون فرزند را خدا باو داده و مادر طفل حق کوچکتر را دارد پس مادام که طفل شیر میخورد و مادر بهمان اجرت که دیگری شیر میدهد و یا به اجرت کمتری بچه را شیر دهد او به بچه سزاوارتر است و اگر دیگری به اجرت کمتری شیر داد پس پدر اختیار دارد که بچه را بگیرد و بکسی بسپارد که به اجرت کمتر او را شیر دهد .

۲ - اگر پدر بمیرد مادر از اقوام پدری اولٰی است به طفل و اگر مادر بمیرد جد اولٰی به طفل است .

۳ - در مورد زن مطلّقه روایت شده تا ازدواج نکرده او به بچه سزاوارتر است و در روایتی تا وقتی که طفل هفت ساله شود آنگاه بعد از هفت سال اگر پدر بخواهد

صفحه ۷۰۸

میگذارد که نزد مادر باشد و گر نه او را میگیرد و منافاتی هم ندارد چرا که اگر زن قبل از هفت سالگی بچه ازدواج کرد پدر سزاوارتر باو است و اگر ازدواج نکرد منتهای حق او تا هفت سالگی بچه است .

٤ - هر گاه زن آزاد با بنده‌ای ازدواج کرد و اولادی پیدا شد حق آن زن بر اولاد بعلت آزاد بودن بیشتر است از آن غلام و اگر چه طلاق داده شود و با دیگری ازدواج کند و اگر آن غلام آزاد شود آن وقت حق او بدلیل پدر بودن بیشتر میشود .

٥ - حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مورد دختر حمزه حکم فرمودند که تحت سرپرستی خاله‌اش باشد و فرمودند : خاله هم مادر است .

٦ - مستحب است که با کودك تصابی کنند یعنی مثل کودکان با او رفتار کرده و یا سخن بگویند .

۷ - بچه را هفت سال پرورش میدهند و هفت سال ادب میآموزند و هفت سال از او خدمت میخواهند و روایت شده تا هفت سال آقا است و هفت سال بنده است و هفت سال وزیر پس اگر بعد از آن از اخلاق و سلوك او راضی بودی که خوب است و گر نه او را تنبیه میکنی و پیش خدا معذوری و روایت شده بگذار پسرت هفت سال بازی کند و هفت سال هم او را ملازم خودت قرار بده اگر صالح شد که خوب است و گر نه خیری در او نیست .

۸ - روایت شده که چون پسربچه سه ساله شد باو میگویند که هفت مرتبه بگوید لا اله الا الله بعد او را رها میکنند تا سن او سه سال و هفت ماه و بیست روز شود و باو میگویند هفت بار

بگو محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد او را وامیگذارند تا چهار سالش تمام شود بعد میگویند که هفت مرتبه بگو صلی الله علی محمد و آل محمد بعد وامیگذارند او را تا پنج ساله شود آن وقت دست چپ و راست او را باو یاد میدهند پس وقتی این را دانست روی او را به قبله میکنند و میگویند سجده کن بعد وامیگذارند او را تا شش ساله شود و چون شش ساله شد نماز باو میآموزند و رکوع و سجود یاد میدهند تا هفت سالش تمام شود آن وقت باو میگویند صورت و

صفحه ۷۰۹

دو دست خود را بشوی و چون شست میگویند نماز کن بعد میگذارند او را تا نه سالگی و چون نه ساله شد وضو باو یاد میدهند و او را در صورت لزوم برای یاد گرفتن وضو تنبیه میکنند و نماز باو تعلیم میکنند و اگر تنبیه لازم باشد تنبیه میکنند پس چون وضو و نماز را یاد گرفت خدا بر والدین او میآمرزد .

۹ - مستحب است بوسیدن طفل و خوشحال کردن او و تأدیب او و یاد دادن قرآن باو و گرامی داشتن او .

۱۰ - زدن بچه برای تأدیب پنج یا شش ضربه جایز است .

۱۱ - مستحب است که شنا و تیراندازی به بچه یاد دهند .

۱۲ - مستحب است که احادیث آل‌محمد علیهم السلام را به بچه بیاموزند قبل از آنکه به علوم عامه و مخالفین برخورد و از علوم آنها بیاموزد .

۱۳ - پسر بچه وقتی که به حد مردان رسید و محتلم شد بالغ است و مدار بر همین مطلب است و آن اصل است در بلوغ و اول وقت امکان بلوغ تمام شدن سیزده سال است و ورود به چهارده پس اگر محتلم نشد نظر به سن او میکنند که چه وقت داخل چهارده میشود و اگر سن او معلوم نیست مناط روئیدن مو در زیر شکم است و بلوغ دختر بچه به حیض است و مدار بر آن است و اول وقت امکان حیض تمام شدن نه سال و ورود به ده است پس اگر حائض نشد از روی سن عمل میکند یعنی نه سال تمام .

۱٤ - پسربچه‌ها و دختربچه‌ها را در ده سالگی از هم جدا میکنند .

۱۵ - از حق فرزند این است که پدر او مادرش را بسیار مورد توجه و عنایت قرار دهد و اسم خوبی بر او بگذارد و هر چه که در وسع او بوده و انجام داده از او بپذیرد و آنچه نتوانسته از او عفو کند تکلیف فوق طاقت باو نکند و او را طوری بار نیاورد که اعمال بد و زشت بنماید و از حق اوست که او را خوب تربیت کنند و دوست بدارند و بر او ببخشند و بوعده خود با او وفا کنند و

با او نيكي نمايند پس اگر پسر باشد او را پاكيزه نگه ميدارند و دين و قرآن و نوشتن و شنا باو ميآموزند و چون بالغ شد براى او زن

صفحه ۷۱۰

ميگيرند و اگر دختر باشد سوره نور را باو ياد ميدهند و سوره يوسف را ياد نميدهند و دختر را در بالاخانه منزل نميدهند و هر چه زودتر او را بخانه شوهر ميفرستند .

۱٦ - مستحب است بوسيدن طفل .

۱۷ - وقتى كه دختر شش ساله شد ديگر خوب نيست كه مرد او را روى پاى خود بنشاند و بهتر آن است كه دختر پنج ساله را هم دورتر بنشانند و زن هم امور دختر شش ساله را از قبيل تطهير و تنظيف و امثال آن متصدى نشود .

۱۸ - هر گاه دخترى كه بمرد محرم نيست شش ساله شد ديگر سزاوار نيست كه مرد او را ببوسد و همين طور است پسربچه كه نبايد دختر شش ساله را ببوسد و پسر وقتى هفت ساله شد زنان را نميبوسد .

۱۹ - جايز است كه بعض زنها يا اولاد را بر بعضى برترى دهند و سزاوار است كه هر گاه يكي را در حضور ديگرى ببوسند بين آنها مواسات كنند و ديگرى را هم ببوسند .

۲۰ - جايز نيست كه مرد از مال فرزندش بردارد مگر احتياجى پيش آيد كه چاره نباشد و خداوند فساد را دوست نميدارد و اگر فرزند كنيزى داشته باشد پدر ميتواند او را قيمت كرده اعلان كند و شاهد بگيرد و با او نكاح نمايد و براى پدر جايز است كه اگر فقير است از مال فرزندش حج نمايد و بقدر خرجى كه مطابق عرف لازم دارد از مال پسر بردارد .

۲۱ - جايز نيست كه مادر وقتى كه خودش غنى باشد از مال پسرش بردارد مگر به قرض و با اجازه خود پسر يا با اجازه پدر .

۲۲ - پسر جايز نيست كه چيزى از مال پدر بردارد مگر باجازه او و يا در صورت اضطرار و در اضطرار هم بقدرى كه عرفاً صحيح است برميدارد .

۲۳ - گريه طفل لا اله الا الله است تا وقتى كه هفت ساله شود و چون از هفت گذشت گريه او استغفار براى والدين است تا وقتى كه به سنى برسد كه حدود بر او جارى شود و از آن ببعد كارهاى نيك او براى والدين است لكن گناهان او بر گردن آنها نيست و

صفحه ۷۱۱

بیماری طفل کفاره گناهان پدر و مادر است .

۲٤ - روایت شده وقتی بچه‌های شما گریه میکنند آنها را نزنید چون گریه آنها چهار ماه شهادت لا اله الا الله است و چهار ماه صلوات بر پیغمبر است و آل آن حضرت سلام الله علیهم و چهار ماه دعا برای والدین .

۲۵ - هر کس داروئی طلب نموده و فرزند خود را بآن معالجه کند و طفل فوت کند چیزی بر او نیست .

۲٦ - سزاوار است که چون طفل چهار ماهه شود هر ماه او را در نُقره حجامت کنند (و نقره گودی پشت سر است در بالای گردن) و این کار لعاب او را خشك میکند و حرارت را از سر و جسد او پائین میآورد .

۲۷ - در بچه‌هائی که دوقلو متولد میشوند آنکه آخر بدنیا میآید بزرگتر است چون مادر اول باو حامله شده و دومی مانع شده که او زودتر بدنیا آید .

مقصد هفتم

در تعلق و ملحق شدن اولاد است و در آن مسائلی است :

۱ - جایز نیست فرزندی را که زن آزاد در شرایط عادی و صحیح بدنیا آورده بدلیل آنکه شبیه به پدر و مادر و اقارب نیست نفی کنند و از خود ندانند .

۲ - جایز نیست که فرزند متعه را بمحض تهمتی از خود نفی نمایند ولو آنکه در وقت انزال خود را از او جدا کرده باشند مگر در صورتی باشد که شرایط صحت انتساب جمع نباشد .

۳ - فرزند کنیز را جایز نیست که از خود نفی کنند مگر وقتی که شرایط صحت انتساب موجود نباشد .

٤ - هر گاه ازاله بکارت ننموده باشد لکن بر فرج انزال نموده و بچه‌ای پیدا شده بچه ملحق بمرد است .

۵ - روایت شده که بخدای عظیم کافر شده هر کس حَسَبی را از خود نفی کند اگر چه

صفحه ۷۱۲

که جزئی باشد (و مقصود از حسب در اینجا نسب است) .

٦ - اگر مرد به زن شك نمود و بقواعدی که هست ملاعنه نمودند و پدر فرزندی را که متولد شد نفی نمود دیگر آن بچه منسوب به مرد نیست و او را به مادرش نسبت میدهند و جایز نیست که او را پسر زانیه صدا کنند و اگر بعد از ملاعنه مرد او را از خود دانست بمرد نسبت داده میشود .

٧ - اگر يك ساعت هم پدر فرزند را پذیرفت و اقرار داشت دیگر هرگز این بچه از او نفی نمیشود .

٨ - هر کس فرزند زن یهودی یا نصرانی را که متعه او است یا فرزند کنیز خود را نفی نمود این زنها مکلف به لعان نیستند .

٩ - اقل مدت حاملگی شش ماه و اکثر آن نه ماه است پس هر فرزندی که قبل از شش ماه از وقت نزدیکي متولد شده ملحق بمرد نمیشود و نیز فرزندی که بعد از نه ماه از نزدیکي بدنیا آمده ملحق بمرد نیست مگر تأخیر بقدر ایامی باشد که زن در حاملگی خون خالص دیده .

١٠ - هر گاه مرد دخول ننموده و با زن نزدیك نشده و بر فرج او هم انزال نکرده باشد و معذلك زن فرزندی بیاورد بچه ملحق باین مرد نیست .

١١ - هر گاه مرد بیش از نه ماه بعد از نزدیکي با زن غائب باشد آنگاه زن حامله شود بچه ملحق بآن مرد نمیشود و هر گاه سفر و غیبت مرد معروف شده باشد اگر زن بگوید مرد آمده و او را حامله نموده و برگشته حرف او پذیرفته نیست .

١٢ - هر کس بعد از طلاق زن خود چند ماه با او بماند و باو نگوید که او را طلاق داده و زن فرزندی بیاورد بچه مال مرد است و حرف او در نفی بچه پذیرفته نیست .

١٣ - هر گاه غلام بی اجازه مولی ازدواج کند و زنش فرزندی بیاورد فرزند متعلق به مولی است و هر گاه کنیز بادعای اینکه آزاد است بدون اذن مولی خود را برای کسی تزویج نماید و فرزندی بیاورد آن بچه متعلق به مولی است اما پدر قیمت بچه را میدهد و او را میگیرد و اگر پدر مالی ندارد بازاء قیمت برای مولای کنیز کار میکند و

صفحه ٧١٣

اگر ابا کرد بر امام است که از جانب او بدهد و بچه را آزاد کند .

١٤ - هر کس کنیزی را به عنف غصب کند و او را حامله نماید فرزند متعلق به صاحب کنیز است .

١٥ - هر کس کنیز مسروقه یا مغصوبه‌ای را بخرد و او را اولاد دار نماید بچه مال صاحب کنیز است اما پدر بچه قیمت بچه را میدهد و فرزند خود را میگیرد و قیمت انتفاعی را هم که برده به مولای کنیز میدهد و میرود و پولی را که برای بچه و مادرش داده از کسی که کنیز غیر را باو فروخته بود میگیرد .

١٦ - فرزند شبهه و زنا در نسب منسوب به پدرشان میباشند .

١٧ - هر که با زنی جمع شود و در فرج انزال نماید پس زن با همان حرارت که دارد برخیزد و با کنیزی سحق نماید و نطفه به فرج کنیز سرایت کند و حامله شود فرزند متعلق به صاحب نطفه است .

١٨ - هر گاه یکي از والدین آزاد باشد اگر شرط کرده باشند بچه آزاد است و گر نه در آن دو روایت رسیده و نزدیکتر باحتیاط آن است که طرف آزاد قیمت بچه را به مولای طرف دیگر که غلام یا کنیز است بدهد و او بچه را آزاد کند .

١٩ - فرزند کنیزی که او را برای کسی حلال نموده‌اند بین آن کنیز و بین آن شخص است که آزاد بوده و بر آزاد است که قیمت کنیز را به مولای او داده و کنیز را آزاد کند .

٢٠ - هر گاه کنیزی بی اذن مولایش با شخص آزادی ازدواج کند در حالی که شخص آزاد هم از مطلب اطلاع دارد پس در این حالت فرزند متعلق به مولاست و برای زناکار سنگ است اما اگر شخص آزاد از مطلب مطلع نبوده و زن مطلع بوده زناکار است و بچه او بین او و مرد است و مرد آزاد قیمت را میدهد و بچه خود را میگیرد و اگر شخص متقلبی این زن را آزاد وانمود کرده بوده قیمت بچه را او باید بدهد .

٢١ - هر کس با کنیز خود جمع شود و دیگری هم در همان طهر یعنی قبل از حائض شدن با آن کنیز نزدیکي نماید فرزند متعلق به صاحب کنیز است و حق زناکار سنگ است .

صفحه ٧١٤

٢٢ - هر کس با زنی ازدواج کند که امین و مورد اعتماد نیست و آن زن حامله شود فرزند متعلق بمردی است که با او ازدواج نموده .

٢٣ - هر گاه کسانی که در مالکیت کنیزی با هم شریکند در یك طهر با او جمع شوند و فرزندی حاصل شود قرعه میکشند و قرعه به هر کس افتاد بچه متعلق باوست و سهم سایرین را از قیمت طفل و جاریه ضامن میشود که بپردازد چون کنیز مادر فرزند او شده است .

٢٤ - هر گاه مردی کنیزی داشته باشد و با او نزدیك شود بعد او را بدون استبرا بفروشد یعنی صبر نکند که وضعیت حمل یا عدم حمل روشن شود آنگاه خریدار هم بدون استبرا در همان طهر با او نزدیکي کند و حال طفل مشتبه شود طفل متعلق بکسی است که کنیز نزد او است و باید صبر کند چون پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند بچه متعلق به فِراش است (یعنی جای خواب مادرش) ، و این در صورتی است که امکان تعلق طفل باین مرد وجود داشته باشد یعنی وضع حمل شش ماه یا بیشتر بعد از آمدن او نزد این شخص باشد و گر نه بچه متعلق به شخص سابق است .

۲۵ - هر کس با زنی یا کنیزی که متعلق به قومی است زنا کند بعد او را بخرد یا با او ازدواج کند و قبل از شش ماه از ازدواج یا خرید و نزدیکي زن فرزندی بیاورد آن طفل ملحق باین مرد نمیشود و سهم زناکار سنگ است .

۲٦ - طفل در مسلمان شدن تابع پدر است پس چون پدر مسلمان شود اولاد را هم بسوی اسلام میآورد آن وقت هر فرزندی از فرزندان او که بالغ شود باسلام دعوت میشود و اگر خود داری نماید حکم او قتل است اما فرزند هر گاه مسلمان شود والدین را بسوی اسلام نمیکشد .

مقصد هشتم

در نیکي به پدر و مادر است و در این مقصد مسائلی است :

۱ - واجب است که فرزند در مسائلی که خداوند نهی از آنها ننموده از پدر خود

اطاعت کند .

۲ - واجب است که به پدر و مادر نیکي کنند خواه نیکوکار باشند و خواه فاجر و یا مخالف .

۳ - هر گاه والدین امر به معصیت نمایند اطاعت آنها جایز نیست .

٤ - سزاوار است اطاعت پدر و مادر اگر چه ترا امر کنند که اهل و مال خود را رها کنی .

۵ - سزاوار است احسان به پدر و مادر باین طور که با آنها به نیکي معاشرت کنی و طوری سلوك نکنی که اگر حاجتی داشته باشند بنا باشد از تو خواهش کنند اگر چه که خودشان مستغنی باشند (یعنی آنکه در رفع حاجت آنها قبل از آنکه بگویند پیش قدم شوی) .

٦ - حرام است اُف گفتن بایشان (و آن کمترین اظهار ناراحتی و کراهت است) و همچنین حرام است از خود راندن آنها و تندی بایشان و اگر پدر و مادر ترا زدند برای آنها استغفار کن .

۷ - سزاوار است که نگاهت را از روی آنها بسمت دیگر جز با مهربانی و ملایمت نگردانی .

۸ - خوب نیست که دستت را بالاتر از دست ایشان ببری و یا صدایت را از صدای ایشان بلندتر نمائی .

۹ - جایز است که برای آنها دعا کنی اگر چه حق را نشناسند و جایز است که از طرف آنها صدقه بدهی .

۱۰ - سزاوار است که به مادر دو برابر پدر نیکي کنند چون او ضعیفتر است .

۱۱ - از حقوق پدر آن است که او را بنام او نخوانند و مقدم بر او راه نروند و در جائیکه نشسته‌اند تکیه بر دست او ندهند و قبل از او ننشینند و کاری نکنند که دیگران به پدر آنها فحش و بد بگویند و از حق پدر و مادر است که فرزند دَین آنها را ادا کند و اگر پدرش غلام قومی است او را بخرد و آزاد نماید و از جانب والدین نماز بخواند خواه زنده باشند خواه مرده و از جانب آنها صدقه دهد و حج رود و روزه بگیرد .

صفحه ۷۱٦

۱۲ - نگاه کردن به پدر و مادر عبادت است همچنانکه نظر به کعبه عبادت است و نظر به قرآن عبادت است و نظر به رخسار عالم عبادت است و نظر کردن بآل‌محمد علیهم السلام عبادت است .

۱۳ - عقوق والدین یعنی سرپیچی از ایشان و مخالفت و خوار شمردن آنها گناه کبیره است .

۱٤ - کمترین حد عاق آن است که به پدر و مادر اُف بگوید یا با نگاه تند بآنها نظر کند و بالاترین حد عقوق کشتن پدر و مادر است .

۱۵ - هر کس به پدر و مادر خود نگاه غضب‌آلود کند در حالی که آنها باو ظلم کرده‌اند خداوند نماز او را قبول نمیکند .

۱٦ - هر کس پدر و مادر خودش زنده باشند و به پسر یا دختر خود بگوید پدر و مادرم بفدای تو این عقوق است اما اگر از دنیا رفته‌اند مانعی ندارد .

صفحه ۷۱۷

* * * * *

صفحه ۷۱۸

کتاب مفارقت و طلاق

در این کتاب پنج مطلب عنوان میشود :

مطلب اول

در انواع فسخ و جدا شدن است و در آن مسائلی است :

١ - هر گاه مردی با دختر شیرخواری عقد ازدواج ببندد و زوجه آن مرد باین طفل شیر بدهد نکاح هر دو باطل است و اگر کنیزی داشته باشد که از او فرزند دارد و آن کنیز باین طفل شیر دهد ازدواج او با طفل باطل است و با این کنیز هم دیگر نباید جمع شود چون این کنیز مادر زن رضاعی او است .

٢ - هر کس با دختر صغیری ازدواج کند و زن او باین دختر شیر بدهد بعد زن دیگر او هم باین بچه شیر بدهد آن صغیر و زنی که اول به بچه شیر داده بر مرد حرام میشوند و زن دوم او بر او حرام نمیشود چونکه او دختر رضاعی شوهر خود را شیر داده .

٣ - هر کس در یك عقد با پنج زن ازدواج کند هر کدام را که بخواهد رها میکند و چهار زن را نگه میدارد .

٤ - هر کس مرتد شود و از اسلام رو بگرداند و بآنچه بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده کافر گردد بعد از آنکه بر فطرت اسلام بوده یعنی مسلمان بدنیا آمده بوده توبه‌ای برای او نیست و قتل او واجب است و زن او از او جدا میشود و ماترك او را بر اولاد و ورثه تقسیم میکنند و زنش باندازه زنی که شوهرش مرده عده میگیرد .

٥ - زوجه کافر هر گاه مسلمان شود سه ماه یا تا سه حیض عده میگیرد و چون عده‌اش تمام شد زن هر کس که خواست میشود و هر گاه شوهر زنی که اهل کتاب است مسلمان شد بر نکاح خود با آن زن باقی است .

٦ - هر گاه بنده از آقایان خود بگریزد و زوجه‌ای داشته باشد از آن زن هم جدا شده

صفحه ٧١٩

چون گریختن بنده طلاق زن او هم هست و اگر برگشت و زن هنوز در عده بود و آن عبد خواست رجوع مینماید .

٧ - هر کس با زنی ازدواج کرد و قبل از نزدیکي متوجه شد که برص دارد یا مبتلی به جذام است یا جنون دارد یا فرج او مسدود است یا کچل است یا مرض و دردی دارد که قوه و بنیه او را گرفته اگر خواست او را برمیگرداند و مهری هم ندارد و اگر نزدیك شد و بعد دانست اگر خواست او را برگرداند برمیگرداند و مهر او را باید بجهت حلیت فرج بدهد اما اگر قبل از نزدیکي عیب را دانست بعد نزدیکي کرد دیگر زن اوست و نمیتواند او را پس بدهد مگر آنکه طلاق بدهد .

٨ - زن یا مردی که بعد از نکاح معلوم شود حد بر آنها جاری شده برگردانده نمیشوند .

۹ - هر گاه کسی تدلیس نماید و زانیه‌ای را برای مردی تزویج کند و مرد با او جمع شود بعد از حال زن باخبر گردد و بخواهد مهری را که داده از شخص تدلیس کننده بگیرد میگیرد و مهری که زن گرفته برای حلیت طلبیدن مرد است که با او نزدیکي کرده و مال اوست و مرد مختار است که زن را نگاه دارد یا برگرداند .

۱۰ - اگر مردی با زنی ازدواج کند و پیش از نزدیکي زن برود و زنا کند بین آن دو را تفریق نموده و حد را جاری میکنند و مهری هم باو نمیدهند .

۱۱ - هر کس کنیزی رابعنوان باکره تزویج کند بعد معلوم شود که بکر نبوده بین آنها تفریق نمیشود اما مهرش را با توجه به تفاوت مهر بکر و ثیّب کم میکنند .

۱۲ - هر کس با دخترِ زن آزادی ازدواج کند و پدر آن دختر ، دختر کنیزی را باطاق او داخل کند آن زن را برمیگرداند و اگر با او جمع شده مهری را که قرار داده برای طلب حلیت فرج می‌پردازد و دختر زن آزاد را با مهر جدیدی که پدر دختر میدهد میگیرد و روایت شده با دومی نزدیك نمیشود مگر بعد از عده اولی و پدرش را که چنین عملی مرتکب شده برای عقوبت شلاق میزنند .

۱۳ - هر گاه زن یك چشم باشد او را پس نمیفرستند .

۱٤ - هر گاه قبل از جمع شدن عیبی از زن آشکار شد و ولیّ خود را هم گول زده بود و

صفحه ۷۲۰

او مطلع از امر او نبود مهر را از زن میگیرند و بر ولی او چیزی نیست .

۱۵ - عیوب پوشیده زنها که مردان بر آن مطلع نیستند به شهادت زنان ثابت میشود .

۱٦ - هر گاه غلامی زن آزادی را گول زد و گفت آزادم و با او نکاح کرد بعد زن فهمید که او غلامی است اگر زن بخواهد بین آن دو را جدا میکنند و اگر با او نزدیکي کرده باید مهر را بدهد و اگر جمع نشده به زن چیزی نمیدهند و اگر بعد از آنکه زن دانست که این مرد غلام است با او جمع شده دیگر اختیارش با آن مرد است .

۱۷ - شوهر را بدلیل حماقت پس نمیفرستند .

۱۸ - اگر شوهر دست‌تنگ است بحدی که خرجی زن را نمیتواند بدهد حکم میشود که طلاق دهد .

۱۹ - اگر شوهر دچار جنون شود بحدی که وقت نمازها را تشخیص نمیدهد زن میتواند در صورت تمایل خود را از او جدا کند اما اگر بآن درجه نیست و اوقات نماز را میشناسد باید زن صبرکند و بلائی است که باو رسیده .

۲۰ - جایز است که خواجه یعنی کسی که مردی ندارد با زنی ازدواج کند و اگر او را طلاق داد هر گاه زن از او لذت برده و او هم از زن لذت برده زن باید عده بگیرد و اگر طلاق داد چیزی از مهر را پس نمیگیرد .

۲۱ - هر گاه کسی که از نظر جنسی ناتوان است تدلیس کند و خود را مرد عادی جلوه دهد و زن بگیرد هر گاه دخول ننموده اگر زن بخواهد بین آن دو تفریق میشود و نصف مهر را به زن میدهند و عده هم ندارد و اگر دخولی انجام داده زن مهر کامل میبرد و اگر بعد از علم و اطلاع راضی شد بآن مرد دیگر نمیتواند از همسری او ابا کند .

۲۲ - هر گاه مرد با زنی ازدواج نمود و يك مرتبه با او نزديك شد و بعد مبتلا به ناتوانی شد زن اختیار فسخ ندارد و باید صبر کند و بلائی است که باو رسیده .

۲۳ - هر گاه بعد از ازدواج معلوم شد که مرد ناتوان است و هنوز دخول ننموده از روزی که نزد قاضی آمده‌اند يك سال باو مهلت داده میشود که معالجه کند پس اگر معالجه شد و توانست که نزديكي کند که هیچ و گر نه بین او و زن تفریق میشود و زن

صفحه ۷۲۱

نصف مهر را میبرد و اگر زن راضی شد که با وصف ناتوانی نزد او بماند و بعد از آن دوباره خواست از اختیار خود استفاده کند نمیتواند و بعد از راضی شدن دیگر اختیاری ندارد .

۲٤ - هر گاه مرد با زنها جمع میشود لکن با زن خاصی نمیتواند جمع شود آن زن اختیار فسخ ندارد .

۲۵ - هر گاه مرد ناتوانی به تدلیس زنی بگیرد باید مهر را بدهد و بین آن دو تفریق میشود .

۲٦ - اگر زن بگوید مرد ناتوان است و مرد ادعای دخول دارد واقع امر را اینطور معلوم میکنند که زن قدری زعفران در فرج داخل میکند بعد مرد را امر میکنند که دخول نماید بعد ذکر خود را میشوید اگر آب زرد رنگ از شستشو حاصل شد راست گفته .

۲۷ - اگر مرد با زنی که قبلاً شوهر داشته یعنی بکر نبوده ازدواج کرد و زن ادعا نمود که مرد با او مقاربت نکرده پس قول مرد را با قسم او تصدیق میکنند چون زن مدعی است و او باید بیّنه بیاورد (یعنی دلیل و شاهد) و نمیتواند و اگر مرد میگوید که دخول برای او ممکن است با زعفران

و امثال آن بطوری که گذشت میسنجند و اگر زن باکره باشد این مطلب را زنها میتوانند بفهمند پس زنان مورد اعتمادی نظر میکنند و چون نظر بدهند که دختر باکره است یکسال به مرد مهلت میدهند اگر موفق بر وصال شد که هیچ و گر نه آن دو را از هم جدا میکنند و زن نصف مهر را میگیرد و عده‌ای هم بر او نیست .

۲۸ - از علائم ناتوانی جنسی این است که آلت مرد در آب سرد سست شود و در خبر دیگری است که سه روز باو ماهی تازه میدهند بعد میگویند بر خاکستر ادرار کن اگر خاکستر را سوراخ کرد ناتوان محسوب نمیشود و گر نه ناتوان است .

۲۹ - هر گاه مرد باین ادعا که از بنی فلان است ازدواج کرد و زن هم بهمین اعتبار با او تزویج نمود بعد معلوم شد که از آن طایفه نیست اگر زن بخواهد ازدواج را فسخ

صفحه ۷۲۲

میکند .

۳۰ - هر گاه مرد ادعا کرد که چارپا فروش است و بهمین اعتبار باو زن دادند بعد معلوم شد گربه میفروشد فسخی در کار نیست چون گربه هم چارپائی است .

۳۱ - هر که با زنی ازدواج کرد و قبل از نزدیکی با او با کسی زنا کرد او را حد میزنند و تا یکسال بین آن دو تفریق میشود و در آن مدت از شهر هم تبعیدش میکنند .

۳۲ - هر گاه کنیز تو زن غلامت باشد حال بازدواج یا به هر نوع تحلیلی و تو بخواهی که بین آن دو را تفریق نمائی به غلام میگوئی از زن خود جدا شو و باو نزدیك مشو بعد زن را از او جدا نگاه میداری تا حائض شود و پاك شود آنگاه اگر خواستی با او نزدیك میشوی بعد اگر خواستی میتوانی بگذاری که حائض شود و پاك شود و دوباره او را به غلام برگردانی و اگر عبد فرار نموده و حاضر نباشد این مطلب را به کنیز میگوئی باو میگوئی که از غلام دور باش که بین تو و او را تفریق نمودم و عده بگیر پس چهل و پنج روز عده میگیرد بعد با او جمع میشوی و اگر غلام با این کنیز نزدیکی بمعنی دخول انجام نداده عده ندارد .

۳۳ - هر کس کنیزی بخرد که شوهری دارد فروش آن زن بمنزله طلاق او بوده بعد خریدار اگر بخواهد آنها را از هم جدا میکند و اگر نه آنها را میگذارد که بر همان حال ازدواجشان باشند .

۳٤ - هر کس کنیزی بخرد که شوهری داشته باشد آزاد یا بنده اگر خواست مدت لازم را برای پاکی او صبر کرده و با او نکاح میکند چون فروش او طلاق او بوده .

۳۵ - هر کس کنیزی بخرد که شوهر دارد و او را بر نکاح شوهرش تقریر کند دیگر بعد از آنکه نکاح آنها را تقریر کرد نمیتواند آنها را از هم جدا کند .

۳٦ - هر کس غلامی بخرد که کنیزی یا زن آزادی زوجه او است مختار است که آنها را از هم جدا یا ازدواج آنها را تقریر کند و اگر تقریر نمود دیگر نمیتواند آنها را از هم جدا کند .

۳۷ - هر کس کنیز خود را به نکاح شخص آزادی یا بنکاح غلام خودش درآورد بعد

صفحه ۷۲۳

کنیز را آزاد کند کنیز مختار است که شوهر را برای خود نگاه دارد یا از او جدا شود .

۳۸ - اگر کنیز خود را که زن غلام توست آزاد کنی و غلام را هم آزاد کنی بین آنها نکاحی نیست مگر بعقد جدید .

۳۹ - هر گاه شخص آزادی با کنیزی ازدواج کرد و بعد آن کنیز را صاحبان او آزاد کردند اختیار نکاحش بدست خود اوست .

٤۰ - هر گاه غلامی با زن آزادی ازدواج کرد و سپس آزاد شد زن اختیار فسخی ندارد .

٤۱ - هر گاه شخصی کنیزی را که از او اولاد دارد بتزویج غلام خود درآورد بعد غلام را آزاد کرد کنیز اختیار فسخی ندارد .

٤۲ - هر گاه مرد کنیز خود را بتزویج عبدی یا حری در آورد اختیار دارد که کنیز را از آن مرد جدا کند و هر گاه غلام خود را بعقد زن آزادی یا کنیزی در آورد طلاق بدست مولا است و او میتواند آنها را از هم جدا کند و عبد قدرتی ندارد .

٤۳ - هر گاه کنیزی بادعای حرّیت بعقد مردی درآمد پس اگر خودش این مکر و تدلیس را نموده آنچه از مهر که نزد او یافت شود مرد از او میگیرد و او را به مولای او برمیگرداند و اگر ولیی داشته و او تدلیس کرده مرد به آن شخص مراجعه میکند و آنچه آن زن گرفته از او میگیرد و او رابه صاحبش برمیگردانند و اگر باکره بوده و مرد با او نزدیك شده صاحبان کنیز یك دهم قیمت او را از آن مرد میگیرند و اگر باکره نبوده نیم عشر میگیرند .

٤٤ - زن هر گاه زوجه غلامی باشد و او را ارث برده مالك شود و آزاد نماید در صورتی که مایل بادامه زندگی باشند باید نکاح را تجدید نمایند .

٤٥ - هر گاه زن شوهر خود را بارث برده و مالك او شود دیگر در بین آنها نکاحی نیست .

٤٦ - هر گاه دو نفر مرد در کنیزی شریك باشند و او را بعقد مردی درآورند بعد آن مرد سهم یکي از آن دو را بخرد نکاح باطل میشود چون فروش کنیز طلاق اوست .

صفحه ٧٢٤

مطلب دوم

در طلاق است و در آن مسائلی است :

١ - برای زن کراهت شدید دارد که بی‌جهت از شوهرش طلاق بخواهد .

٢ - خداوند از مردان ذوّاق و زنان ذوّاقه بدش میآید و ذواق کسی است که شیرینی اولیه زن را چشیده و او را رها میکند و خلاصه کلام آنکه خداوند دوست نمیدارد که پیاپی و بسرعت نکاح نموده و طلاق دهند .

٣ - از چیزهائی که خدا حلال نموده هیچیك نزد او بدتر از طلاق نیست .

٤ - جایز است مردی را که زیاد طلاق میدهد هر گاه بخواستگاری آید رد کنند و اگر مرد مخالف و ناصب باشد واجب است که سعی کنند خود را از او خلاص نمایند .

٥ - دعای مرد بر علیه زن در حالی که میتواند او را طلاق دهد و مهر او را بدهد لکن او را رها نمیکند مستجاب نمیشود .

٦ - اگر زن ناصب باشد واجب است که از او جدا شوند .

٧ - هر کس بر خلاف سنت طلاق دهد او را به سنت برمیگردانند اگر ابا کرد پشت او را بدرد میآورند یعنی شلاق میزنند اگر براه آمد که خوب است و گر نه شمشیر .

٨ - طلاق بدست مرد است پس اگر کسی در نکاح خود شرط کند که جماع و طلاق بدست زن باشد مخالفت سنت کرده و حق را بدست غیر اهلش داده و شرط او باطل است .

٩ - بنده جز باذن مولی حق ازدواج و طلاقی ندارد .

١٠ - غیر بالغ اگر طلاق دهد هر گاه عاقل باشد بحدی که طلاق و حدود آنرا درك میکند و بر طبق سنت طلاق دهد جایز است .

١١ - طلاق پدر از طرف فرزند صغیر خود جایز نیست .

۱۲ - طلاق دادن مرد دیوانه جایز نیست و ولیّ او اگر قصد طلاق کند او بمنزله امام است و طلاق دادن آن ولی از طرف دیوانه جایز است .

۱۳ - شخص کم‌عقل مانعی ندارد که طلاق دهد و روایت شده ناقص العقل چون

صفحه ۷۲۵

بخواهد طلاق دهد قناعی بر روی زن خود میاندازد و نشان میدهد که زن بر او حرام شده (یعنی وقتیکه بواسطه نادانی نمیتواند عباراتی بگوید و از قصد خود در مورد طلاق تعبیر بیاورد باو تعلیم میکنند که این عمل را بنماید) .

۱٤ - طلاق کسی که ناخواسته او را وادار بطلاق بر خلاف طریقه‌ای که خداوند حکم کرده نموده‌اند جایز نیست و کسی که قصد طلاق ندارد و صرفاً برای دفع شری یا مدارا با زن دیگری اسم طلاقی میبرد طلاق او طلاق نیست .

۱۵ - طلاق دادن مرد مریض مکروه است بخصوص اگر بقصد ضرر رساندن باشد .

۱٦ - جایز است کسی را وکیل نمایند برای طلاق اگر چه که وکیل شدن برای طلاق بدون شك مکروه است .

۱۷ - کسی که گم شده زن او طلاق داده نمیشود و اگر به والی رجوع کند چهار سال مهلت قرار میدهد آنگاه به ناحیه‌ای که مرد در آن گم شده مینویسد و از حالش جویا میشود اگر خبری از حیات او دادند زن صبر میکند و اگر گفتند که مرده و مرگ او ثابت شد زن عده وفات میگیرد و اگر تا آخر چهار سال خبری از او دست نیامد والی ولی شوهر مفقود را احضار میکند و میگوید خرج این زن را بده تا مرده یا زنده بودن شوهرش معلوم شود و اگر شوهر مالی نداشته باشد هر گاه ولی خودش خرج او را داد که هیچ و اگر نداد والی او را مجبور میکند که زن را طلاق دهد پس اگر در عده شوهرش آمد و رجوع کرد که هیچ و اگر رجوع نکرد و یا عده تمام شده بود برای شوهران دیگر حلال است و روایت شده که اگر مرد ولی نداشته باشد زن را والی طلاق میدهد و زن چهار ماه و ده روز عده میگیرد .

۱۸ - ظاهر این است که طلاق مثل سایر عقود و ایقاعات لفظ مخصوصی ندارد پس منحصر باین نیست که به زن بگوید تو طالق طلاق انشاء است و در فارسی لفظی برای آن نداریم و معمولاً با الفاظی که بین اِخبار و انشاء مشترك است از آن تعبیر میآورند مثلاً میگویند طلاق دادم یا این زن مطلّقه است و برای رفع این ابهام در متن از همان کلمه طالق استفاده شد که اصطلاح اصلی شرع است . م .

هستی یا بگوید فلان زن طالق است یا

صفحه ۷۲٦

او طالق است و جایز است که به زن بگوید عده بگیر و قصد طلاق داشته باشد بلی طلاق بآمثال این کلمات واقع نمیشود که مثلاً بگوید تو بر من حرامی یا بائنه‌ای یعنی از من جدائی یا تبّه‌ای یعنی منقطعی از من یا بریئه و یا خلیّه هستی که مفهوم جدا بودن را میرسانند چون نص وارد شده است که اینها باعث طلاق نیست و نیز باین علت که اینها معانی مختلفی میتوانند داشته باشند و خصوص طلاق از آنها بطور قطع فهمیده نمیشود .

۱۹ - هر طلاقی به هر زبانی که باشد طلاق است .

۲۰ - اگر از شوهر بپرسند که آیا زن خود را طلاق داده‌ای و بگوید بلی و این سؤال و جواب در یکي از نوبتهای پاکي زن باشد که در آن مرد نزدیکي با او ننموده و دو شاهد هم حاضر باشند در صورتی که اراده طلاق داشته طلاق با همین لفظ واقع شده است .

۲۱ - طلاق با نوشتن صورت نمیگیرد مگر آنکه ضرورتی باشد مثلاً مرد لال باشد یا در سفر باشد و در حالی که اراده طلاق دارد بخط خود مطلب را بنویسد (مثلاً بنویسد فلان زن من طالق است) .

۲۲ - از شخص گنگ طلاق باین ترتیب هم واقع میشود که مقنعه زن را بسرش بیاندازد بقصد طلاق و از او کناره گیرد .

۲۳ - هر کس در امر طلاق شرطی بر خلاف کتاب خدا بکند اعتنائی بآن شرط نمیشود مثلاً به زن بگوید اگر بر سر تو زن گرفتم یا نزد تو نخوابیدم یا بر سر تو کنیزی اختیار کردم تو طالق هستی .

۲٤ - قسم به طلاق جایز نیست که مثلاً بگوید و الله زنم طالق است اگر این کار را نکنم .

۲۵ - هیچ طلاقی جایز نیست مگر آنکه بعد از نکاح باشد پس نمیتوان گفت هر زنی که بعد از این بگیرم مطلقه باشد .

۲٦ - واجب است زنی را که طلاق میدهند معین کنند ولو بعلامتی و در طلاق قصد

صفحه ۷۲۷

طلاق دادن شرط است پس اگر طلاق دهد و قصد طلاق نداشته باشد این عمل طلاق نیست .

۲۷ - واجب است که طلاق هنگام پاکي زن باشد پاکي که در آن با شوهر نزدیکي نکرده باشد و اگر غیر از این باشد طلاق واقع نمیشود .

۲۸ - کسی که احتمال حمل در او میرود از هنگام نزدیکي سه ماه باو مهلت میدهند و بعد او را طلاق میدهند .

۲۹ - پنج نفر هستند که در همه حالی میتوان آنها را طلاق داد دختر صغیر و زنی که با او دخول ننموده‌اند و کسی که از حیض یائسه شده و حامله‌ای که حمل او آشکار است و زنی که شوهرش غایب است یعنی در ولایت دیگر است و نزد او نیست .

۳۰ - شخص غایب همسر خود را بعد از سه ماه از نزدیکي میتواند طلاق دهد اما اگر حاضر است اگر چه سالها نزدیکي نکرده باشد باید در وقت پاکي طلاق دهد .

۳۱ - هر کس زن خود را در وقتی که غایب است طلاق دهد بعد برگردد و چند ماه با زن زندگی کند و باو نگوید که او را طلاق داده و پس از آن زن ادعای حاملگی کند و مرد بگوید من تو را طلاق داده بودم فرزند منسوب بمرد است و حرف او را نمی‌پذیرند .

۳۲ - هر کس در شهر زنی دارد لکن آن زن در منزل خویشان خودش است و مرد بخواهد او را طلاق دهد اما نمیتواند او را ملاقات کند و بپرسد که پاك است یا حائض بعد از سه ماه از نزدیکي او را طلاق میدهد و در مورد زنی که از ترس طلاق حیض خود را پنهان میکند نیز بهمین ترتیب عمل میشود .

۳۳ - زن حامله را در هر حالی طلاق میدهند ولو در حیض باشد .

۳٤ - در طلاق شاهد گرفتن دو نفر شاهد عادل واجب است و شاهد شدن زنها در طلاق جایز نیست .

۳۵ - سزاوار است که آن دو شاهد ، زن را بشناسند ولو بطور اجمال باشد .

۳٦ - واجب است دو شاهد طلاق هر دو در یك مجلس شاهد طلاق باشند که اگر

صفحه ۷۲۸

جداگانه شاهد باشند جایز نیست .

۳۷ - واجب نیست طلاق دهنده به دو شاهد بگوید شاهد باشید بلکه همین اندازه که طلاق را بشنوند بدون آنکه بگویند شما شاهد باشید کافی است .

۳۸ - جایز است که نزد دو شاهد دو زن را با یك لفظ طلاق دهد و در حالی که شاهدها بشنوند بگوید این دو زن من طالقند (یعنی این دو زن را طلاق دادم) .

٣٩ - شاهد کسی که در يك مجلس سه طلاق میدهد مشو .

٤٠ - هر کس در يك لفظ سه طلاق دهد مثلاً بگويد فلانه طالق است به سه طلاق اين طلاق واقع نمیشود .

٤١ - هر کس بگويد آن زن طالق است آن زن طالق است آن زن طالق است لفظ اول درست و يك طلاق محسوب میشود و دو تای ديگر بیجا است .

٤٢ - هر کس بگويد فلان زن طالق است بعد بگويد باو رجوع کردم بعد بگويد او طالق است دوباره بگويد باو رجوع کردم و باز بگويد او طالق است بائن نمیشود که ديگر بر او حرام باشد و سه طلاق واقع نشده بلکه يك طلاق واقع شده و زن هم زن اوست چون بعد از طلاق رجوع کرده و ازدواج با آن زن برای کسی جايز نیست مگر بعد از طلاقی با شروط صحیحه .

٤٣ - هر گاه مخالف بمذهب خودش زن خود را سه طلاق گفته بمذهب خودش بر او حکم میکنند و میشود با زوجه او نکاح نمود اگر چه خلاف کتاب و سنت هم عمل نموده است .

٤٤ - مستحب است کسی که میخواهد با زنی ازدواج کند که شخص مخالف بر خلاف دستور کتاب و سنت او را طلاق داده دو شاهد در وقت پاکي زن نزد آن شخص ببرد و باو بگويد آيا زنت را طلاق داده‌ای و چون بگويد بلی سه ماه صبر کند بعد او را برای خود خواستگاری کند .

٤٥ - طلاق به تخيير جايز نیست و آن مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده (و معنی تخيير اين است که مرد زن را مخیّر کند و مثلاً بگويد مخیری که زن من باشی يا

نباشی و اين کار بدون طلاق دادن درست نیست) .

٤٦ - متعه بدون طلاق جدا میشود اينکه فرموده‌اند متعه بدون طلاق جدا میشود اعمّ از آن است که مدت سرآيد يا مرد بعض مدت را باو ببخشد چنانکه از بعض اخبار هم ظاهر است و لازمه اين مطلب آن است که حاجتی به جمع شدن شرايط طلاق نیست . زين‌العابدين (اعلی الله مقامه) .

.

٤٧ - فرار غلام طلاق زن اوست .

٤٨ - هر گاه کنیز شوهر دارد فروش او طلاق اوست اما اگر خريدار ازدواج او را تقرير نمود او با شوهرش بر همان ازدواج اول خود میمانند .

مطلب سوم

در اقسام طلاق است و در آن مسائلی است :

١ - دختر صغیر و زن یائسه و زنی که مرد با او نزدیکي ننموده طلاقشان بائن است یعنی بعد از طلاق جدا میشوند و شوهرهای آنها حق رجوع ندارند و عده‌ای هم نباید بگیرند .

٢ - خلع و مبارات که از انواع طلاق هستند بائن بوده و شوهر پس از جدا شدن بطریق خلع و مباراة حق رجوع به زن را ندارد .

٣ - هر کس زن را سه نوبت بطلاق عده یا بطلاق سنت طلاق دهد زن بعد از طلاق سوم بائنه میشود و شوهر حق رجوع باو را ندارد .

٤ - کنیز را هر گاه دو مرتبه طلاق دادند بائن میشود و دیگر آن مرد نمیتواند با او ازدواج کند تا وقتی که با شوهر دیگری ازدواج نماید .

٥ - هر کس زن خود را یکبار یا دو بار طلاق دهد و مشمول مواردی که ذکر شد نباشد میتواند به زن رجوع نماید .

٦ - طلاقی که در ایام عده آن شوهر حق رجوع به همسر خود را دارد طلاق رجعی

صفحه ٧٣٠

گفته میشود و اگر این حق را نداشته باشد طلاق را بائن میگویند .

٧ - اگر مرد سه بار زن را طلاق داد و بعد از طلاق اول و دوم رجوع کرد و نزدیکي نمود اسم این طلاق عده است و اگر سه مرتبه طلاق داد لکن در عده رجوع نکرد و بعد از آن هر بار تجدید نکاح نمود اسم این عمل طلاق سنت است و این نوع موسع‌تر و عادلانه‌تر و بهتر از قسم دیگر است .

٨ - هر کس بطلاق عده سه طلاق داد بعد از طلاق سوم زن بر او حرام میشود تا وقتی که با شوهر دیگری ازدواج کند و پس از آن اگر شوهر دوم او را طلاق سنت داد یعنی تا انقضای عده رجوع نکرد و اولی دوباره با او ازدواج کرد و باز سه بار بطلاق عده او را طلاق داد بار دیگر بعد از طلاق سوم زن بر مرد حرام میشود تا با شوهر دیگر ازدواج کند آنگاه اگر این شوهر جدید او را بطلاق سنت طلاق داد و اولی باز با او ازدواج کرد و مثل دو مرتبه قبل سه بار او را طلاق داد دیگر زن برای او حرام مؤبد میشود .

۹ - هر کس بطلاق سنت سه طلاق داد زن بعد از سومی بر او حرام میشود تا با شوهر دیگر ازدواج نماید پس اگر زن شخص دیگری شد و آن مرد او را به طلاق سنت طلاق داد و شوهر اول او را گرفت و دوباره بطلاق سنت سه طلاق داد باز بر او حرام میشود تا زن مرد دیگری شود پس اگر با مرد دیگری ازدواج کرد و آن مرد هم او را بطلاق سنت طلاق داد و اولی با او ازدواج کرده و بطلاق سنت سه بار طلاق داد زن بر او حرام مؤبد نمیشود بلکه هر گاه زن بعد از این طلاق که طلاق نهم باشد با غیر او ازدواج کرد و طلاق داده شد باز برای او یعنی شوهر اولی حلال است .

۱۰ - هر گاه زن بعد از هر طلاقی با شخصی غیر شوهر اول ازدواج کند این ازدواج با غیر ، طلاق اولی را از بین برده کأن لم‌یکن مینماید و یکي از سه طلاق بحساب نمیآید .

۱۱ - سه طلاق پیاپی زن را بر شوهر حرام میکند تا با مرد دیگری ازدواج کند حال هر نوع طلاقی باشد بائن باشد یا رجعی در عده رجوع کند یا نکند .

صفحه ۷۳۱

۱۲ - در باب محلل (یعنی شخصی که بعد از سه طلاق با زن ازدواج میکند) شرط است که ازدواج دائم بنماید پس تملیك یعنی بخشیدن کنیز مثلاً یا تمتع یعنی نکاح منقطع باعث حلیت نمیشوند و همچنین دخول شرط است تا مرد از زن لذت ببرد و زن از مرد پس خواجه نمیتواند محلل باشد و نیز شرط است که مرد بالغ باشد و مانعی ندارد که غلام باشد .

۱۳ - روایت شده که فرموده‌اند خدا لعنت کند محلل را و مردی که پس از ازدواج محلل و طلاق او زن بر او حلال میشود و ظاهر اینست که منظور از محلل بکسر لام اول کسی است که بدون قصد زن گرفتن ازدواج میکند و صرفا این عمل را بجهت حلال نمودن زن برای مرد دیگری انجام میدهد .

۱٤ - هر کس سه بار زن خود را طلاق داد آنگاه بعد از مدتی تصمیم گرفت که با او ازدواج کند و باو گفت زن شخصی بشو تا برای من حلال شوی و زن گفت با شخص دیگری ازدواج کرده و جدا شده اگر مورد وثوق باشد و او را متهم نمیکنی سخن او را قبول کن .

۱۵ - کسی که میخواهد زن حامله را طلاق دهد مستحب است که یك طلاق بدهد و صبر کند تا وضع حمل کند و بائن شود و میتواند که در عده رجوع نماید یعنی پیش از وضع حمل پس اگر رجوع کرد و دوباره خواست طلاق دهد نزدیکي کند و صبر کند تا یك ماه بگذرد آنوقت برای مرتبه دوم طلاق دهد پس اگر نظرش عوض شد و دوباره رجوع کرد و نزدیکي نمود و دوباره خواست طلاق دهد بعد از یك ماه طلاق میدهد و دیگر این زن برای او حلال نیست تا با مرد دیگری ازدواج کند .

١٦ - تعداد دفعات طلاق بسته به زنان است اگر زن آزاد باشد سه مرتبه ميشود او را طلاق داد ولو آنكه شوهرش غلام باشد و اگر كنيز باشد دو بار ميتوان او را طلاق داد اگر چه زنِ مرد آزادی باشد .

١٧ - هر گاه كنيز دو بار طلاق داده شد و بعد مولای او با او نزديك شد اين نزديكي برای حليت ازدواج با شوهر اول كافی نيست تا زنِ مرد ديگری شود .

صفحه ٧٣٢

١٨ - اگر كنيز بعد از آنكه دو بار يا يك بار طلاق داده شد آزاد گرديد آزادی طلاق را از ميان نميبرد (و دفعات طلاق بجای خود محفوظند) و همينطور است حكم در وقتی كه زن و شوهر هر دو بنده بوده و آزاد شوند .

١٩ - هر كس كنيزی زن او باشد و دو بار او را طلاق دهد بعد او را بخرد نزديكي با او برايش حلال نيست .

٢٠ - هر گاه آقائی دو بار كنيز خود را از غلام خود جدا كند و بعد از مدت لازم برای پاك شدن با آن كنيز جمع شود اين كنيز برای آن غلام حلال نميشود مگر بواسطه شخص محللی .

٢١ - متعه مثل ازدواج دائم نيست و بعد از مرتبه سوم حرام نميشود بلكه مرد ميتواند هر چند دفعه كه بخواهد به زنی متمتع شود .

٢٢ - مرد مشرك هر گاه زن مشركه خود را در ايام شرك طلاق داده آن طلاق يكي از سه طلاق محسوب نميشود و مسلمان شدن آنرا از ميان ميبرد .

مطلب چهارم

در رجوع است و در آن مسائلی است :

١ - تا وقتی كه زن در عده رجعی است شوهر به نزديكي با زن خود سزاوارتر است و احكام آن خواهد آمد .

٢ - شوهر در حيض سوم به زن خود سزاوارتر است كه بعقد جديد با او ازدواج كند تا وقتی كه پاك شود و روايت شده تا يك سال و روايت شده تا شش ماه .

٣ - سزاوار است كه رجوع به نيت نگهداشتن باشد اما اگر بقصد نگهداشتن نباشد ضرر رساندن است و مكروه است .

٤ - سزاوار است که برای رجوع شاهد بگیرند .

٥ - رجوع موکول به عرف است پس هر چه اسمش رجوع باشد رجوع است .

٦ - اگر مرد در وقت عده رجعی با زن خود نزدیك شود این رجوع است و کمتر

صفحه ٧٣٣

چیزی که رجوع بآن ثابت میشود این است که زن را در عده ببوسد یا منکر طلاق شود یعنی بگوید طلاق نداده‌ام .

٧ - شخص بی‌شعوری که از بیان مطلب عاجز است هر گاه بخواهد طلاق دهد مقنعه‌ای بر سر زنش میاندازد و نشان میدهد که این زن دیگر بر من حرام است و چون بخواهد رجوع کند قناع از سر او برمیدارد بنشانه اینکه زن بر او حلال شده .

٨ - هر کس بعد از عده ادعا کرد که رجوع کرده بوده در حالی که زن عروس شده و مرد هم بینه‌ای بینه یعنی دلیل کامل و اعمّ از شاهد یا هر نوع دلیل دیگری است .

بر علیه او ندارد راهی به زن نخواهد داشت و اگر قبل از ازدواج به زن رسید خواستگاری از خواستگاران است اما اگر بینه‌ای داشته باشد او به زن سزاوارتر است .

٩ - در نکاح تمتع رجوعی نیست .

مطلب پنجم

در عده است و استبراء یعنی عده گرفتن کنیزان و در آن دو فصل است :

فصل

در عده است و در آن مسائلی است :

١ - زنی که بفسخ نکاح از شوهر جدا شده اگر دخول با او صورت نگرفته بوده عده ندارد و اگر دخول صورت پذیرفته باید مثل زن مطلقه عده بگیرد .

٢ - زنی که با او دخول صورت نگرفته عده ندارد و اگر بخواهد همان ساعت ازدواج میکند .

٣ - زن شخص عِنّین یعنی ناتوان هر گاه ازدواج را فسخ نمود و مرد دخول نکرده باشد عده ندارد .

صفحه ٧٣٤

٤ - دختر صغير عده ندارد اگر چه که بر خلاف شرع باو دخول نموده باشند .

٥ - يائسه عده ندارد اگر چه با او نزديكي شده باشد و حد يائسگی بطور مطلق پنجاه سال قمری است .

٦ - زنانی که با خلع يا مبارات از شوهر جدا شده‌اند بائن هستند (يعنی شوهر حق رجوع بآنها را ندارد) و مثل زن مطلقه عده ميگيرند .

٧ - طلاق زنی که مرد بايلاء ايلاء يعنی آنکه مرد قسم بخورد که مثلاً با زنش نزديك نشود و اين عهد بايد برای بيشتر از چهار ماه باشد و چهار ماه مهلت دارد که يا برگردد از آن سخن و يا طلاق بدهد و احکامی دارد که در جای خود مذکور است . م .

از او جدا شده رجعی است و مثل مطلقه عده ميگيرد .

٨ - طلاق و عدّه بستگی به زن دارد يعنی وقتی زن آزاد باشد طلاق و عدّه او مثل زنان آزاد است اگر چه که همسر غلامی باشد و اگر کنيز باشد طلاق و عدّه او مثل کنيزان است ولو آنکه همسر شخص آزادی باشد .

٩ - هر گاه زن آزاد حيض مرتبی دارد و ماهی يکبار حائض ميشود عده او سه قُرء است بمعنی سه دوره پاکي که پاکیِ طلاق يکي از آن سه است در حديث در مورد زنی که طلاق داده شده و بعد از وضع حمل و پاك شدن حالت او طوری است که مادام که بچه خود را شير ميدهد خون نمی‌بيند وارد شده که عده او سه ماه است . و از اين ظاهر ميشود که مطلقه بعد از پاك شدن از نفاس بايد عده بگيرد پس تدبر کن . زين‌العابدين بن کريم (اع) .

.

١٠ - زنی که حيض مرتب دارد هنگامی که اولين قطره از حيض سوم را ببيند از عده خارج ميشود اما تا از اين حيض پاك نشده شوهرش باو سزاوارتر است يعنی اگر بخواهد با عقد جديد با او ازدواج ميکند لکن وقتی که از اين حيض پاك شد شوهر هم مثل يکي از خواستگاران ديگر است .

١١ - هر گاه زن خون سوم را قبل از ده روز از روزی که خون ديده ببيند اين از خون دوم است و شوهر به رجوع باو سزاوارتر از ديگری است و اگر بعد از ده روز از

صفحه ٧٣٥

روزی که پاك شده ببيند آن حيض سوم است و باول قطره آن بائن ميشود (يعنی برای ازدواج او با شوهر عقد جديدی لازم است) .

۱۲ - مکروه است که زن در حیض سوم با غیر شوهر خود ازدواج کند و اگر ازدواج کرد جایز نیست که در آن ایام مرد با او نزدیکي کند .

۱۳ - کسی که از روی ایام طهر عده میگیرد اگر یکبار حائض شد بعد یائسه گشت عده را تا دو ماه دیگر میگیرد آنوقت دیگر بائنه است .

١٤ - زن در حیض و پاکي و حمل مورد تصدیق است اما اگر ادعا کرد که در یك ماه سه بار حائض شده و زنهائی از نزدیکان او هم شهادت دادند که عادت او همینطور بوده تصدیق میشود و گر نه از او نمی‌پذیرند چون این خلاف عادت زنان است ، مسأله باین صورت که گذشت روایت شده و علما هم همینطور گفته‌اند و برای من در این معنی بواسطه روایات دیگری که رسیده اشکالی است و نزدیکتر باحتیاط آنست که از روی حساب ماه عده بگیرد یعنی سه ماه .

۱۵ - زنی که استحاضه غیر مرتب دارد و ایام او قراری ندارد و بر عادت معینی مستقر نمیشود و از روی زیاد شدن و کم شدن خون هم نمیتواند وقت عادت خود را معین کند سه ماه عده میگیرد .

١٦ - کسی که تازه حائض شده و مستمراً خون می‌بیند بر طبق عادت زنهای نزدیك خود عده میگیرد و اگر آنها هر کدام عادتی جدا داشته باشند از روی ماه حساب میکند نه حیض .

۱۷ - کسی که عادت معینی ندارد ولو باینکه بنحوی وقت عادت او از غیر آن شناخته شود و از روی عادت نزدیکان او هم نمیشود وقت عادت او را معین کرد بر حسب ماه عده میگیرد و اگر در ماه چند دفعه خون تغییر میکند در اینکه سه طهر عده بگیرد در نزد من اشکالی است و احوط آنست که از روی ماه بگیرد .

۱۸ - کسی که حیض او مورد ریب شده یعنی کسی که یك ماه گذشته و حائض نشده عده او سه ماه است .

صفحه ٧٣٦

۱۹ - کسی که سه ماه یکبار حائض میشود یا بیشتر و مستحاضه و کسی که هنوز به حد حیض نرسیده و کسی که یکبار حائض میشود و یکبار نمیشود و کسی که طمعی در فرزند ندارد و کسی که حیض او مرتفع شده و گمانش اینست که یائسه نشده و کسی که از حیض نامرتبی زردی میبیند همه اینها سه ماه عده میگیرند .

۲۰ - خداوند برای زنها حدی قرار داده که ماهی یکبار حائض شوند پس اگر از ماه گذشت محل ریبه است .

۲۱ - هر گاه مردی که از اهل خود غایب است زنش را طلاق داد هر گاه زن بشهادت دو نفر عادل یا غیر آنها وقت طلاق خود را دانست از آن روز عده میگیرد و اگر ندانست که طلاق او در چه روز و چه ماهی بوده از روزی که خبر باو رسید عده میگیرد .

۲۲ - اگر مطلقه از طلاق خود خبر نشد مگر بعد از عده هر وقت که خبر باو رسید میتواند ازدواج کند و عدّه او گذشته است .

۲۳ - کسی که شوهرش فوت شده باید از روزی که خبر باو میرسد عده بگیرد چون باید مشغول به حِداد باشد (و حداد یعنی عزاداری و ماتم و ترك زینت) .

۲٤ - حامله هر گاه طلاق داده شد عده او تا وضع حمل است .

۲۵ - کسی که دوقلو میزاید با زائیدن اولی بائن میشود اما تا دومی را نزائیده برای شوهران حلال نیست .

۲٦ - آنچه که بطور مسلم طفل باشد و زن از آن فارغ شود عده او بآن تمام میشود اگر چه که هنوز در مرحله مضغه یا عظام یا غیر اینها باشد .

۲۷ - هر گاه زن طلاق داده شد و حیض او قطع شد عده او سه ماه است و اگر در این سه ماه حملی آشکار شد مدت عده او تا وضع حمل است و اگر ادعای حاملگی داشت نه ماه صبر میکنند اگر حملی باشد وضع میشود چون حداکثر مدت حمل نه ماه است و اگر وضع حمل نکرد و آثار حمل هم آشکار نبود شك نیست که حامله نبوده و روایتی رسیده که حاصل آن اینست که اگر وضع حمل نکرد و معذلك میگوید

صفحه ۷۳۷

حاملهام سه ماه دیگر صبر میکنند اگر حملی بوده معلوم میشود .

۲۸ - هر گاه زنی باشد که حائض میشود و بجهتی حیض او قطع شده و در همین وقت او را طلاق دهند و شك در حاملگی کند نُه ماه صبر میکند اگر حملی باشد وضع حمل میشود و اگر نباشد شك برطرف میشود و روایت شده که اگر با وجود این شك نماید سه ماه عده میگیرد و بعد بائن است .

۲۹ - زنی که وضع حمل کرده جایز است که در حال نفاس ازدواج کند اما شوهرش نمیتواند تا پاك نشده با او جمع شود .

۳۰ - هر گاه زنی طلاق رجعی داده شد و شوهرش در وقت عده فوت شد عده زنی را میگیرد که شوهرش فوت شده .

۳۱ - زنی که با او جماع نشده هر گاه شوهرش فوت کند عده وفات میگیرد که چهار ماه و ده روز است .

۳۲ - حامله‌ای که شوهرش فوت شود بآن مدت که طولانی‌تر است عده میگیرد چون باید حداد بگیرد و اگر چنانچه پیش از ماههای عده وضع حمل کرد و ازدواج نمود و مرد با او جمع شد بین آن دو تفریق میشود و هر چه از عده اولی مانده میگیرد و عدّه دومی هم از جدا شدن از شوهر دوم میگیرد و اگر مرد با او جمع نشده باشد عده‌ای برای جدائی از مرد دوم نمیگیرد و چون عده شوهر اول را بانجام رساند دومی خواستگاری است از خواستگاران .

۳۳ - هر زنی که قبل از تمام شدن عده‌اش ازدواج کند و شوهر با او جمع شود اگر عده لازم برای دومی مدتش از باقیمانده عده اولی بیشتر است یك عده میگیرد از وقت دخول دومی و اگر کمتر است آنچه از عده اول مانده بود تمام میکند .

۳٤ - کنیز از مرگ آقای خود چهار ماه و ده روز عده میگیرد .

۳۵ - هر گاه خبر مرگ شوهر را بزن دادند و عدّه گرفت و بعد ازدواج کرد بعد شوهر اولش آمد و او را طلاق داد و شوهر دوم هم مفارقت نمود یك عده میگیرد و اگر شوهر اول مفارقت نکرد یك عده میگیرد و نزد شوهر اول برمیگردد .

صفحه ۷۳۸

۳٦ - مطلقه رجعی از خانه شوهر بیرون نمیرود مگر باجازه او تا وقتی که عده او تمام شود و برای شوهر جایز نیست که او را بیرون کند یا او را اذیت نماید که در تنگنا واقع شود .

۳۷ - هر گاه مرد خرج زن مطلقه رجعی خود را ندهد و زن محتاج تحصیل خرجی شود هر گاه خداوند صدق قول او را بداند جایز است که از منزل بیرون رود .

۳۸ - زن مطلقه رجعی هر گاه بخواهد برای دیدن اقوامش برود بعد از نصف شب میرود و در شب برمیگردد و در غیر خانه شوهر شب نمیخوابد و در روز از خانه بیرون نمیرود .

۳۹ - هر گاه از مطلقه رجعی فاحشه آشکاری سر زند (یعنی عمل زشت و بسیار قبیحی) بیرون کردن او برای شوهر جایز میشود و اینطور تفسیر شده که مثلاً خانواده شوهرش را اذیت کند و در بعض اخبار تفسیر به زنا نموده‌اند که در این صورت اخراج میشود و بر او حد جاری میکنند و در بعض اخبار تفسیر به سحق شده .

٤٠ - اشکالی ندارد که مطلقه رجعی زینت کند و زینت خود را برای شوهر آشکار نماید شاید خدا تقدیری پیش آورد پس میتواند که سرمه بکشد و خضاب کند و لباس الوان بپوشد با قصد و نیت خوب و خود را بشوهر نشان دهد و بدون اجازه بر او وارد شود .

٤١ - زن مطلقه رجعی حج مستحب بجا نمیآورد مگر با اجازه شوهر اما حج واجب مانعی ندارد .

٤٢ - زنی که شوهرش فوت شده باشد باید چهار ماه و ده شب حداد بگیرد و در مدت حداد سرمه نمیکشد و عطر نمیزند و برای زینت از رنگها استفاده نمیکند اما اگر ضرورتی داشته باشد مانعی ندارد .

٤٣ - زنی که مشغول به حداد است در غیر خانه خود بیتوته نمیکند مگر ضرورتی باشد و برای اداء حقوق و در راه خدا از خانه بیرون میرود شب باشد یا روز و بهتر آن است که بعد از ظهر بیرون رود و عصر برگردد و میتواند منزل خود را تغییر دهد .

صفحه ٧٣٩

٤٤ - اقارب و نزدیکان متوفی سه روز حداد میگیرند .

٤٥ - کنیزان حداد نمیگیرند .

٤٦ - متعه هر گاه چند روز در نزد مرد متوفی بوده حداد میگیرد اما اگر یك ساعت یا یك روز یا دو روز بوده حداد نمیگیرد .

٤٧ - دختر صغیر و مجنونه قلم از آنها برداشته است پس تکلیف به حداد نمیشوند .

٤٨ - هر گاه نکاح به شبههای صورت پذیرد و مرد از زن مفارقت نماید زن مثل زن مطلقه عده میگیرد .

٤٩ - هر گاه مرد با فسخ نکاح از زن جدا شد مثل مطلقه عده میگیرد .

٥٠ - عده متعه (یعنی زنی که به نکاح موقت با مردی ازدواج نموده) یك حیض و یك پاکی تمام است که دو قرء باشد .

٥١ - متعهای که شوهرش فوت شده چهار ماه و ده شب عده میگیرد مثل زن دائم و اگر چند روز نزد آن مرد بوده حداد میگیرد .

٥٢ - عده کنیز دو قرء است و پایان آن داخل شدن در حیض دوم است پس این هم یك حیض و یك طهر کامل میشود و ایام قبل از حیض بجای نوبت پاکی حساب نمیشود .

۵۳ - کنیزی که شوهرش فوت شده عده او چهار ماه و ده شب است .

٥٤ - هر گاه آقائی با کنیز خود نزدیك شد بعد او را آزاد کرد عده او باندازه زن آزادی است که از طلاق شوهر خود عده میگیرد یعنی سه قرء که سه طهر باشد یا سه ماه .

٥٥ - هر کس کنیز خود را تدبیر نمود (یعنی آزادی او را بشروطی موکول به بعد از فوت خود نمود) و از دنیا رفت کنیز چهار ماه و ده روز بعد از فوت او عده میگیرد .

٥٦ - هر کس کنیز خود را که با او جمع شده آزاد کرد و زن عده گرفت و مولای او در وقت عده درگذشت سه ماه یا سه طهر عده میگیرد .

٥٧ - هر گاه کسی کنیزی را که زنش بوده طلاق رجعی داد بعد آن کنیز آزاد شد درباره

صفحه ٧٤٠

او دو روایت است یکي آنکه عده کنیز را بگیرد و دیگری آنکه عده زن آزاد را و روایت شده که هر گاه دو بار طلاق داده شده باشد بعد آزاد شود باید عده کنیز را بگیرد .

٥٨ - زناکار از آب فجور یك حیض و یك طهر کامل برای استبراء عده میگیرد که معلوم شود حملی دارد یا نه بتحقیق که امر به استبرا در وقتی وارد شده که بخواهد با او ازدواج کند ولو آنکه آن مرد خودش با زن فجور کرده باشد . زین‌العابدین بن کریم .

.

٥٩ - زن از دخول مرد خصی (یعنی کسی که بیضه‌های او قطع شده) باید عده بگیرد .

٦٠ - کسی که از اسلام مرتد شود زن او مثل زن مطلقه عده میگیرد و بائنه است و مرد در صورت توبه نمیتواند باو رجوع کند اما با ازدواج جدید میتواند با او ازدواج کند و عده‌ای هم لازم نیست که نگاه دارد و اگر مرتد مرد یا کشته شد عده وفات میگیرد .

٦١ - کنیز مرد نصرانی که صاحب او از او اولاد دارد هر گاه مسلمان شود عده او عده زن آزاد مطلقه است و مرد مسلمان میتواند بعد از آن با او ازدواج کند .

٦٢ - هر گاه نصرانی زن نصرانی خود را طلاق دهد و مسلمان بخواهد با آن زن ازدواج کند باندازه عده کنیزی صبر میکند و اگر زن بعد از طلاق اسلام آورد باید باندازه زن آزاد عده بگیرد و اگر مرد نصرانی فوت شد و مسلمانی خواست زن نصرانیه او را بگیرد چهار ماه و ده روز صبر میکند .

فصل

در استبراء است و در آن مسائلی است :

١ - فروشنده کنیز باید کنیز خود را که با او نزدیکي شده هنگامی که میخواهد بفروشد استبراء نماید و اگر فروشنده استبراء ننموده باید خریدار استبرا کند و استبرا بمعنی نزدیك نشدن با کنیز است تا مدت معینی و شرح آن میآید .

٢ - اگر فروشنده ثقه باشد و بگوید استبرا نموده کافی است و اگر ثقه نباشد

صفحه ٧٤١

نمی‌پذیرند .

٣ - اگر کنیز باکره باشد یا مال زنی باشد یا بحد بلوغ نرسیده باشد احتیاج به استبرا ندارد .

٤ - هر گاه فروشنده ثقه باشد و بگوید با کنیز نزدیکي نشده حاجت به استبرا نیست و همچنین هر گاه وقت خرید پاك باشد و فروشنده بگوید یك حیض نزد او بوده و او هم با کنیز جمع نشده و نزدیکتر باحتیاط آنست که یك حیض دیگر هم استبرا نمایند (یعنی با او جمع نشوند) .

٥ - صغیره و یائسه استبرائی ندارند .

٦ - هر کس بخواهد کنیز خود را بر کسی حلال کند باید او را دو حیض استبرا کند و همچنین وقتی که مدت حلال کردن سرآمد دوباره او را استبرا می‌نماید .

٧ - اسیران باید استبرا شوند .

٨ - هر کس کنیزی بخرد و آزاد کند آن کنیز نباید برای او عده‌ای بگیرد .

٩ - حد استبراء بنا بر احتیاط دو حیض است و معروف آنست که یك حیض است و این سخن مطابق قول اهل تسنن است و اگر زن حائض نمیشود چهل و پنج روز .

١٠ - هر گاه کنیز بواسطه عارضی حائض نشد و شك آبستنی هم وجود نداشت بعد از مدت استبرا صاحبش با او جمع میشود .

١١ - کنیزی که وقت خرید آبستن بوده همه چیز او برای آقایش حلال است جز فرج .

١٢ - هر کس با کنیزی که از غیر او حامله است جمع شود باید بچه را آزاد کند و چیزی از مال خود بآن بچه بدهد .

* * * * *

صفحه ۷۴۲

بسم الله تعالی

کتاب خُلع و مُباراة

و در آن دو فصل است :

فصل

در کیفیت خلع و مباراة و شروط آنهاست و در آن مسائلی است :

۱ - خلع واقع میشود باینکه زن از شوهر خود بدش آید پس فدا میدهد بجهت خلاصی نفس خود مالی را از روی رضایت و با رضای شوهر و شوهر مال را گرفته او را رها میکند که هر چه میخواهد بکند و مباراة باین واقع میشود که زن و شوهر هر دو از یکدیگر بدشان آید که در این حال زن قدری از مهر خودش را میدهد و شوهر او را رها میکند و بهمین قرار از هم جدا میشوند .

۲ - بصرف آنکه زن از مرد بدش آید و حاضر باشد مالی فدا بدهد خلع بر شوهر واجب نمیشود و اگر نخواهد مخالعه نمیکند .

۳ - در خلع و مباراة صیغه و لفظ خاصی نیست بلکه چنانکه گفتیم هر گاه زن از شوهر بدش آمد یا یکي از زن و شوهر دیگری را مکروه داشت و با رضایت طرفین زن مالی را فدا داد و شوهر از او اعراض کرده و او را ترك نمود با او مخالعه و مباراة نموده و محتاج به کاری بیش از این نیستند .

٤ - بعد از خلع و مباراة بطوریکه گذشت لازم نیست که طلاقی داده شود و در مفارقت و جدائی بهمان که ذکر کردیم اکتفا میشود .

صفحه ۷۴۳

٥ - خلع خودش طلاقی است و یکي از سه طلاق محسوب میشود .

٦ - طلاق بذل و فدیه که آنرا قسمی از خلع و مباراة میشمارند و در بلاد ما شهرت یافته تا جائی که کمتر طلاقی بغیر آن واقع میشود در اخبار و آثار اثر و ذکری از آن نیست و زوجه باین طلاق بائن نمیشود چرا که اگر خلع است چرا آنرا قسمی از خلع میشمرند و چرا شروط خلع در آن رعایت نمیگردد و اگر خلع نیست که همان طلاق معروف است .

۷ - آنچه در طلاق دهنده شرط بود در خالع هم شرط است که باید عاقل باشد و قصد خلع داشته باشد و از روی اختیار اقدام نماید .

۸ - خلع باید در وقت پاکي زن صورت گیرد پاکي که در آن با او نزدیکي نشده باشد .

۹ - شرط است که زن از شوهر بدش آید .

۱۰ - شرط است که خلع در حضور دو شاهد عادل صورت گیرد .

۱۱ - بهمین که زن سرکشی نماید و از شوهر اطاعت نکند و از مرد بدش آید اکتفا میشود اگر چه بزبان نگفته باشد و به نظر میرسد مطالبی که در اخبار ذکر شده از باب مثل است .

۱۲ - واجب است که اظهار کراهتی که زن از شوهر میکند از احساس خودش باشد نه اینکه دیگری باو یاد داده باشد یا قصد اضراری داشته باشد یا باکراه او را وادار کرده باشند سخنانی دالّ بر کراهت از شوهر بگوید .

۱۳ - در خلع برای شوهر جایز است که همه مهر را بگیرد و قدری هم علاوه از مال زن بستاند اما در مباراة از مال او چیزی نمیگیرد لکن تمام مهر را بگیرد جایز است با کراهتی و در کمتر از مهر اشکالی نیست و به زن میگوید اگر در آنچه که بخشیدی رجوع کردی یعنی از بخشش آن منصرف شدی من حق رجوع دارم .

۱٤ - مختلعه متعه ندارد (و متعه وسائل یا مال یا چیزهائی است که مرد بعد از جدائی به زن میبخشد) .

صفحه ۷٤٤

فصل

در احکام است و در آن مسائلی است :

۱ - خلع بنفسه طلاقی است که یکي از سه طلاق حساب میشود .

۲ - طلاق خلع بائن است و شوهر در آن حق رجوع ندارد مگر وقتی که زن از آنچه بخشیده منصرف شود که اگر زن رجوع کرد خلع رجعی میشود و تا وقتی که در عده است شوهر میتواند باو رجوع کند .

۳ - خلع حلال نیست تا وقتی که زن خود خواستار خلع بشود بدون اینکه مرد او را باکراه وادار نموده باشد .

٤ - سزاوار است که در خلع هم مثل مباراة با زن شرط کند که اگر از بخششی که کردی منصرف شدی و آنرا پس گرفتی من حق رجوع دارم .

۵ - طلاق مباراة بائن است و شوهر حق رجوعی به زن ندارد مگر آنکه زن از بذلی که کرده برگردد که در این وقت مرد مالی را که زن داده پس میدهد و پس از آن حق رجوع دارد .

٦ - جایز نیست که زن را در فشار و تنگنا بگذارند تا عوض آن چیزی و فدیه‌ای بدهد و از آن سخت‌گیری معاف شود مگر آنکه مرتکب فحشای آشکار شود که آن عصیان خدای عز و جل است و در این وقت جایز است که خیلی سخت بگیرند و او را تحت فشار قرار دهند .

۷ - حرام است که زن اسباب خلع را فراهم کند و باعث خلع شود و حرام است که مرد زن را آزار و اذیت کند تا برای خلاصی فدیه‌ای بدهد .

۸ - عده مختلعه مثل عده زن مطلقه است یا سه طهر یا سه ماه عده میگیرد .

۹ - روایت شده که مختلعه بر شوهر حلال نمیشود تا از آنچه که هنگام خلع گفته توبه کند (یعنی اگر مرد رجوع کند صرف رجوع کافی نیست و توبه هم لازم است) .

۱۰ - زنی که به خلع یا مباراة از شوهر جدا شده اگر شوهرش در وقت عده او بمیرد ارثی نمیبرد .

صفحه ۷٤۵

۱۱ - طلاق مباراة هم طلاقی است که یکي از سه طلاق حساب میشود .

* * * * *

صفحه ۷٤٦

کتاب ظِهار

و در آن سه فصل است :

فصل

در معنی و شروط ظهار است و در آن مسائلی است :

۱ - ظهار اینست که مرد به زن خود بگوید تو برای من مثل پشت مادرم هستی (یعنی بمنزله مادرم هستی) یا عبارتی که قائم مقام این عبارت باشد چنانکه میآید .

۲ - ظهار حرام است چونکه آن قول منکر و دروغی است .

۳ - شرایط وقوع ظهار و طلاق یکي است یعنی باید در طهری که در آن مواقعه نشده و در حضور دو شاهد صورت گیرد .

٤ - زنی که از او مظاهره نموده‌اند باید زن آزاد دائم باشد .

٥ - ظهار باید در طهری باشد که در آن نزدیکي نکرده‌اند .

٦ - ظهار باید در نزد دو شاهد عادل باشد .

۷ - ظهار نباید بدنبال قسمی که خورده‌اند یا در حال اکراه و یا در حال غضب صورت گیرد .

۸ - کسی که مایل به مظاهره نبوده و وادار بآن شده سخن او اثری ندارد .

۹ - بدون قصد و اراده ظهار ظهاری صورت نمیگیرد مثل طلاق پس جایز نیست که آنرا بمنزله قسمی قرار دهند و مثلاً بگویند اگر چنین کاری کردم زن من برای من مثل مادرم باشد .

۱۰ - مظاهره اختصاصی به نام بردن مادر ندارد پس اگر با تشبیه بیکي از محارم خود مظاهره نمود و قصد ظهار و تحریم داشت ظهار واقع میشود .

صفحه ۷٤۷

۱۱ - و نیز لازم نیست که حتماً در ظهار کلمه ظَهر در ظِهار معمول این بوده که به زن میگفته‌اند : اَنْتِ عَلَیَّ کَظَهْرِ اُمّ‌ِی ، یعنی تو برای من مثل پشت مادرم هستی . م .

را بکار برند که به معنی پشت است پس اگر به عضوی از یکي از محارم خود تشبیه نمود ظهار واقع شده اما تمامی زوجه را بیك عضو از محارم تشبیه میکنند که اگر عضوی از زن را به عضوی از محارم تشبیه کند مثلاً بگوید دست تو مثل دست مادرم است یا چشم تو مثل چشم مادرم است ظهار واقع نمیشود بلکه ناچار باید بگوید تو خودت نزد من مثل پشت مادرم هستی یا سایر الفاظی که در روایات رسیده مثل اینکه بگوید تو بر من حرامی همان طور که پشت مادرم حرام است و تو نزد من چون پشت مادرم هستی .

۱۲ - قبل از ازدواج ظهاری نیست و نمیتوان مثلاً گفت که هر زنی که بگیرم بر من حرام است مثل مادرم و باین لفظ ظهار واقع نمیشود .

۱۳ - مرد نمی‌تواند با زنی که با او نزدیکي نکرده مظاهره نماید .

۱٤ - ظهار بقصد راضی کردن غیر بطوری که مقصود از آن عمل ظهار و تحریم زوجه نباشد صورت نمیگیرد .

فصل

در احكام است و در آن مسائلی است :

١ - غلام هر گاه مظاهره كند ظهار واقع ميشود لكن بايد يكماه روزه بگيرد چون او مالك چيزی نيست تا آزاد شود پس بايد روزه بگيرد اما نصف شخص آزاد روزه ميگيرد .

٢ - با كنيز مظاهره نميشود .

٣ - هر كس با زن خود مظاهره نمايد بعد او را طلاق دهد ظهار باطل شده و تا وقتی كه زنش در عده باشد ميتواند رجوع كند اما اگر رجوع كرد همان كفارهای كه بر مظاهره

صفحه ٧٤٨

كننده واجب بود بر او هم واجب ميشود چون طلاق رجعی حكم زوجيت را بكلی از بين نميبرد اما هر گاه زن را تا پايان عده رها كرد و رجوع ننمود و بعد از عده به عقد جديد با او ازدواج كرد كفارهای نبايد بدهد .

٤ - هر كس چند بار با زن خود مظاهره كند برای هر مرتبه بايد كفارهای بدهد .

٥ - هر كس با چند زن متعدد مظاهره كند برای هر كدام بايد كفارهای بدهد .

٦ - هر كس با زن خود مظاهره نمود و بعد خواست با او نزديكی كند كفاره ظهار خود را ميدهد بعد نزديكی ميكند و اگر پيش از كفاره دادن با او جمع شد يك كفاره برای ظهار و يك كفاره برای نزديكی قبل از كفاره ميدهد و اگر چند بار با زن جمع شد به تعداد دفعات بايد كفاره بدهد .

٧ - اگر مرد با همسر خود مظاهره نمود و از ترس كفاره با او جمع نشد پس اگر چيزی ندارد و نميتواند كفاره بدهد والی او را مجبور به كفاره نميكند و اگر ميتواند بدهد امام بايد او را مجبور كند .

٨ - هر كس با زن خود مظاهره كرد و از ترس كفاره با او جمع نشد سه ماه او را به حال خود ميگذارند اگر برگشت كه هيچ و گر نه او را نگاه ميدارند تا از او بپرسند آيا زنت را ميخواهی يا طلاق ميدهی اگر از ظهار برگشت نمود و كفاره داد كه چيزی بر او نيست و اگر يك طلاق داد حق رجوع دارد اما اگر رجوع كرد و خواست نزديكی كند بايد كفاره بدهد .

٩ - هر كس با يك عبارت با همسر خود ايلاء و مظاهره نمود يك كفاره بر او است .

١٠ - هيچ طلاقی به معنی ظهار واقع نميشود و هيچ ظهاری به معنی طلاق نيست .

۱۱ - هر گاه زن بگوید شوهرم بر من چون پشت مادرم است چیزی بر آن دو نیست .

فصل

در کفارات ظهار است و در آن مسائلی است :

۱ - کفاره ظهار آنست که قبل از نزدیك شدن بنده‌ای آزاد کنند و هر کس مالی نیابد

صفحه ۷٤۹

که بنده‌ای آزاد کند دو ماه پشت سر هم قبل از نزدیکي روزه بگیرد و هر که بواسطه مرض یا ابتلاء به عطش نتواند روزه بگیرد شصت مسکین را طعام بدهد .

۲ - مملوك هر گاه مظاهره نمود آزاد کردن بنده و اطعامی بر گردن او نیست و صرفاً باید یکماه روزه بگیرد .

۳ - در آزاد کردن بنده آزاد کردن طفلی که در اسلام متولد شده کافیست .

٤ - آزاد کردن بنده مدبّر در کفاره ظهار کافی نیست (و مدبر کسی است که با او قرار گذاشته‌اند بعد از فوت مولی آزاد باشد) .

٥ - آزاد کردن بنده فراری تا وقتی که خبر مردن او را نداشته باشند مانعی ندارد .

٦ - در ظهار آزاد کردن کنیزی که از او بچه دارند کافیست .

۷ - اگر برای کفاره روزه میگیرد جایز نیست متفرق بگیرد و باید پشت سر هم باشد .

۸ - کسی که مظاهره نموده و یك ماه روزه را تمام کرده و از ماه دوم هم یك روز گرفته دیگر روزه‌های او متصل شده است پس اگر خواست بقیه را متفرق میگیرد .

۹ - هر کس در ماه شعبان مظاهره نمود صبر میکند تا روزه ماه رمضان را بگیرد آنوقت دو ماه پیاپی روزه میگیرد .

۱۰ - مظاهره کننده هر گاه یك ماه روزه گرفت و مریض شد تا همانجا حساب را نگاه میدارد که بعد بگیرد اگر چه از ماه دوم هیچ روزه نگرفته باشد و مستحب است که در اینصورت ماه اول را اعاده نماید اما اگر از ماه دوم یك روز هم گرفته باشد چیزی بر او نیست .

۱۱ - هر گاه در ظهار بعلت فقدان بنده‌ای که آزاد کند یکماه یا کمتر روزه بگیرد بعد مالی بدست آورد به آزاد کردن بنده بازمیگردد اما اگر یك ماه و یك روز روزه گرفته و پس از آن مال بیابد همان ترتیبی را که شروع کرده بود تمام میکند .

۱۲ - مقدار اطعام در کفاره ظهار برای هر مسکینی دو مد قرار داده شده .

۱۳ - هر کس از انواع کفاره عاجز بود هجده روز روزه میگیرد برای هر ده مسکین سه روز و اگر از عهده این هم برنیامد پیش خدا استغفار میکند از قول خلاف و دروغی

صفحه ۷۵۰

که گفته و نیت میکند که دیگر چنین کاری نکند بعد نزدیکي میکند و اگر روزی از روزها چیزی بدست آورد که کفاره بدهد میدهد اگر چه که صدقه بگیرد و خود و عیالش را به نیت کفاره اطعام کند و روایت شده که این کفایت نمیکند و آندو را از هم جدا میکنند .

صفحه ۷۵۱

* * * * *

صفحه ۷۵۲

کتاب مخادم

و در آن سه (کذا) مقصد است :

مقصد اول

در داشتن بندگان است و مطالبی که بآن مربوط میشود و در آن مسائلی است :

۱ - اشکالی ندارد که مرد به کنیزی که میخواهد آنرا بخرد نگاه کند به محاسن بدن و دو ساق او نظر میکند و باو دست میزند لکن بعورت او نگاه نمیکند .

۲ - سزاوار نیست کسیکه قصد خرید ندارد متعرض کنیزان بشود و بآنها نظر کند اما هنگام خرید مانعی ندارد اگر چه مذی از او خارج شود .

۳ - خریدن زشتی و عیب سزاوار نیست .

٤ - مکروه است که مملوك قیمت خود را در کفه ترازو ببیند که این باعث رستگار نشدن اوست .

۵ - مستحب است وقتی که بنده‌ای میخرند اسم او را عوض کنند و چیز شیرینی باو بخورانند .

٦ - مستحب است که وقتی مملوك را خریدند چهار درهم از جانب او صدقه بدهند .

۷ - سزاوار است که از فروشنده ضمانت بخواهند .

۸ - خرید کنیز صغیر اگر از پدر و مادر خود بی‌نیاز شده مانعی ندارد .

۹ - جایز نیست صغیری را که از مادرش مستغنی نیست بخرند و او را از مادر جدا کنند پس مادر و طفل صغیر را با هم خرید و فروش میکنند و با هم نگاه میدارند .

۱۰ - جدائی انداختن بین دو برادر و برادر و خواهر و بین فرزند و والدین باین ترتیب که او را از شهر بیرون ببرد کراهت دارد .

۱۱ - فروش بچه صغیری که از مادر مستغنی نیست اگر مادرش راضی است مانعی

صفحه ۷۵۳

ندارد .

۱۲ - جایز است فروش پسر کبیر هر گاه از مولی خوشش نمیآید اگر چه مادرش راضی نباشد و مادر هم متعلق بهمان آقا باشد .

۱۳ - هر کس بچه را بفروشد بدون مادر و مادر ناراضی باشد جایز است پول را برگردانده و بچه را پس بگیرد و هر کس دختربچه را بدون مادرش خریده جایز است که او را پس بیاورد .

١٤ - هر گاه آقا اقرار کند که فروخته و عبد اصرار کند که من غلام او هستم و آقای من دروغ میگوید آقا را تصدیق میکنند و عبد تکذیب میشود .

۱۵ - مردم همه آزادند مگر کسی که بالغ باشد و خود اقرار کند که بنده است خواه غلام باشد یا کنیز یا اینکه دو نفر شهادت بدهند که این بنده است صغیر باشد یا کبیر .

١٦ - هر گاه مرد مالك پدر و مادر خود شود یا مالك فرزند یا خواهر یا دختر برادر یا دختر خواهر یا خاله و یا عمه خود شود آزاد میشوند .

۱۷ - ممکن است که مرد برادر یا غیر او از مردان خویشاوند خود را مالك شود و مالك شدن برادر کراهتی دارد .

۱۸ - هر گاه زن شوهر خود را بخرد شوهر آزاد است و همچنین اگر پدر خود و مادر و فرزند را بخرد و دیگر مردان و زنان از بستگان او به صرف خریدن او آزاد نمیشوند .

۱۹ - اخبار درباره بستگان رضاعی مختلف است و نزدیکتر باحتیاط و مناسبتر و شبیه‌تر بحق آنست که هر چه را که نظیر نسبی آن مملوك گرفتنش حرام بوده مملوك نگیرند پس مرد مالك پدر و مادر و فرزند و زنان محرم رضاعی خود نشود و زن والدین و اولاد رضاعی خود را مالك نگردد .

۲۰ - تملك سایر خویشاوندان مانعی ندارد اما فروش آنها مکروه است و سلوك با آنها بطوریکه با دیگر بندگان سلوك میکنند مکروه است .

۲۱ - مملوك گرفتن ولد الزنا و استخدام و خرید و فروش آن مانعی ندارد .

۲۲ - فروش کسی که پدر و مادرش او را سر راه گذاشته‌اند و دیگری او را یافته جایز

نیست چون او آزاد است .

۲۳ - هر گاه کنیز مسلمانی از آقای خود فرزندی داشته باشد بعد مرتد شود و از کافری اولادی پیدا کند این فرزند که از کافر پیدا کرده مملوك اولادی است که از آقای خود داشته و حکم خود آن کنیز قتل است .

۲٤ - هر عبدی که او را برای عبرت دیگران تنبیه شدید کرده باشند یا عضوی از او قطع نموده باشند آزاد است و اجازه داده شده غلامی را که خصی نموده‌اند بفروشند و هر گاه مملوك کور شود و یا مبتلا به جذام گردد یا مشاعرش پریشان شود یا مبتلا به مرض مزمنی شود آزاد میشود .

۲۵ - هر گاه بنده مؤمن هفت سال خدمت نمود مستحب است او را آزاد کنند و هر گاه قیمت خود را آورد بر مالك است که قبول کند و او را آزاد نماید .

۲٦ - گریختن بنده از مولی حرام است و اگر بگریزد و از شهر خارج نشود فراری حساب نمیشود .

۲۷ - روایت شده هر گاه بنده از موالی خود فرار کند بعد سرقت نماید در حالیکه فراری است دست او را قطع نمیکنند چون او مرتد از اسلام است اما از او میخواهند که نزد آقایان خود برگردد و داخل اسلام شود پس اگر ابا کرد نزد موالی خود برگردد دست او را بجهت سرقت قطع میکنند بعد او را میکشند و شخص مرتد هم هر گاه سرقت کند همین حکم را دارد .

۲۸ - هر گاه انسان بترسد که مملوك او فرار کند جایز است که او را زنجیر کند یا در گردن او قلاده‌ای قرار دهد اما باید او را سیر کند و بپوشاند .

۲۹ - وقتی مملوك از صاحبش بدش میآید فروختن او بهتر است .

۳۰ - هر گاه ذمی غلام مسلمانی داشته باشد او را از ذمی میگیرند و به مسلمین میفروشند و پولش را به ذمی میدهند .

۳۱ - عبد مالك مال میشود اما خود و مالش متعلق به آقا هستند و نمیتواند در آن مال تصرف کند مگر باجازه مولا .

صفحه ۷۵۵

۳۲ - مملوك میتواند در زیادی ضریبه بطور دلخواه تصرف کند چون باو اجازه دادهاند (و ضریبه مبلغی است که مملوك بتعیین مولا از کار کردن بدست آورده و بمولا میدهد) .

۳۳ - هر کس بنده خود را اذیت کرده باشد و مالی را بجهت معافیت نفس خود از عذاب خداوند به مملوك دهد که او را حلال کند دیگر نمیتواند آن مال را از بنده پس بگیرد .

۳٤ - هر گاه مملوکي را آزاد کنند اگر مالی داشته و در وقت آزاد کردن مال را استثنا کنند مال متعلق به مولا میشود و اگر نکنند مال خودش است و اگر خواست استثنا کند بگوید مالت متعلق به من باشد و تو آزادی و نمیگوید تو آزادی و مالت مال من باشد مگر آنکه غلام باین نحو راضی باشد .

۳۵ - هر گاه مولا بنده خود را آزاد کرد و میدانست که مالی دارد و چیزی نگفت آن مال متعلق به عبد است و اگر اطلاعی از آن نداشت متعلق به آزاد کننده است .

۳٦ - هر کس مملوکي را بفروشد که مالی دارد مال او متعلق به فروشنده است مگر آنکه خریدار شرط کند یا فروشنده مال را نزد عبد بگذارد و متعرض آن نشود .

۳۷ - مملوك طلاق و نکاح و آزاد کردن و بخشش او از مال خودش جایز نیست مگر باذن آقایش باشد .

۳۸ - جایز نیست که مملوك چیزی از مال آقایش بردارد مگر باذن او .

۳۹ - تا مملوك ، مملوك است نفقه دادن باو واجب است .

٤۰ - نهی شده از گرفتن چیزی که کنیز بدست آورده مگر آنکه کنیزی باشد که بدست خود صنعتی انجام میدهد .

٤١ - سزاوار است نيكي كردن به مملوك و ملايمت با او حتى آنكه خوب است از هر چه خود ميخورد باو هم بدهد و بر او از هر چه خودش ميپوشد بپوشاند .

٤٢ - هر كس به مملوك خود تكليفى بكند كه در طاقت او نيست سزاوار است كه باو كمك نمايد .

صفحه ٧٥٦

٤٣ - پرخاش و تندى با خادم مكروه است .

٤٤ - مستحب است حق خادم را مراعات كنى باين ترتيب كه بدانى كه او خلق پروردگار تو است و فرزند پدر و مادر تو و از گوشت و خون تو مالكيت تو بر او بدليل آن نيست كه تو او را آفريده‌اى و خدا نيافريده و هيچ يك از جوارح او مخلوق تو نيستند و رزق او را تو نميدهى و همه اين كارها را خدا كرده و او را مسخّر تو كرده و تو را امين بر او قرار داده و او را بتو سپرده كه هر خيرى نسبت باو ميكنى براى تو بماند پس باو خوبى كن همانطور كه خدا بتو خوبى كرده و اگر از او خوشت نميآيد او را عوض كن و خلق خداى عز و جل را اذيت مكن و قوه‌اى نيست مگر از خداوند .

٤٥ - مستحب است مراعات حق بنده‌اى كه او را آزاد كرده‌اى باينكه بدانى خداى عز و جل آزادى او را كه بدست تو صورت گرفته وسيله و سبب تقربى بسوى خود قرار داده و حجابى كه تو را از آتش حفظ ميكند و بدانى كه ثواب نزديك تو ميراث آن بنده است جهت مكافات خرجى كه از مال خود براى او كرده‌اى البته اگر خويشاوندى نداشته باشد ، و ثواب آينده تو بهشت است .

٤٦ - سزاوار است وقتى كه خدمتكاران مشغول غذا خوردن هستند آنها را بحال خود گذارند و از سر غذا آنها را بلند نكنند و با آنها سخن نگويند تا از غذا فارغ شوند .

٤٧ - خوبست كه انسان خدمتكاران را از كوچك و بزرگ و سفيد و سياه حتى سائس كه حيوانات را رسيدگى ميكند و حجّام را بر سفره خود بنشاند اما در نزد سلطان آنها را با خود نمى‌نشاند .

٤٨ - عيش دنيا وسعت منزل است و فضل در خدمتكاران و بسيارِى دوستان است .

٤٩ - مستحب است كه انسان براى هر يك از خدمتكاران خود وظيفه‌اى را معين كند كه از او مؤاخذه نمايد و اين طريقه براى آنكه هر يكي كار و خدمت را بگردن ديگرى نيندازند بهتر است .

٥٠ - مستحب است كه در رفتار با مملوك جلوى غضب را بگيرند و با او مدارا كنند .

٥١ - وقتى كه خادم و مملوك شخص ديگرى را اجير كرده‌اى زدن او حلال نيست

صفحه ٧٥٧

اگر مناسب کار تو است نگاهش دار و گر نه او را رها کن .

۵۲ - حلال نیست تا عبد جرم و تقصیری نکرده او را کتك بزنند پس اگر عمل خلافی کرد هر گاه در معصیت خدا بوده او را میزند و مستحب است که هر گاه نسبت به خود او عصیانی کرده از او عفو کند .

۵۳ - مملوك را بقدر گناهش عقوبت میکنند و تا ده ضربه شلاق رخصت داده شده .

٥٤ - روایت شده هر که مملوك خود را حدی بزند که از حد خطای او بیشتر باشد کفاره این کار آزاد کردن آن بنده است نه چیز دیگر .

٥٥ - سزاوار نیست که انسان به خادم یا مملوك خود یا یکي از مردم بگوید لا لبیك و لا سعدیك .

٥٦ - فحش دادن به ممالیك و بندگان مکروه است .

۵۷ - بنده روزه مستحب نمیگیرد مگر با اجازه مولایش .

۵۸ - نماز جمعه و حج و عمره و زکوة بر بندگان نیست .

۵۹ - شریك شدن با بندگان و مشاوره با آنها خوب نیست .

مقصد دوم

درباره کنیزانی است که مادر اولاد هستند و در آن مسائلی است :

۱ - کنیزی که از صاحبش اولاد دارد کنیز است و آزاد نیست .

۲ - هر کس به امولد خود چیزی بدهد جایز است که آنرا از او پس بگیرد اگر چه آن کنیز راضی نباشد .

۳ - آنچه روایت شده این است که امولد کنیزی است که فروخته میشود و بخشیده میشود و بارث گذارده میشود اما نقل کرده‌اند که اجماع شده بر اینکه امولد فروخته نمیشود .

٤ - هر گاه قیمت امولد بر ذمه آقای او باشد و از دنیا برود و مالی نداشته باشد کنیز را میفروشند که قیمت خودش داده شود و در بیع گذشت مطالبی که دلیل بر این امر

صفحه ۷۵۸

است .

۵ - ام‌ولد هر گاه بعد از فوت صاحبش بچه خود را ساقط نمود آزاد میشود .

٦ - هر گاه مرد با کنیزی ازدواج کرد و کنیز برای او فرزندی آورد بعد آن کنیز را خرید ام‌ولد حساب نمیشود تا وقتی که بعد از خریدن برای او فرزندی بیاورد .

۷ - فروش ام‌ولد هر گاه فرزند او قبل از آقایش فوت نموده باشد جایز است .

۸ - هر گاه آقای کنیزی که ام‌ولد است پیش از فرزند فوت شود ام‌ولد را در سهم بچه‌اش میگذارند اگر تمام او به پسر رسید که آزاد میشود و اگر پسر با شرکت دیگری مالك او شد بقدر سهم پسر آزاد میشود و سایر مالکین اگر خواستند از او کار و خدمت طلب میکنند و اگر خواستند باو میگویند که بیا و بازاء بقیه قیمتت کار کن بعد آزادی و اگر پسر خواست بقیه قیمت را میدهد و مادر را آزاد میکند .

صفحه ۷۵۹

* * * * *

صفحه ۷٦۰

کتاب وصیت

و در آن سه مقصد و یك خاتمه است :

مقصد اول

در وصیت کننده است و در آن مسائلی است :

۱ - پسربچه چون ده ساله شود وصیت او جایز است و بوصیت او عمل میشود هر گاه به نیکي و حق وصیت کند و روایت شده هر گاه هفت ساله شد وصیت او در چیز کمی که حق باشد جایز است .

۲ - وصیت سفیه و ضعیف جایز نیست و از علامات سفیه آنست که چیزی را به چند برابر قیمتش بخرد و ضعیف یعنی ابله .

۳ - هر کس بدن خود را مجروح کند یا به هرطریقی اقدام به خودکشی کند وصیت او بعد از اقدام بآن عمل صحیح نیست اما قبل از آنکه صدمه‌ای بخود بزند وصیت او جایز است .

٤ - وصیت عبد جایز نیست چون او و مالش متعلق به مولای او هستند مگر آنکه مولای او اجازه دهد .

٥ - وصیت مملوك مکاتب بنسبت آن قسمت او که آزاد شده جایز است باین ترتیب که اگر نصف او آزاد شده نصف وصیت او را تنفیذ میکنند و اگر ثلث او آزاد شده ثلث وصیت او را و هکذا .

مقصد دوم

در وصیت است و در آن مسائلی است :

١ - وصیت امر حقی است که بر هر مسلمانی لازم است .

صفحه ٧٦١

٢ - سزاوار نیست که مرد مسلمان شبی را بیتوته کند مگر آنکه وصیت او زیر سرش باشد .

٣ - از وصیت است که چون مردم حاضر شوند انسان عقاید خود را ذکر نماید و افضل آنست که با دعاء مأثور باشد و بعد از آن وصایای دیگر خود را مینماید .

٤ - از مروت است نیکو کردن وصیت و نیکو کردن آن باین ترتیب است که به شخص فاضل صدیق با وفائی وصیت کند که بآنچه باو وصیت میکند عمل نماید و آنچه بر گردن او است به وصی اظهار نماید کم باشد یا زیاد چه از حقوق خدا باشد یا از حق الناس و به مستحبات مذکوره در وصیت عمل نماید .

٥ - از عجایب خلقت خدا این است که وقت مردن برای انسان فرصتی قرار میدهد که گوش و چشم و عقل او را باو برمیگرداند تا ببیند برای آخرت خود چه تدارك نموده و حجت خود را بر او تمام مینماید مگر آنکه خداوند غیر این را بخواهد .

٦ - هر که زبانش وقت مردن بند آید جایز است که بخط خود بر روی کاغذ یا روی شن یا غیر آن بنویسد و هر چه بخواهد وصیت میکند و به وصیت او عمل مینمایند .

٧ - هر گاه ورثه نوشته وصیت میت خود را بخط خود او دیدند و شناختند وصیت را تنفیذ مینمایند اگر چه بزبان خود نزد آنها اقرار نکرده باشد که چنین وصیتی کرده و اگر چه که وصیت شهودی نداشته باشد .

٨ - جایز است کسی که زبان او بند آمده بایماء و اشاره وصیت کند .

۹ - مستحب است که انسان یك پنجم مال خود را در وجوه برّ وصیت کند و اگر بیشتر بخواهد یك چهارم و اگر بیشتر خواست ثلث مال خود را وصیت کند و این منتهای وصیت است .

۱۰ - روایت شده یك پنجم میانه‌روی است و یك چهارم در سرحد طاقت است و یك سوم جور .

۱۱ - وصیت به ثلث مال مکروه است پس آنرا کمتر از ثلث قرار دهند .

۱۲ - هر کس ثلث مال خود را برای وجوه برّ وصیت کند و زکوتی بر گردن او باشد از

صفحه ۷٦۲

همان ثلث حساب میشود چون تا فریضه بر گردن او است عمل تطوع و مستحب بجا نمیآورد .

۱۳ - هر کس ثلث مالش را وصیت کرد بعد کشته شد دیه او داخل در مال میشود و ثلث آن حساب میشود چه قتل خطا بوده و چه به عمد او را کشته باشند و اولیاء دم به دیه رضایت داده باشند .

۱٤ - وصیت به بیشتر از ثلث برای وصیت کننده جایز نیست اما اگر به بیشتر از ثلث وصیت کرد یا همه مالش را وصیت نمود عمل بآن واجب است خود میداند و آنچه وصیت کرده شاید نذری یا کفاره‌ای یا دَینی یا چیز دیگری بر عهده او بوده و خواسته است ذمه خود را بری نماید و کارهای مسلمین نوعاً حمل بر درستی میشود مگر آنکه وصیت کننده متهم باشد یا معلوم شود که قصد ظلمی داشته که در چنین حالتی وصیت او را فقط در ثلث مال تنفیذ میکنند .

۱۵ - هر کس وصیت کند که همه مال او را بامام بدهند عمل به وصیت او چنانکه بیان کردیم واجب است اگر چه در وقتی که چنین کاری بر او واجب نبوده جایز نبوده است که بهمه مالش وصیت کند .

۱٦ - جور در وصیت جایز نیست یعنی آنکه به بیشتر از ثلث وصیت کند پس اگر معلوم شد که در وصیت جور کرده و حق واجبی بر گردن او نبوده وصیت را بحد صحیح برمیگردانند و ثلث آنرا تنفیذ کرده بقیه را برای ورثه میگذارند .

۱۷ - ظلم کردن در وصیت از گناهان کبیره است .

۱۸ - سزاوار نیست با وصیت کردن به بیشتر از ثلث به ورثه ضرر برسانند .

۱۹ - روایت شده در مورد فرزندی که با امولد پدر خود زنا کرده بود و پدر او را از ارث محروم نموده بود که فرمودند ارث نمیبرد .

۲۰ - اگر کسی در حضور اشخاص به فرزندی اقرار کرد بعد او را نفی نمود و از میراث خارج کرد نفی او پذیرفته نمیشود و آن فرزند ارث میبرد .

۲۱ - هر کس در وصیت ظلم نمود و میل بباطل کرد و در امری غیر از حق و سنت

صفحه ۷۶۳

وصیت نمود برای وصی جایز است که مخالفت کرده و او را به راه درست و حق و سنت بازگرداند .

۲۲ - هر کس در وصیت از حد تجاوز کند و ورثه او هم حاضر باشند و اجازه دهند دیگر بعد از فوت او نمیتوانند آنرا نقض نمایند .

۲۳ - هر کس اولاد و ورثه و خویشانی نداشته باشد جایز است که همه مالش را برای مساکین و مسافرینی که خرجی تمام کرده‌اند و غیر ایشان از مسلمین وصیت کند .

۲٤ - وصیت کننده میتواند از وصیت خود برگردد و هر طور بخواهد آنرا تغییر دهد و تبدیل نماید خواه در حال صحت باشد یا در مرض .

۲۵ - جایز است که مملوك مدبّر را به بندگی بازگردانند چون آن وصیتی بوده و میشود از وصیت عدول کرد .

۲٦ - هر که مثلاً سه نوبت وصیت کرده آخری را میگیرند چون آن برگشتن از وصیت اول و دوم است .

۲۷ - مستحب است که هر گاه انسان در حال مرض وصیتی کرد و بعد شفا یافت خودش بآن وصیت عمل نماید .

۲۸ - هر که بگوید فلان کس وصی من است و هر چه بکند جایز است پس بتحقیق وصیت کرده و وصیت کوتاهی نموده و برای این وصی جایز است که ثلث مال را خارج کرده در مصارفی که بخواهد خرج نماید .

۲۹ - درباره کسی که وصی را در مصارف مخیر نموده روایت کرده‌اند که هر گاه وصی مال را برای اشخاصی تعیین نمود بعد تصمیم او تغییر کرد و خواست که مال را به غیر آن اشخاص بدهد برای او جایز است مگر آنکه نوشته‌ای داده باشد و تعهد کرده باشد .

۳۰ - روایت شده در مورد کسی که وصیت کرده باشد که چیزی از مال او صرف کار معینی شود که } چیزی { یك ششم است و هر کس در وصیت جزئی از مال را برای امری قرار دهد } جزء { یك دهم است و روایت شده که یك هفتم است و روایت

صفحه ٧٦٤

شده در کسی که وصیت کرده سهمی از مال او را صرف کاری کنند که } سهم { یك هشتم است و روایت شده یك دهم است و روایت شده یك ششم و همه اینها وسعت دارد .

۳۱ - هر کس وصیت کند که شمشیری را به کسی بدهند پس شمشیر و زینت آن متعلق بآن شخص است و هر که وصیت کند که صندوقی را به شخصی بدهند آن صندوق و هر چه در آن است مال اوست و هر کس وصیت کرد که کشتی را با هر چه در آن است بکسی بدهند باید بدهند و مال اوست و مسلم است که این احکام برای مواردی است که قرینه‌ای در دست نباشد که مقصود وصیت کننده ظرف تنها یا شمشیر تنها بوده و برای مواردی است که چیزی از آنها را استثناء ننموده باشد .

۳۲ - بر وصی واجب است که وصیت شرعی را انفاذ نماید و بهیچ وجه من الوجوه جایز نیست که آنرا تغییر دهد مگر آنکه در آن میل به باطل شده باشد .

۳۳ - هر کس وصیت کرد که حقی بر گردن اوست ذمه او بری شده و آن حق بر گردن وصی است که آنرا ادا نماید .

٣٤ - هر گاه وصی پاره‌ای از مصارف را فراموش کند آن سهم را در ابواب برّ خرج میکند .

۳۵ - جایز نیست که وصی وصیت را از وجوه معینه آن تغییر دهد و صرف کار دیگری بکند و اگر تغییر داد ضامن است و باید غرامت بدهد بلی مگر آنکه وصیت کننده میل به باطل نموده باشد یا به گناهی که در این وقت وصی آنرا تغییر داده و مطابق سنت و حق مینماید .

٣٦ - اگر کسی وصیت به حج نماید و مال کافی نباشد که حتی از مکه حج کنند جایز است که آن مال را صدقه دهند .

۳۷ - هر گاه کسی وصیت کند مالی را به مردی بدهند و آن مرد هم حاضر باشد و مال هم در دست وصی باشد و باو ندهد و مال تلف شود وصی ضامن است که خود آنرا بپردازد .

صفحه ٧٦٥

۳۸ - در تقسیم مال اینطور شروع میکنند که اول قیمت کفن را کنار میگذارند بعد دین میت را از آن کنار میگذارند بعد وصیت را از روی آن برمیدارند پس از آن مال بین وراث تقسیم میشود .

۳۹ - هر گاه کسی بیشتر از قیمت کفن از خود بجا نگذارد مال را در بهای کفن میدهند و اگر کسی به طلب اجر کفنی برای او داد ماترك را به ورثه میدهند .

٤٠ - کفن زن هم بر شوهر است پس آنرا از اصل مال زن برنمیدارند .

٤١ - هر کس بدهی دارد و اموال او کافی به دین او نیست جایز نیست که مال را صرف عیالش نماید اگر چه فقیر باشند مگر آنکه معلوم نباشد که مال کافی نیست (و احتمال پرداخت دین از اموالی که دارد وجود داشته باشد) که در اینصورت هر گاه عیال او محتاج هستند جایز است که قبل از ادای دین مالی را که در دست دارد خرج آنها بکند .

٤٢ - ورثه پیش از ادای دَین مالك مال نمیشوند که دین بدهی آنها بشود بلکه مال بقدر دین متعلق به طلبکاران است پس اگر چیزی باقی ماند ورثه مالك میشوند و اگر نماند که هیچ .

٤٣ - کسی که مدیون باشد و از دنیا برود اگر کسی دین او را ضمانت بکند ذمه میت بری میشود و شخص ضامن مشغول الذمه میگردد .

٤٤ - هر که بر او زکوتی باشد و وصیت به اداء آن نماید از اصل مال ادا میشود چون دَین است و از مالی که باید بابت زکوة داده شود چیزی به ورثه نمیرسد پس در این زمان کم هستند ورثه‌ای که مورّث آنها زکوة بر گردن او بوده و این ورثه مالك ارث او شوند و زکوة را بدهند چون در این ایام مردم زکوة را بکلی ترك نموده‌اند .

٤٥ - اگر مردی وصیت به حِجّة الاسلام کند از اصل مال او داده میشود و اگر به حج مستحبی وصیت کند از ثلث مالش میدهند .

٤٦ - هر کس بمیرد و بدهی زکوة بر گردن او باشد و وصیت کند از جانب او حج کنند و مال کفایت نکند از نزدیکترین جاهای ممکن از جانبش کسی به حج میرود و باقی

را برای زکوة قرار میدهند .

٤٧ - هر کس بمیرد و حِجة الاسلام و حج دیگری که نذر کرده بوده بر گردن او باشد حجة الاسلام از کل مال داده میشود و حج نذری از ثلث و اگر مالش فقط باندازه حجة الاسلام باشد با آن از طرف او حج میکنند و ولی او اگر بخواهد خودش حج نذری او را بجا میآورد .

٤٨ - هر گاه کسی وصیت کند که در هر سال به مال معینی از طرف او حج بروند و مال کفایت نکند دو حجه را در یك حجه قرار میدهند و یا سه حجه را در دو حجه .

٤٩ - هر که وصیت کند و بطور مبهم بگوید از جانب من حج کنید ، تا وقتی که مالی باقی باشد از محل ثلث او از جانبش حج میکنند .

٥٠ - هر که وصیت بحجی نماید اما وصی بنده‌ای آزاد کند غرامت آنرا باید بدهد (یعنی مخارج حج را بپردازد) .

٥١ - هر که بمیرد و ثلث مال خود را وصیت کند و امر کند که از جانب او بنده آزاد نمایند و حج کنند و صدقه دهند اولاً برای او حجه‌ای بیرون میکنند اگر حجه واجب باشد بعد قسمتی از بقیه را به آزاد کردن بنده اختصاص میدهند و قسمتی را صدقه میدهند .

٥٢ - هر گاه کسی وصیت کند که خانه‌اش را به سکنای مردی بدهند برای ورثه واجب است که وصیت او را قبول نمایند تا وقتی که آن شخص یعنی کسی که میت وصیت کرده بود خانه در سکنای او باشد فوت نماید که آنوقت خانه به ورثه صاحب خانه برمیگردد .

٥٣ - هر کس وصیت کند و به وصی بگوید فلان و فلان و فلان را آزاد کن و بندگان زیادی را نام ببرد لکن ثلث کفایت بآن نکند اول کسی را که اول اسم برده آزاد میکنند بعد دومی بعد سومی تا ثلث مال تمام شود و همینطور هر گاه ثلث مال خود را برای اشخاصی که اسمشان را برده وصیت کند اول باول کسی که اسم برده میدهند بعد به دومی و هکذا تا ثلث تمام شود .

صفحه ٧٦٧

٥٤ - هر کس در مرض موت خود بنده‌ای آزاد کند از اصل مال او حساب میشود و همینطور است تمام تصرفات او در مال خودش تا وقتی که حیات و شعور دارد .

٥٥ - استثناء میشود از این موردی که میت بدهکار باشد و وقت مردن بنده‌ای آزاد کند پس اگر قیمت بنده دو برابر بدهی او یا بیشتر باشد یك ششم بنده آزاد میشود یا قدری بیشتر و بازاء باقی از او کار میخواهند تا معادل تتمه قیمت شود اما اگر قیمت او کمتر از دو برابر دین باشد آزاد کردن او را تنفیذ نمیکنند و بنده فروخته میشود و دین را می‌پردازند و باقیمانده متعلق به ورثه است .

٥٦ - هر گاه کسی وصیت کند از جانب او رقبه‌ای آزاد کنند هر گاه زنی را از طرف او آزاد نمودند جایز است .

٥٧ - هر گاه کسی مال معینی را وصیت کند که با آن بنده مؤمنی را بخرند و آزاد کنند لکن چنین بنده‌ای پیدا نشود مستضعفی در سطح مردم عادی میخرند و آزاد میکنند .

۵۸ - هر گاه کسی وصیت کرد بنده مؤمنی را آزاد کنند و وصی هم آزاد نمود بعد معلوم شد که حرامزاده بوده مانعی ندارد و همان کافی است .

۵۹ - هر کس وصیت کند که ثلث خادم او را آزاد کنند ثلثش آزاد میشود و بر ورثه لازم نیست که در مورد دو ثلث باقی قرار مکاتبه بگذارند .

٦۰ - هر کس با شخص دیگری غلام مشترکي داشته باشد و غلام دیگری هم از خودش داشته باشد و وقت مردن بگوید بندگان من آزادند بنده‌ای که مختص خود او بوده آزاد میشود و غلام مشترك را قیمت میکنند اگر مال او یعنی ثلث مال او وفا میکند قیمت نصف را میدهند و بندگان او همه آزادند .

٦۱ - هر گاه شخصی وصیت کند که وصی چیزی به کنیز آزاد شده‌ای از وسط مال بدهد و آن کنیز نزد ورثه باشد و خدمت آنها را بکند چیزی را که وصیت کرده از وسط مال میدهند چونکه او خدمت صاحبان مال را میکند و باین ترتیب بوصیت عمل شده و این تا وقتی است که مال تقسیم نشده باشد .

٦۲ - هر که وصیت کند که از ثلث مال او بنده‌ای به پانصد درهم بخرند و آزاد کنند و

وصی مثل آنرا به قیمت کمتری بخرد مبلغ مانده را بآن بنده میدهند و او را آزاد میکنند .

٦۳ - هر کس وصیت کند که ثلث بندگان او را آزاد کنند بین آنها قرعه میاندازند .

٦٤ - وصیت به شهادت دو نفر مسلمان عادل ثابت میشود پس اگر دو مسلم عادل نبودند به شهادت یك زن مسلمان که در دین او شکي نیست یك چهارم وصیت ثابت میشود و اگر دو زن باشند دو چهارم و سه زن سه چهارم و چهار زن چهار چهارم بهمان نسبتی که شهادت داده‌اند .

٦۵ - اگر مسلمانی نباشد وصیت به شهادت دو نفر ذمی که در نزد هم‌کیشان خود مورد قبول باشند با شروطی ثابت میشود یکي آنکه در وقت وصیت کردن موصی کسی غیر از آنها در آنجا یافت نشود دیگر اینکه وصیت کننده در زمین غربت باشد و دیگر آنکه بعد از نماز عصر در جائی آنها را نگه دارند و از آنها بخواهند قسم بخورند که ما به ازاء پولی چنین شهادتی نمیدهیم اگر چه کسی که بنفع او شهادت میدهیم از اقربای ما باشد و شهادت خدا را کتمان نمیکنیم که اگر بکنیم از گناهکاران باشیم و این در وقتی است که ولیّ میت در شهادت آنها شك بکند .

٦٦ - بهمین ترتیب هر کس که در دیار غربت باشد و دو شاهد مؤمن عادل پیدا نکند به دو نفر شاهد دیگر از آنها که قرآن میخوانند و اهل ولایت نیستند وصیت میکند و اگر ولیّ در شهادت آنها شك کند آنها را نگاه داشته قسم میدهند .

٦٧ - اگر اولیاء میت مطلع شدند که آن دو شخصی که مسلمان عادل نیستند شهادت باطل داده‌اند نمیتوانند شهادت آنها را نقض کنند تا دو شاهد از اهل ولایت و ایمان بیایند و در جای آن دو شاهد بایستند و قسم بخورند به خداوند که شهادت ما از شهادت اینها صحیحتر است و اگر خلاف بگوئیم از ظالمین باشیم که در این وقت شهادت دو شاهد اول نقض و شهادت دو شاهد آخر پذیرفته میشود و حکم بآن میکنند .

٦٨ - هر گاه ثقه‌ای به وصی خبر دهد که میت چنین و چنان گفته جایز است که وصی

بآن عمل نماید بلکه بین خودش و خداوند عمل بآن مطلب بر گردن اوست .

٦٩ - هر کس خرجی چند ماه را به زن خود بسپارد و از دنیا برود باقیمانده آن نفقه را باصل مال برمیگردانند که جزو ارث تقسیم شود .

مقصد سوم

درباره کسانی است که برای آنها وصیت میشود (یعنی نفع وصیت بآنها میرسد) و در آن مسائلی است :

١ - هر کس وصیت کند همه مال او را خدمت امام علیه السلام بدهند اگر ممکن باشد آنرا بامام میرسانند اگر چه وارثی داشته باشد و این در صورتی است که احتمال دهند چنین چیزی بر گردن او بوده یا آنکه متهم باین نباشد که میخواسته به ورثه ضرر برساند اما اگر چنان احتمالی نرود که این کار بر گردن او بوده یا به اضرار متهم باشد و تمام مال را برای امام وصیت کند اکتفا به ثلث میکنند و در موارد وصیت به بیش از ثلث هم حکم همین است .

٢ - هر کس وصیت کند مالی را به آل‌محمد علیهم السلام بدهند به فقراء آنها میدهند و جایز است که بیك نفر از آنها بدهند .

٣ - هر کس وصیت کند ثلث او را به جماعتی بدهند بین آنها تقسیم میشود و اگر برای هر یك سهمی معین کرده بهر یك بر حسب سهم خودش میدهند .

٤ - هر کس وصیت کند مالی را در راه خدا بدهند به شیعه میدهند و اگر به حاجیان آنها بدهند اولٰی است و اگر مقصودش از این که گفته فی سبیل الله بدهند جهاد کنندگان یا مرز داران بوده همانطور که امر کرده وصیت را تنفیذ میکنند .

٥ - هر کس مالی را برای کعبه وصیت کند مال را به حاجیانی میدهند که در راه دزد بآنها زده یا نفقه آنها تمام شده یا راحله آنها گم شده و همچنین دیگر زوار فقیر کعبه .

٦ - مکروه است که انسان برای خویشاوندانی که از او ارث نمیبرند وصیت نکند و مستحب است که برای آنها چیزی وصیت نماید ولو آنکه از کسانی باشند که عزم بر

قتل او داشته‌اند چون وصیت برای نزدیکان از صله است .

٧ - جایز است برای کسی که خودش ارث میبرد وصیتی هم بکنند و جایز است که وارثی را بر وارث دیگر برتری دهند .

٨ - هر کس وصیت نمود که چیزی به خویشان نزدیك او بدهند وصی میتواند چیزی از ماترك مثلاً زمینی را جدا کند که این وصیت را تنفیذ نماید .

٩ - هر کس از ملك معینی مقدار معینی گندم برای نزدیکان خود وصیت کرد و وصی محصول آن ملك را مرتباً به سلف و عینه عِینَه بمعنی سلف است و در اصطلاح به صورتی از آن اطلاق میشود که شخص متاع خود را بقیمت معین به نسیه بفروشد و در همان مجلس آنرا به قیمت کمتری بخرد و این برای پرهیز از ربا است . م .

فروخت باید آنچه را که موصی وصیت نموده بود به صاحبان آن بدهد و اگر چند سال نداده قضا میکند .

١٠ - هر کس چیزی را برای اولاد خود وصیت کرد اگر تساوی یا تفاضلی را ذکر نموده بهمان صورت که گفته عمل میشود و اگر مقداری تعیین ننموده سهم پسر را باندازه دو دختر میدهند .

١١ - هر کس وصیتی برای خویشان نزدیك خود بکند و اشخاص معینی را اسم نبرد مال متعلق به هر کسی است که عرفاً نزدیك گفته میشود .

١٢ - هر کس وصیتی برای اعمام و اخوال خود بکند منظور از اعمام در این حکم عموها و عمه‌ها است و اخوال نیز شامل دائیها و خاله‌ها هر دو میشود . م .

و برای هر یك مقداری تعیین نکند دو ثلث را به اعمام میدهند و یك ثلث را به اخوال .

۱۳ - هر کس وصیتی برای غلامان و کنیزان آزاد شده خود بکند همانطور که تعیین نموده مال را بآنها میدهند .

۱٤ - جایز است وصیت برای غیر وارث هر طور که بخواهد .

۱۵ - هر کس برای غلامان و کنیزان آزاد شده خود وصیتی بکند غلامان و کنیزان آزاد شده پدرش داخل در وصیت نیستند .

صفحه ۷۷۱

۱٦ - مملوك وصیتی ندارد چونکه مالك نمیشود پس برای کسی وصیت نمیکند و کسی هم برای او وصیتی نمیکند و روایت شده در کسیکه ثلث مال خود را برای غلامش وصیت نموده که اگر ثلث از قیمت عبد بیشتر باشد عبد را میخرند و آزاد میکنند و آنچه زیاد آمده باو میدهند و اگر ثلث باندازه یك چهارم از قیمت عبد کم باشد از عبد میخواهند که بازاء ربع قیمت کار کند تا آزاد شود .

۱۷ - هر گاه چیزی برای ام‌ولد خود وصیت کند آنرا با آن مال میخرند و آزاد میکنند و زیادی هم باشد باو میدهند و در این مطلب شهادت مرد و زن و خادمی که متهم نباشند قبول میشود .

۱۸ - هر گاه برای مملوك مکاتبی که قسمتی از او آزاد شده وصیت نمود به تناسب مقداری از او که آزاد شده از مال باو میدهند و همچنین وصیت آن عبد را به نسبت مقداری از او که آزاد است تنفیذ میکنند .

۱۹ - هر گاه کسی که در حقش وصیتی کرده‌اند قبل از وصیت کننده بمیرد و وصیت کننده از وصیت خود برنگردد وصیت متعلق به وارث موصی‌له است و اگر وارثی برای او نیابند آن مال را صدقه میدهند و همینطور است هر گاه کسی که برای او وصیت شده بعد از وصیت کننده بمیرد .

۲۰ - احسان به کفار از جهت آنکه کافر هستند جایز نیست اما اگر مسلمانی چیزی برای آنها وصیت کرد بآنها داده میشود .

۲۱ - هر گاه مجوسی مالی را برای فقرا وصیت کند آن مال برای فقراء ملت خودش است پس اگر آنرا به فقرای مسلمین داده باشند همان اندازه از صدقات مسلمین برمیدارند و به فقراء مجوس میدهند .

خاتمه

و در آن مسائلی است :

۱ - جایز است که انسان در مال خود به طریق معروف و صحیح تصرف نماید و از آن

صفحه ۷۷۲

قسمتی را مثلاً هدیه دهد و یا آنرا هبه نماید و یا وقف کند و غیر اینها تا زمانی که روح در بدن اوست و تصرفات او همه صحیح بوده و بر اصل مال وارد میشوند .

۲ - هر گاه هنگام موت خود اقرار کند که دینی به یکي از ورثه یا به غیری دارد و مورد تصدیق و امین بوده و متهم نباشد اقرار او قبول میشود و دین را از اصل مال بیرون میکنند و اگر امین نباشد از ثلث مال میدهند .

۳ - کسی که وارث ندارد جایز است همه مالش را وصیت کند .

٤ - هر گاه کسی به کسی وصیت کرد که بدهی یا زکوتی یا خمسی یا حجی یا غیر اینها را از جانب او بپردازد و وصی مال لازم برای انفاذ وصیت را جدا کرد و باقی را بین ورثه تقسیم نمود بعد آن مال در نزد وصی تلف شد ضامن است و طلبکاران به ورثه رجوع نمیکنند .

صفحه ۷۷۳

* * * * *

صفحه ۷۷٤

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب ارث

و در آن سه مقدمه و پنج مقصد و یك خاتمه است :

مقدمه اول

در بیان خویشی و بستگیهائی است که باعث ثبوت میراث میشود و در این مقدمه مسائلی است :

۱ - ثابت میشود میراث به نسب و آن عبارت از اتصال بین دو شخص یا بین دو شخص و شخص سومی است بواسطه ولادت .

۲ - نسب دارای سه طبقه است :

طبقه اول - پدر و مادر و فرزندان هستند و علت آن این است که فرزند جزء پدر است و متصل باوست و اولاد اولاد هم از همین طبقه هستند چون آنها اگر چه یك درجه پائینترند معذلك جزء پدر و جزء جزء او هستند و بهمین ترتیب تا رتبه‌های پائینتر و پدر اصل فرزند است که فرزند از او و از مادرش خلق شده از نطفه آمیخته‌ای از آن دو پس آنها در یك طبقه‌اند و اولاد شخص از پدرش باو نزدیکترند چون آنها فروع او هستند و باید پیوسته بآنها عطا کند و پدر و مادرش چنین نیستند .

و طبقه دوم - همگی اولاد پدر و مادر انسان میباشند یعنی برادران و خواهران شخص و اولاد آنها چون اینها در پدر یا مادر یا هر دو با شخص شریکند و بواسطه پدر یا مادر یا هر دو به شخص نزدیکند و همینطور اجداد و جده‌های پدری و مادری اگر چه به

چند مرتبه بالا روند چون آنها هم بواسطه پدر یا مادر با شخص قرابت دارند جز آنکه اجداد و جده‌ها از عمودی هستند که شخص بآن منتهی میشود و برادران و خواهران و اولاد ایشان از حواشی هستند .

و طبقه سوم - تمامی اولاد اجداد و جده‌ها هستند که عبارتند از عموها و عمه‌ها و دائیها و خاله‌ها و اولاد ایشان که در جد و جده با شخص مجتمع شده و از طریقی که از جد و جده و سپس از پدر و مادر میگذرد با شخص قرابت دارند .

۳ - در هر یك از این طبقات سه‌گانه کسی که به میت نزدیکتر است شخص دورتر را از ارث منع میکند پس مادام که اولاد صلبی موجودند ارثی به اولاد اولاد نمیرسد و همینطور اگر اولاد صلبی موجود نباشند و بطن اول از اولاد آنها موجودند بطن دوم از میراث نصیبی ندارند و هکذا و همچنین تا برادران و خواهران موجود باشند اولاد آنها نصیبی ندارند و همینطور تا بطن اول از اولاد آنها باشند بطن ثانی قسمتی ندارند و هکذا و همچنین تا وقتی که جد و جده نزدیك موجودند برای جد و جده بالاتر قسمتی نیست و هکذا و همچنین تا عمو و دائی قریب موجودند عمو و دائی بالاتر قسمتی ندارند و همینطور تا عمو و خاله هستند اولاد آنها ارثی نمیبرند مگر در یك مسأله و آن این است که پسر عموی پدر و مادری از عموی پدری به میت اولی است و همچنین مادام که اولاد ایشان از بطن اول موجود باشند بطن دوم نصیبی ندارند و هکذا .

٤ - از برادران و خواهران و اجداد و اولاد ایشان و عموها و دائی‌ها و اولاد ایشان هر کدام که نسبتشان پدر و مادری باشد از منسوبینی نظیر خود که فقط نسبتشان پدری باشد به میت اولی هستند و هر گاه فقط از طرف پدر منسوبند اولی هستند از آنها که فقط از طرف مادر منسوب باشند .

۵ - هر کس که با میت نسبت و خویشی داشته باشد بمنزله آن خویشاوندی است که باعث اتصال او بمیت میشود یعنی از او بمیت نزدیکتر است مگر آنکه وارث نزدیکتری باشد که از ارث بردن او جلوگیری کند .

صفحه ۷۷۶

۶ - هر گاه در وقت قسمت ارث کسانی که خویشی دارند و اشخاص یتیم و مسکین حاضر شوند برای ورثه مستحب است که چیزی از مال بآنها بدهند رزقی باشد یا لباسی و با آنها بخوبی سخن بگویند .

۷ - هر گاه طبقات مختلف اقارب موجود باشند ارث متعلق بکسانی است که در طبقه بالاتر یعنی نزدیکتر هستند و آنکه دورتر است چیزی نمیبرد مرد باشد یا زن .

۸ - میراث به سبب زوجیت ثابت میشود پس شوهر و زن همراه همه طبقات داخل در ورثه میشوند و هیچ منع کننده‌ای آنها را از حقشان منع نمیکند .

۹ - اگر میت بنده آزاد شده‌ای بوده و خویشاوند و شوهر یا زنی نداشته باشد و کسی که او را آزاد کرده موجود باشد آزاد کننده مولای آزاد شده است و حق ولاء آزاد کردن بنده از اوست و اگر سه شرط وجود داشته باشد بواسطه ولاء از آن بنده که آزاد کرده بوده ارث میبرد یکي آنکه آزاد کننده آن بنده را بدون آنکه آزاد کردن بر او واجب باشد لوجه الله آزاد کرده باشد و یکي آنکه از ضمانت جرائم او تبری نکرده باشد یعنی ضمان جریره او را بگردن گرفته باشد و یکي آنکه آن میت وارثی نداشته باشد .

۱۰ - بنده سائبه یعنی کسی که مولا ندارد میراثش مال امام است .

۱۱ - بنده‌ای که با او قرار مکاتبه گذاشته‌اند هر گاه حق ولاء را با او شرط نموده باشند ولاء او متعلق به کسی است که با او قرار مکاتبه گذاشته پس اگر آن مکاتب وارث نداشته باشد مولای او وارث اوست اما جایز نیست که با بنده مکاتب شرط کند که حتماً از او ارث ببرد چون چنین شرطی اگر بطور مطلق باشد بر خلاف کتاب خدا است .

۱۲ - هر بنده‌ای که از محل زکوة مالی او را بخرند و آزاد کنند و بمیرد و وارث نداشته باشد ارث او به فقرای مؤمنینی که مستحق زکوتند میرسد چون از حق آنها خریداری شده .

۱۳ - هر گاه بنده آزاد شده‌ای بمیرد و ورثه‌ای داشته باشد که مملوك باشند از مال او

صفحه ۷۷۷

آنها را خریده و آزاد میکنند بعد بقیه مال را به آنها میدهند .

١٤ - اگر مولا قبل از بنده آزاد شده بمیرد بعد از او آن بنده بمیرد ولاء متعلق باولاد ذکور است نه اناث و اگر زنی مولای او بوده و قبل از او بمیرد بعد آن بنده آزاد شده بمیرد حق ولاء متعلق به عَصَبه است یعنی ذکوری که از طرف پدر با آن زن خویشی دارند .

١٥ - هر گاه زنی آزاد شود و پیش از آزاد شدن اولادی داشته باشد پس اگر آقای آنها آنها را آزاد کرد خود آقا مولای ایشان است و حق ولاء از او منتقل نمیشود و اولادی که بعد از آزاد شدن پیدا کرده اگر شوهرش آزاد باشد آنها هم آزادند و کسی حق ولائی بر آنها ندارد و اگر شوهرش بنده‌ای باشد باز هم آزادند اما حق ولاء آنها متعلق به مولای مادرشان است و هر گاه که پدر این بچه‌ها بعد از این آزاد شود مولای بچه‌ها همان مولای پدرشان میشود و پدر حق ولاء را بسوی مولای خود میکشد .

١٦ - هر گاه کسی جرائم بنده آزاد شده بی مولائی را ضمانت کرد حق ولاء بنده متعلق باوست و ارث آن بنده باو میرسد .

١٧ - هر گاه کسی از اهل ذمه مسلمان شد و یکي از مسلمانان ضامن جریره او گردید از او ارث میبرد .

١٨ - هر گاه کسی با مملوك خود قرار گذاشت که کار کرده و مثلاً روزی فلان مبلغ بیاورد و او بیشتر کار کرد و بقدر قرار به مولا داد و از فاضل آن بنده‌ای خرید و آزاد کرد آن بنده سائبه است یعنی مولی ندارد و حق ولاء او به خریدار نمیرسد چون او هم بنده‌ایست مثل او و آزاد کننده هم از او ارث نمیبرد چون عبد از شخص حرّ ارث نمیبرد .

١٩ - هر کس مملوك خود را تنبیه شدید کند بقسمی که آثار آن ظاهر باشد (بقصد آنکه باعث عبرت دیگران شود) آن بنده آزاد است لکن مولا ندارد و صاحب اول از او ارث نمیبرد و این بنده میتواند برود و هر کس را خواست برای خود مولا بگیرد و هر گاه کسی ضامن جریره او شد از او ارث میبرد .

صفحه ٧٧٨

٢٠ - هر کس بنده‌ای را آزاد کرد و گفت جرائم او به من مربوط نیست و دو نفر را شاهد گرفت این بنده سائبه است میرود و هر کس را بخواهد مولا می گیرد و کسی که ضامن جریره او میشود از او ارث میبرد .

٢١ - هر گاه سائبه کسی را نداشته باشد که ضامن جریره او شود و وارثی هم ندارد میراث او مال امام است .

۲۲ - شخص به ولائی که از ضمانت جریره عبد پیدا کرده ارث میبرد و این در وقتی است که بنده آزاد شده وارث نسَبی نداشته باشد که مال باو برسد و مولائی هم که بواسطه آزاد کردن مولای او شده باشد نداشته باشد پس چونکه هیچیك از ورثه نبودند کسی که ضامن جریره شده ارث میبرد .

۲۳ - بنده مکاتَب هر گاه مال مکاتبه را پرداخت و آزاد شد پس اگر کسی را مولا گرفت که جرم و گناه او را ضامن شد آن شخص وارث اوست و گر نه میراث آن بنده مال امام است چون او ضامن جرم و جنایت همه مسلمین است .

۲٤ - هر گاه مردی نه وارث نسبی داشته باشد و نه سببی و نه مولائی که او را آزاد کرده و نه کسی را که ضامن جرم و گناه او شده باشد میراثش متعلق بامام است .

۲۵ - هر کس ورثه او کافر باشند و وارث مسلمانی نداشته باشد مال او از انفال است و متعلق بامام .

۲٦ - هر گاه مردی نزد تو مالی داشته باشد و آن مرد مفقود شود مال او به منزله لقطه است یا آنرا برایش حفظ میکنی یا آنرا صدقه میدهی یا آنرا جزو مال خودت قرار میدهی پس اگر ترسیدی که در میانه نباشی و وارثی هم برای آن مرد نیافتی وصیت میکنی که اگر طالب آن آمد باو بدهند .

۲۷ - هر چه رساندن آن بامام میسر نشود آنرا به شیعه ایشان میدهند .

مقدمه دوم

در چیزهائی است که منع از ارث میکنند و چیزهائی که مانع نیستند و در آن مسائلی

صفحه ۷۷۹

است :

۱ - کافر از مسلمان ارث نمیبرد اما مسلمان از کافر ارث میبرد .

۲ - مسلمان حاجب کافر میشود اما کافر حاجب او نمیشود (یعنی اگر کافر در طبقه نزدیکتر بمیت است و مسلمان در طبقه دورتر مسلمان با وجود کافر ارث میبرد اما عکس آن ثابت نیست) .

۳ - هر گاه یکي از والدین طفل مسلمان باشد یا مسلمان شود طفل مسلمان است چه به سن تمیز رسیده باشد و چه نرسیده باشد پس اگر بالغ شد و اسلام را نپذیرفت او را میزنند که اسلام بیاورد و اگر اصرار بر نپذیرفتن کند مرتد است .

٤ - كافر هر گاه بميرد اگر در ورثه او مسلمانی باشد ولو دور باشد ارث كافر باو ميرسد و اگر وارث مسلمان ندارد اما قبل از تقسيم ارث يكي از ورثه او مسلمان شود اگر چه نسبتش به ميت دور باشد ارث مال اوست و گر نه مال را بطريق مسلمين بين وراث قسمت ميكنند پس اگر يكي از نزديكان او بدو جهت با او خويشی داشته باشد مثلاً هم زن او باشد هم مادرش يا خواهرش از هر دو جهت باو ميدهند .

٥ - هر گاه نصرانی بميرد و پسر برادر و پسر خواهری داشته باشد كه مسلمانند و اولاد صغير و زن مسيحی دارد به پسر برادر او كه مسلمان است دو ثلث ما ترك را ميدهند و يك ثلث ديگر را به پسر خواهر او ميدهند كه او هم مسلمان است و بر آن دو است كه به نسبت ارثی كه برده‌اند خرج اطفال صغير را بدهند تا بحد بلوغ برسند آنگاه نفقه دادن را قطع ميكنند و اگر اطفال صغير مسلمان شدند ماترك پدر آنها را بامام ميدهند و اگر بعد از بلوغ بر مسلمانی ماندند امام ميراث پدر آنها را بآنها ميدهد و اگر نماندند امام ميراث را به پسر برادر و پسر خواهر ميدهد اينطور روايت شده است .

٦ - مسلمان تا وقتيكه ناصب نباشد و ضروری از ضروريات دين را انكار نكند اهل دعوت و قبله محسوب ميشود و گر نه او هم كافری است مثل باقی كفار .

٧ - مرتد فطری (يعنی كسی كه مسلمان بدنيا آمده و بعد مرتد شود) زنش از او جدا ميشود و مثل زنی كه شوهرش مرده عده ميگيرد و مال او را بين ورثه‌اش تقسيم

صفحه ٧٨٠

ميكنند و بر امام است كه او را بكشد و از او طلب توبه نميكند .

٨ - مرتد ملّی (كه از دين ديگری داخل اسلام شود و بعد مرتد گردد) زنش از او جدا شده و مثل مطلقه عده ميگيرد و اگر مرد بميرد زن در عده از او ارث ميبرد و اگر زن بميرد مرد از او ارث نميبرد .

٩ - هر كس از مسلمين كه از دنيا برود و بعض ورثه او مسلمان و بعضی كافر باشند و بعض ورثه كافر او قبل از تقسيم ارث مسلمان شوند همراه مسلمين ارث ميبرند اگر كه در درجه آنها باشند و اگر يك درجه نزديكتر باشند همه ارث بآنها ميرسد و اگر ورثه‌ای جز كفار نداشته باشد هر گاه يكي از آنها برای گرفتن ميراث مسلمان شد ارث متوفّی باو ميرسد و گر نه ميراث از مال امام است و روايت شده كه اگر مسلِم وارثی نداشته باشد جز كفار ، امام اسلام را بر آنها عرضه ميكند اگر مسلمان شدند ارث مال آنهاست اگر نشدند ميراث او متعلق بامام است .

١٠ - كسی كه به ظلم مرتكب قتل شده باشد ارث مقتول را باو نميدهند اگر چه كه خويشاوند نزديك باشد مگر در صورتی كه او را بحق كشته باشد .

۱۱ - کسی که به قتل خطا دیگری را کشته باشد از او ارث میبرد .

۱۲ - اگر مقتول وارثی جز قاتل نداشته باشد ارث او بامام میرسد نه قاتل .

۱۳ - هر گاه کسی که مثلاً پدر خود را کشته باشد وارثی داشته باشد آن وارث در صورتیکه کسی از او به مقتول نزدیکتر نباشد از مقتول ارث میبرد .

۱٤ - هر گاه مقتول وارثی جز امام نداشته باشد امام مطالبه مینماید که قاتل را به جایگاه قصاص بیاورند یا طلب دیه میکند و آنرا به بیت المال میدهد و عفو نمیکند .

۱۵ - دیه بمنزله سایر اموال میت است دیون او را از محل آن می‌پردازند و وارث او از آن ارث میبرند و هر گاه وصیت به ثلث نموده ثلث او را از آن خارج میکنند .

۱٦ - برادران و خواهران مادری از دیه ارث نمیبرند و شوهر از دیه همسر ارث میبرد و زن هم از دیه شوهر ارث میبرد بشرط آنکه یکي از آن دو دیگری را نکشته باشد .

۱۷ - عبد ممنوع از ارث است پس چیزی بارث نمیگذارد و ارث نمیبرد چون مالك

صفحه ۷۸۱

نمیشود .

۱۸ - هر که بمیرد و وارثی داشته باشد که آزاد است و وارث دیگری که عبد است میراث متعلق بآزاد است اگر چه دور باشد و عبد چیزی نمیبرد اگر چه نزدیك باشد .

۱۹ - اگر شخص آزادی بواسطه مملوکي با میت قرابت داشته باشد آزاد دور ارث میبرد و بنده نزدیك ارث نمیبرد .

۲۰ - بنده ارث نمیبرد اگر چه مسلمان باشد و میت کافر باشد پس اگر زن نصرانی باشد و فوت کند و فرزندی داشته باشد که عبد است و آن عبد پسری داشته باشد که آزاد باشد پسر عبد ارث میبرد و خود عبد نمیبرد .

۲۱ - ام‌ولد اگر فرزند او زنده نباشد بعد از فوت مولا متعلق به ورثه است و او کنیز ایشان است و اگر فرزندش زنده باشد او را در سهم پسرش میگذارند و اگر سهم آن پسر بقدر قیمت مادرش نباشد بر او صبر میکنند تا بحد ادراك برسد و بقیه قیمت مادرش را بورثه بدهد و او را باین کار اجبار مینمایند که قیمت را بدهد و مادر خود را آزاد کند و اگر این بچه قبل از ادراك بمیرد مادرش ملحق بمیراث است و همچنین اولادی که در این فاصله قبل از بلوغ فرزندی که از مولا داشته پیدا کند مال ورثه است چون این زن تا آزاد نشده کنیز است .

۲۲ - هر کس بمیرد و وارث او غلامی باشد متعلق بمرد دیگر و آن مرد غلام را بامید میراث آزاد کند پس اگر پیش از قسمت آزاد نمود ارث میبرد و اگر بعد از قسمت آزاد کرد ارثی نمیبرد .

۲۳ - هر گاه بنده مکاتبی باشد که بعض او آزاد شده بقدر همان بعض ارث میبرد و بازاء مقداری که از مکاتبه او مانده محروم میشود و همینطور بازاء مقداری که بندگی دارد مولا از او ارث میبرد و بازاء آن قدری که آزاد شده ورثه خودش از او ارث میبرند .

۲٤ - جایز نیست با مکاتب شرط کنند که ارث او بآزاد کننده برسد چون او بازاء مقداری که می‌پردازد آزاد میشود و میراثش بهمان نسبت بورثه خودش تعلق میگیرد .

۲۵ - مکاتب مشروط یعنی کسی که مولا با او شرط کرده اگر از عهده تمام یا قسمتی

از مکاتبه‌اش برنیامد به بندگی بازمیگردد اگر این مکاتب فوت کند و از عهده مکاتبه برنیامده باشد مال او متعلق به مولا است و اگر اولادی قبل از مکاتبه داشته او هم به بندگی برمیگردد و اگر مشروط نباشد از میراث او بهمان نسبت که آزاد شده به فرزندش میرسد و فرزند هم از آنچه باو رسیده بقیه مال المکاتبه را که پدرش بدهکار بود می‌پردازد ، و تا نپرداخته بقیه مال باو نمیرسد و چون باقی مال المکاتبه را پرداخت تمامش آزاد شده و کل مال را ارث میبرد .

۲٦ - هر گاه مردی کنیزی خرید و باو گفت تو را میخرم و آزاد میکنم و هر گاه پسرت مرد و ارث او بتو رسید نصف آنرا بمن بده و زن هم بهمین قرار عهد بست بر او واجب است که باین معاهده عمل کند .

۲۷ - هر که بمیرد و خویشاوندان و ورثه او مملوك باشند از ماترك او آنها را خریده و آزاد میکنند و کسیکه میخرد آنها را آزاد میکند و باقی مال را هم بآنها میدهد و بر مولای آن بندگان واجب است که آنها را به قیمت عادله بفروشد و همچنین هر گاه که این متوفی زنی داشته باشد که کنیز دیگری باشد و اگر ما ترك او بقدر قیمت بندگان نباشد ظاهر این است که میراث او مال امام است .

۲۸ - هر گاه مردی بمیرد و وارثی جز غلام نداشته باشد مال او متعلق بامام است و اگر آن بنده بعد از آن آزاد شد سهمی از میراث ندارد همچنین اگر که متوفی یك وارث آزاد داشته باشد و یك وارث عبد به محض فوت او وارث آزاد مال را مالك میشود و اگر بعد غلام آزاد شد بهره‌ای از ارث ندارد .

۲۹ - ام‌ولد و بنده مکاتب مشروطی که نتوانسته از عهده شرط برآید و بنده مدبّر هیچکدام از کسی ارث نمیبرند چون همگی مملوکند .

۳۰ - هر گاه مملوكي بگريزد و به سرزمينی رفته و بادعای حريت با زن آزادی ازدواج كرده و از او اولادی پيدا كند بعد آن زن از دنيا برود ميراث او به فرزندش ميرسد نه به عبد و اگر فرزند آن زن پيش از او بميرد و وارث نداشته باشد ارث او متعلق بامام است .

صفحه ۷۸۳

۳۱ - ولد ملاعنه از پدر ارث نميبرد و پدر هم از او ارث نميبرد بلكه ميراث او متعلق بمادرش است و فرزندانش و زن يا شوهرش و اگر مادر و اولاد ندارد برادران مادری و جد و جده مادری او و با نبودن آنها دائيها و خاله‌ها اما خويشان پدری ارثی از او نميبرند و اگر پدرش بعد از نفی كردن بگويد كه اين فرزند من است فرزند هم از قرابه مادر ارث ميبرد و اگر پدر او را به خود نسبت ندهد مشهور اينست كه باز هم از مادر ارث ميبرد اما از اخبار چنين معلوم ميشود كه نميبرد ولد ملاعنه يعنی فرزند زنی كه شوهر باو نسبت زنا داده و آن بچه را نفی كرده و با زن ملاعنه نموده بقواعدی كه دارد . م .

.

۳۲ - هر گاه پدر بعد از آنكه نسبت طفل را بخود نفی كرد باز ادعا نمود كه فرزند خودم است فرزند از پدر ارث ميبرد اما پدر از او ارث نميبرد .

۳۳ - هر كس به زن خود تهمت زنا بزند و زن پس از آن فوت نمايد و هنوز ملاعنه‌ای صورت نگرفته باشد پس اگر يكي از اولياء زن برخاست و با مرد ملاعنه نمود شوهر ارث نميبرد و اگر كسی برنخاست شوهر را كه تهمت زنا زده حد ميزنند و ارث را باو ميدهند .

۳٤ - هر كس نسبت به طفلی اقرار نمايد كه فرزند اوست بعد انكار كند و بگويد از من نيست از او پذيرفته نميشود و بايد بچه را بپذيرد .

۳۵ - روايت شده هر كس در نزد سلطان بگويد كه نه گناه و جنايت اين بچه بمن مربوط است و نه ارث او ، ميراث پسر به نزديكترين اشخاص به پدر او ميرسد و در روايتی است كه به پدر ميرسد و شايد روايت اول حمل بر تقيه از سلطان شود .

۳٦ - نسب به صرف ادعای زنان وقتی كه مردان نسبت بچه را به خود نمی‌پذيرند ثابت نميشود پس چنين بچه‌ای نه ارث ميدهد و نه ارث ميبرد و او مستلاط است (يعنی نسب او معلوم نيست و محل تهمت است) .

۳۷ - حميل ارث ميبرد و ارث ميدهد و آن زنی است كه از سرزمين خود اسير شده و فرزند صغيری با اوست و ميگويد اين پسر من است يا مردی كه اسير ميشود و مرد

صفحه ۷۸٤

دیگری را می‌بیند و میگوید این برادر من است پس اگر این اظهار زن یا مرد در حال صحت آنها باشد و همواره باین معنی مقر باشند و متهم هم نباشند ارث میبرند و ارث میدهند .

۳۸ - هر کس پدر او در زمان جاهلیت از قبیله‌ای اسیر شده و بعد داخل دار اسلام گردد و اولادی پیدا کند هر گاه این اولاد قبیله و خویشان خود را شناختند از آنها ارث میبرند و آنها هم از این اولاد ارث میبرند .

۳۹ - ولد الزنا از پدر و مادر خود ارث نمیبرد و آنها هم از او ارث نمیبرند اما اولاد و همسر و شوهر و مولای او از او ارث میبرند و اگر وارث نداشته باشد میراث او مال امام است .

٤۰ - دو نفر که علی القاعده از هم ارث میبرند هر گاه در آن واحد بمیرند و معلوم شود که هیچیك زودتر از دیگری نمرده هیچیك از دیگری ارث نمیبرد و اگر بقرینه‌ای معلوم شد که یکي زودتر از دنیا رفته میراث متعلق بدیگری است که بعد از اولی فوت شده و اگر امر مشتبه شد ظاهر آن است که هر یك از دیگری ارث میبرد یعنی از مالی که سابق داشته نه مالی که اکنون باو میرسد و نص در مورد کسانی است که غرق شده‌اند و یا زیر آوار رفته‌اند و احتیاط واضح است ، (یعنی اگر واقعه در غیر حالتهای منصوصه باشد باید احتیاط نمود و مثلاً کار را با مصالحه انجام داد یا از این قبیل) .

مقدمه سوم

در خلاصه‌ای از احکام ارث است و در آن مسائلی است :

۱ - فرایضی که خداوند در کتابش در باب ارث قرار داده است شش فریضه‌اند دو ثلث و نصف و ثلث و ربع و یك ششم و یك هشتم .

۲ - دو ثلث به دو دختر میرسد یا بیشتر از دو دختر یا به دو خواهر پدر و مادری یا دو خواهر پدری .

۳ - نصف به یك دختر میرسد و یك خواهر و به شوهر در صورتی که زن اولاد

صفحه ۷۸۵

نداشته باشد .

٤ - ثلث به مادر میرسد اگر میت اولاد نداشته باشد و به خویشان مادری هر گاه از یك برادر و یك خواهر بیشتر باشند .

۵ - يك چهارم به شوهر ميرسد هر گاه زن اولاد دارد و به زن ميرسد وقتى كه شوهر اولاد ندارد .

٦ - يك ششم سهم هر يك از پدر و مادر است وقتى كه متوفى اولاد دارد و سهم مادر است وقتى كه متوفى برادرانى دارد چنانچه ميآيد و به خويشان مادر ميرسد وقتى كه منحصر بيك برادر يا يك خواهر باشد .

٧ - يك هشتم به زن ميرسد وقتى كه ميت اولاد داشته باشد .

٨ - عول در سهام جايز نيست يعنى سهام را نميافزايند كه از شش قسمت زيادتر شود و اين در وقتى است كه اجزاء عدد صحيح يعنى كل ميراث را شش سهم حساب كنند پس اگر كسانى كه فريضه يعنى سهم معينى براى آنها قرار داده شده جمع شدند بطورى كه سهام از شش قسمت بالاتر رفت به آن كسى كمتر ميدهند كه حد اقلى براى دريافت او از ارث معين نشده و قاعده اين است كه به پدر و مادر بهر كدام كمتر از يك ششم نميدهند و شوهر و زن از يك چهارم و يك هشتم كمتر نميبرند و سهم خواهران و برادران مادرى از يك ششم كمتر نيست شمردن اين عده در زمره كسانى كه حد اقل معين دارند بجهة اينست كه پدر هر گاه تنها باشد تمام مال را ميبرد و هر گاه با مادر باشد دو ثلث و با وجود ولد يك ششم و حدى از اين كمتر براى او معين نشده و همينطور مادر اگر متوفٰى فرزند نداشته باشد ثلث ميبرد و اگر داشته باشد مادر يك ششم ميبرد و شوهر هر گاه زن فرزند نداشته نصف ميبرد و اگر فرزند داشته ربع ميبرد و زن هر گاه شوهر داراى فرزند نبوده ربع ميبرد و اگر فرزند داشته يك هشتم و برادران مادرى هر گاه از يك نفر بيشترند ثلث ميبرند و اگر يكي باشد برادر يا خواهر يك ششم ميبرد و اما غير اينها حد اقلى براى آنها تعيين نشده و در هنگام عول بلاشك نقص وارد ميشود پس لاجرم اين نقص بر كسانى وارد ميشود كه حد اقل معينى براى آنها تعيين نشده . زين‌العابدين بن المؤلف (اع) .

اما كسانى كه حد پائين سهم

صفحه ٧٨٦

آنها معلوم نشده نقصان بر آنها وارد ميشود يعنى كمبود از سهم آنها كم ميشود مثلاً هر گاه ورثه زنى شوهر و برادران مادرى و خواهران پدرى باشند بنا بر اصل شوهر نصف ميبرد و برادران مادرى ثلث و خواهران پدرى دو ثلث كه اينها جمع كسورشان بقدر نصف سهم از عدد صحيح بيشتر ميشود پس بنا بر اين صورت ممكن نيست ارث ببرند پس در اين وقت ميگويند شوهر كه كمتر از نصف نميبرد و همچنين برادران مادرى از ثلث كمتر نميبرند پس كمبود از سهم خواهران پدرى كم ميشود كه حد اقلى براى ارث بردن آنها معلوم نشده پس اين ارث را وقتى بر مبناى شش سهم تقسيم كنيم ميگوئيم شوهر سه سهم و برادران مادرى دو سهم ميبرند يك سهم ميماند كه سهم خواهران پدرى است با آنكه در اصل فرض سهم آنها چهار قسمت از شش قسمت بوده و امثال اين زياد خواهد آمد .

۹ - تعصیب در نزد ما جایز نیست و آن این است که سهام را بین کسانی که ارث میبرند قسمت کنند و اگر کسرهائی که به ورثه تعلق میگیرد جمع آنها از واحد کمتر باشد باقیمانده را به صاحبان فریضه یعنی ارث برندگان ندهند و به خویشان و اقاربی که در شرع ارث معینی برای آنها تعیین نشده یا یك درجه دورترند بدهند مثلاً هر گاه از میت مادری باقی بماند ما به مادر ثلث مال را از باب فریضه میدهیم و باقی مال را از باب رد یعنی چون در آن طبقه وارث دیگری نیست ثلث را بابت سهمی که تعیین شده میدهیم و بقیه را هم چون کس دیگری در طبقه او نیست باو برمیگردانیم چون او از دیگران به میت نزدیکتر است و اهل سنت بقیه را به عصبه میدهند یعنی خویشاوندان ذکوری که از طرف پدر نسبت دارند و بعضی از آنها به بیت المال میدهند و هر گاه دختری از میت با خواهر پدر و مادری او جمع باشند به هر یك نصف مال را میدهند و ما همه مال را به دختر میدهیم .

۱۰ - هر گاه مخالف در تقسیم ارث مال را به عول یا تعصیب بدهد اگر ما وارث باشیم برای ما حلال است .

۱۱ - کسی که خدا برای او فریضه‌ای در ارث قرار داده در نزد ما سزاوارتر است

صفحه ۷۸۷

بآنکه مازاد کسر سهم او را به خودش رد کنیم تا آنکه بقیه را به خویشان بدهیم .

۱۲ - هر گاه ذکور و اناث جمع شوند به پسر مطابق سهم دو دختر میدهند مگر آنکه کَلاله مادر باشند (کلاله یعنی خویشان غیر از والد و ولد) و کسانی که سهم مادر را ارث میبرند (یعنی دورترند لکن دلیل ارث بردن آنها وجود مادر متوفی است و در واقع سهم او را میبرند) که ایشان مال را بالسویه بین خود تقسیم میکنند .

۱۳ - هر گاه فرزند موجود است نوه ارث نمیبرد پسر باشد یا دختر پس هر گاه دختر میت موجود است پسر پسر او ارث نمیبرد .

۱٤ - هر گاه اولاد اولاد و اولاد ایشان و هکذا جمع باشند بطن بالاتر بطن پائین‌تر را از ارث منع میکند .

۱۵ - فرزند مانع پدر و مادر نمیشود بلکه مانع کسانی میشود که با پدر و مادر خویشاوندند .

۱٦ - هیچ طبقه‌ای از طبقات مانع ارث بردن زن یا شوهر نمیشوند .

۱۷ - هر گاه پدر و مادر و اولاد نباشند برادران و خواهران و اجداد و جده‌ها ارث میبرند و با وجود اینها اهل طبقه سوم ارث نمیبرند اما اینها مانع زن و شوهر نیستند لکن هر گاه یکي از آنها موجود

باشد اولاد اجداد و جدات و خواهر زاده و برادر زاده‌ها ارث نمیبرند و اگر برادران و خواهران و اجداد و جدات هم نبودند اولاد آنها در ارث بردن و مانع شدن قائم مقام آنها هستند .

۱۸ - اجداد برادرزادِها و خواهرزادِها را منع از ارث نمیکنند اگر چه چند طبقه پائین‌تر باشند .

۱۹ - جد نزدیکتر جد دورتر را از ارث منع میکند و همچنین جده .

۲۰ - برادر پدر و مادری برادر پدری تنها را منع میکند و اگر برادر پدر و مادری نباشد برادر پدری قائم مقام اوست .

۲۱ - خویشاوند مانع ارث بردن مولائی است که بنده را آزاد کرده و آن مولا مانع ارث بردن کسی است که جرم و گناه مملوك آزاد شده را ضمانت کرده .

صفحه ۷۸۸

۲۲ - فرزند و اولاد او مانع این هستند که پدر و مادر بیش از یك ششم ببرند یا شوهر و زن بتوانند نصف و ربع ببرند بلکه سهم آنها را بیك چهارم و یك هشتم میرسانند .

۲۳ - برادران و خواهران مانع از آنند که مادر بیش از یك ششم ببرد البته با شروطی ، اول : آنکه دو مرد باشند یا یك مرد و دو زن یا چهار زن . و دوم : آنکه کافر نباشند . سوم : آنکه مملوك نباشند . چهارم : آنکه پدر موجود باشد . و پنجم : آنکه از یك پدر و مادر باشند یا یك پدر اما خواهران و برادران امّی مانع نمیشوند . و ششم : آنکه متولد شده باشند .

۲٤ - قاتل حاجب و مانع دیگران میشود ولو ارث نبرد و مانعی از حاجب شدن او نیست .

مقصد اول

در میراث طبقه اول است که عبارت از پدر و مادر و اولاد هستند و در آن مسائلی است :

۱ - احدی از خلق خدا تا وقتی که این طبقه موجودند ارث نمیبرد مگر شوهر و زن .

۲ - هر گاه پدر تنها وارث باشد مال متعلق باوست .

۳ - هر گاه مادر تنها وارث باشد از باب فریضه ثلث باو میرسد و باقی مال را هم باو رد میکنند پس همه مال متعلق باو میشود .

٤ - هر گاه پدر و مادر وارث باشند یك ثلث به مادر میرسد و باقی که دو ثلث است به پدر .

۵ - هر گاه پدر و مادر با دو برادر یا بیشتر یا برادری و دو خواهر یا چهار خواهر که همه از یك پدر و مادر باشند یا از یك پدر باشند جمع شوند با شروطی که دارد در این وقت مادر یك ششم میبرد و باقی مال پدر است و برادران و خواهران چیزی نمیبرند .

٦ - اگر پسر تنها وارث باشد همه مال متعلق باوست .

۷ - اگر پسر بیش از یکي باشد مال بالسویه بین آنها قسمت میشود .

صفحه ۷۸۹

۸ - اگر وارث منحصر بیك دختر باشد نصف مال را از باب فریضه میبرد و باقی را هم باو رد میکنند .

۹ - اگر دختر بیش از یکي باشد مثلاً دو دختر باشند دو ثلث را از باب فرض بآنها میدهند و باقی را از باب رد .

۱۰ - اگر فرزندانی که پسر و دخترند جمع شوند مال متعلق بآنها است و به پسر مساوی دو دختر میدهند .

۱۱ - اگر پسر یا پسران میت همراه پدر و مادر او یا یکي از آن دو وارث باشند به پدر و مادر دو ششم میدهند یا به پدر اگر تنها است یك ششم و باقی به پسر میرسد و اگر چند پسر باشند بالسویه بین آنها تقسیم میشود .

۱۲ - اگر وارثْ پدر باشد و دخترِ میت پدر یك ششم میبرد و دختر نصف ، باقی میماند دو سهم که بآن دو رد میشود علی هذا مال را چهار قسمت میکنند یك قسمت را پدر میبرد و سه قسمت را دختر .

۱۳ - اگر مادر و دختر متوفی وارث باشند مادر یك ششم و دختر نصف میبرد و دو سهم میماند که به آن دو رد میشود پس مال را چهار قسمت میکنند و یك ربع آنرا به مادر و سه ربع به دختر میدهند .

١٤ - اگر وارث پدر و مادر باشند و دخترِ میت پدر و مادر دو ششم میبرند و دختر نصف و یك سهم باقی میماند که به آن سه نفر رد میشود پس مال را پنج قسمت میکنند و به پدر و مادر هر کدام یك پنجم و به دختر سه پنجم میدهند .

۱۵ - اگر در این صورت برادرانی باشند که حاجبند پدر و مادر هر کدام یك ششم میبرند و دختر نصف و یك سهم باقی میماند که آنرا به پدر و دختر برمیگردانند علی هذا اول یك ششم به مادر میدهند و باقی را چهار قسمت میکنند یك چهارم مال پدر و سه چهارم متعلق به دختر است .

١٦ - هر گاه ورثه پدر و دختران متوفی باشند پدر يك ششم و دخترها دو سوم میبرند يك سهم باقی میماند که به همه آنها رد میشود بنا بر این مال را پنج قسمت میکنند و

صفحه ٧٩٠

يك پنجم را به پدر میدهند و چهار پنجم را بالسویه دخترها میبرند .

١٧ - هر گاه ورثه مادر و دختران شخص باشند مثل مسئله قبل عمل میکنند .

١٨ - اگر پدر و مادر و دختران وارث باشند پدر و مادر دو ششم میبرند و دخترها چهار ششم .

١٩ - اگر در این صورت برادران حاجبه‌ای باشند باز همانطور عمل میشود و به برادران چیزی نمیرسد .

٢٠ - اگر وارث شوهر یا زن متوفی همراه پدر او باشند در حالت اول شوهر نصف میبرد و پدر هم نصف و در حالت دوم همسر يك چهارم و پدر باقی مال را میبرد .

٢١ - اگر وارث شوهر یا زن متوفی با مادر او باشند در حالت اول شوهر نصف میبرد و بقیه به مادر میرسد يك ثلث از بابت فریضه باو میرسد و باقی را هم باو رد میکنند و در حالت دوم زن يك چهارم میبرد و بقیه متعلق به مادر است .

٢٢ - هر گاه شوهر یا زن همراه پدر و مادر متوفی باشند در صورت اول شوهر نصف میبرد و مادر ثلث و پدر بقیه مال را میبرد و در حالت دوم زن يك چهارم و مادر يك ثلث و بقیه به پدر میرسد .

٢٣ - هر گاه شوهر یا زن با پدر و مادر متوفی جمع باشند و برادرانی داشته باشد که حاجب باشند به شوهر نصف میرسد یا به زن ربع و مادر يك ششم میبرد و پدر باقی مال را .

٢٤ - هر گاه شوهر یا زن متوفی با پسر یا پسران او وارث باشند شوهر يك چهارم میبرد یا آنکه زن يك هشتم میبرد و باقی متعلق به پسر یا پسران است که بطور مساوی بین خود قسمت میکنند .

٢٥ - اگر شوهر یا زن همراه دختر متوفی وارث باشند شوهر يك چهارم میبرد یا زن يك هشتم و باقی را از بابت فرض و رد بدختر میدهند .

٢٦ - هر گاه شوهر یا زن باتفاق دختران میت وارث باشند شوهر يك ربع یا زن يك هشتم میبرد و به دخترها دو سوم میدهند و باقیمانده را هم به دخترها رد میکنند .

صفحه ٧٩١

۲۷ - هر گاه شوهر یا زن متوفی با اولاد ذکور و اناث او وارث باشند شوهر یك چهارم یا زن یك هشتم میبرد و باقی را بین اولاد قسمت میکنند و سهم هر پسر را مثل دو دختر میدهند .

۲۸ - هر گاه شوهر یا زن با پدر و مادر متوفی جمع باشند یا با یکي از آن دو همراه پسر یا پسران او شوهر یك چهارم میبرد یا زن یك هشتم و به پدر یا مادر یك ششم میدهند و اگر هر دو هستند دو ششم و باقی را به پسر یا پسرها میدهند که بالسویه تقسیم میکنند .

۲۹ - اگر شوهر یا زن با پدر و مادر یا یکي از آنها همراه دختر میت وارث باشند به شوهر یك چهارم یا به زن یك هشتم میدهند و به هر کدام از پدر و مادر یك ششم میدهند و اگر یکي از آن دو باشد بهمان یك نفر یك ششم میدهند و باقی در صورت عول متعلق به دختر است و آن وقتی است که از متوفی پدر و مادر و شوهر و دختری باقیمانده باشد که مجموع سهام بنا به فرض از کل مال که شش سهم است بقدر نصف سهم بیشتر میشود که باید از سهم دختر کم شود و اگر چنانچه مال یعنی ترکه زیاد بیاید و آن در صورتی است که ورثه شوهر یا زنی باشند و پدری و دختری یا شوهری یا زنی همراه مادر و دختر متوفی که شوهر یك چهارم میبرد یا زن یك هشتم و پدر یا مادر یك ششم و دختر نصف میبرد و باقیمانده به پدر یا مادر و دختر متوفی داده میشود پس به شوهر یا زن حق آنها را میدهند و بقیه مال را چهار قسمت میکنند یك ربع آن را به پدر یا مادر میت میدهند و سه چهارم را بدختر او .

۳۰ - هر گاه ورثه عبارت از شوهر و یکي از پدر یا مادر متوفی و دختران او باشند به شوهر یك چهارم و به پدر یا مادر یك ششم و باقی را به دخترها میدهند بطور مساوی و بقاعده عول هم نمیگیرند و باین ترتیب در جمع سهام هم مشکلی پیش نمیآید .

۳۱ - هر گاه زن میت با پدر یا مادر او و دخترانش وارث باشند زوجه یك هشتم میبرد و باقی را پنج قسمت میکنند یك پنجم به پدر یا مادر و باقی را بالسویه به دختران

صفحه ۷۹۲

میدهند آنچه که مصنف اعلی الله مقامه در صورت اجتماع زن با یکي از ابوین و دخترهائی ذکر فرموده که باقی مال را پنج قسمت میکنند این از باب فرض و ردّ است چون فرض یکي از ابوین یك ششم است و فرض دختران دو سوم پس باقی میماند دو قسمت از چهل و هشت قسمت که به یکي از ابوین و دختران رد میشود پس اگر بجای دختران پسرهائی و دخترهائی بودند ظاهر اینست که مثلاً به پدر یا مادر یك ششم میرسید و باقی بین اولاد للذکر مثل حظ الانثیین چون در این حالت فرض معینی نداشتند . زین‌العابدین بن کریم (اع) .

.

۳۲ - هر گاه شوهر با پدر و مادر و دختراني جمع باشند شوهر يك چهارم ميبرد و هر يك از پدر و مادر يك ششم و باقی را دختران ميبرند و عولی هم لازم نيست و وقتی كه مادر متوفی با اولاد او جمع هستند فرقی نميكند كه برادرانی داشته باشد يا نداشته باشد .

۳۳ - هر گاه اولاد صلبی موجود نباشد و به جای آنها اولادِ اولاد باشند قائم مقام پدران و مادران خود ميشوند و مثل آنها ارث ميبرند و در هر حالتی كه آنها حاجب بودند اينها هم حاجب ميشوند پس مادر را حاجب شده و سهم او را از يك سوم به يك ششم ميآورند و كسانی را كه در طبقه بعدی باشند از ارث مانع ميشوند و شوهر و زن را از نصيب بالاتر به نصيب پائينتر ميآورند لكن هر گاه چند بطن باشند بطن بالاتر مانع ارث بردن پائينتر است و اولاد پسر ارث آنها بقدر سهم پدرشان است و اولاد دختر باندازه سهم مادرشان كه مال را بين خود قسمت نموده و به پسر دو برابر دختر ميدهند .

۳٤ - چيزهائی كه پدر بآن شناخته ميشده و مختص او بوده مثل جامه‌ای كه می‌پوشيده و انگشتر و شمشير و قرآن او را به پسر بزرگتر يا اگر يك پسر داشته بهمان پسر اختصاص ميدهند و اين چهار ، چيزهائی هستند كه مشهورند و بنا بر روايت كتابها و جهاز شتر و متعلقات آن و حيوان سواری و زره و سلاح او را هم پسر بزرگتر يا تنها پسر برميدارد و قيمت آنها را بايد در سهم الارث خود حساب كند و اختصاص

صفحه ۷۹۳

او باين اموال صرفاً بجهت آنست كه او قائم مقام پدرش است و بجهت آنكه ديده شود كه او از آنها استفاده ميكند همانطور كه ديده ميشد كه پدرش از آنها استفاده ميكرد .

۳۵ - جد و جده با پدر و مادر متوفی در دو سدسی كه ميبرند شريك نيستند چون نزديكتر مانع ارث بردن دورتر است جز آنكه مستحب است كه يك ششم بآنها بدهند .

۳٦ - معروف بين اصحاب اين است كه دادن به جد و جده بر عهده پدر و مادر است يعنی مستحب است كه پدر اگر قسمتش از يك ششم بيشتر شد سدسی را به پدر و مادر خود بدهد و مادر هم اگر سهمش از يك ششم بيشتر شد سدسی را به پدر و مادر خود بدهد كه آنها بالسويه آنرا بين خود قسمت كنند .

مقصد دوم

در ميراث برادران و خواهران است و اولاد آنها كه در صورت نبودن آنها ارث ميبرند و همچنين ميراث اجداد كه همه اينها در طبقه دوم هستند و در آن مسائلی است :

١ - اين جماعت اهل طبقه دومند و تا طبقه اول باشند اينها ارث نميبرند و تا اينها باشند طبقه سوم ارث نميبرند و طبقه دوم به سه صنف تقسيم ميشود يكي اعيان كه اولاد پدر و مادر ميت هستند و ديگر بنو العَلاّت و آنها اولادی هستند از يك پدر و چند مادر و بنو الاخياف كه آنها اولاد يك مادرند از چند پدر .

٢ - هر گاه برادر پدر و مادری تنها وارث بود همه مال باو ميرسد .

٣ - برادران پدر و مادری هر گاه منحصر بودند مال بالسويه بين آنها تقسيم ميشود .

٤ - خواهر پدر و مادری نصف ارث را به فرض ميبرد و باقی را به رد .

٥ - خواهران پدر و مادری دو ثلث را به فرض ميبرند و بقيه را به رد و بالسوية مال را بين خود قسمت ميكنند .

٦ - اگر ورثه در اين طبقه ذكور و اناث باشند مال متعلق بآنهاست و هر مرد باندازه دو

زن سهم دارد .

٧ - اگر خواهران و برادران از يك پدر و مادر نباشند و برادران و خواهرانی كه از يك پدر هستند وجود داشته باشند قائم مقام آنها ميشوند و اين جماعت با بودن آنها يعنی با بودن برادران و خواهران اعيانی ارث نميبرند بلكه وقتی آنها نباشند ارث ميبرند و ترتيب ارث بردن بنو العَلاّت كه از چند مادر و يك پدر هستند مثل برادران و خواهران اعيانی است .

٨ - اما بنو الاخياف كه از چند پدر و يك مادرند پس هر گاه برادر مادری يا خواهر مادری هر يك بتنهائی وارث باشند يك ششم را بنا به فرض ميبرند و باقی را بقاعده رد .

٩ - هر گاه اولاد مادر شخص متوفی از يكي بيشتر باشند يك ثلث را بنا به فرض ميبرند و باقی را هم بآنها رد ميكنند كه بالسويه بين خود تقسيم مينمايند .

١٠ - هر گاه برادر يا خواهری مادری با برادر يا برادرانی پدر و مادری جمع باشند به خويشان مادری يك ششم ميدهند چه خواهر باشد و چه برادر و بقيه را به برادر يا برادران پدر و مادری ميدهند كه بالسويه تقسيم ميكنند .

١١ - هر گاه قرابه مادر كه بيش از يك نفر باشند با برادر يا برادران پدر و مادری جمع شوند قرابه مادر ثلث ميبرند و بالسويه بين آنها تقسيم ميشود و باقی را به برادر يا برادران پدر و مادری ميدهند و آنها هم مال را بالسويه قسمت ميكنند .

۱۲ - هر گاه برادر یا خواهر مادری با خواهری پدر و مادری جمع باشند به قرابه مادر يك ششم میدهند و به خواهر پدر و مادری نصف را به فرض میدهند و باقی را هم باو رد میکنند .

۱۳ - هر گاه قرابه مادر که بیش از يك نفر باشند با خواهر پدر و مادری جمع باشند قرابه مادر ثلث میبرند و بطور مساوی بین آنها تقسیم میشود و بقیه بنا به فرض و رد به خواهر میرسد .

١٤ - هر گاه برادر یا خواهری امی با دو خواهر و یا بیشتر که پدر و مادری باشند جمع

صفحه ۷۹۵

باشند قرابه مادر هر کدام که بودند چه برادر و چه خواهر يك ششم و خواهران پدر و مادری دو ثلث را بر طبق فرض و باقی را از باب رد میبرند .

۱۵ - هر گاه قرابه مادر که بیش از یکي باشند با دو خواهر پدر و مادری یا بیشتر از دو خواهر جمع باشند قرابه مادر يك ثلث را برده و بالسویه قسمت میکنند و دو ثلث به خواهران میرسد .

١٦ - هر گاه برادر یا خواهر مادری با برادر یا برادران یا خواهر یا خواهران یا برادران و خواهران پدری جمع باشند قرابه پدری قائم مقام خویشان پدر و مادری میشوند به تفصیلی که ذکر شد و آن این است که خویشان پدری وقتی ارث میبرند که قرابه پدر و مادری نباشند و هر گاه قرابه مادری با قرابه پدر و مادری و قرابه پدری تنها جمع باشند قرابه پدری تنها نصیبی از میراث ندارند .

۱۷ - پدرِ پدر در تقسیم مثل برادر پدری سهم میبرد و مادرِ پدر مثل خواهر پدری و پدرِ مادر مثل برادر مادری و مادرِ مادر مثل خواهر مادری پس جد و جده با خواهران و برادران با هم مال را قسمت میکنند و جد و جده پدری هم با خواهران و برادران پدر و مادری شریکند جز آنکه آنها که بواسطه پدر خویشی دارند در تقسیم به ذکور آنها دو برابر اناث میرسد و قرابه مادر مال را بالسویه تقسیم میکنند و سهام ارث جد و جده چون بمنزله برادری یا خواهری هستند محتاج تفصیل نیست .

۱۸ - هر گاه ورثه شامل شوهر یا زنی با برادر یا برادران یا خواهری پدر و مادری یا پدریِ تنها باشند شوهر نصف میبرد یا آنکه زن ربع میبرد و باقی به برادر یا برادران بطور مساوی میرسد یا تمام آن به خواهر میرسد .

۱۹ - هر گاه شوهر یا زن با خواهران پدر و مادری یا پدریِ تنها جمع باشند شوهر نصف میبرد یا آنکه زن يك چهارم میبرد و بقیه را بطور مساوی بین خواهران تقسیم میکنند .

۲۰ - هر گاه شوهر یا زن با برادران و خواهران پدر و مادری یا پدریِ تنها جمع باشند اگر شوهر باشد نصف میبرد و اگر زن باشد ربع و باقی را به خواهران و برادرانَ میدهند

صفحه ۷۹۶

به هر برادر دو برابر خواهر .

۲۱ - هر گاه شوهری یا زنی با برادری یا خواهری امی جمع بودند شوهر نصف میبرد یا زن یك چهارم و برادر یا خواهر یك ششم را به حکم فرض میبرند و باقی را هم بآنها رد میکنند .

۲۲ - هر گاه زن و شوهر با بیش از یك نفر از قرابه مادری جمع باشند شوهر نصف میبرد یا زن یك چهارم و قرابه مادری یك ثلث از بابت فرض میبرند و باقی هم بآنها رد میشود و بالسویه تقسیم میکنند .

۲۳ - هر گاه شوهر یا زن با برادر یا خواهری امی و برادر یا برادرانی پدر و مادری جمع باشند شوهر نصف یا زن یك چهارم میبرد و قرابه مادر یك ششم و بقیه متعلق به قرابه پدر و مادری است یعنی برادران که بالسویه تقسیم میکنند .

۲٤ - هر گاه زوج یا زوجه با بیش از یك نفر از نزدیکان مادری همراه برادر یا برادرانی پدری و مادری جمع باشند شوهر نصف میبرد یا زن یك چهارم و به قرابه مادر ثلث میدهند که بالسویه قسمت میکنند و باقی به قرابه پدر و مادری میرسد که آنها هم بالسویه قسمت میکنند .

۲۵ - هر گاه شوهر یا زن با برادر یا خواهری امی و یك یا دو خواهر یا بیشتر که پدر و مادری هستند جمع باشند شوهر نصف میبرد یا زن ربع و قرابه مادری یك ششم و باقی متعلق به خواهر یا خواهران است و بطریق عول هم عمل نمیکنند که سهام را زیاد کنند .

۲٦ - هر گاه شوهر یا زن با بیش از یك نفر از قرابه مادری و با قرابه پدر و مادری چه یك نفر چه بیشتر جمع باشند شوهر نصف میبرد یا زن ربع و قرابه ام ثلث میبرند بطور مساوی و بقیه را به قرابه پدر و مادری میدهند بدون عول .

۲۷ - اولاد برادر قائم مقام برادرند و اولاد خواهر قائم مقام خواهر که ارث ببرند یا حاجب شوند و وقتی ارث میبرند که برادران و خواهرانی نباشند و اینها هم مثل پدران و مادرانشان در قسمت با جد و جده میت شریکند .

صفحه ۷۹۷

۲۸ - در جمیع این صورتها اگر قرابه پدر و مادری نباشند قرابه پدری قائم مقام آنها میشوند لکن با بودن آنها ارث نمیبرند و جد ارث او مثل برادری است از جهت خودش و جده مثل خواهری است

از جهت خودش یعنی اگر پدری باشند مثل برادر و خواهر پدری و اگر مادری باشند مثل برادر و خواهر مادری .

۲۹ - جمع بودن اجداد مثل اجتماع برادران است و آن بدین ترتیب است که انسان پدری دارد و مادری و پدر به تنهائی پدری دارد و مادری و مادر به تنهائی پدری دارد و مادری پس تعداد اجداد در طبقه اول چهار است و در طبقه دوم هشت و در طبقه سوم شانزده و هکذا پس آنکه نزدیکتر است دورتر را منع میکند یعنی تا طبقه اول موجودند طبقه دوم ارث نمیبرند و هکذا اما هر گاه در یك طبقه جمع شدند بر مبنای حق پدر و مادر ارث میبرند پس اجداد مادری ثلث میبرند که بالسویه تقسیم مینمایند و اجداد پدری بقیه مال را میبرند که به جد دو برابر جده میدهند .

مقصد سوم

در میراث عموها و عمه‌ها و دائیها و خاله‌ها است و اولاد ایشان و در آن مسائلی است :

۱ - این گروه تا وقتی که کسی از طبقه اول و دوم موجود باشد ارث نمیبرند و کسانی را که حق ولاء دارند از ارث منع مینمایند .

۲ - عمو یا عمه هر گاه تنها وارث باشند همه مال بآنها میرسد .

۳ - هر گاه عمو با عمه وارث باشند مرد دو برابر زن میبرد .

٤ - هر گاه عمو یا عمه پدر و مادری با عمو یا عمه مادری جمع باشند خویشاوند مادری یك ششم میبرد و اگر که متعدد باشند یك سوم میبرند و باقی به قرابه پدر و مادری میرسد و اگر عمو یا عمه‌ای پدری با آنها باشد ارث نمیبرد مگر در وقتی که قرابه پدر و مادری نباشند که در آن موقع مثل میراث آنها را میبرند .

٥ - اصل در میراث اعمام این است که آنها برادران و خواهران پدر هستند پس فرض

صفحه ۷۹۸

کن که میت پدر بوده و ورثه او برادران و خواهران او هستند و سهم پدر را بفرض حیوة ارث ایشان فرض کن و مثل ارث برادران و خواهران بطوری که گذشت بآنها بده .

٦ - امر دائی و خاله هم همینطور است چون آنها برادران و خواهران مادر میت هستند پس میت را به جای مادرش فرض کن و سهم دائی و خاله را بطوری که در برادران و خواهران گذشت از سهم مادر بده بدون تفاوت و تقسیم بین دائی و خاله بطور مساوی است .

۷ - اولاد اعمام و اخوال در صورت نبودن آنها قائم مقام ایشانند و هر کس را که آنها حاجب و مانع میشدند این اولاد هم مانع میشوند .

۸ - استثناء میشود از این مسأله یك صورت که پسر عموئی پدر و مادری با عموئی پدری جمع باشند که ارث به پسر عموی پدر و مادری میرسد اما سایر موارد قیاس بر این نمیشود .

۹ - هر گاه با اعمام و اخوال یا اولاد ایشان شوهر یا زن جمع باشند به شوهر یا زن سهم بالاتر را میدهند و مسائل این حالت مطابق مسائل مقصد دوم است بدون تفاوت باینطور که میت را پدر یا مادر فرض کنی و اعمام و اخوال را به منزله برادران و خواهران و همراه بودن آنها را با زن و شوهر مثل حالت اجتماع برادران و خواهران با شوهر یا زن بدون تفاوت .

مقصد چهارم

در ارث بردن بجهت حق ولاء است و ولاء سه نوع است پس در این مقصد سه فصل میآوریم :

فصل

در حق ولاء بواسطه آزاد کردن بنده است و در آن مسائلی است :

۱ - هر گاه آزاد کننده مملوك را برای خدا آزاد کند (بدون آنکه آزاد کردن بر گردن او باشد) حق ولاء عبد از آن اوست .

صفحه ۷۹۹

۲ - بنده‌ای که او را در وقتی که بنده آزاد کردن بر کسی واجب شده آزاد کرده‌اند مثلاً در کفاره قتل یا قسم یا ظهار و امثال اینها سائبه است یعنی کسی حق ولائی بر او ندارد و ولاء او از آنِ ولیّ مسلمین است .

۳ - هر گاه آزاد کننده از جرم و گناه بنده‌ای که آزاد میکند تبری نکرده باشد ولاء بنده مال اوست و علت این امر آنست که جرم و گناه بنده بر عهده آزاد کننده اوست پس چون گفت جرائم عبد دیگر به من مربوط نیست و بر این امر دو شاهد گرفت بنده آزاد شده سائبه میشود و ولاء او متعلق بولی مسلمین است .

٤ - ارث مملوك آزاد شده به آزاد کننده میرسد در وقتی که وارثی مناسب جز او موجود نباشد .

٥ - هر گاه صاحب عبد با او مکاتبه نماید و شرط کند که حق ولاء عبد مال او باشد جایز است و مسلمین باید پای شرط خود بایستند اما اگر ارث او را بطور مطلق شرط کرد بدون ذکر حق ولاء جایز نیست چون اگر وارث داشته باشد ارث او بوارث میرسد .

٦ - هر گاه آزاد کننده فوت شود حق ولاء متعلق باولاد ذکور او و مردان ورثه‌اش میشود و به زنان نمیرسد و هر گاه زنی بنده را آزاد کرده و فوت شده ولاء عبد متعلق به ذکور از اقوام پدری آن زن است و اقوام ذکوری که از طرف پسر او باو مرتبط میشوند .

٧ - هر گاه آزاد کننده فوت شده باشد ولاء متعلق به پدر و مادر و پسرهای او است و اگر اینها نباشند اولاد ذکور پسرهایش و اگر این طبقه هم نباشند اجداد و برادران نه جده‌ها و خواهران و اگر اینها هم نبودند عموها و پسرهای آنها هم قائم مقام ایشان میشوند و کسانی که بواسطه مادر قرابت دارند ولاء را ارث نمیبرند .

٨ - بنده آزاد شده از مولی ارث نمیبرد .

٩ - هر گاه کنیزی باشد آزاد شده و اولادی داشته باشد پس اگر قبل از آزادی آنها را داشته آزاد کننده کنیز و آن اولاد اگر پدر اینها عبد است مولای اولاد است و اگر

صفحه ٨٠٠

پدرشان حر است کسی حق ولائی بر آنها ندارد و آنچه بعد از آزادی خدا باو اولاد داده باشد از پدری که عبد است آنها آزادند اما ولاء آنها متعلق به مولای مادرشان است و هر گاه پس از آن پدرشان آزاد شد حق ولاء را از مولای مادر بسوی مولای خودش میکشاند و ولاء آنها متعلق بمولای پدرشان میشود .

فصل

در حق ولائی است که بدنبال ضمانت جرم و گناه عبد به ضامن تعلق میگیرد و در آن مسائلی است :

١ - هر گاه بنده آزاد شده سائبه باشد کسی حق ولائی بر او ندارد پس اگر کسی را مولی گرفت و آن شخص ضامن جرائم او شد میراث این عبد متعلق به ضامن است و اگر کسی را مولا نگرفت میراث او متعلق بامام است .

٢ - ارث وقتی به ضامن جرائم میرسد که بنده آزاد شده وارث نداشته باشد حتی مولائی که از او بواسطه ولاء آزاد کردن ارث ببرد نداشته باشد .

٣ - این ولاء یعنی ولاء ضمان جریره به وارث ضامن منتقل نمیشود بلکه خاص خود ضامن است و وارث به ضمانتی که مورّث او کرده ضامن نمیشود .

فصل

در ولاء امامت است

امام وارث همه احرار و بندگانی است که وارث ندارند و ارث آنها بجهت حق ولاء آزاد کردن یا ضمانت جریره نیز به کسی نمیرسد .

مقصد پنجم

در میراث شوهر و زن است و در آن مسائلی است :

۱ - هیچ وارثی زن و شوهر را از ارث بردن از یکدیگر منع نمیکند و همراه همه ورثه

صفحه ۸۰۱

ارث میبرند .

۲ - سهم شوهر نصف است و سهم زن یك چهارم .

۳ - هر گاه همراه آنها فرزند یا اولاد اولاد باشند و هکذا این اولاد مانع میشوند که شوهر از یك چهارم و زن از یك هشتم بیشتر ببرد .

٤ - زوجه هر گاه شوهرش بمیرد و او حین الفوت زن متوفی باشد ارث میبرد اگر چه که مرد با او نزدیکي نکرده باشد و در این صورت مهر او چون با او نزدیکي نشده مثل مهر مطلقه‌ای که با او نزدیکي نشده نصف است .

٥ - زنی که مرد در حال مرض او را عقد کرده هر گاه شوهر با او نزدیکي کرد زوجه اوست و از او ارث میبرد و اگر دخول ننمود و از دنیا رفت نکاح آن زن باطل است و ارث نمیبرد .

٦ - مطَلّقه رجعی هر گاه شوهرش در مدت عده او فوت شود ارث میبرد اما مطلقه بائنه ارث نمیبرد .

۷ - اگر شوهر از زن و از غیر آن زن اولاد نداشته باشد زن یك چهارم میبرد و اگر زنها بیشتر از یکي باشند در این یك چهارم شریکند و اگر مرد اولاد داشته باشد به زن یا زنها جمعاً یك هشتم میرسد بطور مساوی .

۸ - هر گاه مرد یکي از چهار زن خود را طلاق داد و زن دیگری گرفت و فوت نمود و درست معلوم نشد که کدام زن را طلاق داده این زنی که اخیرا گرفته بود یك چهارم از یك هشتم از اصل مال میبرد و باقی زنها مانده یك هشتم را چهار قسمت میکنند و هر یك ربع آنرا میبرند .

۹ - هر گاه پدران دو صغیر آنها را بعقد یکدیگر درآورند اگر هر کدام در حال صغر بمیرد دیگری از او ارث میبرد اما اگر غیر پدران آنها را برای هم تزویج کنند توارثی بین آن دو نیست تا هر دو بالغ شوند و نکاح را تنفیذ نمایند .

۱۰ - شوهر از همه ماترك زن ارث میبرد .

۱۱ - زن از زمین ارث نمیبرد خواه زمین خانه‌ای باشد یا زمین قریه‌ای و اما آنچه به

صفحه ۸۰۲

زمین متصل است مثل آجر یا چوب یا خرابه یا عمارت یا درخت زن از قیمت اینها ارث میبرد اما چیزی که منفصل باشد از زمین و منقول باشد از عین آن ارث میبرد .

۱۲ - مریض هر گاه بجهت ضرر زدن زن خود را طلاق دهد که ارث نبرد تا وقتی که در مدت مریضی شوهر ازدواج نکرده باشد تا یکسال ارث میبرد و اگر طلاق دادن برای اضرار نبوده در عده رجعی ارث میبرد و در صورت اضرار اگر مرض از یك سال تجاوز کرد بعد از یك سال ارث نمیبرد .

۱۳ - هر گاه شوهر تنها وارث باشد جمیع مال را ارث میبرد .

۱٤ - زن هر گاه تنها وارث باشد یك چهارم مال را میبرد و باقی مال امام است .

۱۵ - هر گاه زن از خویشان مرد بوده و تنها وارث باشد همه مال را ارث میبرد .

۱٦ - هر گاه دو مرد با دو خواهر ازدواج کنند و زن اولی را نزد دومی بفرستند و زن دومی را نزد اولی پس همینکه دانستند چنین شده از آن دو زن مفارقت میکنند و هیچکدام با زن اصلی خود نزدیك نمیشود تا عده منقضی شود پس اگر هر کدام از مردان در عده بمیرند زنهایشان از آنها ارث میبرند و نصف مهر بآنها میرسد و اگر هر یك از آن دو زن بمیرد شوهر او به ورثه زن رجوع کرده نصف مهر را مطالبه میکند و از زن خود هم ارث میبرد .

۱۷ - هر کس سه زن داشته باشد و در یك عقد دو زن دیگر بر سر آنها بگیرد و با یکي نزدیك شود و بمیرد پس اگر با زنی که در وقت عقد اول اسم او را برده نزدیکي و دخول نموده نکاح آن زن جایز است و ارث میبرد و باید عده بگیرد و اگر به آنکه بعد از اولی اسم برده دخول نمود نکاح او باطل است و ارث نمیبرد و آنچه از مهر گرفته مال اوست .

۱۸ - در مورد ناشز و ناشزه (یعنی زن و شوهری که بر یك دیگر تندی و سرکشی کرده و ناسازگاری نموده‌اند) هر گاه زن راضی شود که دو نفر حَکَم بین آنها حکم کنند و شوهر راضی نشود و بر همین حال از دنیا برود زن از او ارث میبرد و اگر زن بمیرد شوهر از او ارث نمیبرد .

صفحه ۸۰۳

۱۹ - متعه (یعنی زنی که با مرد ازدواج موقت نموده) از مرد ارث نمیبرد .

۲۰ - هر گاه مولا کنیز خود را برای شخص آزادی تزویج نمود و گفت هر گاه شوهرت مرد تو آزادی آنگاه شوهر او بمیرد زن آزاد است و ارث نمیبرد .

۲۱ - هر کس بمیرد و وارثی نداشته باشد مگر زنی که کنیز باشد آن زن را از مال او میخرند و آزاد میکنند آنگاه ارث میبرد .

۲۲ - زن و شوهر هر گاه یکي دیگری را کشته باشد از او ارث نمیبرد .

۲۳ - هر گاه زوجه کسی ذمیه باشد ارث نمیبرد .

خاتمه

در نوادر میراث است و در آن مسائلی است :

۱ - خنثی هر گاه ملحق بودن او بمردان آشکار باشد مثل مردان ارث میبرد و هر گاه لحوق او بزنان آشکار باشد مثل زنان و اگر امر او مشتبه شد نصف میراث مرد و نصف میراث زن را میبرد .

۲ - ذکور و اناث بودن خنثی از محل بول او معلوم میشود اگر از ذکر بول میکند جزو ذکور است و گر نه اناث و اگر از هر دو موضع بول میکند پس نظر میکنند که از کدام زودتر خارج میشود و اگر از هر دو با هم خارج میشود نظر میکنند که از کدام شدتش بیشتر است و اگر هر دو شدت دارند نظر میکنند که کدام بیشتر ادامه می‌یابد یعنی دیرتر متوقف میشود و حکم بر همان مینمایند و حکم و قضاوت در این مسأله با مردان است .

۳ - روایت شده دنده‌های او را میشمارند اگر از زنها کمتر دارد مرد است و همچنین ممکن است از روی خواص مردان و زنان ذکور و اناث بودن آنها را تعیین کنند .

٤ - اگر از اعضاء مختصه مردان و زنان هیچکدام را ندارد قرعه میاندازند و بآن عمل میکنند .

٥ - هر کس دو سر و دو بدن داشته باشد که از نواحی کمر بهم متصل باشند در مورد

صفحه ۸۰٤

ارث نظر میکنند اگر همزمان بیدار میشوند یك نفرند و اگر نه دو نفرند .

٦ - طفل هر گاه بدنیا آمد و مثل اطفال زنده حرکت کرد ارث میبرد و گر نه نمیبرد .

۷ - اسیر هر گاه بچه‌ای همراه اوست و میگوید پسرم است و همواره هم همین را اظهار میکند یا آنکه وقتی اسیر شد و آمد مردی را مثلاً شناخت و گفت این برادر من است و این حرف را در حال صحت و از روی عمد گفت و همواره هم باین مطلب مقر بود هر یك از دیگری ارث میبرند و بآنها تکلیف نمیشود که برای اثبات مدّعا بیّنه‌ای بیاورند .

۸ - کسانی که غرق شده‌اند یا زیر آوار رفته‌اند هر گاه همگی یا یکي از آنها مالی داشته باشند و وارث یکدیگر باشند و مشتبه شود که کدام زودتر از دنیا رفته اینطور ارث میبرند که به هر کدام از اموال قدیمه مورّثش میدهند نه از اموال جدید که اکنون ارث برده و اگر یکي مالی داشته و دیگری نداشته همان که نداشته ارث میبرد نه دیگری .

۹ - حال سایر ورثه را مثل دیگر مردم رعایت میکنند مثلاً وقتی که سقف بر سر پدر و پسری خراب شود و پدر اولاد دیگری هم داشته باشد و پسر هم اولادی داشته باشد اول فرض میکنند که پسر مرده و یك ششم به پدر میدهند و باقی را به اولاد پسر بعد فرض میکنند پدر مرده و مال او را بین اولادش بقاعده پسر دو برابر دختر تقسیم میکنند و هیچ یك از آنچه بدیگری ارث داده ارث نمیبرد .

۱۰ - هر گاه دو نفر بدون تقدم و تأخر با هم از دنیا بروند هیچیك از دیگری ارث نمیبرد .

۱۱ - مجوس هر گاه از دو جهت خویشی داشته باشند باینطور که مثلاً زنی هم دختر کسی باشد و هم زوجه او یا هم خواهر کسی باشد و هم زن او به هر دو جهت ارث میبرد (و البته این در وقتی است که ورثه اسلام نیاورده‌اند که در این حالت بهمان نسبت که در مذهب خود داشته‌اند ارث میبرند) و کافر هر گاه بمیرد امام در ارث آنها به حکم اسلام حکم میفرماید و به بعضی از دیگری ارث میدهد .

صفحه ۸۰۵

۱۲ - هر گاه خانه ای بر سر اهلش خراب شود و دو بچه بمانند یکي آزاد و یکي مملوك اما مشتبه شود که کدام آزاد است قرعه میاندازند هر کدام که قرعه جهت آزادی او بیرون آمد مال متعلق باوست و دیگری آزاد کرده میشود .

* * * * *

صفحه ۸۰۶

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب عادات و نوادر

از کتب جامع تألیف بنده اثیم کریم بن ابرهیم و در این کتاب چند (کذا) باب است :

باب اول

در عادات و نوادری است که آنها را از کتاب طهارت استخراج نمودیم و در آن مطالبی است :

مطلب اول

در آداب و احکام خلوت است و در آن چهار مقصد است :

مقصد اول

در واجبات است و در آن مسائلی است :

۱ - برای مردان و زنان واجب است که عورت خود را از ناظری که نگاه کردن او بعورت ایشان حرام است بپوشانند .

۲ - عورت مرد قُبُل و دُبُر است یعنی پیش و پس اما دبر با رانها پوشیده است پس چون پیش رو را بپوشاند عورت را پوشانده و عورت زنان که باید آنرا از مردها بپوشند همه بدن است باستثناء صورت و دو دست و دو قدم و اما آنچه که باید زنها از زنان دیگر پوشیده دارند مطابق عورت مردان است (یعنی باید قبل را بپوشانند که

پیش رو باشد و دبر هم به رانها پوشیده است) .

۳ - واجب است که از بول و غایط استنجا کنند (یعنی طهارت بگیرند) .

٤ - حد استنجا آنست که بول را بشویند و غایط را پاك کنند با هر چه باشد .

٥ - بول را اقلاً با همان مقدار رطوبتی که بر حشفه هست میشویند و احتیاج به مالیدن ندارد و همان قدر آب که دست تو را تر کند در استنجا کافی است .

٦ - در پاك کردن غایط کافی است که با جسمی بر محل بکشی اگر چه که بوئی باقی بماند .

۷ - واجب است اجتناب از بول هر گاه به جائی برسد و واجب است که توجه و اعتناء کافی در شستن آن بنمایند و بیشتر عذاب قبر از بی‌مبالاتی در این مطلب است .

۸ - استنجا مربوط به ظاهر مخارج است و بین رانها پس داخل حشفه و مقعد را لازم نیست بشویند و برای هر خارج شونده‌ای مخرج خود آن را میشویند و بجهت خوابیدن و خارج شدن باد استنجا نمیکنند .

۹ - برای طهارت گرفتن همانطوری می‌نشینند که برای غایط می‌نشینند .

مقصد دوم

در محرمات است و در آن مسائلی است :

۱ - حرام است برای زنان و مردان نگاه کردن به عورت دیگری مگر عورتی که نگاه کردن بآن برای انسان حلال باشد .

۲ - حرام است وقت بول یا غایط رو بقبله یا پشت بآن بنشینند و هر که رو بآن یا پشت بآن بنشیند واجب است بمحض یاد آوردن تغییر جهت دهد و منحرف شود .

۳ - حرام است طهارت گرفتن با دستی که در آن انگشتری باشد که بر آن انگشتر اسم خدا است .

٤ - حرام است استنجا با تربت حسینی و خاك قبور ائمه و پیغمبر صلوات الله علیهم و ضریحهای مطهر ایشان و نان و هر چه احترام آن واجب و خفیف شمردن آن حرام باشد مثل قرآن و آنچه اسم خدا و اسم ائمه و انبیا صلوات الله علیهم بر آن نوشته باشد

صفحه ۸۰۸

بلکه چیزی که نوشته‌های اخبار و آثار ایشان صلوات الله علیهم بر آن باشد .

مقصد سوم

در مستحبات و آداب است و در آن مسائلی است :

۱ - مستحب است که در حال قضای حاجت رو بشرق و غرب بنشیند (این حکم مربوط به بلادی است که قبله آنها شرق یا غرب نیست) .

۲ - مستحب است اگر سر برهنه باشد آنرا بپوشانند و چیزی بسر بیاندازند .

۳ - مستحب است که در قضای حاجت جائی بروند که از مردم پوشیده باشد و اگر در صحرا هستند دور بروند تا آنکه در حال نشستن برای بول و غائط دیده نشوند .

٤ - وقتی با سنگ استنجاء میکنند مستحب است که تعداد سنگها فرد باشد و سنگی را بجویند که مستعمل نباشد .

٥ - مستحب است که آب را بر سنگ ترجیح دهند و خوب بشویند که حواشی و اطراف خوب پاك شود بخصوص زنان که برای آنها بیشتر تأکید دارد .

٦ - مستحب است اول دبر را تطهیر کنند بعد احلیل را .

٧ - سزاوار است که هر گاه برای استنجاء از ظرفی آب برمیدارد و دستش را داخل آن ظرف میکند که (هر بار که قدری تطهیر کرد و خواست دوباره دست را داخل ظرف آب کند) بر دستی که با آن استنجاء کرده آب بریزد آنوقت دست را داخل ظرف آب کند .

٨ - سزاوار است که برای بول جائی را بیابد که وقتی می‌نشیند مقعد کمی مرتفع باشد یعنی با زمین فاصله داشته باشد یا زمین خاکش زیاد باشد که بول بر بدن او ترشح نشود .

٩ - مستحب است استنجاء با دو برابر رطوبتی که بر حشفه است و سه مرتبه استنجاء نمودن پس از بول .

١٠ - مستحب است که از بول استبراء نمایند و ترتیب آن این است که یا ذکر را سه مرتبه فشار دهند یا بین مقعد و بیضه را از طرف مقعد فشار داده پیش بیایند و بین آن دو موضع را فشار دهند و یا باین ترتیب که از انتهای ذکر تا سر آنرا سه مرتبه فشار داده و دست بکشند و بعد سر آن را فشار دهند .

صفحه ٨٠٩

١١ - مستحب است که وقت دخول به مستراح ذکر و دعاء مأثور را بخوانند و همچنین وقت باز کردن جامه و نشستن و قضای حاجت و نگاه کردن به حدث و به آب و شستن دست و استنجاء و فارغ شدن و دست کشیدن بر شکم هنگام خروج و در وقت بیرون آمدن از مستراح .

١٢ - سزاوار است هنگام بیرون آمدن سه مرتبه دست بر شکم بکشند .

١٣ - مستحب است کسی که مشغول قضای حاجت است هر گاه اذان را بشنود حکایت کند یعنی تکرار نماید .

١٤ - مستحب است هر گاه در حال غائط عطسه نمود در دل خود حمد خدا را بنماید .

١٥ - سزاوار است که با آب سرد طهارت بگیرند که باعث قطع بواسیر است .

١٦ - سزاوار است که از غائط به آرامی و ملایمت برخیزند .

مقصد چهارم

در مکروهات است و اموری که از آنها نهی شده و در آن مسائلی است :

۱ - مکروه است که در حال بول و غائط رو به باد بنشینند .

۲ - مکروه است سخن گفتن در مستراح مگر به ذکر و دعا .

۳ - مکروه است قرائت قرآن در حال قضای حاجت به بیشتر از آیة الکرسی و آیه الحمد لله رب العالمین .

٤ - مکروه است طهارت گرفتن با دست راست مگر وقتی که در دست چپ علت یا مرضی باشد و مکروه است وقتی که انسان بول نمود آلت را با دست راست مس نماید .

٥ - استنجاء با استخوان و فضله حیوان مکروه است .

٦ - سزاوار نیست تغوط در راهی که از آن آمد و رفت میشود و همچنین در مواضعی که شخص را لعنت میکنند و آن مواضع عبارت است از در خانه‌ها و سر چاههائی که از آن آب برمیدارند و جلوی در مساجد و لب نهرها و جائی که مسافرین و اشخاصی منزل میکنند و جاهائی که میوه درختان میریزد و در میان راه .

صفحه ۸۱۰

۷ - سزاوار نیست که ایستاده قضای حاجت کنند و عفو شده از بول ایستاده در وقتی که تنویر نموده‌اند چون نشستن در حالی که نوره گذاشته‌اند باعث فتق میشود .

۸ - هر گاه کسی انگشتری که بر آن اسم خدا است در دست داشته باشد مکروه است که وارد مستراح شود و همچنین کسی که دراهم بیض همراه دارد دراهم بیض یعنی درهمهای سفید لکن صفت آنها معلوم نشد که چه بوده و ممکن است که بر آنها چیزی از اسماء مقدسه منقوش بوده . م .

مگر اینکه در کیسه‌ای باشد .

۹ - مکروه است رو به آفتاب و ماه بول نمایند و در حال قضای حاجت رو به هلال و یا پشت بآن نمایند .

۱۰ - سزاوار نیست که مرد در جای بلندی بایستد و در هوا ادرار نماید .

۱۱ - سزاوار نیست که زن آزاد فرج شوهر خود را بشوید مگر آنکه ضرورتی باشد اما کنیز مانعی ندارد .

۱۲ - مسواك کردن در مستراح باعث بدبو شدن دهان است .

۱۳ - زیاد نشستن در مستراح مورث بواسیر است و باعث درد کبد میشود و حرارت را به سر بالا میبرد .

۱٤ - کسی که بر روی قبرها یا بین آنها تغوط نماید بیم آن میرود که دیوانه شود .

۱۵ - هر که در آب بول کند خوف آن است که شیطان باو برسد و هر که در آب راکد بول نماید خوف آن است که مبتلا به فراموشی شود و عقل او برود و همچنین ایستاده بول کردن خوب نیست و در آن ترس از تعلق شیطان است .

مطلب دوم

در مسواك زدن است و احکام آن و در آن مسائلی است :

۱ - مسواك مستحب مؤکد است ولو آنکه یکبار آنرا بر دندان بکشند .

۲ - مستحب است مداومت بر مسواك زدن .

صفحه ۸۱۱

۳ - ترك مسواك مکروه است و اگر به سه روز برسد کراهت آن شدید میشود .

٤ - مستحب مؤکد است مسواك کردن قبل از شست و شوی دست و صورت و نظافت و قبل از وضوء .

۵ - سزاوار است که بعد از مسواك مضمضه کنند .

٦ - هر کس مسواك را فراموش کرد تا وضو گرفت مسواك میزند و سه بار مضمضه مینماید .

۷ - مستحب است مسواك زدن در سحر و در شب وقتی که از خواب بلند میشوند .

۸ - مستحب است مسواك زدن برای قرائت قرآن .

۹ - سزاوار است مسواك را بعرض دندانها بزنند (یعنی از راست به چپ و از چپ به راست دهان) .

۱۰ - سزاوار است که مسواك از چوب درختان باشد .

۱۱ - کمترین مسواك آن است که دندانها را با انگشت مسواك کنی و روایت شده که مسواك زدن با شست و سبابه هم در وقت وضو مسواك است .

١٢ - سزاوار است که هنگام ضعف دندانها و ترس از ضرر مسواك نکنند .

١٣ - مسواك زدن در حمام باعث وبای دندان میشود .

١٤ - مسواك زدن در مستراح باعث بخر میشود (بخر بوی بدِ دهان است) .

١٥ - مکروه است که روزه‌دار با مسواك مرطوب مسواك کند و ضرر ندارد هر گاه آنرا تر کرده تکان دهد تا چیزی بر آن نماند آنگاه مسواك نماید .

١٦ - مسواك برای روزه‌دار مستحب است هر وقت روز که بخواهد .

١٧ - مسواك کردن سنت است و باعث پاکي دهان و جلای چشم است و خدا را خشنود میکند و غم را میبرد و حافظه را زیاد میکند و دندانها را سفید میکند و حسنات را چند برابر مینماید و مانع فساد و زردی پای دندانها میشود و لثه را محکم میکند و میل به غذا را زیاد میکند و ملائکه از آن مسرور میشوند و بلغم و ریزش آب چشم را از بین میبرد .

صفحه ٨١٢

مطلب سوم

در احکام و آداب حمام است و در آن دو مقصد است :

مقصد اول

در احکام حمام است و در آن مسائلی است :

١ - برای زن و مرد واجب است که در حمام عورت را از ناظری که نگاه کردن او بعورت ایشان حرام است بپوشانند .

٢ - نگاه کردن بعورت دیگری حرام است مگر کسی که نظر بعورت او برای انسان حلال باشد .

٣ - مستحب است که زن و مرد در حمام از ناف تا زانوی خود را بپوشانند .

٤ - نگاه کردن به عورت غیر مسلمان مثل نگاه کردن به عورت بهائم است .

٥ - جایز است که انسان بدون ساتر پیش روی کنیز همسرش غسل کند اگر زن این را برایش حلال نموده باشد و بشرط آنکه از این حد تجاوز نکند .

٦ - اشکالی ندارد که انسان پیش روی کنیز پسرش لخت باشد .

۷ - مستحب است با لُنگ وارد حمام شوند .

۸ - مکروه است که مرد بدون لنگ یا ساتری داخل آب بشود .

۹ - مکروه است که انسان داخل نهر شود مگر با لنگ یا ساتری چون نهرها سکانی از ملئکه دارند .

۱۰ - مکروه است وقتی کسی انسان را نمی‌بیند بدون لنگ وارد حمام شود .

۱۱ - اشکالی ندارد که مرد وقتی کسی او را نمی‌بیند بدون لنگ غسل کند .

۱۲ - جایز است که مرد با کنیزان خود وارد حمام شود هر گاه که هم او و هم آنها پوششی داشته باشند و مثل الاغها لخت نباشند که بعضی به عورت بعضی نظر کنند .

۱۳ - جایز است که زنها هر گاه عورتهای خود را بپوشند به حمامها داخل شوند و فرستادن آنها به حمام بیرون مکروه است .

۱٤ - مکروه است سلام کردن در حمام .

صفحه ۸۱۳

۱۵ - وقتی که شخص لنگ دارد و قصد ریا و سمعه هم نداشته باشد مانعی ندارد که در حمام قرآن بخواند .

۱٦ - قرائت قرآن برای شخص لخت مکروه است .

۱۷ - نزدیکي با زن در حمام و در آب جایز است .

۱۸ - مکروه است قرق کردن حمام و زیاد کردن خرج و هزینه حمام .

۱۹ - مستحب است وقتی در خانه اول حمام وارد میشوند و موقع بیرون آوردن لباس و وقت وارد شدن به خانه دوم و سوم و یاد آوردن آتش در آن خانه به عبارات مأثوره دعا کنند و همچنین وقت لباس پوشیدن و مستحب است که بعد از خروج دو رکعت نماز بجا آورند و کسی که از حمام بیرون میآید باو تحیت بگویند و کسی که باو تحیت گفتند مستحب است که جواب دهد .

مقصد دوم

در آداب است و در آن مسائلی است :

۱ - یك روز در میان حمام رفتن گوشت بدن را زیاد میکند .

۲ - هر روز بطور مستمر حمام رفتن پیه کلیه‌ها را آب میکند و باعث سل و لاغری میشود .

۳ - سزاوار است کسی که میخواهد وارد حمام شود در خانه دوم قدری توقف کند .

٤ - سزاوار است که وقتی داخل حمام شد قدری آب گرم بردارد و بر فرق سر خود بریزد و قدری از آن هم بر پاهایش بریزد و اگر ممکن بود که یك جرعه از آن بخورد میخورد که باعث تنقیه مثانه است .

٥ - سزاوار نیست که در حمام آب سرد و فقاع این فُقّاع بنا بر آنچه در مجمع البحرین نوشته چیزی است که از ماء الشعیر میگرفته‌اند و مسکر نیست لکن از خوردن آن نهی شده .

بنوشند که باعث خرابی معده است .

٦ - سزاوار نیست که در حمام آب سرد بر بدن بریزد چون باعث ضعف بدن است .

صفحه ٨١٤

۷ - سزاوار است وقتی میخواهند از حمام خارج شوند آب سرد بر دو قدم خود بریزند که درد را از جسد بیرون میآورد .

۸ - خوابیدن در حمام سزاوار نیست چون پیه کلیه‌ها را آب میکند .

۹ - به پشت خوابیدن در حمام سزاوار نیست چون باعث مرض دُبَیله دبیله بر وزن جهینه مرضی است از امراض داخلی . منه اعلی الله مقامه .

میشود و پیه کلیه‌ها را آب میکند .

۱۰ - شانه زدن در حمام سزاوار نیست چون باعث وبای مو میشود و آن را نازك میکند .

۱۱ - مسواك کردن در حمام خوب نیست چون باعث وبای دندانها میشود .

۱۲ - شستن سر با گِل خوب نیست چون باعث زشتی میشود و غیرت را میبرد و روایت شده در گِل مصر که مورث دیاثت و پستی میشود .

۱۳ - سزاوار نیست که سر و صورت را با لُنگ بشویند چون طراوت صورت را میبرد .

١٤ - سزاوار نیست که بدن را بوسیله خزف یعنی سفال بشویند بخصوص خزف شامی که باعث برص و جذام میشود و جسد را فرسوده میکند و پوسته پوسته مینماید و شستن بدن با پارچه مانعی ندارد .

۱۵ - شست و شو با فاضل آب حمام هنگامی که پاك هم باشد سزاوار نیست چون هر کس با آبی که در آن کسی بدنش را شسته بدن خود را بشوید بیم آن است که مبتلا به جذام شود .

۱٦ - تکیه دادن در حمام خوب نیست چون پیه کلیه‌ها را آب میکند .

۱۷ - سزاوار است وقتی که انسان حمام میرود معده او بکلی خالی نباشد و چیزی در شکم او باشد که حرارت معده و زهره را فرو بنشاند و این باعث قوت بدن میشود .

۱۸ - سزاوار نیست که با شکم پر داخل حمام شوند .

۱۹ - ناشتا حمام رفتن برای تنقیه بلغم بهتر است و گوشت را کم میکند و بعد از خوردن صفرا را بهتر میبرد و با سیری حمام رفتن گوشت را زیاد میکند .

صفحه ۸۱۵

۲۰ - سزاوار است که بعد از خروج از حمام چیزی مثل عمامه بر سر ببندند .

۲۱ - شستن سر با خطمی فقر را دور میکند و رزق را زیاد مینماید و چرك را میبرد و ناپاکی‌ها را دور مینماید و حرز و امان است از سردرد و شوره سر را از بین میبرد .

۲۲ - شستن سر با سدر رزق را بطرف انسان جلب مینماید جلب کردنی و تا هفتاد روز وسوسه شیطان را دور میکند .

۲۳ - سزاوار است که روز چهارشنبه استحمام کنند .

مطلب چهارم

در تنویر است و احکام و آداب آن و در آن دو مقصد است :

مقصد اول

در احکام تنویر است و در آن مسائلی است :

۱ - تنویر مستحب است و آن باعث پاکیزگی و امان از بیماریها است .

۲ - مستحب است تنویر نمودن ولو بفاصله سه روز باشد .

۳ - سنت در تنویر پانزده روز یکبار است .

٤ - مستحب است هر گاه بيست روز گذشت و پولی ندارد برای تنوير قرض كند و خداوند خواهد داد .

٥ - بسيار كراهت دارد كه چهل روز تنوير را ترك كنند بلكه روايت شده تارك آن مؤمن و مسلم نيست و چنين كسی كرامت و احترامی ندارد .

٦ - مستحب است كه اگر نوره استعمال نكرد عانه يعنی زير شكم را بتراشد .

٧ - مكروه است كه بيش از چهل روز آنرا ترك كنند .

٨ - نوره كشيدن در روز چهارشنبه مكروه است چون آن روز نحس مستمری است .

٩ - مستحب است وقتی كه نوره را بر سر بينی خود ميگذارد و آنرا ميبويد دعای مأثور را بخواند و همچنين وقتی كه تنوير ميكند .

١٠ - هر كه بخواهد نوره بكشد پس با انگشت خود قدری نوره بردارد و ببويد و بر سر بينی خود بگذارد و دعای وارده را بخواند نوره او را نميسوزاند .

صفحه ٨١٦

١١ - سزاوار است كه انسان بين ناف و زانوان را خودش نوره بكشد و باكي نيست كه جاهای ديگر را ديگری نوره بمالد البته بعد از آنكه بين ناف و زانو را با لنگ پوشانده باشد .

مقصد دوم

در آداب است و در آن مسائلی است :

١ - موی بدن وقتی بلند شود آب پشت را قطع ميكند و مفاصل را سست مينمايد و باعث ضعف و سل ميشود .

٢ - نوره آب پشت را زياد ميكند و بدن را قوی مينمايد و پيه كليه‌ها را زياد ميكند و بدن راچاق مينمايد .

٣ - يك بار تنوير در تابستان بهتر است از ده تنوير در زمستان .

٤ - هر كس حمام رود و نوره بمالد بعد حنا استعمال كند از سر تا قدم خود اين عمل او امان از جنون و جذام و برص و آكله است تا دفعه ديگر كه نوره بكشد و فقر را هم از او دور ميكند .

٥ - عفو فرموده‌اند از بول ايستاده برای كسی كه تنوير كرده چون در تنوير نشسته بيم فتق است .

٦ - اشکالی ندارد که بعد از تنویر برای رفع بوی آن نخاله نخاله یعنی آنچه در الك باقی میماند از قبیل پوست و غیر آن . م .

و آرد که با روغن زیتون آمیخته شده بر مواضع نوره بمالند و اسراف در این هم مانعی ندارد .

مطلب پنجم

در خضاب است و احکام و آداب آن و در آن دو مقصد است :

مقصد اول

در احکام خضاب است و در آن مسائلی است :

صفحه ۸۱۷

۱ - خضاب بطور مطلق مستحب است .

۲ - خضاب دست و ناخنها و تغییر دادن رنگ آنها بجهت آنکه شبیه ناخنهای میت نباشد اشکالی ندارد .

۳ - مستحب است خرج کردن برای خضاب .

٤ - مکروه است که رنگ خضاب از انسان پاك شود و آن باعث فقر است .

٥ - سفیدی مو نور است و خضاب با حنا نور است و اسلام و خضاب با سیاهی نور است و اسلام و ایمان و باعث محبت در دلهای زنان و ترس در دل دشمنان میشود .

٦ - مستحب است خضاب سر و ریش .

۷ - مستحب است خضاب با رنگ زرد و بهتر از آن آنست که با حنا برنگ قرمز پر رنگ خضاب کنند و بهتر از آن خضاب با رنگ سیاه است که آن در نزد خداوند محبوبترین خضابها است .

۸ - مستحب است خضاب با کَتَم و حنا و وسمه (کتم گیاهی است که از آن رنگ میگیرند و برای خضاب و مرکب سازی بکار میرود و رنگ آن متمایل به قرمز است) .

۹ - مکروه است که زن دست خود را بدون حنا بگذارد ولو آنکه اندکي بر آن مسح نماید چه شوهر داشته باشد و چه نداشته باشد و اگر چه که مسنه باشد .

۱۰ - رخصت داده شده که زنها سر خود را با حنا خضاب نمایند .

مقصد دوم

در آداب است و در آن مسائلی است :

۱ - سزاوار است که بعد از نوره تمام بدن را خضاب بکشند .

۲ - سزاوار است که مرد با خضاب سیاه خود را برای زنان بیاراید .

۳ - خضاب در جنگ باعث هیبت است و محبت زنان را جلب میکند و قوه باه را زیاد میکند و باد را از گوشها دور میکند و نور چشم را زیاد میکند و عروق و قسمتهای

صفحه ۸۱۸

داخل بینی را نرم میکند و بوی دهان را خوب مینماید و لثه را محکم میکند و حالت اضطراب و تهوع را از بین میبرد و وسوسه شیطان را کم میکند و ملائکه از آن مسرور میشوند و مؤمن از آن خشنود و کافر از آن بخشم میآید و آن زینت است و طیب و برائت است در قبر و نکیر و منکر از آن شرم مینمایند و باعث زیاد شدن عفت زنها و دلخوشی و رضایت آنها از مرد میشود و خضاب با حنا چشم را روشن میکند و مو را میرویاند و بو را خوش و زوجه را آرام میکند و بوی بد عرق بدن را میبرد و طراوت صورت را زیاد میکند و دهان را خوشبو میکند و اولاد را نیکو مینماید .

مطلب ششم

در سرمه است و در آن مسائلی است :

۱ - سرمه کشیدن برای زنها و مردها مستحب است .

۲ - مستحب است که دفعات میل کشیدن طاق باشد .

۳ - مستحب است که میل را بدست راست بگیرند .

٤ - سرمه دهان را تازه میکند و مو را میرویاند و چشم را تیز میکند و کمك مینماید که انسان بتواند سجده را طول دهد و قوه باه را زیاد میکند و آبریزش چشم را خشك میکند .

٥ - سزاوار است که با اثمد سرمه بکشند که دهان را خوشبو میکند و مژه‌ها را محکم مینماید و چشم را جلا میدهد و اشك‌ریزش چشم را تمام میکند و هر کس شبها با اثمد بدون مشك سرمه کشیده و بخوابد تا وقتی که این کار را میکند از آب سیاه در امان است .

٦ - سرمه کشیدن در شب برای چشم نافع است و امان از آب آوردن و در روز زینت است .

۷ - خوب است که میلچه سرمه از آهن باشد .

صفحه ۸۱۹

مطلب هفتم

در احکام مو است و آداب آن و در آن دو مقصد است :

مقصد اول

در احکام مو است و در آن مسائلی است :

۱ - مستحب است کوتاه کردن و چیدن مو .

۲ - مستحب است زدن موی شارب یعنی موئی که روی لب میآید و کوتاه کردن موی ریش و سر .

۳ - مستحب است تراشیدن سر .

٤ - هر کس مو را بلند میگذارد فرق باز کند و روایت شده اگر فرق باز نکند خداوند با اره‌ای از آتش فرقی برای او باز میکند .

٥ - بلند گذاشتن مو از سنت نیست .

٦ - مستحب است کوتاه کردن ریش و گرد کردن و سبك نمودن آن و مستحب است که از موی گونه‌ها کم کنند و پائین ریش را پُر تر بگذارند .

۷ - مکروه است که زیاد دست بر ریش بگذارند چون منظره صورت را زشت مینماید .

۸ - جویدن ریش از وسواس است .

۹ - حرام است که ریش را بگذارند از یك قبضه زیادتر شود چون مازاد بر قبضه در آتش است .

۱۰ - کوتاه کردن جلوی ریش مکروه است مگر آنکه بیش از قبضه باشد .

۱۱ - مستحب است که شارب را تا قوس لب کوتاه کنند که سنت است و امان از امراض .

۱۲ - تراشیدن ریش حرام است .

۱۳ - حرام است که شارب را بلند بگذارند و ریش را بچینند و کوتاه کنند چون شبیه یهود و مجوس میشوند .

صفحه ۸۲۰

۱٤ - مستحب است که موی دماغ را کوتاه کنند و این کار باعث خوش‌منظر شدن صورت میشود و بر جمال آدمی میافزاید .

۱۵ - مستحب است روز جمعه شارب را کوتاه کنند که امان از جذام و برص است تا جمعه دیگر و تا جمعه دیگر انسان پاکیزه میماند .

۱٦ - مستحب است که هنگام زدن شارب و شانه کردن موی سر دعای مأثور را بخوانند .

۱۷ - مستحب است که بر خود بگذارند و خود را عادت دهند که همیشه شارب را بزنند و موی داخل بینی را بسترند .

۱۸ - مستحب است که در وقت هر نمازی شانه بزنند .

۱۹ - مستحب است که ریش را چهل مرتبه از زیر شانه کنند و هفت بار از بالا و دفعات را بشمرند و دعاهای وارده را بخوانند که شیطان تا چهل روز بانسان نزدیك نشود و از طرف پائین شروع میکند و روایت شده هر کس هفتاد بار ریش خود را شانه بزند شیطان چهل روز باو نزدیك نمیشود .

۲۰ - روایت شده که ریش را از بالا شانه میکند بعد شانه را بر صُدغ میکشد (که استخوان گونه باشد مابین چشم و گوش) .

۲۱ - سزاوار است که مو و ناخن و خون و دندان کشیده شده را دفن نمایند .

۲۲ - مستحب است که یا از مو مواظبت کنند و آنرا پاکیزه و نیکو نگهدارند و یا آنرا کوتاه کنند .

مقصد دوم

در آداب است و در آن مسائلی است :

۱ - تراشیدن سر چرك و حشرات و ناپاکیها را کم میکند و گردن را کلفت مینماید و چشم را جلا میدهد .

۲ - وقتی که مو بلند شود چشم ضعیف میشود و موی بلند نور آن را میبرد و کوتاه کردن مو چشم را جلا میدهد و نور آن را زیاد میکند .

صفحه ۸۲۱

۳ - تراشیدن پشت سر غم را میبرد .

٤ - شانه زدن موی سر وقتی که انسان مو دارد وباء یعنی تب را دور میکند .

٥ - شانه کردن ریش دندانها را محکم میکند .

٦ - زیاد شانه کردن وبا را میبرد و بلغم را کم میکند و مو را نیکو مینماید و جلب رزق میکند و آب پشت را میافزاید و حاجت را برمیآورد .

۷ - شانه کردن با عاج وبا را میبرد و موی سر را میرویاند و کرم دماغ را دور میکند و صفرا را خاموش مینماید و لثه و گوشتی را که بین دندانها واقع شده پاك میگرداند .

۸ - شانه زدن موی گونه‌ها دندانها را محکم میکند و شانه کردن ریش وبا را میبرد و شانه کردن دو گیسو نگرانیهائی را که انسان در سینه خود اثر آنها را احساس میکند دور مینماید و شانه زدن ابروها امان از جذام است و شانه کردن سر بلغم را قطع میکند .

۹ - ایستاده شانه زدن باعث ضعف و فقر میشود و نشسته قلب را تقویت میکند و پوست را نرم میکند .

۱۰ - سزاوار است که هر گاه سر و ریش را شانه نمودند شانه را بر سینه خود بکشند که باعث رفع همّ و وباء میشود (همّ یعنی نگرانی) .

مطلب هشتم

در گرفتن ناخنها است و احکام و آداب آن و در آن مسائلی است :

۱ - ناخن گرفتن از سنت است .

۲ - مستحب است هر گاه ناخنها بلند شد آنها را بگیرند در هر روزی که باشد .

۳ - مستحب است بعد از گرفتن ناخنها آنها را با آب مسح کنند .

٤ - سزاوار است ناخنها را بعد از گرفتن دفن کنند .

٥ - مکروه است ناخن گرفتن با دندان و آن از وسواس است .

٦ - گرفتن ناخنها از داء اعظم منع میکند و رزق را زیاد میکند .

صفحه ٨٢٢

٧ - زیر ناخنها استراحتگاه شیطان است و شیطان باعث فراموشی میشود .

٨ - سزاوار است زنها کمی ناخنهای خود را بلند بگذارند چون از حیث زینت برای آنها بهتر است .

٩ - هر کس روز جمعه ناخنهای خود را گرفت خوب است که اول از خنصر چپ شروع کند و به خنصر راست ختم کند (و خنصر انگشت کوچك است) .

١٠ - گرفتن ناخنها روز جمعه انسان را از جذام و برص و کوری و جنون ایمن مینماید و همواره تا جمعه دیگر پاك است و باعث زیادتی رزق است و مانع از شقاق انگشتان در اطراف ناخنها میشود .

١١ - مستحب است وقت گرفتن ناخن دعای مأثور را بخوانند .

١٢ - ناخن گرفتن روز پنجشنبه امان از درد چشم است .

١٣ - ناخن گرفتن روز شنبه و پنجشنبه درد چشم و دندان را بهبود میبخشد .

١٤ - مستحب است که هر گاه ناخنها و موها را با آهن کوتاه نمودند سر و مو و ناخن را با آب مسح کنند .

مطلب نهم

در طِیب است یعنی بوی خوش و انواع آن و احکام و آدابی که دارد و در آن چند فصل است :

فصل

در احکام طیب است بطور کلی و در آن مسائلی است :

١ - مستحب است که خود را خوشبو کنند و عطر بزنند .

٢ - عطر زدن به شارب سنت است .

٣ - مستحب است طیب زدن در اول روز و آن تا شب عقل را نگه میدارد .

٤ - مستحب است زیاد خرج کردن برای عطر بیشتر از خرج در طعام .

٥ - در طیب اسرافی نیست .

صفحه ٨٢٣

٦ - طیب مردان چیزی است که بو داشته باشد اما رنگ نداشته باشد و طیب زنان برعکس آنست .

٧ - رد کردن عطر مکروه است .

٨ - بوی خوش قلب را محکم میکند و بر قوه جماع میافزاید .

٩ - طیب نُشره است (یعنی باعث محفوظ ماندن از مرضها) .

١٠ - باكي نیست که خوراك را با مواد عطری مثل مشك و عنبر و غیر اینها خوشرنگ نمایند .

فصل

در انواع طیب است و در آن مسائلی است :

١ - مستحب است با خلوق عطری است که در آن زعفران است . م .

خود را خوشبو کنند .

٢ - مکروه است که دائما خلوق استعمال کنند .

٣ - مکروه است که مرد هنگامی که خلوق استعمال نموده بیتوته کند .

٤ - مداوای ترك خوردن دست و پا با خلوق و استعمال آن در حمام جایز است .

٥ - سزاوار است که هر گاه مرد مسلم میتواند لباس خود را بخور دهد .

٦ - مستحب است که مواد معطر بر آتش بریزند .

٧ - مستحب است که با عود بخور دهند و پس از آن گلاب و مشك استعمال کنند .

٨ - هر کس صورت خود را با گلاب مسح نماید آن روز فقر و تنگدستی باو نرسد .

فصل

در روغن زدن است و در آن مسائلی است :

۱ - مستحب است روغن مالیدن و شروع نمودن از سر و ریش و روایت شده که از دو ابرو شروع کنند و بعد بر دو شارب بمالند بعد روغن را به داخل بینی مالیده بوی آنرا بالا بکشند و بعد سایر جاها را چرب میکنند .

صفحه ۸۲٤

۲ - روغن برص را میبرد و پوست را نرم میکند و باعث تقویت مغز سر میشود و مجاری آب را سهل مینماید و حالات بد پوست را میبرد و رنگ را روشن میکند و غنای شخص را ظاهر میکند و فقر را میبرد .

۳ - بهترین روغنها روغن بنفشه است .

٤ - روغنی که در شب استعمال شود در عروق جاری میشود و پوست را مرطوب میکند و رو را سفید مینماید .

٥ - مستحب است دعای به مأثور و شروع کردن از بالای سر و وسط آن .

٦ - مستحب است که تبرعاً برای مؤمنین و مسلمین روغن ببرند .

۷ - مکروه است که مرد دائما استعمال روغن بنماید و شبیه زنها بشود بلکه سالی یکبار یا ماهی یکبار یا در هر هفته یك یا دو بار روغن میمالد نه بیشتر .

۸ - مستحب است استعمال روغن بنفشه و آن درد را از سر و چشمها میبرد در تابستان سرد است و در زمستان نرم و گرم و برای شیعه نرم و برای دشمنان خشك است و باعث رزانت و سنگینی عقل است .

۹ - مستحب است که در بینی روغن بنفشه بچکانند که حرارت تب را میشکند و مالیدن آن به ابروها سردرد را برطرف میکند .

۱۰ - مستحب است روغن مالیدن با روغن خیری .

۱۱ - مستحب است روغن مالیدن با روغن بان .

۱۲ - چرب کردن ناف با روغن بان برای شقاق دستها و پاها خوب است .

۱۳ - روغن بان حرز است و امان از هر بلائی و ضرر سلطان را دفع میکند .

١٤ - مستحب است روغن مالیدن با روغن زنبق یعنی رازقی و چکاندن آن در دماغ و آن شفاء از هفتاد مرض است .

١٥ - چکاندن روغن کنجد در بینی برای سر نفع دارد .

صفحه ٨٢٥

فصل

در باب گلها و ریاحین است و در آن مسائلی است :

١ - مستحب است که گلها و ریاحین را ببویند و آن را بر دو چشم گذارده و در همان حال صلوات بر محمد و آل محمد میفرستند چونکه گل یا گیاه خوشبو از بهشت است .

٢ - مکروه است که ریحان را رد کنند (یعنی اگر کسی آنرا هدیه آورد قبول نکردن آن مکروه است) .

٣ - ریحان بیست و یك نوع است و سید ریاحین آس است که مورد باشد و بعد از آن گل سرخ .

مطلب دهم

در مرض است و مطالبی که مناسب آن است و بیان احکام مرض و در این مطلب سه (کذا) مقصد است :

مقصد اول

در مطالبی است که به مریض مربوط میشود و در آن مسائلی است :

١ - مستحب است که در مرض احتساب اجر نموده و صبر کنند .

٢ - مستحب است در مرض اولاد احتساب اجر کنند .

٣ - مستحب است که مرض را از عیادت کنندگان کتمان نموده و شکایت را ترك کنند و اسم این کار صبر جمیل است و اصولاً ظاهر کردن هر چیزی قبل از استحکام و قرار گرفتن باعث فساد آن میشود .

٤ - مستحب است که شکوٰی را به سه مرتبه نرسانند .

۵ - جایز است شکایت باین طور که در ذکر چیزی که باو رسیده صادق باشد اما شکوی باین طور که بگوید بلائی به من رسید که احدی به آن مبتلا نشده و امثال اینها جایز نیست .

صفحه ۸۲٦

٦ - جایز است ذکر ناخوشی و مرض برای مؤمن که آن شکایت به خداوند است .

۷ - شکایت به مخالف جایز نیست چون آن شکایت از خداوند است به دشمن او .

۸ - مستحب است که مریض برادران خود را از مرض خود مطلع کند که از او عیادت نمایند .

۹ - مستحب است که مریض به شیعه اجازه دهد که بر او داخل شوند .

۱۰ - اشکالی ندارد که قبل از رسیدن موتْ کسی از آن بدش آید و بعد از دیدن آن مؤمن از آن بدش نمیآید .

۱۱ - جایز است فرار کردن از جائی که در آن وبا و طاعون پیدا شده مگر وقتی که ماندن در آنجا واجب باشد چنانچه برای مرزبان و کسی که جهاد میکند واجب است .

۱۲ - گریختن از وبا و طاعون وقتی که انسان ببیند که مرض در اهل مسجد او افتاده دیگر خوب نیست .

۱۳ - سزاوار نیست انسان بیجهت تمارض نماید .

۱٤ - مستحب است که انسان در مرض به خداوند حسن ظن داشته باشد .

۱۵ - سزاوار است که بعد از شفای از مرض خیرات نمایند .

مقصد دوم

در مطالبی است که به مداوا تعلق دارد و در آن مسائلی است :

۱ - مادام که صحت بر بیماری غالب است سزاوار است که مداوا نکنند .

۲ - هر گاه لازم شود مداوا واجب است .

۳ - زکام امان از جذام است و دملها امان از پیسی و چشم خرابی امان از کوری و سرفه امان از فلج پس سزاوار نیست که در مداوای هیچیك از اینها شتاب کنند .

٤ - مستحب است وقتی مبتلا به دمل یا زکام شدند حمد خدا را بجا آورند .

٥ - در حرام شفا نیست پس مداوای به حرام جایز نیست .

٦ - جایز است رگ زدن و داغ کردن و حجامت و حقنه گذاشتن یعنی شیاف و دوا در بینی چکاندن و قی کردن برای معالجه .

صفحه ٨٢٧

٧ - مداوای یهودی و نصرانی و دوا درست کردن آنها اشکالی ندارد .

٨ - پرهیز بعد از هفت روز برای مریض نفعی نمیدهد و پرهیز آن نیست که چیزی را بکلی ترك کنند بلکه آن است که از آن چیز بخورند و کم بخورند .

٩ - راه رفتن برای مریض باعث برگشتن بیماری است .

١٠ - مستحب است مداوا کردن با رُقْیه‌ها و عوذه‌ها و دعاهای مأثوره .

١١ - مستحب است مداوا کردن با صدقه .

١٢ - سزاوار است که تب را با آب سرد مداوا کنند باین طور که دو پارچه را با آبِ سرد تر نمایند و به نوبت بر بدن بیمار بگذارند .

١٣ - خوب نیست که شخص تب‌دار بالاپوش بر روی خود بیندازد .

١٤ - سزاوار است که تب را با ده درهم شکر (حدود بیست و چهار گرم) که ناشتا با آب سرد بخورند مداوا نمایند .

١٥ - هیچ دوائی نیست مگر آنکه دردی را تحریك میکند و هیچ چیز برای بدن نافع‌تر از آن نیست که انسان از خوردن چیزهائی که حاجت ندارد خودداری نماید .

١٦ - مستحب است که برای دفع مرض انسان در خانه خود صدا را به اذان بلند کند .

مقصد سوم

در احکام عیادت مریض است و در آن مسائلی است :

١ - مستحب است عیادت مریض و مرض مؤمن مرض خدا است اینطور روایت شده .

۲ - عیادت در وقت صبح و عصرها تأکید دارد .

۳ - مستحب است عیادت کننده از مریض بخواهد که برای او دعا کند چون دعاء مریض مستجاب است .

٤ - در درد چشم عیادتی نیست .

٥ - در مرضی که کمتر از سه روز طول میکشد عیادتی نیست پس چون سه روز شد یك روز در میان عیادت میکنند و چون بیماری به درازا کشد مریض را وامیگذارند

صفحه ۸۲۸

که همان عیال او نزد او باشند .

٦ - طول مدت عیادت بقدر دوشیدن شتری است یعنی باید کم بنشینند .

۷ - مستحب است کم نشستن در نزد مریض مگر آنکه مریض خودش میل داشته باشد که انسان بیشتر بنشیند .

۸ - از تمامیت عیادت این است که عیادت کننده یك دست خود را بر روی مریض بگذارد و دست دیگر را بر روی آن دست یا بر پیشانی مریض بگذارد .

۹ - خوب است عیادت کننده هدیه‌ای برای مریض ببرد میوه‌ای یا عطری .

۱۰ - مستحب است که دنبال کار و حاجت ناتوان و مریض بروند مخصوصاً اگر از اهل خانه خودشان باشد .

۱۱ - عیادت مرضٰی برای زنها مکروه است .

مقصد چهارم

در احکام عزاداری و ماتم است و در آن دو نوع مسأله عنوان میشود :

نوع اول

و در آن مسائلی است :

۱ - مکروه است که مرگ کسی را از نزدیکان او پنهان کنند .

۲ - مستحب است تسلیت دادن به مصیبت زده و غم دیده و زنی که بچه او تلف شده .

۳ - وقت تعزیت و تسلیت بعد از دفن است در کنار قبر .

٤ - تسلیت گفتن قبل از دفن میت و بعد از آن هر دو جایز است .

٥ - خوب است که با عبارات مأثوره تسلیت بگویند .

٦ - مستحب است که برای اهل مصیبت تا سه روز غذا بپزند و بفرستند .

۷ - غذا خوردن پیش مصیبت دیدگان از عمل اهل جاهلیت است و سنت آن است که برای آنها غذا بفرستند .

۸ - از روزی که میت از دنیا رفته تا سه روز دیگران برای اهل او مجلس عزاداری مهیا میکنند .

۹ - جایز است که زنها برای ادای حقوق و پُرسه بیرون بروند .

۱۰ - حرام است که مؤمن را شماتت کنند .

۱۱ - مستحب است به یاد آوردن مصیبت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بدان وسیله موفق بر صبر شده تسلیت یابند .

نوع دوم

و در آن مسائلی است :

۱ - واجب است رضا به قضای خدای سبحانه .

۲ - حرام است که از قضای خدای جل شأنه ناراضی باشند .

۳ - واجب است صبر بر بلا .

٤ - حرام است جزع کردن در بلا .

٥ - جایز است جزع قبل از مصیبت وقتی که از رسیدن آن بترسد باین طور که حزن و تأثر خود را ظاهر کند و بعد از مصیبت جزع جایز نیست .

٦ - جزعی که از آن نهی کرده‌اند این است که فریاد به ای وای بلند کرده و با صدای بلند گریه کنند و بر صورت لطمه بزنند و رو را بخراشند و ضجه نمایند و مشت بر سینه بزنند و موی پیش

سر را بکنند و برای ذلت خود دعا کنند و بگویند ذلیل شوم و بچه‌ام بمیرد و مبتلا بغم شوم و امثال اینها و هر کس اقامه نوحه‌گری نماید صبر را ترك نموده و به راه دیگر رفته مترجم گوید که پوشیدن لباس سیاه در مصائب نیز ملحق به بی‌صبری است و در اخبار نیز نوعاً اعمّ از وقت مصیبت یا غیر آن از سیاه پوشیدن نهی فرموده‌اند و آنرا مکروه شمرده‌اند مگر عمامه و عبا و کفش که استثنا شده .

۷ - مکروه است که وقت مصیبت دست بر ران خود بزنند .

۸ - حرام است که پدر بر پسر و شوهر برای زن یقه بدرانند و کفاره این کار در کفاره‌ها گذشت .

۹ - جایز است یقه دریدن برای پدر و مادر و برادر و شوهر .

۱۰ - جایز است گریه کردن هنگامی که حزن شدت کند و وقتی که دل به رحم آید .

۱۱ - جایز است نوحه و گریه بر میت و سخن نیکو گفتن و دعا نمودن در آن وقت .

۱۲ - مکروه است که شب بر میت نوحه کنند .

۱۳ - مکروه است که زن نوحه‌گر کلام بی‌معنی شبیه هذیان بگوید .

١٤ - مستحب است که اجر موت فرزند را نزد خداوند حساب کنند و بر آن صبر نمایند .

١٥ - جزع جایز نیست مگر بر حسین علیه السلام .

١٦ - مستحب است گریه کردن بر مؤمنین .

١٧ - مستحب است که در وقت یاد آوردن مصیبت حمد خدا نمایند و انا لله و انا الیه راجعون بگویند .

١٨ - مستحب است که هنگام ترس از قساوت قلب دست بر سر یتیم بکشند و همچنین برای ترحم و ملاطفت با او چنین نمایند .

١٩ - مستحب است یتیمی را که گریه میکند آرام نمایند .

تمّت

* * *

تمام شد ترجمه این کتاب مبارك حسب الامر مطاع مبارك بندگان مولای بزرگوار سرکار آقای حاج سید علی موسوی متع الله المسلمین بطول بقائه و ایده بفنون تأییداته در روز بیست و دوم محرم الحرام سنه ۱٤۱۲ هجری قمری در مشهد مقدس رضوی علی مشرفه آلاف التحیة و الثناء بر دست بنده کمترین زین‌العابدین غفر الله له بحق محمد و آله الطیبین الطاهرین .

* * * * *

بسمه تعالی

قسمتی از نامه مؤلف اعلی الله مقامه است که در جواب یکي از دوستان مرقوم فرموده‌اند و چون توضیح بعض اصطلاحات کتاب جامع در این نامه آمده برای استفاده مطالعه کنندگان ترجمه آن در اینجا نقل میشود .

بسم الله الرحمن الرحیم

اما آنچه در جامع بعبارت } روی کذا = اینطور روایت شده { یا } رویت رخصة = رخصتی روایت شده { گفته‌ام مقصود اینست که آن خلاف مشهور و خلاف احتیاط است و گرفتن بآن مرجوح است و غرض از آن اعلام وجود مخالف بوده . و اما آنچه با کلمات } لاینبغی = سزاوار نیست { و } لایصلح = خوب نیست { و } لا بأس = باکي نیست { و } ینبغی = سزاوار است { تعبیر آورده‌ام پس هر جا که گفته‌ام } سزاوار نیست { مقصود از آن کراهت شدید نزدیك به حرمت است و هر جا گفته‌ام که } خوب نیست { مقصود کراهت است و } باکي نیست { در موارد جواز و مکروه نبودن آمده و } سزاوار است { در مواردی گفته شده که انجام عملی راجح بوده . و اما هر جا که گفته‌ام } چنین گفته شده و احوط چنان است { پس از احوط نباید عدول شود و جز در وقت ضرورت نباید آنرا ترك کرد . اما آنچه گفته باشم که } آن بعید نیست { و } دور نیست { اثبات احتمال است بدون بتّ . اما دست کشیدن بر ورق قرآن بدون وضو از چیزهائی است که سزاوار نیست و تطهیر زمین نجس به ریختن آب است و همین شستن آنست و در تطهیر کف پا بوسیله زمین پاك بودن و خشك بودن زمین شرط است و حرجی نیست . و اما آنچه گفته‌ام } اجماعاتی نقل کرده‌اند { احوط آنست که با آنها مخالفت نشود چون ایشان محل عنایت حجة علیه السلام هستند . و اما آنچه در زرده تخم‌مرغ پیدا میشود نه هر قرمز پررنگی خون است و اما زبیب جوشیده ان شاء الله مانعی ندارد اگر چه احوط اجتناب از آن است و ذکر فتوٰی بدون نسبت دادن در وقت یقین عادی باینکه نصی است صادر از امام علیه السلام جایز است و در غیر اینصورت گفته خود را به کسی که از او حکایت میکنی نسبت بده که گناهی نکرده‌ای چون مرد هر گاه ادعا کرد باید دلیل بیاورد و هر گاه حکایت و نقل کرد صحت روایت بر عهده اوست .